



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



کاشان خسوران

۱۱. مجلس سخنرانی مذہبی

جلد ۱

مؤلف: مولانا محمد رفیع کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گلستان سخنوران

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	گلستان سخنوران - جلد اول
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	فهرست موضوعات
۲۴	تقدیم به
۲۵	پیشگفتار
۲۷	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۲۹	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۳۲	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۴	مجلس ۱ توحید
۴۱	مجلس ۲ وسعت رحمت خدا
۴۹	مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست
۶۱	مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم
۷۵	مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن!
۸۵	مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او
۹۷	مجلس ۷ توکل بر خدا
۱۱۸	مجلس ۸ غریبان نور اعظم خدا
۱۳۲	مجلس ۹ بازجویی از چهار چیز
۱۴۸	مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهارچیز
۱۵۹	مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع
۱۷۲	مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی
۱۸۳	مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز!
۱۹۴	مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین

- مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ۲۰۵
- مجلس ۱۶ لشکریان مرئی و نامرئی خدا ۲۲۰
- مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ۲۳۵
- مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت ۲۵۱
- مجلس ۱۹ استقامت ورزان در دین ۲۶۶
- مجلس ۲۰ آرامش دلها با یاد خدا ۲۷۵
- مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود ۲۸۴
- مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت ۲۹۴
- مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ۳۱۰
- مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ۳۱۹
- مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام» ۳۳۸
- مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ۳۵۰
- مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ۳۶۷
- مجلس ۲۸ معامله کنندگان با خدا ۳۸۱
- مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟ ۳۹۳
- مجلس ۳۰ جریاناتی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام ۴۰۷
- مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار ۴۱۶
- مجلس ۳۲ سگان داران کشتی نجات ۴۲۹
- مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر) ۴۴۳
- مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام ۴۵۶
- مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه ۴۷۱
- مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست ۴۸۶
- مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ۴۹۶
- مجلس ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت ۵۰۵
- مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی ۵۱۷
- مجلس ۴۰ مسابقه بایبان دیگر ۵۲۹

- مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا - - - - - ۵۴۶
- مجلس ۴۲ مقام شهداء - - - - - ۵۵۴
- مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی - - - - - ۵۷۰
- مجلس ۴۴ فوق کلّ ذی علم علیم - - - - - ۵۸۷
- مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء - - - - - ۶۰۱
- مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها - - - - - ۶۱۵
- مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت - - - - - ۶۲۴
- مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری - - - - - ۶۳۷
- مجلس ۴۹ نماز شب - - - - - ۶۵۳
- مجلس ۵۰ ازدواج - - - - - ۶۶۵
- مجلس ۵۱ ازدواج با مشرکان ممنوع! - - - - - ۶۸۱
- مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا! - - - - - ۶۹۲
- مجلس ۵۳ نمرود و نمرودیان - - - - - ۷۰۶
- مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید - - - - - ۷۱۸
- مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی - - - - - ۷۳۰
- مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت - - - - - ۷۴۴
- مجلس ۷۹۰ درباره مرکز - - - - - ۷۹۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور: گلستان سخنوران (شامل ۱۱۰ سخنرانی مذهبی)/ محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: سپهر آذین، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۶۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۶-۰؛ ۳۵۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۸-۴؛ ۲۵۰۰۰۰۰ ریال: ج.

۹۷۸ ۲-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۷-۷:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -- وعظ

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: خطبه ها

رده بندی کنگره: ۱۰/۵BP/الف ۸ گ ۱۳۹۳ ۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۱۸۶۲۲

ص: ۱

اشاره

فهرست موضوعات

(گلستان سخنوران) ۱

۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ۱

گلستان سخنوران (جلد ۱) ۴

فهرست موضوعات ۵

تقدیم ۹

به ۹

پیشگفتار ۱۰

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب ۱۲

تالیفات چاپ شده از مؤلف. ۱۵

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ۱۷

مجلس ۱- ۱۹

توحید ۱۹

مجلس ۲- ۲۶

وسعت رحمت خدا ۲۶

مجلس ۳- ۳۴

هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست ۳۴

تحقیقی در زندگی مالک اشتر ۴۰

مجلس ۴- ۴۶

می بخشم و از کسی ترس ندارم ۴۶

یک داستان شگفت انگیز! ۴۸

ساحران فرعون ۵۶

مجلس ۵ - ۶۰

یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن! ۶۰

مجلس ۶ - ۷۰

خلقت شیطان و چند پرسش درباره او ۷۰

۲ حدود نفوذ شیطان ۷۶

۳ شیطان در قیامت ۷۹

مجلس ۷ - ۸۲

توکل بر خدا ۸۲

مجلس ۸ - ۱۰۲

غریقان نور اعظم خدا ۱۰۲

بلال حبشی ۱۰۴

دعا در حرم امام حسین علیه السلام ۱۱۳

مجلس ۹ - ۱۱۵

بازجوئی از چهار چیز - ۱۱۵

زندگی علی بن یقطين - ۱۱۹

مجلس ۱۰ - ۱۳۱

چهار چیز پنهان در چهار چیز ۱۳۲

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء ۱۳۹

مجلس ۱۱-۱۴۲

بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع ۱۴۲

مجلس ۱۲-۱۵۵

لغو امتیازات طبقاتی ۱۵۵

مجلس ۱۳-۱۶۶

پنهان بودن علم چند چیز! ۱۶۶

مجلس ۱۴-۱۷۶

خرید و فروش خدا با مؤمنین ۱۷۶

۱- حُجر بن عدی کندی ۱۷۸

جریان عجیب درباره این بزرگوار. ۱۸۲

۲- رُشید هجری ۱۸۳

مجلس ۱۵-۱۸۷

شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ۱۸۷

مجلس ۱۶-۲۰۲

لشکریان مرئی و نامرئی خدا ۲۰۳

مجلس ۱۷-۲۱۸

آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ۲۱۸

مجلس ۱۸-۲۳۴

سند امضا شده بهشت ۲۳۴

مجلس ۱۹-۲۴۹

استقامت ورزان در دین ۲۴۹

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی ۲۵۰

اسوه های مقاومت از بانوان ۲۵۲

۱- «صیانه»: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزیبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و ۲۵۳

۲- «سمیه» مادر عمار بن یاسر.

کنیز ابو حذیفه المخزومی بود، چون یاسر او را ۲۵۴

۳- «نُسیبه» ۲۵۴

مجلس ۲۰-۲۵۸

آرامش دلها با یاد خدا ۲۵۸

مصعب بن عمیر! ۲۵۹

عبدالله ذوالبجادرین ۲۶۱

عمیر بن حمام ۲۶۲

عرب بیابان نشین ۲۶۳

آسیه همسر فرعون ۲۶۳

ص: ۷

مجلس ۲۱-۲۶۷

نور خدا خاموش نمی شود ۲۶۷

مجلس ۲۲-۲۷۷

ضرورت نبوت و امامت ۲۷۷

شیطان در این باره چه می گوید! ۲۸۴

(علی علیه السلام در کعبه) ۲۸۵

مجلس ۲۳-۲۹۳

تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ۲۹۳

این دو مطلب را بخوانید ۲۹۶

مجلس ۲۴-۳۰۲

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ۳۰۲

خلاصه جریان غدیر ۳۰۸

مجلس ۲۵-۳۲۱

(مطالبی در باره مولا علیه السلام) ۳۲۱

مجلس ۲۶-۳۳۲

مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ۳۳۲

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام ۳۳۴

زن جابر ۳۳۷

ارزش ضربت علی علیه السلام ۳۴۵

مجلس ۲۷ ۳۴۹

دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ۳۴۹

حیب بن مظاهر ۳۵۱

مجلس ۲۸ ۳۶۳

معامله کنندگان با خدا ۳۶۳

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا ۳۶۴

۲- سیستانی ها ۳۶۹

خباب بن ارت ۳۷۱

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟ ۳۷۲

مجلس ۲۹ ۳۷۵

چرا با آنها نجنگید؟ ۳۷۵

مجلس ۳۰ ۳۸۹

جریاناتی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام ۳۸۹

مجلس ۳۱ ۳۹۸

مطالبی در باره انتظار ۳۹۸

مجلس ۳۲ ۴۱۱

سگان داران کشتی نجات ۴۱۱

مجلس ۳۳ ۴۲۵

(مهربانتر از پدر و مادر) ۴۲۵

ص: ۸

مجلس ۳۴-۴۳۸

دانش مهدی ۴۳۸۷

مجلس ۳۵-۴۵۳

معاد یا پایان راه ۴۵۳

مجلس ۳۶-۴۶۸

از مرگ فراری نیست ۴۶۸

مجلس ۳۷-۴۷۸

مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ۴۷۸

مجلس ۳۸-۴۸۷

خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت ۴۸۷

مجلس ۳۹-۴۹۹

مسابقه ایمانی ۴۹۹

مجلس ۴۰-۵۱۱

مسابقه بابیان دیگر ۵۱۱

اخبار مربوط به علی علیه السلام ۵۲۰

مجلس ۴۱-۵۲۸

ایمنان از عذاب خدا ۵۲۸

شهید ابوذر غفاری ۵۳۰

مجلس ۴۲-۵۳۶

مقام شهداء ۵۳۶

میثم تمار ۵۳۸

مجلس ۴۳-۵۵۲

علم و ارزش دانش و دانائی ۵۵۲

۱- سید ابوالحسن اصفهانی ۵۵۸

مجلس ۴۴-۵۶۹

فوق کلّ ذی علم علیم ۵۶۹

زندگی شیخ صدوق ۵۷۳

مجلس ۴۵-۵۸۳

مطالبی درباره علماء ۵۸۳

شیخ مفید ۵۸۹

نامه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). ۵۹۲

مجلس ۴۶-۵۹۷

فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها ۵۹۷

مجلس ۴۷-۶۰۵

خوردن و نوشیدن و زینت ۶۰۵

مجلس ۴۸-۶۱۸

مطالبی درباره شب و شب بیداری ۶۱۸

(شب و علی) ۶۳۱

مجلس ۴۹-۶۳۲

ص: ۹

مقدس اردبیلی ۶۴۰

مجلس ۵۰-۶۴۴

ازدواج ۶۴۴

مجلس ۵۱-۶۵۹

ازدواج با مشرکان ممنوع! ۶۵۹

مجلس ۵۲-۶۷۰

متلاشی شدگان با قهر خدا! ۶۷۰

مجلس ۵۳-۶۸۳

نمرود و نمرودیان ۶۸۳

داستان روضه دختر نمرود ۶۹۴

مجلس ۵۴-۶۹۵

از کارشناسان استفاده کنید ۶۹۵

علامه حلی ۶۹۷

انواع نفسها ۷۰۲

مجلس ۵۵-۷۰۷

خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی ۷۰۷

مجلس ۵۶-۷۲۱

آداب سخن گفتن و آداب معاشرت ۷۲۱

لقمان که بود؟ ۷۲۲

گوشه ای از حکمت لقمان ۷۲۳

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب ۷۳۰

تقدیم به

مجموعه نخستین مخلوق جهان آفرینش که خدای توانا پیش از ایجاد ماسوی الله، نه فلکی بود و مَلکی، نه زمینی بود و آسمانی و نه مکانی بود و زمانی وو ... آنها را از نور خود آفرید و در دور عرش قرار داد که زیر نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ایجاد جسمی و مادیشان فرا رسد و بر جمع آدمیان بیوندند؛

با فرا رسیدن این دوران، چهارده انوار ملکوتی با عنوان چهارده معصوم در میان بنی آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مدیریت دینی جهان را به دست گرفتند؛

به شما ای مصداق رحمت پروردگار عالمیان و ای امید مثل من گنهکاران، این اثر ناچیزم را تقدیم می دارم، باشد که در روز رستاخیز به این ذره بی مقدار نظر لطفی مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندی، رهاییم بخشید انشاء الله.

و همچنین به ارواح پدر و مادر گرامیم و فرزند عزیز جوانمرگم مفسّر قرآن شاد روان حجّه الاسلام و المسلمین آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی، اهداء می نمایم به امید اینکه مشمول رحمت واسعه و بی انتهای پروردگار مهربان قرار گیرند رضوان الله علیهم اجمعین آمین.

محمد امینی گلستانی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

پیشگفتار

۱

مدتی در این اندیشه بودم که بیش از پنجاه سال است، در انجام وظیفه مهم تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، زحمت ها کشیده و این مسیر طولانی را، با افتخار پیموده ام و همچنین در این مدت، سر به آستان ملکوتی و دربار با عظمت سرور جوانان بهشت و سالار شهیدان جهان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، می سایم، بجاست که تعدادی از تجربیات منبری خود را به صورت کتابی، به رشته تحریر آورم تا از این نعمت الهی محروم نمانده مانند خدمات دیگرم (۱) به سلسله جلیله خطباء و ذاکرین محترم دربار «حسینی» علیه السلام، خدمتی کرده و از دعای خیر و طلب مغفرت آنان محروم نمانم، با آرزوی قبولی آن و امید این که با عنایت ارباب و آقام اباعبدالله الحسین علیه السلام، در روز ناتوانیم مایه نجاتم باشد آمین.

در این مورد تعداد ۶۰۰ منبر و سخنرانی، گلچینی کردم ولی دیدم به دوازده جلد ارتقاء یافت و چاپ آنها فعلا مقدور نیست، مصلحت در این دیدم که بنا به فرمایش بزرگان «مالایدرک کله لایترک کله» آنچه که همه اش درک نمی شود همه اش ترک نشود که تعدادی از میان آن سخنرانی ها را، به طور متفرقه، انتخاب و بصورت دو جلدی، بانام «گلستان سخنوران» در دسترس عزیزان قرار دهم تا به خواست

۱- از قبیل تألیفات زیاد در زمینه های مختلف، و مسجد سازی مکرر در اماکن گوناگون، و لوله کشی و رساندن، آب مشروب به روستاهای محروم، و احداث غسلخانه هادر آرامگاه های روستاها، و تأسیس صندوقهای خیریه به نام مبارک حضرت ابوالفضل علیه السلام و تشکیل کانون قرآن و غیره.

خداوند بقیه را بتدریج منتشر نمایم.

۲

مطالب و روایاتی که در این سخنرانی های بیان گردیده است، بدون استثناء، همگی از روی اسناد و منابع و مدارک معتبر و قابل اطمینان استفاده شده است که به قسمتی از آنها در پاورقی اشاره کرده ام و قسمتی نیز از محفوظات ذهنی چندین سال دوران تبلیغ است که به علت کهنوت سن و پیری و ناتوانی جسمی، نتوانستم دوباره به مدارک آنها مراجعه نموده و اشاره نمایم ولی در نقل آن تردید نداشته باشید، زیرا محفوظات ذهنی هم در دوران جوانی از منابع اطمینان بخش حفظ گردیده است.

۳

قسمتی از سخنرانی ها با اصرار و درخواست مردم، یا با اقتضای مجلس طولانی و قسمتی کوتاه شده است، گویندگان محترم خود می توانند آنها را تنظیم نمایند و از طولانی ها بعضی از مطالب را حذف و برای کوتاه ها اضافه نمایند.

۴

در این کتاب، در هر مجلسی از آیات و اخبار فقط نمونه هائی آوردم که سخنرانان محترم خود با سلیقه دلخواهشان، انتخاب نموده و مطالب را بیان کنند و گرنه آیات و اخبار در هر موردی، فراوان است که آوردن آنها به طول و خارج از منظور (اختصار) می انجامد.

توفیق و موفقیت همه مبلغان و مروّجان و ذاکرین مصائب را از خدای توانا خواستارم و التماس دعا دارم.

۵

همه خطبه های اول مجلس هارا نیاورده ام، تا ملال آور نباشد و حجم کتاب بیشتر نشود، و ضمناً توجه داشته باشید چون تعداد مجلدات این کتاب، بیش از ۱۲ جلد و هر کدام در جای خود مستقل می باشد، نیازی به تهیه همه آنها نیست.

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا-ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فرا گرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بجنوبه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت ۱۵۰۰ متر با متعلقات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

۳- در سال ۱۳۸۲ مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

۴- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلف.

۱- سرچشمه حیات- وزیری یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری ۱۲۸۳ صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به

وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

۳- از مباحثه تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سرانجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و ... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا و فيه شيطاناً أریل).

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت ۱۴۰۰

سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرما و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلأ نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها يتزوج الرجال بالرجال و يتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقعی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۴۸۰ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

- ۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلهای و اسناد خودشان.
- ۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.
- ۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.
- این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.
- ۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.
- ۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.
- ۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۱۶/۳۰/۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعای عرشیان برفرشیان- درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه ۷ سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

۱۳- متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

مجلس توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الأوّل لا أوّل لأوّلته، والآخر لا آخر لآخريته، والصلوة والسلام على أفضل بريته وأشرف خليقته، محمّد بن عبد الله صلّى الله عليه وعلى أهل بيته الطيّبين الطاهرين، سيّما على خاتم اوصيائه بقيّه الله في الارضين و حجّته على عباده، حجهين الحسن روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدّائمه الابديّه على أعدائهم أجمعين من اول الدّنيا الى بقاء يوم الدّين.

مسئله: فقه اسلامى از دو بخش تشكيل يافته است ۱- اصول دين ۲- فروع دين، در اصول دين، تقليد جايز نيست هر مكلفى بايد از روى دليل و برهان و عقل و علم بر آنها، معتقد شود اگرچه آن دلايل و براهين به صورت ساده و عوام پذير باشد اما در فروع دين: هر مكلفى بايد يا خود مجتهد باشد و يا عامل به احتياط شود و يا به يكي از مراجع بزرگوار، تقليد کرده و از استنباط و تحقيقات او، به وظائف شرعى خود عمل نمايد.

درباره توحيد و يگانه پرستى و خداشناسى، نخست از آيات فراوان توحيد، به چند آيه توجه نمايد.

قال الله عزّ و جلّ فى قرآنه الكريم.

۱- لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا

اسراء: ۲۲ هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که مذمت شده و ذلیلانه بنشیند!

۲- ذَلِكُمْ مِمَّا أُوْحِيَ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِهِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا اسراء: ۳۹ این (احکام)، از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می‌شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده (در گاه خدا) خواهی بود!

۳- قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا اسراء: ۴۲ بگو: «اگر آنچنان که آنها می‌گویند با او خدایانی بود، در این صورت، (خدایان) سعی می‌کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.» ۴۳ او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند، بسیار برتر و منزّه‌تر!

۴- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُشِئْتَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ انبياء: ۲۲ اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزّه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

۵- مِمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَمَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ مومنون: ۹۱ خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند!

۷- وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۱).

ذاریات: ۵۱ و با خدا معبود دیگری قرار ندهید، که من برای شما از سوی او بیم دهنده‌ای آشکارم!

این آیه‌های مبارک، مارا به دقیق‌ترین، راه‌های خداشناسی و وحدانیت او، راهنمایی، می‌نماید از جمله آنهاست.

۱- اگر در جهان آفرینش و زمین و آسمان، خدا و خالق و مدبران دیگر، وجود داشت این تشکیلات به تباهی کشیده و نابود می گردید!، زیرا هر کدام از این دو خدا یا بیشتر، دارای خواسته ها و مشیت متفاوت، می شدند و بالاخره در این سالیان طولانی، روزی هریکی روی خواسته هایش، پا فشاری و ایستادگی می کرد و این اختلافات بالا می گرفت و جهان را به تباهی می کشیدند، اما این گونه نبودن و عدم پیشامد این چینی، نشانه این است که جز خدای یگانه خدای دیگری وجود ندارد و بس.

۲- اگر خدای دومی وجود داشت، کشمکش های برتری و تفوق بردیگری، میان آنها بالا- می گرفت، و روز و روزگاری، همدیگر را نابود می ساختند و از میان بر می داشتند ولی چرخش یک نواختی جهان و کرات آسمانی بی شمار، نشانه این است که مدبریکست و چرخاننده «تک».

۳- اگر خدای دیگری وجود داشت، من و شما تابع کدامشان بودیم و چگونه در انتخاب آن دو موفق می شدیم و ... پس سرگردان و ویلان شده و بی هدف می گشتیم و به دور خود می چرخیدیم. پس

۴- نباید به وجود خدایی جز خدای یگانه باور کرده و خود را سردرگم نماییم.

اما راه های شناختن آن خدای یگانه هم، اگر با عقل و منطق، وارد میدان شویم، بسیار ساده و واضح و روشن است زیرا: چرخش هماهنگ، این همه مجموعه های بی شمار جهان و زمین و آسمان، و مردن و زنده شدن تمام مخلوقات جهان و در هر فصلی به یک نوع در آمدن آنها، نشان می دهند که بر ای آنها تدبیر کننده و قدرت مطلقه وجود دارد که همتائی ندارد مثنوی گوید:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار***هر ورقی دفترست معرفت کردگار».

به قول آن پیرزن جواب گو به عارف مشهور جنید بغدادی که از او پرسید: آیا برای وجود خدا چه دلیل و برهانی داری؟! گفت: «البعره تدلّ علی البعیر» پشگل (شتر) دلیل بوجود شتر است (این همه موجودات هستی دلیل این است که برای

اینها، ایجاد کننده و آفریننده ای وجود دارد و گرنه خود بخود، به وجود نیامده اند).

یا از آن پیر زن دیگر که با چرخ نخ ریزی کار می کرد همین سوال را نمودند، دست از دسته چرخ نخ ریزی برداشت، چرخ ایستاد و دوباره شروع به کار کرد، جنید به شاگردانش گفت: برویم، گفتند: استاد این زن جواب شما را نداد، گفت: او به من پاسخی داد که هیچ حکیم و فیلسوفی نمی توانست آنگونه پاسخ گوید، او دست از دسته چرخ ریزی برداشت، چرخ ایستاد دوباره شروع به کار کرد به من گفت: ای نادان من اگر این چرخ را نچرخانم می ایستد، اگر این همه چرخنده های زمین و آسمان و ستاره و ماه و خورشید و فلک و ملک، چرخاننده نداشت همه می ایستادند و عاقل و باطل میماندند، آن چرخاننده، خداست!!

امیر مومنان علیه السلام با یک جمله کوتاه اما پرمعنا فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را بشناسد، خدایش را می شناسد.

در ۱۴ قرن پیش این جمله کوتاه، به تمام ابعاد وجود انسان ناشناخته، اشاره می کند که هرچه زمان پیش برود و یکی از فورمول های بی نهایت او کشف گردد و از گوشه ای از راز و رمز وجود انسان، پرده برداری شود و ریز و نامرئی ترین رگ و عضو او مورد بررسی قرار گیرد، باز مشمول جمله فوق، خواهد بود.

پس خود شناسی انسان، سبب و راه خداشناسی اش خواهد بود و همچنین این مجموعه به ظاهر کوچک، دارای راز و رمز بی پایان و علوم بی نهایت است، که در فراز دیگر از فرمایشاتش آمده است؛ «أتزعم أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر» ای انسان آیا خیال می کنی یک شیء کوچکی هستی؟! درحالی که در وجود تو جهان بزرگی گنجانده شده است.

بنام به علوم و دانش و احاطه بی پایان تو ای علی علیه السلام، که با این کلمات چند حرفیت، به علوم شگرف هیکل این موجود نیم وجبی، راه گشا شده ای!!

پس روشن می شود که برای این مجموعه ریز و درشت بنام انسان، خالق هستی کجا رسد به عوالم لایتناهی جهان آفرینش.

عبادت زبانی

بعد از آنکه با دلایل عقلی و نقلی خدا را شناخته و به یگانگی او معتقد شدیم، باید به او سر عبودیت و بندگی فرود آوریم.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ .. اسراء: ۲۳ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید!

عبادت و بندگی خدا هم، مراتبی دارد، مرتبه خلوص و اخلاص و مرتبه سه بعدی (اعضا و قلب و زبان) و مرتبه فقط قلبی و مرتبه فقط زبانی، در میان این مراتب، آنچه که مورد قبول و جلب رضای پروردگار است، مرتبه سه بعدی توأم با اخلاص است و بس.

خداوند در قرآن مجید، عبادت زبانی را مورد نکوهش قرار داده و این گونه بیان می کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱)

حج: ۱۱ بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است)؛ همین که (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رومی آورند، به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!

آنان که دین را برای آبرو دادن به اعمال و رفتارشان، پذیرفته اند، با عمل نکردن به احکام و قوانین همان دین، بی آبرو می شوند و در میان بندگان خدا، دارای هیچ ارزش و بهائی نخواهند بود، اما اگر بنده واقعی خدا باشند، در وجود او هیچ نیرو و قدرتی، اثر گذار نخواهد شد، نه مال و منالی و نه فقر و نداری، نه صحت و سلامتی و نه بیماری و ناتوانی، نه عزت و منصبی و نه ذلت و بی منصبی، و نه زیبایی و تو دل

بروئی، و نه زشتی و دل زدگی، بالاخره هیچ تحول و ناگواری ها، او را از خدا مشغول نمی سازد و غافل نمی کند.

پس عبادت زبانی و اطاعت بی محتوایی، آدمی را به جائی نمی رساند و ره به جائی نمی برد.

امام حسین علیه السلام فرمود: النَّاسُ عِبَادُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ لَعِقُ لَأَلْسِنَتِهِمْ مَادَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَادَامَ حَصَوًا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. مردم بندگان دنیایند و دین لقلقه (و بازی) زبانشان است مادامی که معیشت هایشان تأمین می شود، ولی وقتی که با امتحان سنجیده شدند، کم است دینداران.

در جامعه کسانی هستند که به فرامین جانی مانند نماز و روزه و از این قبیل دستورات آسمانی، اهمیت می دهند و به جا می آورند، اما وقتی که نوبت به اطاعت از دستورهای مالی می رسد، سرپیچی کرده و این در و آن در می زنند و خود را رها می سازند و سر باز می زنند در حالی که خدای توانا برای تنظیم جامعه و فقر زدائی، مقرراتی دارد از قبیل بدهی های شرعی و غیره که اشخاص توانا دست قشر ناتوان را بگیرند و نگذارند از پا افتاده و باخاک یکسان نشوند، در این صورت است که عبادت زبانی از جامعه رخت بر بسته و نابود خواهد شد.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که در مسجد برای دیگران جا تنگ می کردند ولی هنگامی که برای پیشبرد اسلام، به مال یا جان آنها نیازی پیش می آمد، با هزار عذر و بهانه، خود را کنار کشیده و از بذل جان و مال دریغ ورزیده و سر باز می زدند، و در مقابل اینها هم کسانی بودند که در این مواقع از هیچگونه فداکاری باز نمی ایستادند و کوتاهی نمی کردند، مانند حنظله بن ابی عامر ها که از حمله عروسی بیرون آمده و خود را به میدان جنگ می رساندند و به شهادت می رسیدند و درجه و مدال غسیل الملائکه ای را بر دوش می زدند، یا مثل عمرو بن جموح ها با پای شل و لنگ لنگان با وجود فرزندانش در میدان جنگ، خود نیز حضور پیدا کرده و در نهایت به مقام رفیع شهادت می رسیدند.

واگر مالی برای رفتن و حضور در میدان جهاد چیزی نداشتند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استمداد میکردند و اگر او هم چیزی نداشت از شدت تأثر، اشک می ریختند!

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (توبه: ۹۲) و (نیز) ایراد و تکلیفی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند) از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر امامان بزرگوار علیهم السلام زیاد بودند که در موقعیت های ضروری، از بذل جان و مال خود، در راه خدا، کوچکترین کوتاهی نمی کردند و مضایقه نمی نمودند، مانند بعضی از شهدای کربلا که عیالشان را طلاق داده و از تمام اموالشان چشم پوشی کرده و یک دل و یک جهت در برابر مولا و امام خود، ایستاده و آماده بذل جان و فداکاری بودند.

بریر بن خضیر، شب عاشورا شوخی اش گرفت و با اصحاب بنای مزاح گذاشت! گفتند: بریر این چه وقت خوشحالی و شادی کردن است؟ فرمود: بیشتر از شما مرا می شناسد من حتی در جوانی هم بذله گو نبودم و دوست نداشتم، ولی امشب شب استثنائی است زیرا میان ما و دست به گردن و معانقه نمودن با حوریان بهشتی، فقط همین امشب مانده است، چرا خوش حال نباشم و شادی نکنم.

با این روحیه و با عبادت و تلاوت و قرآن و مناجات، شب را به روز رساندند و عاشقانه جنگیدند و در مقابل محبوب خود بذل جان کردند و به سوی معبود شتافتند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲ وسعت رحمت خدا

پیش از ورود به اصل سخنرانی، به دو مطلب توجه داشته باشید.

۱

نومیدی و یأس و بدبینی از خصلت های خانمان برانداز و بنیان کن است که هر کس به آن گرفتار آید، زندگی دنیا و آخرت خود را تباه ساخته و هیچ وقت روی سعادت و خوشبختی را ندیده و طعم آرامش و استواری و سکون را، نخواهد چشید.

پس انسان تا می تواند این صفت ذمیمه و خانمان سوز را، از خود دور ساخته و از حیطة فکری خود براند و پیرامون آن نگردد.

۲

در دوران زندگی، هر انسانی در اثر نادانی و خواسته های نفسانی، به گناهان و خواسته های نا مشروع نفس و تسویلات شیطانی، گرفتار می شود، چون بشر مانند فرشتگان، معصوم آفریده نشده است تا از گناه و معصیت، مبرا شود.

و مثل حیوان نیست که بی عقل و بلا تکلیف زندگی نماید، نه امر و نهی، دامنگیر او شود و نه اطاعت از دستورات آسمانی متوجه او گردد.

پس موجودی که از دو عنصر مجرد و مادیت، ترکیب یافته و متشکل گردیده و زیر بار هزاران تکالیف و دستورات الهی قرار گرفته است، خواه و ناخواه، خطا و اشتباهی از او سرخواهد زد، مگر آنانکه به مصداق «عَبْدِي أُطِغْنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي بِنْدِهِ» من، از من فرمان بر تا تو را همانند خود قرار دهم! آن گونه که من به هر چیزی می گویم «باش» می شود، تو هم به هر چیزی بگوئی باش، بشود» عمل کرده و خود

را از آلودگی های نفسانی، دور ساخته اند (مانند انبیاء و اولیاء الهی) که پیرامون معاصی، نگشته اند.

با این گفتار روشن می شود که اکثریت قریب به اتفاق بشر، به گناه و نافرمانی خدا، مبتلا می شوند، در این صورت نباید خود را ببازند و از گردونه بندگی بیرون روند، زیرا خدائی که او را آفریده با یک جمله محکم و نیرومند «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُ مَنْ هَمَّ بِهَا شَيْءٌ» به یأس و ناامیدی، خط بطلان کشیده و به سوی عفو و بخش و گذشت خویش رهنمون شده است که در خلال این سخنرانی ها چند جلسه در باره آن با آیات مربوطه و اسناد و مدارک، صحبت خواهیم نمود.

پس کسانی که با تلاوت قرآن و تدبّر در فرازها و آیات آن، سر و کار دارند، می دانند که این کتاب آسمانی و کلام ربّانی، مشحون از آیات عفو و بخش با تعابیر و جملات گوناگون می باشد که آوردن همه آنها در این گفتار، امکان پذیر نیست (۱) زیرا اول ۱۱۳ سوره را با بسم الله الرحمن الرحيم افتتاح کرده است بعد در سوره های گوناگون برای عفو و بخش، آیات زیادی در جملات و تعابیر گوناگون که به بخشیدن و گذشت کردن و توبه پذیر و رحم نمودن و ... تصریح فرموده و هیچ گونه جای شک و تردید نگذاشته است که انسان از کثرت گناه بترسد و به سوی خدا برنگردد!

پس آن بندگانی که غرق گناهند و فرو رفته در منجلاب معصیت، نترسند و برگردند و توبه کنند و بگویند خدایا غلط کردم و نفهمیدم بنده فراریت، به در رحمت برگشته و از درگاه کرم و لطف و مغفرت، طلب بخشش و گذشت و چشم پوشی می نماید ای رحمان و رحیم و ای غفور و کریم و ای رؤف و ودود و ای غفار و تواب، از من در گذر و مرا بپذیر به احترام مقربین در گاهت و مخصوصاً پنج تن آل

۱- مؤلف: آیات و روایات مربوط به عفو و بخش را، در کتابی به نام «رحمت واسعه» جمع آوری و پیرامون آن مطالب و شواهد زیاد بیان داشته است.

عبارا به در گاهت شفیع می آورم.

نترس بچسب به دامن رحمتش واقعاً برگرد و توبه کن و روی بر آستان کبریائیش بگذار مأیوس نباش، به خدا این در رحمت ردخور ندارد مگر این که کسی خیال کند این همه وعده مغفرت و کرم و لطف و گذشت وو .. آن هم در آخرین کتاب آسمانیش (قرآن) بی اساس است؟! نه به خدا.

شکی نیست اگر کسی با کوهی از گناه، بدون توبه از دنیا رود، در آتش جهنم خواهد سوخت، اگر مسلمان باشد به اندازه کیفر گناهانش که مدت و حدّتش را خدا می داند و اگر کافر باشد «خالدین فیها مادامت السّماوات و الأرض همیشه در آن (جهنم) مادامی که زمین و آسمان برپاست».

اما اگر تا زنده است با بار سنگین گناه به سوی معبود خود برگردد و واقعاً توبه نماید، باز بدون شک خداوند علاوه بر این که به تعداد گناهانش اجر و ثواب می نویسد، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» تمامی معصیت هایش را از پرونده اش محو نموده و او را می بخشد و قبول می کند و گناهانش را به ثواب تبدیل می نماید.

پس گناهکاران، دغدغه نومییدی را به خود راه ندهند معبودشان صاحب عظمت و بخش و گذشت است و نگرانی ندارد.

مگر اینکه مشمول این آیه شوند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ عنكبوت: ۲۳ کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، آنان از رحمت من مأیوسند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است!».

حال با آوردن چند آیه در باره رحمت و اسعه خدا، مطلب را کمی روشن می نمایم و تفصیل آن را برای مراجعه به خود قرآن کریم حواله می دهیم.

۱- قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ انعام ۱۲ بگو: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو:

«از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در

آن

شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری،) فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی آورند.

۲- وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتبينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۵۴ هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو:

«سلام بر شما پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.» ۵۵ و این چنین آیات را بر می شمريم، (تا حقیقت بر شما روشن شود)، و راه گناهکاران آشکار گردد.

۳- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۱۴۷ اگر تو را تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند)، به آنها بگو:

«پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نیست! (و اگر ادامه دهید کیفر شما حتمی است)

۴- وَ اَكْتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هِدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اَصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ اعراف: ۱۵۶ و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما؛ چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! (خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت: «مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم؛ و رحمت همه چیز را فراگرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند، و زکات را پردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت!

۶- وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ يَلُ لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا كهف: ۵۸ پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت!

با دقت در این آیات مبارکات، برای ما روشن می شود که خدای مهربان دارای عفو و بخش بر بندگان گناه کار و بازگشت کننده است و در این مورد بخصوص، هیچ شک و شبهه وجود ندارد، زیرا در قرآن کریم با فرستادن آیات زیاد، به رسول گرامی خود، وعده داده است و خداوند هم هیچ وقت، خلاف وعده نخواهد کرد.

توجه داشته باشید، این خداست که صاحب گذشت بی انتهاست و در عفو و بخش خود، محدودیتی قائل نیست، هر کس در هر مقامی و زیر بار هر اندازه گناه و نافرمانی، اگر به سوی او برگردد، با آغوش باز، او را می پذیرد و رد نمی کند، لطفاً به محتوای چند روایت بعدی نیز دقت نمایید تا مطلب واضح و روشن شود.

۱- اَبی عَیْبِدَهِ الْحِذَاءِ كَافَتْ: شَنِيدِم اَبَا جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ مِي كَافَتْ: اَلَا- اِنَّ اللّٰهَ اَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِيْنَ يَتُوْبُ مِنْ رَجُلٍ ضَلَّتْ رَاِحِلَتَهُ فِيْ اَرْضِ قَفْرِ وَ عَلِيْهَا طَعَامُهُ وَ شَرَابُهُ، فَبِيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يَصْنَعُ وَلَا اَيْنَ يَتَوَجَّهُ حَتّٰى وَضَعَ رَاسَهُ لِيْنَامٍ فَاَتَاهُ اَتٌ فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ فِي رَاِحِلَتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: هُوَذَهُ فَاَقْبَضُهَا، فَقَامَ اِلَيْهَا فَاَقْبَضُهَا، فَقَالَ اَبُو جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ: وَاللّٰهُ اَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِيْنَ يَتُوْبُ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ حِيْنَ وَجَدَ رَاِحِلَتَهُ (۱).

آگاه باش خداوند با توبه بنده اش و قتی که توبه می کند، شادتر شود از مردی که مرکبش را در بیابان بی آب و علف، با آب و غذایش گم کند، و در این حال نمیداند چکند و به کجا رود تا سرش را (با ناامیدی به زمین) می گذارد که بخوابد (ناگهان) کسی برسد و به او گوید آیا مرکب را می خواهی، گوید بلی، گوید بگیر این مرکب پس بلند شده و آن را بگیرد، أبو جعفر علیه السلام فرمود: به خدا قسم خداوند هنگام توبه بنده اش شادتر از آن مرد است که مرکبش را پیدا کرد.

۲- اَبی عَیْبِدَهِ كَافَتْ: شَنِيدِم اَبَا جَعْفَرِ عَلِيهِ السَّلَامِ مِي فَرَمُوْد: اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوَجَدَهَا فَاللّٰهُ اَشَدُّ فَرَحًا

۱- بحار الانوار: ۶/ ۳۸ ح ۶۷ از کتاب حسین بن سعید.

توبه عبده من ذلك الرجل براحتله حين وجدها(۱) خداوند شادی اش شدیدتر است به بازگشت بنده اش از مردی که زاد و راحله اش را در شب تاریک گم کند و سپس پیدانماید، پس خداوند خوشحال تر است به توبه بنده اش از آن مرد پیداکننده گمشده اش.

۳- پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ینادی مناد یوم القیامه تحت العرش: یا امه محمد ما کان لی قبلکم فقد وهبته لکم، وقد بقیه التبعات بینکم فتواهبوا وادخلوا الجنة برحمتی.(۲) نداکننده در روز قیامت در زیر عرش ندا می کند «ای امت محمد، آنچه که حقی از برای من، پیش شما هست، بتحقیق آن را به شما بخشیدم فقط می ماند مطالبات بین خودتان، پس همدیگر را ببخشید و داخل شوید بر بهشت من.

۴- سکونی، از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: إن لله عزوجل فضولا من رزقه ینحله من یشاء من خلقه، والله باسط یدیه عند کل فجر لمذنب اللیل هل یتوب فیغفر له؟ ویسط یدیه عند مغیب الشمس لمذنب النهار هل یتوب فیغفر له؟(۳) برای خدای عزوجل (زیادی و) تفضل هائی از رزقش هست که عطا نماید برای کسی که از خلقش بخواهد و خداوند دستان (قدرتش) را هر صبحگاهان برای گناهکاران شب، می گستراند که آیا او توبه می کند تا او را ببخشد؟ و می گستراند دست های (رحمتش) را نزدیک غروب بر

۱- اصول کافی: ج ۲ / ۴۳۵، بحارالانوار: ۶ / ۴۰ ح ۷۳ از آن.

۲- التبعه: ما یترتب علی الفعل من الخیر أو الشر، الا- أن استعماله فی الشر أكثر، وهو المراد ههنا و إن الوعد غیر الوعد، إن العرب لا- یعد عیبا ولا- خلفا أن یعد شرا ثم لم یفعله، بل یری ذلك کرما وفضلا، وإنما الخلف أن یعد خیرا ثم لم یفعله. بحارالانوار: ۶ / ۷ ب ۱۹ ح ۱۷ از عدهالداعی.

۳- فی الکافی: أو قال: بسطت. بحارالانوار: ج ۶ ص ۱۸ ح ۳۴ از ثواب الأعمال: ص ۱۷۳.

گناهکار روز، آیا برمی گردد که او را ببخشد؟.

۵- داؤم، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. (۱) توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده باشد.

۶- شعبی گوید: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: العجب ممن یقنط ومعه الممحاء! فقیل له: وما الممحاء؟ قال: الاستغفار. (۲) تعجب از کسی است با وجود ناپود کننده، مایوس شود، گفته شد «ممحاء و» ناپود کننده چیست؟! فرمود:

استغفار نمودن.

۷- برادر دعبیل، از امام رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تعطروا بالاستغفار لا تفضحکم روائح الذنوب. (۳) خوشبو کنید خود را با استغفار، رسوا نسازد شمارا بوهای بد گناهان.

ابن عقبه، از پدرش، از ابی عبد الله علیه السلام در باره قول خدای عزوجل

" ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ " قال: هی الاقالة. (أی هی الصفح عنه والاعراض عن ذنبه). (۴) در مورد این آیه مبارکه فرمود: آن اقاله است یعنی در گذشتن از گناهکار و اعراض (و روگرداندن) از گناه اوست.

با توجه به روایات فوق و روایات بی شمار دیگر در این باره، برای ما مسجل می شود که خداوند عالم، بنده برگشت کننده را، با مهربانی پذیرفته و او را مایوس نمی کند.

چنان که می بینیم بندگان خالص او نیز، با اعتراف طرف مقابل که با کوهی از گناه، به سوی او برگشته و اظهار ندامت و احساس شرمندگی کرده، بدون این که کوچکترین توبیخی متوجه او نماید و سرزنشش کند، از تقصیر او می گذرد و قبولش

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۶ از عیون الأخبار: ص ۲۳۰.

۲- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۷ از امالی ص ۵۴.

۳- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۲ ح ۱۷ از امالی ص ۲۳۷.

۴- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۸ از معانی الاخبار: ص ۶۵.

مانند امام حسین علیه السلام بعد از آنکه حرّ بن یزید ریاحی رضوات الله علیه با این که گناهی به آن بزرگی را کرده و آن حضرت را با اهل و عیالش در دست دشمنان گرفتار ساخته بود، و بعد از آن که در روز عاشورا در یک حمله، بیش از چهل نفر به شهادت رسیدند، با دیدن این منظره، در یک چشم بهم زدن تصمیم خود را گرفت و به تمام جاه و مقام دنیائی و ثروت و دارائی خود، پشت پا زد و خود را به دربار حجت خدا رسانید و سر به آستان او سائید و به سوی معبود خود پرکشید و رفت.

بلی بعد از به محاصره در آوردن و قرار دادن آن امام مظلوم، در دست دشمنان خون آشام کوفیان و پس از شهادت بیش از چهل نفر از یاران و اصحاب آن حضرت، متوجه اشتباهش شده با غلام و فرزند خویش، به سوی آن فرزند رحمه للعالمین، با هزار ترس و لرز که آیا امام او را خواهد پذیرفت یانه، رهسپار گردید و با اظهار توبه و پشیمانی که عرض کرد «هل لی من توبه» امام بدون این که عمل کرد او را در نظر بگیرد یا او را توبیخ نماید، بلافاصله در پاسخ می فرماید: «ان تبت تاب الله علیک» اگر توبه کردی خداوند از تو درگذرد و ببخشد!!

ابتدا پسرش را پیش از خود به میدان فرستاد تا باشهادت او قلب مبارک امام را شاد نماید و بعد از او خود عازم میدان گشته و با رشادت و شجاعت تمام گروهی از لشگر ابن سعد، به خاک هلاک افکند و خود که به هزار نفر برابر می دانستند، جنگید و از اسب افتاد، امام علیه السلام خود را بالای سر او رساند و دستمالش را به زخم سر او بست و فرمود، أنت حرّ فی الدنیا والاخره کما سمّتك أمّک تویی آزاد در دنیا و آخرت آن گونه که مادرت ترا به آن نامید (حرّ یعنی آزاد).

همان دستمال بود که در زمان شاه اسماعیل صفوی بحث شد که توبه حرّ قبول است یانه، قبرش را شکافتند دیدند بدن شریفش به حالت شهادتش است، شاه اسماعیل خواست دستمال امام را برای تیمن و تبرک بردارد، دستمال که باز شد خون شروع کرد به جاری شدن.

چندین دستمال بستند خون بند نیامد آخر یکی از علمای حاضر گفت: شاه آن دستمال مدال افتخار اوست که مولایش به او داده است نمی توانی از او دور سازی!!

دستمال را به سرش بستند و خون بند آمد.

امثال این قضایای عفو و بخش در دوران زندگی بزرگان عالم و بندگان خدا، زیاد است پس از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا، حالا بین خود خدا چه گذشتی بر بندگان نادم و بازگشته دارد.

مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست

ما اعتقادمان در باره خدای عزّ و جلّ بر این است که به همه ماسوی الله تسلّط کامل و از جزئیات زندگی آنها اطلاع دارد و هیچ عملی و کوچک ترین حرکتی، از او پنهان نمی ماند و هرکاری از ما سرزند، شب یا روز در بیابان یا خیابان در ایران یا در آن سوی جهان در زمین یا آسمان خلاصه در هر گوشه ای از جهان هستی و. به همه رفتار و کردار ما، اشراف کامل دارد و مطلع است، پس اگر ذره ای حیا داشته باشیم، کوچک ترین عمل ناشایستی را، در برابر او، نباید انجام دهیم.

زیرا اگر در هنگام ارتکاب عمل زشتی، بچه ای ناظر عمل ما باشد، از ترس این که این کار من، وسیله آن بچه به بیرون درز می کند، مرتکب آن کار نمی شویم، اما در نبود آن بچه، ارتکاب را ادامه می دهیم در آن هنگام از جانب خدای متعال ندا داده می شود «عبدی جعلتني أهون الناظرين» بنده من! مرا از همه بیننده ها، خوارتر به حساب آوردی؟! یعنی به اندازه یک بچه از من حساب نبردی آخر من هم ترا می بینم و فردا روز قیامت من به حسابت رسیدگی کرده و تو را مجازات خواهم کرد.

بدین جهت است که امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» پرهیزید در خلوت ها از نافرمانی های خدا، زیرا (در روز قیامت) شاهد خود حکم خواهد نمود (دیگر به شهود دیگر نیازی نخواهد بود).

در این مورد به چند آیه توجه نمائید.

۱- إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ آل عمران: ۵ هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابر این، نظارت بر اعمال و تدبیر کارهای آنها بر او مشکل نیست.)

۲- قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آل عمران: ۲۹ بگو: «اگر آنچه را در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می باشد؛ و خداوند به هر چیزی تواناست.

۳- يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا نساء: ۱۰۸ آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند، و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود، خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

۴- وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصِغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱) یونس: ۶۱ در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی، مگر اینکه ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!.

یکی از اسماء مبارکه الهی «سِتَّار و سِتَّار الْعِیُوب» است، تا آنجا که بنده عاصی،

پرده دری نکرده، آبروی او را به باد نمی دهد، اگر به سوی او برگشت، عمل زشت او از پرونده ها و صفحات نامه عمل (وفيلم) او نابود، می گردد و از ذهن مأمورین الهی هم محو می شود و در غیر این صورت برنامه روایت ذیل، پیش می آید.

روایت شده است. أن فی العرش تمثالا لكل عبد فإذا اشتغل العبد بالعبادة رأَت الملائكة تمثاله، وإذا اشتغل العبد بالمعصية أمر الله بعض الملائكة حتى يحجبوه بأجنحتهم لئلا تراه الملائكة، فذلك معنى قوله صلى الله عليه واله: يامن أظهر الجميل وستر القبيح. (۱) همانا در عرش (خدا) برای هر بنده ای تمثالی وجود دارد پس زمانی که بنده مشغول عبادت شود فرشتگان آن تمثال را می بینند و وقتی که به معصیت مشغول گشت، خداوند بعضی از فرشتگان را امر می کند با بالشان او را بپوشانند تا فرشته ها او را نبینند، این است معنای گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ای کسی که زیبایی را آشکار و بدی را می پوشاند».

ابوحمره ثمالی گوید: أبو جعفر عليه السلام فرمود: ما من عبد يعمل عملا لا يرضاه الله إلا ستره الله عليه أولا، فإذا تئى ستر الله، فإذا تلت أهبط الله ملكا فى صورة آدمى يقول للناس: فعل كذا وكذا. (۲) نیست بنده ای که عمل خلاف رضای خدا را انجام دهد، مگر این که، خدا آن را می پوشاند پس اگر دوباره تکرار نماید، باز می پوشاند و اگر سومین بار انجام دهد، خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرو فرستد و در میان مردم شایع می کند که (فلانی) این کار را کرده است (و او را رسوا سازد)!

عزیزان بیائید تا می توانیم، گرد گناه و نافرمانی، نچرخیم و خود را آلوده نسازیم و اگر هوا و هوس غالب آمد و پیروز شد، زود به خود آئیم و به سوی خدا برگردیم.

در تاریخ آمده است جوان آهنگری در بنی اسرائیل، به زنی از همسایگان خود،

۱- بحار الأنوار: ۶/۷ ب ۱۹ ح ۱۵ از دعوات راوندی.

۲- کتاب حسین بن سعید؛ بحار الأنوار: ۶/۶ ب ۱۹ ح ۹ از آن.

عاشق شد و هرچه دور و بر او گشت و اظهار عشق و عاشقی نمود، نتیجه نداد تا اینکه در یکی از سال ها قحطی سخت آن سرزمین را فرا گرفت و مردم بیچاره شدند، آن زن نیز با چهار بچه قد و نیم قد هم با سختی های قحطی، دست و پنجه نرم می کرد، تا اینکه به ستوه آمده بایبچارگی تمام به در آن آهنگر عاشق آمد و اظهار داشت که ما همسایه ایم و به سختی روزگار می گذرانیم کمکی به ماکن، جوان عاشق گفت: همه دارائی من در اختیار توست مشروط براین که تو هم در اختیار من باشی!!.

زن نومیدانه برگشت و تن به فحشا نداد، روز دیگر در اثر ازبین رفتن بچه هایش دوباره به او مراجعه نمود، باز همان جواب شنید، باز برگشت، روز سوم دید بچه هایش از گرسنگی در حال جان دادن هستند، سومین بار پیش او رفت و همان پاسخ را شنید، این دفعه در اثر استیصال جواب داد، می پذیرم بشرط این که مرا به جایی ببری که هیچ کس ما را نبیند!!،

گفت نگران نباش خانه من از همه جا امن تر است، زن را به داخل خانه برد و در حیاط و راهرو و اطاق را بست و پرده ها را انداخت و به سوی زن رفت و دید او مثل بید می لرزد و اشک می ریزد، گفت: چرا به این صورت در آمده ای؟! گفت: آخر من با تو شرط کردم مرا جایی ببری که کسی ما را نبیند، گفت: اینجا که کسی نیست، گفت:

چرا هست آنی که ما را آفریده و به ما روزی می دهد و فردا در قیامت به اعمال ما رسیدگی خواهد کرد و در آتش خود گرفتار خواهد نمود، من و تو را می بیند و شاهد اعمال ماست.

جوان تا این حرف را شنید از اطاق بیرون پرید و صدا زد خانم زود بیا بیرون و از اینجا دور شو من خودم برای بچه های غذا و مایحتاج می رسانم!!، زن که این شهادت و مردانگی را از آن جوان عاشق سوزان چندین سال را دید، سر به سوی آسمان گرفت و دست ها را بلند نمود و گفت: خدایا این جوان آتش فروزان شهوتش را فرونشاند و خاموش کرد، توهم آتش فروزان دنیا و آخرت را بر او خاموش بنما!

جوان کمک خود را به آن درماندگان رسانید و خود را از منجلاب معصیت و

گرداب شهوت، نجات داد به دکان آهنگری خود برگشت و کوره آهنگری را روشن ساخت و شروع به کار نمود دید با این که کوره روشن است اما آتش، گرما ندارد و بعضی از همسایه های مغازه را با بهانه ای کنار کوره فرستاد و دید آنها نمی توانند نزدیک شوند در این حال فهمید که دعای آن زن در باره او به اجابت رسیده و مقبول درگاه خدای توانا قرار گرفته است.

اتفاقاً همزمان یکی از عرفای آن زمان پی استاد و عارف خاص ازبندگان خدا، می گشت تادر خدمت او باشد، روزی گذارش به مغازه این جوان افتاد دید او آهن گداخته را با دست خالی از کوره بر می دارد و روی سندان گذاشته و با مشت خود می کوبد و هرچه را دوست دارد می سازد، به خود گفت: پیدا کردم، آمد در دکان جوان نشست و دقت می کرد که چه عملی سبب بی اثر بودن آتش در این جوان شده، چیزی خاصی مشاهده نکرد، وقت ظهر مغازه که تعطیل شد گفت: آقا می توانی مرا به نهار مهمانم کنی؟! گفت: بلی مهمان حبیب خداست، او می خواست بداند جوان در خلوت چه عمل و راز و نیازی با معبود دارد، چیز خاصی مشاهده نکرد با تعجب سؤال نمود جوان به چه سبب و در اثر چه عملی به این مقام رسیدی؟! جوان جریان آن زن را نقل کرد و اضافه نمود من عمل بخصوصی ندارم فقط دعای آن مظلومه است که مرا به این مقام رسانیده، خداوند به سبب دعای او آتش دنیا را از من خاموش کرده امیدوارم آتش جهنم را نیز برایم خاموش بنماید.

عزیزان امثال این جریان ها زیاد است خیلی ها با مهار کردن لحظات زودگذر معصیت و نافرمانی، به مقامات استثنائی و ممتاز، رسیده اند که به خواست خدا، در مجالس دیگر بعضی از آنها را بازگو خواهیم کرد.

لازم نیست مخالفت با هوا و هوس، تنهادر مسائل جنسی باشد بلکه مخالفت با همه خواسته های نامشروع آن باشد، از قبیل ثروت اندوزی، از طریق حلال یا حرام تکبر و خود برتری بینی، کسب و کار، جاه و مقام طلبی که یکی از معاصی خطرناک و

شهوت و خواهش های نفس می باشد.

چقدر انسان ها و افراد بشر از این راه، خود را دور ساخته و مطرود در گاه خداوند شده اند و به خاطر ریاست طلبی یا حفظ جاه و مقام، جنایت هائی را بار آورده و مرتکب شده اند که آن سرش ناپیداست مانند چنگیز خان مغول و تیمور لنگها و و که در طول تاریخ چه پشته ها از کشته ها نساختند و چه شهرها ویران نکردند و افراد بیگناه را از دم شمشیر نگذراندند و قتل عام نمودند و کله منار، بالانبردند که آنسرش ناپیداست!!!.

پس جا دارد ما هم با تجدید نظر در کارهای ناپسند خود، حالا هرچه باشد، فرونشاندن شهوت شیطانی، یا فداکردن همه امتیازات خود، برای رسیدن به جاه و مقامی، و یا زیر پا گذاشتن ایمان خود، در کسب و کار و یا گفتار و رفتار و. و. تا دیر نشده، خود را در پیشگاه خداوند به جایی برسانیم که فردا دیر است. چقدر از ستمگرانی که برای تثبیت پایه های حکومت خود و نگهداری موقعیت خود، چه شخصیت ها و انسان های کامل را با یک فرمان، از صفحه روزگار برچیدند و به دیار دیگر فرستادند.

شخصیت هائی مانند محمد بن ابی بکر که امیرمؤمنان علیه السلام در باره او فرمود:

محمد پسر من بود اما از صلب ابی بکر بیرون آمد، نامردی بنام معاویه بن خدیج برای تثبیت نوکری و غلامی خود، بادستور معاویه بن اباسفیان، او را موقعی که از طرف حضرت والی مصر بود، در خرابه ای دستگیر و به پوست الاغ پیچانده و آتش زدند و زنده زنده سوزاندند و به شهادت رساندند.

یا بزرگوارانی مانند مالک اشتر نخعی، فرمان ده کل قوای امیرمؤمنان علیه السلام

تحقیقی در زندگی مالک اشتر

زمانی که دین اسلام توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ارائه شد و جاهلیت را از میان برداشت، عده ای که تشنه این حقیقت بودند، اسلام را قبول کردند که در پیشاپیش آنان حضرت علی (علیه السلام) بود. او دست پیامبر را به گرمی فشرد و از صحابه نمونه پیامبر شد تا جایی که شایستگی وصایت و خلافت پیدا کرد و قدم جای رسول خدا گذاشت و بعد از او شاگردان لایق و پرهیزگاری را تربیت کرد. مردانی چون میثم تمار، اویس قرنی، کمیل بن زیاد، مالک اشتر و ... که همگی صاحب علوم و به دور از هرگونه ناپاکی بودند ولی بدون تردید مالک اشتر در میان آنها امتیاز خاصی داشت چون هم استادی لایق داشت و هم شاگردی آماده بود تا اینکه رفته رفته نمونه استادش شد.

تمام زندگی مالک اشتر، به خصوص از ابتدای امامت حضرت علی (علیه السلام) تا هنگامی که شهید شد، توأم با حوادث بود زیرا مرام بی طرفی و سست عنصری از وجود مالک دور بود. از این رو همواره دست به گریبان حوادث می شد.

او در این حوادث لحظه ای غفلت نکرد و همواره وفادار و گوش به فرمان حضرت علی (علیه السلام) بود. امام شناسی و معرفت شناسی او به حضرت علی (علیه السلام) کامل بود و چون پروانه به دور چراغ انسانیت می گشت و در این میدان های خطیر حوادث یکه تاز بود و در آزمایش های مرموز و فراز و نشیب های زندگی پایش نلغزید و شعارش این بود که علی برحق است و حق با علی است و باید در راه حق جان فدا کرد.

نسب:

به اتفاق واقعه نگاران نام اصلی وی مالک است ولی در سلسله نسب او اختلاف

کرده اند. بیشتر مورخان و ترجمه نویسان معتبر، سلسله نسب او را به این ترتیب یادآور شده اند: مالک بن حارث بن عبدیغوش ابن مسلمه بن ربیعہ بن خذیمه بن سعد بن مالک بن نخعی.

اینکه معروف است وی از خاندان نخعی برخاست. از این رو نسب او به مردی به نام نخع منتهی می شود. نام اصلی نخع، جسر بود. او از قوم خود دور شد و عرب به کسی که از قوم خود دور می شود، می گویند "انتخع من قومه" به این حساب وی را نخع خواندند. این دودمان به نام، که در یمن از شریف ترین قبایل به شمار می آمدند، به خاندان نخعی و مذحج معروف بودند و تاریخ درخشان این طایفه در اسلام بسیار مورد توجه است و اصالت این خانواده و برومندی و برازندگی این دودمان به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اکثر القبائل فی الجنه مذحج (نخع). مالک اشتر نیز در یکی از اشعار رجزی خود به نسبت خویشاوندی خویش افتخار می کند و می گوید: من از دودمان ربیعہ و مضر نیستم بلکه من از خاندان شریف و برجسته مذحج هستم.

خاندان بزرگ نخع قبل از اسلام یعنی در زمان جاهلیت در قریه بزرگ و معروفی آنروز یمن به نام بیشه و برخی از آنها در قریه دیگری به نام (دشینه) سکونت داشتند. بیشه در آنروز قریه ای آباد و پر درخت بود و بخصوص درخت های خرما زیاد داشت و افرادی با شخصیت از آنجا به پا خاستند. این خانواده اصیل عرب، پس از اسلام به کوفه آمده و در آنجا ساکن شدند. رفته رفته طوایفی عظیم به نام بنومالک و بنو ابراهیم و ... در کربلا و نجف اشرف و سایر بلاد مسکن گزیدند و هم اکنون در عراق خانواده های شریفی چون خاندان آل کاشف الغطاء و آل شیخ راضی و غیره به مالک اشتر منتسب هستند.

تولد:

به اتفاق سیره نویسان، مالک اشتر در عصر جاهلیت متولد گشت ولی روز تولد

وی معلوم نیست زیرا واضح است که در زمان جاهلیت به موضوع تاریخ نویسی و نگارش واقعه اهتمام نداشتند و این موضوع به خوبی روشن نیست که آیا مالک اشتر، پیش از بعثت پیامبر متولد شده یا بعد از بعثت آن حضرت دیده به جهان گشوده است. مثلاً در کتاب تهذیب التهذیب در شرح حال مالک اشتر نوشته شده "ادرک الجاهلیه" و در کتاب اصابه نوشته شده "لم ادرک و کان رئیس قومه" یعنی او اول زمان بعثت پیامبر را درک کرده و در خاندان خود رئیس بوده است و بیش از این توضیح نداده اند.

بنابراین مالک اشتر پس از تولد در زادگاه خود در میان قوم خود نشو و نما کرد و پس از رشد و بلوغ در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر به شام آمد و در جنگ قادسیه به عراق آمد و بالاخره وقتی که به کوفه آمد، در همانجا با قوم خود ساکن شد و آنجا را وطن خویش قرار داد.

همسر و فرزندان:

در مورد همسر مالک تا جایی که بنده تحقیق کردم، چیزی را نیافتم و در مورد فرزندان وی که او دو فرزند داشت؛ اسحق یکی از فرزندان برومند و رشید مالک است. او همانند پدرش مردی با اخلاص و رشید و مجاهد بود و در کربلا از یاران امام حسین (علیه السلام) به شمار می رفت و پس از آنکه حبیب بن مظاهر به میدان رفت و شهید شد، صدای مبارک امام حسین (علیه السلام) بلند شد "من بیرزالی هولاء الملعونین" کیست کسی که به جنگ آن ملعونان رود؟ اسحق ندای امام را لیبیک گفت و آماده جنگ شد. هنگامی که به طرف میدان رفت، شجاعت عجیبی از خود نشان داد و پس از مجاهدت و جانبازی های عاشقانه، شهید شد.

پسر دیگر او ابراهیم بود که به درستی جای پای پدر گذاشت و در تمام جهات به خصوص در شجاعت و دلیری نمونه کاملی از پدرش بود. وقتی که به حد رشد رسید، در جنگ صفین با اینکه نارس بود، دوش به دوش پدر می جنگید. او در قیام

مختار نقش بسزایی داشت و ابن زیاد به دست او کشته شد و مختار با کمک ابراهیم بر دشمنان پیروز گشت. ابراهیم دو فرزند داشت یکی به نام نعمان و دیگری خولان که هر یک از آنها نیز مردانی با شخصیت و با ایمان بودند. ابراهیم در سال ۷۲ هجری، هنگامی که با سپاه عبدالملک می جنگید کشته شد و بنا بر نقلی جسد مبارک وی را نزد عبدالملک آوردند. غلام او هیزمی تهیه کرد و آن را آتش زد.

کنیه و القاب:

کنیه مالک اشتر ابو ابراهیم بود و اما القاب او بسیار است، ولی دو لقب آن بزرگوار مشهود و معروف می باشد و خود او نیز در اشعاری که به عنوان رجز در میدان های نبرد گفته است، گاهی از این دو لقب اسم می برد؛ یکی اشتر و دیگری کبش العراق. اینکه او را به کنیه ابوابراهیم خواندند زیرا فرزند برومند او ابراهیم اسم داشت از این رو او را ابوابراهیم (پدر ابراهیم) گفتند، اما علت اینکه به او اشتر گفتند این بود که در یکی از جنگ ها بر اثر ضرباتی که از ناحیه دشمن به او رسید، پلک های چشم او شکافته شد و کسی که چشم های او اینگونه صدمه ببیند، به زبان عربی گفته می شود "شتر عینه" از این رو به او اشتر گفتند.

اما علت اینکه به او کبش العراق می گفتند، از این رو بود که کبش عبارت است از قوچ شاخدار که معمولاً "گله" گوسفند دنباله روی قوچ هستند و او جلودار آنهاست.

این لقب برای مالک، کنایه و اشاره به آن است که وی جلودار و سپهسالار لشکریان حضرت علی (علیه السلام) در عراق بوده است و او پس از نشان دادن دلاوری و شجاعت عجیب در نبرد صفین به این لقب نایل شد.

بنابراین مالک اشتر از خاندان بزرگ و معروف یمن که در سراسر حجاز و جزیره العرب به نام بودند، به نام قوم مذحج و خاندان نخع برخاست و پس از آنکه با گروهی از افراد طایفه اش به نبرد با رومیان رفتند، سرانجام کوفه را به عنوان مسکن انتخاب نمودند. مالک با آن ظرفیت و لیاقت و کمال و پاکی ای که داشت، رئیس و

سرپرست طایفه خود گردید و این دودمان اصیل در کوفه و عراق نیز مشهور و معروف به خوبی و شجاعت بود.^(۱)

مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این مدت محدود بیان گردد امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به اهل مصر نوشت: یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخواهد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فائده سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (۱).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که حضرت علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش

۱ - ۱- مظفر، عبدالواحد، مالک اشتر. ۲- ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی (ع)، انتشارات اسلامی قم. ۳- شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری صفت، دفتر انتشارات اسلامی قم. ۴- امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، ج ۵، دارالتعارف، بیروت. روزنامه رسالت، شماره ۶۰۵۴ به تاریخ ۱۵/۱۰/۱۶، صفحه ۱۸ (تاریخ اسلام) نویسنده: محمود. م

علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین حضرت علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلاً شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود: خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود رحم الله مالکا ما ما مالک لوکان من جبل لکان فنداً و لو کان من حجر لکان صلداً، هل قامت النساء عن مثل مالک، فعلى مثل مالک فلتبک البواکی مالک چه مالکی بود اگر از کوهها بود کوه شامخ می بود و اگر از سنگ بود سنگ محکمی بود، آیا زنها از روی همچون مالکی بلند شده اند؟! پس برای مانند مالک بگریند گریه کنندگان.

مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید. (۱)

باز در باره او فرمود: واللّه لیهدنّ موتک عالماً و لیفرحنّ عالماً به خدا قسم مرگ تو جهانی را می کوبد (ومی سوزاند) و عالمی را شاد می نماید.

از طرف امیرمؤمنان علیه السلام به مصر می رفت، با فرمان معاویه ستمگر در شهر قلزم به دست کدخدای آن با عسل مسموم، به شهادت رسید و خبر شهادتش، عالمی را داغدار و دیگری را غرق در عیش و نوش کرد.

اللّهم اجعل عواقب امورنا خیرا آمین.

مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم

یکی از وسایل عفو و بخش خدای مهربان و رسوا نساختن بنده اش، توبه و بازگشت بندگان به سوی اوست، و این برگشتن در پیشگاه خدای عز و جل، به اندازه ای اهمیت دارد که در روایات از زبان بزرگان دین آن را به مردی تشبیه نموده اند که تمام مواد خوراکی و آشامیدنی و مرکب خود را در بیابان بی آب و علف و سوزان، گم نماید و با ناامیدی آماده مرگ و جان دادن شود و دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن نداشته باشد، در این موقعیت خطرناک، کسی به او مژده دهد که زاد و راحله ات را پیدا کرده و آورده ام، او چقدر خوشحال می شود؛

چنین است خداوند که اگر بنده گناهکار و فراری از درگاهش، توبه کرده و به سوی خدا برگردد، خیلی خوشحال می شود، در این مورد به تک تک آیات و اخبار آتی، دقت نمائید و ببینید خداوند چه قدر مشتاق است بنده گناه کارش بازگشت کند و به آغوش رحمت او برگردد و او چه وعده هائی، به این گونه اشخاص داده است.

۱- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بقره: ۱۶۰ مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک)، اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می پذیرم؛ که من تواب و رحیمم.

۲- وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ اعراف: ۱۵۳. و آنها که گناه کردند، و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است.

۳- وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى طه: ۸۲ و البته من می بخشم هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، (وراه درست رود)! و آیات فراوان دیگر.

اخبار

۱- از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: لا شفیع أنجح من التوبه. (۱) شفاعت کننده ای بهتر از توبه نیست.

۲- طلحه بن زید، از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: مَرَّ عِيسَى بن مَرِيْمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلٰی قَوْمٍ يَّبْكُونَ فَقَالَ: عَلِيٌّ مَا يَبْكِي هؤُلاءِ؟ فِقِيلٌ: يَّبْكُونَ عَلِيٌّ ذُنُوبَهُمْ، قَالَ:

فليدعوها يغفر لهم. (۲) عیسی بن مریم علیه السلام گذشت بر گروهی که می گریستند فرمود:

اینها برای چه گریه می کنند؟ گفتند: برای گناهانشان، فرمود: آن را رها سازند

(و گناه نکنند) بخشوده می شوند.

۳- عبد الله بن سنان، از ابی عبد الله علیه السلام فرمود: پیامبر ۶ فرمود: يلزم لأمتي في أربع: يحبون التائب، ويرحمون الضعيف، ويعينون المحسن، ويستغفرون للمذنب. (۳) بر امت من چهار چیز ضرورت دارد؛ توبه کننده را دوست دارند و ناتوان را رحم نمایند و به نیکوکار، یاری رسانند، و بر گناهکار طلب بخشش کنند.

یک داستان شگفت انگیز!

معاذ بن جبل گریه کنان خدمت رسول خدا داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد، فرمود: چه چیزی ترا به گریه انداخته ای معاذ؟ عرض کرد ای رسول خدا در (مسجد) جوان نارس و خوش رنگ و زیبا صورت است، با این

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۶ از تحف العقول: ص ۹۳ و امالی صدوق ص ۹۳ و ۱۹۳.

۲- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۷ و ۱۲۹ از امالی صدوق ص ۲۹۷.

۳- فی نسخه: للذنب. بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۱۰ از خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۱۴.

جوانی اش مانند مادر فرزند مرده گریه می کند و می خواهد خدمت شما برسد فرمود: ای معاذ جوان را داخل کن، پس او را داخل نمود و سلام کرد،

پس جواب سلام داد و سپس پرسید سبب گریه ات چیست ای جوان؟! گفت:

چگونه نگریم در حالی که گناهی را مرتکب شده ام که اگر خدا به بعضی از آنها مرا مجازات کند مرا به آتش جهنم داخل خواهد کرد! و چنین می بینم که به زودی مرا خواهد گرفت و ابداً مرا نخواهد بخشید! رسول خدا فرمود: آیا چیزی را (به خدا) شریک قرار داده ای؟ گفت: پناه می برم به خدا که چیزی را به پروردگرم شریک قرار دهم، فرمود: آیا نفسی را که خدا حرام کرده، کشته ای؟ گفت نه؛

رسول خدا فرمود: می بخشد گناهانت را اگرچه بقدر کوههای بلند باشد، جوان گفت: آنها (گناهانم) از کوههای بلند هم بزرگ تر است!، رسول خدا فرمود: گناهانت را می بخشد اگرچه از هفت زمین و به تعداد دریاها و شن ها و درختان و تمامی موجودات در آن، باشد! جوان گفت: از همه این ها بزرگ تر است!، رسول خدا فرمود: از گناهان تو در گذرد اگرچه مانند آسمان ها و ستارگان و عرش و کرسی باشد، گفت: از این ها هم بزرگتر است، رسول خدا با حالت غضب به او نگریست و فرمود: وای بر تو ای جوان گناهانت بزرگ است یا پروردگارت؟! جوان به رو افتاد و می گفت منزله است خدای من چیزی بزرگ تر از او نیست پروردگرم بزرگ تر است ای پیامبر خدا از همه بزرگ ها؛

رسول خدا فرمود: آیا گناه بزرگ را (کسی) جز پروردگار بزرگ می بخشد؟!

جوان گفت: نه به خدا قسم ای رسول خدا سپس جوان ساکت ماند، فرمود:

وای بر تو ای جوان آیا یک گناه از گناهانت را به من نمی گوئی؟! گفت: بلی می گویم، من هفت سال است قبرها را نبش می کنم و مرده ها را بیرون آورده و کفن هایشان را در می آورم! (تا این که) دختر جوانی از طایفه انصار مرد و او را برده و دفن کردند، شب فرا رسید من به قبر او آمدم و نبش کرده و او را بیرون آوردم و کفنش را در آوردم و او را کنار قبرش لخت رها ساختم و رفتم،

شیطان او را در نظرم جلوه گر نمود و می گفت آیا سفیدی شکمش را نمی بینی، آیا رانهایش را نمی بینی، مدام مرا وسوسه کرد و برگشتم با او عمل جنسی انجام دادم و در محلش رها کردم (برگشتم) صدائی از پشت سرم شنیدم می گفت ای جوان وای بر تو از خدای روز جزا، روزی که من و تو را عریان نگه میدارد آن گونه که مرا لخت رها کردی در میان لشکرهای مردگان و مرا از گورم در آوردی و کفن هایم را در آوردی و مرا این گونه (جنب) ترک کردی که به پای حسابم بیایم، پس وای بر تو ای جوان از آتش!؛

من خیال نمی کنم که ابداً به بهشت روم، پس حال مرا چگونه می بینی ای رسول خدا فرمود: دور شو از من ای فاسق، من می ترسم به آتش تو بسوزم سپس مکرر می فرمود: دور شو، تا اینکه از حضرت دور شد.

پس رفت به شهر و توشه ای برداشت و به بعضی از کوههای مدینه بالا رفت و مشغول عبادت گردید و لباس خشن پوشید و دستانش را به گردنش بست و ندا در داد ای پروردگار این بنده ناتوان توست در برابرت با زنجیر بسته است، ای خدا تو مرا می شناسی و لغزشی را که از من سرزده است را، می دانی ای آقای من، پروردگا را من الان پشیمانم و توبه کنان- آمدم پیش پیامبرت او هم مرا طرد نمود (واز خود دور ساخت) و ترسم را زیاد نمود، پس (من دیگر جز تو کسی را ندارم) قسمت می دهم به نام و جلال و عظمت پادشاهیت، مرا نا امیدم نکن ای آقای من، و دعای مرا باطل مکن و از رحمت خودت نومیدم نساز!،

چهل شبانه روز بدین گونه نالید بطوری که درنده های بیابان و وحشی ها، به حال و روز او می گریستند!

وقتی که چهل شبانه روز به پایان رسید، دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا در باره حاجت من چه کردی؟ اگر دعایم را به اجابت رساندی و خطای مرا بخشیدی، پس به پیامبرت وحی کن و اگر به ندایم جواب ندادی و گناهم را نبخشیدی و اراده کرده ای مرا کیفر دهی پس هرچه زودتر آتش بفرست و مرا

بسوزان و در دنیا با عقوبتی مجازاتم نما که از رسوائی روز قیامت، خلاصم کن!

پس خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش این آیه را نازل کرد؛

«آنانکه کار زشت (زنا) انجام دادند یا بر خودشان ستم نمودند» با ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا و نبش قبرها و گرفتن کفن‌هاست

«و دانسته بر گناهانش اصرار نمی‌ورزند» می‌فرماید بر زنا و نبش قبور و درآوردن کفن‌ها، ادامه نمی‌دهند «آنهایند پاداش‌شان بخشوده شدن از سوی پروردگارشان و بهشت‌هایی از زیرش نهرها روان است و دائمی در آن خواهند بود و چه مزد خویست بر عمل‌کنندگان»

پس وقتی که این آیه نازل شد بر رسول خدا، بیرون آمد و درحالی آیه را تلاوت می‌نمود و تبسم می‌نمود (و لبخند می‌زد) پس به اصحابش فرمود: کیست مرا به سوی آن جوان توبه‌کننده، راهنمایی کند؟، معاذ گفت: ای رسول خدا بما رسیده که آن جوان در فلان محل است،

پس رسول خدا با اصحاب رفت تا رسیدند به آن کوهی که جوان در آن بود، پس بالا رفتند و دیدند جوان در میان دو صخره دستانش را به گردنش زنجیر کرده و صورتش (در اثر تابش آفتاب) سیاه شده و پلک‌های چشمانش به سبب زیادی گریه، ریخته و می‌گوید (وای بر من در باره من چه می‌خواهی آیا در آتشم می‌سوزانی یا در همسایگی ات قرارم می‌دهی خدایا احسانت را برایم زیاد کردی و به من نعمت دادی؟ وای بر من پایان کارم چه خواهد شد مرا به بهشتت می‌بری یا به آتشم می‌کشی خدایا خطاهایم از آسمان‌ها وزمین و کرسی‌های عرش عظیمت، بزرگتر است، وای بر من خطای مرا می‌بخشی یا روز قیامت مرا رسوا می‌کنی؟! این گونه می‌گفت و می‌نالید و خاک بر سرش می‌ریخت و درحالی که درنده و پرنده‌ها او را فرا گرفته بودند و به گریه او می‌گریستند! رسول خدا نزدیک رفت دستهایش را باز نمود و خاک از صورتش می‌گرفت و فرمود: ای بهلول مژده باد بر تو، توئی آزاد کرده خدا از آتش، سپس به اصحاب فرمود: این گونه گناهان را درک کنید (و از

ببرید) آن گونه که بهلول برد و سپس آیه را بر او خواند و مژده بهشت داد. (۱)

در جای جای قرآن کریم که از گناهان و عذاب آن، نامی برده شده، بلافاصله، با رحمت و اسعه خود از توبه و بازگشت، به آغوش رحمتش نیز نام برده است و هیچ کس را مأیوس و ناامید نکرده است و صریحاً قول داده است که بازگشت کنندگان را با آغوش باز و خوش حالی می پذیرد و استقبال می نماید، و اگر کسی یک قدم به سوی او بردارد، حد اقل ده قدم به پیشواز می آید و مژده بخشوده شدنش را می دهد.

در این مورد به روایات چند توجه فرمائید.

۱- از جابر، از پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: کان إبلیس أول من ناح، وأول من تغنى، وأول من حدا، قال: لما أكل آدم من الشجرة تغنى، قال: فلما اهبط حدابه، قال: فلما استقر على الارض ناح فأذكره ما فى الجنة، فقال آدم: رب! هذا الذى جعلت بينى وبينه العداوه، لم أقو عليه وأنا فى الجنة، وإن لم تُعنى عليه، لم أقوا عليه، فقال الله:

السيئه بالسيئه، والحسنه بعشر أمثالها إلى سبع مائه، قال: رب زدنى، قال: لا يولد لك ولد إلا جعلت معه ملكا أو ملكين يحفظانه، قال: رب زدنى، قال: التوبه معروضه (۲) فى الجسد ما دام فيها الروح، قال: رب! زدنى، قال: أغفر الذنوب ولا- ابالى، قال حسبي. (۳) جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابليس نخستین کسی است که ناله کرد و اولین کسی است که غنا کرد (و آواز خواند) و اولین کسی است که صدا بگریه بلند نمود، فرمود: وقتی که آدم از شجره (منهیه) خورد (از خوشحالی) غنا سرداد (و آواز خواند) وقتی که به زمین آمد (با صدای بلند) گریه سرداد و زمانی در زمین مستقر شد و از نعمت های بهشتی یاد کرد، ناله نمود، پس آدم عرض کرد خدایا این کس که

۱- بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۷ ح ۲۶ از أمالی صدوق: ص ۲۶ ببعده.

۲- فى نسخه: مفروضه.

۳- بحار الأنوار: ۳۳ / ۶ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

میان من و او عداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش برنیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با او را ندارم، خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا او را (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را به او ارزانی دارم مادام که روح در بدن اوست، گفت: خدایا زیاد کن، فرمود: می بخشم و از کسی هم ترسی ندارم، گفت: برایم بس است.

۲- بکیر، از ابی عبد الله، یا از ابی جعفر علیهما السلام فرمود: إن آدم علیه السلام قال: یا رب سلطت علی الشیطان و اجرته منی مجری الدم (۱) فاجعل لی شیئا، فقال: یا آدم جعلت لك أن من هم من ذریتك بسیئه لم تکتب علیه، فإن عملها کتبت علیه سیئه، ومن هم منهم بحسنه فإن لم يعملها کتبت له حسنه، وإن هو عملها کتبت له عشا. قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لك أن من عمل منهم سیئه ثم استغفر غفرت له، قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لهم التوبه وبسطت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه، قال: یا رب حسبی. (۲) آدم گفت: ای خدا شیطان را بر من مسلط کردی و او را همانند

۱- روی العامه أيضا) ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم) قال بعضهم: ذهب قوم ممن ینتمی إلى ظاهر العلم إلى أن المراد به أن الشیطان لا یفارق ابن آدم ما دام حیا، کما لا یفارقه دمه، وحکی هذا عن الازهری، وقال: هذا طریق ضرب المثل، والجمهور من علماء الامه أجروا ذلك علی ظاهره، وقالوا: إن الشیطان جعل له هذا القدر من التطرق إلى باطن الادمی بلطافه هیئته، لمحنته الابتلاء، ویجری فی العروق التی هی مجاری الدم من الادمی إلى ان یصل إلى قلبه فیوسوسه علی حسب ضعف ایمان العبد وقله ذکره وکثره غفلته، ویبعد عنه ویقل تسلطه وسلوکه إلى باطنه بمقدار قوه ایمانه ویقظته ودوام ذکره وإخلاص عمله، وما رواه المفسرون عن ابن عباس قال: (ان الله جعل الشیاطین من بنی آدم مجری الدم، وصدور بنی آدم مساکن لهم.

۲- بحار الانوار: ۱۸ / ۶ ح ۲ از اصول کافی: ۴۴ / ۲ و از کتاب حسین بن سعید مثل آن را.

خون در رگهایم جاری ساختی، برای من هم چیزی قرار ده (و امتیازی عطا فرما) فرمود: ای آدم من برایت قرار دادم هر کدام از نسل تو، به گناهی قصد نماید ولی انجام ندهد، برایش چیزی نمی نویسم و اگر قصد ثوابی کند و نکند برایش یک حسنه می نویسم و اگر انجام دهد. ده ثواب می نویسم، گفت: خدایا برایم زیاد کن، فرمود: برایت قرار دادم اگر از نسل تو گناهی کند و استغفار نماید، او را می بخشم، گفت: خدایا برایم بیفزا، فرمود: توبه را برای آنها قرار دادم و در توبه را باز گذاشتم تا جانش به حلقومش برسد، گفت ای خدا بسم است.

پس ای عزیزان در هر مقامی از گناه و معصیت باشی، از توبه و برگشتن به سوی خدای یگانه، غفلت نکن، او بخشنده و مهربان است، در مجلس گذشته جریان آن جوان نباش و گورکن را، برایتان نقل کردم، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم او را از درش راند، ولی او مأیوس نگشت و رفت در کوهستان های مدینه، گریست و ناله کرد و کار را بجائی رسانید، پیغمبری که او را از درش رانده بود، مأوریت یافت که خود برود و بخشوده شدنش را، به او مژده دهد و خوشحالش نماید.

تبدیل سیئات به حسنات

ما انسان ها موجودی هستیم که از دو عنصر متضاد (روح مجرد و تن ماده)، تشکیل و ترکیب یافته ایم، نه مانند فرشتگان، معصومیم گناهی از ما سرزنند و نه مثل حیوانات، بی عقل و بلا تکلیفیم که مسئولیتی نداشته باشیم، به این جهت زیر بار امانت خدا و تکالیف بی شمار هستیم.

از آنجا که خدای مهربان، در برابر این مسئولیت ها، بنایش گذشت و بخشیدن است بزرگان دین فرموده اند: هر وقت گناهی از شما سرزد بلافاصله، استغفار نمائید و یا عمل خیری انجام دهید تا اقلًا گناه زیادتر از ثواب نباشد.

و همچنین خدای توانا قول داده است، آنان که توبه و برگشت می کنند، تمام گناهانشان را، می بخشد و به تعداد گناهان برایش حسنات می نویسند و دیگر از معصیت، اثری باقی نمی ماند.

باز فرموده و قول داده است، آنانکه از معاصی کبیره و گناهان بزرگ، خود داری و پرهیز نمایند، سیئات کوچک را، می بخشد و چشم پوشی می نماید.

در این مقوله به آیات مبارکات، توجه فرمائید.

۱- اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم. نساء: ۳۱

۲- خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسنه بدهید (در راه او، به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می پوشانم (می بخشم)؛ و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. مائده: ۱۲

۳- مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است! فرقان: ۷۰

۴- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم. عنکبوت: ۷

۵- اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگاراند! ۳۴ آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران! ۳۵- تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامرزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد! ۳۵ زمر: ۳۳(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۵

۱- ۱- إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مِدْخَلًا كَرِيمًا نساء: ۳۱ ۲- وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَمَا كُفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَمَا دَخَلْتُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ مائده: ۱۲ ۳- إِيَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا فرقان: ۷۰ ۴- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ عنكبوت: ۷ وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) زمر: ۳۳

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش.۵.

این آیات مبارکات برای ما، منشأ امید و مایه برکات و تفضّل خداوندیست که، هیچ وقت از فضل و کرم او، مأیوس و ناامید نشویم، زیرا او خودش می داند، ما انسان ها را، در برابر دو جانور خطرناکی به نام شیطان و نفس، (با صرف نظر از جنود و لشکریانشان)، قرار داده است، روی این اصل باید درباره بنی آدم تفضل خاصی هم داشته باشد که دارد، یکی از آن تفضل ها، تکفیر و نابود کردن گناهان صغیره، در مقابل عدم ارتکاب، به گناهان کبیره است و دیگری به جدمان، حضرت آدم علیه السلام وعده کرده است «أغفر و لا أبالی» می بخشم و (به کسی) اعتنائی ندارم (واز کسی ترسی ندارم).

ساحران فرعون

که عمری را با سحر و جادوگری و شعبده بازی گذرانده و از مردم، هرگونه که دلبخواهشان بود، اختلاس کرده و سرکیسه می نمودند.

اما پس از رو به رو شدن با حق و حقیقت، چون خود اهل فن بودند، بادیدن

عصای اژده ها شده حضرت موسی علیه السلام و ید بیضای او، و بلعیده و نابود کردن سحرها و شعبده های آنها، فهمیدند این کارها از جنس کارهای آنها نیست، لذا بی تردید تسلیم شده و خود را آماده شهادت در راه خدای موسی و هارون نمودند.

در قرآن کریم سرگذشت افتخارآمیزشان نقل، و از شخصیتشان تجلیل شده، که پس از استماع براهین توحیدی و رؤیت آیات الهی و اعجاز غیبی به دست موسی، ایمان آوردند و علی رغم همه فشارها و شکنجه ها، بر این ایمان پای فشردند.

سرگذشت این گروه انقلابی و پیشتاز طی حدود پنجاه آیه از سوره های اعراف، طه، شعراء و یونس در ضمن داستان موسی نقل شده است.

فرعون، پس از آن که موسی را به سحر متهم ساخت، با مشورت درباریان، تصمیم به گردآوری تمام ساحران بزرگ مصر گرفت و به آنان وعده ورود به دربار و جرگه مقربان را داد، اما این گروه حقجو که از هوشمندان بنی اسرائیل بوده و به سبب جای گاه ارزشمند این حرفه بدان روی آورده بودند، پس از مشاهده بی پرده آیات الهی و معجزات موسی، ایمان خویش را به فرعون اعلام کردند و توطئه او را نقش بر آب ساختند. از سویی، ایمان این گروه برجسته و متخصص توانست نظر برخی از آحاد آن جامعه را به سوی موسی و ایمان به رسالتش جلب نماید.

ساحران بنی اسرائیل، اسوه مقاومت در برابر تهدیدهای جبهه کفر

شاید بتوان گفت برجسته ترین ویژگی ساحران فرعون که به طور قطع دارای تأثیر تبلیغی می باشد مقاومت ایشان در برابر تهدیدها و وعیدهای متعدد دستگاه ستم فرعون است. ساحران با ایمان خود اصحاب کفر را غافلگیر نموده و توان عکس العمل را از آنان گرفتند و صحنه ترتیب یافته با هدف تضعیف موسی را به مؤثرترین عرصه تبلیغی او بدل ساختند و بدین ترتیب خشم و غضب فرعونیان را برانگیختند. این بود که فرعون گفت: پس بی شک دست های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است. (طه آیه ۷۱) اما آنها

اهمیتی نداده و به راه خویش ادامه دادند. و به همگان نشان دادند که حاضرند آن همه تهدیدها و سختی‌ها را به خاطر نیل به مغفرت و رحمت الهی به جان بخرند:

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (طه، آیه ۷۳) ما به پروردگاران ایمان آوردیم، تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید، و خدا بهتر و پای دارتر است. در این آیه با استدلال به این که پروردگار، می‌تواند گناهان و جادوگری ایشان را بیامرزد، ایمان خویش را مستدل می‌کنند و بر این اساس در پاسخ جمله «وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عِدَابًا وَأَبْقَى» با شیوه مقایسه می‌گویند: «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» خداوند ما الله بهتر و ماندگارتر است». هم چنین در پاسخ‌های خود اظهار داشتند که تو در اوج و نهایت قدرت نیز تنها حاکم بر ما در این جهانی و اقتدار آن جهان، مطلقاً از آن پروردگار ماست: «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه، آیه ۷۲) تنها در این زندگی دنیاست که تو حکم می‌رانی.

البته ساحران بنی اسرائیل از ابتدای ورود به صحنه مقابله با موسی، با آگاهی و از روی شناخت حرکت کردند.

با آن که فرعون آنها را برای محکوم کردن موسی به خدمت گرفته و گرد آورد، اما اینان هرگز تن به نقشه فرعون نداده و از آن جا که با برجسته‌ترین فنون سحر آشنایی داشته و جزء سرسپردگان فرعون نیز نبودند، با معیار حقیقت و درستی با اعجاز موسی مواجه شدند: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف آیه ۱۱۸) پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می‌کردند باطل شد. و سرانجام به حقانیت منطق موسی اعتراف، و به رسالتش ایمان آوردند؛ «قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ». این تعبیر حاکی از عمق تحولی است که در آنها به وجود آمده بود.

جلوه‌های آگاهی در برخوردهای ساحران را در طی جملات زیر می‌توان مشاهده نمود: در ابتدا چون آگاهانه و بدون تأثیرپذیری نیرنگ‌های فرعون، معجزه موسی را نظاره کردند بی اختیار به سجده افتادند: «فَأَلْقَى السِّحْرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه آیه ۷۰) پس ساحران به سجده درافتادند، گفتند: به

پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. تعبیر قرآن به «فَأَلْقَى السَّحْرَهُ» که مفهومی افکنده شدن و افتادن است، اشاره به این است که آنچنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند».

- و همچنین از روی بینشی عمیق نسبت به گناه سحر و زشتی حمایت فرعون، امید به مغفرت الهی را به دلیل ایمان یکباره خود اعلام کردند. «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء آیه ۵۱) ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشد، چرا که نخستین ایمان آورندگان بودیم.

آن گاه که ساحران از روی روحیه حقیقت جویی به درستی ندای موسی ایمان آوردند، حجم و شدت بسیار تهدیدهای فرعون می توانست انسان های عادی را از تصمیم خویش منصرف گرداند، اما اینان ذره ای در ایمان و بینش خود تردید نکردند و تا پای جان بر آن ایستادند. جمله های مؤکد ایشان خطاب به فرعون گویای این حقیقت است: «قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (اعراف آیه ۱۲۵) گفتند:

ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (شعراء آیه ۵۰) گفتند: باکی نیست، ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا» (طه آیه ۷۲) گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و بر آن کس که ما را پدید آورده است، ترجیح نخواهیم داد.

از سرگذشت این گروه بازگشتگان به سوی خدا و دسته جان به کفان، خیلی درسها می توان آموخت، درس چگونگی توبه واقعی، درس مقاومت در برابر دشمن، درس فداکاری در راه مرام و. و. که هر کدام از اینها برای نجات آدم گنهکار و نیل او به سعادت ابدی، کافیست.

در جریان های واقعه کربلا هم کسانی بودند که در طول راه میان کوفه و مکه هنگام بازگشت از اعمال حج تمتع، از حضرت امام حسین علیه السلام دوری می جستند و نمی خواستند در یک منزل و محل فرود آیند، مانند زهیر بن قین که خیلی مواظب بود با حضرت روبرو نشده و مأخوذ به حیا نگردد.

ولی اتفاقاً در یکی از منازل به علت عدم امکان دور بودن، در نزدیک هم چادر زدند و زهیر اجباراً با امام علیه السلام روبرو گردید و پس صحبت نه چندان زیاد تسلیم امام گردید و در زمره فدائیان و جانبازان آن حضرت قرار گرفت حتی به عیالش هم طلاق داد و او را به کوفه فرستاد تا در صحنه کربلا در دست دشمنان قرار نگرفته و اسیر آنان نشود.

این بزرگوار شب عاشورا چه خوشحالی و شادی از خود نشان داد حتی به او ایراد گرفتند که این چه وقت مزاح و شوخیست؟! در جواب فرمود: بیشتر اهل کوفه که مرا می شناسند، می دانند من حتی در جوانی هم از این رفتارها خوشم نمی آمد و پرهیز داشتم ولی حالا می بینم دیگر میان ما و حوریان بهشتی فاصله ای نمانده است چرا خوشحال و شاد شوم.

جانم به فدای شما ای عشقبازان راه حق و حقیقت و ای جان بر کفان سالار شهیدان که با در دست گرفتن جان عزیز خود، آن را با چه عشق و علاقه ای، به مولایشان تقدیم نمودند.

مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیت من عمل کن!

موضوع سخنرانی امشب ما روایتی است که علامه مجلسی آن را در کتاب شریف بحارالانوار: نقل کرده و محدث قمی نیز در سفینه البحار بدین گونه آورده است.

أصیح بن نباته گفت: أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: قال الله تعالى لموسى، ياموسى احفظ وصيتى لك بأربعة أشياء، أولهن مادمت لاترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك الثانية مادمت لاترى كنوزى قدنفدت، فلا تغتم بسبب رزقك. الثالثة

مادمت لاتری زوال ملکى، فلاترچ أهداً غيرى، الرابعه مادمت لاترى الشيطان ميتاً فلاتأمن مكره. (۱) خداونت تعالى به موسى فرمود: اى موسى وصيت مرا در چهارچيز، حفظ نما،

۱- مادامى كه نديدى گناهان خودت بخشوده شده، به عيبجوئى ديگران مشغول مباش،

۲- تا نديدى خزاین من، به پايان رسیده، غم روزى نخور،

۳- مادام كه نديدى سلطنت من از بين رفته، به كسى غير از من اميد وار نباش، ۴- تا نديدى شيطان مرده، از مكر (و فريب او) در امان نباش.

لازم است در باره هر بند چهارگانه اين روايت، توضيح مختصرى دهم و اگر مجلس ما طولانى شود بقيه توضيح و تشریح را در مجلس بعدى، به پايان برم.

أوليهنّ مادمت لاترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك

۱- مادامى كه نديدى گناهان خودت بخشوده شده، به عيبجوئى ديگران، مشغول مباش، (جائى كه خودت معيوبى، چرا به ديگران ايراد مى گيرى)

قرآن مى فرمايد.

۱- وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً (۳۶) اسراء: ۳۶ از آنچه به آن آگاهى ندارى، پيروي مكن، چرا كه گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲) حجرات: ۱۲ اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از بسيارى از گمانها

۱- سفينهالبحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعينات.

پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

۳- وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ يونس: ۳۶ و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی اساس)، پیروی نمی کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند)؛ به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهند، آگاه است!

۴- وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸) نجم: ۲۸ آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند!

۵- وَ يَلِلُ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُْمَزَةٍ. همزه: ۱ وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

آیات فوق به ما می آموزد، تمامی عیب جوئی ها در اثر بدظنی و تبعیت از هوا و هوس، به وجود می آید، پس نخستین چیزی که در زندگی لازم است، اصلاح درون و ایجاد روحیه خوشبینی و حسن ظن داشتن به دیگران است.

الثَّانِيهِ مَادَمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدَنْفَدْتَ، فَلَا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِكَ.

۲- تا ندیدی خزاین من، به پایان رسیده، غم روزی مخور،

(هیچ وقت خزاین خدا تمام نمی شود پس در غم و اندوه روزی مباش)،

زیرا خداوند فرموده است.

۱- وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ هود: ۶ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! [در

لوح محفوظ، در کتاب علم خدا]

۲- وَاللَّهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) منافقون: ۷ آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

در روایت آمده است: الرِّزْقُ يَأْتِيكَ أَسْرَعَ مِنَ السَّيْلِ وَ يَتَعَقَّبُكَ كَمَا يَتَعَقَّبُكَ الْمَوْتُ فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ. (۱)

روزی برای تو می آید سریع تر از سیل، و ترا تعقیب می کند مانند تعقیب مرگ ترا، پس روزی تقسیم شده است و طمع کار محروم.

وقال الرزق يطلب العبد أشد من طلب الموت. (۲) و فرمود: روزی بنده را می جوید شدیدتر از جستن مرگ.

قال أبو عبد الله عليه السلام من صحه يقين المرء أن لا يرضى الناس بسخط الله و لا يلومهم على ما لم يأته الله فإن الرزق لا يسوقه حرص حريص ولا يرده كراهية كاره و لو أن أحدكم فر من رزقه كما يفر الموت لأدرکه رزقه كما يدرکه الموت. (۳) از صحت يقين مرد آن است که مردم را با غضب خدا، از خود راضی نکند، و آنها را بر آنچه که هنوز خدا نیاورده (ونرسانده) ملامت نکند چون روزی را طمع طمعکار نمی آورد و سرپیچی کننده، از گرفتن آن، آن را بر نمی گرداند، و اگر کسی از روزی خود فرار کند حتما روزی او را درک خواهد کرد آن طور که مرگ او را درک می کند.

قال عليه السلام لو أن أحدكم هرب من رزقه لتبعه حتى يدرکه كما أنه ان هرب من أجله تبعه حتى يدرکه. (۴) اگر یکی از شما از رزقش فرار نماید مانند فرار کردن از مرگ، رزق او، او را پی گیر می شود تا به او برسد، آن گونه که اگر او از اجل (و مرگش) فرار کند، او را

۱- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۲- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۳- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

۴- لئالی الاخبار: ۵۱ / ۲.

خواهد گرفت.

وقال انّ أرزاقكم تطلبكم كما تطلبكم آجالكم، فلن تفوتوا الأرزاق كما لا تفوتوا الأجال. (۱) و فرمود: همانا روزیتان شما را می جوید آن طور که اجل های شما می جوید، پس روزیتان از شما فوت نمی شود مانند فوت نشدن اجل ها.

برسر هردانه بنوشته عیان***کآن بود رزق فلان بن فلان

غم روزی مخوربرهم مزن اوراق دفتر را***که پیش از طفل ایزد پرکند پستان مادر را

رو توکل کن مشو بی پا و دست***رزق تو برتو زتو عاشق تراست

برسر هرلقمه بنوشته خدا***این نصیب است برفلان شه یا گدا

یک توریست و سیاحت کننده ای گوید: روزی در سایه درختی نشسته بودم دیدم یک باز در منقارش تکه گوشتی به اطراف درخت می چرخد، تعجب نموده و گفتم برای این سرّ و حکمتی هست، به او نگاه می کردم ناگهان کلاغ نایینا و بی پرو و مواز سوراخی سر در آورد و آن باز نشست گوشت منقارش را تکه تکه کرد و به او خورانید تا سیر شد، گفتم سبحان الله پس از این ماجرا برای من مقام توکل حاصل گردید. (۲)

پادشاهی غذا می خورد و بازی از هوا فرود آمد و جوجه ای که بالای غذا بود برداشت و بالا رفت، شاه باعصبانیت سوار اسب شده و باز را تعقیب نمود تا اینکه باز بالای کوه رفت و شاه هم پشت سر او رسید به محلی دید دست و پای مردی را با زنجیر بسته و انداخته اند آنجا و باز روی سینه مرد نشست و جوجه را خورد کرده و به دهان مرد می گذاشت تا تمام شد و پرید در نزدیکی چشمه ای بود مرتب

۱- لئالی الاخبار: ۲ / ۵۲ از اصول کافی و کتب دیگر.

۲- لئالی الاخبار: ۲ / ۷۳.

منقارش را پراز آب نموده و به دهان او می ریخت تا سیراب شد و پرید پی کار خودش رفت، شاه از آن مرد ماجرایش را پرسید و گفت من تاجری هستم برای تجارت بیرون آمدم و در پایین کوه راهزنان اموالم را از من گرفتند و دست و پام را بستند و به اینجا انداختند یک روز گرسنه ماندم تا اینکه این پرنده روزی دو مرتبه با روشی که دیدید مرا تغذیه می کرد که شما رسیدید، شاه گفت، خدا لعنت کند به کسی که غم روزی بخورد و سلطنت را ترک کرد و مشغول عبادت شد تا مرگش فرا رسید. (۱)

مالک دینار گوید: به مکه می رفتم به بیابانی گذشتم دیدم بازی نانی در منقار در حال پرواز است گفتم سبحان الله در این کار سزی هست از راه منحرف شده یک میل پشت سر باز راه رفتم دیدم کنار چاهی نشست و به داخل چاه رفت من هم کنار ایستاده مراقب اوضاع بودم دیدم آن پرنده در ته چاه روی سینه مردی که چشمان و دست و پایش را بسته بودند نشست و نان ریز کرد و نصف نان را به او خوراند و منقارش را پراز آب نمود و سیرابش کرد و رفت؛

من داخل چاه رفته و دست و پا و چشمان مرد را باز کردم از ماجرایش سؤال کردم گفت: من از اهل خراسانم به مکه می رفتم و در این محل راهزن ها مرا به این روز انداختند و هرچه داشتم بردند؛

دوروز گذشت و من گرسنه و تشنه ماندم و دعا کردم «الهی أغثنی» خدایا به فریادم برس ناگهان این پرنده سر رسید به این شکل مرا سیر و سیراب نمود؛

دست و پایش را باز نمودم و از چاه بیرون کشیدم ناگه هاتفی ندا درداد «كما أخلصته من البئر أخلصتك من الويل» آنگونه که او را از چاه خلاص کردی مانیز ترا از چاه ویل نجات دادیم؛ پس باهم به مکه رفته و اعمالش را به جا آوردیم. (۲)

هارون الرشید به بهلول گفت: دستور می دهم مادام العمر برایت خرجی دهند،

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۳ از کتاب الانوار.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۴ از کتاب خلاصه الاخبار.

گفت: هر دو جیره خوار خدا هستیم آیا ترا بیاد دارد و مرا فراموش نموده؟!.

پادشاهی به عالمی گفت: برای بچه هایت به من سفارشی کن، گفت: از خدا شرم دارم و حیا می کنم به بندگانش از بنده دیگرش چیزی بخواهم. (۱)

روایت شده: سلیمان بن داود روزی در کنار دریا نشسته بود، دید مورچه ای یک حبه گندم را در دهان گرفته به سوی دریا می رود وقتی به دریا رسید لاک پستی از دریا بیرون آمد و دهانش را باز نمود و مورچه به دهان او رفت و لاک پشت وارد دریا شد؛

سلیمان از این جریان تعجب کرد و به فکر فرو رفت و غرق در فکر بود، پس از مدتی دید لاک پشت بیرون آمد و دهانش را باز کرد و مورچه بیرون آمد ولی دانه گندم در دهانش نبود، سلیمان مورچه را خواست و از او قضیه را پرسید؟ عرض کرد یانبی الله در ته این دریا سنگ گودی هست و درون آن گودی کرم نابینائی را خدا آفریده و مرا مأمور نموده روزی او را به او برسانم و سلحفات (لاک پستی) را امر نموده، مرا در دهان گرفته و در سوراخ آن سنگ برساند و دهانش را باز نماید تا من آن دانه گندم را به او برسانم و سپس مرا در دهان گرفته به خشکی می رساند!.

سلیمان پرسید آیا تسبیح (یا ذکری) از آن کرم کور شنیده ای؟! گفت بلی می گوید: (پاک و منزهی) ای کسی که مرا در درون این صخره و در زیر این دریا فراموش نکرده ای، بندگان مؤمن را نیز فراموش نفرما توئی مهربانتر از مهربانان. (۲)

در روایت دیگر حضرت موسی علیه السلام از خدا سؤال نمود الهی اُرید اُطلع علی رزقک للعباد می خواهم بدانم به بندگان چگونه روزی می رسانی فرمود: فردا برو کنار دریا تابینی، فردا رفت دید حیوان کوچکی از بیابان دوان دوان رسید در دهانش طعمه ایست آمد و قورباغه ای از دریا بیرون آمد و آن طعمه را گرفت فرو رفت به دریا، (گفت: خدایا تا اینجا دیدم بعدش چه؟) دستور رسید عصارا به دریا بزن، دریا

۱- لئالی الاخبار: ۷۶/۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

شکافته شد، دید قورباغه با سرعت به قعر دریا رفت دهانش را به سنگ سیاه چسبانده، مورچه از سوراخ سنگ بیرون آمد و طعمه را از قورباغه تحویل گرفت، (عرض کرد خدا تا اینجا دیدم ولی بقیه ماجرا)، امر شد عصارا به سنگ بزن، زد سنگ را دو نیم کرد دید وسط سنگ سیاه قعر دریا کرم کوری طعمه را به دهان گرفته و مشغول خوردن است.

موسی گفت: سبحانک عجبالمن عرفک کیف یهتم لرزقه. پاک و منزهی تو، تعجب از کسی است که ترا می شناسد چگونه به (دست آوردن روزیش) همت می ورزد (و غم روزی می خورد). (۱)

حکایت شده: معروف کرخی پشت سر امام جماعتی نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد از معروف پرسید من این تأکل؟ از کجا می خوری؟ گفت:

صبر کن نمازی را که پشت سرت خواندم، اعاده نمایم! زیرا هرکس در رزقش شک کند در خالقش هم شک می کند. (۲)

در این باره جریان های شگفت انگیز زیادی هست که مجال نقل بیش از این نیست و این سرگذشت ها را استبعاد نکن بالاخره این بندگان مولائی دارند مخصوصاً آنانکه در راه او گرفتار چنین مخمصه ای شوند.

وقال صلی الله علیه و آله و سلم من أراد أن یكون أغنی الثّیاس فلیکن بما فی یدالله أوثق منه بما فی ید غیره هرکس بخواهد غنی ترین مردم باشد، پس بر آنچه که در دست خداست، مطمئن تر باشد از آنچه در دست جز اوست.

الثّالّثه مادمت لاتری زوال ملکي، فلاترج أحداً غیري،

۳- مادام که ندیدی سلطنت من از بین رفته، به کسی غیر از من امید وار نباش،

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۵.

قدرت خدا، ابداً از بین نمی رود، پس حل همه مشکلات را از او باید خواست.

مردی به مسافرت می رفت و زن حامله داشت، گفت خدایا من می روم و بچه ام را به تو می سپارم و برگشتنی از تو صحیح و سالم می خواهم، حرکت کرد و رفت ولی بعد از او، زنش و بچه هم در شکمش، از دنیا رفت و دفنش کردند، این مرد بعد از مدتی برگشت و سراغ زن و بچه اش را گرفت و به او خبر دادند که هردو مرده اند، او زیاد گریه و زاری کرد ولی چه سود.

شبی خوابید در عالم رؤیا دید نوری از قبر عیالش به آسمان بلند است، بیدار شد و گفت حتماً خبری هست، شب هنگام به قبرستان رفت و قبر عیالش را نبش کرد، دید شکم عیالش دریده شده و بچه بیرون آمده و پستان مادر را به دهن گرفته، داره می مکد و شیر از آن جاریست!!

ایستاد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا چه می شد مادرش را هم برای من نگه می داشتی؟!، شنید صدائی آمد و گفت: هنگام سفر فقط بچه ات را به خدا سپردی نه مادرش را این هم بچه ات.

عزیزان هر مشکلی داشته باشیم با خدا در میان بگذاریم و از او کمک بخواهیم چون قادر مطلق اوست و اوست که ندای ما را می شنود و به ما جواب می دهد «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» مرا بخوانید جوابتان را بدهم.

شواهد در این باره زیاد است و مجال کم، هر کس در زندگی خود مشابه این جریان را خیلی دیده و یاشنیده است.

الرابعه مادمت لاتری الشیطان میتاً فلا تأمن مکره. (۱)

۴- تا ندیدی شیطان مرده، از مکر (و فریب او) در امان مباش.

۱- سفینه البحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعینات.

شیطان از موجودات آگاه و مغروری می باشد که به سادگی تسلیم اجرای فرمان خداوند متعال نگردید و در اثر خود برتر بینی، حاضر نشد به آدم علیه السلام سجده کند و سرفرود آورد، زیرا او هزاران سال پیش از آدم علیه السلام آفریده شده است و سالیان طولانی در آسمان ها، به فرشتگان موعظه و نصیحت می کرد و ملایک او را از جنس خود، می دانست، بدینجهت دستور سجده به آدم علیه السلام به او هم شامل می گردید و دلیل عدم سجده او، به آدم علیه السلام این بود که خلقت او از آتش و آدم از خاک و این که آتش افضل از خاک و گل است.

این کبر و غرور او را از تمام امتیازات، محروم و از درگاه ربوبیت مطرود،

گردید! در این موقعیت استثنائی بود که خدای عزّ و جلّ را زیر سؤال و در واقع محاکمه کرد (که خدایا تو عادلی پس نتیجه آن همه عبادت های هزاران سال من، چه شد؟!).

پاسخ شنید، در آخرت نصیبی نداری ولی به عنوان پاداش اعمال، در دنیا هرچه بخواهی برایت می دهم چون فرد آگاه و دانا بود، تصمیم گرفت تمام خواسته های خود را متوجه اولاد حضرت آدم علیه السلام نماید تا با نیروهای درخواستی، نسل او را، به آتش بکشد و نگذارد خداشناس و بندگان او باشند بدینجهت گفت:

خدایا مرا که به خاطر او از درگاه خودت و مقاماتم راندی، من می خواهم،

۱- اولاد من حد اقل دو برابر اولاد او باشند،

۲- ما آنها را ببینیم و آنها مرا نبینند،

۳- أجرنی فیهم معجری الدم فی العروق من در رگهای آنها مانند خون، در جریان و گردش باشم،

۴- مرا تا یَوْمٍ يُبْعَثُونَ (قیامت) عمر بده (این خواسته های من در برابر عبادت چندین هزار ساله ام است فرمود: دادم قَالَ فَأَنْتَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تو مهلت داده شدی تا روز وقت معلوم، حالا آن وقت معلوم تا زمان ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء است یا روز رستاخیز

یا کمی قبل از آن، مورد اختلاف در روایات است.

هر کدام از این ها باشد، شیطان به این زودی ها نخواهد مرد، پس نباید از نیرنگ و مکر او، در امان باشیم و بی خیال بنشینیم.

چنانکه کوفیان پیغمبر دیده و حسین در دامان او بزرگشده و روایات فراوان در باره او و برادرش، شنیده و حسین مَنی و انا من حسین و اَنَّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاه دانسته را، در اثر اغوای این موجود مطرود از درگاه خدائی، به روزی انداختند که در جلوی چشم سی هزار بلکه بیشتر حسین شناس، آن پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حالی در آوردند با شنیدن کلمات آتشین هل من ناصر ینصرنی و هل من مغيث یغیثی لخاطر حدی رسول الله .. حتی یک نفرشان حاضر نشد به او کمک کند و یاری رساند، تا آنجا در برابر چشمان اهل و عیال و زن بچه اش به شهادت رسانده و اعضایش را پاره پاره نمودند.

ألألعه الله على القوم الظالمین.

مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او

در ادامه تشریح توصیه های خداوند به موسی علیه السلام

البته: توجه دارید که در چندین سوره قرآن کریم جریان حضرت آدم علیه السلام و شیطان بیان شده است، من فقط آیات دو سوره مبارکه اعراف و حجر را بازگو می کنم، تا به نتایج آن، برسیم.

اعراف: ۱۰ ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید! ۱۱ ما شما را

آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. ۱۲ (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» ۱۳ گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی! ۱۴ گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۱۵ فرمود: «تو از مهلت داده شد گانی!» ۱۶ گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! ۱۷ سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!» ۱۸ فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می کنم! ۱۹ و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!» ۲۰ سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت:

«پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!» ۲۱ و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. ۲۲ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم: که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» ۲۳ گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!» ۲۴ فرمود: «(از مقام خویش)، فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود! (شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او!) و برای شما در زمین، قرارگاه

و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود.»

۲۵ فرمود: «در آن [زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد.»

حجر: ۲۶ ما انسان را از گل خشکیده ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم! ۲۷ و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم! ۲۸ و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. ۲۹ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» ۳۰ همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند ... ۳۱ جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. ۳۲ (خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!» ۳۳ گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!» ۳۴ فرمود: «از صف آنها [فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده ای (از درگاه ما!). ۳۵ و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!» ۳۶ گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۳۷ فرمود: «تو از مهلت یافتگانی! ۳۸ (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی.» ۳۹ گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» ۴۱ فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم) ... ۴۲ که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛ ۴۳ و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست!

۴۴ هفت در دارد؛ و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند! ۴۵ به یقین، پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. ۴۶ (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغها شوید با سلامت و امتیث! ۴۷ هر گونه غلّ [حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم)؛ در حالی که

همه برابرند، و بر تختها روبه روی یکدیگر قرار دارند. ۴۸ هیچ خستگی و تعبی در آنجا به آنها نمی رسد، و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند! ۴۹ بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم! ۵۰ و (اینکه) عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است!

با دقت در مفاد آیات فوق، مستحضر می شویم که شیطان با بنی آدم از دشمن خونی هم، بدتر است، زیرا سبب از دادن آن همه مقامات آسمانی، سرپیچی از یک فرمان آن هم سجده نکردن به آدم است.

خدای متعال در سوره مبارکه یس به ما اولاد آدم هشدار داده و اتمام حجت نموده است «یس: ۶۰ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم، شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکاری است؟! ۶۱ و این که مرا پرستید، راه مستقیم این است؟!»

شیطان بعد از آنکه درخواستهایش مورد قبول افتاد سوگند یاد کرد و قسم خورد:

ص: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ

(ص: ۸۳) ص: ۸۲ گفت: «به عزّت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، ۸۳ مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!».

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَأَيِّنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) اعراف: ۱۶-۱۷ «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! ۱۷ سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»

حجر ۳۹ گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» (۴۱) (۱)

۱- قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) حجر ۳۶

پس ای برادران و خواهران: این دشمن قسم خورده ما اولاد آدم، با لشکر بی شمارش (که ما در مدت کمی از دنیا رخت بر می بندیم و می رویم، ولی آنها هزاران سال عمر می کنند و چندین برابر ما میزند)، شب و روز وقت و بیوقت، در شهر و روستا و کوه و دشت بالاخره، زمین و آسمان، در ستیزند تا ما را از رحمت خدا دور کرده و در غضب معبودمان گرفتار سازند، چقدر باید هشیار باشیم، تا در برابر آنها شکست نخوریم و خوشحالشان ننمائیم، بدینجهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارتش برگشته و پیروز خود فرمود: خوش آمدند گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و برایشان جهاد اکبر ماند!، گفتند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود جهاد المرأ مع نفسه جنگیدن مرد با نفس خود.

ناگفته نماند حضرت آدم علیه السلام نیز از خدا درخواست هائی دارد، در یکی از مجالسم، آنها را تشریح کردم و یک فرازش این بود:

فقال آدم: رب! هذا الذى جعلت بينى وبينه العداوه، لم أقو عليه وأنا فى الجنه، وإن لم تُعنى عليه، لم أقوا عليه، فقال الله: السيئه بالسيئه، والحسنه بعشر أمثالها إلى سبع مائه، قال: رب زدنى، قال: لا يولد لك ولد إلا جعلت معه ملكا أو ملكين يحفظانه، قال: رب زدنى، قال: التوبه معروضه (۱) فى الجسد ما فيها الروح، قال: رب! زدنى، قال أغفر الذنوب ولا ابالى، قال حسبي. (۲) ... پس آدم عرض کرد خدایا این کس که میان من و او عداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش بر نیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با او را ندارم،

خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا او را (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را

۱- فى نسخه: مفروضه.

۲- بحار الانوار: ۳۳ / ۶ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

به او ارزانی دارم مادام که روح در بدن اوست، گفت: خدایا زیاد کن، فرمود: أَعْفِرْ و لا أْبَالِي می بخشم و از کسی هم ترسی ندارم، گفت: برایم بس است.

پس عزیزان بزرگوار به هوش باشیم، با ارتکاب گناهان، نه جد بزرگوارمان حضرت آدم علیه السلام را غمگین کنیم و نه دشمن سازش ناپذیر خود شیطان را خوشحال نمائیم.

حال در اینجا اجباراً به پاسخ چند پرسش در رابطه با شیطان، متعرض می شوم.

خلقت شیطان

۱- سؤال: خداوند چرا شیطان را آفرید با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهی هامی شود؟

جواب: اولاً- خلقت شیطان از آغاز خلقت پاک و بی عیبی بود سپس با سوءاستفاده از آزادی خودبنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده در گاه خداوند گردید ثانياً وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست بلکه رمز تکامل و موفقیت نیز محسوب می شود زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی و ترقی او می گردد نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است ولی وسوسه های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت بلکه بطور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود. (۱)

سؤال: چرا خدای عادل شیطان و نیروهای مخالف را در برابر ما قرار داد؟

جواب: بی شک وجود تضادها یعنی نیروهای مخالف، پویندگان راه حق را در رسیدن به تکامل، آماده می سازد. دانشمندان جامعه شناس معتقدند که یکی از عوامل پیشرفت ملت ها و جامعه ها اینست که در برابر نیروهای مخالف واقع می

۱- تفسیر نمونه ج ۶ ص ۱۱۱ نویسنده: ناصر مکارم شیرازی- و جمعی دیگر.

شوند و ناگزیرند برای حفظ موجودیت خود تلاش کنند و در نتیجه نیروهای ذاتی آنان در راه پیشرفت و اعتلا به حرکت در می آید. به عکس یکی از مهمتری عوامل عقب افتادگی اینست که ملتی در یک محیط آرام و بدون دردسر و تضادها زندگی کند و مجبور نباشد برای وضعی بهتر تکاپو نماید.

همچنین دانشمندان طبیعی معتقدند که اگر میکروب های مضر از راههای مختلف وارد بدن انسان نمی شدند و سلولهای بدن با هجوم دائمی به آنها به فعالیت نمی پرداختند جسم انسان هرگز نمو کنونی را نداشت. این را نیز می دانیم که برای افزایش مقاومت و مصونیت بدن در برابر بیماری های مختلف از میکروب های همان بیماری استفاده می شود یعنی میکروب ضعیف شده را به بدن تزریق می کنند تا گلبولهای سفید، خود در برابر هجوم میکروب ها واکنش نشان دهند، این واکنش همان مصونیت و مقاومت در برابر بیماری است.

کوتاه سخن آنکه تضادها در هر صورت رمز تکامل و ترقی است به شرطی که به صورت صحیح از آن بهره برداری شود. بنابراین وجود تضادها نه تنها باعث بدبختی نیست بلکه عامل بسیار موثری برای تکامل انسان به حساب می آید.

و اما شیطان در انتخاب مسیر غلطی که در پیش گرفته هیچگونه اجباری نداشته بلکه مانند بشر در تعیین سرنوشت خود آزاد آفریده شده است،

ولی با این همه، وجود او به عنوان یک عامل تضاد می تواند مورد استفاده قرار گیرد و ما می توانیم با مقاومت در برابر وسوسه های او، بر نیروی ایمان و فضیلت و ارزش های خود بیفزاییم، چون می دانیم شیطان و نیروهای مخالف ما را به فساد مجبور نمی کنند بلکه تنها از بیرون انسان ها را صدا می زند و بشر می تواند با نیروی عقل و ایمان و راهنمایی های پیامبران بر آنها پیروز شود و راه صحیح را انتخاب کند از این نظر است که می گوییم وجود تضادها برای تکامل یافتن انسانها مفید و لازم است.

حدود نفوذ شیطان

سؤال: قرآن بطور آشکار می گوید خداوند به شیطان اعلام کرد راهی بر بندگان حقیقی من نداری، پس چرا گروه های بی شماری پیرو او شده و به دعوت او لبیک می گویند.

جواب: آنچه خداوند به شیطان خاطر نشان ساخت این است که وی نمی تواند بندگان حقیقی او را اغوا کند و کردارهای زشت و حرام را در نظر آنها زیبا جلوه دهد و در نتیجه آنها را از شاهراه ایمان و اطاعت به سوی کفر و معصیت بکشاند، این یک واقعیت است بندگان حقیقی خدا در برابر شیطان کم نمی آورند و دائم با او در مبارزه هستند و شب و روز با او دست و پنجه نرم کرده و مشغول جهاد اکبرند.

اصولاً هر کس با میل خود، دریچه های قلب خود را به روی شیطان می گشاید و گرنه او بدون اجازه خود ما، از این مرز نمی تواند عبور کند.

به عبارت روشنتر، مقصود از راه یافتن شیطان این است که بر اثر ضعف ایمان و سهل انگاری انسان، قلب او مورد تسخیر شیطان واقع می شود و در نتیجه ارتکاب گناه را در نظر وی آسان می سازد و هرگز شیطان یک چنین راهی به روح و روان پیامبران و بندگان خالص خدا را ندارد.

چنانکه علاوه بر آیات گذشته که به عرض رساندم، در چند آیه قرآن کریم، حدود نفوذ او را بیان نموده است.

۱- ابراهیم: ۲۲ و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا

قرار دادید) بیزار و کافر! مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!» (۱)

۲- إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ نحل: ۹۹ چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.

۳- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵) اسراء: ۶۵ (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند)! همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.»

۴- حشر: ۱۷-۱۶ کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!» ۱۷ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران! (۲)

از آیات فوق بخوبی استفاده می شود که شیطان هیچگونه تسلطی بر بنی آدم ندارد فقط از دور صدا زننده و وسوسه کننده است آنگونه که در آیات سوره ابراهیم خود نیز تصریح می کند، همه می دانیم این سخن واقعیت دارد، او کی از دست ما گرفته و وادار به زشتی ها و پلیدی ها می کند، سوت می زند و ما هم با صدای سوت او می چرخیم. خدایا به احترام مقدسات عالم، قسمت می دهیم ما را از شرور شیاطین جنّ و انس محفوظ بدار آمین یارب العالمین.

۱- وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (ابراهیم ۲۲)

۲- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (حشر: ۱۷)

شیطان به حضرت یحیی علیه السلام گفت: هر کس را با زبان و روش خود فریب می دهی، بلی هیچ وقت به من روحانی نمی گوید: به سینما و کاباره یا مجلس رقص و. برویم مرا در همین بالای منبر وسوسه می کند فلان مطلب را نگو مبادا به آقای فلانی برخورد یا با صدای خوب اشعار و مداحی کن، مردم به به چه بکنند و. با این فریب ریا و خود نمائی، نیت خالص را از من می گیرد و دست خالی، از منبر پائین می آورد!

به طبقه جوان گوید: باباجان حالا- چه وقت نماز و روزه گرفتنت است، از جوانیت استفاده کن قلبت صاف باشد پاشو در فلانجا مجلس ساز و آواز و رقص و پایکوبی وقمار و می خوارگی است یک ساعتش به دنیا می ارزد و. وقتی که پیر شدی به کربلا و مشهد می روی توبه می کنی! با این وسوسه ها طبقه جوان را از عبودیت و بندگی، باز می دارد و امثال این جریان هازیا است.

۳

شیطان در قیامت

سؤال: آیه ۲۲ سوره ابراهیم که در بالا- ذکر گردید، دلیل بر این است که شیطان در روز رستاخیز با پیروان خود سخن می گوید و آنها را به باد ملامت و شماتت خود می گیرد، چگونه شیطان این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند

جواب: اولاً این آیه مبارکه دلیل این است که او جز دعوت کننده و صدا زننده از بیرون، نیست و تسلطی در درون آدمی ندارد هر کس به صدایش جواب مثبت داد، از خدا دور می شود، ولی راه برایش بسته نیست باز می تواند با نیروی توبه و بازگشت، به سوی خدا برگردد.

وثانیاً خداوند توانایی سخن گفتن با پیروان خود در قیامت را به شیطان می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان و اخطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند

و

به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند.

موعظه شیطان به حضرت نوح و موسی علیهما السلام

شیطان به محضر بعضی از انبیاء علیهم السلام می رسید و صحبت می کرد از جمله با حضرت یحیی علیه السلام گفتارهایی دارد، روزی به حضرت یحیی گفت: من از بندگی و فرمان برداری تو به خدا، خوشم می آید حضرت پرسید مردم را چگونه می فریبی و از راه حق دور می داری؟! گفت: کمی صبر کن تا برگردم، پس از گذشت چند دقیقه ای، دید شیطان ظاهر شد کلاهی با انواع و اقسام رنگ ها برسر دارد و زنگوله ای در دست می زند و می رقصدا!، پرسید ابلیس این چه وضعیست؟! گفت: ای یحیی این کلاهی که برسر دارم و رنگهای گوناگون، من هر کس را با رنگ مناسب خودش می فریبم و از ره به در می کنم، عالم را با راه علم و عابد را با راه عبادت و جوان را با دلت صاف باشد وقتی که پیر شدی توبه می کنی و پیر را با نویدهای متناسب و. و.

پرسید آن زنگوله چیست؟ گفت: ای یحیی نوای تمام موسیقی های عالم از این سرچشمه می گیرد با زدن این زنگوله همه را به حرکت و می دارم و می رقصانم، زن و مرد و پیر و جوان و. و.

پرسید در فکر فریب دادن من هم می باشی؟ گفت: بلی، مادرت که برایت آش می پزد و از آن سیر می خوری، در آن حال می خواهم به تو نزدیک شوم باز روی مرا می سوزانی!! حضرت فرمود: با خدا عهد می بندم دیگر از آش مادر سیر نخورم، شیطان گفت: من هم با خدا عهد می بندم، به هیچ کس حرف راست و درست نگویم، برای فریب تو در آن مسیر امید کوچکی داشتم، آن را هم خراب کردم.

روزی به حضرت نوح علیه السلام گفت: ای نوح به تو سه نصیحت می کنم هیچ وقت آن را فراموش نکن. ۱- هیچ وقت تکبر مکن من تکبر کردم و به آدم سجده نکردم و آن همه عبادت هایم به فنا رفت و نابود گردید، ۲- طمع را از خود دور کن، آدم به شجره منهی طمع کرد و از بهشت رانده شد و آن همه ناز و نعمت از دستش رفت،

۳- دور و بر حسد نگرده حسادت بیچاره ات می کند آن گونه که قابیل را کرد، به وصایت داداش کوچک تر از خودش حسد برد و او را کشت، و پایه قتل ناحق را گذاشت، تا انقراض عالم هر قدر قتل ناحق پیش آید، قابیل شریک جرم او خواهد بود.

شیطان عین این نصیحت را خواست به حضرت موسی بگوید: حضرت عصبانی شد و خواست او را از خود براند، خطاب رسید یا موسی به نصیحت او گوش بده، او نیز گوش داد ولی یک نکته اضافه کرد گفت: هیچ وقت با زن اجنبیه در جای خلوت ننشین بدان که سومی تان من خواهم بود آخر شمارا از راه به در می کنم، لااقل در را باز گذارید یا یک بچه ای ممیز کنارتان باشد.

حکم ریاست «ری و طبرستان» به دست عمر بن سعد داده شده و آماده حرکت بود که قضیه کربلا پیش آمد، ابن زیاد او را احضار کرد و مأموریت را به او محول نمود، یک شب مهلت خواست، با ایل و تبار حتی با غلام زر خرید خود مشورت کرد هیچکدام از آنها (باتذکر بر این که فردا در قیامت خونخواه حسین جد او پیغمبر خواهد بود یا بن سعد خودت را بیچاره نکن) اجازه چنین جنایتی را ندادند، وقتی که آنها رفتند و مجلس از ناصحان خالی شد، شیطان حضور یافت و یک مسئله شرعی درست کرد و جلویش گذاشت، یا بن سعد حسین یک مسلمان است و دیه یک مسلمان صد نفر شتر است، او را بکش و امارت «ری» را به دست آور و به جای صد شتر دویست شتر می دهی، هم ریاستت به دست می آید و هم دیه او را دوبرابر داده ای، (این مطلب را از مغز او گرفت که قتل امام، کفر است و هم باید قصاص شود نه دیه) با این ترفند او را به اعلام موافقت، وادار کرد و خسر الدنیا و الاخره نمود و با جنایت خود، زمینیان و آسمانیان را، تاروز قیامت، به عزا نشانید و اشک چشمان آنها را جاری ساخت.

قساوت قلب و سنگدلی او به جائی رسید که پس از شهادت جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه کراراً شنیده بودند درباره او می فرمود: حسین مَنّی و أنا من حسین

لحمه من لحمی و دمه من دمی حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است.

دستور داد اعلام کنند تا بر بدنهای آن شهدای ممتاز جهان بشریت مخصوصاً جوانان هاشمی، اسب بدوانند و پاره پاره نمایند و کردند و دل شیعیانش را تاابد جریحه دار نموده و آتش زدند. **ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.**

مجلس ۷ توکل بر خدا

هرکسی در طول زندگی، سعی دارد برای خود، یک تکیه گاه و نقطه اتکاء داشته باشد، تا با دل گرمی آن، به زندگی خود ادامه دهد و پایش نلرزد، و درمورد تکیه گاه هم هرچه قوی تر و محکم تر باشد، به همان اندازه، فکر و خیال آدمی، راحت تر و آرامشش بیشتر می شود.

مثلاً یکی در صدد پیدا کردن شغل ثابت و پر درآمد و دیگری در طلب علم و دانش، در رشته های مختلف است و آن یکی در پی شغل دولتی و استخدام است و. و. همه این تلاش ها صرفاً به این خاطر است که در زندگی، نیازمند مرد و نامرد نشود مخصوصاً در زمان از کار افتادگی و عائله مند شدن.

حال ببینیم کدام تکیه گاه، برای جای جای زندگیمان، آرام بخش و بی دغدغه است.

آن چه که از آیات و اخبار و سفارش بزرگان و تجربه دیدگان، به دست می آید، علاوه بر این که باید برای تأمین نیازهای زندگی، تلاش و سعی و کوشش داشته باشیم، همیشه به خدا توکل کرده و او را پشت و پناه خود قرار دهیم.

توکل به معنای متکی بودن و پناه بردن به خداست، کسی که در دوران زندگی

خود به خدا متکی شود و به او پناهنده شود و از او یاری بخواهد، خداوند به او کفایت می کند و به او یاری می رساند و رها نمی سازد، به آیات و روایات که ذکر می کنم، دقت نمائید تا برنامه زندگی خود را، روی آن بنا نمائیم.

۱- ... فَأِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران ۱۵۹) إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آل عمران: ۱۶۰ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!

۲- وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا طلاق: ۳ هر کس به خدا توکل نماید، پس او برایش کافی است و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!

۳- لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) زمر: ۶۳ کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارانند.

دقت در این آیات به ما می آموزد که کلیدهای زمین و آسمان در دست قدرت اوست و هر کس به او تکیه کند، مغبون نمی شود بلکه، همیشه برنده است، زیرا صراحتاً قول داده است که اوست کفایت کننده و اوست روزی دهنده.

پس باید در هر حال و هر جا و هر لحظه از او یاری بخواهیم و از او کمک

بگیریم (۱)

خدا رزق و خرج زندگی متوکلین را تأمین می کند

قال رسول الله عليه السلام صلى الله عليه و آله و سلم:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ مَوْلَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛

هر کس به خدا توکل کند، خداوند هزینه او را کفایت می کند و از جایی که گمان نمی برد به او روزی می دهد. (۲)

۱- به ترجمه برخی از آیات مربوط به توکل، توجه فرمائید. ۴- الله است و معبودی جز او نیست پس مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند. سوره التَّغَابُنُ / آیه ۱۳ ۵- هیچکس فرمانروای عالم جز خدا نیست من بر او توکل می کنم و باید صاحبان مقام توکل هم بر او اعتماد کنند. سوره یوسف / آیه ۶۷. ۶- آنچه نزد الله است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند، بهتر و پایدارتر است. سوره شوری / آیه ۳۶. ۷- بگو او (الله) پروردگار من است و معبودی جز او نیست، بر او توکل نمودم، توبه و بازگشت من به سوی اوست. سوره الرِّعْدُ / آیه ۳۰. ۸- مؤمنان کسانی هستند که چون یاد الله به میان آید دلهایشان ترسان شود و چون آیاتش بر آنان تلاوت شود، ایمانشان فزونی یابد و بر پروردگار خویش توکل می کنند. سوره الانفال / آیه ۲. ۹- بر الله توکل کن، کافی است که الله کارسازی فرماید. سوره الاحزاب / آیه ۳. ۱۰- موفقیت من جز به (یاری) الله نیست، براو توکل کرده ام و به او روی آورده ام. سوره هود / آیه ۸۸. ۱۱- نیکو پاداشی است پاداش عمل کنندگان، آنان که بردباری نموده و بر پروردگارشان توکل نموده اند. سوره العنکبوت / آیات ۵۸ و ۵۹.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۳. قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛ بی نیازی و عزت به هر طرف می گردند و چون به جایگاه توکل دست یافتند در آنجا قرار می گیرند. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۳. قال الباقر عليه السلام: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ؛ هر کس به خدا توکل کند، مغلوب نشود و هر کس به خدا توسل جوید، شکست نخورد. جامع الأخبار، ص ۳۲۲. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: التَّوَكُّلُ بَعْدَ الْكَيْسِ مَوْعِظَةٌ؛ توکل کردن (به خدا) بعد از به کار بردن عقل، خود موعظه است. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۶. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الطَّيْرَةُ شِرْكُ وَمَا مِنْهَا إِلَّا (و يطير) وَلَكِنَّ اللَّهَ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ؛ فال بد زدن شرک است و هیچ کس از ما نیست مگر این که به نحوی دستخوش فال بد زدن می شود، اما خداوند با توکل به او آن را از بین می برد. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۷۰، ح ۳۵۳۸ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِزْقَهُ لَا يَزْرَعُونَ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، قَالَ: لَا، بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكِلُونَ؛ رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم گروهی را که کشت و کار نمی کردند، دیدند و فرمودند: شما چه کاره اید؟ عرض کردند ما توکل کنندگانیم. فرمودند: نه، شما سر بارید (یعنی خرجتان بر دیگریست که خدا باشد). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۷۸۹.

یکی از بزرگان فرمود: من به مقام توکل رسیدم به سبب زنی در سفرمکه که در جلوی حاجی ها با سرعت زیاد راه می رفت و من خیال کردم او توشه راه و مرکب ندارد: نزدیک او رفته و از جیب بیست درهم بیرون آوردم و به او گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه نما، آن زن نگاهی کرد و نگرفت و دستهایش را به آسمان بلند کرد و دستهایش پر از زر گردید و بمن گفت: ای شیخ تو از جیب در می آوری و من از هوا، برو پی کارت من محتاج نیستم پس این آیه را تلاوت نمود «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و گفت: رزق و توشه من برخداست و از مخلوقات ابداً چیزی نخواسته ام؛

به خود گفتم من این کرامات از مردان شنیده بودم و حالا از زنها دیدم، به او گفتم ترا به خدا قسمت می دهم به من بگو باچه وسیله ای به این مقام رسیده ای؟!، گفت با توکل (به خدا) از این ماجرا من به مقام توکل رسیدم و باقی عمرم را راحت شدم. (۱)

(حضرت) دانیال پیغمبر (علیه السلام) در زمان (شاه) ستم پیشه و طغیانگر بود، و در تفسیر است در دست بخت نصر نود سال اسیر بود، وقتی فضل او را دید و دانست که بنی اسرائیل فرج او را منتظرند، او را گرفت و به چاه وسیعی انداخت و چند حیوان درنده از جمله شیر ماده ای هم انداخت که او را پاره پاره کنند، ولی هیچکدام

از آن درنده ها به او نزدیک نشد! و شیر خاک می خورد و پستانش پر از شیر می شد و به او می خوراند؛

پس خداوند به پیغمبری در بیت المقدس وحی نمود، بنده من دانیال در چاه است برایم طعام ببر، عرض کرد خدایا دانیال کجاست؟ فرمود: از قریه بیرون می روی و گرگی جلویت می آید پشت سرش برو تورا راهنمایی می کند، گرگ او را به سر چاه رساند و دانیال را صدا زد، دانیال از ته چاه جواب داد، لیک صدای غریبی را می شنوم، گفت خداوند به تو سلام می رساند و این طعام و نوشیدنی را برایت فرستاده است، پس آب و غذا را به چاه انداخت و دانیال گفت: الحمد لله الذی لاینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه و من توکل علی الله، کفاه، الحمد لله الذی لاینسانی حین یقطع منی الحیل. (۱) ستایش خدائی را که، هر کس او را یاد آورد، فراموش نمی کند و هر کس او را دعا کند، محرومش نمی سازد و هر کس به او توکل کند، برایش کفایت نماید، حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد زمانی که راههای چاره جوئی برایم قطع گردید (و بسته شد).

بعضی از اصحاب گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از کوه های مدینه بیرون رفتیم، با اشاره دست مرا خواست، نزدیکش رفتم پرنده نابینائی را دیدم در شاخه درخت نوک منقارش را بهم می زد، فرمود: می دانی چه می گوید؟، گفتم: نه فرمود:

می گوید: خدایا تو عادلی که ظلم نمی کنی چشمانم را از من گرفتی، گرسنه ام مراسیر کن، ناگهان ملخی به داخل دهانش پرید و او شروع به خوردن نمود و دوباره منقار بهم زد، فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم نه، فرمود: میگوید، من توکل علی الله کفاه و من ذکره لاینسأه هر کس به خدا توکل کند برایش کفایت می نماید و هر کس او را به یاد آورد فراموشش نکند. (۲)

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۴-۵۳ تلفیق و تنظیم چند روایت به صورت بالا.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

از آیت الله بهاء‌الدینی نقل می‌کنند فرمود: آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به قم که آمد به محضر بزرگان علما کسی را فرستاد که ابلاغ نماید عبدالکریم در اختیار شماست) یعنی اگر امری یا نیازی داشتید در خدمت‌م،! از جمله به محضر آیت الله حجت کوه کمری فرستاد ایشان در جواب فرمودند: (البته ما نیاز بیشتری به کریم داریم ولی به عبدالکریم، نه، با وجود کریم به عبدالکریم نیازی نداریم).^(۱)

توکل مراتبی دارد.

قال الكاظم عليه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ): التَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَيْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا؛ در پاسخ به سؤال از آیه «و هر کس به خدا توکل کند او برای وی بس است» توکل کردن بر خدا درجاتی دارد: یکی از آنها این است که در تمام کارهایت به خدا توکل کنی و هر چه با تو کرد از او خشنود باشی و بدانی که او نسبت به تو از هیچ خیر و تفضلی کوتاه‌تری نمی‌کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست، پس با واگذاری کارهایت به خدا بر او توکل کن و در آن کارها و دیگر کارها به او اعتماد داشته باش.^(۲)

امام رضا علیه السلام:

ما حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: انْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛

حد توکل چیست؟ حضرت فرمودند: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی^(۳)

۱- آقای فرحزاد در سخنرانی سحر ۲۵ ماه رمضان المبارک سال ۱۳۸۵ شمسی.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵.

۳- جهاد النفس، ح ۲۹۲.

نتیجه پناه بردن بغير خدا.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْصِمُ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَأَسْبَابَ الْأَرْضِ مِنْ دُونِهِ فَإِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ؛

خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که به غیر من پناه ببرد، مگر این که دستش را از اسباب و ریسمان های آسمانها و زمین کوتاه کنم، پس اگر از من بخواهد عطایش نکنم و اگر مرا بخواند جوابش ندهم. (۱)

امام علی علیه السلام:

التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ نَجَاةً مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَحِرْزًا مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ؛

توکل بر خداوند، مایه نجات از هر بدی و محفوظ بودن از هر دشمنی است. (۲)

امام علی علیه السلام:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصُّعَابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛

هر کس به خدا توکل کند، دشواری ها برای او آسان می شود و اسباب برایش فراهم می گردد. (۳)

قال الكاظم عليه السلام:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛

هر که می خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید. (۴)

۱- امالی طوسی، ص ۵۸۵، ح ۱۲۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۷۹، ح ۵۶.

۳- غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۲۵، ح ۹۰۲۸.

۴- بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۳. امام جواد علیه السلام: الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ؛ اعتماد به خدا بهای هر چیز گرانبها است و نردبانی به سوی هر بلندایی. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۴. امام جواد علیه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرَكَ الْعَجَلَةَ، وَ الْمَشُورَةَ، وَ التَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ؛ سه چیز است که هر کس آن را مراعات کند، پشیمان نگردد: ۱- اجتناب از عجله، ۲- مشورت کردن، ۳- و توکل بر خدا در هنگام تصمیم گیری. مسند الامام الجواد، ص ۲۴۷. امام علی علیه السلام: مَنْ

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَتَسَّيْهَتِ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ هر که بر خدا توکل کند دشواریها برایش آسان شده و اسباب برایش
فراهم گردد. غررالحکم ح ۳۸۸۸ ص ۱۹۷

توکل کنندگان در قرآن

البته برای نمونه چند توکل کنندگان برخدا را از انبیاء علیهم السلام از خود قرآن کریم، با آوردن کمی از سرگذشت آنها، بیان می‌کنم.

۱- حضرت نوح (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن

هنگامی که نوح (علیه السلام) در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصب قرار گرفت، با اعتماد و توکل بر خداوند، در برابر همه آنان مقاومت کرد، هر قدر آنان به اذیت و آزار این پیامبر خدا پرداختند، حضرت نوح (علیه السلام) دست از دعوت آنان به توحید و یکتا پرستی و ارشاد و راهنمای برداشت، قرآن کریم در این زمینه به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می‌گوید:

سرگذشت نوح (علیه السلام) را برای آن‌ها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیت من و یادآوری‌هایم نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیرقابل تحمل) است (هر کاری که از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکل کرده‌ام (۱).

راستی این چه عاملی بود که نوح (علیه السلام) را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می‌بخشید، که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند، و بی‌اعتنای خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آن‌ها نشان دادند، و به این وسیله ضربه‌ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند. آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکل بر ذات

پاک او نبود،

علامه طباطبایی در المیزان می گوید: نوح چنان در توکلش قرص و محکم بود که در مقابل قومش می گفت: من درقبال تهدیدی که از ناحیه سینه های دردمند و روحیه های تنگ شما متوجه من است، بر خدا توکل کرده ام و کارم را به او ارجاع داده و او را وکیل خود ساخته ام تا در شئون من تصرف کند و خود را گرفتار تدبیر و نقشه کشی نکرده ام (۱).

این نکته کمال توکل و اتکال نوح را بر خدا بیان می کند، به گونه که از خودش اصلاً نقشه و طرحی نداشته و تمام کارهایش را به خدا واگذار کرده باشد. این همان بالاترین مرتبه توکل است.

۲- حضرت هود (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

حضرت هود (علیه السلام) که بعد از دوران حضرت نوح علیه السلام می زیسته است، از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت تمام از خدایان دروغین و معبود های ساختگی آنان بیزار می جسته، و در مقابل آنان مقاومت کرده و توکل و اتکایش را به خدا به نمایش می گذارد، قرآن کریم در حکایت از هود چنین می فرماید:

گفت: من خدا را به شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید از آن چه غیر او (را می پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید؛ و مرا مهلت ندهید! (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست چرا که) من، به الله که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام (۲).

هود با گفتن: **إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ...** علت عدم خوف و ترس خود را از مشرکین و خدایان آن ها بیان می کند، و می گوید من امر حفظ خودم و خدایان (و نابودی و شکست) شما را به خدا واگذار کرده ام، و اعتماد و توکلم بر او می باشد؛ زیرا فقط

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

۲- هود/ ۵۴-۵۶.

پروردگار مالک امر من و امور شماست (۱).

آری از آن جای که بالاترین مقامات برای بنده مقام توکل است، و پس از آن که می داند (لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) است و تمام امور تحت مشیت الهی انجام می گیرد و هر چه او بخواهد همان تحقق پیدا می کند، باید خودی خود را کنار گذاشته، و تمام امور را به خدا وا گذار کند.

زجاج می گوید: این از بزرگ ترین معجزه های پیامبران خداست، که خود به تنهایی در برابر جامعه های گمراه و بیداد پیشه خود، که همگی برضد آنان به ستم و تجاوز رفتار می کردند، دلیرانه می ایستادند و آنان را اینگونه و با این بیانات منطقی و قهرمانانه به مبارزه می طلبیدند و بسان (حضرت) هود بی هیچ ترس و دلهره ای از شرارت تجاوزکاران، می گفتند: آن چه از دست شما و خدایانتان ساخته است انجام دهید! و شگفت این جا است که آنان هم نتوانستند به او زیان و آسیبی برسانند.

۳- حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

از آن جایی که این پیامبر بزرگ الهی و قهرمان توحید، زندگی اش سر تا سر درس عبودیت و بندگی خدا، تسلیم در برابر دستورات الهی، جهاد فی سبیل الله و مبارزه با شرک و بت پرستی بود، و امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام گذاری او می باشد (۲)، قرآن مجید او و پیروانش را به عنوان الگو و سرمشق معرفی کرده (۳) و گوشه ی از مبارزه ی او با شرک و بت پرستی و بیزاری جستن او از مشرکین را بیان

۱- رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۸.

۳- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ برای شما در زندگی آن ها (ابراهیم) (علیه السلام) و پیروان او) اسوه حسنه [و سرمشق نیکویی] بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. ممتحنه / ۶.

می کند، و در مورد توکل و اتکایش بر خدای سبحان چنین می فرماید: ... رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۱)، بار الها، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.

توکل ابراهیم (علیه السلام) در بین آتش نمرودیان:

در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصب و خشمگین، او را به خاطر در هم شکستن بت های شان به محاکمه کشیده بودند، و ابراهیم (علیه السلام) در یک قدمی مرگ قرار داشت، و شعله های آتش از هر طرف زبانه می زد، و چنان دریای عظیم از آتش به وجود آورده بودند و به اندازه شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند (۲) با این حال ابراهیم (علیه السلام) بت شکن معبود هایشان را به سخریه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آن ها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید، و ایمان و توکلش به خدای یگانه را به نمایش می گذاشت. در همین مورد در تفسیر علی بن ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در منجنیق گذاشتند، عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدت بازگرد! (ابراهیم علیه السلام) اعتنائی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خداوند تقاضای نجات ابراهیم (علیه السلام) را کردند، از جمله زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و هم اکنون در آتش فرو می رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلمش را حل می کنم، جبرئیل (علیه السلام) در منجنیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم (علیه السلام) به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم (علیه السلام) گفت: به تو نه! اما به پروردگار عالم آری! در این جا بود که جبرئیل انگشتی به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لا اله الا الله محمد رسول الله، ألجأت ظهري الى الله، أسندت امری الى الله، وفوضت امری الى الله!

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۵.

(در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: در این هنگام ابراهیم (علیه السلام) با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد تو کلت علی الله (۱) این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد،

و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: اوحی الله الی النار کونی به ردا، فاضطربت اسنان ابراهیم (علیه السلام) من البرد حتی قال: و سلاما علی ابراهیم (علیه السلام) در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندان های ابراهیم (علیه السلام) به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاما علی ابراهیم (علیه السلام) سرد و سالم باش برای ابراهیم (علیه السلام) (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفت و با او به گفتگو نشست. نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: من اتخذها فلیتخذ مثل اله ابراهیم علیه السلام اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم (علیه السلام) را انتخاب نماید (۲)

توکل ابراهیم (علیه السلام) در سرزمین مکه:

و هم چنین این ماجراها انسان را به یاد گوشه ای دیگر از سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و توکل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانش می اندازد، و آن جریان آوردن حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند دلبدش اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر را، طبق فرمان خداوند، به سرزمین مکه که در آن روزی که سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود، که در آن سرزمین لم یزرع آن ها را گذاشت، و با آن ها خدا حافظی کرد و رفت، در این لحظه های سخت و دشوار قرآن کریم اطاعت ابراهیم (علیه السلام) خلیل از فرمان الهی و توکلش بر خدا را چنین بیان می کند:

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۲- اخلاق در قرآن، ج ۲، ص، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم (ع)، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴ باتلخیص.

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، (با فرمان تو و با توکل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آن ها ساز؛ و از ثمرات به آن ها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. (۱)

آیا اگر ایمانی هم چون کوه، و دلی هم چون دریا، و توکلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبنده شیر خواره اش را، در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف فقط برای امتثال فرمان خدا رها کند، و از آن جا به وطن خویش باز گردد؟! تنها در پرتو توکل به خدا و امید و یقین داشتن به او است که انسان می تواند دست به چنین اقدامی تاریخی و اعجاب برانگیز، بزند. و به راستی که به تعبیر قرآن کریم در ابراهیم (علیه السلام) خلیل اسوه و الگو است برای موحدان و مسلمانان، در زمینه های مختلف از توحید و یکتا پرستی گرفته تا مبارزه با شرک و بت پرستی و از تسلیم در برابر دستورات خدا گرفته تا رسیدن به اوج قله ی رفیع توکل و یقین.

۴- حضرت شعیب علیه السلام از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

قوم حضرت شعیب، که مردم را از پذیرفتن دعوت شعیب باز می داشتند، و همواره سعی می کردند راه خدا را که همان دین فطرت است کج و ناهموار طلب کنند و پیمایند، شعیب علیه السلام آنها را به یاد نعمت های خداوند انداخته و توصیه می کرد که از تاریخ امم گذشته و سرانجام مفسدین ایشان عبرت گیرند. او در انجام وظیفه خود که ارشاد و راهنمایی قومش بود، نهایت سعی و تلاش خویش را به کاربرد، ولی قومش استکبار ورزیده، نه تنها به دستورات او گردن ننهاده و زیر بار حق نرفتند، بلکه شعیب و پیروان او را با تأکید و اخراج، تهدید کردند و گفتند: باید از دین توحید دست بردارید و گرنه از شهر و دیارتان اخراج خواهیم کرد. حضرت

شعیب با کمال شجاعت و شهامت و با اتکال به خدا، در برابر تمام این تهدیدات و استکبار ورزیدن های قومش، با کمال استقامت و پایداری می ایستد، و برای این که به آن ها بفهماند که از این تهدیدات شما ترس و هراسی ندارم و هرگز دست از دعوت به توحید و یکتاپرستی بر نمی دارم می گوید: ... وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا... (۱)، پروردگار ما بر همه چیز کاملاً آگاه است، ما بر خدا توکل کردیم. چون خداوند کسی را که بر او اعتماد و توکل می کند از شر هر چیزی حفظ می کند (۲۳)، و شر اشرار و توطئه گران را دفع نموده، و شخص متوکل را در نیل به اهدافش یاری خواهد کرد.

با توکل بر خدا در برابر آن تهدیدات مقاومت کرد و دست از دعوت به توحید و یکتاپرستی بر نداشت. راستی شگفت آور است که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدید های آن ها را به باد سخریه بگیرد، آری این گونه قدرت روحی و شجاعت و شهامت بر خاسته و نشأت گرفته از ایمان و توکل بر خداست.

۵- یعقوب (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

در جریان یعقوب علیه السلام و پسرانش نیز چیزی که بیش از همه بر جستگی پیدا کرده توکل و اعتماد به خداست، زیرا در تاریخ می بینیم که پسران حضرت یعقوب از پدر در خواست می کنند که برادرشان بنیامین را همراهشان به سرزمین کنعان بفرستد، در مرحله اول حضرت یعقوب علیه السلام با این درخواست مخالفت می کند، ولی بعد از گرفتن عهد و پیمان خدایی از فرزندان، راضی می شود که فرزند دلبندهش بنیامین را همراه برادرانش که سابقه بسیار سوئی هم در مورد یوسف داشتند، بفرستد، در این موقعیت حساس و دشوار که می خواهد اجازه دهد که فرزندان، بنیامین را

همراه خودشان به سرزمین کنعان ببرند (سرزمینی علاوه بر این که، یک کشور بیگانه است، برای رسیدن به آن جا، باید راه دور و درازی را بپیمایند) اتکا و اعتمادش به خداست نه به فرزندانش؛ لذا بر خدا توکل کرده و چنان که قرآن حکایت می کند فرمود: ... اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۱) خدا بر آن چه ما می گوییم وکیل باشد. یعنی توکلم و اعتماد و امیدم به خداست که او حفظ فرماید، به من برگرداند.

اگر او حفظ نکند فرزندان من نمی توانند کاری از پیش ببرند.

در این جا می بینیم که یعقوب در عین حال که از فرزندانش و ثیقه و عهد و پیمان گرفت، ولی تمام امید و اعتمادش به خداست، چنان که در آخر سخنانش این مطلب را آشکار کرد و توکلش را اظهار نمود. و هم چنین در وصیتی که درآیه بعدی آمده، نخست سفارش می کند از یک دروازه وارد مصر نشوند، بلکه از درهای متعدد وارد شوند، و آن گاه بر پروردگارش خدای متعال توکل کرده و تمام کسانی را که دارای روحیه توکل هستند نیز دستور به توکل بر خدا می دهد و می فرماید: ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ، (۲) بر او توکل کرده ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند یعنی حتم و لازم است بر مردم و انسان های که دارای ایمان به خدا و روحیه توکل هستند، که آن ها نیز متوکل باشند و بر او توکل کنند، این سخن یعقوب اشاره دارد به این که شما ابناء من هم مطمئن به حفظ خود نباشید، بلکه توکلتان بر خدا باشد، که او شما را از هر گزندی و حسد و نظری حفظ فرماید (۲۸)

این توکل حضرت یعقوب بهترین درس و الگو است، که انسان نباید متکی به اسباب باشد، بلکه در عین حال که از اسباب استفاده می کند توکل و اعتمادش به خدا باشد.

۶- حضرت موسی (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

یکی از کسانی که قرآن از او به عنوان متوکل یاد می کند، حضرت موسی (علیه السلام) و

۱- یوسف، آیه ۶۷.

۲- ۲۷- یوسف، آیه ۶۷.

هم چنین به دنبال او بنی اسرائیل می باشد، حضرت موسی در مبارزات بسیار سخت و پی گیری که با فرعون و فرعونیان داشت، با توکل به خدا نهایتاً به پیروزی رسید و بنی اسرائیل را از تحت استثمار و بردگی فرعون و فرعونیان نجات داد.

هنگامی که حضرت موسی مأموریت پیدا کرد، که فرعون و اطرافیانش را به توحید و یکتا پرستی دعوت کند، او نیز به سراغ فرعون رفته دعوت خویش را آغاز کرد، ولی فرعون و فرعونیان به خاطر کبر و خود برتر بینی که داشتند، از پذیرش دعوت حضرت موسی سر باز زدند، و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، و دعوت پیامبر خدا را اجابت کنند، تکبر ورزیدند. در پی دعوت حضرت موسی به یکتا پرستی، تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندان از قوم او بودند. علامه طباطبایی در المیزان می گوید: عده ای از زیردستان بنی اسرائیل بودند که به حضرت موسی ایمان آوردند، نه سردمداران و اشراف و توانگران (۱).

موسی بن عمران علیه السلام برای این که آرامشی به آن ها ببخشد، و آن ها از وحشت رهایی یابند، دستور توکل بر خدا را به آنان داد، قرآن کریم در حکایت از حضرت موسی (علیه السلام) چنین می فرماید: وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۲)، ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم او هستید بر او توکل کنید. یعنی تنها در سایه توکل بر خداست، که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم و متکبر سرکش مبارزه کنید، و از شر او در امان بمانید.

بدیهی است که حضرت موسی (علیه السلام) در این امر یعنی توکل بر خدا پیشگام بود؛ زیرا: اولاً پیامبران الهی تا خودشان متصف به صفتی نباشد دیگران را به آن دعوت نمی کنند، و به هر چیزی که دیگران را به آن دعوت می کنند خودشان در اعلا مرتبه آن صفت قرار دارند، بنابراین حضرت موسی بالاترین مرتبه توکل را دارا بود. ثانياً اگر مقام توکل را نداشت آن هم بالاترین درجه آن را، چگونه ممکن بود یک مرد

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

۲- یونس، آیه ۸۴.

چوپان، با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری، به جنگ یکی از ابرقدرت ها و بزرگ ترین قدرت های نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

۷- توکل بنی اسرائیل در قرآن:

به دنبال دعوت موسی (علیه السلام) پیروانش را به توکل بر خدا، آن ها نیز دعوت موسی را لبیک گفته و در پاسخ او توکلشان را بر خدا اظهار داشتند، قرآن در حکایت از آنان چنین می فرماید: فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱) ماتنها بر خدا توکل داریم (سپس رو به درگاه خدا آوردند و چنین دعا کردند): پروردگارا ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده.

آری حضرت موسی و بنی اسرائیل نیز نتیجه توکلشان را دیدند، و با کمال سلامتی و پیروزی از دست فرعون و فرعونیان نجات پیدا کرده، و از دریای نیل عبور نمودند، و خدای متعال دشمنان مؤمنین و پیروان راستین موسی را، طبق وعده ای که داده بود نابود کرد و بدست دریای نیل سپرده به دیار عدم فرستاد.

۸- مؤمن آل فرعون از متوکلین بر خدا در قرآن:

یکی دیگر از کسانی که قرآن او را از متوکلین و واگذارندگان کارش به خدا معرفی می کند، مؤمن آل فرعون است.

مؤمن آل فرعون که بود؟. از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم و مخفی می داشت، ولی در دل به موسی عشق می ورزید و به او علاقه داشت و خود را موظف به دفاع از او می دید. و در لحظات حساس به یاری موسی شتافت و او را از یک توطئه خطرناک قتل رهای بخشید (۲). بعضی از مفسرین می گویند: مؤمن آل فرعون از اول عمر ایمان کامل داشت، و گفته اند نامش حزقیل بود (و یکی از

۱- یونس: ۸۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۷.

پیامبران بوده) و از زمان نوح (علیه السلام) بوده و ششصد سال کتمان ایمان می کرد تا موقعی که حضرت موسی مبعوث شد و در کنار او با قوت قلب و جرئت، ایمان خویش را اظهار داشت (۱) گفتار او را با فرعون قرآن در سوره مؤمن (غافر) از آیه ۲۸ تا آیه ۴۵ همین سوره بیان می کند. مؤمن آل فرعون با نصایح و گفتار خیر خواهانه و دوستانه، و گاه با ترساندن از عذاب الهی و یاد آوری سرنوشت اقوام نوح و عاد و ثمود، می خواست فرعون و اطرافیانش را از قتل موسی منصرف ساخته، و آن ها را به ایمان آوردن به موسی متقاعد نماید، ولی وقتی دید که گفتار او به فرعون و اطرافیانش تأثیر ندارد، ایمانش را اظهار داشت، و گفتنی ها را بیان کرد و خطاب به قومش چنین گفت: فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲) به زودی آن چه را من امروز به شما می گویم، به خاطر خواهید آورد و هنگامی، که آتش خشم و غضب الهی دامنانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد، به صدق گفتاری من پی می برید، و من تمام کار های خود را به خداوند یگانه و یکتا، واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است.

مؤمن آل فرعون در آخرین گفتارش این مطلب را روشن ساخت، که من با توکل و واگذاری کارهای خود به خدا، قدم به این میدان نهاده ام، و به قدرت نامحدود او تمسک بسته و تکیه کرده ام، که قدرت فرعون و اطرافیانش در برابر آن هیچ است.

۹- توکل پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خدا در قرآن:

قرآن مجید در سوره شوری، بعد از آنکه بحث ولایت خدای سبحان را مطرح می کند، از قول پیامبرش نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) توکل او را بر خداوند چنین بیان می کند: ... ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، (۳)

همان خدا (ی آفریننده عالم و آدم) پروردگار من است، که بر او توکل کرده و به

۱- تفسیر اطیب البیان، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

۲- مؤمن، آیه ۴۴.

۳- شورا، آیه ۱۰.

در گاه او به تضرع باز می گردم.

آری اثر یکتاپرستی و ولی نگرفتن غیر خدا، یکی این است که بر او توکل کند، و همواره به او رجوع نماید، و تحت ولایت او قرار گیرد.

به راستی، توکل بر خدای سبحان از چنان ارزش و نقشی برخوردار است، که در زندگی اکثر پیامبران در قرآن می بینیم، که در برابر هجمه های مشرکین و کفار، و دشمنان عدالت و دیانت متوسل و متمسک به توکل بر خدای شده اند. در مورد پیامبر گرامی اسلام که بیشترین اذیت و آزار را از ناحیه کفار و مشرکین متحمل شد، نیز می بینیم که از طرف خداوند متعال مأمور به توکل بر او می شود،

۱۰- مؤمنان از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

در آیات متعدد قرآن کریم یکی از صفات پسندیده و قابل تمجید، مؤمنان توکلشان بر خدا بیان شده است، و از صفات نیک و قابل ستایش آن ها محسوب گردیده، (۱) و در پرتو این نیروی عظیم به مقامات بس ارجمند نایل آمدند، و در سایه همین توکل بر خدا، به مقابله با دشمن برخواسته و نقشه های توطئه گران و دشمنان را نقش بر آب ساخته و از نعمت و اجر و پاداشی الهی برخوردار شدند و مورد فضل و رحمت خداوند قرار گرفتند، آیه ۱۷۱-۱۷۳ آل عمران مؤید این گفتار است. مؤمنان که در کنار حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار داشتند و به او ایمان آورده بودند، با توکل برخدا توانستند، در برابر بزرگ ترین ستمگر عصرشان نمود که ادعای خدایی می کرد، در کنار ابراهیم (علیه السلام) خلیل به مبارزه برخیزند، و چنان در این راه جلو بروند و به مراتب بالای از ایمان و توکل و مبارزه ی با شرک و بت پرستی برسند، که قرآن کریم آنان را در کنار قهرمان توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان اسوه و الگو معرفی نماید، چنان که می فرماید: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي

إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ،^(۱) برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم (ع) و اصحابش اقتدا کنید که آن ها به قوم (مشرک) خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلی بیزاریم، ... بار الهی، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.^(۲)

در واقعه کربلا- که درسهای فراوان اتکال به خدا و پناهنده شدن به او را، به بشریت داده است، شب عاشوراء در آن بحران روحی امام علیه السلام و یارانش و مخدرات حرم و دودمانش، حدود هزار ودویست نفر، اطراف امام را گرفته بودند، اما حضرت که خطبه ای خواند و جریان فردارا بیان نمود و روشن کرد هر کس با او بماند، شهید خواهد شد و چون فقط به خدای توانا، متکی بود، چراغها را خاموش کرد و بیعت خود را از آنها برداشت، آن همه جمعیت به طوری پراکنده شدند در حدود چهل و چند نفر ماندند که سی نفر روز عاشوراء، از لشکر دشمن تک تک جدا شده و خود را به امام رسانیدند و جمعاً با طفل ششماهه و غیره شدند، هفتاد و دو نفر شهید.

این پراکنده شدن، بگونه ای دل مخدرات را لرزاند و به هراس انداخت، که صدیقه صفرا زینب کبرا علیها السلام خود را به امام رسانید و عرضه داشت برادر آیا این باقیماندهگان را امتحان کردی نکند این ها هم، دست برداشته و متفرق شوند؟!

فرمود: خواهرم نگران نباش من چند بار امتحان و تکلیف کردم، هیچ کدام این ها رفتنی نیستند.

باز علیا مخدره کسی را پیش حبیب بن مظاهر فرستاد و بی یآوری امام را به او گوشزد کرد، حبیب از نگرانی خانم ناراحت شده، اصحاب را جمع نمود و جریان را

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- نویسنده: علی جمعه حیدری، منبع: سایت راسخون.

به اطلاع آنها رساند و گفت: برای این که آن خانم ها را از نگرانی در آوریم همگی به طرف خیمه های حرم آمده و باگریه، صدایشان را بلند کردند ای حرایم رسول الله ما

تا آخرین لحظه در خدمت امام مانده و جانمان را فدای او خواهیم کرد.

از این اطمینان دادن اصحاب، بانوان کمی آرام گرفتند ولی چه فایده فردا همه این یاران با وفا، عاشقانه به شهادت رسیدند و آنها هم به اسارت آن بیوفایان در آمدند.

مجلس ۸ غریبان نور اعظم خدا

صحبت ما در این مجلس، پیرامون یک روایت از عمرو بن ابي المقدم، از ابي عبد الله، از پدرش علیهما السلام رسول خدا صلی الله علیه آله خواهد بود که فرمود: أربع من کنّ فیہ کان فی نور الله الاعظم: من کانت عصمه أمره شهاده أن لا إله إلا الله وأنی رسول الله، ومن إذا أصابته مصیبه قال: إنا لله وإنا الیه راجعون، ومن إذا أصاب خیرا قال: الحمد لله رب العالمین، ومن إذا أصاب خطیئه قال: أستغفر الله و أتوب الیه. (۱) هر که چهار چیز داشته باشد، در نور اعظم خدا باشد، هر کس فرا گیرنده کارهایش، گفتن شهادتین باشد، و هر کس هر وقت مصیبت به او رخ دهد، انا لله و انا الیه راجعون گوید، و هر کس خیری به او رخ دهد ستایش خدا را بجا آورد و هر کس از او خطائی سر زد (فوراً) استغفار کند.

هر کدام از این مطالب چهارگانه، جامع و حاوی مطالب زیاد و دربرگیرنده، گفتنی های فراوان است.

۱- شهادتین «شهاده أن لا إله إلا الله وأنّ محمد رسول الله، از نظر فقهی، بیمه کننده جان و مال و امنیت دهنده زندگی و نگهدارنده، از هر گونه برخوردهای زشت و نامناسب اجتماعی و خلع سلاح کننده قضائی و قضاوت است و مشمول تمام مسائل اسلام و اسلامیت و. می باشد.

حتی اگر به ظاهر هم این کلمات را گفته باشد، باز این آثار ظاهری را خواهد داشت، مانند وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء علیه السلام با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون او را هدر کرده بود، مخفیانه آمد و در پشت سر حضرت شهادتین را گفت، حضرت از کشتن او صرف نظر کرد ولی دستور داد در مدینه نماند و در جلوی چشمان حضرت نچرخد!

و از نظر معنوی اگر واقعاً گفته و ایمان به آن داشته باشد، مورد نظر رحمت و مغفرت، پروردگار عالمیان و در نهایت رسیدن به مقامات عالیه و درجات متعالی، جنت رضوان خواهد بود.

این است یکی از معانی بودن در نورالله اعظم.

۲- دنیا و زندگی در آن، توأم با ناملایمات و پیشامدهای ناگوار می باشد، اگر بنا باشد در هر رخدادهای غم آور و مصیبت بار، صبر و شکیبائی را، از دست دهیم، دیگر زندگی معنا و مفهومی نخواهد داشت، بدینجهت است که به ما سفارش و توصیه شده است در هر حال و در هر مقال، توجه و یاد آوری معبود و آفریننده جهان و با کلمات «إنا لله وإنا إليه راجعون» اظهار عبودیت و بندگی بنمائیم، هم به خود یک نیروی روحی و روانی، بخشیده ایم و هم مشکلات زندگی برایمان، آسان می گردد، زیرا جملات «ما برای خدا و برگشت کننده به سوی اویم» یکی از کارها و گفتارهای مورد پسند، خداوندیست که انسان را از هلاکت و تباهی، نگه میدارد.

۳- مرسوم است اگر کسی در باره دیگری خدمتی کرده باشد، او متقابلاً سعی می کند روزی آن خدمت و نیکی را، بکند تا از شرمندگی او بیرون آید.

این یک نوع قدردانی و تشکر از صاحب آن خدمت کننده و تشویق اوست، اما

اگر این شخص بی تفاوت و بی اعتنا شود، معلوم است که این از صفات ممدوحه و پسندیده نیست و هیچ وقت آن نیکی کننده، در فکر خدمت دوباره نخواهد شد مگر این که شخصیت هائی مانند امیرمؤمنان علیه السلام پیدا شود و بفرماید: لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا مَا أَزْشَمَا بِأَدَاشِ وَ تَشْكُرُ نَمِي خَوَاهِيم.

پس انسانیت و اخلاق حسنه و همچنین قرآن کریم به ما دستور می دهد وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا اِغْرَبَا بِتَحِيَّتِ وَ اِحْتِرَامِي مَوَاجِه شَدِيد شَمَا هَم مَتَقَابِلًا بِأَبْهَرِ اِزْأَن يَا مَانَنَدِ اِن، اِدَاي اِحْتِرَام كَنِيْد، يَعْني اِن صَفْتِ اِنْسَانِي وَ اِيْمَانِي رَا بِرَايِ خُوْدَتَانِ سَرْمَشَقِ قَرَارِ دَهِيْد.

در قرآن کریم از شکر گزاران و ستایش کنندگان، تعریف و تمجید نموده و با قاطعیت تمام، وعده ازدیاد نعمت و فراوانی، به آنان داده است «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و در غیر این صورت «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» و اگر کفران کنید عذاب من شدید است» فرموده.

پس کسی که در این موارد از خدا تشکر نماید و حمد خدا را بجا آورد، در کنف نور خدا خواهد بود.

۴- انسان معصوم نبوده و از مکر و فریب شیطان و نفس امّاره سوء در امان نیست، شب و روز در جنگ و جدال و در جهاد اکبر، دست و پنجه نرم می کند، در این مواقع نافرمانی ها، اگر از خدا طلب مغفرت و بخشش نماید، بنا به فرموده اش «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و «إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ» و صدها وعده های عفو و بخشش، از او گذشت نموده و بدون شک خواهد بخشید.

پس این گروه های چهارگانه همیشه در پناه و غفران و در پایان در نورالله اعظم خواهند بود.

برای نمونه به سرگذشت یکی از مصداق کامل دارای این صفات دقت نمائید.

بلال حبشی

بلال بن ابی رباح حبشی، برده ای بی نام و نشان با چهره ای سیاه و بدنی

درد آلود از تازیانه اشرافیت زورمند بود. فرزند «رباح» و «حمامه» که به جرم یکتاپرستی و آزادی خواهی شکنجه مرگبار امیه بن خلف را تا عمق جان احساس می کرد و تنها با یاد و نام خدای مهربان «أحد»، شکیبایی و بردباری می نمود.

، برده ای سیاه از دیار حبشه بود که به مکه آورده شد و به بردگی امیه بن خلف در آمد. پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دین اسلام گروید و از پیشگامان اسلام و از صحابه پیامبر به شمار آمد.

امیه، مولای بلال، که از دشمنان سرسخت پیامبر خدا بود، روزها بلال را بر ریگ های داغ مکه می خواباند و با گذاشتن سنگ بزرگی بر سینه ی او، به او دستور می داد از آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست بردارد و لایت و عزای را بپرستد. بلال از دستور او سرپیچی می نمود و از آیین اسلام دست نمی کشید و در زیر سنگ نفشش بند می آمد و فقط می گفت: أحد. أحد حدایکیست. یکیست.

پایداری بلال به گونه ای بود که ورقه بن نوفل مسیحی، زبان به تحسین وی گشود و گفت: «به خدا سوگند، اگر این غلام در این راه کشته شود، من نخستین کسی هستم که برای تبرک، قبر او را زیارت کنم!»

بلال پس از ماه ها تحمل رنج و مشقت، به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خریداری و آزاد شد. وی پس از آزادی به جمع مسلمانان پیوست و در هجرت مسلمانان به مدینه با مهاجران همراه شد. در پیمان برادری که میان مهاجران و انصار بسته شد، بلال با ابوریحه انصاری صیغه برادری خواند. او در تمامی غزوات پیامبر چون بدر، احد و خندق شرکت کرد و دوشادوش مسلمانان با قریش جنگید. در جنگ بدر، امیه بن خلف را که روزگاری شکنجه اش می کرد دید و به اشاره او، مسلمانان، امیه را با شمشیر از پای درآوردند.

بلال نخستین مسلمانی بود که در مدینه اذان گفت.

موقعیت و شهرت او میان مسلمانان نیز از روزگاری آغاز شد که وی به دستور

رسول خدا به مقام مؤذنی مفتخر شد. بلال در روز فتح مکه بر بالای بام کعبه رفت و اذان گفت. (۱)

روزی که رایحه روح پرور خدا باوری و یکتاپرستی با آزادی از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ژرفای وجود او وزید، شوقی شگفت آور سیمای سیاه و سیرت سپید بلال را فرا گرفت، ناگاه رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و با ارادتی بسیار با زبان حبشی این شعر را سرود:

«ارَه بَرَه كَنَكْرَه *** كِرَا كِرِي مَنَدْرَه»؛

آن هنگام که در دیار ما بهترین صفات پسندیده را جویا شوند ما تو را شاهد گفتار خود می آوریم!!

عظمت مقام و ابهت کلام او موجب گردید که منصب ارجمند اذان گویی که شعار اسلامی و نماد ارزش دینی است و در آن زمان مؤذن نمایندگی رسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در فراخوانی مردم به سوی نیایشگاه عهده دار بود به او واگذار شود. به گونه ای که ناتوانی او در ادای «شین» (أشهد را أسهد سین می گفت و با درخواست مسلمانان که شخص صحیح القرائه بجای او منصوب کند جبرئیل امین نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند می فرماید سین بلال بجای شین مورد قبول من است)!

بدینوسیله موجب بخشودگی وی و ادامه این مسؤولیت تنها از سوی او گردد! او اولین اذان گو در مدینه بود.

شخصیت برجسته بلال به گونه ای بود که با فتح مکه به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بام کعبه، ندای توحید و نبوت سرداد و چون پاره ای از وارثان کبر و استکبار جاهلیت، زبان به نکوهش او و ستایش خود گشودند، فرشته وحی با پیام پرنوید الهی درآیه ای نورانی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد تا معیار برتری از سرسپردن «قبیله» به دل سپردن به «قبله» و میزان تقوا و پرهیزگاری استوار شود.

و در پی آن جبرئیل امین با نزول خود نخست سخن اشرافِ خودخواه را که شرافت خود را در حقارت دیگران دیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستار دوری بردگان و پابرهنگان دیروزی بودند تا جایگاهی والا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یابند، مردود شمرد که با این خبر سرور و شادی وجود بلال را فرا گرفت، روح او اطمینان و آرامش یافت و آنقدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک شد که زانوانش در کنار پاهای آن حضرت دیده می شد.

سپس خداوند رسول خود را دعوت به بردباری و همراهی افزون تر با موحدان پابرهنه و شیفتگان الهی نمود که:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا» [ای رسول ما!] با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر. مبادا زیور زندگی دنیا را بخواهی [و از آنان غافل شوی].

شناخت روشنگر بلال نسبت به معارف الهی و شایستگی های والای او به گونه ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهشت را مشتاق علی، سلمان، عمار و بلال دانست، و گفتار وی را به هنگام اذان، یگانه حجت در خودداری از خوردن و آشامیدن به هنگام ماه رمضان معرفی کرد. آن زمانی که قریشیان در برابر اسلام مقاومت می کردند، آن حضرت از بلال درخواست کرد پس از اذان از خداوند بخواهد تا او را بر ضد قریش یاری دهد. و روزی که سخن از سرای فردوس و بهشت برین به میان آمد، فرمود:

«بلال در بهشت بر شتری سوار می شود و اذان می گوید. چون جملات «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمدا رسول الله» را ادا می کند، لباس آراسته ای از لباسهای بهشتی بر تن او می کنند.»

دفاع درس آموز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بلال در عرصه های مختلف زینت بخش تاریخ است، به گونه ای که آن حضرت در ماجرای از ابوبکر خواست تا از بلال و دوستان

او عذرخواهی کند! و هنگامی دیگر که ابوذر سخن از سیاهی صورت بلال مطرح کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبارتی کوتاه، بزرگی تقصیر او را گوشزد کرده، فرمود:

هنوز اندکی از کبر جاهلیت در تو وجود دارد؟! در این هنگام ابوذر صورت خود را بر خاک گذارد و به بلال گفت: سر را از خاک بر نمی دارد تا او پای خود را بر صورت او گذارد و بلال نیز چنین کرد.

بلال همچون سلمان صحابی صالح و برجسته ای بود که به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) رفت و آمد داشته، در بسیاری از مواقع از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای انجام کاری مأموریت می یافت. روزی آن حضرت پولی به بلال داده، فرمود: «یا بلال! ابع بها طیباً لابنتی فاطمه»؛ ای بلال! با این پول عطر و ماده خوشبویی برای [جهیزیه] فاطمه دخترم تهیه کن.

هنگامی که در واپسین روزهای حیات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر از رحلت خود داد و از صاحبان حق درخواست قصاص در همین جهان را کرد، پس از سخن یکی از حاضران، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شلاق روز جنگ را درخواست کرد و از آن میان تنها از بلال درخواست نمود و فرمود: «یا بلال! قم الی منزل فاطمه»؛ ای بلال! برخاسته به سوی منزل فاطمه برو و شلاق را بیاور.

گاهی که مشتاق دیدار فرزندان فاطمه (علیها السلام) می شد، رو به بلال کرده، می فرمود:

«یا بلال! ایتنی بولدی الحسن و الحسین»؛ بلال! فرزندانم حسن و حسین را برایم بیاور.

روزی امام علی (علیه السلام) با شناختی روشن از پیشینه بلال، او را چون خود دانست و فرمود: پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند: من پیشقدم عرب هستم، سلمان پیشگام عجم، صهیب اولین مؤمن از روم، بلال پیشقدم حبشه و خباب پیشگام نبط.

همان گونه که امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) شایستگی بلال را در ابعاد مختلف ستود و فرمود: خداوند بلال را رحمت کند، خاندان ما را دوست می داشت، او بنده شایسته ای بود و می گفت: پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، اذان

نخواهم گفت و از آن روز جمله «حیّ علی خیر العمل» در اذان ترک شد.

فاطمه زهرا (علیها السلام)، بلال را شیعه ای هوشیار، آگاه به زمان، هوشمند در پدیده های پیدا و پنهان جامعه و دارای بینشی روشنگر می دانست. از این رو هیچ گاه سخنی یا گلایه ای از کوتاهی بلال در عرصه های حمایت از ولایت بر زبان جاری نکرد و همواره شیوه های حرکت و ستیز آرام او را با غاصبان می ستود.

بلال به خوبی رد پای دشمن را در یکایک مواضع او شناسایی می کرد و با روشنی می دانست که تحریف سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا ساخت و پرداخت گفته هایی دروغین از سوی آن حضرت، گامهایی است که در پی آن، مسیر هدایت آفرین ولایت دچار انحراف خواهد شد و برای همیشه، ضلالت و گمراهی نصیب انسانهای ناآگاه و ساده انگار خواهد بود. از این رو، آگاهی و روشن بینی خود را همواره حفظ می کرد و با دیده ای ژرف به عمق حوادث سیاسی می نگریست تا افزون بر دوری از روحیه بی تفاوتی، غفلت و فراموشی ارزشهای والا، هیچ گاه از پیشوایان معصوم (علیه السلام) که یگانه رهبران راستین هستند، جدا نشود.

او دورسازی انسانها از اسلام ناب و آموزه های زرّین آن، همراه با تیره ساختن چهره الگوهای معرفت آموز در هر زمان را شیوه شیطانی دشمن می دانست که در پی آن زنده ساختن آداب و رسوم جاهلیت، قبیله گرایی، دنیاخواهی و مقام طلبی پدیدار خواهد شد و سرگرمیهای پوچ و بی ارزش برای فراموشی شعارهای پویا و ارزشهای راستین جلوه گر می شود. آن هوشیاری و این بیداری سبب گردید که لحظه ای با غاصبان خلافت نرمش و یا سازش نشان ندهد و نسبت به آنچه در توان داشت، مبارزه ای از سر تحلیل درست و شناخت عمیق شروع کند.

روزی که خبر از پایان کار سقیفه و آغاز ریاست خلیفه به او رسید، در حالی که سرا پا اندوه و ماتم بود، در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود و در باره این فاجعه بزرگ که ضایعه ای بی جبران بود، می اندیشید و آن را قضا و قدر الهی می شمرد. ناگاه خلیفه وارد شد و هنگام اذان فرا رسید. اطرافیان منتظر صدای بلال

بودند تا همچون زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ندای توحید و نبوت با صدای خود سر دهد. اما او را ساکت در گوشه ای دیدند. به گمان بی خبری نزد بلال آمده گفتند:

بلال! اذان. اذان!

و او با شهامت و رشادت بسیار پاسخ داد: پس از این اذان نمی گویم. شخص دیگری را معین کنید. خلیفه اول خود نزد بلال آمد و گفت: برخیز اذان بگو ای بلال!

و او سری از بصیرت و بینایی تکان داد و گفت: نه!

و چون سخن ابوبکر را شنید که برای چه بلال؟ پاسخ داد: اگر مرا [با آزادی از دست امیه] به بندگی خود گرفته ای، در اختیار تو هستم و اگر در راه خدا آزاد ساخته ای، پس مرا رها کن و به حال خود واگذار.

و چون شنید که من تو را در راه خدا آزاد کرده ام، پاسخ داد: من پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای احدی اذان نخواهم گفت.

نگرش روشن و روشنگر بلال، امیدآفرین اصحاب و خرسندکننده فاطمه زهرا (علیه السلام) بود. به گونه ای که حضور هوشیارانه و دفاع مردانه او در عرصه های سیاسی موجب گردید که بلال در بین اندک یاران امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) محسوب شود که از مسیر سعادت بخش ولایت کوچکترین بازگشت و انحرافی نداشتند.

اما آنگاه که دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاد دوران پر عظمت و باشکوه اسلام و نبوت پدر عزیز خود فرمود: «أنتی اشتهی ان اسمع صوت مؤذن ابی (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاذان»؛ بسیار دوست دارم صدای اذان بلال، مؤذن پدرم را بشنوم، اطاعت تمام عیار نمود و بار دیگر صدای خود را در فضای مدینه طنین انداز کرد. با عبارت «اشهد ان محمدا رسول الله»؛ قلب دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به لرزه در آمد، اشک او چون سیل از دیدگان جاری شد به گونه ای که نقل شده است فاطمه (علیها السلام) ناله ای زد، بر زمین افتاد و بی هوش گردید. ناگاه خبر به بلال رسید که اذان را رها کن، فاطمه (علیها السلام) غش کرده است و او چون هراسان و سراسیمه از بام فرود آمد، خدمت پاک بانوی

آفرینش رسید تا از حال او جویا شود. زهرا (علیها السلام) به هوش آمده فرمود: بلال! اذان را تمام کن! و او که از عشق بی کران دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پدر آگاه بود پاسخ داد:

دختر رسول خدا! مرا از این کار معذور بدار زیرا بر جان شما هراسانم، می ترسم خویشتن را به هلاکت رسانی.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بلال به نشانه اعتراض به غضب خلافت، دیگر اذان نگفت، مگر دو بار: یک بار به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها و بار دیگر به تقاضای حسین علیه السلام. هر دو بار، اذان او مدینه را متحول کرد و مردم را به شیون و گریه واداشت. (۱)

بلال از علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و آرمانهای آنان حمایت بی دریغ می کرد.

آنگاه که امام (علیه السلام) در بین مسلمانان حاضر می شد، احترام چشمگیری به او می نمود، به گونه ای که برخی زبان اعتراض به او می گشودند و می گفتند: ابوبکر تو را از امیه خرید و آزاد کرد، با این خصوصیت، علی (علیه السلام) را بیشتر از او احترام می کنی؟

بلال پاسخ داد: حق علی (علیه السلام) بر من، بیش از ابوبکر است، زیرا ابوبکر مرا از قید بندگی و شکنجه و آزاری که [در دنیا] می کردند، نجات داد، گرچه با صبر و بردباری [و شهادت] به سوی بهشت جاودان رهسپار می شدم، اما علی (علیه السلام) مرا از عذاب ابدی و آتش همیشگی جهنم نجات بخشید. چون به خاطر دوستی و ولایت او و برتر دانستن وی بر دیگران، سزاوار بهشت برین و نعمتهای پایدار و ابدی آن خواهم بود!

هنگامی که هواداران ابوبکر، مردم را به بیعت با وی دعوت می کردند، سراغ بلال آمده [با اطمینان بسیار نسبت به پذیرش] پیشنهاد بیعت دادند.

او با کمال خونسردی، به دور از هیجانات و جریانات زودگذر و از سر شناخت و

۱- الطبقات الکبری، الاستیعاب، اسدالغابه، سیره ابن هشام، قاموس الرجال، اعیان الشیعه.

معرفت، بیعت را نپذیرفت. عمر که شاهد ماجرا بود با عصبانیت گریبان او را گرفت و با لحن تنیدی گفت: این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد ساخت!

بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا به خاطر خداوند آزاد کرده، برای خدا نیز مرا به اختیار خود واگذارد و اگر برای غیر خدا آزاد کرده، من در اختیار او هستم، هرچه می خواهد بکند، اما هرگز با کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را جانشین نکرده است بیعت نمی کنم و آن که او را جانشین خود قرار داده، پیرویش تا روز قیامت بر گردن ما است.

تبعید بلال

عمر وقتی پاسخ راسخ و سخن صریح بلال را شنید، برآشفته و به او دشنام داده، گفت: «لا ابا لک!»؛ ای بی پدر دیگر در مدینه نباید بمانی.

و این آغاز تبعید بلال از مدینه به شام به خاطر دفاع از امامت و ولایت بود.

در آخرین لحظات حضور در شهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در کنار دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) این اشعار را زمزمه می کرد:

«بِاللَّهِ لَا أَبَا بَكْرٍ نَجَوْتُ وَ لَوْلَا *** اللَّهُ نَأْمَتُ عَلَيَّ أَوْ صَالِي الصَّبِيحِ»؛

به وسیله خدا نجات یافتم نه به خاطر ابوبکر و اگر خدا نبود کفتار، رگهای مرا می درید. خداوند مرا در محل خوبی جای داد و مرا گرمی داشت، همانا خیر نزد او یافت می شود. مرا پیرو بدعت گذاری نخواهید یافت و من مانند آنان بدعت گذار نیستم.

بلال به دلیل عدم بیعت با ابوبکر، به اجبار به دمشق هجرت نمود، ایامی چند در آن دیار زندگی کرد و سرانجام در بین سالهای ۱۸ تا ۲۰ هجری قمری در زمان خلافت عمر در سن ۶۰ یا ۷۰ سالگی و در اثر بیماری طاعون دیده از جهان خاکی فرو بست و به دیار افلاکی پر کشید.

مرقد بلال حبشی کشور: سوریه شهر: دمشق تاریخ: ۱۸ تا ۲۰ محل دفن: باب الصغیر دمشق قبرستان شام که پیکر پاک بلال را در آغوش خود جای داده و همه

روزه زیارتگاه ارادتمندان مسلمانان است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان در مسجد بودند و هنگام نماز بود، ولی بلال حبشی در مسجد دیده نمی شد تا اذان بگوید. همه در انتظار آمدن او بودند که سرانجام بلال با مقداری تاخیر به مسجد آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: چرا دیر آمدی؟ بلال گفت: به سوی مسجد می آمدم. از کنار در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) عبور کردم و دیدم فاطمه زهرا (علیها السلام) مشغول دستاس (آسیا کردن گندم یا جو) بود و فرزندش حسن گریه می کرد. به آن حضرت عرض کردم: یکی از این دوکار را به عهده من بگذار یا نگهداری کودک را و یا دستاس کردن را؟ فرمود: من نسبت به پسر، مهربانتر هستم.

او به نگهداری کودک پرداخت و من به دستاس و آسیا کردن مشغول شدم، و همین باعث دیر آمدن من به مسجد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بلال دعا کرد و فرمود: خداوند به تو مهربانی کند که نسبت به فاطمه (علیها السلام) مهربانی کردی! (۱)

دعا در حرم امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام بیمار شد، دستور داد کسی را اجیر کنند و به کربلا بفرستند تا در حرم امام حسین علیه السلام آن حضرت را دعا کنند به شخصی پیشنهاد کردند و او هم قبول نمود و گفت: من می روم ولی امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعه است امام صادق خود نیز واجب الطاعه است (درحالی که این هر دو در یک مقام هستند)، چرا برای دعا نزد امام حسین بروم؟! برگشتند و گفته او را به امام صادق علیه السلام نقل کردند حضرت فرمود: «مطلب همان است که او گفته است ولی توجه نداشته و نمی داند»

که برای خدا بقعه هائی است که دعا در آن ها مستجاب می شود و حرم امام حسین از آن بقعه هاست. (۱)

ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه السلام بیمار بود فرمود: شخصی را بفرستید به حائر دعا کند، ابوهاشم گوید: به علی بن بلال گفتم: برو حائر امام را دعا کن، گفت امام هادی چه نیازی به حائر دارد؟! او خود حائر است ابوهاشم گوید: آمدم گفته علی بن بلال را به امام هادی علیه السلام گفتم، امام فرمود: چرا به او نگفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کعبه را طواف می کرد و حجرالأسود را می بوسید و حال آنکه حرمت آن حضرت و حرمت مؤمن عظیم تر از کعبه است همچنین خدا به آن حضرت امر نمود در عرفات وقوف کند زیرا عرفات از جاهائست که خدا دوست دارد در آنجا عبادت شود... (۲)

روایات زیاد درباره دعا در حرم و زیر قبه امام آزادگان و سالار شهیدان و سید مظلومان امام حسین علیه السلام وارد شده است و این که دعا در آن مکان مقدس، برآورده و قبول می شود و این کار کزات و مرآت به تجربه رسیده و ثابت گردیده است.

چرا دعا در آن مکان مقدس، به اجابت نرسد، آن جامکانیست که یک شخصیت ممتاز جهان آفرینش، هستی اش و دار و ندارش را در راه کسب رضای او و بر افراشتن پرچم دین او و زنده نگهداشتن یاد او و تعلیم راه عشقبازی او و. در آن بقعه و در آن حائر، در طبق اخلاص گذاشت و دو دستی به در گاهش، تقدیم نمود، او هم حق دارد در برابر این همه جانبازی و فداکاری و اهل حرم به اسارت دادن و.

و. شهر به شهر گشتن و شماتت های بی شمار شنیدن و به یاوه سرائی های دشمن گوش دادن و گرداندن حرائم عصمت، درواقع حرم کبریائی را در کوچه و بازارهای کوفه و شام و شهرهای طول راه و بیابان های بی آب و علف عربستان و. همه و

۱- وسائل الشیعه: ۱۰/ ص ۴۲۱ کتاب الحج ابواب المزار وما یناسبه ص ۴۲۱ باب ۷۶ ج ۲.

۲- وسائل الشیعه: ج ۳، چراچرا ص ۱۷۵ از آن.

همه در به دست آوردن، رضا و خوشنودی معبود بود و بس؟!.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که در زیر آن قبه بزرگواری آرمیده است که از شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب جواهرالکلام که در ۴۳ جلد نوشته شده است نقل شده می فرمود: اگر اعمال را، رد و بدل و عوض می کردند، من دوست داشتم این کتاب مرا در نامه اعمال ازری (شاعر عرب) بنویسند و اشعار هائیه او را که در مصیبت امام حسین علیه السلام سروده است، در نامه عمل من می نوشتند!.

البته این حرف را کسی می زند که خود از بززرگان علمای عالم تشیع و کتاب جواهرش مرجع و مورد توجه، تمام فقهاء بعد از اوست حال ببینید که زیر آن قبه چه وجودی دفن شده است که یک شعر در عزای او از نظر یک فقیه با شخصیت بالا، بالاتر از کتاب ۴۳ جلدی در فقه آل محمد می باشد.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که آن تربتی است که پرچمدار اسارت و ابدیت بخشنده به آن جانفشانی ها و ناموس کبریائی زینب علیها السلام، هنگام دیدن برادر در دست قاتل بی رحم از تل سرازیر شده و فریاد می کرد برادرم حسین «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ (اطبقت) عَلَى الْأَرْضِ وَلَيْتَ الْجِبَالُ تَدْكُدُكَ عَلَى السَّيْهْلِ وَلَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاءُ» کاش آسمان به زمین فرو می ریخت و کاش کوه ها از هم می پاشید و کاش مرگ پیش از این مرا نابود می کرد (وامروز را نمی دیدم) خود را به برادر رسانده و دست انداخت و شمشیر بران قاتل را با دست عریان گرفت، تا مانع کشته شدن برادر باشد اما قاتلی که برای کشتن حجت الهی در روی زمین، اقدام کرده، به گریه وزاری زنی اعتنا نمی کند و شمشیرش را از دست آن ناموس کبریائی کشید و خون از انگشتان جاری و با خون برادر بهم آمیخته حماسه کربلا را جاودانگی بخشیدند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

مجلس ۹ بازجوئی از چهار چیز

در قرآن کریم ضمن آیات مکرر، مطلبی را بیان فرموده است که هم در دنیا و هم در آخرت، شایان توجه و دارای اهمیت است، آن هم مسئله اعمال و رفتار و پشت کار انسان است، در این دنیا هر طور زندگی کنی و هر عملی را به بار آوری، محصول و نتیجه آن را خواهی دید، خواه نیک باشد یا بد زشت باشد یا زیبا مثبت باشد یا منفی و. و. بالاخره انسان در گرو اعمال خویش است «الانسان مجزیون بأعمالهم ان خیراً فحیراً و ان شراً فشر» انسان برابر کرده های خویش مجازات خواهد شد، اگر خیر است، خیر و اگر شر است، شر. بقول شاعر

از مکافات عمل غافل مشو***گندم از گندم بروید جو زجو

قرآن هم می فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی در گروی کرده های خویش است و كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ تمام نفس ها در برابر کرده هایش گروگان است. و اَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى و اَنْ سَعِیْهُ سَوْفَ یُرَى و برای انسان نیست مگر آنچه که کوشش نموده و به زودی نتیجه کوشش او دیده خواهد شد.

در مثل های عامیانه هم گفته شده است، هرچه بریزی به آشت آن آید به قاشقت چاه مکن که خود افتی، عرب هم می گوید: من حفر بئراً لآخیه یوشک ان یوقع فیه.

هرکس چاهی به برادرش بکند در آینده نزدیک خود به آن می افتد.

بطور خلاصه انسان جواب گوی کرده های خویش خواهد بود، روی این اصل روایت نبوی به ما می فرماید:

لا تزلّ قدما عبد یوم القیامه الا ویسئل عن اربعه، عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما أنفقه و عن حبنا أهل البیت. گام های هر بنده

در روز قیامت، زایل و برداشته نخواهد شد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و در کجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- و از محبت ما اهل بیت (که آیا ما را دوست می داشت یانه و آیا پیروی ما بوده است یانه و. و).

اگر به مفاد این حدیث شریف دقت شود، باید حواسمان خیلی جمع باشد که دست از پا خطا نکنیم.

۱- عمری که، روزی به آخر خواهد رسید و التماس و آرزو می کنیم، ما را برگردانند، تا عمل شایسته انجام دهیم، ولی موفق نخواهیم شد و کسی به ما جواب نخواهد داد! حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحْيَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ مومنون: ۹۹ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من! مرا بازگردانید!

۱۰۰ شاید در آنچه ترك كردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر باز گردد، کارش همچون گذشته است)!) و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!

عمری که یک دقیقه آن را با میلیاردها تومان نمی شود، به دست آورد، باید بها و ارزش دهیم و آن را مفت و مجانی از دست ندهیم که فردا باید در مصارف آن حساب پس دهیم که آیا در موارد رضای خدا و در اجرای فرمان های او و یادر راه

کسب معاش خود و عائله و یا در دستگیری و کمک به ناتوانان و. به پایان بردیم؟! یا در راه های نا فرمانی از خدا و گردن کلفتی به او و ظلم و ستم به هم نوعان و مستنمدان و بیچارگان و.؟!.

۲- مخصوصاً از دوران جوانی عمر که به همه چیز قدرت داشتیم و به هر کاری توانمند بودیم، نه بچه بودیم که جاهل به امور باشیم و نه پیر بودیم که از بجا آوردن خیلی از کارها ناتوان باشیم، بلکه می پریدیم و به هر قله ای پرواز می کردیم و به هر کاری می توانستیم اقدام بنمائیم، پس این سرمایه پر قیمت را در کجا فانی کرده و نابود ساختیم؟!.

دوربین های مخفی خداوند متعال، تمام اعمال ریز و درشت و شب و روز وقت و بیوقت ما را، زیر نظر دارند و کنترل می کنند و در هر جا و هر زمان کاری را انجام می دهیم، همان مکان و همان زمان، از کرده های ما، فیلم برداری میکنند و در آنها ثبت می گردد.

مخصوصاً از اعمال دوران جوانی ما، در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: اگر جوانی در شب بیدار شود و به راز و نیاز با خدا مشغول شود و یا عبادت نماید، خداوند به فرشتگان می فرماید: این بنده جوان مرا ببینید، در این شب همه در خواب استراحتند ولی او به عبادت من مشغول است، شاهد باشید، من او را می بخشم و خواسته هایش را بر آورده می کنم.

پس قدر دورانی جوانی خود را بدانیم و بیهوده به هدر ندهیم.

۳- می دانیم برای به دست آوردن مال و کسب و کار، قوانین و دستورات زیادی وجود دارد که آن را از کجا به دست آوردیم، از چه مسیری اندوختیم، از راه مشروع و حلال یا از راه نا مشروع و حرام، تازه در مصرف آن هم حساب پس خواهیم داد آیا در کجا مصرف نمودیم و به چه موردهائی هزینه کردیم، این طور نیست که بگوئیم:

مال خودم است، هر طور که دلم می خواهد مصرف می کنم، اشتباه نشود آن اندازه که در به دست آوردن مال و راههای آن مسئولیت داریم به همان اندازه بلکه بیشتر

در مصرف آن مسئولیم!!.

۴- از محبت و اندازه آن نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاکمه خواهیم شد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلائق با رفتار و کردار خود، آنها را سربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؟

جال برای نمونه به کمی از سرگذشت یکی از دوستداران و محبان اهل بیت علیهم السلام دقت نمائید تا عیار دوستی و شیعه گری خود را به دست آوریم.

زندگی علی بن یقظین

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاریخ آمده است یقظین بن موسی کوفی، دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه بود، علی اولین فرزند وی محسوب می شده است و همه فرزندان یقظین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می رفتند.

علی سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه متولد شد؛ تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیتهای انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب ماموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تاسیس خلافت عباسیان، یقظین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت.

علی بن یقظین در نگاه امامان شیعه

جایگاه و منزلت علی بن یقظین را می توان از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام بررسی کرد.

علی بن یقظین در عصر دو امام معصوم زندگی می کرد که مورد تأیید و عنایت هر دو امام قرار داشت:

۱- امام صادق علیه السلام و علی بن یقظین

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال ۱۲۴ هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری اتفاق افتاده است.

پس دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» هم زمان با دوران امامت امام صادق (علیه السلام) بوده است که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد.

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت نیز واقع شده است. (۱)

کشی در رجال خود از قول محمد بن عیسی چنین روایت می کند:

از بزرگمان شنیدم که می گفتند: علی و عیید دو فرزند یقظین بر ابی عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدند آن حضرت فرمود: صاحب گیسوان را نزد من آورید علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت پس نزدیک آن حضرت آمد آن حضرت او را در بر گرفت و برای او دعای خیر کرد. (۲)

«علی بن یقظین» با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیت‌های گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مورخ و محدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از زبان علی بن یقظین نقل نموده، که شایان توجه است که

۱- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقظین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام.

۲- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقظین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام از قمی و مامقانی.

اثر کافی و وفای را در شنوندگان بگذارد.

«کلینی باسند خویش از علی بن یقظین از کسی روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: أوحی الله عزوجل الی موسی علیه السلام أتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال:

یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی الله تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهراً لبطن فلم أجد فیهم احدا اذلّ لی نفساً منک، یا موسی اّتک اذا صلّیت وضعت خدک علی التراب اوقال: علی الارض». امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم.

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و رو کردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خودم ندیدم؛ ای موسی: تو هر گاه نماز می گذاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سایبی (این صفت تو سبب برگزیدگی ات به رسالت و سخن گفتن بامن شد).

۲- شخصیت والای علی بن یقظین از نظر امام کاظم (علیه السلام)

«علی بن یقظین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی و ارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. او در عین حال که وزیر هارون، و شخص دوم مملکت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقظین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده و امید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقظین» در دل

داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد: (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۱۲۲

عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم (علیه السلام) بودم، در آن هنگام علی بن یقظین از دور نمایان شد. امام فرمود: هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال می شود به این مرد علی بن یقظین که دارد می آید بنگرد. یکی از حاضران رو به امام (علیه السلام) کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام فرمود: آری من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. (۲)

۲- عبدالرحمن حجاج گوید: یکی از سال ها عازم سفر شدم تا اموال زیادی را به امام کاظم (علیه السلام) برسانم، علی بن یقظین نامه ای به من سپرد که در آن از امام خود خواسته بود تا برایش دعا کند. عبدالرحمن گوید: وقتی کارم تمام شد و اموال را تحویل امام دادم، عرض کردم: یا بن رسول الله؛ علی بن یقظین از من خواسته تا خدمت شما عرض کنم که برایش در پیشگاه خدا دعا کنی. امام فرمود: برای آخرت است. گفتم: بله. (۳)

امام فرمود: برای علی بن یقظین بهشت را ضامنم و اینکه هرگز آتش جهنم به او نرسد. (۴)

۳- داود رقی می گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم.

آن حضرت فرمود: وقتی که در موقف بودم هیچ کس در دلم نگذشت مگر علی بن یقظین که وی همواره با من بود و از نظرم نرفت تا اینکه از آنجا رفتم. (۵)

۴- یونس بن عبدالرحمن می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: از سعادت و

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲- شیخ طوسی، محمد حسن (ره)، و کتاب اختیار معرفت الرجال،

۳- الطوسی، محمد حسن، اختیار معرفت الرجال ح ۸۰۸.

۴- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه.ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

۵- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه.ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

خوشبختی علی بن یقطین این است که من در موقف او را یاد کردم و به یادش بودم. (۱)

۵- اسماعیل بن موسی، که در مکه توفیق زیارت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) یافته، به برادرزاده اش محمد بن قاسم گفت: بنده نیکوکار پروردگار، حضرت کاظم (علیه السلام)، را در صفا دیدم که پروردگارش را چنین می خواند: الهی فی اعلی علیین اغفر لعلی بن یقطین. پروردگارا! در اعلی علیین علی بن یقطین را بیامرزا! (۲)

۶- حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» فرمود: شب گذشته از پروردگارم خواستم علی بن یقطین را به من ببخشد. او نیز بخشید. همانا علی بن یقطین دارایی و دوستی اش را در راه ما نهاد پس برای چنین امری شایستگی داشت. (۳)

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگر کاری از دستش برمی آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بود که امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود: «خدایا! علی بن یقطین را در اعلی علیین مورد آموزش خود قرار ده»

امام کاظم (علیه السلام) چنان به علی بن یقطین اعتماد داشت که فرزندش امام رضا (علیه السلام) را هم عنوان امام بعد از خود به وی معرفی کرده بود. چنانکه حسین بن نعیم نقل می کند که: من وهشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد گرد هم آمده بودیم:

علی بن یقطین گفت: خدمت بنده نیک پروردگار موسی بن جعفر نشسته بودم که فرزندش رضا وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای علی! این سرور فرزندانم است، آگاه باش! من کنیه ام را به وی بخشیدم.

هشام بن حکم دست بر پیشانی اش کوفت و پرسید: وای بر تو، امام چگونه

۱- اختیار معرفت الرجال، همان، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ۲۴۸. از آن.

۳- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ص ۲۴۶. از آن.

فرمود؟ علی بن یقظین پاسخ داد: به خدا سوگند! همانگونه که از سرورم شنیدم، برایت باز گفتم. هشام گفت: به پروردگار سوگند! تو را از امام پس از خویش آگاه ساخت. (۱)

همچنین حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: پیوسته بر یک خوی استوار باش، تا سه چیز را برایت ضمانت کنم! علی گفت: فدایت شوم! بر کدامین خوی باید پایدار بمانم و سه چیزی که شما تضمین می کنید، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: تضمین می کنم هرگز گرمای آهن تو را در نیابد و کشته نشوی، سقف زندان هیچ گاه بر فراز پیکرت قرار نگیرد، و نداری و تنگدستی هرگز سراغت نیاید. (۲)

در روایتی دیگر علی بن یقظین از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: درباره کردار آنان گرفتن اموال مردم چه می گویند؟ امام فرمود: اگر ناگزیر به انجامش شدی، از اموال شیعیان پرهیز! ابراهیم بن ابی محمود گفت: علی بن یقظین پس از بازگویی این روایت افزود: من ناگزیر ثروت های پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را آشکارا می ستاندم، ولی پنهان و دور از چشم مأموران خلیفه بدان ها برمی گرداندم. (۳)

گاه علی بن یقظین از بودن در دستگاه عباسی به ستوه می آمد و خطاب به امام (علیه السلام) می گفت: از کار گزار خلیفه بودن، دلگیرم. پروردگار مرا فدایت سازد، اگر اجازه دهی، می گریزم. پاسخ امام (علیه السلام) کوتاه و روشن بود: اجازه نمی دهم از دستگاه آنان برون روی، پروای الهی پیشه ساز.

در روایتی دیگر علی بن یقظین به حضرت امام کاظم عرض کرد: آیا روزگار و شرایط دشوارم را نمی نگری؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بر گستره ای بسیار

۱- الکلینی: ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱، اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، خوئی: ص ۲۴۶ از آن.

۳- الکلینی، همان، ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲. اختیار معرفت الرجال، از آن.

فرا تر از عراق چشم دوخته بود، وی را به پایداری فراخوانده، فرمود: ای علی آگاه باش! خداوند در کنار پیشوایان ستمگر دوستانی دارد تا به یاری آنها از نیکان دین باور دفاع کند تو در شمار این گروه جای داری. (۱)

موسی بن جعفر علیه السلام در امر خودسازی و تهذیب و نیز در حفظ و حراست از جان او نیز کوشا بود و ما به چند قضیه در این باره اشاره می کنیم:

۱- ابراهیم جمال که از شیعیان خوب است قصد زیارت موسی بن جعفر را کرد و به بغداد آمد تا علی بن یقطين را ملاقات کند؛ ولی نتوانست او را ببیند، پس به مدینه بازگشت. موسی بن جعفر (علیه السلام) سراغ علی بن یقطين را از او گرفت، ابراهیم قضیه ی خود را نقل کرد. همان سال علی بن یقطين مشرف شد تا خدمت موسی بن جعفر برسد و نصف شب به خانه ی موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد. اما حضرت او را نمی پذیرفت. شب دوم و شب سوم هم پذیرفته نشد تا اینکه به گریه و التماس افتاد و می گفت نمی دانم تقصیرم چیست. حضرت او را پذیرفت و فرمود: تا ابراهیم شتربان از دستت راضی نشود از تو راضی نیستم. عرض کرد من در مدینه چگونه از او رضایت بگیرم که او در کوفه است؟! فرمود شب به قبرستان بقیع می روی، شتری خوابیده می بینی سوار شو ترا به او می رساند.

شب به بقیع رفت و سوار شتر گشت و دید در جلوی خانه شتربان است او نصف شب در خانه ی ابراهیم را زد، شتربان پرسید کیستی؟ من علی بن یقطينم، گفت: مرا دست انداخته ای علی وزیر هارون کجا و خانه شتربان کجا!! بالاخره در را باز کرد چون ابراهیم را دید، گریه کرد، التماس کرد که از من راضی باش حتی او را جبراً واداشت که پایش را روی صورت علی بن یقطين بگذارد. چون باز سوار شتر شد و به مدینه بازگشت، حضرت فرمودند از تو راضی شدم. و این کار لطف خاصی بود برای تهذیب نفس که موسی بن جعفر (علیهما السلام) به او عنایت فرمود.

۲- هارون الرشید یک پارچه ی قیمتی به علی بن یقطین جایزه داد علی بن یقطین جامه را خدمت موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرستاد. حضرت پارچه را برگردانید و فرمود: «پارچه را معطر کن و در جای محفوظی از آن نگهداری نما.» سعایت کاران قضیه را به هارون اطلاع دادند. روزی هارون پرسید: کجا است جامه ای را که به تو جایزه دادم چرا نمی پوشی؟ علی بن یقطین گفت: چون هدیه شما بود آن را معطر کردم و در جای محفوظی نگهداری می کنم؛ و غلام خود را فرستاد تا پارچه را آورد.

هارون قسم خورد که از آن پس حرف دیگران را درباره او نپذیرد.

۳- امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار طبق روش اهل سنت وضو بگیرد. به هارون گفته بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او بر اساس روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، و باز قسم خورد که حرف دیگران را درباره ی او باور نکند. بعداً موسی بن جعفر علیهما السلام به او گفت از این به بعد به روش شیعه وضو بگیرد. (۱)

خدمات علی بن یقطین به امام و شیعیان در دستگاه عباسی

علی بن یقطین کمک های مالی فراوانی به امام و شیعیان داشت، تا آنجا که کشی از فرزند علی بن یقطین نقل می کند که می گفت هر گاه امام کاظم علیه السلام به چیزی از احتیاجات دنیوی نیاز پیدا می کرد، به پدرم علی می گفت تا آن را برآورده سازد. (۲)

۱- الکلینی: ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲.

۲- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۴۶.

همچنین نقل شده است که برخی اوقات علی بن یقظین صد هزار تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم (علیه السلام) می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود. (۱)

از دیگر جلوه های خدمت علی بن یقظین به شیعه، فرستادن شیعیان به مراسم حج بود. حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمان ها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقظین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند.

این عمل بن یقظین پیامدهای مهمی داشت:

اولاً- حضور شیعیان را که در آن زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند، تضمین می کرد.

ثانیاً با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

سرانجام علی بن یقظین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سال ۱۸۲ هجری قمری و در سن ۵۷ سالگی در بغداد، در حالی که امام کاظم (علیه السلام) در زندان هارون به سر می برد، از دنیا رفت. (۱)

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم (علیه السلام) را کسب نماید، تا آنجایی که امام (علیه السلام) بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود: «انی احب لک ما احب لنفسی» (۲). برای تو آن چیزی را دوست دارم که برای خودم دوست می دارم.»

براستی او شهید زنده ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهد درخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا»

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

(درود خدا و رسول بر تو ای علی بن یقظین)

عزیزان پس از شنیدن قسمت کوتاهی از حالات مفصل این مرد بزرگ و فدائی واقعی اهل بیت علیهم السلام که با آن قدرت افسانه ایش، برای به دست آوردن رضایت مولایش، چقدر خود را در برابر شتربانی، ذلیل و کوچک کرد تا ابراهیم جمال از او راضی شود

ما هم خود را در ترازوی سنجش قرار دهیم ببینیم تفاوت ره ز کجاست تا بکجا.

آیا ما هم به دستورهای آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیخته ایم؟!.

آیا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رساندن این امت، نیاز داشتند، به ندایشان لبیک گفته و بکمکشان شتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر

۱- الطوسی، الفهرست، همان، ص ۲۳۴.

۲- الکلینی: ج ۳، ص ۵۳۴، ح ۳.

ینصرنا و هل مغيث يغيثنا» ی آنها لبیک حسین علیه السلام گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و تبعیت کردیم و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

در سحر شب ۲۰ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی آقائی که سخنرانی می کرد، گفت: روزی به خدمت آیت الله ناصری که از بزرگان علمای محل ما شوشتر بود، رفتم دیدم تنهای تنهاست، از من پرسید آیا فاضل دربندی را می شناسی؟ عرض کردم بلی صاحب کتاب (اسرارالشهاده) است.

فرمود: او از بزرگان علما و هم عصر شیخ مرتضی انصاری بود، روزی در نجف اشرف داخل صحن با شیخ انصاری روبرو می آید. فاضل علاقه خود را نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او، مخفی نمی کرد از شیخ انصاری می پرسد؟ آقا به نظر شما بوسیدن عتبه مقدسه امیر علیه السلام چه صورتی دارد؟! فرمود: برای من و شما اشکال دارد! (فاضل از این جواب با آن علاقه مفراط که داشت، ناراحت می شود شیخ ادامه می دهد) چون اینجا محل بوسه گاه حسن و حسین و امام زمان علیهم السلام است من و تو چکاره هستیم که شایسته بوسیدن آن باشیم.

پس ای عزیزان ما راه طول و دراز بلکه بی پایانی در جلو داریم خود را آماده سازیم، به خدا قسم این مراحل بدون شک و شبهه به جلو آمده و با آن مواجه و روبرو خواهیم شد.

در طول زندگی خود هر چه می توانیم، دست به دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهلیت او باشیم که شاید به نتیجه مطلوبی برسیم چون خدای متعال، در حیات و ممات، مقامها و درجات استثنائی، به آنها داده است که از جمله توجه داشتن به متوسلین و اظهار ارادت کنندگان خود می باشد.

دعوت به عروسی!

یک نفر از رفقا صحبت می کرد یکی از سادات طلبه در عروسی خود کارت های

دعوت به دوستان و آشنایان فرستاد، من شب عروسی او در خواب دیدم حضرت زهراء و حضرت فاطمه معصومه علیهما السلام به طرفی می روند، پرسیدم این بانوان هر دو عالم به کجا می روند؟! گفتند: به عروسی فلان سید (آن سید عروسی کننده) من تعجب کردم و از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب آن سید را دیده و برای مبارکی عروسی اش این مژده را داده و خوابم را نقل کردم، سید گفت: می دانی چرا، من دیروز کارتهای دعوت را که پخش می کردم دوتا از آن کارتهارا به نام آن دو بانوی بزرگوار نوشته و به ضریح حضرت معصومه انداخته و آن دو را هم به عروسی ام دعوت کردم که خدا را شکر هر دو در عروسی من شرکت فرموده اند.

در شهر کریمه اهل بیت علیها السلام «قم» هر هفته شبهای پنجشنبه با چند نفر از رفقا جلسات هفتگی نوبتی داشتیم در یکی از شبها ۱۳۸۶/۲/۱۸ نویسنده مشهور آقای مهدی پیشوائی جریان ذیل را نقل کرد من در کتاب معجم الأدباء یاقوت حموی دیدم نوشته است، روزی در بغداد در یک مجلس عزای امام حسین علیه السلام گرد آمده بودیم که هر کسی به اندازه استعداد خود مرثیه و شعر می خواند ناگهان یک نفر وارد مجلس شد و با صدای بلند پرسید آیا «اصدق» نامی در این مجلس هست؟! یک نفر گفت: او اصدق است گفت: من در خانه خوابیده بودم، حضرت زهراء علیها السلام به خوابم آمد و فرمود: برو به فلان مجلس به اصدق بگو توهم فلان شعر خودت را بخوان!؛

اصدق گفت: به خدا سوگند من آن شعر را سروده ام و هنوز به کسی نگفته ام و اظهار نداشته ام و غیر از خدا کسی از آن اطلاع ندارد نمی داند؛

یاقوت حموی نوشته است که من خودم در آن مجلس بودم که اصدق شاعر بلند شد و اشعار خودش را خواند و تا ظهر مردم به شدت می گریستند و آرام نمی گرفتند.

و همه اهل مجلس فهمیدند که مادر چقدر به دست دامانان فرزندش، توجه دارد و همچنین دست به دامن یگانه منجی عالم و امید تمام مؤمنین و مسلمانان از آدم تا خاتم حضرت بقیه الله الأعظم روحی وأرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بودن

است.

شخصیتی که حتی مادرش زهراء عليها السلام در هنگام دست و پا زدن میان در و دیوار، او را صدا می زد و گرفتن انتقامش را با یک کلمه یامهدی از او می خواست.

روز شهادت حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در حسینه آیت الله موسوی اردبیلی بودم، سید اهل منبر گفت: آن خانم میان در و دیوار سه ناله کرد.

۱- یا اُبتاه اُماتری ما یفعل (یصنع) بابتک ... بابا آیا نمی بینی با دخترت چه رفتار می کنند ...

۲- یا فُضّه خذینی و الله قتل ما فی أحشائی ... آی فُضّه (خودت را برسان و) مرا دریاب، به خدا قسم آنچه در میان وجودم بود، کشته شد

۳- از علامه امینی صاحب الغدیر قدس سره (در کتابش ادب الزائر لمن دخل الحائر) نقل کرد فرمود: خانم میان در و دیوار صدا زد (یامهدی).

امام باقر علیه السلام هروقت تب داشت می فرمود: «یا فاطمه» مادرش را صدا می زد.

بعد از شهادت فاطمه عليها السلام امام حسن علیه السلام از همه بیشتر بی تابی می کرد، به کناری کشیده گفتند: تو برادر بزرگتری باید خودت را نگهداری تا برادر کوچکترت حسین و سایرین نیز بردبار و صبور باشند، امام حسن علیه السلام فرمود: آخر حسین در کوچه نبود که ببیند به مادرش چه گذشت (و چه ظلمی به او وارد آمد). (۱)

موقعی که امیر مظلومان علی علیه السلام گریه می کرد، فاطمه زهراء عليها السلام اشک های آن حضرت را می گرفت و به سینه خود می مالید و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: پاک کردن اشک چشم مظلوم، ثواب دارد. (۲)

اما اشک چشم حسین مظلوم را در بالین برادرش ابا الفضل علیهما السلام کسی نگرفت تا به

۱- در سحر شب ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی علامه حسن زاده آملی در منبر از جلد دهم (عاشر) بحار الانوار: نقل کرد.

۲- سحر شب ۲۳ رمضان ۱۳۸۴ شمسی حجه الاسلام سید حسن آملی امام جمعه اردبیل ضمن صحبتهايش که از تلویزیون اردبیل پخش می شد این مطلب را گفت.

خیمه‌ها بر گشت و بچه‌ها را که دید، خود اشک چشمش را پاک کرد تا آنها، شهادت عمویشان را ندانند، ولی یکسره به خیمه باب الحوائج رفت و عمود خیمه را کشید و خیمه را خوابانند، یعنی خواهران و بچه‌ها که در انتظار آمدن برادر و عمو هستید، دیگر صاحب این خیمه باز نخواهد گشت.

مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهار چیز

صحبت ما پیرامون آیه ۱۱ سوره مبارکه حجرات خواهد بود، از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته و درس مهم زندگی در باره تربیت اجتماعی و آداب معاشرت داده است، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه‌های مختلف اسلامی در آیات مورد نظر به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

مفسران برای این آیات شأن نزولهای مختلفی نقل کرده‌اند، از جمله اینکه:

جمله لا- يَشِيخُرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ در باره ثابت بن قیس (خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم، ثابت گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در

جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: **وَلَا نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءٍ** در باره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَشِيخُرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (حجرات آیه ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

در یکی از روایات تربیتی از حسن بن راشد، از ابی بصیر، از محمد بن مسلم، از ابی جعفر، از پدرانش از علی (علیهم السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ أَخْفَى أَرْبَعَةٍ فِي أَرْبَعَةٍ: أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرِيمًا وَاقِفًا رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ، فَرِيمًا وَاقِفًا سَخَطُهُ (مَعْصِيَتِهِ) وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى إِجَابَتِهِ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دَعْوَتِهِ، فَرِيمًا وَاقِفًا إِجَابَتِهِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَأَخْفَى وِلْيَتِهِ فِي عِبَادَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عِبَادَةَ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ فَرِيمًا يَكُونُ وِلْيَتُهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ.** (۱) خداوند چهار چیز را در چهار چیز، مخفی کرده است؛

۱- رضایت خود را در طاعت مخفی نموده است پس هیچ عبادتی را کم

۱- وسائل الشیعه (آل البيت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۱۶: از الخصال: ۳۱ / ۲۰۹ ومعانی الأخبار: ۱ / ۱۱۲ وإكمال الدین: ۲۹۶ /

نשמارید شاید همان مورد رضایت خدا باشد.

رضای خود را در طاعت پنهان کرده است تعیین نفرموده است که رضای او در کدام طاعت خاص است، ممکن از دست پیرمردی گرفته از این طرف خیابان به آن طرف برده ای، رضای خدا در آن باشد، و نگوید این عمل من در برابر آن عمل های نیک بزرگ چه هست.

یکی از بزرگان علما را در خواب دیدند و پرسیدند چگونه گذشتی و چه رفتاری باتو نمودند؟ فرمود: به تمام اعمال من ایراد کردند، پرسیدند چه با خود آورده ای؟! گفتم: نماز جماعت خوانده ام که ثوابش را فقط خدا می داند، گفتند: بلی ولی یادت هست وقتی که به نماز می آمدی اگر جماعت زیاد بود خوشحال می شدی و اگر زیاد می شد اندوهگین می گشتی؟! پس تو نماز را برای مردم می خواندی نه برای خدا اگر برای خدا بود به تو چه ربطی داشت مردم کم بودند یا زیاد.

دیگر چه آوردی؟ گفتم فلان کتاب مهم و چند جلدی را نوشتم، گفتند: بلی ولی یادت هست در اول کتاب پادشاه زمان خود را تعریف کرده ای پس آن کتاب به او می رسد نه به ما. دگر چه داری گفتم: دیگر هیچی!!

گفتند: می دانی ترا به چه عملت می بخشیم یادت هست از بازار اصفهان می گذشتی دیدی کسی را می زنند، پرسیدی گناه او چیست؟ گفتند: به مردم قرض دارد و نمی دهد، تو رفتی او را از دست طلبکارها، رها ساختی و تمامی قرض های او را ادا نمودی، چون تو آن مرد را نمی شناختی و آن کارت فقط به خاطر رضای خدا بود، ما هم به خاطر این عمل بی ریایت ترا بخشیدیم، پس ثواب را هم بزرگ و کوچک نشمرید ممکن است آنچه را که به حساب نمی آوردی ترا مورد مغفرت خداوندی قرار دهد.

۲- غضب خود را در معصیت، پنهان نموده است، در کدام گناه و کدام نافرمانی مشخص نموده ممکن است آن گناهی که ما آن را بی اهمیت می شماریم، در همان گناه مورد غضب او قرار گیریم چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است،

از گناهانی که بخشوده نمی شود، گناهیست که کوچک شمرده شود و بگوید کاش گناه من همین می شد، پس گناهی را کوچک و بزرگ نشمار درست است که گناهان نسبت به یک دیگر کوچک و بزرگ دارد مثلاً نگاه به نامحرم از زنا کوچک تر است اما خود در جای خود بزرگ است.

۳- اجابت را در دعا مخفی نموده است، (و معین نکرده اجابت در کدام دعا و کجا و در چه شرایطی است، در دعای طولانی جوشن کبیر و کمیل یا یکی از دعاهای تک سطری ماه مبارک رمضان ممکن است همان دعای نیم سطریا چند کلمه ای را جواب دهد پس هیچ دعایی را اندک میندازید شاید همان مستجاب باشد.

درست است روایات دیگر، از نظر زمان وقت سحر و بین الطلوعین و شبهای قدر و شبهای رمضان و. و. همچنین اماکن مقدسه مانند حرم امام حسین علیه السلام و مسجدالحرام و. و. و در حال حضور قلب و آمادگی به مناجات با پروردگار، یا بعد از فلاخن نماز و فلان زیارت و دعا و جز این ها را، بیان داشته است، این روایات نوعی تعیین مصداق و تشویق اقدام به دعا و گرویدن به سوی خداوند است، اما دعائی که خواندن آن یقیناً مورد اجابت قرار خواهد گرفت، تعیین نشده است، پس نباید دعا را کوچک و بزرگ شمرد یا منتظر زمان و مکان یا حال و احوالی شد، زیرا جواب دهنده دعا در همه جا و هر زمان و در هر حال، بالای سر ماست.

۴- بنده خود را در میان بندگان پنهان ساخته و علائم مشخصی برای آنها تعیین نکرده است، بدین جهت نباید به کسی کم احترامی یا بی محلی کرد، ممکن است آن کسی که تو او را به حساب نیاوردی، او بنده خاص و خالص خدا باشد.

بنابراین مبادا هیچ یک از بندگان خدا را خرد و کم ارج بشمارید؛ زیرا چه بسا که همان از اولیای الهی باشد و شما ندانید. بنابراین چه بسا شما برای شخصی که ظاهراً انسان کاملاً عادی است زیاد مورد توجه قرار نداده و برایش نمی پردازید و وقت صرف نمی کنید و نیازهای او را برآورده نمی سازید، ممکن است او جزء

اولیای خدا و یا از بزرگان و شخصیت های الهی بوده و یا قرار می گیرد. بنابراین (بدون در نظر گرفتن شخص) در برآوردن حاجات مؤمنان حریص و ساعی باشید.

مردی از عالمی در خواست نمود که برایش اسم اعظم تعلیم نماید، آن عالم برای او عمل های مخصوص و سخت یاد داد و پس از گذراندن شش ماه برگردد، پس از انجام اعمال خاص برگشت و تقاضا نمود که به وعده اش وفا کند، گفت:

عمل دیگری را باید انجام دهی، فردا بامداد پیش از باز شدن درِ دروازه شهر در آنجا باش هرچه دیدی بیا به من بازگو کن؛

مرد رفت و پشت در دروازه منتظر ماند تا باز شد، دید اول کسی که وارد شد پیرمردیست با یک بار هیزم، پلیس مأمور دروازه گفت: آهای پیر مرد آن پشته هیزم را به من بده ببرم در بخاری بسوزانم تا بچه هایم گرم شوند، گفت: آقا من یک پیر مرد افتاده ای هستم که دیروز تاشب بیابان را گشته و دور زده ام تا این بار هیزم را گرد آورده ام ببرم بفروشم برای بچه هایم نان خالی بخرم تا نمیرند، دروازه بان تازیانه را بالا برد و شروع به زدن پیر مرد نمود و هیزم را گرفت و به خانه اش برد.

این شخص به پیش عالم برگشت و جریان را به او گزارش داد و اضافه نمود اگر شما برای من اسم اعظم را یاد میدادی، من در همانجا نفرین کرده آن مأمور را به سزای عملش می رساندم.

عالم فرمود: آن پیر مرد را شناختی؟! گفت: نه، فرمود: او کسی است که من اسم اعظم را از او یاد گرفته ام! پس تو هنوز شایستگی دانستن اسم اعظم را نداری. (۱)

دو نفر از عرفا بنام عبدالواحد بن زید و ایوب سجستانی به بیت المقدس می رفتند، غلام سیاهی را دیدند که پشته ای از هیزم خشک در پشت، می آید، به همدیگر چشمک زدند از او پرسیم بینیم خدا را می شناسد یا نه، پرسیدند ای سیاه اُتُعرف ربُّک آیا خدایت را می شناسی؟! آن مرد با عصبانیت گفت: اَلْمَثَلِی تَقُول

هذا آیا به همچون منی این گونه می گوئی؟!.

پشته هیزم را به زمین گذاشت و رو به آسمان کرد و گفت: یارب حَوْل هَذَا حَطَبٌ ذَهَبًا خدایا این پشته را به زر تبدیل کن، دیدند آن هیزم با همان شکل زر خالص گشت، پیر گفت: بیائید و امتحان کنید و هرچه از آن لازم دارید، بردارید، عارف ها آمدند دیدند واقعاً زر ناب است، دوباره رو به آسمان کرد و گفت: خدایا این را به حالت اولی برگردان، دیدند برگشت و هیزم شد، ایوب گوید: من از آن برده سیاه بگونه ای خجالت کشیدم که تا آن وقت آنگونه شرمنده نشده بودم.

گفتم غذائی داری؟ سیاه اشاره ای کرد ناگهان دیدم در برابر ما جامی پر از عسل از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر گفت: بخورید به خدا قسم این عسل از بطن زنبور نیست، خوردیم و شیرین تر از آن ندیده بودیم و شکفت زده شدیم (۱).

پس ای عزیزان در زند گیمان هیچ کس را کمتر از خود نبینیم و فقط در فکر اصلاح خود باشیم.

استهزاء، و عیجوتی و القاب زشت ممنوع!

در آیه فوق به قسمتهائی از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف و خود برتر بینی باشد با عباراتی صریح و گویا پرداخته.

نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ).

چه اینکه شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند (عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ).

همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند (وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد

که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتربینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده و هست و خواهد بود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن (طنز) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان همز و لمز را چنین گفته اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و همز ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که لمز عیبجوئی با چشم و اشاره است، در حالی که همز عیبجوئی با زبان است.

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر **أَنْفُسِكُمْ** به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده اید!

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید (وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حیی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آمد) روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ای یهودی زاده! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

به همین جهت در آیه می افزاید: بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند (بِئْسَ الْأَسْمَاءُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند (وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

و این خود برترینی بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

در آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیبجوئی، و تناوب به القاب بود.

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء

ضریح مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که در تالار مدرسه معصومیه قم واقع در بلوار امین، در دست استادان فن، ساخته می شد پس از چهارسال آماده بهره برداری گردید.

در تاریخ ششم دی ماه ۶/۹/۱۳۹۱ شمسی مطابق با ۱۲ ماه صفرالمظفر ۱۴۳۳ قمری این ضریح مقدس، در حالی که باران شدید می بارید، پس از حرکت به سوی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از آنجا با بدرقه عمومی و همگانی مردم ولایتمدار قم در زیر باران به طرف تهران و با استقبال پرشور پایتخت و از آنجا از شهرهای مختلف ایران، با استقبال و بدرقه عجیب مرد وزن و پیر و جوان و کوچک بزرگ، با آب پاشی از اشک چشمان شور و شوق جمعیت بیشمار، گذشت و از طریق شلمچه وارد عراق شد و در شهرهای مسیر عراق نیز با استقبال مردم و بدرقه آنها، در تاریخ اول بهمن ماه به کربلای معلی وارد کردند.

پس از از آماده سازی مقدمات نصب و شرایط آن به مدت ۴۵ روز، در نهایت با دست هیئت امنای ضریح مقدس، جناب آقای استاد حاج محمود فرشچیان و همکاران محترمشان، ضریح قبلی باز و ضریح جدید، به جای آن، نصب گردید که همین الان روز سه شنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۹۱ برابر با ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۳۳ قمری از ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، مراسم پرده برداری از ضریح مقدس در کربلا از شبکه سیمای قم مقدسه بطور زنده و مستقیم پخش می گردد، تماشا می کنم، درست ساعت ۵/۵۳ دقیق بعد از ظهر، در حرم باز شد و پرده ها را از ضریح مقدس کنار

زدند و مردم ریختند داخل حرم الان تماشا می کنم مردم خود را می کشند تا دست به آن ضریح مقدس برسانند.

خدایا به احترام این امام مظلوم هرچه زودتر به من هم از این دیسک کمر و درد پا و سایر امراضم با تمام مریضها، شفا بده تا هرچه زودتر، زائرین آن اعتاب مقدسه را راهنمایی کرده به زیارتشان برسانم و خودم هم خاک درِ او را با زبان بلیسم و توتیای چشمم کنم آمین یارب العالمین.

ناگفته نماند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی قدس سره در ایران، مردم عاشق و جان فدای، اهلیت علیهم السلام تمامی گنبد و مناره های اعتاب مقدسه در عراق و همچنین نو سازی حرم تخریب شده سامراء در عراق به دست

دشمنان اهل بیت علیهم السلام و هابیون سلفی تکفیری و غیرهم و بنای گنبد و مناره های آن و توسعه سرداب مقدس و نوسازی و باز سازی و تذهیب و طلاکاری امام زادگان مدفون در عراق و طلاکاری و نوسازی گنبد و مناره های طفلان مسلم در سه فرسخی کربلا و نزدیک جسر مسیب را، بطور محکم و زیبا، به پایان رسانده و یا در دست انجام است مخصوصاً ضریح مقدس ائمه سامرا در قم الاین در دست ساخت است که انشاءالله پس از پایان معماری حرم مطهر، آن هم به سامراء انتقال داده خواهد شد.

گذشته از موارد چهارگانه فوق، موردهای زیادی هست که انسان می تواند در زیر سایه رحمت و مغفرت خداوندی، قرار گیرد.

یکی از آن موارد دست به دامن بودن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوصاً فرزند دلیندش فاطمه زهراء علیها السلام و زنده کننده شریعت او امام حسین علیه السلام و دعا در حرم مطهر و زیر قبه اوست.

خدایا به احترام مقربین در گاهت و به احترام آنهایی که دوستشان داری و دوستت دارند، خودت مارا از مراحل و منازل خطرناک، نجات بده و موفق بدار که از این گذرگاههای پر پیچ و خم، باسربلندی عبور نمائیم آمین یارب العالمین.

بندگان صالح خدا، همیشه خود را از صفات زشت سه گانه مورد بحث، کنار می کشند و دوری می کنند، زیرا این صفات، زائیده تکبر و خودخواهی اشخاص است که در هر دوره تاریخ و جامعه بشری، عده ای به این خصلت ها گرفتار و در نتیجه، مصیبت های جبران ناپذیر، به آن جوامع تحمیل کردند.

گردن کشی های نمرود ابراهیم خلیل الرحمن را به آتش کشید و موفق نشد و در نهایت آواره دشت و بیابان کرد.

کبر و نخوت فرعون موسی بن عمران را سالها تبعید و پس از بازگشت با نبوت و سالها مبارزه و سرکشی، بنی اسرائیل را، جلای وطن و آنها نیز در اثر نافرمانی و نجنگیدن با جالوت، چهل سال سرگردان کوه و دشت و بیابان بی آب و علف

شدند.

خود برتر بینی ابو سفیان و گردن کلفتی ابوجهل ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس از تحمل مصائب بی شمار، از کنار خانه خدا دور و در دیار غربت ساکن نمود و در طول ده سال بعد از هجرت، هشتاد و چهار جنگ و سریه را، تحمیل و در آخر مظلومانه از دنیا رفت و غریبانه دفن گردید.

معاویه و یزید و یزیدیان، با غرور و فخر فروشی، میوه دل زهرای مظلومه علیها السلام حسین شهید را، در زمین کرب و بلا و در دیار نینوا، با عزیزانش، به خاک و خون کشیدند و روی دستش، کودک ششماهه اش را، با تیر سه شعبه، غرق در خون نمودند و در روی دستش، به خاطر انتظار مادرش، در جلوی خیمه ها، چندین بار به تل زینیبه بالا رفت و به میدان برگشت، در آن حال جانسوز بود که شیعیانش را آرزو کرد و سفارشی نمود.

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذا کرونى***أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونى

لیتکم فى یوم عاشورا جمیعاً تنظرونى***کیف أستسقى لطفلى فأبوا أن یرحمونى

شیعیان من هروقت آب سرد و گوا را نوشیدید، مرا یاد آورید و هروقت غریب یا شهیدی را، شنیدید، مرا ندبه کنید (وبمن اشک بریزید) کاش روز عاشورا (در کربلا) مرا می دیدید، من به کودکم یک جرعه آب خواستم، از دادن آن، ابا کردند (وچگونه عوض آب باخون سیرابش نمودند).

جانم فدای مظلومیت یا ابا عبدالله کسی پیدا نشد به آن ستمگران بگوید آی نامردها، یک بچه ششماهه با چقدر آب سیراب می شد بایک استکان، نیم استکان!! دریاى فرات جاری اما فرزند ششماهه حسین، تشنه، جمله «أما ترونه کیف یتلظى عطشاً» امام، از میزان تشنگی او، پرده برمی دارد «آیا نمی بینید از تشنگی، چگونه آتش گرفته و می سوزد». اگر خیال می کنید من اورا بهانه کرده برای خودم، آب می خواهم، بیائید او را از من بگیرید و خودتان سیراب کنید ولی آن

ظالمان بی مروت چگونه جواب دادند و سیراب نمودند.

أَلَا عِنَّا لِلَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع

صحبت ما در رابطه با آیه ۱۲ سوره مبارکه حجرات در باره بد گمانی، غیبت، و تجسس، خواهد بود،

مفسران گفته اند جمله **وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** در باره دو نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که پشت سر سلمان غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (حجرات: ۱۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر

مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

منظور از کَثِيراً مِنَ الظَّنِّ گمانهای بد است که نسبت به گمانهای خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا:

چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها

بود) گمان خیر نبردند؟! قابل توجه اینکه: نهی از کثیری از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا بعضی از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ شده است، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.

بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمان صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال امیر المؤمنین (علیه السلام): *ضع أمر أخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک سوء و أنت تجد لها فی الخیر محملا.*

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند.

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده، می فرماید: و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید (وَلَا تَجَسَّسُوا).

تجسس و تحسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً- در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: *یا بَنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخِيهِ: ای فرزندان من! بروید و از*

(گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید (یوسف - ۸۷).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند.

بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا).

به یقین همه شما از این امر کراهت دارید (فَكَرِهْتُمُوهُ).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است،

و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله غیبت داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجوئی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی، دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی می فرماید: ان الله حرّم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد!

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

نه تنها سوء ظن بلکه مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمانهای بی دلیل است بنابر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه مورد بحث منع نموده، و از آنجا

که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله توطئه و اخلاق به امنیت، به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنهای را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه

گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه غیبت بد بینی می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه هائی را به عرض می رسانم: پیغمبر گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئه من ست و ثلاثین زنیه، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم! درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گنااهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حق الناس دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند خطبه خواند و

فریاد زد: یا معشر من آمن بلسانه و لم يؤمن بقلبه! لا- تغتابوا المسلمین، و لا- تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بینه؟! ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در داخل خانه اش رسوایش می کند!.

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار! کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!.

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کله فی جوفه! تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!.

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را ادامه می دهیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرج الله من ولایته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان! کسی که به منظور عیبجوئی و آبروریزی

مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.

مفهوم غیبت

غیبت چنانکه از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود.

مگر اینکه قصد مذمت و عیبجوئی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت و افتراء، خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الغیبه ان تقول فی اخیک ما

ستره الله عليه، و اما الامر الظاهر فيه، مثل الحده و العجله، فلا، و البهتان ان تقول ما ليس فيه: غيبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخوئی و عجله داخل در غيبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غيبت می آورند مسموع نیست، مثلا گاهی غيبت کننده می گوید این غيبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غيبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غيبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایداء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

علاج غيبت و توبه آن

غيبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غيبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غيبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غيبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند پردازد، انگیزه هائی همچون بخل و حسد و کینه توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بیار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غيبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غيبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غيبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بیخبری از شما

غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنائاتی دارد از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرّمات است، بلکه

طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود. (۱)

از مصادیق تجاهر به فسق است که انبیاء و اولیاء و علماء، از صاحبان آنها، انتقاد

۱- مقداری از سخنرانی را از تفسیر نمونه در تفسیر آیه مبارکه استفاده نموده ام.

کرده و آنان را دعوت به راه مستقیم می نمایند و یا اعمال زشت آنها را بازگو می کنند که دیگران، گرفتار آن گونه اعمال نشوند.

و از این مسیر است امر به معروف و نهی از منکر آنها، در نهایت سبب ریخته شدن و به شهادت رسیدن آنها بوده است.

در موارد زیاد می بینیم حتی اگر آنها تقیه را هم پیشه خود می ساختند، باز مخالفین راه حق و حقیقت، از آنها دست بردار نبودند مانند امامان بزرگوار ما با اینکه در بعضی از موارد خانه نشینی را اختیار کردند، باز خلفای جور زمان خودشان، بخاطر اینکه وجود آنها، مزاحم سلطنت و ریاست آنان محسوب میشد، به از بین بردن آن بزرگواران اقدام می کردند.

امام بزرگوار ۲۵ ساله (امام محمدتقی علیه السلام در مخالفت آنها چه کاری کرده بود که معتصم عباسی به دختر برادر خود مأمون که عیال آن حضرت بود، دستور مسموم کردن و از بین بردن او را صادر نمود و پس از اجرای دستور و به شهادت رسیدن آن امام جوان مرگ، باز به عیال آن امام مظلوم دختر مأمون امر کرد ادفعه من الشَّباک الی الشَّارِع بدن او را از پنجره بیرون انداز (او که کسی را ندارد که بیاید از او دفاع کند) سه روز بدن شریف در شارع میماند و در نهایت شیعیانش با هزارن ترس و لرز شبانه، جنازه را برداشته و در قبرستان پشت سر جد بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام که او هم بدن شریفش در زمان هارون الرشید، سه روز بیدفن مانده بود، دفن کردند.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی

و دعوت به تقوی بزرگترین ارزش انسانی

صحبت ما پیرامون آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات و در باره تقوی است.

تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

در آیات ۱۱ و ۱۲ (سوره حجرات) روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و در ضمن آیات، مسائل متعددی را که یک جامعه مؤمن را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد صحبت مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین مسئله را مطرح نموده و ماهیت تمام قبایل و نژاد و رنگ و زبان و. و. را به میان کشیده و به روی امتیازات این گونه، خط بطلان کشیده و به همه افتخارات از این مسیرها را خاتمه داده و ضرب در* زده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) حجرات: ۱۳ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملا-ک امتیاز نیست)، گرمی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

پس همه از یک پدر و یک مادر، به دنیا آمده اند، آن کس که تقوا و خداشناسی اش بیشتر است، با ارزش تر و محترم تر است نه آن که مال و منال و درجه و مقام اعتباری دنیوی بیشتر دارد.

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها به آدم و حوا است، بنابر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگیهایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان شعوب (جمع شعب بر وزن صعب) به معنی گروه عظیمی از مردم و قبائل جمع قبیله چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟

جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همانطور که شعب امروز بر یک ملت اطلاق می شود.

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می دانند: و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

این نظریه ها هر کدام نوعی توضیح آیه است ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید:

گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد، و می گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: خداوند دانا و آگاه است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

در این مورد به دو نکته توجه فرمائید.

۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائج ترین افتخار

موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والا-تر می شمرد که متاسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائماً برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمردند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آنرا معیار می شمردند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت فائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزشها مهمتر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست، و انسانرا از اسارت خون و قبیله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جاننش و صفات والايش رهبری کرد! جالب اینکه در شأن نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد اذان بگویند، بلال بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، بلال که قبلاً برده عتاب بن اسید بود، گفت شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر از این کلاغ سیاه! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود دختری به بعضی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبه الجاهلیه، و تعاضمها بابائها، فالناس رجلا: رجل برّ تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: یا ائیها الناس اننا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شُعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیکم خبیر: ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنانکه می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا-لا-فضل لعربی علی عجمی، و لا-لعجمی علی عربی، و لا-لا-سود علی احمر، و لا-لا-احمر علی اسود، الا بالتقوی ألا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب: ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به

غائبان برسانند!

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پر معنی از آنحضرت آمده است:

ان الله لا ينظر الى احسابكم، و لا الى انسابكم، و لا الى اجسامكم، و لا الى اموالكم، و لكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحزن الله عليه، و انما اتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم: خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دل‌های شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمردند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند! خداوند همه را از شر تعصبات جاهلیت حفظ کند.

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه! آن را رها کنید که چیز متعفن است!

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود،

آری تقوای الهی و احساس مسؤولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ادامه می دهیم آنجا که فرمود:

کلکم بنو آدم، و آدم خلق من تراب، و لیتتهین قوم یفخرون بابائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان: همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند، پست تر خواهید بود!

۲- حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید:

۱- وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (بقره- ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد

۲- وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ (اعراف- ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را تقوی ذکر کرده، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را اهل تقوی می شمرد، و می گوید:

۳- هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر- ۵۶).

قرآن، تقوی را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

می آفریند

۴- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ (بقره- ۲۸۲).

و نیز نیکی و تقوی را قرین هم می شمرد،

۵- وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ الْمَائِدَة:

و عدالت را قرین تقوی ذکر می کند:

۶- اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى الْمَائِدَة: ۹.

۳- اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را قلب می شمرد، از جمله می فرماید:

۷- اُولَئِكَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ قُلُوبُهُمْ لِلتَّقْوٰی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِيْمٌ (۳): (حجرات- ۳) آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است.

قرآن، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده، چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می خوانیم ۷- فَالْتَمَمْهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می شمرد، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می فرماید:

۹- لَمْ سَجِدْ اَسْسَ عَلٰی التَّقْوٰی مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ: توبه:

۱۰۸ مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که تقوی همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از فجور و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید: الا- و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا- و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا أزمّتها، فأوردتهم الجنة! بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند!

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوای همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهلها، و لا یحرز من لجأ الیه، ألا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا: بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند.

و باز در جای دیگر می افزاید: فاعتصموا بتقوی الله فانّ لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته. چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در

جان انسان است، و هر قدر نور تقوی افزون شود نور یقین نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پائین تر از یقین شمرده شده! امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می فرماید؟ الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و الیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین: ایمان یک درجه برتر از اسلام است، و تقوی درجه ای است بالاتر از ایمان و یقین درجه ای برتر از تقوی است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است! این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم:

خَلَّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى
گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است. و همچون کسی باش که از یک خارزار می گذرد لباس و دامان
خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است! هرگز گناهی را کوچک مشمر
که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!

از این گفتار نتیجه می گیریم که تقوی انسان را، از همه گناهان و آلودگی ها، مهار کرده و از زشتی ها، باز می دارد، اگر کسی با تقوی باشد، تا سرحد امکان، از کارهای زشت و ناشایست، دوری می کند و اگر از تقوی تهی باشد از هیچ کار زشت و برخلاف عقل و منطق و غیر انسانی، فروگذار نمی شود!!.

در طول تاریخ از هردو حال نمونه های فراوان داریم، ابن زیاد با بهانه عیادت از هانی بن عروه، به خانه او می آید تا از مخفی گاه حضرت مسلم علیه السلام چیزی به دست آورد، در حالی که حضرت در پشت پرده نشسته و با قرار قبلی، ناگهان به ابن زیاد حمله کرده و او را از پا درآورد و هانی هرچه ایما و اشاره می کند، نتیجه نمی گیرد و ابن زیاد از حرکات هانی مشکوک شده، سریعا آنجا را ترک می کند.

بعد از رفتن او هانی از حضرت می پرسد؟ چرا فرصت را از دست دادی و او را نکشتی؟! فرمود: آخر من مجوز شرعی نداشتم!
او کاری نکرده بود من در مقابل او را

اعدام کنم، تقوی اورا از اقدام بر خلاف قانون شریعت باز می دارد، ولی او وقتی که آن حضرت را دستگیر می کند، در برابرش نگه میدارد و با کلمات توهین آمیز، ن حضرت را زجر می دهد و در نهایت حضرت از عمر بن سعد در خواست می کند که به وصایایش عمل کند و امام حسین علیه السلام را از جریان بیوفائی اهل کوفه مطلع سازد تا از راه برگشته و به کوفه نیاید. عمرسعد وصیت های آن حضرت را به ابن زیاد بازگو کرد ولی ابن زیاد اورا برای افشای آن توبیخ نمود و دستور داد حضرت را به پشت بام دار الاماره برده پس از ضربات متعدد با شمشیر، حضرت را با دست های بسته در پشت بام دار الاماره، گردن زده و از آنجا پائین بیاندازند.

أَلَا لَعْنَهُلَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز!

خداوند متعال روی حکمت هائی که خود می داند، شناساندن و شناخته شدن چند چیز را، از بندگان مخفی کرده و معین نموده است تا آمادگی دائمی داشته و بیراهه نروند،

۱- یکی از آنهاوقوع روز قیامت است که تاریخش را فقط خود او می داند در آیات مکرر قرآن مجید، علم آن را به خود اختصاص داده است (۱) زیرا اگر بیان می فرمود که مثلاً بعد از چند هزار یا چند میلیون سال، آن روز فرا می رسد، مردم دل سرد و جریء شده و می گفتند، بابا کو قیامت حالا حالاها خبری از آن نیست؟! ولی با پنهان نمودن تاریخ وقوع آن، بندگان در ترس و واهمه و در تب ولرزند که مبادا

۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي وَأَيَّاتِ فِرَاوَانَ دِيْكَر.

قیامت همین حالا فرارسد که من بیچاره شوم و موفق به توبه و بازگشت به سوی خدا را نداشته باشم.

این واهمه آدمی را به آمادگی دائمی برای رخت بر بستن و چشم پوشیدن، از این دنیای فانی و حرکت به سوی زندگی باقی، وامی دارد.

۲- علم به حقیقت روح است «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» از تو از روح می پرسند (حقیقت وجودیش و خودش چیست) بگو روح از امر پروردگار من است.

البته می دانیم روح دو گونه است، یکی روح رحمانی، روحی که در ایجاد حضرت آدم ابوالبشر، به فرشته ها فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» وقتی که از روح خودم به او دمیدم، پس به او بیفتید در حال سجده کنندگان (در حال احترام در برابر او سجده کنید).

این روح است که علمش و فورمولش و ساختمان وجودیش و. و. را خدا می داند و علم او از دانش بشری، بیرون است.

دومی روح حیوانی که وسیله پمپاژ قلب تمام ذی حیات و جنبنده ها تولید می شود و به زندگی خود ادامه می دهند، هر وقت قلب از حرکت ایستاد، آنها هم می ایستند و از حرکت باز مانده و سلول ها و مولکول های تشکیل دهنده آنها از هم پاشیده و متلاشی می شوند و به اصطلاح پوسیده می شوند.

۳- وَ مَا تَعْيِضُ الْأَرْحَامُ لِقَمَانِ ۳۱ آنچه رحمها فرا گرفته، سعادت و شقاوت (یاسرنوشت) جنین های رحم مادران را (که در پایان عمر آیا ختم به خیر خواهد شد یا بد و آیا تا پایان عمرش چه سرگذشت هائی خواهد داشت) فقط او می داند.

می دانیم که جنین در رحم مادر دارای طی مراحل گوناگون می باشد چنانچه در چندین سوره قرآن کریم بیان نموده است از جمله در سوره مومنون: از ۱۲ تا ۱۶ بدین شرح. و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم؛ ۱۳ سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ ۱۴ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]،

و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! ۱۵ سپس شما بعد از آن می میرید؛ ۱۶ سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید!

و در سوره حج: آیه ۵ (چنین می فرماید) ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حدّ رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

فاطر: ۱۱ خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

و آیات دیگر در چندین سوره که با مراجعه به قرآن کریم، مطلب روشن می شود.

و همچنین کیفیت تغذیه جنین قبل و بعد از دمیدن روح و این که خدای توانا همزمان از ابتدای تشکیل و قرار گرفتن نطفه در رحم مادر، برای او بنای جفت (و دستگاه تغذیه) را نیز می گذارد و از آن دستگاه به شکم جنین لوله کشی می کند وقتی روح دمیده شد، خون عادت ماهانه مادر را در آن دستگاه تصفیه و به معده جنین

تحويل می دهد، زیرا از هیچ راهی تغذیه او امکان پذیر نیست، تاروی که بدن به زندگی آب و هوای بیرون آمادگی پیدا کرد، به سوی جهان دوم قدم می گذارد و در این صورت است که دیگر به وجود جفت نیازی نیست، آن را کنار گذاشته و به سطل آشغال می اندازند ولی نوزاد باز خود توان تغذیه خود را ندارد، پیش از آن که قدم به دایره وجود بگذارد، خداوند در سینه مادر دو کارگاه شیر سازی آویخته یکی بجای نان و دیگری بجای آب، همان خون ماهانه مادر را به آن انتقال می دهد و از آن خون پر رنگ شیر سفید میسازد، اگر داغ می شد دهان بچه را می سوزاند و اگر سرد می شد بچه شکم درد می گرفت، اگر شیرین تند بود بچه مرتب سرفه می کرد و اگر بی مزه بود بچه لب نمی زد نیم گرم و نیم شیرین کرد تا گوارای وجود مبارکش باشد!!.

پیش از آن که این خانم یا آقای نوزاد شکل بگیرد یک برده فداکار بنام پدر و یک کنیز ایثارگر و جانباز و عاشق بنام مادر، آماده کرده تا از این میهمان تازه وارد پذیرائی کرده و از او محافظت نمایند تاروی که بتواند غذا خورده و معده اش هضم نماید دیگر به شیر نیازی ندارد، زیرا نمیتواند با آن زندگی نماید، این غلام برده و کنیز خدمتگذار!!! ببخشید پدر و مادر بامراقبتها و فداکاری ها روز و شب بزرگشان کردند و بحد رشد رسانند آقا پسر برای خود مادر (یعنی زن) و دختر خانم برای خود پدر (یعنی شوهر) پیدا کردند دیگر به پدر قدیمی و مادر کهنه و تاریخ مصرف گذشته، نیازی نیست و باید دور انداخت و شرایط مادر تازه وارد را پذیرفت و دستورات او را اجرا کرد!!، دیگر پدر مادر زحمتکش را باید به دست فراموشی سپرده و دور و برشان قلم سرخ کشید ای بمیرم الهی!!.

نتیجه اینکه علم و دانش این مراحل را خدا می داند و دانش آن خاص خداست بلی آدمی نیز با دستگاه سونوگرافی به بعضی از خصوصیات جنین، از نظر نر و مادگی، پی می برد اما به زشتی و زیبایی و سعادت و شقاوت و در نهایت به ختم به خیری یا بد پایان پذیرفتن عمر او چه؟!.

۴- علم به اوضاع شخصی و عمومی فردا و ما تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا لَقَمَان ۳۱ و هیچ نفسی نمی داند فردا (بلکه یک لحظه دیگر) چه خواهد کرد (یا چه برنامه ای برایش پیش خواهد آمد، شب تا صبح خوابش نمی برد و نقشه می کشد و تصمیم می گیرد ولی فردا همه این ها نقش بر آب می گردد، منصرف می شود و یا شرایطی پیش می آید که درباره اش فکر نکرده بود یا اصلاً به ذهنش نیامده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (عرفت الله بفسخ العزائم) من خدا را بافسخ و دگرگون شدن قصدها شناختم.

۵- دانستن تاریخ مرگ و در کجای دنیا ازین خواهد رفت! و ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ لَقَمَان ۳۱ و هیچکس نمی داند در کجا خواهد مرد (در هوا یا در زمین، در خشکی یا دریا، در کوه یا دشت، و در کجای زمین، دفن خواهد شد در وطن یا غربت، در خاک یا در شکم حیوانات بزی و یا بحری و. و.

۶- تاریخ حتمی ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء فقط علائم و نشانه های ظهور بیان شده و توقیت و وقت گذاری ابداً بیان نگردیده، وقت تعیین کنندگان را، کذاب شمرده اند زیرا علم قطعی و حتمی او نیز خاص خداست، پس هر کس وقتی برای ظهور تعیین کند، در روایات، دروغگو و کذاب نامیده شده اند چون مکرر فرمود اند (نحن لانوقت) ما برای ظهور، وقت تعیین نمی کنیم.

حتی تاریخ و روز حتمی ظهور را، شاید خود حضرت هم نمی داند به دو دلیل

۱- در روایت آمده است که در منزل حضرت دو علامت ظهور هست یکی پرچم اسلام در زمین خوابیده هر وقت دستور ظهور آمد، پرچم خود بخود بلند شده، برافراشته می شود.

دوم شمشیری در نیام است هر وقت ظهور رسید آن شمشیر از غلاف کشیده می شود یعنی وقت ظهور است امام هر روز به آنها توجه دارد.

۲- امام در نوشته هائی که به بزرگان دارد از شیعیان می خواهد تعجیل در ظهور

را از خدا بخواهند و دعا کنند اگر وقت ظهور را می دانست که در چه تاریخی خواهد بود، این درخواست و دستور به دعای تعجیل، بی معنا و لغو به نظر می آید چون تغییر در علم حتمی امکان پذیر نیست

غم مخور روزی ولی و قلب امکان می رسد***مصلح عالم ولی حی سبحان می رسد

در پس پرده بود در انتظار امر حق***گر خدا امری کند آن گه شتابان می رسد

تکیه بر دیوار کعبه می دهد محبوب حق***از دهان دُر فشانش صوت قرآن می رسد

چون نمی گردد عمل دستور قرآن در جهان***بهر اجرا مجری احکام یزدان می رسد

داد مظلومان بگیرد او ز ظالم ها بسی***روزگاری آن پناه بی پناهان می رسد

مامریضیم و دوایی نیست بر درمان ما***آن طیب ما مریضان بهر درمان می رسد

(منتظر) در انتظار مصلح عالم بود***شیعیان صاحب زمان روزی فروزان می رسد

محمد آخوندی «منتظر»

از روایات متعدد چنین بر می آید که قیام آن حضرت، بدون اخطار قبلی و تعیین وقت دقیق و به طور ناگهانی خواهد بود.

(در کتب پیشینیان نیز) آن گونه که ذکر شده، ظهور «پسر انسان» یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه ناگهانی خواهد بود!

اگرچه پیش از آمدن علایم و ندهای مکرر آسمانی و زمینی، کم و بیش، مردم را از قریب الوقوع بودن ظهور آگاه خواهد ساخت و اما دقیق مشخص نخواهد شد که

قیام چه روز یا ماه و یا ساعتی واقع خواهد شد.

البته ظهور چند ماه پیش از قیام خواهد بود و به این علت مردم در روز قیام، غافلگیر خواهند شد و از یکدیگر خواهند پرسید، ایشان چه کسانی هستند و از کجا آمده اند و اهل کجا هستند؟

یقیناً این مردان مسلح از اهل مکه نیستند و انسان های ناشناخته می باشند که در مدت کم و در یک شب جمع شده اند و چه برنامه هایی خواهند داشت؟!

مردم تا زمان اعلان برنامه ها و معرفی خود «قائم علیه السلام» سر در گم مانده و ره به جایی نخواهند برد.

به تعدادی از روایات فراوان عدم توقیت و مضامین آن توجه فرمائید. (۱)

۱- امام رضا علیه السلام خطاب به دعبل خزاعی شاعر اهل بیت فرمود: «وَأَمَّا مَتَى يَقُومُ فَاخْبَارَ عَنِ الْوَقْتِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ آبَائِهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مِثْلُهُ كَمِثْلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ (۲) و اما کی قیام می کند، پس اخبار از وقت است (که ما وقت تعیین نمی کنیم) پدرم از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث کرد، مَثَلُ او (قائم علیه السلام)؛ مانند قیامت است، برای شما نمی آید مگر ناگهانی.

۲- جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقل می کند: «ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ وَيَمْلَأُهَا قَسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا؛ (۳) سپس مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را از عدل و قسط لبریز می نماید، آن گونه که از ظلم و ستم لبریز خواهد شد.»

۱- طالبین بیشتر به کتاب دوجلدی سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه. چاپ انتشارات مسجد جمکران مراجعه نمایند.

۲- منتخب الأثر: ص ۲۸۱ ف ۲ ب ۱۷ ح ۳ به نقل از ینابیع المودّه ص ۴۵۴ از فرائد السمطين و كفايه الأثر و چندین کتاب دیگر بحار الأنوار: ۱۵۴/۵۱ ب ۸ ح ۴ از کمال الدین و عیون أخبار الرضا.

۳- بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۲ ب ۱ ح ۱۳ و مثل آن نیز از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام ح ۱۶ هر دو روایت به نقل از کمال الدین.

۳- ابو بصیر گوید: که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی أشبه الناس بی خَلْقاً وَخُلُقاً، تكون له غیبه و حیره حتی یضلّ الخلق عن أديانهم، فعند ذلك یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ (۱) مهدی از اولاد من، نام او نام من و کنیه او کنیه من و از حیث اخلاق و خلقت شبیه ترین خلق به من است. برای او غیبت و حیرتی خواهد بود تا این که مردم از دینشان گمراه شوند. در این هنگام مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۴- امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی من ولدی تكون له غیبه و حیره تضل فیها الأمم یأتی بذخیره الأنبياء فیملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛ (۲) مهدی از اولاد من برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که در آن امت ها گمراه می شوند. در این هنگام با ذخیره پیامبران می آید. پس زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۵- زراره بن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: منظور از آیه «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ» چیست؟ فرمود: «هی ساعه القائم تأتیهم بغته؛ (۳) آن ساعت «قائم» است که ناگهان برای آن ها می آید.»

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: «ثم یدو کالشهاب الثاقب یتوقد فی اللیله الظلماء، معه ذخائر الأنبياء؛ (۴) سپس مانند شهاب ثاقب آشکار شود، در شب تاریک پرتو افکنی

۱- بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۲ ب ۱ ح ۱۶ از کمال الدین.

۲- همان مدرک: ۵۱ / ۷۲ ب ۱ ح ۱۷ از کمال الدین.

۳- تأویل الایات الظاهره: ص ۵۷۱؛ المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه: ص ۳۴۸.

۴- غیبت نعمانی: ص ۷۵؛ بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۲؛ کشف الغمّه: ۳ / ۳۱۱ با تعبیر دیگر؛ منتخب الأثر: ص ۱۸۳ از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ینابیع الموده: ۳ / ۱۶۳ ب ۹۴ و ۱۶۸ ۱۶۹ ب ۹۴ از کتاب غایبالمرام از جابر عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ غیر از آخرش و هم چنین بشارها للإسلام: ص ۱۱۷؛ یوم الخلاص: ص ۱۴۴.

می کند و ذخایر پیامبران با اوست.»

۷- مفضل بن عمر گوید: از آقایم (امام) صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا به مأمور منتظر مهدی علیه السلام وقتی تعیین شده است که مردم بدانند؟! فرمود: (۱)

فرمود: مبادا وقتی معین شود که شیعیان ما بدانند!

گفتم: آقای من، چرا؟!

فرمود: «چون او آن ساعتی است که خداوند تعالی فرموده است «يَسْئَلُونَكَ

۱- «حاش لله! أن يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعةنا، قلت: يا سيدي! ولم ذاك؟ قال: لأنه هو الساعه التي قال الله تعالى: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الاعراف: ۱۸۶. الآية. وهو الساعه التي قال الله تعالى: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (النازعات: ۴۲). وقال: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» - لقمان: ۳۴ و الزخرف: ۶۱)، ولم يقل: إنها عند أحد، وقال: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا الْآيَةَ سوره محمد: ۱۸. وقال: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ القمر: ۱. وقال: يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا الاحزاب: ۶۳. يَسْئَلُكَ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا الَّذِينَ يُبَاذِرُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ شوری / ۱۸- ۱۷. قلت: فما معنى يمارون؟ قال: يقولون متى ولد؟ ومن رأى؟ وأين يكون ومتى يظهر؟ وكل ذلك استعجالاً لأمر الله وشكاً في قضائه، ودخولاً في قدرته، أولئك الذين خسروا الدنيا وإن للكافرين لشر مآب. قلت: أفلا يوقت له وقت؟ فقال: يا مفضل! لا أوقت له وقتاً ولا يوقت له وقت، إن من وقت لمهدينا وقتاً فقد شارك الله تعالى في علمه، وادعى أنه ظهر على سره، وما لله من سر إلا وقد وقع إلى هذا الخلق المعكوس الضال عن الله الراغب عن أولياء الله، وما لله من خبر إلا وهم أخص به لسره وهو عندهم، وإنما ألقى الله إليهم ليكون حجة عليهم؛ مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار: ۵۳ / ۱ - ۳ ب ۲۵.

عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (و آیات پاورقی هارا خواند).

گفتم: معنای «یمارون» چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شده، چه کسی او را دیده و کجا می باشد؟ و چه وقت ظهور می کند؟ و (سبب این پرسش ها) شتاب کردن در کار خدا و شک کردن در قضا و وارد شدن در حیطة قدرت خدا است؛ آن ها کسانی هستند که در دنیا خسارت دیدند و مطمئن باشید که برای کفّار بد بازگشتی هست. گفتم: آیا وقتی تعیین نخواهد شد؟!

فرمود: ای مفضّل! نه من برای (ظهور) او وقت معین می کنم و نه وقتی تعیین می شود. به تحقیق هر کس برای مهدی ما وقت تعیین نماید، در علم خدای تعالی ادّعی شراکت نموده و ادّعا می کند که به کشف سرّ او راه پیدا کرده است!

(ای مفضّل) برای خدا سرّی نیست، مگر این که واقع شده بر این خلق کج مدار و گمراه شده از خدا و رو گردان از اولیای خدا و برای خدا خبری نیست، مگر این که آن ها خاصّان سرّ اویند و خدا در نزد آنان است. خداوند به آن ها القا کرده تا حجّتی بر آن ها باشد. [\(۱\)](#)

اخیراً می بینیم در جامعه کسانی پیدا می شوند، برای ظهور آن حضرت یا وقت تعیین می کنند و یانزدیک بودن ظهور را، با خواب دیدن های بی اساس یا گفتارهای امام جماعت فلان مسجد و شایعه پراکنی های گوناگون اصل قضیه را لوٹ می کنند و زیر سؤال می برند و. و. این گونه اشخاص یا از محبت و علاقه های عوامانه به این کارها دست می زنند یا می خواهند با این کارهایشان، مردم را دلسرد و بی اعتماد کنند که ای بابا اگر امام زمانی بود، این همه وعده دادند و وقت تعیین کردند می آمد یعنی در واقع به نبود اصل وجود آن حضرت، مقدمه چینی می کنند.

۱- «سیمای جهان در عصر امام زمان» عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ ج ۱ ۴۲۷ بیعد چاپ مسجد مقدس جمکران.

بهر صورت علم این چند مورد که ذکر کردم، خاص پروردگار عالم می باشد و اما این که امام دوازدهم روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء در زمان غیبت چکار می کند و به چه مسئولیتهائی مشغول است، در کتاب دوجلدی «سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه» مشروحا نوشته ام که به مأموریتهای تکوینی اش اشتغال دارد و به همه جهات ششگانه کره زمین اشراف دارد و زیر نظر اوست منتهی برای انجام وظایف تشریحی اش، خداوند کی اجازه خواهد داد، معلوم نیست که انشاءالله در طول سخنرانی هایم چند مجلس در این باره صحبت خواهم کرد.

ولی آنچه که لازم است تذکر دهم، در همین دوران غیبتش کرارا در کنار قبر گمشده مادر مظلومه اش فاطمه زهراء علیها السلام و در کنار قبر شش گوشه جدبزرگوارش حضور یافته و به چند مصیبتش اشک می ریزد، به شهادت بچه ششماهه عطشان که جنازه اش روی دست پدر مانده و کسی را نداشت از او بگیرد نه برادری و نه پسری و نه اقربائی، و وداع آخرش که قلب عالمی را سوزانده و قلب مادرش را به آتش کشیده و همچنین به برگشتن اسب بی صاحب به خیمه هایش که بابرگشتن آن، حرایم عصمت دیگر از برگشتن آن حضرت نا امید گشته، و آماده مصائب بی شمار بعدی و اسارت دردست دشمنان و گشتن شهرها و کوی و برزن ها شدند.

ألا لعن الله على القوم الظالمين.

مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین

در مراحل روز مره انسان ها برای تأمین وسایل زندگی، به خرید و فروش نیاز روزانه هست، از قبیل خوراک و پوشاک تا مسکن و محل کسب.

در صحت این بیع و شراها چهار رکن لازم است ۱- بایع (فروشنده) ۲- مشتری (خریدار) ۳- مثن (کالای فروشی) ۴- ثمن (بهای جنس) و برای این که معامله معتبر و خالی از اشکال باشد چند نفر امضا می کنند و یا چیزی رهن می گذارند.

طبق این قاعده خدای متعال نیز با صاحبان ایمان، مبیعه ای انجام داده است و ارکان چهارگانه بالا را در آن رعایت نموده است.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِاللَّيِّ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

توبه: ۱۱۱ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که: در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!).

طبق این آیه مبارکه خدای متعال نیز با مؤمنان خرید و فروشی انجام داده که هرکس پای بند این معامله باشد برنده دنیا و آخرت است.

در این بیع و شرا بایع مؤمنان هستند و مشتری خدای متعال و مبیع (جنس فروخته شده) جان و مال مؤمن است و بها و قیمت آن بهشت است و برای اعتبار

این معامله در سه کتاب مهم آسمانی (تورات و انجیل و قرآن) از سوی مشتری (یعنی خدا)، مدرک و سند ذکر گردیده است که هیچ گونه خدشه و تب و لرزی وجود ندارد.

در این مورد در سوره مبارکه احزاب می فرماید

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

لطف و رحمت خداوند شامل همه باشد تا این معامله و عهد و پیمان را به حقیقت برسانند آمین.

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تا انقراض عالم و برچیده شدن نظام فعلی جهان، هر کس در هر مکان و در هر زمان در راه خدا به فیض عظمای شهادت برسد، طبق این معامله، انجام گرفته است.

۲- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ بقره: ۲۰۷ بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون حضرت علی علیه السلام در «لیله المبيت» با خفتن در جایگاه پیغمبر (۶)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

با در نظر گرفتن شأن نزول این آیه مبارکه، که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در شبی که در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و خود را آماده فدای آن حضرت نمود و پیغمبر را از شر دشمنان، نجات داد که در تفسیرهای سنی و شیعه مشروحا آمده است، برای روشن شدن مطلب به دو نمونه از این خرید و فروش کنندگان با خدا را توجه فرمائید.

۱- حُجر بن عدی کندی

پس از جریان سقیفه و یاری خواستن امیرمومنان (علیه السلام) از مبارزان بدر و سابقین صحابه و به نتیجه نرسیدن آن، که در نهایت، به شهادت کوثرالهی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حُجر بن عدی کندی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حُجر بن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در کسب فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند.

پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود ۵۸ سال به شمار آوریم.

اسلام حُجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درون باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونینی بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مومنان راستین را در صحنه جهاد به تصویر می کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر رعد آسای شیرخدا در نبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیروی تازه بخشید.

صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیره العرب پیچید و معارف زلالش سمت دل‌های مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافته، به اسلام ایمان می آوردند «وفد» نامیده می شوند. این گروهها به دو دسته تقسیم می

شود:

۱- بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای برخوردار بودند، در راس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری از آنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان می شدند.

۲- کسانی که در پی کشف حقایق و خارج شدن از کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده، به دور از گرایشهای قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

حجر بن عدی نوجوانی حقجو بود و در شمار دسته دوم جای داشت.

سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد. پس حجر بن عدی کندی، از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود، که در سال ۵۱ یا ۵۳ به دستور معاویه به شهادت رسید.

زمان مرگ ابوذر در ربنده حاضر بود. در حوادث زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز حجر بن عدی نقش فعالی داشت. وقتی "ابوموسی اشعری" نمی گذاشت مردم کوفه، در جنگ جمل، به یاری علی علیه السلام بروند، "حسن بن علی" علیه السلام و "عمار یاسر" به مسجد رفتند و ابوموسی را بیرون کردند و با مردم سخن گفتند؛ سپس حجر بن عدی کندی که از افاضل اهل کوفه بود برخاست و مردم را به یاری علی علیه السلام فرا خواند.

و زمانی که ربودن زیورهای یک زن مسلمان و یک زن ذمی به وسیله سپاه معاویه را به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دادند، سخت بر او دشوار آمد و برخاست، به نخیله رفت و خطبه مشهور «جهادیه» را ایراد کرد. سران کوفه همه اعلام آمادگی کردند.

ولی مردم بسیج نشدند. حجر بن عدی به امیرالمؤمنین گفت:

«ما همگی آماده رفتن به جنگ هستیم. از هیچ چیز باک نداریم. اما شما هم مردم را به رفتن جنگ مجبور کنید، و در میان آنان بانگ دهید که هر کس به جنگ حاضر

نشد کیفر خواهد دید».

او یکی از عاشقان جانباز امیر والائیان و مولای متقیان علی علیه السلام بود، زیاد بن ابیه برای اینکه معاویه را به کشتن حجر وا دارد شروع به جمع آوری شهادتهای دروغ و طوماری بی اساس بر ضد حجر و همزمانش کرد. بالاخره زیاده از هفتاد نفر از بزرگان و سران کوفه را فرا خواند و از آنان خواست گواهی خود را علیه حجر و یارانش بنویسند. و سرانجام حجر و یازده تن از یارانش را به شام حرکت داد

دو رکعت نماز عشق

معاویه گفت: آنان را به مرج عذراء ببرید و در آنجا بکشید. (مرج عذرائی که خود حُجر فتح کرده بود) چون بدان جا رسیدند حجر گفت: این روستا چه نام دارد؟

گفتند: عذراء، گفت: الحمدلله، به خدا من نخستین مسلمانی هستم که سگ های این روستا در راه خدا به من پارس کردند، و امروز مرا با غل و زنجیر بدین جا آوردند.

در (مرج عذراء) قاصدی از شام پایتخت معاویه، رسید برای چند نفر از این یازده نفر در شام وساطت کرده بودند، آزاد شدند و هفت نفر دیگر از جمله حجر بن عدی را، دعوت کردند از علی علیه السلام تبری جویند و اظهار بیزاری نمایند که هیچ کدام از این هفت نفر نپذیرفتند.

هر نفر را به یکی از مردم شام دادند که بکشد. حجر را به شخصی از حمیر دادند.

حجر گفت: بگذار دو رکعت نماز بخوانم. به او اجازه داد. حجر وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و آن را طولانی کرد. به او گفتند: از ترس مرگ نماز را طولانی کردی؟ گفت: «من هرگز وضو نگرفته ام، مگر این که با آن نماز به جای آورده ام، و هرگز نمازی بدین سبکی و شتاب نخوانده ام و اگر هم بترسم بعید نیست، زیرا (أری سیفاً مشهوراً و کفناً منشوراً و قبراً محفوراً) شمشیری آخته و کفنی آماده و گوری کنده شده در برابر خود می بینم.»

حُجر بن عُدی به قاتل خود گفت: اگر سرِ آن داری که فرزندم را بکشی او را پیش

از من گردن بزن! جلاد فرزند را گردن زد.

به حجر گفتند: در داغ فرزندت شتاب کردی؟! گفت: بیم آن داشتم که چون برق شمشیر را بر گردن من ببیند، بهراسد و دست از ولایت علی علیه السلام بردارد و آن گاه میان من و او در اقامتگاه جاوید که خداوند صابران را وعده فرموده جدایی افتد.

و بعد گفت: پس از مرگ من، زنجیر از دست و پایم باز نکنید و خون پیکرم را نشوئید زیرا می خواهم روز رستاخیز با همین وضع با معاویه روبرو شوم!"

جریان عجیب درباره این بزرگوار.

در تاریخ اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ شمسی وهابیون در سوریه، مقبره این شخصیت بزرگوار را ویران کردند و قبر شریفشرا بعد از ۱۳۸۲ سال شکافتند، بدن شریفش صحیح و سالم بیرون آوردند و جنازه شریفش را بردند و از سرنوشتش خبر و اطلاعی در اختیار مردم قرار ندادند که امت اسلام در سراسر کشور ایران و سایر کشورهای اسلامی، تظاهرات سنگینی نمودند هنوز تا به امروز ۱۳/۱/۱۳۹۳ شمسی خبر از بدن شریفش نیست یعنی هنوز مظلومیتش به پایان نرسیده است اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخر تابع لهم علی ذالک ..

تأثیر شهادت حجر

خبر شهادت جانگداز حجر دلیر و همزمانش بازتاب وسیع داشت. من جمله اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) به معاویه بود، در این بین عایشه نیز معترض بود و شخصی را نزد معاویه فرستاده تا مانع کشتن حجر شود اما کار از کار گذشته بود، اما عایشه به معاویه گفت: از پیامبر اسلام شنیدم که فرمود: بعد از من هفت نفر کشته می شوند که خدا و اهل آسمان از قتل آنان خشمگین خواهند شد و

چنین شد چه بسا هنگام مرگ معاویه او دچار کابوس وحشتناکی شده بود و در حالی که به شدت دچار تشنج و درد بود تکرار می کرد: "ای حجر! مؤاخذه و گرفتاری من به خاطر تو طولانی خواهد بود".

شهادت حجر تأثیر بسیاری بر روحیه مردم گذاشت و موج نفرت از خاندان اموی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت، به طوری که عایشه هنگامی که در مراسم حج با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: «چرا حجر و یاران او را کشتی و از خود شکیبایی نشان ندادی؟ از رسول خدا شنیدم که فرمود در «مرج عذراء» جماعتی کشته می شوند که فرشتگان آسمان از کشته شدن آنها خشمگین خواهند شد.»

معاویه برای این که عمل خود را توجیه کند گفت: «در آن زمان هیچ مرد عاقل و کاردانی نزد من نبود تا مرا از این کار باز دارد.»

گفته اند که حجر مستجاب الدعوه بود.

گردن او را زدند و جنازه را به قبر انداختند و رویش خاک ریختند. (۱)

بلی اینها بودند که معامله با خدا را تصدیق نموده و بهایش را از خدا گرفتند.

۲- رُشید هجری

آن صاحب علم منایا و بلایا و شاگرد عشقباذ علی علیه السلام از اصحاب خاص علی بن ابیطالب (علیه السلام) و محرم اسرار و یار شجاع و باوفای آنحضرت بود.

شیخ طوسی در کتاب «رجال»، او را از یاران علی (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین و حتی امام سجاد، صلوات الله علیهم أجمعین، شمرده است، هرچند که بنا به گواهی تاریخ، نمی شود او در زمان امام سجاد علیه السلام، زنده باشد.

۱- تاریخ های گوناگون از جمله قصه کربلا، ص ۴۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۰ کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲. پایگاه اسلامی الشیعه در انترنت. دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۷۶ المجالس السنیه ۳/ ۸۶.

رشید هجری اصالتاً منسوب به «هجر» که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقه بحرین بوده، و به نقلی «هجر»، قریه ای در مدینه النبوی که خرما و حصیر آن معروف و از جمله جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) بوده است. حضرت علی (علیه السلام) او را «رشید البلیا» نامیدند و به او علم «منایا و بلایا» آموخت (حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) به عنوان امام معصوم که به فرمان خداوند از علوم غیبی آگاهی داشت قسمتی از این اخبار غیبی را بنام «ملاحم و مغیبات» به بعضی از یاران شایسته و ذی صلاح خود از جمله کمیل، میثم تمار و رشید هجری منتقل کرد) یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق علی بن ابیطالب (علیه السلام) خبر داشت و از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته، و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار شده بود که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد و آنچه می گفت واقع می شد.

روزی علی (علیه السلام) با عده ای از یارانش در بستان برنی، از باغ های کوفه زیر درخت نخلی نشسته بود، فرمود: از آن نخل، مقداری خرما چیدند و همگی خوردند، رشید که در جمع بود عرض کرد یا امیرالمومنین، چه رطب نیکویی است.

حضرت فرمود: ای رشید، تو بر تنه این درخت به دار خواهی شد. رشید گوید، از آن به بعد، پیوسته صبح و شام نزد آن درخت می رفتم و آن را آب میدادم و رسیدگی می کردم. تا آن زمان که یکروز کنار درخت آمده، دیدم آن را بریده اند. فهمیدم اجل من نزدیک است.

شخصی به نام ابی حیان العجلی گفت: من دختر راشد (رشید) هجری را ملاقات نمودم به او گفتم: آنچه از پدرت شنیدی به من بگو، گفت: شنیدم می گفت حبیب امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای راشد چگونه صبر خواهی کرد وقتی دعای بنی امیه (ابن زیاد) ترا خواسته و دودست و دوپا و زبان تو را قطع می کنند! گفتم: ای امیرمؤمنان آخرش بهشت است؟! گفت: بلی ای راشد تو با منی در دنیا و آخرت به

خدا روزها گذشت تا این که او را عبیدالله بن زیاد خواست و دعوت به بیزاری از علی علیه السلام نمود و پرسید رفیقت مرگ تو را چگونه خبر داده است؟! گفت خلیل صلوات الله علیه به من خبر داده است تو مرا به براءت از او دعوت می کنی، من قبول نمی کنم و تو دست ها و پاها و زبان مرا می بزی، گفت: به خدا قسم الان دروغ دوستت را به تو ثابت می کنم، ببرید دست و پایش را ببرید و زبانش را ترک کنید،

آنها را بریدند و آوردند انداختند به خانه، گفتم: قربانت گردم پدر، درد احساس می کنی؟! گفت: نه به خدا قسم دخترم مگر مانند کسی که به ازدحام (وشلوغی) مردم بیفتد، همسایه ها و آشنایان، برای همدردی کردن آمدند، گفت: کاغذ قلم بیاورید به شما بگویم چه خواهد شد از آنچه مولایم امیرمؤمنان، به من یاد داده است، کاغذ قلم آوردند، او می گفت و می نوشتند اخبار ملاحم و کائنات را و به امیرمؤمنان علیه السلام نسبت می داد، این خبر به ابن زیاد رسید، حجاج فرستاد زبانش را هم بریدند و همان شب از دنیا رفت و امیرمؤمنان علیه السلام او را راشد المبتلی (و رشید البلیا) می نامید و علم منایا و بلایا را به او تعلیم کرده بود، به مردی می رسید و به او می گفت ای فلان بن فلان با چنین وضعی خواهی مرد و تو ای فلانی کشته می شوی و آن گونه می شد گفته بود. (۱)

در مدتی که «زیاد» پدر عبیدالله ملعون، حاکم کوفه بود دنبال رشید که پنهان بود، می گشت و در صدد تعذیب و قتل او بود.

روزی «ابو اراکه» یکی از بزرگان شیعه در خانه اش با عده ای از یاران نشسته بود که ناگهان رشید بر او وارد گشت و داخل منزل او شد، خیلی ترسید، برخاست و دنبال او رفت و گفت: ای وای بر تو رشید، با اینکار مرا به کشتن می دهی و بچه های مرا یتیم می کنی، رشید گفت: مگر چه شد؟ «ابو اراکه» گفت: زیاد بن ابیه،

۱- بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۲۱ باب ۱۲۲ از امالی شیخ: ص ۱۰۴-۱۰۳، و معرفه أخبار الرجال ۵۱-۵۰، الاختصاص ص ۷۸-

دنبال توست و اینان در جستجوی تو آمدند و تو در خانه من آمدی و می خواهی پنهان شوی؟ تمام کسانی که نزد من بودند ترا دیدند. گفت: کسی مرا ندید! گفت: چگونه ترا با این هیکل و قیافه ندیدند، دست و پای او را بست و در اطاقی انداخت و در اطاق را بست و پیش یارانش برگشت و در ضمن صحبت گفت: چند دقیقه پیش همچون شخصی به نظرم آمد، گفتند: ما ندیدیم، خیال کرد به خاطر نترسیدن او، انکار می کنند، رفت پیش زیاد که ببیند آنجا چه خبر است، ناگهان دید رشید به مرکب او سوار شده و به سوی دارالاماره می آید، رنگ از روی ابو اراکه پرید ولی دید زیاد با دیدن رشید از تخت پیاده و او را بغل کرد و پرسید برادر کی آمده ای؟

گفت همین حالا رسیدم، مدتی صحبت کردند و رشید خدا حافظی کرد و ابن زیاد با احترام تمام او را بدرقه کرد، ابو اراکه پرسید امیر او که بود که این همه به او احترام کردی؟ گفت: من روزهایی که در شام بودم با این شخص دوست صمیمی بودیم و از آن وقت ندیده بودم حالا که دیدم خیلی خوشحال شدم.

ابو اراکه با تعجب تمام به سوی خانه دوید و آمد دید آن طور که دست و پای او را بسته و در اطاق را قفل زده بود، همه برجای خود و تغییری حاصل نشده، دست و پای او را باز کرد و گفت: (دیگر من با تو نیستم) آزادی در خانه ام بمانی یا بروی، (ابو اراکه فهمید که این شخص در مقامات بالائی قدم می زند و از اصحاب محل اسرار مولای خود امیر مؤمنان علیه السلام است).

این ها بودند با تصدیق و امضای خرید و فروش خود با خدا، ولایت علی و اولاد علی علیه السلام را زنده نگهداشته و در آن محیط خفقان، پرچم تشیع را تا ابد بر افراشتند.

تا نوبت به سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید او در وفا به عهد و پیمان خود با خدا و تصدیق امضای خرید و فروش فیما بین، را به ثمر رسانید و با فدای تمام هستی خود، دین جد بزرگوارش را زنده کرد و تا دنیا باقیست این شعله فروزان کربلای او نور افکنی خواهد نمود بدینجهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است معلوم است که حسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه از حسین است، یعنی وقتی که دین من در اثر کارهای زشت و اعمال ناپسند خلفای از خدا بی خبر و پیروانان آنها، رو به افول و غروب پیش می رود، در نتیجه خود من از خاطره ها محو و از یادها رفته و خواهم مرد، حسین با فدا کردن جان و مال و اهل و عیال و جوانان خود، مرا دوباره زنده کرده و زنده ماندم را تا طول تاریخ، تضمین و بیمه خواهد نمود، زیرا اوست که باخون خود ریشه درخت خشکیده اسلام را آبیاری نموده و حیات دوباره، خواهد بخشید.

اوست که با اندک نفرات عزیزان خود در برابر ظلم و ستم یزید و یزیدیان ایستادگی کرد و بابتل جان خود وبا پیکار با دشمنان قسم خورده اش، علم قرآن را تادنیا هست، به اهتزاز در می آورد و حیات نو می بخشد. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۱۸۷

بود که بآلب تشنه و جگر سوخته در برابر آن از خدا بی خبران و مدعیان اسلام در بالای شتر که همه اورا بینند و فردا در قیامت نگویند که خدایا، ما حسین را ندیدیم، با صدای رسای امامت فرمود: هل من ناصر ینصرنی کمک خواست و یاری طلبید، علاوه بر اینکه کمک نکردند، دسته ای از لشکر جدا شده به سوی غارت خیام حرکت کردند، امام با دیدن این جریان فریاد زد آی مردم ان لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دنیاکم اگر دین ندارید اقلًا در دنیایان آزاد مرد باشید، یعنی هنوز من نمرده ام که جلوی چشم من به اهل و عیالم هجوم کرده و آنها را به اسیری گرفته و اموالم را به غارت برید، با شنیدن این کلمات دسته جمعی به سوی حضرت برگشتند و با کمال بیرحمی، آن لنگر زمین و زمان را به خاک و خون کشیده به شهادت رساندند.

هوا زجور عدو چو قیرگون گردید***عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد***اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد.

ألألعه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

شکر نعمت نعمت افزون کند*** کفر نعمت از کفت بیرون کند

اگر روزی اتفاقاً بادوستی یا کس دیگری بهمدیگر بررسی و او برای تو خدمتی را انجام دهد مثلاً نهار یا شامی یا میوه ای حتی یک نوشیدنی برایت بدهد، همیشه در یاداو هستی، کاش من هم در برابر آن آقائی که او آن روز در باره من انجام داد و بجا آورد، منم تلاشی او را در می آوردم و از شرمندگی بیرون می آمدم، درحالی که او فقط یک نیکی درباره ات به جا آورده است، نه عمری به تو داده و نه هوائی و نه فضائی و نه زندگی و نه روزی مادام العمر و. بلکه یک بار به تو خدمتی کرده است.

بامقایسه این عمل با داده ها و انعام ها و نعمت های بی شمار خدائی که ما را آفریده و از نیستی به هستی رسانیده و هر لحظه فیض خود را به ما ارزانی داشته است، ما باید چه کنیم؟!

آیا می توانیم شکر یکی از نعمت های بی شمار او را بجا آوریم؟! یا اقلًا هنگام استفاده از این داده های خدائی بگوئیم که خدایا شکرت، آخر من کیم و کیستم در باره من این همه تفضل کرده و غرق نعمت بی شمارم نموده ای؟! در حالی که این تشکر و شکر گذاری باز به نفع ما تمام می شود، زیرا در قرآن کریم بارها به ما وعده کرده و قول داده است، اگر شکر گزار باشی، برایت افزون خواهم داد، و در غیر این صورت، آماده مجازات ها و از دست دادن این نعمت ها باش!!.

حال به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ابراهیم: ۷ به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من

بطور قطع نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است.

۲- فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۳- سلیمان از سخن او (مورچه) تبسمی کرد و خندید و گفت: «پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن!» نمل: ۱۹(۱)

۴- ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم:) شکر خدا را بجای آور هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است. لقمان: ۱۲(۲)

۵- و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! (۳)

۶- آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند: معبدها، تمثالها،

۱- حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سَيْلِيمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ ادْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ نمل: ۱۹

۲- وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ لقمان: ۱۲

۳- وَ صَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّبْيَةِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ لقمان: ۱۴

ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم): ای آل داوود! شکر (این همه نعمت را) بجا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند! سبا: ۱۳(۱)

۷- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!»(۲)

ماجرای عجیب قوم سبا و نتایج ناشکری آنها

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتهای به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر

۱- يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
سبا: ۱۳

۲- وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصِلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ احقاف: ۱۵

آب تر سد مأرب بود.

مأرب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوههای صراه از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره و دامنه دو کوه بلق سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریباً به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آنقدر میوه های فراوان بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبیدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند حتی در اثر وفور نعمت، پوست گندم ها را جدا کرده از مغزش استفاده می کردند و با آن نان ها بچه هایشان را تمیز می کردند و آن نان ها را وسیله مأمورین بلدی در بیرون شهر، تلبار کرده بودند.

پیغمبری برایشان مبعوث شد هرچه موعظه و نصیحت کرد، اعتنائی نکردند و گفتند: جان سد مأرب ما به سلامت، قحطی یعنی چه؟!.

ورق برگشت آب سدی را که به وجود آن افتخار می کردند، به هر مزرعه و باغی زدند، همه را سوزاند و خشک کرد تا اینکه قحطی آن سرزمین را فراگرفت بگونه ای که آن نان های نجس و روی هم انباشته شده را، با جیره بندی، خوردند و از آن طرف هم لشکر خداوندی موشهای صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست به

دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یکمرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباہ کرد، و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرائی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ اراک و شورگز و اندکی درختان سدر بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند به طوری که بعدها راه هر کس از آنجا می افتاد، می گفتند: قوم سبا اینجا زندگی می کردند.

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمائی کند تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند.

در قرآن کریم سرگذشت این قوم و نابودی و به فنا رفتن آنها را این گونه بیان می نماید.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) سبا: ۱۹ ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند! و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم؛ در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صابر شکر گزار است.

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گوئی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری

همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی - اسرائیل از من و سلوی (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله *بَاعِدْ بَيْنَ أَشْفَارِنَا* اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن بمانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود!

به هر حال آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند (*وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ*).

آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتشها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟ قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانشان را در هم پیچیدیم که آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم! (*فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ*) آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم (*وَ مَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ*).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانائی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سوئی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آنچنان که پراکندگی آنها به صورت ضرب المثل در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند تفرقوا ایادی سبا! (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!).

به گفته بعضی از مفسران قبیله غسان به شام رفتند و اسد به عمان و خزاعه به سوی تهامه و طایفه انمار به یثرب.

و در پایان آیه می فرماید: قطعاً در این سرگذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبرکنندگان و شکرگزاران (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

چرا صابران و شکرگزاران می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟

(مخصوصاً با توجه به اینکه صَبَّار و شَكُور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟!

یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان قوم سبا را در آیاتی تلاوت کردم آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و سبا را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت حمیر بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مأرب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود: یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان نا آگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر مأرب و نواحی آن وارد شوند، و از آثار

و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروههایی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبھائی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هائی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند.

نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم سبا بعد از سرگذشت سلیمان در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱- داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد مارب متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات، عصای سلیمان علیه السلام را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲- از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! و هر دو رو به

۳- این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آنچنان متلاشی شدند که هر گروهی به سوئی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند یک عمر باید در سفر باشند!

۴- هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهایی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی بیار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهر کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵- آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند***تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید *لَأَزِيدَنَّكُمْ* (مسلمنا نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید: عذاب من شدید است و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است، در مورد آیه ای که در عنوان سخنرانی تلاوت نمودم به چند نکته توجه داشته باشید.

بدون شک خداوند در برابر نعمتهائی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که بینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیتی بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آنرا در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همانگونه که بزرگان فرموده اند: *الشكر صرف العبد جميع ما أنعمه الله تعالى فيما خلق لأجله.*

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوائی و گویائی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان بینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با باطل بجنگیم اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر علیه يتعلق

القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصيه بنعمه و تخالفه بشي ء من امره و نهيه بسبب من نعمته: كمتريين شكر اين است كه نعمت را از خدا بداني، بي آنكه قلب تو مشغول به علتی شود كه خدا را فراموش كني، و همچنين راضي بودن به آنچه عطا نموده و اينكه نعمت خدا را وسيله عصيان او قرار ندهي، و اوامر و نواهي او را با استفاده از نعمتهايش زير پا نگذاري. از اينجا روشن مي شود كه شكر قدرت و علم و دانش و نيروي فكر و اندیشه و نفوذ اجتماعي و مال و ثروت و سلامت و تندرستي هر کدام از چه راهي است؟ و كفران آنها چگونه است؟ حديثي كه از امام صادق عليه السلام در تفسير نور الثقلين نقل شده نيز دليل روشني بر اين تفسير است، آنجا كه مي فرمايد: شكر النعمه اجتناب المحارم شكر نعمت آنست كه از گناهان پرهيز شود.

و نيز از اينجا رابطه ميان شكر و فزوني نعمت روشن مي شود، چرا كه هر گاه انسانها نعمتهاي خدا را درست در همان هدفهاي واقعي نعمت صرف كردند، عملاً ثابت کرده اند كه شايسته و لايقند و اين لياقت و شايستگي سبب فيض بيشتري و موهبت افزونتر مي گردد.

اصولاً ما دو گونه شكر داريم، شكر تكويني و شكر تشريعي.

شكر تكويني آن است كه يك موجود از مواهبي كه در اختيار دارد، براي نمو و رشدش استفاده كند، في المثل باغبان مي بيند در فلان قسمت باغ درختان به خوبي رشد و نمو مي كنند و هر قدر از آنها پذيرائي بيشتري مي كند شكوفاتر مي شوند، همين امر سبب مي شود كه باغبان همت بيشتري به تربيت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به كاركنان خويش توصيه كند چرا كه آن درختان به زبانه حال فرياد مي زنند اي باغبان! ما لا يقيم، ما شايسته ايم، نعمتت را بر ما افزون كن، و او هم به اين ندا پاسخ مثبت مي دهد.

و اما در بخش ديگر از باغ درختاني را مي بيند كه پژمرده شده اند، نه طراوتي، نه برگي، نه گلي نه سايه دارند و نه ميوه و بزي، اين كفران نعمت سبب مي شود كه

باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می دهد ااره بر پای آنها بگذارند
چرا که:

بسوزند چوب درختان بی بر***سزای خود همین است مَر،

بی بری را در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبانه حال فریاد می کشد خداوند لایق این نعمت نیست، و آنکس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبانه حال می گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن! این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می آئیم، خود این توانائی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام می خوانیم: کیف لی بتحصيل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد و جب علیّ لذلک ان اقول لک الحمد! چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکر دیگری دارد، و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق، شکر گزاری کنم و بگویم لک الحمد!

و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علیّ قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی: خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد

که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش***عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش***کس نتواند که بجا آورد!

حال به چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت توجه کنید.

۱- علی علیه السلام در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر: هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما میرسد (سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید)، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!

۲- این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت های او کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: اشکرکم لله اشکرکم للناس: شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند.

۳- افزایش نعمت های خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با

توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات وجوب معرفه الله (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر منعم (نعمت بخش) وارد شده اند.

۴- احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آنها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفائی و پویائی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت هائی بانشاط تر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود. (۱)

البته همگی به خوبی می دانیم بزرگ ترین نعمت خدا برای جهان بشریت، وجود حجت های الهی است در روی زمین و شکر واقعی این نعمتها، عمل به گفته آنها و

۱- بخشی از این سخنرانی، از چند جلد از مجلدات تفسیر نمونه مورد استفاده قرار گرفته است.

تسلیم در برابر دستورات و اوامر آنهاست، حال بینیم این بشرها با آنها چه رفتاری کرده و چه مصیبت‌ها برای آنها تحمیل نمودند، با صرف نظر از بیان سرگذشت‌های امت‌های گذشته، بزرگان دین خود ما چه کردند که بارزترین آنها، پنج تن آل عبا علیهم‌السلام است که هیچکدامشان بطور عادی مانند دیگران از دنیا نرفتند و در قبرهایشان، به خاک سپرده نشدند!! (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اثر سمّ از دنیا رحلت نمود و پس از سه روز در روی زمین ماندن که مردم در سقیفه بنی ساعده، مشغول تعیین رئیس و به دست آوردن ریاست بودند و پس از سه روز تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است، آمدند دیدند امیرمؤمنان علیه‌السلام آن حضرت را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده ولی از ترس آنها دفن نکرده است تا مایه گرفتاری خود را ببار آورد.

فاطمه زهراء علیها السلام با چه مصیبت و جراحت و مظلومیتی، شهیده از دنیا رفت و شبانه دفن و قبرش طبق وصیت خود، مخفی گردید.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از ترس شیوخ نهروان، شبانه در محلی دور از شهر دفن و آثار قبرش محو گردید تا بعد از ۱۷۰ سال در زمان هرون الرشید وسیله پناهنده شدن آهویی به آن قبر شریف کشف گردید.

امام حسن علیه‌السلام را وسیله عیالش جعده دختر اشعث بن قیس، مسموم نموده و خواستند کنار جد بزرگوارش دفن نمایند، با دستور عایشه بدن شریفش تیر باران و در بقیع به خاک سپرده شد که هنوز هم غریبان وطن خود هستند.

امام حسین علیه‌السلام که مصیبتش اظهر من الشمس است که پس از شهادت بی سابقه، سه شبانه روز بی غسل و بی کفن و دفن روی خاک کربلا زیر آفتاب سوزان ماند و مصائبی که بر همگان، روشن و آشکار است.

۱- من تمام جریان‌ها را در کتاب «از مباحثه تا عاشوراء» با اسناد و مدارک، نوشته و در اختیار جامعه بشری قرار داده ام طالبین تفصیل به آن کتاب مراجعه نمایند.

مجلس ۱۶ لشکریان مرئی و نامرئی خدا

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت، برای سرکوب نمودن عاصیان و گردن کشان و گردن کلفتان، از لشکریان گوناگون خود، استفاده کرده است، که به تعدادی از آنها بطور اختصار اشاره می شود.

۱- آب برای غرق قوم حضرت نوح علیه السلام

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْمِكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (اعراف: ۶۴) اما سرانجام او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم؛ چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ وَ دُسِّرِ (قمر: ۱۳) در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی در پی گشودیم؛ ۱۲ و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب به اندازه مقدر با هم درآمیختند (و دریای وحشتناکی شد)؛ ۱۳ و او را بر مرکبی از الواح و میخهایی ساخته شده سوار کردیم؛

۲- فرعون و فرعونیان را

با ۱- طوفان، ۲- ملخ، ۳- شپش آفت گیاهی، ۴- قورباغه، ۵ خون، ۶،

قحطی و خشکسالی، ۷ کمبود میوه‌ها- فشار داد و در نهایت با آب غرق نمود و از صفحه روزگار برچید.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (اعراف: ۱۳۳) سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم): طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را- که نشانه‌هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم؛ (ولی باز بیدار نشدند، و) تکبر ورزیدند، و جمعیت گنهکاری بودند!

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مَتَنِ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اعراف: ۱۳۰ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!

اعراف: ۱۷۱ و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می‌آید؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم: آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید،) تا پرهیزگار شوید! (۱))

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۳۶) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

۳- باد

برای سرکوب قوم عاد (قوم حضرت هود علیه السلام)

۱- اعراف: ۱۷۱ و اذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظله و ظنوا أنه واقع بهم خذوا ما اتينكم بقوه و اذكروا ما فيه لعلكم تتقون.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنتَفِعِرٍ (قمر: ۲۰)

قمر: ۱۸ قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود! ۱۹ ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم ... ۲۰ که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا برمی کند! ۲۱ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود!

وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصِيرٍ عَاتِيَةٍ (۶) وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصِيرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَيَّخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صِرَعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ حَاقَهُ: ۶ وَ أَمَّا قَوْمُ «عَاد» بِا تَنْدَبَادِي طَغْيَانِكْرٍ وَ سَرْدٍ وَ پَرَصْدَا بِه هَلَاكَتِ رَسِيدِنْد، ۷ (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، (و اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند! ۸ آیا کسی از آنها را باقی می بینی!؟

۴- باران ریگ و سنگ

قوم لوط را با باران ریگ و سنگ درهم کوبید و نابود ساخت

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (اعراف: ۸۳) (چون کار به اینجا رسید، ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (در شهر) بود.

اعراف: ۸۴ و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد!

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَيِّحِ (قمر: ۳۴) قمر: ۳۳ قوم لوط اندازها (ی پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند؛ ۳۴ ما بر آنها تندبادی که ریگها را به

حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!

۵- زلزله قوم شعیب را قوم مدین

وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ اعراف:
 ۹۰ اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد!» ۹۱ سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان بصورت اجساد بی جان در خانه هاشان مانده بودند. ۹۲ آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند!

۶- صیحه و زلزله

قوم ثمود (قوم حضرت صالح علیه السلام را با صیحه و زلزله نابود کرد!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (اعراف: ۷۸)

۷۸ سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (قمر: ۳۱) ما فقط يك صيحه [صاعقه عظيم] بر آنها فرستادیم و بدنبال آن همگی بصورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع آوری می کند!

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (الحاقة: ۵) قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند (و نتیجه شومش را دیدند)! ۵ اما قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند!

۷- طاعون برای فراریان از آن

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَعَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (بقره: ۲۴۳) آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

۸- با موش های صحرائی سد محکم مأرب

را درهم کوبید و قوم سبا در سرزمین یمن را آواره و سرگردان بیابان ها ساخت!.

مکارب "سبأ" نسب وی به: عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود النبی علیه السلام می رسد. وی بنای "سد مأرب" را در مسافت کمتر از دو ساعت راه از طریق مغرب شهر مأرب شروع کرد. ولی قبل از اتمام سد، شاه "مکارب سبأ" فوت کرد و پسرش کار پدر را دنبال کردند و "سد مأرب" را به پایان رساندند. بعد از اتمام سد مأرب منطقه مجاور سد را "ارض سبأ" نامگذاری کردند و شهر "مأرب" را پایتخت مملکت خود قرار دادند. در سیره السبئین آمده است که یکی از این پادشاهان که نام وی "یثعمر بن مکارب" که ظاهراً در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد مسیح حکومتی داشته، بنای "سد مأرب" را که پدرش "مکارب سبأ" آغاز کرده بود واندکی کار کرده بود پرداخته و به انجام رسانید و مورد استفاده و بهره برداری

قرار گرفت. پس از اتمام "سد مأرب" با دولت مُعین" در جنگ شد و آن دولت را شکست داد و ۵۰۰۰۰ نفر از معین ها را کشت. این حکمران نامدار ظاهراً همان یثعمر سبائی است که سارگن پادشاه آشور در کتیبه خود در سال ۷۱۵ قبل از میلاد از باج و خراج گرفتن از او سخن می راند. نوه از کریبل وتر (یا کریبائیل وتر) از مقتدرین حکمرانان سبأ بود که دولت سبأ را بالمره مغلوب نمود و با دولت قتبان و دولت اوسان نیز جنگها کرد و از این تاریخ حکمرانان لقب پادشاه بر خود گرفت. اسم کریبلو از ملوک سبأ هم که در کتیبه سناخریب پادشاه آشور از ۶۶۵ قبل از میلاد آمده است. ظاهراً اشاره به همین حکمران است که بخورات و توایل و سنگهای قیمتی برای او فرستاده بود. پایتخت مملکت سبأ در آن دوران شهر صرواح بوده که در مشرق صنعا واقع بوده و حالا خرابه های آن موجود است. بعداً پایتخت سبأ به شهر مأرب که شهر عمده بود انتقال یافت. (در باره سرگذشت این قوم مطالبی قبلاً بیان کردیم که نیازی به تکرار آن نیست).

۹- با پشه بال شکسته، نمرود سرکش را نابود کرد

ادعای خدائی کننده زمان حضرت ابراهیم علیه السلام را با پشه پر شکسته از میان برد.

نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده بود، به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین را تشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و برگشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص و نیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هر بیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذراند،

روزی به سر زنان درِ اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید و زدند و سرش متلاشی شد و دیدند یک پشه بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

۱۰- زمین برای فرو بردن امثال قارون

قصص: ۸۱ سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد. ۸۲ و آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند:

«وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!» (۱)

۱۱- اصحاب فیل را با پرندگان بمب افکن ابابیل خاکستر نمود!

اصحاب فیل گروهی بودند که از دیار خود به قصد تخریب کعبه معظمه حرکت کردند، اما خدای تعالی با فرستادن مرغان ابابیل، و با ریزش کلوخهای سنگی بر سر آنان، هلاکشان نموده و به صورت گوشت جویده درآورد. (۲)

۱- فَخَسِبْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيهِ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآنَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (قصص: ۸۲)

۲- اصحاب از ماده "صحب" در لغت به معنای ملازم و همراه (انسان، حیوان، مکان یا زمان) - راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، ص ۴۷۵. و جمع صاحب می باشد. - مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ج ۶، ص ۱۹۰. طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

نجاشی پادشاه حبشه بود. او برای تبلیغ دین مسیح دست به کار شد و به روش های مختلف تلاش کرد تا دین مسیح را به صورت اول برگرداند و نیروی از دست رفته اش را بازیابد.

نجاشی وقتی دید از همه کشورها، مردم برای حج به مکه می روند، تصمیم گرفت راهی پیدا کند تا توجه مردم را از مکه و کعبه دور کند و دل های مردم را به سمت کشور خود متوجه کند.

به همین خاطر کلیسای باشکوهی در صنعاء (یکی از شهرهای یمن) ساخت و پس از پایان آن را به بهترین شکل تزیین کرد و از بهترین فرش ها و پرده ها استفاده کرد تا زیبایی آن چشم همگان را خیره کند.

او فکر می کرد وجود چنین کلیسای بزرگ و باشکوه مردم را از رفتن به مکه باز می دارد و همه ی مردم و اهل مکه و قریش به آن کلیسا می آیند.

اما همه تصورات نجاشی غلط از آب درآمد، زیرا نه تنها اهل مکه به آن کلیسا توجه نکردند، بلکه اهالی یمن و حبشه هم مکه را فراموش نکردند و باز برای حج رهسپار مکه شدند.

نجاشی دیگر نمی توانست کاری انجام دهد، زیرا نمی توانست به زور در دل های مردم برای خود جایی پیدا کند و عقیده خود را به آن ها بقبولاند.

از قضا یک کاروان تجارتي از مکه به حبشه آمد، کاروانی ها همه عرب بودند و برای تجارت به آن کشور آمده بودند.

تعدادی از عرب ها در یکی از اطاق های کلیسا منزل کردند و چون هوا سرد بود، آتش روشن کردند، ولی هنگام رفتن فراموش کردند آن را خاموش کنند. آتش به

کلیسا راه یافت و آتش سوزی بدی اتفاق افتاد.

وقتی خبر سوختن کلیسا و علت آتش سوزی به نجاشی رسید، بسیار عصبانی شد و با خود گفت عرب ها از سر دشمنی کلیسای ما را آتش زدند و قسم خورد که کعبه را ویران و نابود سازد.

به همین منظور نجاشی فرمانده سپاه خود، ابرهه را صدا کرد و او را با لشگری مجهز از اسب و فیل و سوار و پیاده به مکه فرستاد.

ابرهه با سپاه عظیم به سمت مکه رهسپار شد و در بین راه غارتگری ها کرد و هر کجا گوسفند و گاو و شتر می دید برای خود می گرفت. ابرهه در بیابان حجاز شبانی را با دویست شتر دید. شترها برای عبدالمطلب بود و شبان هم برای او کار می کرد.

ابرهه شترهای عبدالمطلب را گرفت و به راه خود ادامه داد تا در بیرون شهر مکه منزل کند. (۱)

نقش عبدالمطلب در داستان اصحاب فیل

ابرهه به بزرگ مکه، "عبدالمطلب" پیام فرستاد که او برای جنگ نیامده بلکه فقط قصد ویرانی کعبه را دارد. «عبدالمطلب» نزد ابرهه رفت.

ابرهه در خیمه خود روی تخت نشسته بود که دربان او وارد شد و گفت:

عبدالمطلب رئیس مکه و سرور قریش بیرون خیمه است و اجازه ورود می خواهد؟

ابرهه اجازه داد و عبدالمطلب وارد شد.

ابرهه مات و مبهوت عظمت عبدالمطلب شد. به مترجم خود گفت از او بپرسد چرا به اینجا آمده است؟ عبدالمطلب گفت: سپاهیان تو شتران مرا گرفته اند آمده ام درخواست کنم شتران مرا برگردانید. ابرهه حیرت زده گفت: از چشم من افتادی! من خیال می کردم آمده ای خانه ای که مورد افتخارتان است و من برای خراب کردن آن آمده ام از من بخواهی از این خیال منصرف شوم.

من از ویران کردن کعبه می گویم و تو از من شترانت را می خواهی؟ عبدالمطلب در جواب گفت: من صاحب شترانم؛ اما آن خانه خود صاحبی دارد که از آن دفاع می کند! این سخن ابرهه را تکان داده و در فکر فرو برد.

ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را به او برگردانند.

بعد عبدالمطلب به مکه برگشته و در خانه خدا مشغول راز و نیاز و مناجات با خدای خویش شد و طولی نکشید که نصرت الهی شامل حالشان گردید. (۱)

از این اخبار استفاده می شود که حضرت عبدالمطلب مقام ولایت و وصایت را از جدش ابراهیم داشته و حجت وقت بوده و با علم خدادادی، این پیشامدها را می دانسته؛ چون زمین خالی از حجت نخواهد بود. (۲)

ابرهه برای ویران ساختن کعبه به سمت شهر حرکت کرد. سپاه ابرهه از کوه سرازیر شد، ولی هنوز قدم در شهر مکه نگذاشت که بعد از دقایقی پرندگان کوچکی به نام ابابیل از سوی دریای احمر فرا رسیدند که هر کدام سنگریزه هایی در منقار و در پنجه خویش داشتند، که این سنگریزه ها را بر سر لشکر فرو ریخته و آنها را هلاک نمودند. این مجازاتی بسیار بزرگ با سنگریزه هایی بسیار کوچک بنام سجیل بود که موجب وحشت بین سپاه و فرار آنها به سوی یمن شد، ولی هنوز چیزی نگذشته بود که تمام سپاه، به جز یک نفر هلاک شدند. آن یک نفر به سرعت خود را به حبشه رساند و بنزد نجاشی رفت و جریان کشته شدن سپاه را تعریف کرد.

نجاشی پرسید: آن پرندگان به چه صورت بودند که سپاه مرا نابود کردند؟ آنگاه یکی از همان پرندگان در هوا پیدا شد، آن مرد گفت اعلیحضرتا! این یکی از همان پرندگان است که لشکر ما را هلاک کرد. سخن آن مرد به پایان رسید و در همان حال

۱- مهری، محمد جواد؛ مجموعه قصه های قرآن، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۲- طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

سنگریزه ای بوسیله همان پرنده بر سر او فرود آمد و در حضور نجاشی جان داد.

این حادثه در سال ولادت پیامبر اتفاق افتاد.

این قصه از آیات و معجزات بزرگ الهی است که کسی نمی تواند انکارش کند؛ برای اینکه تاریخ نویسان آن را مسلم دانسته و شعرای دوران جاهلیت در اشعار خود از آن یاد کرده اند^(۱) و همچنین اهمیت این حادثه بزرگ به اندازه ای بود که آن سال را «عام الفیل» نامیدند که مبدأ تاریخ عرب شد.^(۲)

در مورد تاریخ این واقعه نیز برخی آن را ۴۰ سال قبل از تولد پیامبر اکرم و برخی ۲۳ سال قبل می دانند؛ ولی اکثر علماء بر آنند که عام الفیل همان سالی بود که رسول اکرم در آن سال متولد شد.^(۳)

داستان اصحاب فیل به قدری مهم است که خداوند در قرآن یک سوره باهمان نام به آن اختصاص داده است.

و این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت خدا روی آورند.^(۴)

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»^(۵) «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟»

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ»^(۶) «آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟»

مراد از "کید" سوء قصدی است که آنان درباره مکه داشتند و قصدشان تخریب بیت الله الحرام بود که خداوند حيله آنان را در تضلیل قرار داده و نقشه آنان را نقش

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۲- مکارم شیرازی، ناصر؛ قصه های قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۶۳۱.

۳- زین العابدین، رهنما؛ ترجمه و تفسیر رهنما، تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش، ج ۴، ص ۶۱۰.

۴- شیخ طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۴۱۰.

۵- فیل: ۱.

۶- فیل: ۲.

بر آب ساخته و زحماتشان را بی نتیجه نمود. آنها راه افتادند تا کعبه را ویران کنند، ولی در نتیجه، خودشان هلاک شدند. (۱)

خداوند به شرح ماجرا پرداخته و نوع عذاب آنها و اسباب نابودیشان را به صورت خیلی زیبا و موجز به تصویر کشیده است:

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (۲) «و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد.»

«تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» (۳) «که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.»

"سجیل" در لغت آمیخته ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرب (تبدیل به عربی) شده است (۴)

در رابطه با سنگهایی که بر سر اصحاب فیل بارید، سه مطلب هست:

یک. آن سنگها به هر که اصابت می کرده، بدنش را سوراخ نموده و می کشت.

دو. با باریدن آن سنگها میان لشکر ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، که عده ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این جریان موجب فرار آنها شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (۵)

سه. اصحاب فیل بعد از هدف گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسدهای بی روح در آمدند، و یا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرونشان را سوزانید. (۶)

پس اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید؛ و فیلهای (با آن هیکل) را با پرنده های کوچک، و سلاحهای پیشرفته آن روز را با

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

۲- فیل / ۳.

۳- فیل / ۴.

۴- مفردات راغب، ص ۳۹۸.

۵- قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۶- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

سنگریزه از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد(۱).

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه اش خورد شده و گاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است: (۲).

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» (۳) «در نتیجه آنها را همچون گاه خردشده قرار داد.»

آثار و برکات ناشی از هلاکت اصحاب فیل

۱. الفت و امنیت:

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» (۴) «کیفر لشکر فیل سواران) بخاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود)؛ الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه (و بخاطر این الفت به آن بازگردند)!

بعد از بیان و شرح نابودی اصحاب فیل و لشکریان " ابرهه "، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله ای برای سوره فیل است، می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون گاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد. منظور از " الفت " که به معنی اجتماع توأم با انس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ (۵) و منظور از " رحلت قریش " مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است. با این بیان معلوم شد که خداوند

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۵.

۲- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۷۱ ش، چاپ ششم، ج ۵، ص ۷.

۳- فیل / ۵.

۴- قریش / ۱.

۵- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با کوچ زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛^(۱) چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و ... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.^(۲)

۲. تجارت و امنیت:

«إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ»^(۳) «الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه و بخاطر این الفت به آن بازگردند!»

مسافرت قریش از مکه به بیرون شهر جهت تجارت بوده؛ چون این شهر در دره ای خشک و سوزان و بی آب و علف واقع شده بود که هیچ زراعتی در آن وجود نداشت. مردم مکه جهت امر معاش و وسعت روزی، هر سال دو نوبت به تجارت می رفتند، یک نوبت در زمستان، به طرف یمن و نوبت دیگر در تابستان، به سوی شام؛ و با این دو نوبت سفر کردن زندگی خود را اداره می نمودند؛ و از طرفی مورد احترام مردم یمن و شام قرار گرفته، که به همین جهت راهزنان و غارتگران جرأت تعرض به اینها را نداشتند.^(۴)

۳. عبادت و امنیت:

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»^(۵) «پس (بشکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند،

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.»

این آیه اشاره به منت واضحی است که در ایلاف دو مسافرت وجود داشت؛

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

۳- قریش / ۲.

۴- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۵- قریش / ۲ و ۴.

نعمت ظاهری که نمی توانند آن را انکار کنند، و آن تامین معاش و امنیت قریش بود که زندگیشان در سرزمینی بود که نه نانشان تامین بوده و نه جانشان؛ پس باید پروردگاری را پرستند که به بهترین وجه امورشان را تدبیر نموده، و او همان " پروردگار بیت کعبه " است. (۱)

۱۲- فرشتگان و باد و طوفان

قوم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با فرشتگان و باد و طوفان در موارد متعدد.

جنگ بدر و احد و خندق و حنین سرکوب نمود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا احزاب: (۱۰) ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است.

۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

آل عمران: ۱۲۳ خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶. مقداری از مطالب فوق در باره اصحاب فیل، از نوشته: خانم محبوبه محجوب، و آقا سید جواد موسوی اقتباس شده است.

برابر دشمن، مخالفِ فرمانِ پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید! ۱۲۴ در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می آیند، یاری کند؟!» ۱۲۵ آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه هایی با خود دارند، مدد خواهد داد! (۱)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ (انفال: ۹) انفال: ۹ (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت):

من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم. و آیات دیگر در این باره برای امت اسلام.

و همچنین از بین رفتن اقوام سایر انبیاء علیهم السلام که ذکر آنها به طول می انجامد.

مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان!

دین اسلام در زمانی از تاریخ با امر پروردگار عالم: وسیله آخرین پیامبر خود حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در جزیره العرب پیاده شد که از مسائل بهداشتی و پزشکی خبری نبود و در این مقطع از زمان و مکان به کار گرفتن اصطلاحات طبی و پزشکی مدرن: از پذیرش عقل و خرد و ذهن افراد جامعه آن زمان دور بود و

۱- وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُم مِّنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (آل عمران: ۱۲۵)

پیامدهای ناگوار زیاد بار می آورد؛ بدین جهت اعمالی را که برای انسان انجام آن ضرورت داشت و دارد به عنوان: «واجب» و کارهایی که پرهیز و دوری جستن از آن لازم و مهم است «حرام» و عمل هایی که انجام آن به خوبی متمایل است «مستحب» و چیزهایی که به جا نیاوردن آن بهتر است «مکروه» و رفتار و کرداری که متوسط و میانه باشد «مباح» شمرده شده است.

لذا از صدر اسلام تحقیقات و پژوهش ها و پرسش ها با مرور زمان: در باره احکام ریز و درشت اسلام و تکالیف و دستورهای قرآن شروع شده و اندیشمندان از هر نژاد و رنگ و زبان: قد علم کرده و کمر همت بسته: تا روی هر یک از این اعمال: کار کرده و با شکافتن اسرار آن به علت و حکمت زوایای بی شمار آن پی ببرند.

هرچه زمان بگذرد و تاریخ پیش رود و تکنیک و صنعت و علم وو ... ترقی و پیشرفت نماید، روز به روز مهر راز و رمز آن اوامر و نواهی شکسته شده و تا جهان هست و بشریت وجود دارد از روی آنها پرده برداشته خواهد شد.

زیرا دین مبین اسلام به تمام زوایای ریز و درشت زندگی انسان ها، هم اشراف کامل دارد و هم در باره تک تک آنها بیانات و راهنمایی هایی دارد که عقل متحیر است؛

اگر کسی کمی به دستورات اسلام توجه نماید؛ خوردنی ها و نوشیدنی ها، پوشیدنی ها و خوابیدن ها؛ ازدواج ها و تشکیل خانواده ها و کیفیت زندگی با اعضای خانواده، و با افراد جامعه و کسب و تأمین معاش، مسافرت ها و کیفیت سفرها، دام داری و کشاورزی، مسکن و کیفیت تهیه آن، و مدیریت و اداره کشور وو ... هم از منظر پزشکی و طبی و هم از نظر فردی و اجتماعی و نیز از جهت مادی و معنوی وو ... به قدری دقت و بررسی به خرج داده است که واقعاً آدم در این دریای ژرف و بی انتها غرق می شود، واقعاً زهی بی انصافی است، اگر کسی به این معانی آگاهی داشته باشد ولی در صدد انکار و لجاجت بر آید! در این صورت ما فقط

هدایت یافتن این گونه اشخاص را باید از خدای متعال خواستار شویم، ولی آنان که بی اطلاع بر قوانین و فرامین اسلام باشند و در فکر بررسی و یافتن حق و حقیقت باشند، خداوند موفقشان بدارد.

این دین برای هر چیزی حد و حدودی تعیین کرده است که عدم رعایت آنها مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

تفکر و تعقل در برنامه های ریز و درشت نظام آفرینش، بدون شك انسان را، به سوی خداشناسی، هدایت می کند و مبدء و مبدء جهان آفرینش را، معرفی می کند.

همین خوردن و آشامیدنی های به ظاهری اثر و مورد بی اعتنائی، امادر واقع خیلی مهم، به ما روشن می کند که این خوردن ها و خوردنی ها و این آشامیدن و آشامیدنی های انسان و حیوان و کیفیت به وجود آمدن آنها و آسیاب های درونی برای خورد کردن و کشیدن جوهر آنها و تقسیم هر ماده ای از آن را به اعضای مختلف بدن که مورد نیاز آنهاست و تنظیم سوخت و سوز آنها و تخلیه فضولات و تفاله آنها. و، همگی نشانه ایست به شناختن ناظم و نظم دهنده آنها که در نهایت انسان را به سوی فلاح و رستگاری، راهنمایی می کند.

آداب خوردنی ها

در باره آداب سفره و خوردن غذا و کیفیت آن و اینکه هنگام خوردن؛

۱- به جلوی دیگران دست دراز نکردن،(۱)

۲- نام خدا بردن، (بسم الله گفتن).

۳- در پایان ستایش خدا نمودن، (الحمد لله یا شکر الله گفتن).

۴- مؤدبانه و باکیفیت خوب سر سفره نشستن،

۱- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اذا أكل أحدكم فليأكل ممّا يليه وقتی که یکی از شما می خورد از طرف خود بخورد و فرمود: يأكل الإنسان ممّا بين يديه ولا يتناول من الأخر شيئاً انسان از جلوی خودش بخورد و از جلوی دیگران چیزی نخورد؛ المحاسن: ۳۹۸ و ۴۴۸ و ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ۴۱۸ / ۶۶ ح ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ از آن.

۵- در جمع زود دست برداشتن از غذا که تا دیگران خجل نشوند،

۶- شستن دستها (اگر بادست می خورد)،

۷- به پشت خوابیدن بعد از غذا و پای راست را روی پای چپ گذاشتن،

۸- بادست خوردن و سرسفره آروغ زدن،(۱)

۹- خلال کردن بعد از غذا،

۱۰- مسواک نمودن،

۱۱- گذارا همراه سبزیجات خوردن،(۲)

۱۲- غذا را داغ داغ نخوردن بگذارید خود سرد شود.

۱۳- روی ظرف غذا را باز نگذاشتن، وو... (۳)

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا شنید مردی آروغ می زند فرمود: یا عبدالله قصیر من جشائک فان أطول الناس جوعاً یوم القیامه اکثرهم شعباً فی الدنیا. ای بنده خدا کوتاه کن آروغ (زدنت) را همانا روز قیامت کسانی از شما گرسنگی اش زیاد می شود که در دنیا سیریشان زیاد باشد (یعنی آروغ زدن از سیری شکم است پس سیران دنیا گرسنگان آخرت خواهند شد) در این مورد چندین روایت مشابه هست.

۲- موفق مدینی از جدش گفت: امام (موسی کاظم) علیه السلام مرا خواست و برای صبحانه نگهم داشت غذا را در سفره گذاشتند و سبزی نداشت، به خدمتکار فرمود: أما علمت أئی لا آکل علی مائده لیس فیها خضره فأتئی بالخضره. نمی دانی سفره ای که سبزی نداشته باشد من چیزی نمی خورم، سبزی بیاور، سبزی آورد و حضرت میل نمود. (الکافی: ۶ / ۳۶۲؛ المحاسن: ص ۵۰۷؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۲۵ ح ۴۴ از آن دو.

۳- ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام فرمود: لاتدعوا آنتیکم بغیر غطاء فان الشیطان اذا لم تغطّ آنیه بزق فیها و أخذ ممّا فیها ماشاء الله ظرفهایتان را بدون روپوش نگذارید زیرا شیطان وقتی که ظرفی روباز باشد، بر آن تف می اندازد و هرچه بخواهد از آن بر می دارد. (المحاسن: ۵۸۴؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۰۹ ح ۲ در متن روایت دقت نمائید با چه تعبیراتی از رشد باکتری ها غذا و فاسد شدن آن و تولید میکرب و حمله به غذا و از بین بردن آن مردم را آگاه می سازد.

و در باره میوه جات گوناگون و انواع حبوبات و سبزیجات، دستورات و روایات فراوان آمده است که هر کدام از آنها خود یک کتاب مستقل با حجم سنگین می خواهد که مجال آوردن آنها نیست، به مصادر خود آنها مراجعه شود، فقط به یک روایت از امیرمؤمنان علیه السلام زیاد توجه داشته باشید که جامع تمام جوانب حفظ سلامت و صحت بدن و بهداشت و غیره می باشد فرمود: تا گرسنه نشدی غذا نخور و تا سیر نشدی، دست از غذا بکش (و ادامه نده که موجب دهها بیماری و چاقی و گرفتاری را در پی خواهد داشت).

آداب نوشیدنیها

در باره آداب نوشیدن آب روایات زیاد آمده است.

۱- روز ایستاده و شب نشسته آب نوشیدن،

۲- نوشیدن آب با سه نفس نه یک نفس،

۳- اول گفتن بسم الله،

۴- بعد از فراغ گفتن الحمد لله،

۵- نوشیدن با مک نه بلعیدن و یک جا قورت دادن،

۶- مانند حیوانات ننوشیدن،

۷- زیاد آب ننوشیدن (۱) و ... (مگر برای کسانی که بیماری خاص یا ناراحتی کلیه و مجاری تنفس و غیره داشته باشد که به نوشیدن زیاد آب، نیاز داشته باشد).

۸- نوشیدنی ها را داغ داغ ننوشید صبر کنید خود خنک شود. و ...

۹- و هیچ وقت از طرف شکسته شده و دستگیره کوزه آب نخورید، زیرا آن جا

۱- امام صادق علیه السلام به مردی توصیه می کرد فرمود: أقلل من شرب الماء فإنه يمدّ الداء، واجتنب الدواء ما احتمل بدنك الداء، آب نوشیدنت را کم کن زیرا آن دردها را می گشدد (وجذب می کند) و تاجائی که بدنت درد را تحمل می کند از خوردن دوا پرهیز کن (المحاسن: ۵۷۱؛ الکافی: ۶/ ۳۸۲؛ بحار الأنوار: ۴۶۵/۶۶ ح ۳۸).

نشیمن گاه شیطان «ومیکروب» ها است، وو ...

۱- عمرو بن قیس گوید: در مدینه به محضر امام موسی بن جعفر علیهما السلام داخل شدم و پیش روی حضرت کوزه ای گذاشته شده بود، گفتم: حدود (و ادب آب خوردن از این) کوزه چیست؟! فرمود: اشرب ممّا یلی شفّته و سمّ اللّٰه عزّوجلّ و اذا رفعت من فیک فاحمد اللّٰه و ایاک و موضع العروه منها فانه مقعد الشیطان، فهذا حدّه (۱) از طرف لب کوزه بنوش و نام خدا را ببر، وقتی که از دهانت برداشتی، حمد خدا را بگو مبادا از طرف دسته اش بنوشی چون آن جا نشیمن گاه شیطان است، این است حد کوزه.

۲- و در حدیث دیگر آن حضرت فرمود: و حدّه ان لا تشرب من موضع کسر ان کان به فانه مجلس الشیطان (۲) و حد و ادب کوزه آن است که از شکستگی آن، اگر داشته باشد، آب ننوشی زیرا آن محل نشستن شیطان است.

۳- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: لا- تشربوا من ثلمه الإناء و لا من عروته فانّ الشیطان یقعد علی العروه. (۳) از شکستگی و طرف دستگیره ظرف ها آب نخورید زیرا شیطان بر دسته می نشیند.

۴- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود:.. و لایشربن من اذن الکوز و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیطان .. (۴) .. ابداً از گوش کوزه و نه از شکستگی کوزه اگر باشد آب خورده نشود چون آن جا محل نوشیدن شیطان است ..

۵- امام صادق از پدران بزرگوار علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در- حدیث

۱- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۷۶ ذیل ح ۵۹ از آن

۲- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۷۵ ضمن ح ۵۹ از آن

۳- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۸۰؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۶۹ ح ۳۷ از آن

۴- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۷۸ و ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ۶۶ / ۴۶۹ ح ۳۶ و ۴۱۷ ح ۲۳ از آن.

مناهی - ... لا یشرَبَنَّ أحدکم الماء من عند عروه الإیاء فأنه مجتمع الوسخ و نهی أن یشرب الماء کرعاً کما یشرب البهائم .. (۱)

ابداً آب را از نزدیک دسته ظرف ننوشید زیرا آنجا محل تجمع چرک است و نهی نمود از قورت دادن آب مانند نوشیدن حیوانات (بلکه آب را بمکد).

در آن برهه از زمان با چه زبانی مردم را از محل تجمع میکربها بانام شیطان برحذر داشته و مطلب را فهمانده است، البته روایات در این مضمون با کمی تفاوت زیاد است که به همین اندازه اکتفاء می کنیم.

حال به توضیح آیه مبارکه ای در این مورد، توجه فرمائید.

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى طه: ۵۴

از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه های روشنی برای خردمندان است!

در این کلمات فشرده و مختصر، اشاره است به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)

قابل توجه اینکه نهی جمع نهیه (بر وزن کبیه) در اصل از ماده نهی (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنای عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند، اشاره به اینکه: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

در تفسیر اولوا النهی در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است چنین می خوانیم: ان خیارکم اولوا النهی، قیل یا رسول الله و من اولوا النهی؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الالباء، و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یصلون و الناس نیام غافلون: بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند و در غفلت.

این آیه مبارکه و مشابه آن به ما می آموزد که صاحبان عقل و خرد اند که به زوایای آفرینش گیاهان و سبزیجات و ریزه کاری ها و منافع بی شمار آن، پی می برند و درک می کنند.

و همچنین استفاده حیوانات از آن سبزیجات چه منافع بی شماری، برای آدمی دارد که دانشمندان در این مورد از کشفیات و زیر تحقیق قرار دادن و نتیجه مطالعات خود، کتاب ها نوشته و به نسل بعدی، به یادگار گذاشته اند.

نباتات و سبزیجات، یکی از اساسی ترین نیاز و ارکان بقای انسان و حیوان هاست که باید طبق دستور از آنها بهره برداری کرده و به زندگی ادامه داده شود؛

در مورد این مخلوقات خداوندی و کیفیت استفاده از آنها و بیان منافع سرشار و فراوان آنها وسیله رهبران اسلام و کتاب آسمانی آن (قرآن) سخنان بی شماری، شرف صدور یافته است که نمی توان به انتهای بررسی آنها رسید؛ فقط برای نمونه از آیات و روایات فراوان، به مطالبی نه چندان زیاد اکتفاء می شود.

بیان منافع سرشار و فراوان گیاهان

۱- «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱) و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند!

۲- یس: آیات ۳۶-۳۵-۳۴-۳۳. زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آنها زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم، و آنها از آن می خورند.

و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم.

تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟

منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنها و از آنچه نمی دانند! (۲)

آیات فوق نشانه هائی از توحید و معاد را توأمآ بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.

نخست از احیای زمین های مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: زمین های مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدء و معاد) ما

۱- روم: ۲۴.

۲- «وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)» یس: آیات ۳۶-۳۵-۳۴-۳۳.

آن را زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند.

«وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳)»

مسأله حیات و زندگی از مهمترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟ هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مسئله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته، و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن «فَمِنْهُ» بر «يَأْكُلُونَ» که معمولاً برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است آنچنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!.

۳- زمر: ۲۱ آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد

آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکنند و خرد می کنند؛ در این مثال تذکری است (از ناپایداری دنیا) برای خردمندان! (۱)

۴- رعد: ۳ و ۴

و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوه ها و نهلهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوه ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب می شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم؛ در اینها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند! (۲)

زوجیت گیاهان یکی از معجزات علمی قرآن

در قرآن مجید: آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده: برداشته: که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند: غالباً به قسمتی

۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُضِيغًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (زمر ۲۱)

۲- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَ فِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخِيلٍ صَوْنَانٍ وَ غَيْرُ صَوْنَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضًا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (رعد ۳-۴).

از این آیات اشاره نموده اند که از آن جمله آیات ذیل در باره زوجیت گیاهان است.

خدای متعال با حکمت متعالیه خود، سنگ بنای زیبایی جهان و نظام احسن و اکمل را در وجود نر و ماده برقرار ساخته، و ادامه حیات و بنای زندگی را در وجود آفریده های مؤلّد و تولید کننده قرار داده است.

هیچ موجود رشد کننده و ذی حیات پیدا نمی شود مگر این که از زوج و جفت یا به عبارت دیگر از پدر و مادر به وجود آمده است، چنان که در قرآن کریم نیز به این معنا تصریح نموده و می فرماید:

۱- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) «منزه است کسی که تمام زوج ها را آفرید، از آنچه که زمین می رویاند، و از خودشان و از آنچه نمی دانند».(۱)

با جمله «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» می فهماند که زوجها و جفتهای زیادی هست که هنوز دانش بشری به حیطه کشف فورمول وجودی آنها راه پیدا نکرده و از وجود آنها اطلاع ندارد و از کشف آنها عاجز مانده است!

پس هر موجود زنده ای از نباتات و سبزیجات و حیوانات گرفته تا انسان صاحب عقل و خرد، باید از جفت و یا نر و ماده به وجود آید درست است موجودات تک یاخته ای و تک سلولی نیز یافت می شود اما کم و ناچیز!

قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.

یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است.

یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده آنقدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنانکه گفتیم در عصر نزول قرآن جز در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیر از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مسئله زوجیت در عالم گیاهان یک مسئله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که زوجیت در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از اتم تشکیل یافته و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونیائی که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از ماده و صورت یا جوهر و عرض دانسته، و بعضی دیگر کنایه از اصناف و انواع مختلف گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است وقتی مابتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم، و چنانکه دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما

پوشیده است. (۱)

۲- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)(۲)

آیا آنها به زمین نگاه نکردند: چه اندازه در آن از گیاهان جفت آفریدیم.

در این آیات، سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه های خدا در پهنه آفرینش است: آنها نه تنها: گوش جان خود را بر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله می بستند: بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

در اینجا تعبیر به زوج در مورد گیاهان قابل دقت است: گرچه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف: و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته اند: این بزرگان در زمانی می زیسته اند که هنوز زوجیت گیاهان کشف نشده و به اثبات نرسیده بود اما پس از روشن شدن آن چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟! در گذشته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است: و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود: ولی نخستین بار لینه دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی: در اواسط قرن ۱۸ میلادی: موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرنهای قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیات مورد بحث: و در سوره رعد آیه ۴: و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

۱- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ بعد با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۸ ص: ۳۷۱.

۲- شعراء: ۷

۳- (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) (۱) از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم. در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است.

این آیه بار دیگر به زوجیت در جهان گیاهان اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است: چرا که در آن زمان: زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود: و قرآن از آن پرده برداشت

ضمناً توصیف زوجهای گیاهان به کریم اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد. (۲)

۴- وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۳) زمین را خشک و بایر می بینی اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

۵- ... وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) طه: ۵۳

و از آسمان، آبی فرستاد! که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.

۶- وَ الْأَرْضُ مَيْدَدًا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ق ۶ و زمین را گسترش دادیم و در آن کوههای عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع (گیاه) جفت بهجت انگیز در آن رویاندیم. (۴)

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم،

۱- لقمان: ۱۰

۲- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ بیعد از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۳۳.

۳- حج: ۵

۴- مطالب مهم و ارزنده در مورد گیاهان و اشجار در کتاب «اسلام فراتر از زمان» اثر همین مؤلف، مشروحاً آمده است طالبین تفصیل به آن کتاب رجوع نمایند.

و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است که مرا از این خاک بیرون آوردی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد. (۱)

عزیزان می دانیم که آب های زمینی همه از برکات باران آسمانی است، اگر مدتی باران آسمان قطع شود، زمین در مدت کمی، به یک پهنه خشک و بی آب و علف و بایر، تبدیل می شود و قحطی و گرسنگی همه جا را فرا می گیرد.

پس حق داریم بگوئیم خدایا لعنت کن به آن گروهی که در کربلا گردهم آمدند و این برکات آسمانی را، به روی خاندان بهترین خلائق زمین بستند بگونه ای که در روایت آمده است که افراد این خاندان عصمت و طهارت، از شدت عطش میان زمین و آسمان را دود و غبار می دیدند مادران شیر ده یک قطره شیر در سینه نداشتند که بچه شان را سیراب کنند و پدران با شرمندگی نمی توانستند به روی بچه های تشنه و عطشان، نگاه کنند و در نهایت از جانشان گذشتند و به لقاء الله پیوستند.

ألألعه الله على القوم الظالمين.

۱- قسمتی از این سخنرانی، از تفسیر نمونه ج: ۱۳ ص: ۲۲۵ بعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت

از سوی خدا برای چه کسانی؟!

در آیات فراوان قرآن کریم، در باره بهشت و بهشتیان و صفات و علائم آنها، بیان های گوناگون و مراتب متفاوت، نازل گردیده است و چون در میان جوامع بشری معمولاً خرید و فروش ها، با اسناد و مدارک انجام، می گیرد و سند هرچه محکم تر باشد، اعتماد و اطمینان هم، بیشتر می شود و جای هیچ گونه دغدغه و نگرانی، باقی نمی ماند، روی این اصل در سوره مبارکه نازعات و رحمن، سند بهشت را، برای صاحبان دو صفت، امضاء فرموده و تحویل داده است،

هر کس دارای این دو صفت و صاحب این دو خصلت باشد، طبق این سند امضاء شده در قرآن، سکونتش در بهشت و زندگی اش با مشخصات ذکر شده در قرآن، برای ابد و دائم، در آن خواهد بود.

حال برای این که از مشخصات پاداشی که برای صاحبان آن دو صفت، کمی اطلاع داشته باشیم، در سوره های متعدد از آن، ذکری به میان آورده است، البته این بیانات تقریب ذهن و نوعی تشبیه است و گرنه مغز ما آدمیان شناختن واقعیت بهشت را نمی کشد بدینجهت از چند سوره مبارکه، آیاتی را می آوریم بعد، این همه نعمت های بی شماری را، به چه کسی خواهد داد چند آیه را عرضه می دارم.

در سوره فصلت چنین فرموده است:

۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر

شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!

۳۳ چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم»؟!

۳۴ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

۳۵ آیا جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند!

در سوره های مختلف قرآن مجید، در باره بهشت و انواع خوردنی ها و آشامیدنی ها و خانم ها و تجملات گوناگون و آیات زیاد وجود دارد که ما چندآیه آن را از چند سوره می آوریم و بعد در باره آن هم، صحبتی کوتاه خواهیم داشت.

در سوره الرحمن می فرماید:

۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۸ (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها و درختان پرتراوت است! ۵۰ در آنها دو چشمه همیشه جاری است! ۵۲ در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)!

۵۴ این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده اند با آسترهایی از دلبا و ابریشم، و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است! ۵۶ در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. ۵۸ آنها همچون یاقوت و مرجانند!

۶۰ آیا جزای نیکی جز نیکی است؟! ۶۲ و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است. ۶۴ هر دو خرم و سرسبزند! ۶۶ در آنها دو چشمه جوشنده است! ۶۸ در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است! ۷۰ و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق

و زیبایند! ۷۲ حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند! ۷۴ هیچ انس و جنّ پیش از ایشان با آنها تماس نگرفته (دوشیزه و باکره اند)! ۷۶ این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبزرنگ پوشانده شده است. ۷۸ پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو!.

در سوره واقعه می فرماید: ۱۲ در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)! ۱۳ گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند، ۱۴ و اندکی از امت آخرین! ۱۵ آنها [یعنی مقرّبان] بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند، ۱۶ در حالی که بر آن تکیه زده و رو به روی یکدیگرند! ۱۷ نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می گردند، ۱۸ با قدحها و کوزه ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! ۱۹ اما شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند! ۲۰ و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند،

۲۱ و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند! ۲۲ و همسرانی از حور العین دارند،

۲۳ همچون مروارید در صدف پنهان! ۲۴ اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند! ۲۵ در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود؛ ۲۶ تنها چیزی که می شنوند «سلام» است «سلام»! ۲۷ و اصحاب یمین و خجستگان، چه اصحاب یمین و خجستگانی! ۲۸ آنها در سایه درختان «سِدر» بی خار قرار دارند، ۲۹ و در سایه درخت «طلح» پربرگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]، ۳۰ و سایه کشیده و گسترده، ۳۱ و در کنار آبشارها، ۳۲ و میوه های فراوان،

۳۳ که هرگز قطع و ممنوع نمی شود، ۳۴ و همسرانی بلندمرتبه! ۳۵ ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم، ۳۶ و همه را دوشیزه قرار دادیم، ۳۷ زنانی که تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند! ۳۸ اینها همه برای اصحاب یمین است، ۳۹ که گروهی از امتهای نخستینند، ۴۰ و گروهی از امتهای آخرین!

سوره محمد: ۱۴ آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی

است که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می کنند؟! ۱۵ توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نه‌هایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نه‌هایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نه‌هایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نه‌هایی از عسل مصفاست، و برای آنها در آن از همه انواع میوه‌ها وجود دارد؛ و (از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارش! آیا اینها همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند؟!

سوره زخرف: ۶۸ ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید! ۷۹ همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند. ۷۰ (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید! ۷۱ (این در حالی است که) ظرفها (ی غذا) و جامهای طلائی (شراب طهور) را گرداگرد آنها می گردانند؛ و در آن (بهشت) آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند! ۷۲ این بهشتی است که شما وارث آن می شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید! ۷۳ و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید.

و آیات فراوان دیگر که به نعمت های گوناگون و بی انتهای بهشت، پرداخته و شرح و توضیح می دهد، در واقع هیچگونه نقصی در آن وجود ندارد، همگی با مشیت اختصاصی خدا، به وجود آمده اند. تمامی قصرها و ساختمان های بهشت از یاقوت و زبرجد و برلیان و لؤلؤ و مرجان و... و... تأسیس گردیده و به وجود آمده است.

درختان میوه از جنس های ممتاز برگها و تنه ها و شاخه ها و خود میوه ها منحصر به فرد و آبشارهای زیبا و تماشایی که هم درختان باغ های اهل بهشت را، سیراب می کنند و هم مایه تفریح و خوشحالی مؤمنان است.

حوریان دست نخورده و استاندارد و بانوان با ایمان از نوساخته و همیشه جوان

در نوجوانی و جوانی، نه پیر می شوند و نه آلودگی های دنیا (حیض و نفاس و دفع مدفوع و جز اینها) در وجود آنها هست و نه عشق‌بازی‌ها و زیبایی‌های یک نواخت که شوهران را سیر و خسته و یا بی میل کند!! بلکه به هر شکل و زیبایی در می آیند و خود را در اختیار مردانشان، قرار می دهند.

همبستری شان بدون بدبوئی، با خوشبوئی های گوناگون و با لذت های فراوان و رنگارنگ و با عشو و غمزه هائی که نه دیده و نه شنیده شده است و هر فورم که از ذهن مردان بهشتی می گذرد و خطور بکند، به همان شکل تبدیل می شوند (مانند فرشتگان یا حنیان که به هر شکلی در می آیند).

شوهران همیشه جوان، نه پیر می شوند و نه فرسوده، نه بد ریخت و نه خمیده، هر صورت و نقشه از ذهن بانوان بگذرد، در همان شکل جلوه می کنند زیرا آنها هم در دنیا، بندگی خدا را کرده و مطیع فرمان او بودند و زحمت‌ها کشیده اند، در آنجا سهمی دارند و بهره برداری می کنند.

در قصرها و باغها، روی مبل های سندس و استبرق با خانمهایشان استراحت کرده و نوشیدنی های گوناگون روباز (نه گرد و غباری و نه آلودگی هوا) از جلوی ساختمان‌ها در هوا نه در زمین، به صورت روباز در جریان است، مؤمن یا خانمش از ذهنش که گذشت که مثلاً از آب یا شراب طهور بخورد، یک شاخه از آن به سوی او مایل شده و به دهان او خواهد ریخت یا هر میوه ای، در جلوی او آماده است یا کباب هر پرنده ای از نظرش بگذرد، برایش در برابرش گذاشته شده است پس از تناول، همان پرنده درجا زنده شده برایش آواز خوانده و به پرواز در می آید، خدای متعال نازشان می کند و حتی برای بلند شدن و چیدن میوه یا برداشتن آب هم زحمتشان را، روانمیدارد، چرا چون آنها در دنیا یک عمر زحمت کشیده و ناملايمات شنیده و مسخره شده اند و زندان‌ها کشیده اند و . و . و .

در آنجا دیگر از تکالیف دنیوی خبری نیست و هیچگونه امر و نهی وجود ندارد، نه حلالی و حرامی نه نمازی و روزه ای، نه حجبی و جهادی نه غسل جنابتی و

نظافتی، وجودشان برای ابد خوشبو و پاک و تمیز و شفاف اند، بلکه همه این امر و نهی ها در دنیا، برای به دست آوردن آن مقام ها بود هرچه در اینجا کاشته در آنجا درو کرده و محصولش را خواهد خورد و کیفش را خواهد برد.

بهشتیان در جلسات سالار شهیدان ابوالفضل علیه السلام شرکت کرده و به صحبت های او گوش می دهند، صحبت هائی که راجع به ازدیاد خوش حالی و افزایش شادی روح و روان بهشتیان و سایر شنیدنی هائی که به روح و روان آنها، جلا دهد و شاد نماید، نه موعظه و نصیحت، دیگر مراحل آنها در دنیا، سپری شد.

حوریه ای غلامش را می فرستد و به یکی از گوش دهندگان مؤمن به صحبت سیدالشهداء علیه السلام می گوید: آقا حوریه ات منتظر توست! در جواب می گوید: من شیرینی و حلاوت صحبت امام را ترک کرده پیش حوری نمی روم، غلام برمی گردد یک وقت می بیند برقی زد و همه جارو نوریان کرد، همه با تعجب و شگفتی این طرف و آن طرف را نگاه می کنند این چه نوری بود، می گویند فلان مؤمن غلام تو جوابت را به حوری ات رسانید او خندید و این نور از دندان های او ساطع گردید!!

هرقدر از غذاها و خوردنی ها و نوشیدنی های بهشتی استفاده نمایند، کوچک ترین ناراحتی یا دفعی و دستشوئی رفتن نخواهند داشت، مانند جنین در شکم مادر تغذیه می شود اما مدفوع ندارد.

در روایات نیز توصیفات جالبی از بهشت شده که همگی به کامیابی دلخواهی در آن، دلالت دارد.

- (در بهشت) توان بدنی انسان در کامیابی از زنان به اندازه صد نفر می گردد. (۱) بهترین چیزهایی که مردم در دنیا و آخرت از آنها لذت می برند، لذت آمیزش و بهره برداری از زنان می باشد. (۲)

- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): همانا بهشتیان به چیزی بیشتر از نکاح اشتها ندارند و لذت

۱- کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۶۸

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ص ۴۶۸

نمی برند. (۱)

- حوری از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مؤمن بخرامد و چون به نزد مؤمن می آید پانصد سال از سالهای دنیا همدیگر را بوسه زنند که برای هیچ کدامشان، خستگی و ملال حاصل نمی گردد. هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان، که ساعتی با حوریه صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی با خود خلوت می کند و بر کرسیها تکیه زده اند و بایکدیگر صحبت می دارند. (۲)

- بیشتر نهر های بهشتی از نهر کوثر است که در کناره آن دختران نار پستان (مانند گیاه) می رویند. در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرفش دختران باکره سفید روی و سفید پوش نشسته اند و مشغول تغنی (آواز خواندن) هستند. (۳)

- دوشیزگان با چنان صدایی می خوانند که خلایق تا کنون چنین صدایی را نشنیده اند و این نعمت، بالاترین نعمات بهشتی است این دوشیزگان به تسبیح (ذکر صفات الهی) تغنی میکنند. (۴)

- هریک از آن حوریان، هفتاد حله پوشیده اند و سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حله معلوم است. از جماع با هر یک از آن حوریان لذت صد مرد را می یابد که هریک چهل سال خواهش مجامعت و آمیزش داشته باشند و برایشان میسر نشده باشد. (۵)

- پس آن مؤمن با قوت صد جوان با آن حوری جماع و آمیزش کند و یک آغوش با او هفتاد سال طول می کشد. مؤمن متحیر می باشد که نظر به کدام اندام حوری بکند، بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او، بر هر اندام او که نگاه می کند از شدت

۱- لئالی، ص ۵۰۳

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۵۷، ح ۹۸.

۳- بحارالانوار: ج ۸ ص ۱۲۷

۴- بحارالانوار ج ۸ ص ۱۹۶.

۵- بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نور و صفا، روی خود را در آن مشاهده می نماید. پس در این حال زن دیگری بر او مشرف میگردد که خوشروتر و خوشبویتر از اوّلی است. (۱)

- هیچ مؤمنی داخل بهشت نمی شود مگر آنکه خداوند غنی، پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز نیز می باشد که هر یک مانند لؤلؤ منثور و لؤلؤ مکنون می باشند. (۲)

حالا لازم به تذکر و روشن ساختن است که خدای توانا این تفضل ها را به که ارزانی داشته و عطا نموده است. می فرماید:

وَأَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) نازعات: ۴۰ و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، ۴۱ قطعاً بهشت جایگاه اوست!

وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷)

رحمان: ۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۷ پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

پس صاحبان این سند کسانی اند که صاحب دو صفت باشد

۱- خدا ترس باشد ۲- نفس خود را از هوا و هوس، باز دارد.

عزیزان، این ناز و نعمت های بی پایان را که، برای صاحبان دو صفت مذکور می دهند که تمامی امر و نهی های خداوند در این دو خصلت جمع است و بس.

شمارا به خدا آیا بدبختی بدتر از این هست که کسی به خاطر مدت کوتاه زندگی دنیا و کیف های نامشروع زود گذر آن، این همه نعمت های بی انتهای بهشت را از دست داده و خود را برای مدت نامحدود و بی پایان، گرفتار عذاب الیم نماید؟!.

آخر چرا؟! درحالی که در این دار دنیا هم، همه گونه لذت های مشروع و خوردنی و نوشیدنی های حلال، برای بشر آفریده و در اختیارش قرار داده است استفاده

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نمی کند و بطرف حرام می رود؟!.

به چند روایت هم در باره بهشت و بهشتیان از زبان ائمه علیهم السلام توجه نمائید.

اوصافی از ماهیت بهشت

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: الْجَنَّةُ بِنَاوُهَا لَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا اللَّؤْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ...؛ ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلاست، گل آن مُشک بسیار خوشبو و سنگریزه آن لؤلؤ و یاقوت و خاک آن زعفران است....(۱)

۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: فِي الْجَنَّةِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ در بهشت چیزهایی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر کسی گذشته.(۲)

۳- امام صادق علیه السلام: أَنَّ ادْنَى اَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالْانْسُ لَوَسَّعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا وَلَا يَنْقُصُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ؛ کمترین فرد بهشت چنان است که اگر جن و انس میهمان او شوند همه را با خوردنی و آشامیدنی پذیرایی کند و از آنچه دارد چیزی کم نشود.(۳)

۴- امام علی علیه السلام: لِدَاتُهَا لَا تَمَلُّ وَمُجْتَمِعُهَا لَا يَتَفَرَّقُ وَسَيِّكَاؤُهَا قَدْ جَاوَرُوا الرَّحْمَنَ وَقَامَ بَيْنَ اَيْدِيهِمُ الْغِلْمَانُ بِصَةِ حَافٍ مِنَ الدَّهَبِ فِيهَا الْفَاكِهَةُ وَالرَّيْحَانُ؛ لذتها و خوشیهای بهشت دل را نمی زند، انجمن آن از هم نمی پاشد، ساکنانش در پناه خدای رحمانند و در برابر آنان غلامانی با طبق های زرین پر از میوه و گل های خوشبو ایستاده اند.(۴)

راه های رسیدن به بهشت

۱- نهج الفصاحه، ح ۱۳۲۷.

۲- نهج الفصاحه، ح ۲۰۶۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۱.

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ؛ هر کس مشتاق بهشت است برای انجام خوبی ها سبقت می گیرد. (۱)

۲- امام علی علیه السلام: أَنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ برای جان های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به بهشت مفروشید. (۲)

۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اضْمَنْوَالِي سِتًّا مِنْ أَنْفُسِكُمْ اضْمَنْ لَكُمْ الْجَنَّةَ اصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَأَوْفُوا إِذَا وَعَدْتُمْ وَأَدُّوا إِذَا تَمِنتُمْ واحفظوا فروجكم وغضوا ابصاركم وكفوا ايديكم؛ شش چیز را برای من ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت کنم، راستی در گفتار، وفای به عهد، بر گرداندن امانت، پاکدامنی، چشم بستن از گناه و نگه داشتن دست (از غیر حلال). (۳)

۴- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُوْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَفَلَا اتَّبَعْتُمْ بَشِيئَةً إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابُّبْتُمْ؟ افشوا السلام بينكم؛ به خدایی که جان محمد در دست (قدرت) اوست به بهشت نمی روید تا مؤمن شوید و مؤمن نمی شوید تا یکدیگر را دوست بدارید، آیا می خواهید شما را به چیزی خبر دهم که با انجام آن، یکدیگر را دوست بدارید؟ سلام کردن بین یکدیگر را رواج دهید. (۴)

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَارًا يُقَالُ لَهَا دَارُ الْفَرَحِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ يَتَامَى الْمُؤْمِنِينَ؛ در بهشت خانه ای هست که آن را شادی سرا گویند و جز آنان که یتیمان مؤمنان را شاد کرده اند وارد آن نمی شوند. (۵)

۶- امام علی علیه السلام: لَا يَفُوزُ بِالْجَنَّةِ الْعَا مَن حَسِبَتْ سِرِّيْرَتَهُ وَخَلَصَتْ نَيْتَهُ؛ به پاداش بهشت نمی رسد مگر آن کس که باطنش نیکو و نیتش خالص باشد. (۶)

۱- (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۶)

۲- (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۳، ح ۷۱)

۳- (نهج الفصاحه، ح ۳۲۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۵۵۵)

۵- (نهج الفصاحه، ح ۸۶۴)

۶- (غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۲۳، ح ۱۰۸۶۸)

۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: انا زعيم بيوت في ربض الجنة و بيوت في وسط الجنة و بيوت في اعلى الجنة، لمن ترك المراء و ان كان مُحِقًا و لمن ترك الكذب و ان كان هازلاً و لمن حسن خلقه؛ من خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند. (۱)

۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من بکی صبی له فارضاه حتى يسكنه، اعطاه الله عزوجل من الجنة حتى يرضى؛ هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت آن قدر به او می دهد تا راضی شود. (۲)

۹- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: يا معشر شباب قريش احفظوا فروجكم، الا من حفظ فرجه فله الجنة؛ ای جوانان قریش! پاک دامنی پیشه کنید. بدانید هر کس خود را در برابر شهوت حفظ کند، بهشت از آن اوست. (۳)

۱۰- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: تنظفوا بكل ما استطعتم فإن الله تعالى بنى الاسلام على النظافة و لكن يدخل الجنة الأكل نظيف؛ خودتان را با هر وسیله ای که می توانید پاکیزه کنید، زیرا که خدای متعال اسلام را بر پایه پاکیزگی بنا کرده است و هرگز به بهشت نمی رود، مگر کسی که پاکیزه باشد. (۴)

۱۱- راه بهشت

امام علی علیه السلام: الحق طریق الجنة و الباطل طریق النار و علی کل طریق داع؛ حق، راه بهشت است و باطل، راه جهنم و بر سر هر راهی دعوت کننده ای است. (۵)

۱- (خصال، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰)

۲- (الفردوس، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۵۷۱۵)

۳- (المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۶۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۱۸۲)

۵- (نهج السعاده، ج ۳، ص ۲۹۱)

۱۲- امام علی علیه السلام: الا- وَ مَنْ اَكَلَهُ الْحَقُّ فَعَالَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ اَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَعَالَى النَّارِ؛ بدانید که هر کس در راه حق از دنیا برود (شهید شود)، به بهشت و هر کس در راه باطل از دنیا برود (و یاری کننده آن باشد)، به جهنم می رود. (۱)

۱۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لَا- يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ؛ کسی که همسایه از شرش در امان نباشد به بهشت نمی رود. (۲)

۱۴- امام کاظم علیه السلام: الْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ وَالْاِيْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبِدَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ؛ حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و بدزبانی از بی مهری و بدرفتاری است و بدرفتاری در جهنم است. (۳)

۱۵- امام علی علیه السلام: إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينِ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ؛ براستی که جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است.

جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر محکم اوست. (۴)

۱۶- امام صادق علیه السلام: لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْاِدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ جَمِيعًا؛ مؤمن همواره خانواده خود را از دانش و تربیت شایسته بهره مند می سازد تا همه آنان را وارد بهشت کند. (۵)

۱۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: النَّيَّةُ الْحَسَنَةُ تُدْخِلُ صَاحِبَهَا الْجَنَّةَ؛ نیت خوب صاحب خویش را به بهشت می می برد. (۶)

۱۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اَنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُدْعَى الرَّيَّانَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ اِلَّا الصَّائِمُونَ؛ بهشت را دری است که ریان نامیده می شود از آن در، جز روزه داران وارد نشوند. (۷)

۱- (نهج البلاغه، نامه ۱۷)

۲- (نهج الفصاحه، ح ۲۵۳۲)

۳- (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹، ح ۱)

۴- (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

۵- (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۱۳۸۸۱)

۶- (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲)

۷- (معانی الأخبار، ص ۴۰۹)

۱۹- حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: قاریء الحديد، و اذا وقعت، و الرحمن، يدعى فى السموات و الارض، ساکن الفردوس؛ تلاوت کننده سوره حديد و واقعه و الرحمن در آسمانها و زمين اهل بهشت خوانده می شوند. (۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۲۴۶

- امام حسین علیه السلام: ایما اثین جرى بينهما كلام فطلب أحدهما رضى الآخر كان سابقه الى الجنة؛ هر يك از دو نفری که میان آنها نزاعی واقع و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، سبقت گیرنده اهل بهشت خواهد بود. (۳)

۲۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من رد عن عرض اخیه المسلم و جبت له الجنة البتة؛ هر کس آبروی مؤمنی را حفظ کند، بدون تردید بهشت بر او واجب می شود. (۴)

۲۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من أخذ للمظلوم من الظالم كان معي في الجنة تصاحباً؛ هر کس داد مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت با من یار و هم نشین باشد. (۵)

۲۴- امام صادق علیه السلام: ثلاث من اتى الله بواحدِه منهن أو جب الله له الجنة:

الأنفاق من افتار و البشیر لجميع العالم و الانصاف من نفسه؛ هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه. (۶)

۲۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات و من اشفق من النار لهي عن الشهوات؛ هر کس مشتاق بهشت است، به سوی نیکی ها می شتابد و هر کس از جهنم بترسد، از هوا و هوس روی می گرداند. (۷)

۲۶- امام صادق علیه السلام: ان لاهل الجنة اربع علامات: وجهه مبسط و لسان

۱- (کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۲)

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۳- (محجبه البيضاء، ج ۴، ص ۲۲۸)

۴- (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال)

۵- (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹، ح ۷۴)

۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۷- (نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱۶۶)

لَطِيفٌ وَقَلْبٌ رَحِيمٌ وَيَدٌ مُعْطِيَةٌ؛ بهشتی ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دست دهنده. (۱)

۱- (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله: يا عَلِيُّ الْعَقْلَ مَا اكْتَسَبَتْ بِهِ الْجَنَّةُ وَطَلَبَ بِهِ رِضَى الرَّحْمَنِ؛ یا علی عقل چیزی است که با آن بهشت و خشنودی خداوند رحمان به دست می آید. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲) امام علی علیه السلام: مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَعِيمِ الْجَنَّةِ فَقَدْ ظَلَمَهَا؛ هر کس خودش را جز به نعمت بهشت بفروشد، براستی که به خویشتن ظلم کرده است. (غررالحکم، ج ۵، ص ۴۵۸، ح ۹۱۶۴) امام صادق علیه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ طَرِيقِ الرَّاحَةِ: فِي خِلَافِ الْهَوَى. قِيلَ: فَمَتَى يَجِدُ عَبْدُ الرَّاحَةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَوَّلِ يَوْمٍ يَصِيرُ فِي الْجَنَّةِ؛ در پاسخ به این سؤال که راه رسیدن به آسایش چیست؟ فرمودند: مخالفت با هوا و هوس. عرض شد: پس، چه وقت انسان به آسایش می رسد؟ فرمودند: در نخستین روز ورودش به بهشت (تحف العقول، ص ۳۷۰). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ قَالَ: اِنِّي خَيْرُ النَّاسِ فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَ مَنْ قَالَ: اِنِّي فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ هر کس بگوید: من از همه مردم بهترم، او بدترین مردم است و هر کس بگوید: من بهشتی هستم، او جهنمی است. (النوادر للراوندى، ص ۱۰۷). امام علی علیه السلام: مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَ مَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ؛ خیری که به دنبال آن آتش باشد، خیر نیست و شری که به دنبال آن بهشت باشد، شر نیست. هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلائی جز آتش، سلامتی. (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷). امام صادق علیه السلام: الْخَيْرُ كُلُّهُ اِمَامِيكَ وَ اِنَّ الشَّرَّ كُلَّهُ اِمَامِكَ وَ لَنْ تَرَى الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ اِلَّا بِعَيْدِ الْاٰخِرَةِ لَانَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الْجَنَّةِ وَ الشَّرَّ كُلَّهُ فِي النَّارِ؛ همه خوبی ها و بدی ها در مقابل توست و هر گز خوبی و بدی واقعی را جز در آخرت نمی بینی، زیرا خداوند همه خوبی ها را در بهشت و همه بدی ها را در جهنم قرار داده است. (تحف العقول، ص ۳۰۶). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَنْ يَشْبَعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ خَيْرٍ يَسْمَعُهُ حَتَّى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الْجَنَّةُ؛ هر گز مؤمن از شنیدن خیر و خوبی سیر نمی شود، تا آن که سرانجامش بهشت گردد. (نهج الفصاحه، ح ۲۹۶۱). امام صادق علیه السلام: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه ذره ای کبر و خود بزرگی بینی باشد به بهشت وارد نمی شود. (-) جهاد النفس، ح ۵۶۹) قسمتی از گردآوری و نوشته های: سهیلی نژاد.

البته برای بهشتیان و رسیدن به بهشت در قرآن و اخبار اوصاف و علائم زیادی بیان گردیده است که به همین تعداد کفایت می‌کنیم.

پس عزیزان نا برده رنج گنج میسر نمی‌شود، باید زحمت کشید تا برحمت رسید آنان که از جان و مال و هستی خودشان در راه خدا، مضایقه نمی‌کنند، خداوند نیز بر آنها از فضل و کرم خویش دریغ نخواهد ورزید.

به یک قطره اشک چشم در مصائب سیدالشهداء علیه السلام بهشتش را مضایقه نمی‌کند چرا چون او هستی اش را در راه رضایت او، فدا کرد. روایت می‌گوید: من بکی أو أبکی أو تباکا، وجبت له الجنة هر کس در مصیبت امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را شبیه گریه کنندگان نماید، بهشت بر او واجب می‌شود چرا چون تا طفل ششماهه اش را روی دست گرفت و با کمال عشق و علاقه، تقدیم معبود کرد.

کسی که زینت عرش خدا بود، زیر سم اسبان اشقیاء قرار گرفت و پاره پاره شد، چرا بهشتش را به زنده نگهداران یاد او و عاشورای او، با اشک یا مال و منال و وجود خود، ندهد در حالی که اوست صاحب فضل و کرم است.

اشقیا مردگان خود را، شتاب زده دفن کردند و رفتند اما بزرگ شده در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورنده شیر سینه حجت خدا بر امامان (۱) یعنی فاطمه زهراء علیها السلام، سه روز در بیابان و زیر آفتاب سوزان، بی غسل و بی کفن ماند و مادرش نیز گاه به گودی قتلگه سر می‌زند و گاه به تنور خولی و گاه در بیابانها همراه بچه های

۱- امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نحن حجج الله علی خلقه و أمنا فاطمه حجة الله علينا ما (امامان) حجت های خدا بر خلق خدائیم و مادر ما فاطمه حجت خدا بر ما (امامان) است بهجهالمصطفی ص ۱.

اسیر و گهی در شهرها کنار اشک ریزان و تحقیر شوندگان، میوه های دلش. اف بر این دنیا و دنیا پرستان که چه مصیبت‌هایی که بر آن عزیزان الهی تحمیل نمودند و عالمی را غرق عزا و ماتم نکردند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ"

مجلس ۱۹ استقامت و رزان در دین

با تجربه ثابت شده است، هرکس در دوران زندگی روی هرکاری و کسبی پس از پذیرش درستی آن کار، استقامت و پایداری، به خرج دهد و در برابر ناملايمات و رویکردهای شکننده و سخت، مقاومت و ایستادگی نماید، موفق و پیروز شده و از کسب و کارش، بهره مند می گردد.

در واقع استقامت و پشتکار، از جمله صفاتی است که انسان را، هم برای دنیا و هم برای آخرت، به موفقیت و بهروزی، می رساند هرکس با این صفات متصف باشد، هیچ وقت ندامت و پشیمانی در کارشان نیست بلکه همیشه موفقند و پیروز.

ولی آنان که از این شاخه به آن شاخه می پرند و هر دم بیلی زندگی می کنند، در کارشان ناموفقند.

در جریان دین و ایمان هم اگر کسی، از روی دلیل و برهان و منطق، دینی را بپذیرد و پس از به نتیجه قطعی رسیدن، آن را قبول نماید، هیچ وقت از استقامت و پایداری در راه حفظ و حراست از آن را، از دست نمی دهد و به تمام زحمات و مصائب آن، متحمل می شود و به هر قیمتی تمام شود، صبر و شکیبائی را از دست نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: من أخذ دینه عن علم و معرفه زالت الجبال قبل أن یزول الخ هرکس دینش را با علم و معرفت اخذ نماید کوه ها را می توان از جایش زایل

نمود ولی او را ازدینش نمی توان کنار زد، اما اگر دینش را دهن به دهن فراگیرد آن گونه هم از دین بیرون رود،

باز فرمود: المؤمن أعز من الجبل، الجبل يستقل منه بالمعاول، والمؤمن لا يستقل من دینه شیء مؤمن از کوه مقتدرتر است، از کوه با بیل و کلنگ کم می شود ولی مؤمن از دینش باهیچ وسیله ای، کم نمی شود.

بینیم قرآن در این مورد چه نظری دارد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰). فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نرسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: ۱۳ کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

به داستان زیر توجه نمائید.

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی

فرمانده لشکر اسلام در جنگ مسلمانان با امپراتور روم در زمان عمر بن خطاب که با هفتاد نفر از سربازانش به اسارت ارتش امپراتور در آمدند، امپراتور آنها را احضار نمود و در حضور وزرا و فرماندهان ارتش خود به فرمانده ابو حذافه.

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا می بخشم و گرنه در دیگهای زیتون آبت

می کنم،

گفت: من آماده سوختن و آب شدن هستم اما از دینم دست بر نمی دارم!، به یکی از سربازان اسیر

گفت: تو چه؟

گفت من هم مانند افسر فرماندهم، دستور داد او را به دیگ زیتون جوشان انداختند له شد!؛

دوباره رو به فرمانده کرد و

گفت: حالا آماده ای از دینت دست برداری یا مانند سربازت توی زیتون آب می شوی؟!

گفت: آماده آب شدنم!

گفت: پس برو به سوی دیگ زیتون، افسر اسلام با کمال شهامت به طرف دیگ زیتون حرکت نمود، امپراتور از مردانگی و پایداری این افسر خوشش آمد و

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا والی یکی از ایالات روم (ترکیه فعلی) می کنم؛

گفت: من دینم را به دنیا نمی فروشم!

گفت: اگر از دینت دست بکشی من یکی از دخترانم را بتو داده و ترا داماد خودم می کنم؛

گفت: من دینم را به هوا و هوس نمی فروشم، امپراتور از شهامت و قدرت ایمان و مردانگی او خوشش آمد و خواست با بهانه ای او را آزاد کند،

گفت: بیا سر منو ببوس ترا آزاد نمایم،

گفت ما به سر دشمن بوسه زده خود را تحقیر نمی کنیم، امپراتور با تعجب گفت اگر سر مرا ببوسی ترا با سربازانت آزاد می کنم،

گفت: أما هذا فنعم اگر این طور باشد بلی!!.

با اکراه به سر او بوسه زد و آزاد شدند، این جریان را به عمر اطلاع دادند واو

با گروهی از مسلمانان برای پیشواز او بیرون رفته و او را نشانید و به سرش بوسه زد و تشویق نمود و گفت: ابو حذافه تو سر امپراتور را با اکراه بوسیدی ولی من سر ترا با افتخار می بوسم. (۱)

بینید اخذ دین با معرفت آدمی را آنسان می سازد که در برابر تمامی ناملازمات مقاومت کرده و پیروز می شود و قد خم نمی کند.

این افسر یکی از دست پرورده های رسول گرامی اسلام و از پرورش یافتگان دست آن حضرت بود و در جنگ احد سرگذشتی دارد.

امثال این و بالا-تر از آن در تاریخ اسلام مامخصوصاً صدر اسلام فراوانند مانند عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه اولین شهیدان اسلام و بلال حبشی و شکنجه های طاقت فرسای او که زیر سنگ سنگین روی ریگ تافته عربستان به او می گفتند: اَکفر برب محمد به خدای محمد کافر شو (و دست بردار! او می گفت: اَللّهُ اَحدٌ اَحدٌ خدا یکیست و یکی؛

اباذر تبعید شده به شام و زجر کشیدن های او و از آنجا به جبل عامل و دوباره برگشتنش با شتر برهنه و پا بسته شده در زیر شکم شتر و در نهایت تبعید به ربه و مرگش در آنجا و ترک کردن یک دختر تنهایش در آن بیابان.

بالا-خره سرگذشت های بی پایان تا به امروز که از کشتن و حبس و انفجار و تخریب تا در انترنت و ده ها وسایل گروهی و فردی دیگر.

اسوه های مقاومت از بانوان

برای نمونه از پیشینیان، آسیه زن فرعون و ررضه دختر نمرود که احوالاتشان در مجالس دیگر تشریح خواهم نمود آ(۲) و دیگر

۱- کتاب تاریخ اسلام.

۲- آسیه در مجلس بعدی و ررضه در مجلس ۵۳ (نمرود و نمرودیان).

: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزیبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و خزینه دار فرعون، این زن در ثبات ایمان و صبر و تحمل کاری کرد که نظیر آن در تواریخ کمتر دیده شده و شوهرش حزیبیل بنا به روایت علی بن ابراهیم، ششصد سال خدا را پنهانی می پرستید و چندین مرتبه در نزد فرعون از او سعایت کردند ولی خداوند متعال او را برای اتمام حجت حفظ کرد تا وقتی که ساحران به موسی ایمان آوردند، حزیبیل نیز ایمان خود را آشکار نمود و او را با ساحران اعدام کردند.

«صیانه» زوجه حزیبیل آرایشگری دختر فرعون را می کرد، روزی هنگام آرایش شانه از دست او افتاد گفت: بسم الله، دختر فرعون گفت: پدر مرا می گوئی؟! گفت:

بلکه کسی را می گویم که پروردگار من و تو و پدر تو است؛

دختر جریان را به پدرش بازگو کرد، آتش خشم فرعون شعله ور شد، «صیانه» را با فرزندانش احضار نمود و از او پرسید پروردگار تو کیست؟! گفت خداوند عالمیان! فرعون بعد از شنیدن این پاسخ، هرچه خواست و سعی کرد او را از این عقیده منصرف نماید، اثری نه بخشید؛

گفت: فرزندان را با آتش می سوزانم! گفت: بسوزان! فرعون دستور داد تنوری از مس را پر از آتش نمود و یک پسر او را در میان شعله ها انداخت و خاکستر کرد! «مادر» با کمال شهامت نظاره گر سوختن پسرش بود ولی ابداً از خود عکس العملی نشان نداد تا این که تمامی فرزندانش سوخته شدند و فقط بچه شیرخواری ماند و او را نیز گرفتند که به آتش اندازند! «مادر» حالش دگرگون شد که طفل شیرخوار به سخن آمد و گفت: «مادر! صبر کن، تو برحقی و میان تو و بهشت یک گام بیشتر نمانده است، پس طفل را با مادرش به آتش انداختند و سوزاندند!» (۱)

۱- ریاحین الشریعه: ۵/ ۱۵۳؛ خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛ چشم اندازی بر حکومت مهدی: ۷۱ از آن منهاج الدموع: ص ۹۳. شوهر این بانو یعنی مؤمن آل فرعون «حزیبیل» داستان شیرین بافرعون و فرعونیان دارد به محلش مراجعه شود.

و از ایمان آوران صدر اسلام.

۲- «سمیه»

مادر عمار بن یاسر. کنیز ابوحدیفه المخزومی بود، چون یاسر او را تزویج نمود، ابوحدیفه او را آزاد نمود و عمار از او متولد شد سمیه و شوهرش یاسر اول شهیدان اسلام بودند.

ابوجهل آن‌ها را گرفته بسی شکنجه‌ها داد تا از اسلام دست برداشته و پیامبر را سب نمایند، نتوانست نهایتاً زره آهنی به تن آن‌ها پوشانید و در آفتاب گرم نگه داشت رسول خدا از کنار آن‌ها عبور می‌کرد فرمود: «صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجَنَّة؛ صبر کنید ای آل یاسر وعده گاه شما بهشت است.»

سپس ابوجهل به هر یک آن‌ها ضربتی زد که به شهادت رسیدند. (۱)

در باره این خانواده («سمیه» و «عمار» و «یاسر») نیازی به شرح و بسط بیش از این نیست!، زیرا این بانو اول شهیده در اسلام و خود و شوهر و پسرش از اولین ایمان آوران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و شوهرش اول شهید در اسلام بود.

۳- «نُسیبه»

بنت کعب بن عمرو بن عوف بن مازن بن النخّار الأنصاریه است کنیه او، ام عماره است. ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» گوید: نُسیبیه، قدیم الإسلام و از اهل بیعت «عقبه» است هنگامی که از قبیله خزرج ۶۲ نفر مرد بیعت کردند دو زن با ایشان بودند و آن دوزن نسیبه و خواهرش بودند و در بیعت رضوان هم، شرف حضور داشته و در غزوه احد، نهایت سعی و تلاش خود را به تقدیم رسانیده پس از آن در جنگ «یمامه» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده و یک دست او در همان جنگ از بدن، قطع شده و ۱۲ زخم بر بدن او وارد آمده و در غزوه احد، ۱۳ زخم بر بدن او رسیده که یکی، چندان کاری بود تا یکسال آن را معالجه می نمود.

و نیز در اصابه گوید: که ام سعد بنت ربیع بر نسیبه وارد شد و گفت: ای خاله، به من خبر بده از روز جنگ احد، نسیبه گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ اُحد بیرون رفت من هم، با او بیرون رفتم و مشک آب بر کتف خود انداخته بودم و اصحاب رسول خدا را آب می دادم تا هنگامی که اصحاب آن حضرت، همه فرار کردند من خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدم و مشک را به دور انداختم و مشغول جنگ گردیدم و گاهی با شمشیر و گاهی با تبر دشمن را از آن حضرت، دفع می کردم تا اینکه بدن من جراحات بسیار پیدا کرد، ام سعد گوید: به گردن نسیبه زخمی دیدم که وسط او گود بود گفتم: این جراحت را چه کسی بر بدن تو، وارد آورد گفت: ابن قمیة.

شوهر نسیبه، زید بن عاصم بود و از او دو پسر آورد یکی عماره که مکنانه به او بود و دیگری عبدالله و در جنگ احد یک پسر او شهید شد و در جنگ با مسیلمه کذاب

(یمامه) پسر دیگرش مقتول گشت و شوهرش زید بن عاصم خزر جی بخاری در بیعت عقبه و غزوه بدر و احد حضور داشت و در کتب رجال او را ذکر کرده اند و علامه مجلسی در جلد دوم حیاة القلوب در غزوه احد می فرماید: چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرار کردند نسیبه مشک را به دور انداخت و شمشیر کشید در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن را از آن حضرت دور می ساخت و پسرش در جنگ احد با او همراه بود چون خواست بگریزد نسیبه مادر او، به او حمله کرد گفت: ای فرزند از خدا و رسول، کجا می گریزی؟! و او را برگردانید تا اینکه مردی به او حمله کرده و او را شهید نمود.

و به روایت ناسخ التواریخ، نسیبه چون پسر را برگردانید مادر و پسر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کردند در آن حال، مشرکی بر نسیبه حمله کرد پسر به یاری مادر آمد و به اتفاق هم آن کافر را کشتند مشرکی دیگر بر پسر نسیبه حمله کرد و زخمی بر او زد نسیبه بی تأمل زخم فرزند را بست و گفت: ای پسرم برخیز و در کار

جهاد سستی مکن و خود به آن مشرک حمله برد و ضربتی به او زد که از پا در آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تحسین نمود و فرمود: خدا تورا برکت دهد ای نسیبه، و خود در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد سینه خود را در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپر قرار داد تا آنکه آسیبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسد در آن حال، نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نامردی افتاد که می گریخت به او فرمود: حالا که می گریزی سپر خود را بینداز و به سوی جهنم برو، او سپر خود را انداخت و فرار کرد حضرت، سپر را به نسیبه داد نسیبه سپر را گرفته و در کار جنگ ثابت قدم ایستاد تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امروز وفای نسیبه و مقام او بهتر است از مقام ابوبکر و عمر.

و در خصائص فاطمیه صفحه ۳۴۳ گوید: الحق نسیبه در غزوه احد مردانه جهاد کرد و فرزانه با کفار قریش جنگ نمود مانند این زن، در هیچ غزوه از غزوات و سراپا دیده نشده و او از جمله زنانی است که در دولت حقه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و به مداوای زخمی ها پردازد. (۱)

در تاریخ اسلام کم نبودند بانوانی که هرچه توان روحی و جسمی داشتند برای پیشبرد دین و برافراشته نگهداشتن پرچم آن، از هیچ کوشش و فداکاری، فروگذار نبودند و نام خود را در تاریخ بشریت برای همیشه زنده نگهداشته و خود را برای آیندگان، الگو و مایه عبرت قرار دادند و رفتند.

برای پیدا کردن مصداق های واقعی آنها، سری به کربلا بزنیم و با قهرمانان آن، در این زمینه، آشنا شویم.

بانوی بزرگوار امام حسن مادر حضرت قاسم علیهم السلام یکی از این نمونه هاست که در دشت پر از رنج و تعب و مصیبت های کمر شکن کربلا، صادقانه صبر و تحمل نمود و از آزمایش های شکننده و سخت آن دشت پربلا سرافرازانه، بیرون آمد. و بافدا کردن فرزندانش، نام خود را، در تاریخ به ثبت رسانید.

فرزندانی مانند حضرت قاسم علیه السلام را که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام، هنگام به میدان فرستادن او روایت چنین می گوید، فاعتقا فغشی علیهما دست به گردن هم انداخته و هردو غش کردند!.

امام علیه السلام فرزندی مانند علی اکبر و برادری همچون حضرت ابوالفضل علیهم السلام را، راهی میدان نمود ولی غش نکرد اما جدائی و رفتن این نوجوان برادرش، چنان در قلب امام مؤثر بود که آنگونه حال او را دگرگون ساخت.

فرزند دیگر این بانوی گرامی، عبدالله بن حسن یازده ساله رو به سوی میدان می رفت و عمه اش ام کلثوم او را به طرف خیمه می کشید، او مقاومت می کرد و می گفت: عمه، عمویم در میان میدان بی یار و یاور افتاده، و به کمک احتیاج دارد، صدای ناله از خیمه ها بلند شد و صدایشان به میدان رسید امام مظلوم به گمان این که از لشکریان به خیمه ها یورش بردند، به بازوی زخمی تکیه کرد و کمی بلند شد بیند در خیمه ها چه خبر است، دید عبدالله می خواهد به میدان آید اما عمه مانع می شود، حضرت خواهرش را صدا زد خواهر نگذار عبدالله به میدان آید ولی مادر عبدالله از خیمه بیرون آمده به ام کلثوم التماس می کند خانم چرا نمیگذاری پسرم به میدان رفته مانند برادرش قاسم خود را فدای عمویش نماید!!.

خلاصه عبدالله از دست عمه رهاسد و خود را به میدان رساند و دید دشمنی شمشیر بلند کرده می خواهد به بدن مطهر عمویش فرود آورد، چون وسیله دفاعی نداشت، بازوی راستش را بلند کرد تا جلوی شمشیر دشمن سپر عمو نماید، بازویش برید و خود را کنار عمو انداخت، امام فرمود: عبدالله چرا آمدی؟ عرض کرد عمو یک لحظه در خیمه خوابم برد پدرم امام حسن علیه السلام به خوابم آمد و فرمود:

پسرم تو در خیمه راحت خوابیده ای اما عمو در میدان جنگ میان دشمن تنهاست!.

حرمه ملعون در کربلا سه تیر سه شعبه شلیک کرد با یک تیر گلوی نازک علی اصغر را شکافت با تیر دیگر قلب خود امام را هدف قرار داد و تیر سوم این موقع بود که گفت: ببینید عمو و پسر برادر چه شیرین صحبت می کنند، الان صحبتشان را قطع

می کنم، تیر به گلوی عبدالله اصابت کرد و به شهادت رسید.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۰ آرامش دلها با یاد خدا

در زندگی روز مره بشری، همیشه کسانی به کار و فعالیت، پشتکار و علاقه نشان می دهند که پشتوانه قوی داشته باشند و به استناد آن، از جدیت و کوشش، خسته نمی شوند و باز نمی ایستند و دلخوشند.

مثلاً یکی به ثروت و دیگری به پست و مقام و آن یکی به اولاد و. و. دل بسته و خوشحال و برای خودش مایه دلگرمی و آرامش و راحتی روح و روان قرارداد است.

در این زمینه یکی از پشتوانه قوی و محکم زندگی، یاد خدا و به او پناه بردن، به دست آید، زیرا کسی که خود را به خدا تکیه دهد و او را پشتوانه زندگیش قرار دهد، نه ترسی دارد و نه ندامتی.

پس هر کس بتواند این پشتوانه قوی را برای خود به دست آورد، دیگر هیچ گونه باختی نخواهد داشت زیرا خداوند خود به این اشخاص، قول و وعده دستگیری و یاری داده است به آیات مربوطه توجه نمایید.

۱- فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲) بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۲- .. الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

رعد: ۲۸ آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً

وَ أَصِيلاً (۴۲) احزاب: ۴۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و تسبیح او گوئید صبح و شام، احزاب ۴۲-

۴۱

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) منافقون: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

این آیات به ما قول می دهد که اگر کسی خدا را فراموش نکند و از یاد نبرد، خدا هم او را فراموش نکرده و از یاد نخواهد برد.

پس ای عزیزان اگر می خواهید در زندگی تان برنده شوید و از عمرتان خوب بهره برداری نمائید، خدا را فراموش نکنید واز یاد او غافل نشوید، زیرا اوست پشتوانه قوی زندگی، هم در دنیا و هم در آخرت.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند به آتش سوزان پرتاب نمایند، در آن شرایط حساس جبرئیل با دستور خداوند، خود را به او رسانید که اگر بخواهد او را نجات دهد، فرمود: من به تو نیازی ندارم فقط رضایت معبودم را طالبم!، جبرئیل برگشت و حضرت را، پرتاب نمودند، میان زمین و آسمان، معلق زنان، با آرامش دل به دریای آتش، سرازیر می شود، دو فرمان خداوندی صادر شد

۱- جبرئیل خودت را به خلیل برسان و در هوا گرفته و به آرامی در میان آتش قرار ده،

۲- «یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ» ای آتش سرد و سالم باش به ابراهیم، با این فرمان آتش سوزان شد گلستان، در روایت آمده است که اگر کلمه و سلاما نمی آمد، آن حضرت در میان آتش از سرما، جان می داد.

حال به چند نمونه از صاحبان دل آرام و به یاد خدا بودن ها توجه فرمائید.

مصعب بن عمیر!

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در ایام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عقیف، بلند همت و جوانمرد بود و پدر و مادرش او را دوست

می داشتند. مصعب در مکه مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می پوشید و در بهترین شرائط کمال ورفاه و آسایش زندگی می کرد. امّیا با بعثت پیغمبر اسلام، او شیفته سخنان آسمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرّر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد.

در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر و جنایتکار مکه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند و تعالیم عالیها سلام را در کمال صفا و صمیمیت می پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند و حتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتی از کسان و بستگان خویش پنهان می داشتند. به همین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود درخفا انجام می داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است.

این خبر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می آمد. مادر مصعب و بقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را در خانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی او مقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن را حفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزء یاران نزدیک حضرت شد.

روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضا کردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نماینده کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می خواهد شخصی را به نمایندگی از طرف خود

به شهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان سالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد (زیرا او با دل آرام و خاطر جمع، می توانست با مخالفان مبارزه کرده و در مقابل آنها، ایستادگی نماید و این کارها را کرد که نمونه اش مسلمان شدن سعد بن معاذ و تمام قبیله بزرگ او و در نتیجه قدرت یافتن اسلام در مدینه بود و پیشرفت های اسلام در شبه جزیره عربستان در اثر این اقتدارها بود).

عبدالله ذوالبجادی

عبدالعزّی خ پسر یتیمی بود که از نظر ثروت دنیا بطور کلی چیزی نداشت و تحت تکفل عمویش زندگی می کرد. تا اینکه بزرگ شد و با کمک عمویش صاحب کنیز و غلام و گوسفند و شتر شد و ثروتمند گردید. مدت ها عبدالعزّی، در فکر اسلام آوردن بود ولی از ترس عمویش جرئت نمی کرد. تا اینکه وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگ حنین برمی گشت عبدالعزّی، نزد عموی خود رفت و گفت ای عمو مدت ها بود که دوست داشتم مسلمان شوم و منتظر بودم تا شما در این کار پیشقدم بشوید ولی اینطور نشد لذا من می خواهم مسلمان شوم. عمویش گفت: اگر چنین کنی هرچه داری از تو می گیرم حتی لباس را! عبدالعزّی خ گفت: اسلام آوردن را بر تمام ثروت دنیا ترجیح می دهم. عمویش ثروتش را گرفت و او را نیمه عریان بیرون نمود.

عبدالعزّی خ نزد مادرش رفت و از مادرش لباسی خواست. مادرش چون لباسی نداشت، گلیم خود را به او داد. عبدالعزّی، گلیم را دو قسمت کرد و با نیمه از آن بالاتنه و با نیم دیگر پائین تنه خود را پوشاند و روانه مدینه شد. هنگام سحر به مدینه رسید. داخل مسجد شد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت. حضرت فرمود تو کیستی؟

گفت: من عبدالعزّی، هستم و از فلان قبیله ام. حضرت فرمود من تو را عبدالله ذوالبجادی نام می گذارم. مهمان من باش. عبدالله مهمان حضرت شد و به تعلیم قرآن مشغول شد.

موقع اعزام مسلمانان به جنگ تبوک، عبدالله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست دعا کند تا شهید شود. حضرت بازوبندی بر بازویش بست و فرمود: خدایا! خون عبدالله را بر کافران حرام کن. عبدالله گفت من مایلم جزو جانبازان و شهدای دین شوم.

فرمود: هر که جزو مجاهدین باشد ولی در راه مریض شده و بمیرد شهید است.

عبدالله در رکاب آن جناب عازم تبوک شد. چون سپاهیان اسلام در آنجا منزل گرفتند او مریض گردید و تب کرد و بعد از چند روز از دنیا رفت. موقع دفن او بلال چراغی گرفته و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد قبر او شد و فرمود: خدایا! من از عبدالله راضیم تو نیز از او راضی باش. عبدالله بن مسعود وقتی این سخن را شنید گفت: ای کاش من صاحب این قبر بودم.

عمیر بن حمام

گویند در جنگ بدر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: برخیزید و بسوی بهشتی که هم پهنای آسمانها و زمین است، پیش روید.

عمیر بن حمام گفت: بهشتی که هم پهنای آسمانها و زمین است؟ به به.

فرمود: چرا می گوئی به به؟

گفت: به امید اینکه شایسته همچو بهشتی باشم. فرمود: تو شایسته این بهشت هستی.

عمیر زاد و توشه ای را که همراه آورده بود از دست بگذاشت و درحالی که این سرود رزمی را می خواند به میدان جنگ قدم گذاشت:

رکضاً الی الله بغیر زاد**الآ التقی خ و عمل المعاد

والصبر فی الله علی الجهاد**وکل زاد عرضه النفاد

غیر التقی و البرّ و الرشاد

یعنی دلشاد سوی خدا دوانم بی زاد جز پاکی و تقوی خ و بجز زاد معاد

پا در ره حق همی فشارم بجهادهر توشه که هست، هست در معرض باد

جز پاکی و جز خیررسانی و رشاد

او چندان نبرد کرد تا به افتخار و سعادت شهادت نائل آمد.

عرب بیابان نشین

شدادبن هادی گوید: عرب بیابان نشینی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و به پیامبری حضرتش ایمان آورد و گفت: من همراه شما مهاجرت می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را پذیرفت و سفارش او را به چند تن از یاراناش نمود. بعد جنگها پیش آمد و غنائمی به دست مسلمین افتاد. پیامبر آنها را بین مسلمین تقسیم کرد و به آن مرد هم سهمی داد. پرسید: این چیست؟ حضرت فرمود: سهم توست. گفت: من برای این پیرو تو نشدم بلکه با این نیت پیرو تو شدم که تیری به اینجا- در این موقع اشاره به گلوی خود کرد- اصابت کند و بمیرم و به بهشت بروم. حضرت فرمود: اگر در پیمان خود با خدا راست باشی خدا هم با تو راست خواهد بود.

چندی نگذشت که جنگی در گرفت و آن مرد هم در جهاد شرکت نمود. بعد از جنگ جسد او را دیدند و نزد حضرت آوردند در حالی که تیری به گلویش که خود اشاره کرده بود رسیده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این همان شخص است؟ گفتند: آری.

فرمود: چون با خدا راستی نمود خدا هم با او راستی نمود. سپس به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در لباس حضرت قرار دادند و حضرت بر او نماز خواند و این دعا را کرد: خدایا! این بنده توست که در راه تو هجرت کرد و شهید شد و من بر این مطلب شاهدم.

آسیه همسر فرعون

یکی از زنان نمونه، مومنه و صابره، آسیه است. وی، که دختر مزاحم و همسر فرعون است، در میان زرق و برق و تجملات زندگی می کرد، ولی هرگز تسلیم هوای نفس نگردید و با ایمانی محکم به پروردگار، مدافعی حقیقی برای حضرت

موسی (علیه السلام) در بارگاه فرعون بود. آسیه، در همان دوران کودکی، حضرت موسی (علیه السلام) را از آب گرفت و بهتر از مادر، از وی پرستاری کرد و هرگز اجازه نداد به حضرتش آسیبی برسد.

هنگامی که حادثه دلخراش همسر و بچه های حزیبیل به وقوع پیوست، خداوند عروج عارفانه آن زن پارسا و قهرمان را به دید آسیه گذاشت و ایمان آسیه از آن صحنه، قوی تر شد.

وی پس از آن ماجرا، در عالمی از نیایش و رازونیز با خدای خود بود که فرعون بر او وارد شد و ایمان مخفی آسیه بر طاغوت زمان آشکار شد. آسیه در آن روز، مهر سکوت را شکست، در مقابل فرعون ایستاد و با کمال قاطعیت گفت: ای فرعون! تا به کی در خواب غفلت فرو رفته ای و می خواهی بندگان خاص خداوند را در میان آتش بسوزانی؟

نمی دانی که همسر حزیبیل در چه جایگاهی وارد شد! فرعون گفت: مگر تو هم در مورد خدایی من شک داری؟ آسیه گفت: مگر من به خدایی تو اعتقاد داشتم؟

از روزی که موسی (علیه السلام) را از رود نیل گرفتم به پیامبری او معتقد شدم! فرعون ابتدا سعی کرد او را با زبان خوش گمراه سازد، ولی نتیجه ای نگرفت، پس با ارباب و تهدید وارد شد و با خشم فریاد زد: ای آسیه! تو را به گونه ای بکشم که هیچ کس را تا به حال آن گونه نکشته ام! سپس مادر آسیه را احضار و به او گوشزد کرد:

دخترت مانند آن زن آرایشگر (همسر حزیبیل) دیوانه شده است، یا باید به پروردگار موسی کافر شود و یا دستور می دهم که او را بکشند. مادر آسیه دخترش را به گوشه ای برد و به همراهی با فرعون ترغیب کرد. آسیه گفت: هرگز به خدای موسی کافر نخواهم شد. فرعون دستور داد مردم را جمع کردند و آن گاه به دستور او آسیه را به زمین خوابانند و دست و پایش را به چهارمیخ بستند و سنگ بزرگی بر روی سینه اش قرار دادند. آسیه در آن حال سخت، الله، الله می گفت و با خدایش مناجات پر معنایی داشت و نجوا می کرد:

«رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه ونجنى من فرعون وعمله ونجنى من القوم الظالمين» پروردگارا! در بهشت نزد خودت خانه ای برایم بناکن! و مرا از دست فرعون و عملش نجات بخش و مرا از گروه ستمکاران رهایی ده.

خداوند در این لحظه، پرده از چشم آسیه برداشت و مقام وی را به او نشان داد.

آسیه خوشحال و خندان شد. فرعون با کمال تعجب گفت: همسرم دیوانه شده است! در میان این همه سختی و شکنجه می خندد! آسیه گفت: به خدا سوگند! دیوانه نشده ام، اکنون شاهد و ناظر جایگاهی هستم که در بهشت برایم مهیا کرده اند. در همین حال، آسیه به دیدار حق شتافت و ندای پروردگارش را لیبیک گفت ...

عزیزان می بینیم به خدا متکی شدن و او را پشتوانه زندگی قرار دادن و با آرامش خاطر زندگی کردن، چه کارهاکه نکند.

در یکی از مجالسم در باره خرید و فروش کنندگان با خدا صحبت کردم، آنهایی که معامله با خدا را، امضاء و تصدیق کرده اند در مواقع نیاز به مال و در اوقات احتیاج به جان، هیچگونه از جان و مالشان از بذل در راه خدا، دریغ نمی ورزند و مضایقه نمی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثر ضربات قریشیان، با پای مجروح و پیشانی شکسته، در کوه ابوقبیس افتاده و خون از صورت مبارکش سرازیر، فرشتگان الهی رسیدند، فرشته مأمور به برانگیختن باد می گوید، اجازه دهید دستور دهم باد تند بوزد و این قوم را به کوه و دشت، بزند و تکه تکه نماید، فرمود: قوم من نادانند، با آنها کاری نداشته باشید!!

فرشته مأمور باران و دریا و کوههای زمین و. و. هر یک به نوبه خود، اجازه می خواهند، هر کدام طبق مأموریت خود، با طوفان و فروبردن در زمین و دریا، آن قوم را نابود کنند، حضرت اجازه نمی دهد هم، پیغمبر رحمت است و هم متکی به خدا، فقط بایاد او خود را آرام می کند.

در این موقعیت بحرانی جبرئیل خود را می رساند، یامحمد اجازه دهید، علی

خون پیشانی تو را پاک کند چون خدیجه هم اکنون از کوه بالا می آید اگر خون پیشانیت را ببیند طاقت نمی آورد، عزیزان می دانید، خدیجه کبرا علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط زوجیت داشت جبرئیل خون پیشانیش را بوسیله علی علیه السلام پاک می کند که خدیجه پیشانی خون آلود او را ببیند اما زینب علیا علیها السلام در جریان های کربلا چه کرد وقتی که خود را به گودی قتلگاه رسانید و دید شمر بدن مطهر برادر را، به رو انداخته و می خواهد سر مبارکش را از قفا ذبح نماید زینبی که اگر کوچک ترین اندوه از سیمای برادر احساس می کرد، از فرط و شدت علاقه ای که داشت، خود را می باخت، حال چگونه تحمل کند که ببیند سر برادر را، از تن جدا می کنند هرچه به قاتل التماس کرد، با بی اعتنائی روبرو گشت و دست بر سر گذاشت و ناله سرداد

(برادرم حسین) کاش آسمان به زمین فرو می ریخت (و بهم می پیوست) و ای کاش کوهها از هم می پاشید و به دشت و بیابان پراکنده می شد و ای کاش زودتر مرگ مرا نابود می کرد (و این حالات ترا نمی دیدم).

یا وقتی که با کاروان غم از قتلگاه عبور می کرد و جنازه مطهر برادر و یارانش را، روی خاک تیره کربلا ترک می کرد و جدا می شد!

خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا***ما سوی در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت***آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

پرچم سلطنت افتاد کیان را ز کیان***سلطنت سلطنت توست که پاینده لوست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست***بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی***پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق***تا بدانند خلائق که فنا شرط بقاست (۱)

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۸۷ از کتاب تحریف شناسی ص ۱۵۸ از شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبدالله الحسین ج ۱ ص ۳۸۴.

مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام در میان جوامع بشری، همیشه حق با باطل در گیر بوده و اهل باطل سعی در برچیدن بساط حق بودند، و چون باطل با خواسته های نفس و شهوت پرستی انسان ها موافقت دارد، افراد و تعداد پیروان آن نیز بیشتر و نفرات حق که مخالف خواسته های نفس و شیطانست کم بوده است.

بنابراین در میان این دو نیروی متضاد، قدرت نمائی و تضاد در طول تاریخ جریان داشته و دارد و خواهد داشت، ولی هیچوقت سپاه بیشمار باطل، نتوانسته بر ارتش قوی و نیرومند کم حق، فایق آید و نور حق را که نور خداست، خاموش نماید، زیرا خود ذات باری تعالی پشتیبان روشن نگهداشتن ابدی این نور است در قرآن مجید چنین می فرماید:

۱- يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ توبه: ۳۲ آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!

۲- يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸)

صف: ۸

در دو آیه مورد بحث تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبحخانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده است و می گوید: اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند هر چند کافران را خوشایند نباشد

در این مورد به چند نکته باید توجه کرد:

۱- در این آیه آئین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هر گونه زیبایی است.

اسلام نیز آئینی است تحریک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاشها و کوششهای دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟ و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

۲- مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، در آیه اول *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا ذِكْرَ اللَّهِ* ذکر شده در حالی که در سوره صف *يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا آيَاتِ اللَّهِ* آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است.

راغب در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توأم با توسل به مقدمات و اسباب است.

یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق پیاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد.

۳- کلمه یابی از ماده اباء به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت می رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده

این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند! (۱)

در آیاتی از قرآن می خوانیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (علیه السلام) در باره ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، و علی رغم توأم بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با بینات و دلایل روشن و معجزات، چگونه به مقابله و انکار برخاستند تا نور خدا را خاموش کنند اما موفق نشدند و تا ابد نخواهند شد.

در دومین آیه برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند و نور آن را خاموش کنند، ضمن تشبیه جالبی می فرماید:

۲- يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صف: ۸ آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!

آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگویی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد: گاه از طریق سخریه و ایداء و آزار دشمنان.

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدان های احد و احزاب و حنین و ...

گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان.

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه از طریق جنگهای صلیبی.

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین.

گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور!

گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی.

و گاه از طرق دیگر ...

ولی همانگونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روزبه روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان به گذشته وسیعتر می شود، و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک صهیونیست ها و صلیبی ها و ماتریالیست های شرق، رو به افزایش است، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد.

و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند! در آیه دیگر برای تاکید بیشتر با صراحت می گوید: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند

تعبیر به أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است، زیرا در طبیعت هدایت و دین حق این پیروزی نهفته است، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است، و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.

جالب اینکه این آیه با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره توبه (آیه ۳۳) و یک بار در سوره فتح (آیه ۲۸) و یک بار در سوره صف آیه

ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاکید در زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان جا نیفتاده بود، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان، اما قرآن در همان وقت مؤکداً روی این مساله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگوئی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق، و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته مرحله نهائی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است.

در باره محتوای این آیه و اینکه منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است؟ و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) چگونه است؟ بحثهای بیشتری می خواهد که در موقع مناسب بیان خواهد شد. (۱)

در آیه سوره فتح، می فرماید: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

این وعده ایست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه قبل از این آیه، به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید، و مراسم عمره را بجا می آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد،

و نیز اگر خداوند بشارت فتح قریب (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى) و آئین او حق است (وَدِينِ الْحَقِّ) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضائی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوئیهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است: جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که جمعی دیگر پیروزی را به معنی غلبه ظاهری و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام مهدی

(روحي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء) تکمیل می گردد،

چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه الاسلام:

در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند!

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به الهدی را اشاره به استحکام عقائد اسلامی دانسته اند در حالی که دین الحق را ناظر به حقانیت فروع دین می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در اینکه مرجع ضمیر در لیظهره اسلام است یا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله کَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهِش الله است، و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر سهیل بن عمرو (در صلح حدیبیه) و امثال او حاضر نشوند عنوان رسول الله بعد از نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنویسند عرض خود می برند و زحمتی هم برای ما ندارند! (۱)

پس نتیجه روشن به دست می آید که هیچ وقت نور خدا خاموش نمی شود و هیچ کس قدرت خاموش کردن آن را هم ندارد به مطالبی دقت نمائید.

قابیل از پسران آدم علیه السلام برادرش هابیل را سر برید و شهید کرد و نمرود و نمرودیان، قهرمان توحید ابراهیم خلیل علیه السلام را به آتش انداختند تا نور خدا

خاموش شود، نشد، بلکه بیشتر شعله ور گردید و پرتو افکند.

فرعون فرعونیان، سی سال نوزادان بی گناه را سربریدند و شکم مادران مظلوم را شکافتند، تا از به وجود آمدن موسی، نابود کننده کاخ ستم فرعون، جلوگیری کنند ولی نشد بلکه با تدبیر خدای توانا، همان موجود را در دامن خود فرعون، پرورش داد و بزرگ نمود و به مادرش، حق شیر دهی فراوان، تعیین نمود و با آرامش خاطر نوزادش را بزرگ نمود و در نهایت با دست همان نوزاد کاخ ظلم فرعون را، فرو ریخت و از بیخ و بن، برکند و نابود ساخت.

صیانه عیال مؤمن آل فرعون را با بچه هایش در جلوی چشم مادر، یک به یک در آتش سوزاند و اعدام نمود و خود مادر را نیز به آتش کشید تا از پیشرفت برنامه های خداشناسی حضرت موسی علیه السلام جلوگیری نماید، علاوه بر این که نتوانست خود و ایل و تبار و ارتش و فرماندهانش، برباد و نابود شدند.

فرمان روای ستمگر زمان حضرت یحیی علیه السلام با لطایف الحیل شهبانوی خود، با دخترش ازدواج می کند و شیفته عشق بازی او می گردد، حضرت یحیی علیه السلام مأمور تبلیغ او می شود و هرچه موعظه و نصیحت کرد، به جانی نرسید و دستور داد سر او را در جلوی چشمش در طشت ببرند، بریدند ولی یک قطره از خون آن نور خدا به زمین افتاد هرچه خاک روی آن قطره خون ریختند، باز جوشید و بالا آمد تا به صورت تلی در آمد و دیدند فایده نداد، رها کردند و آن خون بناحق ریخته شده مدتها گذشت و کسی هم به این عمل شاه اعتراض نکرد تا این که بخت النصر فرمان روای بابل (حله عراق) به آن سرزمین تاخت و غلبه کرد و به آن تل رسید و خون در حال جوشش را پرسید، جریان را شرح دادند.

دستور داد تا از جوش افتادن آن خون، از مردم آن شهر بکشند!، هرچه کشتند خون از جوش نیفتاد تا این که همه اهل شهر قتل عام شدند و گفتند: امیر از اهل شهر کسی نمانده و خون نیز در حال جوش است، گفت بگردید شاید کسی مانده، گشتند پیر زنی را دیدند که در گلخن حمام مخفی شده، او را نیز کشتند و خون از جوش

سالها گذشت خود این بخت النصر حضرت دانیال علیه السلام را نود سال در زندان نگهداشت تا صدایش به جایی نرسد و ماده شیر را برای خوردن و دریدن او هم، به چاه انداختند، شیر بجای دریدن و خوردن او، دیدند به آن حضرت شیر می دهد و نمیگذارد از گرسنگی بمیرد.

به هر طریق سعی در خاموش کردن نور خدا کرد اما برعکس شد و در نهایت خود نیز با وجود آن شهرهای هفتگانه تودرتو و نصب علائم امنیت و ارتش قوی و شکست ناپذیر، عاقبت در دست گارد شخصی و نگهبان خاص ایرانی خود، کشته شد و به جرگه ستمگران تاریخ پیوست.

و نسل ابتر گویان و دم بریده ندا در آوران مانند عاص بن وایل که دارای یازده فرزند بود و به قریش افتخار می کرد و به خود می بالید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زخم زبان می زد، را برانداخت و از بین برد دیگر نشانی از او نماند اما از نسل و نژاد تنها دختر جوان مظلوم و خسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دنیا را پر نمود با این که در سال های متمادی حکومت امویان و عباسیان و جز آنها، قتل عام و تبعید و در بدر شدند، ولی با خواست خدا، کوی و برزن و جای جای کره زمین را از آنها پر نمود و غنی ساخت.

پس از رحلت جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی در اریکه قدرت قرار گرفتند و برای برانداختن و از بیخ و بن برکندن شیعیان مظلوم تاریخ علی علیه السلام، دست به کار شدند و پیروانشان را تا به امروز قتل عام کردند و هنوز هم با بمب گذاری های ناجوان مردانه، زن و بچه بیگناه را به خاک و خون می کشند که شاید از شیعیان دیار بشری نماند ولی خداوند با حراست خود، روز بروز تعدادشان را بیشتر و از بین رفتنشان، جلوگیری به عمل می آورد و ممانعت می کند.

یزید باکشتن و به شهادت رساندن حسین علیه السلام و قتل عام کمک و یاران او و با دستور أحرقوا الخيام و من فیها خیمه و هرچه در آن است را، به آتش بکشید و بسوزانید، می خواست همه خاندان نبوت را، ریشه کن نماید و بابه اسارت بردن

افراد خاندان او و حتی به مجلس شام کشاندن جوان بیمار و مریض را، می خواست نسل علی و آل او را ریشه کن سازد و از میان بردارد، ولی در همان مجلس شام، قبر خود و امویان را کند و خود را رسوا ساخت و با کلمات شرر بار و آتشین همان بیمار، (أنا بن مکة و منا، أنا بن زمزم و صفا و. و.) کاخ سلطنت و ریاست خود را به آتش کشید و نابود ساخت بطوری که از ترس خشم مردم، به قصر استبدادش پناهنده شد.

امثال این قضایا و داستان ها در تاریخ و نوشته های گذشتگان، فراوان است، فقط چشم بینا و عقل پویا، می خواهد که با رأی العین، ببیند که نور خدا خاموش نشده و تا ابد باقی خواهد ماند و در نهایت با دست پرتوان و سیطره قدرتمند، حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمی لتراب مقدمه الفداء، به کمال خواهد رسید انشاءالله.

لب تشنه جان سپرد کنار دونهر آب***نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد***تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام***با این عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد***قلب جهانیان زغم خود کباب کرد

او برای تحقق این مأموریت، هر چه داشت برای رسیدن به هدف مقدسش در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم معبود نمود شاعر(۱) هم جسورانه از طرف معبود گویا خطاب به او می گوید:

(ای حسین):

چون خودی را در رهم کردی رها***تو مرا خون من تورایم خونبها

هر چه بودت داده ای اندر رهم***در رهم من هر چه دارم می دهم

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۹۳ از وفائی زیر عنوان (راز بین عاشق و معشوق) از کتاب تحریف شناسی در پرتو امام شناسی ص ۵۸.

کشته گانت را دهم من زندگی***دولت را تا ابد پایندگی (۱)

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

خدایا به احترام آن خون های بناحق ریخته و به تقدس آن وجودهای ملکوتی، ما را در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود قرار ده، از شفاعت آنها محروم نگردان و این خدمت تبلیغ را از این بنده عاصی به احسن وجه، قبول بفرما آمین یا رب العالمین.

مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت

با تشخیص عقل و خرد و با پذیرفتن عدالت ذات باریتعالی، می دانیم که باید خداوند باید میان خود و مخلوقاتش، کسانی را به عنوان سفیر یا قاصد و یا پیغمبر، داشته باشد، تادر روز قیامت، اگر کسی را طبق علم خود به عواقب اشخاص، بخواهد کیفر بد دهد و مجازات سخت نماید، نگوید خدایا چرا مرا باعذاب بد خود معذبم می کنی؟! اگر خداوند بگوید: چون من می دانستم با عاقبت بد از دنیا می رفتی، لذا سزای تو عذاب سخت و آتش جهنم است، می گوید: خدایا برای من حجت و نماینده فرستادی و نظرات ترا تشریح و توضیح داد من عمل نکردم؟! وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (طه ۱۳۴) اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!».

اما اگر قاصد یا سفیری از سوی خدا بیاید دیگر حرفی برای گفتن ندارد و عدالت

هم این را اقتضاء می کند.

بدینجهت باید از طرف خداوند، شخصیت هائی برای راهنمایی و هدایت بندگانش فرستاده شود که تکلیف همه روشن گردد.

پس از بیان این مقدمه، ضرورت بودن پیامبر و امام علیهم السلام از طرف خدای متعال محرز می گردد، لذا خدای توانا با فرستادن یکصد و بیست چهار هزار انبیاء علیهم السلام در طول تاریخ، هم حجت خود را بر بندگان، تمام نموده و هم بندگان را برای نیل به سعادت ابدی، رهنمون گشته است

از میان این پیغمبران نیز پنج نفر از انبیاء، (حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد علیهم السلام) صاحبان شریعت مستقل بودند که در فاصله هر دو شریعت پیامبران و اوصیائشان، برای تبلیغ، باید از شریعت قبل از خود تبعیت نمایند و دستورات آن را به مردم برسانند، بعد از حضرت نوح تا حضرت ابراهیم و از او تا حضرت موسی و از او تا حضرت عیسی و بعد از او هم تا زمان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین باید به شریعت پیش از خود تبعیت نمایند و به مردم برسانند، اما چون پیغمبر اسلام، خاتم انبیاء و آخرین پیغمبر صاحب شریعت پنجم است و بعد از او پیغمبر صاحب شریعت، نخواهد بود، تا برچیده شدن این مجموعه فعلی جهان آفرینش، دین اسلام، دین واقعی مردم و آخرین شریعت آسمانی است، پس هیچ دینی جز دین اسلام، در پیشگاه خداوند، قبول و پذیرفته نخواهد بود.

در این مورد به چند آیات مبارکات، دقت کنید و به توضیحات مربوط به آنها گوش فرا دهید.

۱- وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ بقره: ۱۹۳ و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

۲- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بقره: ۲۰۸ ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی در آید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست

۳- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ آل عمران: ۱۹ دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

۴- وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ آل عمران: ۸۵ و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است

۵- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا الْمَأْمُودَ: ۳ امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم

بنا بر این در زمان ما و تا انقراض عالم، اسلام، تنها دین خدا و آخرین ادیان است، پس آنهایی که دم از کلیمیت و مسیحیت و جز آن، سخن به میان می آورند یا عنود و لجو چند و یا بی خبر از مسائل شریعت و یا در بلا تکلیفی به سر می برند.

پس باید از این گونه آقایان سؤال نمود اگر بنا باشد در اختیار دین آزاد باشیم و هر چه راجع به انتخاب دین، تصمیم بگیریم، همان مورد رضایت خداست، سخت در اشتباهند زیرا خداست که دین مورد رضایت خود را تعیین می کند و بندگانش را به عمل کردن به آن، امر و از عناد و لجاجت در برابر آن منع می کند.

اشتباه نشود در دین اکراه و الزام و اجباری نیست و هر کس در اختیار آن، مسیحیت و کلیمیت یا زرتشتی و مانویت و. و. را انتخاب نماید، آزادند و نباید به

زور دینی را تحمیل کرد، ولی باید به پیامد و تبعات انتخاب خود هم آماده باشند.

پس باید بدانیم که مورد قبول و پذیرش و رضایت خدا در عمل کردن، به کدام دین است و باید در هر برهه از زمان با کدام دین، سر و کار داشته باشند و رضای خدا را جلب نمایند.

بلی طبق آیات قرائت شده، آخرین دین، اسلام و آخرین فرستاده خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است و مورد رضایت او.

و اما در مورد لزوم امامت مانند نبوت،

بحث های داغ و اخبار و روایات فراوان داریم که با مراجعه به کتاب های مربوطه مانند (کتاب الحججہ اصول کافی و بحار الانوار و غیره) اهمیت و ضرورت آن، روشن می شود. ما فقط به چند روایت بسنده می کنیم که برای عاقل یک اشارت کافیست.

۱- سلیمان بن اعمش بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش علی بن حسین علیهم السلام فرمود: نحن أئمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قائد الغر المحجلين و موالی المسلمین و نحن أمان لأهل الارض كما أن التَّجُوم، أمان لأهل السَّيِّمَاء و بنا يمسك السَّيِّمَاء أن تقع على الارض الَّاباذنه و بنا ينزل الغيث و تنشر الرَّحْمه و تخرج بركات الارض و لولا ما على الارض منَّا لساخت بأهلها، ثم قال و لم

تخل منذ خلق الله آدم عليه السلام من حجَّه الله فيها، اما ظاهر مشهور أوغائب مستور و لا تخلوا الارض الى أن تقوم السَّاعه من حجَّه و لولا ذالك لم يعبد الله قال سلیمان: فقلت:

لجعفر الصَّيِّادق رضی الله عنه كيف ينتفع النَّاس بالحجَّه الغائب المستور؟ قال كما ينتفعون بالشمس اذا سترها سحابٌ (۱) ما امامان مسلمان ها و حجت های خدا بر عالمیانیم و آقایان مؤمنان و بزرگان سفید پیشانیان (رو سفیدان نشاندارامت اسلام)

۱- منتخب الاثر: ۳۳۰ از ینابیع الموده: و غایه المرام از حموی و بحار و امالی.

و مولاهاى مسلمانانيم، ما امان بر مردم روى زمينيم آنگونه كه ستارگان امان اهل آسمانند، و با (وجود) ما از فرو ريختن آسمان بر زمين، جلوگيرى مى شود مگر با اذن خدا، و باما باران مى بارد و رحمت خدا پخش مى گردد و برکت هاى زمين بيرون مى آيد و اگر نبود در روى زمين كسى از ما، فرومى ريخت به اهلش، سپس فرمود: و از حجت خالى نمانده از زمانى كه آدم عليه السلام را آفريده، در ظاهر شناخته شده و يا غائب است پشت پرده، و زمين از حجت خالى نمى ماند تا روز برپائى قيامت و اگر چنين نبود، خداوند عبادت نمى شد، سليمان گفت: به جعفر صادق، خدا از او راضى باشد گفتم: مردم چگونه از حجتى كه غايب و پشت پرده است بهره مى برند (و استفاده مى كنند)؟ فرمود: آن گونه كه از خورشيد بهره مى برند زمانى كه ابرى بر آن پرده پوشى نمايد.

۲- ابى حمزه گويد: به ابى عبد الله عليه السلام عرض كردم: «تبقى الأرض بغير إمام؟ آیا زمين بدون امام مى ماند؟!» فرمود: «لو بقيت الأرض بغير إمام ساعةً لساخت؛ (۱) اگر زمين يك ساعت بدون امام بماند، فرو مى رود (ويران مى گردد).»

۳- امير مؤمنان عليه السلام فرمود: اللهم لا تخلو الأرض من حجة لك على خلقك ظاهر أو خافي مغمور لئلا تبطل حججك وبيئاتك؛ (۲) خدايا! زمين بدون حجت تو بر خلقت خالى نمى ماند، چه در آشكار و چه در پنهان.

۴- ابى جعفر (امام باقر عليه السلام) فرمود: «اگر امام يك ساعت از زمين برداشته شود، زمين اهلش را فرو مى برد و اهل خود را هم چون درياى خروشان به جوش

۱- سيمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالى فرجه از بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۱ ب ۱ ح ۲۰ به نقل از علل الشرايع: ص ۷۶ و كمال الدين: ص ۱۱۶.

۲- همان مدرک: ۲۳ / ۲۰ ب ۱ ح ۱۷ از علل الشرايع: ص ۷۶؛ و ح ۱۶ از تفسير قمى: ص ۳۳۶ با تعبير (لا يخلو الأرض من قائم بحجة الله، اما ظاهر مشهور، و اما خائف مغمور، لئلا تبطل حجج الله و بيئاته).

و خروش می آورد. (۱)

امام سجّاد علیه السلام فرمود: «لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت الأرض بأهلها، إنّ الله تبارك وتعالى جعلنا حجّة في أرضه وأماناً في الأرض لأهل الأرض؛ (۲) اگر زمین بدون امام بماند، اهلش را فرو می برد. خدای تبارک و تعالی ما را در زمین بر اهل زمین حجّت و امان قرار داده است.»

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إني وأحد عشر من ولدي وأنت يا علي! زرّ الأرض، بنا أوتد الله أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الإثنا عشر، ساخت الأرض بأهلها ولم يُنظروا!؛ (۳) من و یازده نفر از اولادم و تو ای علی! لنگر (و کوه های شامخ تنظیم کننده) زمینیم، و خداوند به وسیله ما زمین را میخکوب نموده است تا (تعادلش را حفظ و) اهلش را فرو نبرد، پس وقتی دوازدهمی رفت، زمین اهلش را می بلعد و مهلت داده نمی شوند.»

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «يا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة تؤتى ولا يأتي؛ (۴) ای جابر! مثل قائم، مثل کعبه است، به سوی او می آیند و او به سوی آن ها نمی رود.»

۷- امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحجّة قبل الخلق، ومع الخلق، وبعد الخلق؛ (۵) حجّت، پیش از مردم و با مردم و بعد از مردم است.»

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۵ باب ۸.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از الزام الناصب: ص ۴ و ۲۴۵؛ غیبت نعمانی: ص ۶۹؛ ینابیع الموده:

۳/ ۱۴۸؛ عیون أخبار الرّضاء: ۱/ ۲۱۲؛ غیبت طوسی: ص ۱۳۲؛ اصول کافی: ۱/ ۷۹ با تغییر؛ یوم الخلاص: ص ۳۷.

۳- اصول کافی: ۱ ص ۴۳۵؛ منتخب الأثر: ص ۳۳؛ ینابیع الموده: ۳ ص ۱۴۸ بعضی از آن؛ غیبت طوسی: ۹۲؛ بحار الأنوار: ۲۳

باب الإضطرار الی الحجّة روایات در این مورد فراوان است.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کفایه الأثر: ص ۲۴۶، المحجّه: ص ۳۴۴.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از «غیبهالتعمانی ص ۲۹۵».

۸- «لولا الحجّة لساخت الأرض بأهلها؛ (۱) اگر حجّت (الهی در زمین) نباشد، زمین فرو می رود (و از هم می پاشد).»

۹- «بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا و حد الله؛ (۲) خدا (به وسیله) ما پرستیده شد و شناخته شد و به یگانگی پذیرفته شد.»

۱۰- «لولا نحن ما عبد الله؛ (۳) اگر ما نبودیم، خداوند پرستیده نمی شد.»

۱۱- امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید: معرفت خدا چیست؟! فرمود:

«معرفه أهل كلّ زمان إمامهم الّذی یجب علیهم طاعته؛ (۴) شناخت خداوند، شناخت امام در هر زمانی است که فرمانبرداری از او واجب می باشد»

در توضیح روایات بالا و امثال آن ها می توان گفت که خداوند ائمه: را راهنمای مستقیم و وسیله تبلیغ و شناساندن خود و سبب تعادل زمین قرار داده است (۵) و گر نه خداوند از شناساندن خود ناتوان و عاجز نمی باشد. به روایت ذیل توجه فرمایید.

۱۲- «إنّ الله تبارک و تعالی لو شاء تعرّف العباد نفسه ولكن جعلنا أبوابه و صراطه و وسیله والوجه الّذی یؤتی؛ (۶) اگر خدا می خواست خود را به مردم

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از علل الشرایع: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۱ ح ۲۰.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی القائم الحجّة: ۱ کتاب التّوحید، باب التّوادر، حدیث ۱۰.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ کتاب التّوحید، باب التّوادر، حدیث ۱۰؛ و ینابیع المودّه: ۳ / ۱۴۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان با عبارت «ولولا ذالک لم یُعبد الله» از فرائد السّمطین.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۲۳ / ۸۳.

۵- مشروح این القاب و اسماء در زیارت جامعه کبیره و مانند آن، آمده است.

۶- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کافی: ۱ باب معرفها لامام والرّد الیه حدیث ۹.

بشناساند، می توانست، ولی ما را باب ها و صراطها و سبیل ها و وجهی که باید به سوی او آمده شود، قرار داد.»

۱۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أهل بيتي أمان لأهل الأرض، كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء؛ (۱) اهل بيت من امان زمینند؛ مانند ستارگان که امان بر اهل آسمان ها هستند (۲).»

این گونه روایت ها اهمیت وجود حجت و امام، را برای ما روشن می سازد، یعنی قوام و پایداری زمین را با وجود حجت قرار داده است و اگر زمین یک لحظه بدون امام باشد، فرو می رود و از هم می پاشد.

شیطان در این باره چه می گوید!

از امام صادق علیه السلام روایت آمده است اذا وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ خَرَجَ ابْلِيسُ فصرخ صرخه يفرع لها شياطينه قال فقالت له ياسيدنا مالك صرخت هذه الصيرخه قال فقال ولد ولي الله قال فقالوا وما عليك من ذلك؟ قال انه ان عاش حتى يبلغ مبلغ الرجال هدى الله به قوماً كثيراً قال فقالوا له اولاً تأذن لنا فنقتله قال لا فيقولون له ليم و أنت تكرهه قال لأن بقائنا بأولياء الله فاذا لم يكن لله في الارض ولي قامت القيامة فصرنا الى النار فما لنا نتعجل الى النار. (۳) زمانی که ولی خدا متولد شد، ابلیس بیرون رفته ناله (و فریادی)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه ازمنتخب الأثر: ص ۶۵؛ ذخائرالعقبی: ص ۱۷؛ الصواعق المحرقة: ص ۲۳۴؛ ینابیع الموده: ۱۷/۲ و ۱۴۸؛ الإمام المهدی ۶ ۳۰-۲۹ و ۱۰۸ همگی با الفاظ متفاوت و به یک معنا؛ يوم الخلاص: ص ۳۰۹ از آن ها؛ و ینابیع الموده: ۱۴۳/۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان از فرائد السمطين از امام سجاد علیه السلام.

۲- برای اطلاعات بیشتر و جامع تر، در مورد این فصل و فصول آینده، به کتاب اصول کافی ج ۱، کتاب الحججه و جلد ۲۴-۲۳ بحار الأنوار چاپ جدید و سایر کتب شیعه، مراجعه نمایید.

۳- سفینه البحار: ج ۲ ص ۶۹۰ باب الواو بعده اللام.

می کند که شیطان هایش فرع کنان به فریادش می رسند (و دورش را می گیرند) و می پرسند ای آقای ما چه شده که این گونه ضجه کشیدی؟! گوید: ولی خدا متولد شد، گویند: ولادت او به تو چه؟ (ربطی دارد) گوید: اگر او زنده بماند و به حد مردانگی برسد، خداوند گروه زیادی را بوسیله او هدایت می کند!.

گویند چرا به ما اجازه نمی دهی او را به قتل برسانیم؟ گوید: نه (اجازه نمی دهم) می گویند چرا تو که از او گریزانی؟ گوید: بقای ما (شیاطین) به وجود اولیای خدا بستگی دارد، پس وقتی که برای خدا در روی زمین ولی نباشد، قیامت قیام می کند و ما (هم همگی می میریم و) به آتش می رویم و ما چرا برای رفتن به آتش عجله کرده (و شتاب کنیم)!!!.

با این اظهار و نظریه شیطان، به اهمیت وجود امام و حجت الهی در روی زمین، پی می بریم پس ما باید چقدر به بودن آن اعتقاد داشته و مهم بشماریم.

و می دانیم که حجت و امام از نخبگان و برجستگان، بندگان خدا و از شخصیت های ممتاز خدا شناسان و خدا محوران، انتخاب می شوند که مورد توجه خود خداوند، می باشند.

اگر کسی فقط با دقت به کیفیت ولادت و به دنیا آمدن امام اول و امام آخر و زیر نظر گرفتن خود ذات باری تعالی، مادران آن دو را، توجه داشته باشد، مطلب به دست می آید که این شخصیت ها در درگاه و پیشگاه او، دارای چه امتیازاتی هستند، و خداوند آنها را به چه مقام هائی بالا برده است. لطفاً به مطالب بعدی دقت نمائید.

«علی علیه السلام در کعبه»

در تاریخ جهان، از انبیاء گرفته تا فرد عادی، بغیر از علی علیه السلام نمی توان کسی را پیدا کرد، که در سید ایام (جمعه) در ماه حرام (رجب) در بیت الحرام، أبوالائمہ الکرام و أشرف أمکنه و مقدس ترین محل روی زمین، یعنی داخل کعبه معظّمه، از مادر متولد شده و قدم به دایره وجود، گذارد.

جائی که از ناسوتیان گرفته تالاهوتیان و از ملکوتیان تا جبروتیان، کسی جز این مولود مبارک، در آنجا چشم به دنیا نگشوده بود، هیچ مادری را سراغ نداریم این مدال افتخار را بر سینه زند، جز «فاطمه بنت أسد» مادر این نوزاد ملکوتی.

مکانی که هیچ ناپاکی از زن و مرد، حق ورود که، نه، بلکه حق دست زدن به دیوار بیرونی آنجا راهم ندارد.

دیوار بیرونی جای خود دارد، بلکه نشستن در اطراف آن حرام و استفاده از فضای پیرامون آن غیر مجاز است؛ چون محل تولد او در قلب مسجد الحرام، که نه تنها ورود به فضای داخل آن بلکه تکیه به سمت خارج آن نیز نامشروع شناخته شده است.

پس این مولود کیست و چیست که این همه غیر مجازها بر او جایز و حرامها به مادرش حلال و در محوریت کل روی زمین (مسجدالحرام) و در اندرون مرکزیت آن «یعنی کعبه» قدم به دایره وجود نهاد؛

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت او بر جهانیان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و آشکار ساخته است؛ خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود، از میهمان تازه وارد و مادرش، سه روز تمام، با انواع نعمتهای بهشتی اش پذیرائی کرده و روز چهارم با تشریفات خاص، مرخص نماید. (۱)

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و در برابر کعبه ایستاده و نظربه آسمان افکنده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش این گونه استمداد کرده و یاری می طلبد!

پروردگارا من ایمان آورده ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده ای و به هر

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از بحار الأنوار: ۱۸/۳۵، و کتاب های فراوان مربوطه.

کتابی که نازل گردانیده ای و تصدیق کرده ام به گفته های جدّم ابراهیم خلیل که خانه «کعبه» بنا کرده اوست؛ از تو سؤال می کنم بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و با سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست، ولادت او را بر من آسان بگردان! (۱)

خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را شکافت و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در اندرون کعبه اش، جا داد و از نظرها پنهان نمود؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوی و برزن مکه و پیرامون آن، پیچید به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال و کار این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوچه به کوچه و خانه به خانه مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز و بی سابقه است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند در کعبه را باز کنند تا از اسرار درونی آن سر در آورند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی می کند، کدام قابله به مادر او کمک می نماید و کدام پرستار افتخار پرستاری او را دارد با چه آبی او را شستشو می دهند و با کدام پارچه او را خشک می کنند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟! یا پاک و مطهر و از مسیر ران راست مادر. (۲) و ختنه شده (۳)

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از معانی الأخبار: ص ۶۲؛ علل الشرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۸/۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین مصادر فوق.

۲- چون در روایات آمده است که ائمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه متولد می شوند (عن حکیمه بنت الامام الهادی علیه السلام، فی روایه طویله: فتأملتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیدی اَبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملاً فتبسم علیه السلام ثم قال إنا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنما نخرج من الفخذ الأيمن من أمهاتنا لأننا نور الله العذی لا تناله الدانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/۲۶؛ منتهی الامال: ۲/۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی. روایاتی که از ائمه علیهم السلام در باره اعجاز و سایر مطالبی که وارد شده و پذیرفتنش برای ما مشکل می باشد، نباید آن را رد کنیم، چون ممکن است عقل، ما قاصر از فهم آن باشد یا مصالحی در آن نهفته است که برای ما پذیرفتنش سنگین آید، بقیه این مطلب را در پاورقی بعدی بخوانید.

۳- عن محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه قال: ولد السید مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یر بأمه دم فی نفاسها و هذا سبیل أمهات الأئمه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره مند شوند!؛

ثم خرجت بعد الزَّابِعِ و بیدها أمير المؤمنين عليه السلام ثم قالت: إِنِّي فَضَّلْتُ عَلِيَّ مِنْ تَقَدَّمَنِي مِنَ النِّسَاءِ لِأَنَّ آسِيَةَ بِنْتَ مِرْحَمٍ عِبَدَتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا فِي مَوْضِعٍ لَا يَحِبُّ اللَّهُ أَنْ يَعْبُدَ فِيهِ إِلَّا اضْطِرَّارًا، وَ إِنَّ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ هَزَّتِ التَّخْلَةَ الْيَابِسَةَ بِيَدِهَا حَتَّى أَكَلَتْ مِنْهَا رَطْبًا جَتِيًّا، وَ إِنِّي دَخَلْتُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامِ فَأَكَلْتُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَ أَوْرَاقِهَا (وَ أَرْزَاقِهَا) فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرَجَ هَتْفَ بِي هَاتِفٍ: يَا فَاطِمَةُ سَمِّيهِ عَلِيًّا فَهُوَ عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقُولُ إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي، وَ أَدَّبْتَهُ بِأَدْبِي، وَ وَوَقَفْتَهُ عَلِيَّ غَامِضٍ عِلْمِي، وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ فِي بَيْتِي، وَ هُوَ الَّذِي يُؤَدِّنُ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِي، وَ يَقْدَسُنِي وَ يَمَجِّدُنِي، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ أَطَاعَهُ، وَ وَبِلَ لِمَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَصَاهُ (۱) سپس روز چهارم

۱- از مباحثه تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از علل الشرائع: ص ۵۶؛ آمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۸ / ۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین ص ۶۷ و مصادر فوق. علامه مجلسی گوید: این روایت را علامه (حلی) رحمه الله در کتاب کشف الیقین ص ۶ و کشف الحق از کتاب بشائر المصطفی ص ۹ از یزید بن قعب نقل کرده است.

(میزبان او را مرخص کرد و از کعبه) بیرون آمد و امیرمؤمنان علیه السلام در دستش بود و گفت: ای مردم خداوند مرا بر زنان پیش از من برگزید، چون آسیه دختر مزاحم، خدا را در پنهانی در جایی می پرستید که خدا دوست نداشت در آنجا پرستیده شود، مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، و مریم دختر عمران با دستهای خود درخت خشک خرما را تکان داد: برایش خرمای تازه ریخته شد و از آن خورد (و قوت گرفت)

و من به بیت الله الحرام داخل شدم، از میوه ها و رزقها و ورقهای بهشتی خوردم هنگامی که خواستم از آنجا بیرون آیم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه او را علی نامگذاری کن پس او علی است و خدا، علی اعلی و گفت: نام او را از نام خودم پاره کردم و خودم او را با آداب خودم تأدیب نمودم (ادب یاد دادم) و او را به مشکلات علم خودم واقف کردم (اسرار دانش خود را بر او گشودم)، اوست که بتها را در خانه من، می شکند، اوست که در بالای خانه ام اذان خواهد گفت، و او مرا تقدیس و تمجید خواهد کرد، پس پاکی باد (و خوشا به حال) کسی که او را دوست دارد، و وای به حال کسی که او را دشمن دارد و به حرفش گوش ندهد.

مادر از مهمانی خدا مرخص شد و بچه نازینش را بغل کرده بیرون آمد زنان مکه پیرامونش را گرفته و مردانشان از دور نظاره گر این واقعه حیرت انگیزند

از مادر جریان اندرون کعبه را می پرسند در آنجا برایت چه گذشت بچه ات را چگونه به دنیا آوردی و قابله و مامایت که بود و او را با کدام آب شستی و با چه پارچه ای خشکش کردی و دهها سؤال دیگر.

مادر پاسخ می دهد: من وقتی که از سمت شکسته دیوار وارد کعبه شدم و دیوار به حال عادی برگشت، مرا کمی هراس برداشت، و در این فکر بودم چگونه بچه به دنیا خواهد آمد و سر گذشتم چه خواهد شد؛

ناگهان دیدم از چهار گوشه کعبه چهار خانم با جلالت، ظاهر و به من نزدیک شدند؛

شما کیستید؟! من مادرت حوایم و او سارا و این مریم و آن یکی آسیه بنت مزاحم زن فرعون (در بعض روایت کلثم خواهر موسی) است؛

برای چه آمده اید؟ برای کمک به تو (و کارهای زنانه که احتیاج خواهی داشت) همگی آماده شده اند تا از میهمان خدا پذیرائی نمایند؛

ناگهان ولی خدا مانند آفتاب درخشان، پاک و مطهر در زمین کعبه قرار گرفت و سر به سجده نهاد و با انگشت به آسمان اشاره کرد و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله، بمحمد يختم الله النبوة و بی يتم الوصية، و أنا أمير المؤمنين. پس از گفتن شهادتین، ناگهان از یک ناحیه بیت، حوریانی ظاهر شدند و آب بهشتی آورده و در پشت شست و شو داده و با حوله های بهشتی خشکش نمودند و سه روز از میوه های بهشتی تغذیه ام کردند. (۱)

پدر با کمال افتخار نوزادش را از مادر تحویل گرفت وقتی که با او روبرو شد؛

قال علي عليه السلام السلام عليك يا أبا و رحمه الله و برکاته، ثم تنحج و قال قد أفلح المؤمنون الايات (۲) سلام بر توباد ای پدر و رحمت و برکات خدا، سپس سرفه مصنوعی کرد و گفت: بنام خداوند بخشنده و مهربان و شروع کرد به خواند سوره مؤمنون تا آیاتی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن وقت سی سال داشت به مادر نوزاد فرمود: اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی أكثر تربیته، و کان یطهر علیاً فی وقت غسله و یوجره اللبن عن شربه، و یحرک مهده عند نومه، و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه ص ۲۹۱ بعد.

۲- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از بحار الأنوار: ۱۸ / ۳۵ از شعبه از قتاده از أنس از عباس بن عبد المطلب و همچنین از حسن بن محبوب از امام صادق علیه السلام

صدره و يقول: هذا أخي و وليي و ناصري و صفيي و ذخري و كهفي و ظهري و ظهيري و وصيي و زوج كريمتي و أميني علي وصييتي، و خليفتي و كان يحمله دائماً و يطوف به جبال مکه و شعابها و أوديتها(۱) گهواره او را نزدیک رختخواب من قرار ده و رسول خدا صلی الله عليه و آله بیشتر تربیت او را خود انجام میداد، موقع نظافت، تطهیرش می کرد و شیرش را می داد و موقع خواب، گهواره اش را حرکت می داد، در بیداری برایش آرام آرام، می خواند، برسینه اش حمل می کرد و می فرمود: این برادر، ولی، یاور، و خالص، و ذخیره، و پشت و پشتوانه ام، وصی، و شوهر کریمه ام، و امین وصیتم، و خلیفه من است؛ او را همیشه حمل می کرد و در کوهها و دره ها و نهراهای مکه، می چرخانید.

أبوعلی همام گوید: وقتی که علی علیه السلام متولد شد، ابوطالب در حالی که علی علیه السلام در سینه اش بود، دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و با خود به ابطح برد و (رو به آسمان نمود) و ندا کرد:

يارب ياذاالغسق الدجى *** والقمر المبتلج المضى

بين لنا من حكمك المقضى *** ماذاترى فى اسم ذالصبي

پروردگارا ای صاحب آفتاب درخشان و ماه تابان، برای ما بیان فرما از حکم گذشته در قضای تو، نام این بچه را چگونه می بینی؟!.

ناگهان چیزی شبیه ابر آمد و بر سینه ابوطالب چسبید، ابوطالب آن شیئی را به سینه چسبانید، فلما أصبح إذا هو بلوح أخضر فیه مکتوب: چون صبح فرا رسید دیدند یک لوح اخضری است که در آن نوشته شده است؛

خصصتما بالولد الزكى *** والطاهر المنت جب

۱- از مباهله تا عاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از علل الشرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحار الأنوار: ۹ / ۳۵ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین ص ۶۷ و مصادر فوق. علامه مجلسی گوید: این روایت را علامه (حلی) رحمه الله در کتاب کشف الیقین ص ۶ و کشف الحق از کتاب بشائرالمصطفی ص ۹ از یزید بن قعنب نقل کرده است.

المرضى فإسمه من شامخ عليّ ***عليّ أشتق من العليّ

(ای ابی طالب و فاطمه بنت اسد) اختصاص یافتید به فرزند پاک و مطهر با نجابت و رضایت بخش، پس نام او در شامخ اعلیٰ علیست، علی که از نام علیّ الاعلیٰ منشق گشته است.

آری او علی است نامی که میهماندارش خود نامگذاری کرد و از نام علیّ الاعلیٰ خود منشق نمود.

عزیزان خدای متعال اینها را خود انتخاب کرده و برگزیده و علوم اولین و آخرین را به آنها یاد داده و از طرف خود حجت بر مخلوقاتش قرار داده است، در آخر روایتی که در جریان آمدن تعدادی از اصحاب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار ناراحتی از دست عده ای به جمله ای بر می خوریم که خیلی پر معنا و اسرار آمیز است ثم عاد الی طفولیتہ سپس به حالت بچگی اش برگشت، دقت کنید که یک دنیا معنا و اسرار در آن جمله نهفته است، یعنی قرائت صحف انبیاء و کتاب های نازل شده را، با مقام ملکوتی و آسمانی اش، تلاوت کرد و سپس به حالت ناسوتی و طفولیت بشری برگشت.

عزیزان با در نظر گرفتن شخصیت این بزرگوار و مطالبی که بعرض رسید، کمی به سرگذشت مظلومانه این سید مظلومان و امیرمؤمنان علیه السلام در دوران زندگیش بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دقت نمایید که چگونه عمرش سپری شد و زندگی پر از غم و غصه اش، پایان پذیرفت.

چگونه با مصائب طاقت فرسای بانوی مظلومه و شهیده اش روبرو گردید و ۲۵ سال دوران خلافت خلفای سه گانه را، به آخر رسانید و در نهایت دوران کوتاه پر از گرفتاری های طاقت فرسا و مصائب بی پایان خلافت خود را به آخر رسانید که با یک جمله کوتاه (فزت وربّ الکعبه) (از زندگی پر از درد و غم) نجات یافتم قسم به خدای کعبه. همه گفتنی ها را گفت و چشم از دنیا فرو بست صلوات و سلام خدا به

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را

از طرف خدای متعال، برای انبیاء علیهم السلام و امامان علیهم السلام دو گونه مقام داده شده است مقام تکوینی و ملکوتی که فوق مقامات بشریت هستند، و مقام تشریحی و ناسوتی، با مقام تشریحی و ناسوتی مانند ماها هستند، از مادر متولد شده اند شادند و غمگین و جوانند و پیر، بیمارند و سالم، خوابند و بیدار و. و.

ولی در مقام تکوینی و ملکوتی، در ماورای این جهان و بالاتر از آن سیر می کنند، معجزات و چیزهای ماوراء الطبیعه و غیره با این مقام از آنها صادر می شود به نمونه ای از این مقام توجه فرمائید.

روزی سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهثیم و خزیمه و ابوالطفیل عامربن وائله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با حالت غمبار گفتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم (دار و دسته مخالفان) پشت سر برادر و پسر عمویت (علی) حرفهایی می شنویم که ما را نا راحت می کند رسول خدا ضمن روایت مفصلی که برای آنها درباره علی علیه السلام تشریح نمود تا به اینجا رسید که: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز کن، دست راستم را به سویس بردم، دیدم علی روی دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته اذان و اقامه ابراهیمی، می گوید و به یگانگی خدا و به رسالت من، شهادت می دهد سپس به طرف من خم شد و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ؟ قُلْتُ: إِنْ قَرَأْتَ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَقَدْ ابْتَدَأَ بِالصَّحْفِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى آدَمَ

فقام بها شيث، فتلاها إلى آخر حرف فيها سلام برتوباد ای رسول خدا آیا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائی که جانم در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه هائی که خداوند به آدم نازل کرده بود و پسرش شيث آن را پایدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه ای تلاوت کرد، اگر شيث زنده بود اعتراف می کرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود، سپس توراہ موسی را، قرائت کرد که اگر زنده بود اقرار می کرد بآنکه أحفظ منها بعد زبور داود و انجیل عیسی را خواند اگر حاضر بودند اعتراف می کردند او (علی) حافظتر از آنان است؛

ثم قرأ القرآن العذی أنزل الله علی من أوله الی آخره فوجدته يحفظ كحفظی السیاعه من غیر أن أسمع من آیه ثم خاطبني و خاطبته بما يخاطب الأنبياء، الأوصياء ثم عاد الی طفوليته و هكذا أحد عشر إماماً من نسله، فلم تحزنون سپس قرآنی را که برای من نازل شده است، از اول تا آخر قرائت نمود، دیدم آن طور که الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون این که من آیه ای را پیش از او (از کسی) شنیده باشم (یعنی هنوز به من دستور ابلاغ نیامده بود و کسی هم حتی از یک آیه آن اطلاع نداشت) پس با من طوری سخن گفت و من نیز با او، همان طور که انبیاء با اوصیاء خود حرف می زند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو کرد «ثم عاد الی طفوليته» سپس به حالت بچه گی اش برگشت و این چنین است یازده امام از نسل او پس (ای سلمان و فلان و فلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگین می شوید (تا آخر روایت) (۱).

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت مولا بر جهان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سر مگوهای زیادی را کنار زده و رو کرده است.

خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود،

۱- از مباهله تا عاشوراء از همین مؤلف بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۲۹۷ بعد از بحار الأنوار: ۱۹/۳۵، بنقل از کتاب روضه الواعظین: ۷۲-۷۴ و کتاب الروضه: ۱۷-۱۸؛ آن دو هم از مجاهد و او هم از دو نفر صحابه، ابی عمرو و ابی سعید خدری.

از میهمان تازه واردش پذیرائی نماید.

از آنجائی که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت تفکر، بهتر از عبادت هفتاد سال است»^(۱) یک مصداق بارزش همین جاست.

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش استمداد کرده و یاری می طلبد؛ خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را می شکافد و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در درون کعبه جا داده و از نظرها پنهان می کند؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوچه به کوچه مکه و پیرامون آن، می پیچد به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوی و برزن مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند در کعبه را باز کنند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی کرد، کدام قابله به او کمک نمود و کدام پرستار افتخار پرستاری او را داشت با چه آبی او را شستشو دادند و با کدام پارچه او را خشک کردند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟!

یاپاک و مطهر و از مسیر ران مادر.^(۲) و ختنه شده^(۳)

۱- تفکر ساعه خیر من عبادت سبعین سنه (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم).

۲- چون در روایات آمده است که ائمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه به متولد می شوند (عن حکیمه بنت الأمام الهادی علیه السلام فی روایه طویلہ: فتأملتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیدی اَبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملاً فتبسّم علیه السلام ثم قال إنّنا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنّما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنّما نخرج من الفخذ الأيمن من أمّهاتنا لأننا نور الله العذی لا تناله الدّانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/۲۶؛ منتهی الامال: ۲/۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی.

۳- عن محمد بن عثمان العمری ۲ قال: ولد السّید مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یرأته دم فی نفاسها و هذا سبیل أمّهات الأئمه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره برداری کند! و هزاران آياها و چراهای دیگر؟!.

این دو مطلب را بخوانید

از جریانات شنیدنی زیاد که در دوران تحصیل در محضر مولا علیه السلام داشتم به دو مطلب ذیل توجه فرمایید.

مطلب اول: بعد از انقلاب «عبدالکریم قاسم» که در زمان تحصیلات من در عراق اتفاق افتاد بعد از کودتای او و قتل عام اعضای سلطنت عراق، ارتباط با ایران قطع کامل شد و هر روز عربها به درِ مدرسه ما آمده و عربده می کشیدند که ایرانی ها همه شما را قتل عام خواهیم کرد، چون پادشاه شما و ایرانی ها آمریکائی و نوکر آنها هستید!!.

حالا- دقت کامل لازم است، با این شرایط و با آن تنگدستی، من چگونه زندگی می کردم، حتی کار به جایی رسید که من نزدیک سه روز یک لقمه نان و یا چیزی جز آب، خوردنی دیگر پیدا نکردم، که سدّ جوع کرده و شکم را سیر نمایم؛

یک کتاب کهنه چرم جلد قدیمی به نام «حیوهالقلوب» مرحوم مجلسی را داشتم، برای اینکه خودم را سرگرم کنم، آن را باز کردم مطالعه نمایم، اتفاقاً دیدم یک چهارم، یک مهر نان که مراجع به طلاب می دادند، لای کتاب هست، من بناچار آن را

برداشته و در جلوی خانه آیت الله العظمی سید محسن حکیم قدس سره (۱) نانوائی بود به نام شاطر عبود برده و به او دادم که برایم یک قرص نان بدهد، او با تعجب به من خیره شد چون تا آن روز ندیده بود من از آن گونه مهر نان استفاده نمایم؛

نان را داد من با عجله آمدم از سبزی فروش جلوی مدرسه، یک آنه تقریباً یک ریال ایران سبزی خریدم و شسته و خود را به حجره رساندم، نان را روی میز مطالعه ام گذاشتم و با شتاب تمام یک لقمه برداشتم و سبزی لای آن گذاشته خواستم به دهنم ببرم، دیدم در حجره را زدند، گفتم: تفضّل، (بفرمایید)، ناگهان عرب سیاه چهره و لاغر اندام و لوچ چشم (هنوز هم آن قیافه جلوی چشمم است) در را باز کرد و گفت: یا شیخ انا جوعان و اللّهی أموت من الجوع شیخ من گرسنه ام و به خدا از گرسنگی میمیرم!!

بین من به چه حالی میمانم، آن یک لقمه را هم گذاشتم روی میز و گفتم: واللّٰه ما عندی غیر هذا تفضّل و کُل به خدا پیش من جز این، چیزی نیست بفرمایید بخورید. و عرب هم با کمال آرامش، آن یک قرص نان را با سبزی، چند لقمه کرد و خورد و رفت!!

من بیحال افتادم که خدایا این چه امتحان و گوشمالی است که به من می دهی، چیزی که به نظرم رسید بلند شده به حرم رفته از حلال مشکلات راه حلّی بخواهم؛

به حرم که رسیدم دو حالت داشتم، یکی قهر و دیگری التماس، با کمال پرونی و با سوز دل ملتسانه و با صدای ضعیف و جسورانه که از یک لاعلاج و بیچاره سر می زند عرض کردم «یا امیر مؤمنان آیا مرا با آن مقدمات اعجاز آمیز به اینجا آوردی

۱- من در سال ۱۳۸۱ بعد از آنکه خدا را شکر هر سال حد اقل یک دو مرتبه، سفرهائی به زیارت عتبات عالیات داشتم و دارم، هتل اقامت ما در آن محل و در آنجا ساخته شده بود خواستم از ساختمان ها و مدرسه ای در آن درس می خواندم، نشانی بیابم، پیدا نکردم از خانه و نانوائی و اساساً از محله و مدارس دینی، نشانی وجود ندارد چون صدام دیکتاتور، همه را ویران و مسافر خانه و هتل ساخته اند، ولی خاطرات جوانی من در آنجا زنده شده بود و مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمم رژه می رفت و رد می شد!!

که از گرسنگی بمیرانی!!» (۱) این را گفتم، و باسوز و گداز، زدم زیر گریه و دلم را خالی کرده و افتان و خیزان خود را به منزل رساندم؛ به جان آن مولا قسم، بیش از نیم ساعت از برگشتنم نگذشته بود، باز دیدم در را زدند، گفتم «تفضل، بفرماید» من به خیالم گدای دیگریست، یک وقت دیدم یک روحانی باوقار وارد شد و بدون اینکه بنشیند، پولی را روی میز گذاشت و این پیغام را داد، «آقای شیخ نصرالله خلخالی فرمود: این پول را خرج کن و دیگر نرو از امیر مؤمنان علیه السلام گلایه کنی» این را گفتم و از در بیرون رفتم، من بی حال افتادم وقتی که به خود آمدم دیدم عرق شرم از سر و صورت من می ریزد!!؛

پول را شمردم دیدم چهارصد تومان آن زمان است و پول زیادی بود.

حال ای عزیز با دقت کامل در زوایای این جریان تفکر نما؛

۱- آیا این جریان از ابتدا تا انتها برای آزمایش و امتحان من بود؟!.

۲- آیا آن مرد خدا چه رابطه ای با امیر والائیان علیه السلام داشت که با آن سرعت حواله را دریافت داشت و هرچه زودتر به روسیاهی مثل من رسانید که به اصطلاح صدایم در نیاید!!.

۳- این اهل بیت علیهم السلام به گناهکار و بی گناه توجه کامل دارند و نیاز نیازمندان را بر طرف می کنند و هیچ کس را از در خود مأیوس و محروم بر نمی گردانند!!.

۴- اگر کسی دامن اینها را صادقانه بگیرد، بلا-شک دیر یازود به نتیجه می رسد، حال به کیفیت گفتن و خواستن و در چه حالی باشد، بستگی دارد.

۵- انسان در مواقع استثنائی و پیشامدهای ناگوار تحمل نموده و صبر خود را از دست ندهد و ...

مطلب دوم:

۱- البته آمدن من به عتبات داستان عجیب و اعجاز آمیز دارد که مشروح آن را در کتاب خاطرات زندگی ام مشروحاً نوشته ام که هنوز تاتاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۹۱ شمسی، زیرچاب نرفته است.

روزی دیدیم یک نفر شخص موقر و محترمی، جوانی حدود بیست ساله را، به ضریح امیر مؤمنان علیه السلام بسته و به اصطلاح دخیل انداخته است و بی سر و صدا، اشک می ریزد، ما از حال او جويا شدیم، گفتند: از تجار بغداد است از قسمت اولاد همین یک پسر را دارد این هم ناگهان مانند یک تکه گوشت افتاده است و قدرت حرکت ندارد (به اصطلاح امروزی ها، سخته مغزی کرده است) و هرچه در توان داشته، برای این بچه خرج نموده است و آن را به لندن و اسرائیل و به تمامی دکترهای بغداد برده و نتیجه نگرفته است!؛

در نهایت به او گفته اند: این بچه خوب شدنی نیست و او را زجر نده، ببر اطاقی و خدمتکاری به او اختصاص بده تا عمرش به سر آید!؛

او هم این کار را کرده است ولی روزی در کنار سفره، پیر زن خدمتکار که خدمت خانه می کرد، ناراحتی اینها را که می بیند می گوید: آقا تو این آقازاده را به هر جا بردی و خرج کردی و نتیجه نگرفتی، اجازه می دهی من هم یک پیشنهادی بکنم!؛

بلی مادر تو هم بگو غرق شونده به هر خس و خاشاک دست می زند گوش می دهم بگو، می گوید: آقا خودت می دانی مریض های لاعلاج دنیا را به مملکت ما می آورند و به عتبات عالیات امامان و بزرگان دین دخیل می بندند، چه مانعی دارد تو هم این بچه را ببری و در کوفه به حضرت مسلم علیه السلام دخیل کنی؛ این مرد مثل اینکه خواب بوده بیدار شد، بلافاصله صندلی پشت ماشینش را آماده کرده و بچه را در آن خوابانده به سوی کوفه حرکت می کند و می گوید: وقتی که به کوفه رسیدم، به خود گفتم: من که تا به اینجا آمده ام ببرم به بزرگ خانواده امیر علیه السلام دخیل دهم و آورده و دخیل کرده است ما معمولاً هر هفته پنجشنبه ها بعد از ظهر به کربلا می رفتیم و بعد از زیارت حرمین شریفین نماز مغرب و عشا را خوانده به نجف بر می گشتیم و به حرم رفته و به منزل می آمدیم، آن هفته هم طبق معمول برگشتیم و من در حرم پس از زیارت به نماز زیارت ایستادم وسط نماز بودم دیدم از طرف قبله ضریح مقدس که آن جوان به آنجا بسته شده بود، جیغ و داد زن و مرد بلند شد و

ضحجه و ناله به حرم پیچید زنها لی لی گفته فریاد تکبیر بلند می کنند، من با تعجب دیدم آن جوان یک تکه گوشت به دور ضریح مقدس طواف می کند و مردم لباس تن او را برای تبرک تکه پاره می کنند، تامن از نماز فارغ شوم، جوان را از حرم بیرون بردند و دور ساختند؛

من بعد از نماز از مشروح جریان جويا شدم و سؤال کردم؟ آنهایی که آنجا بودند گفتند: ما به طور عادی مشغول زیارت بودیم، ناگهان دیدیم این جوان آن گونه که تمام قد دراز کرده بودند با همان وضع از زمین کنده شد و به شبکه سمت قبله حرم که تا ضریح مقدس شش متر فاصله داشت، خورد و به زمین افتاد و بلند شد آن گونه که دیدید!؛

ما با تعجب از توجه حضرت، به منزل یکی از رفقاء در مدسه بروجردی برگشتیم و از این اعجاز صحبت می کردیم، یکی از رفقاء به نام میرزا حسین بهبهانی که شوخ طبع بود گفت: بابا چرا گوشم را می برید، پدر آن جوان چند روز بود بیخ گوش حضرت زار زار می گریست، حضرت لگدی به او زد که گوشم را نبر بلند شو پسرت را ببر، از قدرت لگد امام بود که تمام قد به شبکه ای که شش متر با ضریح مقدس فاصله داشت، خورد و بلند شد و رفت؛

بعد از گفتگو در باره این جریان، یکی از رفقا گفت: دوستان! من می خواهم یک مسئله خدا پسندانه پیشنهاد کنم، آقای شیخ علی بادکوبه ای داماد آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره را که می شناسید؟ گفتیم: بلی، گفت: او چهار نفر دختر دم بخت دارد ولی به خاطر فقر و کمی جهازیه کسی آنها را نمی گیرد، ما چهار جوانیم بیااید هر یک از ما با یکی از دخترهای این مرد ازدواج کنیم، همگی آفرین گفته و به گفته او تسلیم شدیم؛

در همان مجلس دختر بزرگ را به آقای میرزا ضیاءالدین ایشگه سوئی نامزد کردیم و دومی را برای من و تقسیم کردیم و فردای آن روز برای خواستگاری دختر بزرگ رفتیم و گرفتیم و عروسی کرده و منزلی اجاره کردیم و آوردیم تمام شد، حال

نوبت من است، از شما چه پنهان، من که آهی در بساط ندارم، عروسی کنم و دختر مردم را به خانه خالی بیاورم؛

چون ماه محرم نزدیک بود قرار گذاشتیم من به ایران سفر کنم و در روستاهای خودم روضه خوانده و چیزی گیر بیاورم و برگردم عروسی نمایم، حالا باچه پول مسافرت کنم و کرایه ماشین و خرج سفر نمایم، مصلحت در این دیدیم بروم پیش آقای حاج شیخ نصرالله خلخالی قرض بگیرم و بعد از برگشتن پرداخت نمایم، با این هدف به تالار پذیرائی ایشان رفتم چون ایشان دارای مناصب متعدد و دائم سرش شلوغ بود، به تالار که وارد شدم دیدم جائی برای نشستن نیست فقط بغل دست خود آقا که احتراماً به فاصله نشسته بودند جا هست، من با کمال پر روئی راست رفتم و طرف چپ ایشان نشستم، بدون اینکه من حرفی بزنم و یا اظهار مطلب نمایم، دیدم دست چپش را از آستین عبایش پنهانی و مخفیانه، بیرون آورد و از آستین عبای من داخل کرد و پولی به دست من داد و یواشکی گفت: این پول تا دهتان برایت بس می کند، بلند شدم و با تعجب بیرون آمدم دیدم آن هم مانند جریان قبل دقیقاً چهارصد تومان آن روز است و دقیقاً تومان آخرش در گلستان روستای خودم تمام شد.

حال ای شنوندگان گرامی باز مانند مطلب اول در اطراف این قضیه هم، باید درست فکر کرد که انسان می تواند خود را به چه مقام و به کجاها برساند.

این دو جریان درایتی است نه روایتی، جریانیست که به خود من پیش آمد و این قضیه را عیناً خودم دیدم که آن مرد خود را به کجاها رسانیده بود و در چه مقام هائی قدم می زد.

این مرد یکی از مریدان و دوست داران خاندان نبوت و رسالت است، خود این برگزیدگان الهی در کجاها سیر می کنند و قدم می زنند.

مگر اینها نیستند که در اخبار غیبیه خود، از زمان و دنیای خیلی دور این جهان خبر داده اند و از آینده و آیندگان، از انسان ها و مکان ها و دانشها و اختراعات و. و. بی

شماری، اطلاع رسانی کرده اند، زیرا خداوند علوم تمام اوضاع گذر زمان را در اختیار این خاندان قرار داده و مانند یک سینی در جلوی چشمشان مجسم است و بس.

مگر همین امیرمؤمنان علیه السلام نبود که در جواب سؤال ابن ملجم لعین که پرسید آقا چرا این همه به من می رسی و زیاده از حد توجه می کنی و از دیگران، بیشتر می پردازی، فرمود: چون تو قاتل منی!!!.

ابن ملجم باناراحتی کامل و با تعجب گفت: آقا من؟! من دستم بشکند اگر کوچک ترین جسارتی به شما بکنم، ولی آخر چه شد!؟

و هزاران غیبگوئی های این حضرت و اولاد طاهرینش که قسمتی از آنها را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام طالبین بیشتر، به آنجا مراجعه نماید.

و همچنین پیشگوئی هائی که در باره امام حسین علیه السلام فرموده اند، در هنگام ولادت و در گهواره و عبور از زمین کربلا و حتی تعیین محل شهادتش و خواب دیدن امیرمؤمنان علیه السلام که به ابن عباس فرمود: من دیدم حسینم در دریای خون دست و پا می زند و یاری می خواهد اما کسی به او کم نمی کند و فرمود: به خدا قسم اینجاست محل خوابیدن شترانشان و گذاشتن وسایلشان و محل شهادتشان.

ألألعنه علی القوم الظالمین

مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

در سخنرانی های قبل در باره ضرورت امامت مانند نبوت و رسالت، مطالبی به عرض رسانده ام که صحبت امشب ما در باره مأموریت نهائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تعیین ولایت و امامت و وصایت و جانشین بعد از خود است که عدم انجام

این مأموریت مساوی بود، با عدم انجام وظایف تمام تکالیف رسالت در مدت ۲۳ ساله خود.

البته مطلب مهم است و بیان مشروح آن که کتابهای متعدد در باره آن از دانشمندان و علمای اهل تسنن و تشیع با مجلدات زیاد نوشته شده است، از حوصله یکی دو مجلس خارج است، ولی به صورت فشرده که وقت عزیزان بیشتر گرفته نشود و مجلس طول نیابد بدون مقدمه، وارد بحث می شوم.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) مائده: ۶۷- ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملًا- (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند. این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص می سازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) شروع شده و با صراحت و تاکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

سپس برای تاکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ).

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت (وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، می گوید: خداوند

کافران لجوج را هدایت نمی کند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا أَيُّهَا الرَّسُولُ که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت ۲۳ سالش.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با این تاکید مامور ابلاغ آن می کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه می دانیم مساله اهل کتاب بعد از ماجرای بنی النضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران، مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مساله مهمی در این آخرین ماههای عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح بوده که آیه مورد نظر این چنین در باره آن تاکید می کند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای

کارشکنی‌ها و مخالفت‌های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان‌هایی به بار می‌آورد.

آیا مساله‌ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می‌تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه مذکور وارد شده باز می‌گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال به عرض رسیده، چه استفاده می‌شود؟ سپس اشکالات و ایرادهایی را که در زمینه تفسیر این آیه از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می‌دهیم:

شأن نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیشداوری‌ها و تعصب‌های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته‌اند، روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گویند: آیه مذکور درباره مولای مظلومان علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده‌اند و گفته‌اند که این آیه درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.

و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق! و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم: حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل درّ المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابو اسحاق حموی در فرائد السبّین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدر جلد سوم صفحه ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده صفحه ۱۲۰.

و بدر الدین حنفی در عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.

و حافظ ابن مردویه (متوفای ۴۱۶) (بنا به نقل سیوطی در درّ المنثور) و جمع کثیری دیگر این شان نزول را برای آیه مورد بحث نقل کرده اند.

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران ذکر شده نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف، آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوری های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث می گیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند

مثلاً- فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شأن نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است! از فخر رازی زیاد تعجب نمی کنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشن فکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که انواع کتابها را پر کرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده ها را کنار زند؟! نمی دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مساله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهید شنید.

به هر حال همانطور که به عرض رسید، روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شأن نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست؟!، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟! و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت!؟.

موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است

(یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی، نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدیر حدیث

غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت، که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز سخنرانی خارج می سازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای الدر المنثور سیوطی و الغدیر علامه امینی در ۱۱ جلد چاپ شده، و احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری و المراجعات شرف الدین و دلائل الصدق محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که: در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند.

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به

همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و دره ها می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیر خم از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند

پناهنده شوند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند.

کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلائی جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۳۱۰

مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً: ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟! همه گفتند: آری، گواهی می دهیم فرمود: خداوندا گواه باش! ... بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ ... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به

دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برنارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه چشمش به علی (علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساتر و بلندتر شد و فرمود: ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم: چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!.

گفتند: خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داناترند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه: هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.

سپس فرمود: الا فلیبلغ الشاهد الغائب: آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام)

و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی... امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی: خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند.

و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم***بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نیکم؟ فقالوا***و لم یبدوا هناك التعمایا:

الهک مولانا و انت نبینا***و لم تلق منافی الولاية عاصیا

فقال له قم یا علی فانی***رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ***فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیہ***و کن للذی عادا علیا معادیا

یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض

صریحا پاسخ گفتند: خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولا- و رهبر اویم این مرد مولا- و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و تشیع آمده است.

گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود- همانطور که گفتیم- به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شان نزول آن و روایات ما فوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند: آنهایی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرایط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنها به شنوندگان عزیز نمی دهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گوید:

احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح می کند، با این جمله مضحک که (احدی از دانشمندان که می دانند چه می گویند، این آیه را در شان علی (علیه السلام) نمی داند!) اکتفا کرده است

گویا تنها دانشمندی می فهمد چه می گویند که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید! این منطق کسی است که خود خواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است ... از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که به عرض عزیزان می رسانم.

۱- آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود، این است که مولی از جمله

به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تامین دهد.

مساله ای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می دهد، مساله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء القبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلا از مردم اقرار می گیرد اُلت اولی بکم من انفسکم: آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟ و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اُصِبت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه: ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مساله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با

مؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در ردیف قرآن قرار دهد.

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در اینجا مساله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهم السلام) دومین رهبر بوده اند.

۲- ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافاکاریهای آنها است، مخصوصا نویسنده تفسیر المنار در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مساله، با فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم: این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولاً لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند. (۱)

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اصرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید، زیرا می دانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با

۱- (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳- آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می گویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحاً در کتاب خود بیاورند.

۴- چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می گویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و

تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند: از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت:

دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد.

من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره ليلغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموی در فرائد السمطين در باب ۵۸ و همچنین ابن حاتم در درّ النّظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطين در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به

این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند! بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند، می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از ۲۲ تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵- جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**: خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مساله می تواند داشته باشد؟ برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**: کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است **(وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ**

فِتْنَةُ فَلَا تَكْفُرُ) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) بنابراین اطلاق کفر بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶- آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد، همانطور که در موارد دیگر نشده است. (۱)

جان عالم به فدای مظلومیت ای مظلوم تاریخ ای امیرمؤمنان علیه السلام هنوزم که هنوزه عنودان و لجبازان از خدا بی خبر، از لجاجت و عناد و انکار حق و حقیقت در باره تو، دست برنداشته و از ادامه ظلم و ستم، درحق تو و اولادت کوتاه نیامده و اماکن مقدسه مدفن آنها را با بمب آتش زا، منفجر و با خاک یکسان می کنند.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَالِكَ أَللَّهُمَّ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَايَعْتَ وَ بَايَعْتَ وَ تَابَعْتَ عَلَى ذَالِكَ أَللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا وَ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا.

مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام»

توجه داشته باشید- طبق روایات فراوان، انوار طیبه پنج تن بلکه چهارده معصوم: قبل از خلقت ما سوی الله نخستین خلق خدایند که از نور خدا آفریده شده و در دور عرش الهی قرار گرفته و طواف می کردند نه فلکی بود و نه ملکی، نه زمینی و نه آسمانی، نه زمانی و نه مکانی، چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه هایش

۱- با حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۲ بعد.

فرمود: (أنا مع الكون قبل الكون، أنا مع الدّور قبل الدّور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللّوح قبل اللّوح، أنا صاحب الأزلّيه الأوّليه ... أنا مدبّر العالم الأوّل حين لا سمائكم هذه ولا غبراءكم ... ولأردن الى كلّ مسلم حياه جديده (اي في الرجعه) ... ألا فابشروا فالّي يرد أمر الخلق غداً، فلا تستعظموا بما قلت، فأنا أعطينا علم المنايا و البلايا و التأويل و التّنزيل و فصل الخطاب و علم التّوازل و الوقائع و البلايا فلا يعزب عنّا شىء ... أنا صاحب ابليس بالسّجود أنا معذّبه و جنوده على الكبر و العنود، و أنا رافع ادريس مكاناً عليّاً، أنا منطلق عيسى فى المهد صبيّاً أنا ميدن الميادين و واضع الأرض ... چرا اين ادعاها را مى كند زيرا خدايش در حديث كساء مروى از سيدها لكبرى فاطمه الزّهراء عليها السلام فرموده است: قال الله تعالى و عزّتى و جلالى ائى ما خلقت سماءاً مبّتيه و لا- أرضاً مدحيه و لا قمرأ منيراً و لا شمساً مضيه و لا فلکاً يدور و لا بحراً يجرى و لا فلکاً يسرى، الا لأجلكم و محبّتكم ..(۱) روى اين اصل اينها ناظر به آفريده شدن تمام موجودات بودند و قبل از زمان و مكان وجود داشتند، و در واقع اينها نور خدايند و در آيه مبارکه فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. طه ۱۰؛ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا ... يا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ نمل ۷؛ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ ... قصص ۳۰. كه حضرت موسى عليه السلام ندا مى شود و نبوت بر او اعلام مى گردد، طبق اين خطبه چون ائمه عليهم السلام از نور خدا آفريده شده اند و نور واحد هستند، ندا به وسيله نور امامت بوده است چنانكه در باره امير مؤمنان عليه السلام (روايات متعدد داريم) كه با تمام انبياء عليهم السلام در باطن بوده و با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در ظاهر (در اين مورد در ضمن سخنرانى ام چند روايت نقل مى كنم.) پس اينها اسرار خدا هستند و بس.

(به چند مطلب دقت نمايد)

۱- البته مى دانيم كه شرط قبولى اعمال تمام مسلمان ها، پذيرفتن امامت و

۱- (تفصيل اين مطالب در كتاب سرچشمه حيات مؤلف آمده است).

ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اولاد طاهرین علیهم السلام او می باشد در این مورد به چند روایت از صدها روایت گوش فرا دهید.

عبد الحمید بن العلاء، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود:

والله لو أن إبليس سجد لله بعد المعصية والتكبر عمر الدنيا ما نفعه ذلك، ولا قبله الله عز وجل ما لم يسجد لآدم كما أمره الله عز وجل أن يسجد له، وكذلك هذه الأمة العاصية المفتونه (۱) بعد نبیها (صلی الله علیه وآله وسلم)، وبعد تركهم الإمام الذي نصبه نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم لهم، فلن يقبل الله لهم عملاً، ولن يرفع لهم حسنه حتى يأتوا الله من حيث أمرهم، ويتولوا الإمام الذي امروا بولايته، ويدخلوا من الباب الذي فتحه الله ورسوله لهم. (۱) به خدا قسم اگر ابلیس بعد از نافرمانی و تکبر به اندازه عمر دنیا، به خدا سجده نماید، برای او بهره ای نخواهد داشت و خداوند از او نخواهد پذیرفت، مادام که به آدم سجده کند آن گونه که خدای عز و جل، امر نموده است به او سجده کند، و همچنین است این امت عاصی و امتحان شده بعد از پیغمبرش و بعد از ترکشان امامی را که پیامبرشان برای آنها نصب کرد (و برگزید) ابداً خدا برای آنها عملی قبول نخواهد نمود و حسنه ای از آنها بالا نخواهد رفت تا به سوی خدا آنگونه که امر نموده است، برگردند و دوست دارند امامی را که به دوست داشتن او مأمورند و از دری که خدا و رسولش برایشان باز کرده است، داخل شوند.

جابر، از ابی جعفر (علیه السلام) - حدیث - فرمود: من لا يعرف الله، وما يعرف الإمام منا أهل البيت، فإنما يعرف ويعبد غير الله، هكذا والله ضلالاً. (۲) هر کس خدا و امام از ما اهل بیت را نشناسد، همانا غیر خدا را شناخته و پرستش کرده

۱- الفتنه: الإبتلاء، والإمتحان، والإختبار، (لسان العرب ۱۳: ۳۱۷). وسائل الشیعه (آل البيت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۲- وسائل الشیعه (آل البيت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

است، به خدا قسم این است ضلالت و گمراهی.

إسماعیل بن نجیح، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود: الناس سواد وأنتم الحاج (۱) (هنگامی که در حج بودند و از زیادی حجاج ذکری به میان آمد) فرمود: مردم سیاهی (لشکرند) حاجی شمائید.

فضیل، از ابی جعفر (علیه السلام) فرمود: أما والله، ما لله عز ذكره حاج غیر کم، ولا يتقبل إلا منكم، الحدیث (۲). آگاه باش بخدا سوگند برای خدا غیر از شما، حاجی وجود ندارد و (از کسی) قبول نمی کند جز از شما.

معاذ بن کثیر، از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی: إن أهل الموقف لكثير، فقال: غناء (۱) يأتي به الموج من كل مكان، لا والله، ما الحج إلا لكم، لا والله ما، ما يتقبل الله إلا منكم. (۳) (گفته شد) حاجی زیاد است، فرمود: خس و خاشاکند که موج از هر طرف آورده، نه به خدا قسم نیست حج مگر برای شما نه بخدا سوگند خدا نمی پذیرد مگر از شما.

ابن مسکان، از الکلبی از ابی عبد الله (علیه السلام) - در حدیثی - فرمود: ما أكثر السواد؟! یعنی الناس، قلت: أجل، فقال: أما والله ما يحج (أحد) لله غیر کم. (۴) سیاهی چقدر زیاد است یعنی مردم، گفتم بلی فرمود: آگاه باش به خدا قسم کسی برای خدا حج نمی کند غیر از شما.

عباد بن زیاد گفت:، أبو عبد الله (علیه السلام) بمن فرمود: ای عباد، ما علی مله

۱- الکافی ۱: ۱۳۹ / ۴. ۷- الکافی ۴: ۵۳۳ / وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰: از آن.

۲- الکافی ۸: ۲۸۸ / ۴۳۴. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۳- الکافی ۸ / ۲۳۷ / ۳۱۸. أمالی الطوسی ۱ / ۱۸۸. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰ از آن دو. (۱) الغناء: الهالك البالی من ورق الشجر / ذا خرج السیل رأیته مخالطاً زبده، یرید أراذل الناس وسقطهم. (لسان العرب ۱۵: ۱۱۶)

۴- المحاسن ۱۴۵ / ۴۹. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۱:

ابراهیم احد غیر کم، وما یقبل الله إلا منکم، ولا یغفر الذنوب إلا لکم. (۱) نیست بر ملت (و دین) ابراهیم غیر از شما و قبول نمی کند، مگر از شما و گناهان را نمی بخشد مگر برای شما.

أبی حمزه الثمالی گفت: علی بن الحسین (علیه السلام) بما گفت: أی البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله واین رسوله أعلم، فقال لنا: أفضل البقاع ما بین الرکن والمقام، ولو أن رجلا عمّر ما عمّر نوح فی قومه، ألف سنه إلا خمسين عاما، یصوم النهار، ویقوم اللیل فی ذلك المكان، ثم لقی الله بغير ولا یتنا لم ینفعه ذلك شیئا. (۲) کدام بقعه (و سرزمین ها) افضل است؟! گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسولش، دانترند پس برای ما فرمود: بهترین بقعه ها مابین رکن (حجر اسود) و مقام (ابراهیم) است، اگر مردی مانند عمر نوح نهصد و پنجاه سال عمر نماید روزها روزه و شبها در آن مکان عبادت نماید سپس خدا را بدون ولایت (و قبول امامت) ما ملاقات نماید، برای او چیزی و منفعتی نخواهد داشت.

معلی بن خنیس، گفت: أبو عبد الله (علیه السلام) فرمود: یا معلی، لو أن عبدا عبد الله مائة عام ما بین الرکن والمقام، یصوم النهار، ویقوم اللیل حتی یسقط حاجباه علی عینیه، ویلتقی تراقیه هر ما جاهلا بحقنا لم یکن له ثواب. (۳) ای معلی اگر بنده ای صدسال بین رکن و مقام به خدا عبادت نماید روز روزه بدارد و شب عبادت کند تا مژگان هایش روی چشمانش بیفتد و ترقوه هایش فرسوده شود و به حق ما نادان باشد، برایش ثوابی نخواهد داشت.

۲- کل روایاتی که در باره پیامبران و امامان به ما رسیده است، اگر دیدیم با

۱- المحاسن: ۱۴۷/۵۶- وسائل الشیعه (آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۱:

۲- عقاب الأعمال: از عن عاصم، از أبی حمزه، مثله. رواه الطوسی فی (مجالسه) از عاصم، از أبی حمزه، مثله وسائل الشیعه (آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۲: از آن دو.

۳- وسائل الشیعه (آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۲:

برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی و عنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است، پس بقول شاعر:

هفت شهر عشق را عطار گشت***ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

آنچه که ما در آینه می بینیم، آنها (در اثر عبودیت و بندگی و دوستی با معبود)، در خشت خام می بینند، چون به ما وعده کرده و الگو داده است، عبدی أظننی حتى أجعلك مثلي بنده ام فرمانبردار من باش تا ترا مثل خود قرار دهم، آنگونه که من به هر چیزی می گویم «باش» می شود، تو هم به هر چیزی گفتی، کُنْ فَيَكُونُ.

جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر علیه السلام می فرماید: ای علی ما عرفك إلهما الله و أنا ترا آنگونه که باید شناخته شوی، جز خدا و من نشناخت، چگونه می توانیم به اسرار وجودی او آشنا شویم در این مقوله سخن بی پایان است و خامه کوتاه بدینجهت است که امام باقر علیه السلام به جابر (بن یزید جعفری) فرمود: به خدا قسم ما شما را به سوی خدا راه نمائی کردیم، پس در کنار امر و نهی ما بایستید، ما آنچه را که به شما رساندیم رد نکنید؛ ما در سایه لطف خدا با جلال تر و بزرگتر از آنیم که گفته ما رد شود؛ و جمیع ما یرد علیکم منّا فما فهمتموه فاحمدوا لله، و ما جهلتموه فردّوه إلینا و قولوا أئمتنا أعلم بما قالوا، پس تمامی آنچه که از ما به شما می رسد هر چه را که فهمیدید خدا را شکر گذار باشید و آنچه را که نتوانستید بفهمید، به خود ما برگردانید و بگوئید، ائمه ما خود به گفته های خود دانا ترند(۱)

یا در روایت دیگر است فرمود: «و إن اشتبه الأمر إلیکم فقفوا و ردّوه إلینا» اگر امر

۱- (سرچشمه حیات: ص ۸، از بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۷۸ از عیون المعجزات سید مرتضی رحمه الله).

بر شما مشتبه شد توقف کنید و به خود ما برگردانید(۱)

در این مورد روایت زیاد است، برای روشن شدن مطلب به کتابهای مربوطه از قبیل کتاب امامت بحار و اصول کافی و غیرهما مراجعه شود.

۳- در خصوص روایت خواندن امیرمؤمنان علیه السلام تمام کتاب های آسمانی را، ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؟ ۲- بچه دو سه روزه، چطور ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند؟

۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت شود وو ..

اولاً اینها بچه بظاهر دو و سه روزه اند ولی بر گردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی الله اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است.(۲)

از نظر تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقند مگر طبق نص صریح قرآن کریم عیسی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصر در بچه گی حرف نزدند بالاتر از این مگر تاریخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام را در نوک نیزه بما باز گو نکرده است یا در روایت شهادت نوزاد یک روزه برای برائت تهمت زن فاحشه به برائت جریح عابد بنی اسرائیل، نیامده است.(۳)

اما خواندن آنهمه کتاب در مدت کوتاه، اگر زمان قدیم بود باز با دلائل بالا جواب می دادیم ولی در عصر فضا و در زمان اینترنت و رایانه و امثال این اختراعات،

۱- (بحار الأنوار: ۱۲۳ / ۵۲ بنقل از أمالی مفید).

۲- برای اطلاع بیشتر به سرچشمه حیات مؤلف از صفحه ۱۸ ببعده رجوع نمائید.

۳- والدین دو فرشته جهان آفرینش از بحار الأنوار: ۷۴ / ۷۶ ح ۶۸ و پاورقی ص ۳۷، فأقبل القوم و الملك بالإعتذار اليه و بنو صومعته من فضّه و ذهب و أقامو الرّجم عليها؛ مصباح الشریعه: ص ۴۸.

پذیرفتن این گونه مطالب خیلی آسان است چون می بینیم بشر در مدت چند ثانیه میلیاردها اطلاعات و مطالب را در این تکنیکها رد و بدل می کند بخصوص این رد و بدل ها در میان سلسله جنبانان عالم امکان و جهان آفرینش چه مشکلی دارد وانگهی یک جمله از روایت جوابگوی این اشکال است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از تشریح خواندن امیرمؤمنان علیه السلام تمام کتاب های آسمانی را، به سلمان و یارانش (که در یکی از سخنرانیهای قبلی بیان کردم) فرمود: «ثم عاد إلى حال طفولتيه» سپس به حالت بچگی اش برگشت، از این سخن معلوم می شود که این بده بستانها و رد و بدل ها با حالت فوق بشریت و با مقام و رای عالم عادی، صورت گرفته و انجام یافته است. البته این مقام و این مسائل آن وقت برای ما حل است که به قول آن چوپان بیابانی که بالای تلّی نشسته بود و عارفی از آنجا می گذشت، دید گله گوسفند را چند گرگ شبانی می کند و گوسفندان ره گم کرده را با دُم خود بر گردانده به گله می رسانند، با تعجب گفت: متی اصطح الغنم مع الذئب گو سفندان کی با گرگ همسو شده و عقد اخوت بسته اند؟! دید شبان از بالای تل جواب داد حین اصطح الرّاعی مع مولاہ همسوئی و برادری آنها آن وقت بیار نشست و حقیقت پیدا کرد، که شبان با مولای خود همسو شد و طرح دوستی افکند. (۱)

البته مسائل و مطالب عوالم قدیم اول در رابطه با اسرار حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، در دوران های قبل از آدم علیه السلام که عقل ما کشش و تحمل درک آن را ندارد، متعرض نمی شویم، ولی در دوران بعد از آدم علیه السلام برای نمونه به چند حدیث ذیل توجه فرمائید.

خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود: بعث علیّ مع کلّ نبیّ سرّاً و بعث معی جهرّاً علی با تمامی انبیاء در باطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است. (۲)

۱- (از کتاب لثالی الأخبار).

۲- کتاب (از مباهله تا عاشوراء) بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی از همین مؤلف از شرح أسماء الحسنی: ملّا هادی سبزواری ۱/ ۲۸ شرح جوشن کبیر الإمام علی: أحمد رحمانی همدانی ص ۸۶. و بحار الأنوار: ۱۸ ۱۷۶. این روایت با تعبیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

این روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ يَا مُحَمَّدُ بَعَثْتُ عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ بَاطِنًا وَ مَعَكَ ظَاهِرًا
 پیغمبر فرمود: ای علی خداوند گفت: ای محمد من علی را با پیامبران در باطن فرستادم و با تو در ظاهر. (۱)

وقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَبَعَثَ مَعَهُ عَلِيًّا بَاطِنًا وَ مَعِيَ ظَاهِرًا نَبُوذِ بَعْثِ مَعَكَ ظَاهِرًا مَكْرًا إِنَّكَ عَلِيُّ فِي بَاطِنِ بَاوٍ وَ بَا مِنْ فِي
 ظاهر بود. (۲)

قال جبرئيل عليه السلام للنبي صلى الله عليه وآله إن الله بعث علياً مع الأنبياء باطناً و بعثه معك ظاهراً جبرئيل به پیغمبر گفت:
 همانا، خداوند علی را با انبیاء در باطن و با تو در ظاهر برانگیخته کرد (۳)

امام صادق علیه السلام: كان عليّ عليه السلام مع رسول الله في غيبته و لم يعلم به أحد علي با رسول خدا در پنهانی اش بود که
 کسی از آن اطلاعی نداشت (۴)

این روایت با تعبیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

باز از امام صادق است علیه السلام «قال اکتتم رسول الله صلى الله عليه وآله بمكة مختفياً خائفاً خمس سنين (ثلاث سنين) ليس
 يظهر أمره و عليّ معه و خديجه، ثم أمره الله أن يصدع بما أمر به، فظهر رسول الله صلى الله عليه وآله و أظهر أمره. (۵) این
 روایات یکی از مشکلات اخبار و

۱- (أنوار التعماتيه جزائري: ج ۱ / ۳۰؛ الإمام علي: ص ۸۶ از همان مصدر).

۲- المجلی ابن ابی جمهور: ص ۳۶۸؛ الإمام علي: ص ۸۶).

۳- قصص الأنبياء جزائري ص ۱۰۵ بنقل از کتاب «القدسيات» نوشته یکی از علماء اهل سنت).

۴- بحار الأنوار: ۱۷۶ / ۱۸.

۵- همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷. غيبه الطوسي (۲۱۶)). - مانند تعلیم جبرئیل به پاسخ سؤال خداوند «من أنا و من أنت
 من کیم و تو کیستی؟! پس از سه بار تکرار سؤال و ناتوانی جبرئیل از جواب، علی علیه السلام از دریائی (دریای، علم یانور، یا
 هر دریائی که خدا می داند) ظاهر شد و به جبرئیل گفت: بگو أنت الرّبّ الجلیل و أنا عبدک الدلیل و اسمی جبرئیل، جبرئیلی
 که ستاره ای در هرسی هزار سال یک مرتبه دیده می شود آن را سی هزار مرتبه دیده است و در روایت اهل تسنن در هر
 هفتاد هزار سال یک مرتبه طلوع می کند جبرئیل آن را هفتاد هزار مرتبه دیده است، (در بهار سال ۱۳۹۱ تلویزیون اعلام کرد
 ستاره ای در هر یک صد هزار سال یکبار دیده می شود امشب در آسمان ایران، آن ستاره دیده خواهد شد). در روایتی آمده
 است یکی از جنیان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود امیر علیه السلام را که، دید کوچک و کوچکتر شد حضرت
 سبب ترس او را پرسید؟ عرض کرد ای رسول خدا ما جنیان انگشتر سلیمان را دزدیده و به دریا افکندیم و از اطراف سلیمان بن

داود پراکنده شدیم، همین جوان، انگشتر را از دریا بیرون آورد و به انگشت سلیمان کرد و ما را گرفته و با ذلت و خواری
جلوی تخت سلیمان می افکند.

غوامض أسرار أمير مؤمنان عليه السلام است که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفاف بر ولایت الهیّه اوست. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند در شب معراج خداوند بای لغه خاطبک ربّک؟ قال بلسان علیّ باچه لغتی با تو حرف زد؟! گفت: با زبان علی، گفتم: خدایا توئی بامن حرف می زنی یا علیست؟! فرمود: من مثل شما بشرها حرف نمی زنم بلکه صوت را می آفرینم، در باطن تو نگاه کردم دیدم در باطن تو محبوب تر از علی را نیافتم و با زبان او با تو حرف زدم (۲)

جرجی زیدان گوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد» (ظرفیت حمل وجود علی را نداشت بدینجهت آنطور که شایسته آن بود شناخته نشد و از دنیا ناشناخته گذشت).

روزی امیر مؤمنان علیه السلام با اصحاب خود از کوچه رد می شد، بچه ای جلوی

۱- روایات فوق از کتاب از مباحله تا عاشوراء) بخش ۳ (مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی از همین مؤلف بنقل از مصادر بالا.

۲- روایات شب معراج: و ضمناً آقای فاطمی نینیز شب ۲۱ ماه رمضان ۱۳۲۷ / ۲۲ / ۱۳۸۵ از تلویزیون از اخطب خوارزم نقل کرد.

حضرت آمد غمگین و غصه دار، چرا غمگینی؟! گفت: این بچه ها بامن بازی نمی کنند چون پدر و اسباب بازی ندارم، فرمود: برو در میان آنها بگو پدر من علیست!!، گفت اسباب بازی ندارم، حضرت به اصحاب فرمود: برای او یک اسب چوبی درست کنید، آنها نیز سریعاً ساختند بچه سوار شد گفت این که راه نمی رود، حضرت به زمین نشست و چهار دست و پا شد و فرمود: بیا سوار شو او هم به پشت حضرت سوار شد، حضرت چهار دست و پا راه می رفت و بچه می خندید و حضرت هم با خوشحالی می گفت: خدایا شکر که بر لبان بچه یتیمی خنده نشاندم.

جرج جرداق نویسنده مسیحی در کتاب «صوت العدالة الإنسانية» می گوید خداشاهد است من هنگامی که این داستان را می نوشتم اشک چشمانم سرازیر و امانم نمی داد. (۱)

در روایت دیگر آمده است حضرت به آن یتیم فرمود: آیا مرا به پدری و دختر پیامبر فاطمه را به مادری و حسنین را به برادری می پذیری؟!؛

گفت افتخار می کنم ای امیرمؤمنان فرمود: من پدرت و فاطمه مادرت و حسنین برادرانت برو با آن بچه ها بازی کن!! آن بچه پرید میان بچه های دیگر و می گفت:

«من مثلی و ابي اميرالمؤمنين و أمي فاطمه و أخي الحسين! کیست مانند من پدرم علی و مادرم فاطمه و برادرانم حسنین هستند.

عزیزان این علی علیه السلام بود که با یتیمان و بیچارگان، این گونه رفتار داشت، اما بایتمان او چه رفتارهایی در طول راه و خرابه شام داشتند، با تازیانه و سیلی و لگد و نیزه، از آنها پذیرائی می کردند و در نهایت در خرابه ای جای دادند و هرکس از آنجا عبور می کرد، می گفت این بیچاره ها خیال می کنند، اینهارا در این محل بی سقف و

۱- شب ۱۵ ماه رمضان ۱۳۸۵ سخن ران شبکه ۲، باز در سحر همان شب آقای علی اکبری سخنان شبکه ۱ جریان شترسواری شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فروخته شدنش به ۸ گردو بیان کرد.

دیوار شکسته که بادت تکان می خورد، جا داه اند که زنده بمانند، غافل از اینکه می خواهند شب دیوارها را به روی اینها خراب خواهند کرد و همه را قتل عام خواهند نمود.

حال فکر کنید زن و بچه باشنیدن این کلمات، چگونه وحشت می کنند و می لرزند در آخر هم یکی از آنها در همان خرابه با هزاران درد و غم و اندوه، چشم از این دنیای فانی فرو بست و عمه ها و خواهران و مادران را غرق در عزا نمود و رفت.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق)

درسوره احزاب هفده آیه (از آیه ۹ تا ۲۶) پیرامون جنگ احزاب، و کارشکنی های منافقان، یهودیان و قبایل مختلف قریش و بت پرستان آمده که همه دست به دست هم داده بودند، تا اسلام و مسلمین را نابود کنند. سرانجام امدادهای غیبی، تدابیر شجاعانه پیامبر صلی الله علیه و آله و قهرمانی های حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق، موجب شکست مفتضحانه دشمنان شد، و پس از جنگ خندق، همه یهودیان عنود، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین حجاز، قلع و قمع شدند. این حادثه بزرگترین و سخت ترین امتحان و آزمون برای مسلمانان بود، (چنان که آیه یازده احزاب بیانگر این مطلب است) سرانجام مسلمانان با پیروزی چشمگیری، در این امتحان، رو سفید شدند، و لکه ذلت و رو سیاهی را تا ابد برای مشرکان و منافقان کار شکن باقی گذاشتند.

در دو آیه ۹ و ۱۰ سوره احزاب از این پیروزی و امدادهای غیبی چنان یاد شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ احزاب: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است. ۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

علت غزوه خندق

روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله «بنونضیر» را از مدینه بیرون کرد. جمعی از ایشان به «خیبر» رفتند. رئیس ایشان «حیی بن اخطب» به مکه رفت و به ابوسفیان و رؤسای قریش گفت: محمد بسیاری از ما و شما را کشت و عداوتش با ما و شما محکم شده است و ما را از خانه های خود بیرون کرد و اموال و مزارع ما را تصرف کرد و پسر عثمان (عموزادگان) ما را نیز از دیار خود جلای وطن (و دور) نمود پس بگردید در زمین و هم سوگندان خود را و غیر ایشان را از قبایل عرب جمع کنید تا برویم بر سر او و از قوم من هفتصد نفر هستند. همه، مردان جنگند و میان ایشان و محمد (صلی الله علیه و آله) عهد و پیمانی هست و من ایشان را راضی می کنم که پیمان را بشکنند و بر دفع آن حضرت ما را یاری کنند و شما از جانب بالای مدینه بیایید و ایشان از جانب پایین مدینه و محمد (صلی الله علیه و آله و) اصحابش را از میان برداریم.

تانفرات دشمن به بیش از ده هزار نفر رسید با تجهیزات بسیار، ولی نفرات

مسلمانان سه هزار نفر با تجهیزات اندک بودند. کندن خندق که با پیشنهاد سلمان و تأیید خداوند، با عرض و طول و عمق بسیار، تصویب شد برای مسلمانان طاقت فرسا بود، و در عین حال مسلمانان با کمال سربلندی پیروز شدند،

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام

بزرگترین حادثه سال پنجم هجرت، ماجرای جنگ خندق (بنا به اختلاف روایات) در ماه رمضان یا ۱۷ شوال، بود. مردان اطلاعاتی به پیامبر گزارش دادند که بیش از «ده هزار نفر» که از قبیله های مختلف تشکیل شده اند، از مکه برای براندازی اسلام و مسلمین به سوی مدینه حرکت کرده اند. خبر حرکت لشکر قریش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و برای مقابله با این لشکر جزّار در فکر فرو رفتند. چاره ای جز آنکه در مدینه بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند ندیدند، اما باز هم برای حفظ شهر از حمله دشمن تدبیری لازم بود. از این جهت پیغمبر اسلام با اصحاب خود در این باره مشورت کرد و سلمان فارسی که در آن وقت از قید بردگی آزاد شده بود، پیشنهاد کندن خندق (سنگری عظیم در سراسر راههای ورودی مدینه) نمود، این پیشنهاد پذیرفته شد، و طبق فرمان پیامبر، مسلمانان گروه گروه به کندن خندق پرداختند. مسلمانان سه هزار نفر بودند، خندق که طولی در حدود شش هزار متر و عرضی به وسعت مقداری که سواران دشمن نتوانند از آن سوی آن به این سو بپرند، قرار شد که بدان عمل کنند. سلمان گفت: آن قسمت از شهر مدینه را که سر راه دشمن می باشد خندقی حفر کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این نظریه را پسندید و قرار شد قسمت زیادی از شمال و بخصوص شمال غربی مدینه را به صورت هلالی خندق بکنند. قسمتی را که پیغمبر دستور حفر خندق در آن قسمت داد، قسمت شمالی مدینه بود که شامل ناحیه احد می شد و تا نقطه ای به نام رائج را می گرفت، چون در قسمت جنوب غربی و جنوب، محله قبا و باغستانهای آنجا بود و در ناحیه شرقی نیز یهود بنی قریظه، سکونت داشتند و لشکر دشمن ناچار بود از همان ناحیه

شمال و قسمتی از شمال غربی به مدینه بتازد، از این رو فقط همان قسمت را برای حفر خندق انتخاب کردند.

به دنبال خبر حرکت لشکر احزاب، وحشت سر تا سر مدینه را فرا گرفت، با این تفاوت که افراد با ایمان با علم به اینکه آزمایش سختی در پیش دارند از این وحشت داشتند که آیا بتوانند به خوبی از عهده آزمایش برآیند یا نه؟ و افراد سست عقیده و منافق از سرنوشت خود و زن و بچه و اموال و داراییشان وحشت داشتند.

کار حفر خندق بطور سریع، به پایان رسید و علت عمده این سرعت عمل و پیشرفت کار هم آن بود که خود پیغمبر اسلام نیز مانند یکی از افراد معمولی کار می کرد. مسلمانان که می دیدند رهبر عالی قدرشان نیز با آن همه گرفتاری و مشکلات کلنگ می زند و سنگ و خاک به دوش می کشد، به فعالیت و کار تشویق می شدند و موجب سرعت عمل آنها می گردید، بطوری که سه روز قبل از رسیدن دشمن، کار خندق به اتمام رسید.

عمرو بن عوف گوید: سهم من، سلمان، حدیفه، نعمان و شش تن دیگر از انصار چهل ذراع شده بود و مشغول کنندن آن قسمت بودیم که ناگهان سنگ سختی بیرون آمد که کلنگ در آن کارگر نبود و چند کلنگ را هم شکست، ولی خود آن سنگ شکسته نشد. ما که چنان دیدیم به سلمان گفتیم: «پیش رسول خدا برو و ماجرای این سنگ را به آن حضرت بگو تا اگر اجازه می دهد از پشت سنگ حفر نموده و راه خندق را کج کنیم.»

در کتاب های تاریخی و تفسیری آمده است:

سلمان خود را در مسجد فتح به آن حضرت رسانده دید حضرت از شدت گرسنگی، ردای خود را زیر سر گذاشته و سنگی بر شکم بسته و به پشت خوابیده است، جریان را معروض داشت. پیغمبر از جا برخاست و در حالی که همه آن نه نفر کنار خندق ایستاده بودند تا سلمان دستوری بیاورد پیش آنها آمد و کلنگ سلمان را گرفت و وارد خندق شد و با دست خود کلنگی به آن سنگ زد و قسمتی از آن

سنگ شکسته شد و برقی خیره کننده جستن کرد که شعاع زیادی را روشن نمود، همچون چراغی که در دل شب فضای مدینه را روشن سازد. پیغمبر بانگ به تکبیر

(الله اکبر) بلند کرد و مسلمانان دیگر نیز بانگ الله اکبر برداشتند، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ دوم را زد و قسمت دیگری از سنگ شکسته شد و مانند بار اول برق زیادی جستن کرد و دوباره پیغمبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و برای سومین بار کلنگ زد و سنگ خورد شد، نیز برق جستن نمود و همگی تکبیر گفتند.

سلمان ماجرای آن برقه‌های زیاد و خیره کننده و تکبیر آن حضرت را به دنبال آنها پرسید؟، پیغمبر در حالی که دیگران نیز می شنیدند فرمود:

«کلنگ نخست را که زدم و آن برق جهید، در آن برق قصرهای حیره و مداین را که همچون دندانهای نیش سگان می نمود مشاهده کردم و جبرئیل به من خبر داد که امت من آن کاخها را فتح خواهند کرد. در دومین برق کاخهای سرخ سرزمین روم برایم آشکار شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنها چیره می شوند و در سومین برق قصرهای صنعا را دیدم و جبرئیل مرا خبر داد که امت آن قصرها را می گشایند، پس بشارت باد شما را!»

ابوبکر و عمر با شنیدن این اظهارات حضرت، گفتند: از ترس نمی توانیم به قضای حاجت (و دستشویی) برویم، دارد وعده ملک پادشاهان عجم و روم را بما می دهد. (۱)

از جریان های شگفت انگیز جنگ خندق، یکی اش این بود علی بن ابراهیم روایت کرده است جابر گوید، چون آن سنگ با اعجاز آن حضرت مانند ریگ فرو ریخت و من چون یافتم که حضرت گرسنه است گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ممکن

۱- حیوہالقلوب مجلسی چاپ قدیم رحلی ص ۲۴۴، بتاريخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری از منابع گوناگون.

است در خانه من چاشت (غذا) میل فرمائی؟ فرمود: چه داری ای جابر؟! گفتم بزغاله و یک صاع (سه کیلو) جو دارم، فرمود: برو آنچه داری درست کن تا ما بیائیم.

به خانه رفتم و زخم را از جریان آگاه ساختم و گفتم: جورا آرد کرد و من هم بزغاله سربریدم و پوست آن را کندم و زن نان پخت و و بزغاله را بریان نمود و چون فارغ شد به خدمت حضرت آمدم و گفتم: پدر و مادرم فدای توباد یا رسول الله غذا آماده است.

(در روایت دیگر جز روایت بالا- چنین آمده است) جابر دوپسر کوچک داشت برادر بزرگ به کوچکش گفت: برادر پدر بزغاله را سربرید گفت: چگونه؟ گفت بیا بخواب، داداش کوچک خوابید و بزرگه سر او را برید، وقتی دید برادرش بی حرکت ماند این طرف آن طرف دوید و از ترسش رفت پشت بام و هنگام دویدن، او هم از پشت بام افتاد و مرد.

زن جابر

از قضیه که اطلاع یافت، برای اینکه حضرت ناراحت نشود و غذا گوارای وجود مبارکش باشد، هر دو بچه را به گلیمی پیچید و در انباری پنهان نمود(۱)

(ادامه روایت علی بن ابراهیم) از این طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار خندق ایستاد و فرمود، ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را و در خندق هفتصد نفر مرد کار می کردند.

جابر گوید: چون ندای حضرت را شنیدند، همه دست از کار کشیدند و به خانه من روان گشتند و در راه حضرت به هر که می رسید از مهاجر و انصار می فرمود:

اجابت کنید جابر را!!! من پیشتر رفتم و جریان را به زخم گفتم، که حضرت آمد با گروهی که هیچ کس را طاقت اطعام آنها نیست.

زن پرسید آیا تو به حضرت خبر دادی چه داریم؟ گفت آری، گفت: کار نداشته

۱- قضیه طفلان جابر از منبع دیگر نقل شده و جزء روایت علی بن ابراهیم نیست.

باش خود بهتر می داند (که چگونه از عهده آنها برآید) حضرت داخل شد در دیک نظر کرد و فرمود: کمچه بز و بیرون آور و قدری در تهش بگذار، و در تنور نظر کرد و فرمود: نان بیرون آر و قدری در تنور بگذار همه را بیرون نیار و کاسه طلبید و با دست بابرکت خود در کاسه ترید کرد و کمچه زد و مرق (آب گوشت) روی آن ریخت و فرمود ده نفر را بیاور، آمدند و خواستند بخورند،

(بقیه روایت طفلان) جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدا می فرماید: تا بچه های جابر سر سفره حاضر نشوند کسی حق ندارد طعام بخورد.

جابر از زنش پرسید بچه ها کجایند؟ گفت: خانه نیستند، جابر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچه ها خانه نیستند باز خواستند دست به غذا بزنند دوباره جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا می فرماید: تا بچه ها نیابند حق غذا خوردن ندارید، باز جابر از زنش سراغ بچه ها را گرفت، خانه نبودند در مرتبه سوم باز مسئله تکرار شد، جابر به زنش فشار آورد که بچه ها را حاضر کن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصرار دارد آنها سر سفره حاضر شوند.

این بار زن فهمید مسئله ای هست، رفت بچه های به گلیم پیچیده را آورد و گذاشت کنار سفره، حضرت که از ماجرا باخبر شد از صبر و ایمان و تحمل و علاقه اونسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کرد و دانست که خداوند نمی خواهد زن جابر به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فراق بچه هایش گرفتار شود.

دست به دعا برداشت و برگشت روح آن دو را از خدای توانا در خواست نمود، فی الحال هردو بلند شده و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر سفره نشستند که همگی از این جریان شگفت زده شدند).

(بقیه روایت علی بن ابراهیم)

و خوردند تاسیر شدند پس فرمود: یک دست بزغاله را بیاور، آوردم و خوردند و سیر شدند و بقیه هم به این منوال از ذراع بزغاله سیر شدند.

من عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا به حال سه ذراع بزغاله آوردم بزغاله

دو ذراع بیشتر ندارد؟! حضرت فرمود: اگر سخن نمی گفتمی هر آینه همه مردم از ذراع می خوردند.

جابر گفت: همچنین ده نفر ده نفر تا همه خوردند و سیر شدند و آن قدر طعام برای ما ماند که تا چند روز دیگر خوردیم. (۱)

از جریان های پر برکت جنگ خندق، برداشته شدن سختی روزه داری است.

کلینی و علی بن ابراهیم بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که در اول اسلام مقرر بود هر که در شب ماه مبارک رمضان بخواب می رفت، خوردن و آشامیدن بر او حرام می شد و چون حضرت در ماه مبارک ماه رمضان حکم کرد به کندن خندق، خوات بن جبیر انصاری برادر عبدالله بن جبیر که در احد شهید شد، در خندق کار می کرد و مرد پیر ضعیفی بود، چون به خانه برگشت با اهل خود گفت: طعامی حاضر داری که افطار کنم؟ گفتند: نه، نخواب الان غذا مهیا می کنم چون تکیه کرد بی اختیار بخواب رفت و بیدار شد، دیگر نمی توانست غذا بخورد، فردا باشکم گرسنه به خندق رفت و مشغول کار شد و در اثنای کار غش کرد چون حضرت از ما جرا باخبر شد و خداوند به خاطر او بر مسلمانان منت گذاشت و آیه مبارکه *كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ* بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود برای شما ریسمان سفید صبح از ریسمان تاریک شب.

سر انجام لشکر عظیم دشمن و سپاه انبوه قریش و سایر احزاب هم پیمانشان دسته دسته با تجهیزات جنگی که داشتند از راه رسیدند و در دامنه کوه احد اردو زدند و چون به لشکر مسلمانان برنخوردند به سوی مدینه حرکت کرده، تا کنار خندق پیش آمدند، و خندق را در برابر خود دیدند، حدود یک ماه پشت خندق

۱- حیو القلوب مجلسی ص ۲۴۴، چاپ قدیم رحلی بتاريخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری از علی بن ابراهیم قمی.

زمین گیر شدند و نتوانستند وارد مدینه شوند، به ناچار در همان سوی خندق اردو زدند.

در این میان خبر پیمان شکنی یهود بنی قریظه نیز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و فکر آن حضرت را نگران ساخت. راستی هم کار سختی بود، زیرا با این ترتیب دشمن از هر طرف مسلمانان را محاصره کرده بود و این خطری بود که بنی قریظه در حالی که مردان مسلمانان رو به روی لشکر احزاب در کنار خندق موضع گرفته اند آنها از فرصت استفاده کرده، به داخل شهر حمله کنند و زنان و کودکان و خانه های مردم را مورد هجوم و دستبرد قرار دهند.

این خبر پنهان نماند و تدریجاً همه مسلمانان از پیمان شکنی بنی قریظه مطلع شدند و بر ترس و اضطرابشان افزوده شد. پنج نفر از قهرمانان دشمن از نقطه باریکی عبور کردند، و در بین خندق و کوه سیلَع (مرکز سپاه اسلام) به میدان تاختند و مبارز طلبیدند، این پنج نفر عبارت بودند از: ۱. عمرو بن عبُدود ۲. عکرمه بن ابی جهل ۳. هُبیره بن وهب ۴. نوفل بن عبدالله ۵. ضرار بن خطاب.

هیچ یک از آنان در شجاعت، شهرت عمرو بن عبُدود را نداشت و سالخورده تر و با تجربه تر از وی در جنگها نبود، و بلکه به گفته اهل تاریخ در آن روزگار هیچ شجاعی در میان عرب شهرت عمرو بن عبُدود را نداشت. او را «فارس لیل» می نامیدند و با هزار سوار او را برابر می دانستند. از این رو مسلمانان نیز تنها از جنگ با او واهمه داشتند و گرنه همراهان او چندان ابهتی برای آنها نداشتند.

با عبور اینها از خندق مسلمانانی که جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صف کشیده و خود را سپر انسانی قرار داده بودند، از ترس جان به پشت سر حضرت رفته و حضرت را به جلو انداخته و رنگ از رخ همگان پریده بود.

البته برای پهلوانان و سلحشورانی مانند عمرو بن عبُدود و عکرمه بن ابی جهل که به همراه این سپاه گران به مدینه آمده بودند تا انتقام کشتگان بدر و احد را از سربازان جانباز اسلام نگیرند، بسیار دشوار و ننگین بود که بدون هیچ گونه زد و

خورد و کشت و کشتار و کارزاری به مکه باز گردند.

عمرو بن عبدود که توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند و آرزوی خود را که جنگ در میدان با مسلمانان باشد برآورده سازد، با نخوت و غروری خاص اسب خود را به جولان درآورده و با نعره های پیاپی مبارز می طلبد و می گفت:

وَلَقَدْ بُحِثْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ* * * ووقف اذ جبن الشجاع بموقف البطل المناجز

صدایم از فریاد کشیدن، گرفت و خسته شدم، آیا کسی هست که به نبرد با من به میدان آید؟ و ایستاده ام درجائی که شجاع می ترسد و من در مقام پهلوان جنگجو ایستاده ام».

حضرت علی (علیه السلام) اجازه خواست به جنگ او برود. پیغمبر فرمود: «او عمرو است؟». حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: «اگر او عمرو است منم علی بن ابی طالب!»^(۱)

مسلمانان از وحشت، در سکوت فرو رفته بودند، تنها حضرت علی علیه السلام با شنیدن صداهای پیاپی «عمرو»، مکرر به پیامبر التماس می کرد تا اجازه رفتن به میدان را به او بدهد.

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اجازه داد، و فرمود:

برو از فاطمه عیامه زرد رنگ مرا گرفته بیاور، فاطمه از خواستن عمامه زرد ناراحت شد چون آن را در مواقع حساس و خطرناک به سر می بست، و پرسید پسر عمو چه مشکلی پیش آمده است؟ حضرت جریان را گفت و عمامه را آورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم نمود و حضرت عمامه را بر سر او بست و شمشیر ذوالفقارش را به دست او داد و هنگام بدرقه، در حقّ علی علیه السلام چنین دعا کرد: «خدایا! در جنگ بدر، «عیبه بن حارث» (پسر عمویم) را از من گرفتی، و در جنگ احد، حمزه (عمویم) را از من گرفتی، اینک این علی بن ابیطالب برادر من است پروردگارا مرا

۱- حیوہالقلوب مجلسی ص ۲۴۷، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعدة ۱۳۱۹ قمری.

تنها نگذار.»

سپس فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ؛ تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.» (۱)

حضرت علی علیه السلام شتابان به میدان رفت و جواب رجز خوانی عمرو را چنین داد و فرمود:

لا تعجلن لقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز***ذو نية وبصيره والصبر منجى كل فائر

أني لأرضى القوم أن أقيم عليك نائحها الجناز***بضربه نجلاء تبقى ذكراها عند الهزاهز

عجله نکن آمد به سویت کسی که به صدایت جواب دهد بدون عجز*** صاحب نیت و بصیرت خوب، و صبر نجات دهنده همه به رستگاری رسیدگان است.

من بهترین فرد گروهم که زنان نوحه گر را به کنار جنازه ات بکشانم*** با یک ضربت شمشیر شکافنده که یاد آن بماند در هنگام همه کارزارها.

عمرو با بی اعتنائی پرسید من أنت أيها الشاب؟ فرمود:

أنا الذي سمّنتي أمي حيدرة***ضرعام اجام و ليث قسوره

منم آن کس که مادرم مرا حیدر نامیده***شیر جنگلها و بیشه زارها و شیر هجوم برنده به دشمن.

منم علی بن ابی طالب گفت: پسر برادرم من با پدرت دوست بودم برگرد کس دیگر به جنگ من آید، فرمود: دوستی جاهلیت را اسلام از هم گسسته است.

و فرمود: «ای عمرو! تو در عصر جاهلیت می گفتی سوگند به لایت و عزی، هر کس مرا به یکی از سه چیز بخواند همه سه تقاضای او، یا یکی از آنها را می پذیرم.»

عمرو: آری چنین است.

علی علیه السلام فرمود: من به تو پیشنهاد دارم و آن گواهی دادن به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

عمرو: از این تقاضا بگذر.

علی علیه السلام: بیا و از راهی که آمده ای برگرد.

عمرو: نه، این کار ننگ است و نُقل مجالس زنان قریش خواهد شد، هرگز این ننگ را به زبان زنان نمی افکنم.

علی علیه السلام: تقاضای دیگری دارم و آن این که: از اسب پیاده شو و با من بجنگ.

عمرو، خندید و گفت: «گمان نمی کردم مردی از عرب، چنین پیشنهادی به من کند، من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم، با این که با پدرت در زمان جاهلیت دوست بودم.»

علی علیه السلام فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم، اگر می خواهی پیاده شو!

عمرو از این سخن برآشفته، از اسب پیاده شد و اسب را پی کرده به علی حمله کرد، و شمشیری به جانب سر آن حضرت حواله نمود که علی (علیه السلام) سپر کشید و آن ضربت را رد کرد. با این حال شمشیر عمرو سپر را شکافت و جلوی سر علی علیه السلام را نیز زخم‌دار کرد. اما علی (علیه السلام) در همان حال مهلتش نداده و شمشیر را از پشت سر حواله گردن عمرو کرد و چنان ضربتی زد که گردنش را قطع نمود و او را بر زمین انداخت.

و در روایت حدیفه است که علی (علیه السلام) شمشیر را حواله پاهای عمرو کرد و هر دو پای او را از بیخ قطع نمود

در نقل دیگری است که جابر گوید: «من در آن وقت به همراه علی (علیه السلام) رفتم تا جنگ و کارزار آن دو را تماشا کنم و چون به یکدیگر حمله کردند غباری بلند شد که دیگر کسی آن دو را نمی دید و در میان آن غبار ناگاه صدا تکبیر علی (علیه السلام) بلند شد و همه دانستند که عمرو به دست علی (علیه السلام) به قتل رسیده و کشته شده است.»

یاران عمرو با اسب، خود را به خندق افکندند، از سوی دیگر مسلمانان با شنیدن صدای تکبیر علی علیه السلام، کنار خندق آمدند، دیدند «نوفل» با اسبش در میان خندق افتاده، و آن اسب نمی تواند او را از آن جا بیرون برد، او را سنگباران کردند، نوفل گفت: «چنین نکنید مرا با این ذلت نکشید بلکه مردی از شما بیاید و با

من بجنگد.» در این هنگام علی علیه السلام به نوفل حمله کرد و او را نیز کشت، سپس به قهرمان سوم دشمن «هَبِيرَه» حمله کرد، او نیز بر خاک هلاکت افتاد، و دو قهرمان دیگر (عکرمه و ضرار) گریختند.

هلاکت این قهرمانان به دست علی علیه السلام از یک سو، و طوفان و شدت سرما و کمبود علوفه دشمن از سوی دیگر، و کمک های آسمانی از سوی سوم، موجب شد که سپاه ده هزار نفری دشمن با کمال خواری، جبهه را ترک کرده و به سوی مکه عقب نشینی نماید. (۱)

شیخ طبرسی و دیگران روایت کرده اند، مشرکان فرستادند بدن نوفل را به ده هزار درهم بخرند حضرت فرمود: ما قیمت مردگان را نمی خوریم جیفه او را به هر جامی خواهید بیرید. (۲)

حضرت علی علیه السلام خواست سر عمرو را بردارد گفت: من از تو خواهشی دارم، بعد از کشتن من تمام اسلحه های جنگی پر قیمت مرا بردار که فقط به دسته شمشیرم مالیات و خراج ۷ سال قبیله امرا، خرج کرده ام اما لباس مرا نبر و بدن مرا عریان رها نکن چون خیلی از مردم به تماشای جسد من خواهند آمد، اگر بدن مرا لخت ببینند هم برای تو خوب نیست و هم برای من آبرو ریزیست.

امام فرمود: نگران نباش من حتی اسلحه های پر قیمت ترا هم نمی برم من برای مال و منال نمی جنگم!!!

سپس سر از بدن «عمرو» جدا نمود و آن را نزد پیامبر آورد، و آن را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین انداخت، ابوبکر و عمر پیش آمدند و سر مبارک علی علیه السلام را بوسیدند. (۳)

علی علیه السلام هیچ یک از ابزار جنگی عمرو، شمشیر نیزه و لباس رزم و سپر و سایر را،

۱- ترجمه ارشاد مفید، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۸۶، و منابع گوناگون دیگر.

۲- حیو هالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۳- ترجمه ارشاد مفید، ج ۱، ص ۹۳.

با این که از نظر اسلام مال خاص او بود، باخود نبرد و بزرگواری خود را به اثبات رسانید.

عمر گفت: یا علی چرا زره او را نکندی زرهی که در میان عرب نکوتر از آن نیست؟ فرمود: نخواستم که او را برهنه بگذارم و چون خواهر عمرو دید که او را برهنه نکرده اند و زره او را نکنده اند گفت: کفو کریمی او را کشته است و چون شنید امیرمؤمنان علیه السلام او را کشته است، راضی شد و گفت اگر غیر از علی عمرو را کشته بود تا آخر ابد گریه می کردم! (۱)

ارزش ضربت علی علیه السلام

در جنگ خندق

هنگامی که حضرت علی با پیروزی به حضور پیامبر آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ارزش ضربت و پیروزی علی علیه السلام فرمود:

«ضَرْبُهُ عَلِيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ارزش ضربتی که علی در جنگ خندق بر دشمن فرود آورد، از ارزش عبادت جن و انس برتر است.» (۲)

و در عبارت دیگر آمده که فرمود:

«لَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ جَمِيعِ امَّةِ مُحَمَّدٍ، لَرَجَّحَ عَمَلُكَ عَلَيَّ عَمَلِهِمْ...؛ اگر امروز ارزش عمل تو با ارزش عمل همه امت من سنجیده شود، ارزش عمل تو بر ارزش عمل همه امت، برتری می یابد.»

سپس افزود: «زیرا با کشته شدن عمرو بن عبدود، به همه خانه های مشرکان، ذلت و خواری وارد گردید، و به همه خانه های مسلمانان، عزت و شکوه، وارد شد.»

۱- حیوہالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴ و ۵۵.

«المبارزه علی بن ابی طالب لعمر و بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه» البته مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود روز خندق، افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت. (۱)

البته فلسفه این سخن روشن است: در آن روز اسلام و قرآن در صحنه نظامی بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود و کسی که با فداکاری بی نظیر خود اسلام را از خطر نجات داد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت، علی علیه السلام بود، بنا بر این عبادت همگان مرهون فداکاری اوست.

شرح کوتاه این که: اگر علی علیه السلام به میدان نرفته بود، هیچ یک از مسلمانان چنین جرئتی را نداشتند، و ارتش ده هزار نفری دشمن وارد مدینه شده و سپاه اسلام را تار و مار می کرد، با کشته شدن «عمرو» و قهرمانان دشمن به دست علی علیه السلام، حلقه محاصره دشمن شکسته شد، و کمر دشمن خم گردید و داغ جانکاهی بر دل دشمن نهاده شد، که موجب عقب نشینی آنان گردید.

اگر علی علیه السلام قهرمانان پیشتاز دشمن را نمی کشت، عبور سپاه دشمن از خط دفاعی خندق، قطعی بود، و در چنین صورت نه تاک می ماند و نه تاک نشان، بر همین اساس و محاسبات نظامی، و ارزیابی دقیق است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ارزش ضربت علی علیه السلام را برتر از ارزش اعمال جن و انس دانست.

جنگ خندق با تمام مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرده بود و فشار دشواری که برای آنها داشت با نصرت الهی به سود مسلمانان پایان یافت و احزاب به سرعت به سوی مکه کوچ کردند. مسلمانان اثاثیه و خیمه و خرگاه دشمن را برداشته و پیروزمندانه به شهر بازگشتند.

۱- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص

دشمنان زیاد که از احزاب مختلف تشکیل شده بودند، مدینه را در محاصره شدید قرار داده بودند، و این محاصره حدود یک ماه طول کشید. مسلمانان در فشار سخت کمبود غذا قرار گرفتند، تا آن جا که طبق بعضی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول کندن خندق بود، سه روز گرسنه ماند، و حضرت زهرا علیهاالسلام قطعه اندکی از نان خشک برای آن حضرت برد. (۱)

نتایج جنگ خندق در این ماجرا، حوادث گوناگونی رخ داد که مهم ترین آنها؛

۱- جنگ خندق، ۲- کشته شدن عمرو بن عبدود ۳- شکستن صخره داخل خندق وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 ۴- جریان نهار دادن جابر به کارکنان خندق ۵- زنده شدن بچه های جابر با اعجاز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۶-
 ماجرای امداد غیبی ۷- آمدن طوفان، ۸- قلع و قمع یهودیان کارشکن و عهد شکن، ۹- در نهایت برداشته شدن شرایط سخت
 روزه داری، بود که بطور اختصار به عرض عزیزان و شنوندگان رساندم. (۲)

در تاریخ آمده است که خواهر عمرو کشته شدن برادرش را شنید با زنان قبیله اش، دسته جمعی حرکت کرده خود را به مدینه رساندند، وقتی که با شیون و ناله همگانی، بالای سر برادر رسید، به جنازه نگاه کرد و دید هیچکدام از اسلحه و لباس رزم پر قیمت او را نبرده اند، به همراهانش صدا زد هیچکدام از شماها به برادر من گریه نکنند، خودش نیز اشک چشمش را پاک کرد!

پرسیدند خانم این چه دستور است برادر با این بزرگی و بزرگ قبیله مان را از دست دادیم گریه نکنیم؟! گفت: نه، زیرا برادر من کسی نبود که کنار زن و بچه اش بمیرد او مرد کارزار و جنگاور بود و باید در میدان جنگ می میرد، من از این ترس

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

۲- جریان جنگ خندق کلاز منابع مورد اعتماد، تلخیص و تنظیم و نقل گردید.

داشتم که برادرم در دست شخص پست و کمتر از خود کشته شود، ولی می بینم برادر من در دست شخصیت بزرگوار کشته شده که این همه تسلیحات پر بهای جنگی او را نبرده و دست زده است.

پرسید قاتل برادرم کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب، گفت: پسر ابی طالب بزرگ قریش و مکه؟ گفتند: بلی گفت: من افتخار می کنم برادرم در دست شخص بزرگتر از خودش به قتل رسیده است نه کمتر از خودش!!

و مبلغ سنگینی پیشنهاد کرد تا جنازه برادر را ببرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابه مرده پول نمی گیریم هر جا می خواهد ببرد. (۱)

جان عالم به قربانت ای عزیز زهراء علیها السلام در وداع آخر پیراهن بی ارزشی را از فضا گرفته و زیر لباس پوشیدی که آن اشقیای بی ارزش اقلا آن را نبرند که بدن شریف

۱- مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی خود، ابیات ۳۷۲۱ تا ۳۸۱۰، به تفصیل، جریان نبرد امام علی علیه السلام و عمرو بن عبدود را آورده است. در اینجا، فقط به چند بیت از آن شعر بلند اشاره می کنیم: از علی آموز اخلاص عمل شیرحق را دان مُنزه از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحمت، بی محل گفت بر من تیغ تیزافراستی از چه افکندی مرا بگذاشتی گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا که نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تند باد تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چو رحمت آمده است پدید آورنده: سوری، محمود.

عریان نماند ولی آن را هم بردند مولای متقیان علیه السلام زره پر قیمت عمرو را نبرد که بدنش در دید مردم لخت و عریان نماند اما پست فطرتان کوفه پیراهن کهنه را هم از بدن جگر گوشه زهراء و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و بردند!!!

بدین جهت بود که خواهر بالای سر برادر، گریه کنان می گفت: برادر آن پیرهن چه شد؟! این ارذل ها آن را هم از بدنت کردند!.

در میان عرب رسم بر این بود پس از پایان جنگ، اسیرانی را که گرفته بودند اگر از خانواده محترم و با شخصیت بود، به کمرش شال یا کمر بند ابریشم می بستند که از هر جا عبور کردند، مردم بفهمند این اسیر از خانواده یا قبیله بزرگوار است که او را اذیت نکنند اما اگر از قبیله پست و خانواده گمنام بود، ریسمان قرمز به بازوانش می بستند که در مسیر راه هر چه بتوانند اذیتش کنند.

علیا مخدره زینب علیها السلام انتظار داشت که لا اقل به کمر اسیران آل الله کمر بند ابریشم ببندند که در راه مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ولی بمیرم الهی وقتی دید ریسمان سرخ به بازوان آنها می بندند دیگر تاب نیاورد و گریه سر داد که خدایا با این رفتار در مسیر شهرها و روستاها، با اینها چه رفتار و برخورد هائی خواهد شد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن

دوست داشتن علی علیه السلام و اولاد او از سفارشات اکید و مکرر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَالرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ**

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) مانده: ۵۵ سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. ۵۶ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است. ۵۷ ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند- از اهل کتاب و مشرکان- ولیّ خود انتخاب نکنید و از خدا پرهیزید اگر ایمان دارید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر فرمود: أَلست أُولی بکم من أنفُسکم؟ قالوا بلی یارسول الله، فرجع یدیه الی السّیما و قال ألا من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللَّهُمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله آیا من از خود شما به شما اولی تر نیستیم؟ گفتند بلی ای رسول خدا، سپس دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: آگاه باشید هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا دوست دار آنان که علی را دوست دارند و دشمن بدار کسانی را که علی را دشمن بدارند، و کمک کن به آنان که علی را یاری رسانند و خوار (وذلیل) کن کسانی ر که علی را خوار نمایند.

در روایات فریقین شیعه و سنی آمده است که فرمود: علیّ منّی بمنزله هرون من موسی الا أنه لا نبیّ بعدی علی در منزلت و مقام مانند من است مگر نبوت که بعد از من، پیغمبری وجود ندارد.

در این مورد گفتار را طولانی نکنیم چون دوست داشتن و همچنین قبول ولایت او از مسلمات است و شکی در آن نیست مگر برای آنان که جاهل صرف است یا اشکالی در ریشه وجود او هست اگر در این باره کسی شک و تردیدی دارد، به کتاب الغدیر علامه امینی و دیگر کتاب های مربوطه، مراجعه نمایند تا مطلب روشن شود.

حال به نمونه هائی از دوستان و جانبازان در راه علی علیه السلام توجه فرمائید.

دوستانی مانند رشید هجری و میثم تمار و حجر بن عدی و غیرهم در تاریخ و روایات زیاد آمده است که در این مجلس جریان وفا داری و شهادت یکی از آن ها را نقل می کنم و در سایر سخنرانی هایم نیز، شرح حال بعض دیگر از این عاشقان راه حق و حقیقت، بیاناتی خواهم داشت، انتظار دارم با دیده انصاف بر آن نگریسته و بدون تعصب گوش داده و با مراجعه به وجدان سالم خود، در باره آن ها قضاوت کرده و خود را با آنان مقایسه نمائیم و بدانیم تفاوت ره ز کجاست تا به کجا!!.

حیب بن مظاهر

پیر میداندار عشق حیب ابن مظاهر (مُظَهَّر) اسدی

«حیب» فرزند «مظهر بن رئاب بن اشتر بن جخوان» است. (۱) برخی به جای «مظاهر» او را «مظَهَّر» خوانده اند. ایشان از اشراف و چهره های سرشناس، مورد احترام و اعتماد کوفه و از قبیله «بنی اسد» بوده است. (۲)

به گزارش کلبی «حیب» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است. (۳) همه تاریخ نگاران نگاشته اند که او در دوران امام علی علیه السلام مقیم کوفه شده است.

امام علی علیه السلام و حیب

تاریخ نگاران گفته اند که حیب در دوران امام علی علیه السلام در کوفه سکونت کرد و او را همیشه همراهی کرده است. (۴) او از یاران امام علی علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت حضرت مولی شمشیر می زده است. «حیب» چنان به امام خود نزدیک بود که از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین و از حاملان علوم آن بزرگوار به

۱- ابصار العین، ص ۱۰۰.

۲- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۴.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- ابصار العین، ص ۱۰۱.

شمار آمده است. (۱)

حیب، حامل اسرار الهی

جناب کشتی که بزرگ رجالی شیعه است از فضیل بن زبیر (۲) گزارش کرده است.

«میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار و در حال عبور بود که حیب بن مظاهر اسدی در حالی که در مجلس بنی اسد بود او را استقبال کرد؛ سپس حیب گفت: گویا می بینم شیخی را که جلوی سرش مو ندارد و شکمی بزرگ دارد و نزدیک «دار الرزق» کدو می فروشد؛ او را به سبب محبت به اهل بیت پیامبرش به صلیب و دار آویخته اند. همانگونه که بر چوبه دار است، دو لگام به دهان او زده می شود.

شکمش را پاره می کنند. پس میثم گفت: و البته من خود بهتر می دانم مردی سرخ و سفید را که او برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج می شود، پس کشته می شود، و سر او را در کوفه می گردانند. سپس هر دو از یکدیگر جدا شدند. اهل آن مجلس گفتند:

تا به حال دروغگوتر از این دو مرد ندیده ایم. فضیل گفت: هنوز جلسه به هم نریخته بود که «رُشید هُجری» سر رسید و سراغ میثم و حیب را گرفت. مردم گفتند: آن دو از هم جدا شدند و ما شنیدیم که آنها چنین و چنان می گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند. او (نکته ای را) فراموش کرد و خود افزود که برای کسی که سر او را بیاورد صد درهم پرداخت خواهد شد. سپس پشت کرد و رفت. آن گروه گفتند: به خدا قسم این از همه آنها دروغگوتر است. گزارشگر گفت: دورانی بیش از گذر شب و روز نگذشت که خود دیدم میثم را در باب «عمر بن حریث» به دار آویختند و سر حیب که با حسین علیه السلام کشته شده بود آورده شد و خود دیدم که هر چه

۱- ابصار العین، ص ۱۰۱.

۲- شیخ طوسی فضیل بن زبیر را از یاران و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص ۲۷۲ و ۱۳۲.

گفتند همان شد.»^(۱)

حیب و کوفه

پس از مرگ معاویه به اهل کوفه خبر رسید که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و از بیعت با یزید سر باز زده است. حرکت امام به سوی مکه بسیار معنا دار بود. شیعیان حضرت در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند. بنا شد که نامه هایی به سوی امام نوشته شود و همگی حضرت را به کوفه دعوت کنند. خطبا هم در نماز جمعه ها مردم را به این مسئله سوق دهند. از جمله کسانی که به امام نامه نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کردند، حیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد ... بودند.^(۲)

این گونه گفته اند: هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به منزل مختار فرود آمد، شیعیان رفت و آمد با ایشان را شروع کردند.^(۳) در برابر او برخی از سخنوران چون عابس بن ابی شیب شاکری به سخن برخاستند. پس از وی حیب از جای برخاست و عابس را مدح بلیغی کرد و گفت: خدا رحمت کند، البته آن چه در باطن داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان آوردی! در حالی که به خدایی که جز او معبودی نیست. ما همه بر همان راهی هستیم که تو بر آن استوار گشته ای.»^(۴)

ورود حیب به کربلا

«روزی حیب با عیالش مشغول صرف نهار بودند، در را زدند حیب رفت دم در دید عربی گرد آلود نامه ای به حیب داد و با سرعت برگشت!»

نامه را همانجا باز کرد دید از امام حسین علیه السلام به این مضمون است «من الحسین

۱- رجال الکشی، ص ۷۸، ش ۱۳۳/ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- ابصارالعین، ص ۲۵/ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.

۳- اللهوف، ص ۱۰۸/ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۲.

بن علی الی فقیه اهل البیت حبیب بن مظاهر حبیب تو که ما را بهتر می شناسی به کمک احتیاج دارم» نامه را پنهان کرد و باتأخیر برگشت، عیالش پرسید که بود؟

خواست مسئله را مخفی نماید ولی اصرار عیال وادار کرد، حقیقت را بگوید، پرسید آیا می روی؟ حبیب برای این که نظر عیالش را بداند، فرمود: نه، چرا؟ چون اگر من بروم دیگر زنده بر نمی گردم و آن وقت ابن زیاد به تو اذیت می کند، پرسید واقعا نمی روی؟! بلی، عیال روسری را از سر برداشت و گفت: پس بگیر این رو سری را و بر سر کن! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو یاری می خواهد و تو از رفتن باز میمانی، فرمود: نگران نباش می روم می خواستم نظر ترا بدانم،

حبیب طبق قرار دادی که با مسلم بن عوسجه داشت، غلامش را خواست و اسبش را به او داد و دستور داد در جای معینی در کنار شهر منتظر بماند، وقتی که خواست از خانه بیرون رود، عیالش گفت: حبیب سلام مرا به زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام برسان و بگو اگر من پیر و ناتوان نبودم، همراه تو می رفتم و با غم و مصایب او شرکت می کردم.

حبیب لباس معمولی خود را پوشید و به آرامی راه می رفت که توجه کسی را به خود جلب نکند و باتأخیر و معطلی به محل معین رسید دید غلام با اسب او سخن می گوید: حیوان خیال نکن من ترا از این راه بر می گردانم، اگر صاحبت نیامد خودم سوارت شده و به یاری مولایم می روم!.

حبیب را گریه گرفت که ای حسین بین کار به کجا رسیده است که برده ها هم آماده یاری توآند و فرمود: برو ترا آزاد کردم، گفت: حالا- که من آزاد شدم مراهم با خود ببر تا به مولایم کمک کنم از آن طرف هم مسلم بن عوسجه با پسرش رسید و راهی کربلا شدند.

امام حسین علیه السلام سر به زانو گذاشته و در خیمه به فکر فرو رفته، از دختران آمدند که بابا برای عمر بن سعد پشت سرهم کمک می آید و چرا کسی به کمک ما نمی آید؟

به سوی کوفه اشاره کرد و فرمود: آنست به ما هم کمک می آید، دخترها با

خوشحالی به عمه ها و مادرانشان مژده دادند که برای ما هم از کوفه کمک می آید همه منتظر شدند دیدند حبیب با مسلم آمدند و زینب علیا علیها السلام که آنها را شناخت فرمود: از من به حبیب سلام برسانید و بگوئید حبیب روزهای سخت حسینم را فرا گرفته است و از یاری او مضایقه نکنید! (۱).

حبیب بن مظاهر و دوست بزرگوارش مسلم بن عوسجه پیش از ماجرای کربلا در کوفه، برای یاری امام حسین علیه السلام از مردم بیعت می گرفتند. هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت، مردم مسلم را تنها نهادند و بیعت شکستند، قبیله بنی اسد حبیب و مسلم بن عوسجه را نزد خود پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد، و هنگامی که امام به کربلا آمد، این دو دوست صمیمی به سوی حضرت رهسپار شدند. در آن اختناق، روزها از چشم جاسوسان و ماموران ابن زیاد پنهان می شدند و شب ها طی طریق می کردند تا به اردوی امام ملحق شدند. (۲).

حبیب در روز تاسوعا

پس از آن که حبیب، یاران کم امام و زیادی دشمنان را مشاهده کرد، از ایشان اجازه خواست تا قبیله «بنی اسد» را که در نزدیکی کربلا سکونت داشتند به یاری امام دعوت کند و امام به او اجازه داد. او به میان قبیله خود آمد و از آنها درخواست کرد که پسر دختر پیامبر خدا را یاری کنند تا شرف دنیا و آخرت برای آنها باشد. او را نود مرد اجابت کردند. شخصی که از قبیله «حی» بود به عمر بن سعد خبر داد که گروهی به سوی امام رهسپار شده اند. ابن سعد چهارصد مرد جنگی را به سپاه «ازرق» ملحق ساخت. این گروه با آن مردان حق در بین راه درگیر شدند و در این نزاع و جدال، جماعتی از «بنی اسد» کشته شدند. هر کسی که زنده مانده بود، شبانه گریخت و خود را به قبیله «حی» رسانید. آری حبیب به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت و آن حضرت را از آن چه اتفاق افتاده بود، با خبر کرد. امام فرمود:

۱- تلخیص از تعدادی از منابع گوناگون معتبر.

۲- ابصارالعین، ص ۵۷.

نخواستید مگر آن چه خداوند خواست، در حالی که هیچ قدرت و قوه ای جز خدای بزرگ نیست. (۱)

دعوت حبیب در روز تاسوعا

طبری گزارش کرده: ابن سعد، «کثیر بن عبدالله شعبی» را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد، هنگامی که آمد ابو ثمامه او را شناخت و بازگرداند. پس از آن ابن سعد «قره بن قیس حنظلی» را به سوی امام فرستاد. وقتی امام حسین علیه السلام او را دید که به سویش می آید، فرمود: آیا او را می شناسی؟ حبیب در پاسخ گفت: آری، این مردی از قبیله تمیم از حنظله است و او پسر خواهر ماست. آری، من او را به خوش رأیی می شناسم. آنگونه که باور دارم این است که در این مقام، شهادت خود را قرار خواهد داد.

طبری گوید: پس قره آمد تا به امام حسین علیه السلام سلام کرد. و نامه عمر بن سعد را به دست آن حضرت رسانید. امام او را پاسخ داد. سپس حبیب به او روی کرد و فرمود: وای بر تو ای قره! آیا به سوی قوم ستمگر باز می گردی؟ این مرد را یاری کن تا به توسط پدرانش خداوند تو را به کرامت یاری فرماید و ما نیز با تو هستیم. قره گفت: من به سوی همراه خودم باز می گردم تا جواب نامه اش را برسانم و بیندیشم خود چه باید بکنم. (۲)

درسی که می توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می آید:

۱. حبیب از محرمان درگاه امام حسین علیه السلام بود و امام درباره دیگران با او مشورت می کرده اند؛

۲. حبیب در خیرخواهی برای بندگان خدا و مقام امامت همیشه تلاش می کرد و

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰-۹۱ / مقتل الحسین مرقم، ص ۲۵۴ / بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸، باب ۳۷.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۱۱-۵۱۰.

قره را در آخرین روز هم به سوی امام دعوت کرد؛

۳. شرح صدر مبلغان الهی نیز درسی آموزنده است که از لحن حبیب با قره و سپس پاسخ منفی او را درک و می پذیرد.

حضرت عباس علیه السلام و حبیب

روز نهم محرم به لشکر عمر سعد دستور دادند تا به لشکر امام حسین علیه السلام حمله کنند. حضرت عباس علیه السلام به امام خبر داد: ای برادر، قوم به سوی شما می آیند. امام فرمود: عباس! جانم فدایت بر اسب سوار شو و به نزد آنها برو و به آنها بگو شما را چه شده؟ و چه چیز باعث شده به این سمت حرکت کنید.

حضرت عباس علیه السلام با بیست نفر از یاران، چون حبیب و زهیر رهسپار میدان شدند تا خبر بیاورند. دشمن گفت: امیر امر کرده که تحت فرمانش در آییید یا آماده جنگ شوید. عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله خبر دهم، سپس شما را ملاقات کنم. (۱)

حضرت عباس علیه السلام به سوی برادر بازگشت و از یاران خواست که این قوم را موعظه کنند. حبیب به زهیر گفت: اگر می خواهی با این قوم سخن بگو. زهیر گفت: تو پیش از این شروع کرده ای، پس با آنها سخن بگو. حبیب فرمود: «ای مردم! به خدا قسم نزد خدای تعالی در روز قیامت بد گروهی اند کسانی که به استقبال فرزند پیامبر و خاندان اهل بیت او و بندگانی از اهالی این شهر آمده اند تا آنها را به قتل رسانند، در حالی که آنها بندگانی عبادت پیشه، شب زنده دار، سحرخیز و بسیار به یاد خدایند.

«عزره بن قیس» در پاسخ گفت: هر چه می توانی خودستایی کن. (۲)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷-۴۱۶ / مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۶.

درسی که می توان گرفت: حبیب، ویژگی یاران امام را شب زنده داری، سحرخیزی و فراوانی یاد خداوند و بندگی آنها دانسته است. آیا افتخار دیگری برای انسان های کامل می توان سراغ داشت؟

حبیب در شب عاشورا

در شب عاشورا، حبیب چون «بُریر» شادمان و خرسند بود. به گونه ای که «یزید بن حصین» به او خرده گرفت: ای برادر! این ساعت زمان شوخی نیست. «حبیب» در پاسخ گفت: کجا از این جا سزاوارتر برای سرور خواهد بود؟ در حالی که تنها فاصله ما با حورالعین، حمله این قوم بر ماست تا که شمشیرها را از نیام برکشند.

قدری (۱) از شب عاشورا گذشت، «نافع» می گوید: امام وارد خیمه خواهرشان زینب (سلام الله علیها) شدند. من در برابر خیمه به انتظار امام بودم که شنیدم حضرت زینب (سلام الله علیها) به امام عرض کرد: آیا شما ثبات یارانتان را امتحان کرده اید؟ من نگران آنم که آنان نیز به ما پشت کنند و در هنگامه درگیری شما را تسلیم دشمن کنند. امام در پاسخ فرمودند: به خدا سوگند اینها را امتحان کرده ام؛ پس آنها را مردانی یافتم که سینه سپر کرده اند، به گونه ای که به مرگ زیرچشمی می نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش انس دارند. (۲)

نافع می گوید: چون این گفتار امام را شنیدم، گریه ام گرفت و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم. (۳) حبیب گفت: به خدا سوگند، اگر انتظار امر امام نبود در همین شب با این شمشیرم به آنها حمله ور می شدم. نافع می گوید: به حبیب گفتم: من نزد خواهرشان بوده ام؛ گمان می کنم باید زن ها را تسکین خاطری داد. آیا می توانی یارانت را جمع کنی تا نزد آنها رفته

۱- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۳.

۲- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.

۳- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۶.

خاطرشان را آسوده کنیم؟

«حبيب» از جای برخاست و فرمود: ای یاران مردانگی! ای شیران! چون شیران وحشی از آشیانه های خود به در آید. سپس به بنی هاشم گفت: به خیمه های خویش بازگردید (امیدوارم که) چشمانتان بیدار مباد. بعد از آن به اصحاب خود نظر کرد و آن چه خود دیده بود یا از نافع شنیده بود بازگو کرد و همگی گفتند: به آن خدایی که بر ما منت نهاد که در این جایگاه قرار بگیریم، اگر انتظار فرمان حسین نبود، اکنون با شتاب بر آنان حمله می کردیم تا که نفس خویش را پاک و چشم را روشن سازیم. حبيب از خداوند بر آنان طلب خیر کرد و گفت همراه من بیایید تا که نزد زن های حرم رویم و خاطرشان را آسوده سازیم. او خود به راه افتاد و یاران، او را همراهی کردند. حبيب به نزدیک حرم اهل بیت رسیده و فریاد زد: ای حریم رسول خدا! این شمشیرهای جوانان و جوانمردان شماس است که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواه شما را بزنند. این نیزه های پسران شماس است، سوگند یاد کرده اند که تنها بر سینه جدا شده از دعوتان فرو روند. در این هنگام زن های حرم از خیمه ها به گریه خارج شدند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول الله و ناموس امیر مومنان حمایت کنید.» در آن حال همه منقلب و گریان شده بودند، گویا زمین هم با آنها زار می گریست. (۱)

حبيب در روز عاشورا

حبيب، فرماندهی طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام را به عهده داشت چنان که زهیر فرمانده طرف راست بود. اگر کسی حبيب را به مبارزه دعوت می کرد او با شتاب پاسخ می داد. «سالم» غلام زیاد و «یسار» غلام عبیدالله بن زیاد وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. این در حالی بود که یسار جلوتر آمده بود و در پیشاپیش سالم قرار داشت. حبيب و بریر به سرعت به سمت آنان شتافتند؛ ولی

امام حسین علیه السلام آن دو را به جای خود نشانید. عبدالله بن عمیر از جای برخاست و امام به او اجازه جهاد فرمود. (۱)

درسی که می توان گرفت: طبری و دیگران درباره وضعیت حبیب چنین بیان داشته اند: هرگاه حبیب را مبارزی به جنگ دعوت می کرد. او به سادگی اجابت می کرد. (۲)

این روحیه، بیانگر شجاعت و نیز از خودگذشتگی آن مجاهد بزرگ در راه احیای دین خداست.

هنگامی که «ابو ثمامه» وقت نماز را به امام یادآوری کرد، حضرت در حق او دعای خیر کرد و فرمود: به آنها بگویید از جنگ دست بردارند تا نماز بگذاریم. در این حال، یکی از افراد سپاه ابن سعد به نام «حصین بن تمیم» فریاد برآورد که نماز او (حسین علیه السلام) پذیرفته نخواهد بود. حبیب از این گفتار برآشفته و گفت:

پنداشته ای که نماز از آل رسول قبول نمی شود، ولی از تو- ای الاغ- پذیرفته می شود؟ حصین که تاب شنیدن این حقیقت را از حبیب نداشت، بر او حمله ور شد و حبیب نیز دست به شمشیر برد و با ضربه ای به صورت اسب او کوبید، که اسب با شتاب به زمین خورد و بر روی او افتاد. خویشان و اطرافیان حصین برای نجات او به سویش شتافتند و با حبیب درگیر شدند تا او را نجات دهند. (۳)

در این درگیری که حبیب با شمشیر در بین دشمن می جنگید، این اشعار را ترنم می کرد:

«اقسیم لو كنا لكم اعداء**او شطرکم ولئیم الا اکتاداً

یا شر قوم حسباً و آدا» (۴)

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۹/ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵. یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۲- ابصارالعین، ص ۱۰۴.

۳- تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷.

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۵.

رجز حیب در میدان رزم، هنگام حمله، این بود:

انا حیب و ابی مظاهر***فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم عند العدید اکثر***و نحن اعلی حجه و اظهر

و انتم عند الوفاء اغدر***و نحن اوفی منکم و اصبر

من حبیبم و پدرم مظاهر، پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور؛

گرچه گروه شما از ما فزون تر است، ولی ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم؛

و اگرچه شما خائن به عهد خود هستید، ولی ما وفادارتر از شما و شکیاتریم.^(۱) «حیب» آن شیرمرد دلاور، به رغم کهولت سن، در آن درگیری شصت و دو نفر از آنها را به خاک انداخت. او این سرود حماسی را پیوسته به زبان داشت تا این که «بدیل» به او حمله ور شد.

شهادت حیب

فردی از «بنی تمیم»^(۲) به نام «بَدِیلُ بْنُ صَیْرِیم» با شمشیر خود ضربه ای به حیب زد و دیگری از همان قبیله (تمیم) با نیزه اش به او ضربه زد. پس از این بود که حیب از اسب به زمین افتاد، اما همین که خواست از جای برخیزد «حصین بن تمیم» با شمشیر بر فرق او زد. مرد «تمیمی» از اسب پایین پرید و سر حیب را از بدن او جدا کرد. حصین به او گفت: من در کشتن او شریک تو هستم. پس دیگری گفت: به خدا قسم، او را کسی جز من نکشت. حصین گفت: سر را به من بده تا که به گردن اسبم بیندازم تا مردم بینند و بدانند که من در قتل او شریک تو هستم، سپس سر را تو بگیر و به عبیدالله بن زیاد بده، من نیازی به هدیه ای که برای کشتن او به تو عطا می کند ندارم. او زیر بار نرفت و قوم آن دو سرانجام بین آن دو نفر داوری کردند. او سر حیب را به حصین داد و حصین در بین لشکر به جولان پرداخت، در حالی که

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷ / مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸ / ابصارالعین، ص ۱۰۵.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.

سر را به گردن اسب آویخته بود. سپس سر را باز گردانید و تمیمی آن را گرفت و به اسب خود آویزان کرد تا آن که نزد ابن زیاد برد. (۱) در این هنگام بود که امام حسین علیه السلام خود را بر بالین حبیب رسانید و فرمود: «خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می کنم.» (۲)

پس از آن، امام مکرر این آیه را تلاوت می فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.» (۳)

در برخی از مقاتل آمده که امام فرمود: آفرین بر تو ای حبیب تو مردی فاضل بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی. (۴)

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی؛ درود بر تو ای حبیب بن مظاهر اسدی. (۵)

امتیازات حبیب:

۱. امام حبیب را فاضل و فقیه اهل بیت می دانند؛

۲. او هر شب، کل قرآن را تلاوت می کرد؛

۳. معرفت او به امام بر دیگران امتیاز داشت.

اما آیا انحراف دشمن امام حسین علیه السلام توجیه پذیر است؟ آیا ریاکاری و مقام طلبی حصین و شمشیر بی مزد بودن آن تمیمی شایان عبرت نیست؟.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷. الم، ج ۱۷، ص ۴۴۶.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۰ / مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۲ / الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷ / البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۸ / بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ / عو ص ۲۷ / اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۶ / وقعه الطف، ص ۲۳۱ / موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام،

۳- بقره، آیه ۱۵۶ / مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۱.

۴- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴، ص ۲۳۱.

۵- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸ و ۳۴۳.

مجلس ۲۸ معامله کنندگان با خدا

و عشق‌بازان علی و اولاد او علیهم السلام

در آیات مکرر قرآن کریم از بندگان خود و نشانه هائی از آنها و عبادت و جانبازی های آنان و وفادار ماندن بر عهد و پیمان خدائیشان، یاد کرده د از آنها تعریف و تمجید نموده است.

ما نیز در این مجلس با ذکر دو آیه مبارکه در این مورد و بیان حال نمونه هائی از مشمولین آن دو آیه، خواهیم پرداخت.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) توبه: ۱۱۱
 خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

۲- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَافُوًّا رَحِيمًا (احزاب ۲۴)

احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند

صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. ۲۴ هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

نمونه هائی از این داد و ستد کنندگان و تصدیق کنندگان که به عهد و امضای خود، وفا کردند و رفتند.

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا

وی، ابو حجل، مسلم بن عوسجه بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه و شخصیتی بزرگوار، برجسته، نیایش گر و از مردان شریف، عابد و زاهد بود،

مسلم در کوفه می زیست.

ابن سعد در طبقات خود آورده است:

مسلم بن عوسجه از جمله اصحابی بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده نموده و شعبی از او روایت نقل کرده است.

وی دلاورمردی شجاع به شمار می آمده که در نبردها و فتوحات اسلامی از او یاد شده است و چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند.

به گفته سیره نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود که به حسین (علیه السلام) نامه نوشت و بدان وفا کرد و آن گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، برای اباعبدالله (علیه السلام) از مردم بیعت گرفت.

مورخان گفته اند: هنگامی که عییدالله بن زیاد وارد کوفه شد و مسلم بن عقیل از جریان اطلاع حاصل کرد، مهیای جنگ با عییدالله شد، از این رو، پرچمی را برای

«مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تیره های مذحج و اسد و «ابو ثمامه» را بر تیره های تمیم و همدان و «عبدالله بن عمرو عزیز کندی» را بر تیره های کنده و ربیع و «عباس بن جعدہ جدلی» را بر تیره مدینه گماشت و به سوی عبدالله زیاد به حرکت در آمده و او را در دارالاماره به محاصره در آوردند. عبدالله دست به پراکنده کردن مردم زد تا از یاری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار که در آن اقامت داشت خارج شد به خانه هانی بن عروه که شریک بن عور در آن حضور داشت، رفت.

عبدالله سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل کند، از این رو، معقل غلام خویش را با سه هزار درهم ماءموریت داد تا به وسیله آن محل اقامت مسلم را بیابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، دید در گوشه ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش فراغت یافت. بر او سلام کرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی کلاع هستم و خداوند با محبت و دوستی این خانواده [اهل بیت (علیهم السلام)] و علاقه مندی به دوستان آن ها بر من منت نهاده است، اکنون این سه هزار درهم را در اختیار دارم و می خواهم با مردی از این خانواده که شنیده ام وارد کوفه شده تا برای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت بگیرد، دیدار کرده و این پول ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران کننده

است و آن گاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آن چه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبیدالله را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد.

نقل کرده اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می برد و سپس با خانواده اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین (علیه السلام) رساند و جان خویش را نثار مقدمش کرد.

ابومخنف از ضحاک بن عبدالله همدانی مشرقی روایت کرده: حسین (علیه السلام) برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَن طَلْبِ غَيْرِي وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوهُ جَمَلًا ثُمَّ لِيَأْخُذَ كُلَّ رَجُلٍ مِّنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي.

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش بازگردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم (علیه السلام) سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است بر سر آن ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست

نداشته باشم در راه دفاع از تو آن‌ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راهت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند.

شیخ مفید می‌گوید: زمانی که امام حسین (علیه السلام) نی‌های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه‌ها حفر نموده بود، به آتش کشید، شمر بر آن جا عبور کرد و صدا زد: حسین از قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟!!

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: یابن راعیه المعزی! انت اولی بها صلیا.

«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن آتش سزاوارتری».

مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین (علیه السلام) او را از این کار باز داشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم پیشگان به نام است و خدا او را در تیررس ما قرار داده است (اجازه دهید او را با تیر بزنم).

امام (علیه السلام) فرمود: لا ترمه فائی أکره أبدأهم فی القتال.

«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم.»

به گفته ابومخنف: آن‌گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.

مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه‌ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می‌برد و این رجز را می‌خواند:

إن تسألوا عني فاني ذو لبد***إن بيتي في ذرى بني اسد

فمن بغاني حائد عن الرشد***و كافر بدین جبار صمد

یعنی: اگر از من بپرسید چه کاره‌ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منصرف و به خدای بی‌نیاز، کفر ورزیده است.

وی همچنان شمشیر میان آن‌ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمان بن ابوخشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین (علیه السلام) به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:

رحمک الله یا مسلم: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

«مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند: برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

سپس نزدیک مسلم آمد و آن گاه حبیب بن مظاهر به بالینش رفت و گفت: «ای مسلم بن عوسجه، شهادت تو سخت بر من گران است. تو را به بهشت بشارت می‌دهم.»

مسلم بن عوسجه با صدای ضعیفی گفت: «خداوند تو را هم مژده خیر بدهد!»

حبیب بن مظاهر گفت: «اگر یقین نداشتیم که به زودی به تو ملحق می‌شوم، دوست داشتم هر چه می‌خواهی به من وصیت کنی تا چنان که شایسته‌ی آنی به آن عمل کنم.»

مسلم بن عوسجه گفت: «تو را به این مرد سفارش می‌کنم که جان خود را فدای او کنی.» و با دست خود به امام علیه السلام اشاره کرد.

حبیب پاسخ داد: «قسم به خدای کعبه چنین خواهم کرد.»^(۱)

راوی می‌گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان‌ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیداه! یابن عوسجتاه! وای سرورم! وای ابن عوسجه ام! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می‌کردند.

شبث بن ربیع خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، کسان خود را با

دست خویش می کشید و خود را در برابر دیگران خوار و ذلیل می سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته ام، من چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می شود و شما شادی می کنید؟!

کمیت بن زید اسدی درباره مسلم بن عوسجه می گوید: ابوحجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است.

مردی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیاده به محل شهادتش می رود فردی بی نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین (علیه السلام) جانفشانی کند.

حبیب گفت: ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی.

با شمشیر و نیزه هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی.

بر تو می گریم ولی از آن جا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه ام سودی ندارد. (۱)

۲- سیستانی ها

۱- بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام که طاغوت بنی امیه (معاویه) بخشنامه کرد به سراسر دنیای اسلام که در منابر لعن امیرمؤمنان علیه السلام کنند و کردند!، تنهامردم سیستان بودند که لعن نکردند و چون شنیدند که آنها لعن نمی کنند، دستور دادند هر

۱- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»: الشیخ محمد بن طاهر السماوی. امضاء محبّ الزهراء

کس لعن نکند باید یک مثقال طلا بدهند؛

مردم سیستان دادند و لعن نکردند، اعلان شد، دو مثقال و سه و چهار تا ده مثقال، آن مردم با ایمان هر کدام تا ده مثقال دادند و لعن نکردند، در آخر گفتند: باید اعیان شهر سر زنان خود را در بازار بتراشند؛

در تاریخ قدیم سیستان که یک دانشمند سنی نوشته و کتاب معتبری است آمده، زن در سیستان از احترام خاصی برخوردار بود، هر کس پناه به چادر زن می برد در امان بوده، زنان سیستانی روزها دیده نمی شدند و شبها به دید و باز دید می رفتند، مع الوصف آن مردان فدائی مولای متقیان علیه السلام زنان را آوردند جلوی بازار و سر آنها را تراشیدند، اما لعن امیرمؤمنان علیه السلام نکردند.

۲- وقتی که خبر فاجعه عاشورا به سیستان رسید که امام حسین علیه السلام را شهید کردند و زنان و دختران اولاد پیغمبر را برای یزید به اسارت بردند، مردم سیستان شورش کردند و قصد دار الإمامه نمودند و عباد بن زیاد حکمران منطقه که برادر عبید الله بن زیاد عامل جنایت کربلا بود، از بیم شورش عمومی و کشته شدن توسط انقلابیون، بیست میلیون موجودی بیت المال را برداشت و پا به فرار گذاشت و سیستان را به مردم سیستان سپرد تا در اول سال بعد، عبید الله بن زیاد دو والی به اتفاق برای حکومت تعیین کرد و گفت: با مردم به رفق مدارا عمل کنند.

جالب است قیام توأین سه سال بعد و قیام مختار پنج سال بعد از واقعه کربلا بود، (اما) قیام مردمی مردان سیستان شاید اندکی بعد از اربعین حسینی بود که خبر به آنها رسید. (۱)

۱- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تاریخ در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

خَبَاب بن اَرْت

خَبَاب بن اَرْت نجدی تمیمی از اعراب قبیله تمیم و از اسیران دوران جاهلیت بود که در مکه به زنی به نام «اُمّ النمار» فروخته شد. او پدر عبدالله بن خَبَاب بود.

خَبَاب از پیشگامان مسلمان و نخستین گروندگان به اسلام است. وی در راه پذیرش اسلام متحمل رنج و شکنجه زیادی گشت و از این رو وی را از «معدّیین» (عذاب دیدگان) به شمار می آورند.

او از اصحاب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، پیغمبر اسلام و از مهاجرین است. خَبَاب دهمین مردی بود که اسلام آورد. او معلّم قرآن فاطمه دختر خطاب و شوهرش سعید بود و او عمر بن خطاب را به خانه ارقم بن ابی الأرقم راهنمایی کرد و بعد نیز به او قرآن می آموخت. خَبَاب در جنگ بدر، احد، خندق و تبوک در سپاه اسلام می جنگیده است.

خَبَاب آهنگر بود و از زمانی که ام النمار از مسلمان شدن خَبَاب آگاهی یافت، آهن گداخته را از کوره بیرون می آورد و سر خَبَاب را با آن می سوزاند.

همچنین کفار قریش، زره بر تن وی می پوشاندند، او را زیر آفتاب سوزان مکه می انداختند و وقتی حلقه های زره به بدنش فرو می رفت، آن را با پوست تنش می کنند! وی همچنان در راه اسلام استقامت ورزید تا اینکه روزی رسول خدا را کنار کعبه دید و زبان به گلایه گشود و از پیامبر خواست برای رهایی وی دعا کند.

پیامبر خدا وی را دلداری داد و با بیان شکنجه هایی که خداپرستان امت های پیشین متحمل می شدند، او را به استقامت در راه هدف فرا خواند.

خَبَاب پس از چندین سال تحمل شکنجه و آزار مشرکان قریش، به هنگام هجرت مسلمانان به مدینه، به آن دیار هجرت کرد و همچون گذشته در کنار رسول خدا ماند و در تمامی جنگ های آن زمان در سپاه مسلمانان شرکت کرد.

او پس از رحلت رسول خدا از حامیان و دوستان خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد. خَبَاب در سال های آخر عمر به کوفه هجرت کرد و به علت بیماری

سختی که دچارش شده بود نتوانست در جنگ های امام علی شرکت جوید.

سرانجام خباب در سال ۳۷ قمری در اثر همان بیماری در سن ۷۳ سالگی درگذشت و اولین مسلمانی بود که در کوفه مدفون گشت.

نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بازگشت از نبرد صفین وقتی از مرگ وی آگاه شد، وی را ستود و فرمود: «خداوند خباب را رحمت کند که به دلخواه خویش اسلام آورد، به میل خود هجرت کرد، عمری را به مجاهدت سپری کرد و شکنجه های فراوانی تحمل نمود. خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.»^(۱)

و حضرت علی علیه السلام بر پیکر او نماز گزارد.^(۲)

خواب آیت الله العظمی مرعشی نجفی و شعر "علی ای همای رحمت" شهریار

شهریار شعرت را بخوان!"

از مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل شده است: شبی توسلی پیدا کردم تا یکی از اولیای خدا را در خواب ببینم. آن شب در عالم خواب، دیدم که در زاویه مسجد کوفه نشسته ام و مولا امیرالمؤمنین با جمعی حضور دارند. حضرت فرمودند: شاعران اهل بیت را بیاورید. دیدم چند تن از شاعران عرب را آوردند.

فرمودند: شاعران فارسی زبان را نیز بیاورید؛ آن گاه محتشم و چند تن از شاعران فارسی زبان آمدند.

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟

شهریار آمد، حضرت خطاب به شهریار فرمودند: شهریار شعرت را بخوان!

و شهریار این شعر را خواند: علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا

..... ایشان فرمودند: وقتی شعر شهریار تمام شد، از خواب بیدار شدم. چون من

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۴؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴

۲- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

شهریار را ندیده بودم، فردای آن روز پرسیدم که شهریار کیست؟ گفتند: شاعری است که در تبریز زندگی می کند گفتم: از جانب من او را دعوت کنید که به قم نزد من بیاید. چند روز بعد ساعت شش صبح شهریار به خانه آیت الله می رسد خادم از او نامش را می پرسد میگوید من سید محمد بهجت تبریزی مشهور به شهریار از تبریز آمده ام پس از کمی تعلل خدام او را می پذیرند؛ آیت الله پس از دیدن شهریار می گویند این همان کسی است که من او را در خواب در حضور حضرت امیر (ع) دیده ام.

آیت الله می پرسند: این شعر «علی ای همای رحمت» را کی ساخته ای؟

شهریار با حالت تعجب سؤال می کنند که شما از کجا خبر دارید! که من این شعر را ساخته ام؟ چون من نه این شعر را به کسی داده ام و نه درباره آن با کسی صحبت کرده ام. ولی من فلان شب این شعر را ساخته ام و همان طور که قبلا عرض کردم، تا کنون کسی را در جریان سرودن این شعر قرار نداده ام! آنگاه آیت الله سری تکان می دهد و می گوید می دانم ولی تو ای: "شهریار شعرت را بخوان!"

و او متحیر و حیران می خواند:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را***که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین***به علی شناختم به خدا قسم خدارا

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نما ند***چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ***به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن***که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من***چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب***که علم کند به عالم شهدای کربلا را
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان***چو علی که میتواند که بسر بردوفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت***متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت***که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
به امید آن که شاید برسد به خاک پایت***چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان***که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم***که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی***به پیام آشنائی بنوازد، آشنا را
زنوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب***غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا
سید محمدحسین شهریار (۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۳۷۴

۱- فرازهایی از وصیتنامه الهی- اخلاقی آیت الله العظمی مرعشی نجفی "

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش. ۵.

مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟

یا در زمان حکومت خود فدک را پس نگرفت؟!

بعد از حمد خدا و صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام.

سؤال فوق در اذهان انسانهای کنجکاو می پیچد و پی جواب قانع کننده می گردند که امیرمؤمنان علیه السلام وقتی که به خلافت و قدرت رسید، چرا املاک اعطائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش فاطمه را، از غاصبان آنها نگرفت و به تصرف وارثانش، در نیاورد؟!.

پاسخ این سؤال که ذهن عده ای را به خود مشغول نموده است، از چند منظر بررسی می شود.

۱- با دقت منصفانه و بی طرفانه، در کیفیت شروع و ختم خلافت آن امام مظلوم تاریخ، جواب سؤال فوق روشن می شود، زیرا از ابتدا، دو نفر از اصحاب استخواندار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - (طلحه و زبیر) که امارت بصره را طلحه و کوفه را زبیر در خواست کردند و حضرت موافقت نکرد با بهانه عمره مفرده از مدینه بیرون رفتند و در راه با بازگشت عایشه از مکه، روبرو شدند و پس از گزارش اوضاع پرسید که را به خلافت برگزیدند، گفتند: علی را، عایشه دستور داد مرا برگردانید، در شهری که علی خلافت کند، من نمی روم.

با این که خود عایشه به اعدام عثمان فتوا داده بود (اقتلوا نعتلا قتل الله نعتلا) بکشید نعتل (انبوه ریش مانند رئیس یهود) را خدا اورا بکشد؛ و بمکه رفته بود، وقتی از آنها شنید که عثمان را کشته اند، و علی علیه السلام را به خلافت، انتخاب کرده اند،

از همانجا دوباره با طلحه و زبیر به مکه برگشتند و با شعار (عثمان را مظلوم کشته اند) علم مخالفت را بر افراشتند و مترصد اوضاع بودند، تا این که تصمیم گرفتند از آنجا به بصره رفته و حکومت بر خلاف امیرمؤمنان علیه السلام را تشکیل دهند، بدینجهت از همانجا سه نفری با دار و دسته شان، به سوی بصره، حرکت نمودند و جنگ جمل را، راه انداختند که به کشته شدن سی هزار نفر از طرفین انجامید.

هنوز تازه از جنگ جمل فارغ شده و مشغول تنظیم کارها بود، خبر رسید که در شام معاویه با عنوان خونخواهی عثمان، علم مخالفت، بر افراشته است.

حضرت از بصره به کوفه برگشت و از آنجا به جنگ معاویه حرکت نمود و جنگ صفین پیش آمد و ۱۸ ماه طول کشید.

در آنجا نیز با مخالفت شیوخ نهروان مواجه شد و با نیرنگ های عمرو بن عاص و کودنی و بدخواهی ابوموسی اشعری از خلافت، خلع گردید.

پس از برگشت بکوفه، شیوخ نهروان به تکفیر آن حضرت پرداختند و مخالفت شدید و جدی داخلی، شروع شد و ۱۲ هزار نفر از کوفه بیرون رفته و به حضرت اعلام جنگ دادند.

تا این که در محلی به نام نهروان، آن مظلوم تاریخ با آنها جنگید و پس از اتمام کار آنها به کوفه برگشت هنوز نفس راحتی نکشیده، خود را شهید کردند.

حال ای عزیزان منصفانه قضاوت کنید، دوره خلافت آن حضرت کلا چهار سال و چند ماه طول کشید فقط در این مدت ۱۸ ماهش را در جنگ صفین سپری کرد و بقیه در جنگ جمل و نهروانی هاسپری شد، آیا آنحضرت با این جو خطرناک و با آن همه دشمنان قوی (مانند عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زبیر پسر عمه و طلحه صحابه) می توانست فدک را پس بگیرد و برای خود درد سر تازه درست کند و با شعار (وا عمرا و ابوبکرا و اعثماناه) روبرو گردد؟! هیچ عقل سلیم این را تأیید نمی کند

۲- ما معتقدیم که تمام انسان ها پس از مرگ و در آخرت، به کیفر اعمالشان می رسند، مثقال ذره ای خیر باشد یا به اندازه ارزنی شر (سوره زلزال ۷)، و آیات

فراوان دیگر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الناس مجزیون بأعمالهم ان خیراً فخیراً و ان شراً فشرّاً مردم به سزای اعمالشان می رسند اگر خیر باشد یا شر.

روی این اصل غضب کنندگان فدک به عذاب الهی گرفتار شدند و صاحب حق هم به حق خود رسید.

حال اگر امیر مؤمنان علیه السلام فدک را می گرفت، در واقع ظالمین را از عذاب نجات می داد چون حق را به صاحبش می رسانید! در پاسخ سؤال فوق.

امام صادق علیه السلام فرمود: لأنّ الظالم و المظلومه قد کانا قدما علی الله عزّ و جلّ و أثاب المظلومه و عاقب الظالم فکره أن یسترجع شیئاً قد عاقب الله علیه غاصبه و أثاب علیه. (۱) برای این که ظالم و مظلومه به پیشگاه خدای عز و جل رفتند و ستم دیده را، پاداش نیکو داد و ستمگر را به کیفر اعمالش رسانید (امیر علیه السلام) دوست نداشت چیزی را که غاصب را مجازات کرده و مغضوب را جزای خوب داده است، برگرداند.

۳- می دانیم که امیر مؤمنان علیه السلام در تمام کارها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت می کرد در ترک پس گرفتن فدک نیز به او تبعیت نمود به این روایت توجه فرمائید.

ابراهیم کرخی گوید: سئلت أبا عبد الله علیه السلام فقلت له لأیّ علّه ترک أمير المؤمنين علیه السلام فدکاً لّمّا ولی الناس؟! فقال للإقتداء برسول الله لّمّا فتح مکه و قد باع عقیل ابن ابی طالب داره فقیل له یا رسول الله ألا ترجع الی دارک فقال هل ترک عقیل لنا داراً إنا أهل بیت لا نسترجع شیئاً یؤخذ منّا ظلماً فلذالک لم یسترجع فدکاً لّمّا ولی. (۲) از امام صادق علیه السلام پرسیدم، برای چه امیر مؤمنان علیه السلام در خلافتش از برگرداندن فدک صرف نظر کرد؟ فرمود: برای تبعیت کردن از رسول خدا، وقتی که مکه را فتح کرد و عقیل بن ابی طالب هم خانه اش را فروخته بود، گفتند: ای رسول خدا چرا خانه ات را پس نمی گیری؟ (به خانه ات بر نمی گردی؟ فرمود: آیا عقیل برای ما خانه ای گذاشته

۱- بحار الأنوار: ۲۹ / ب ۲ ص ۳۹۷.

۲- بحار الأنوار: ۲۹ / ب ۲ ص ۳۹۷.

است؟! ما اهل بیتی هستیم چیزی را که از ما با ستم گرفته شده، بر نمی گردانیم به این خاطر (علی علیه السلام) هم فدک را پس نگرفت.

۴- یکی از مأموریت های اختصاصی امامان علیهم السلام این است برای پس گرفتن حقوق مظلوم از ظالم، از هیچ کوششی مضایقه نکنند امادر مورد استیفای حقوق خود، کوتاه بیایند، امام صادق علیه السلام در جواب سؤال فوق فرمود: لَأَنَا أَهْلُ بَيْتٍ وَلِيْنَا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَأْخُذُ لَنَا حَقُّوْنَا مَمَّنْ ظَلَمْنَا أَلَّا هُوَ وَنَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّمَا نَحْكُمُ لَهُمْ وَنَأْخُذُ حَقُّوْقَهُمْ مَمَّنْ يَظْلِمُهُمْ وَ لَا نَأْخُذُ لَأَنْفُسِنَا. (۱) ما اهل بیتی هستیم که خدا خود ولی ماست در اینکه حقوق ما را از کسی که به ما ظلم نموده، اخذ نماید مگر خود او ولی ما اولیاء مؤمنینیم در گرفتن حقوق آنها، ما حکم می کنیم برای آنها و می گیریم حقوقشان را از هر کس که به آنها ظلم نماید و لکن برای خودمان اخذ نمی کنیم.

۵- در روایات وارده، این مطلب آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ ها و یا در موارد مشابه دیگر با دشمن که روبرو می شد، با علوم خاص خدا دادی به اصلا ب خود دشمن و نسل آنها می نگریست، اگر تا روز قیامت هم حتی یک نفر مؤمن در اصلا ب آنها وجود داشت، او را نمی کشت و رد می کرد.

در لیلها لهریر جنگ صفین که گروهی برای یکسره کردن کار جنگ، یک شبانه روز جنگیدند حتی نماز را در پشت اسبها خواندند تا موقعیتی پیشامد که معاویه پا در رکاب، می خواست فرار نماید، عمرو عاص گفت: کجا؟! گفت: مگر نمی بینی گفت:

امارت مصر مادام العمر به من تفویض می کنی، کاری کنم علی شکست بخورد؟! گفت: البته، پس از گرفتن قول ریاست مصر، گفت: دستور بده قرآن ها را به سر نیزه بزنند، در لشکر علی شیوخ تندرو هستند با دیدن قرآن اختلاف میانشان می افتد و ما تجدیدقوا می کنیم، دستور داد قرآن ها را به سر نیزه زدند و لشکریان امام را به حکم

قرآن فرا خواندند! و امام هرچه فریاد زد مردم ناطق قرآن منم اینها یک تکه کاغذ پاره است برای فریب دادن شماهاست! شیوخ نهروان شمشیر کشیدند و دور امام را فرا گرفتند و گفتند: علی یا به قرآن جواب بده یا تو را هم مثل عثمان، از دم شمشیر می گذرانیم و بفرست مالک اشتر را هم برگردان، امام فرمود: لا اقل با او کار نداشته باشید، گفتند: در این صورت ما هم شریک گناه او می شویم!!!.

امام فرستاد مالک را برگردانند جواب داد به اندازه آبخوردن یک شتر به من مهلت دهید این چه موقع فرا خواندن من است، شامیان پا در رکاب در حال فرارند، آن شخص گفت: اگر می خواهی امام را زنده بینی برگرد امام در محاصره لشکر خودش است و تهدید به مرگ کرده اند.

مالک برگشت دید و اعجابا آن شیوخ نهروان رو گردانده و بیعت شکسته و حضرت را به مرگ تهدید می کنند، عرض کرد مولا اجازه بده من شمشیرم را به گردن اینها فرود آورم! فرمود: مالک ما با این همه لشکر شام و کوفه چکار می توانیم بکنیم، شمشیر را غلاف کردند و کار به جریان حکمین کشید و مولا را از خلافت عزل کردند و باز آخرش همین شیوخ نهروان، قیام کرده بر علیه امام شعار دادند و شد آنچه که در تاریخ ثبت است.

روزی حضرت با مالک راجع به جنگ آن شب صحبت می کردند مالک گفت: یا مولا در آن شب چند نفر را از دم شمشیر گذراندی؟! فرمود: ۵۰۰ نفر، عرض کرد من هم ۵۰۰ را کشتم، پس مساوی بودیم، فرمود: بلی اما فرق من و تو در این بود تو هرکس به جلویت می آمد می کشتی ولی من به صلب های آنان تا روز قیامت نگاه می کردم اگر یک نفر مسلمان در صلب او وجود داشت، او را رد می کردم و نمی کشتم!!.

برای روشن شدن مطلب به این روایت دقت کنید.

مردی به ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام گفت: آیا علی علیه السلام از حیث بدن در کار خدا قوی نبود؟! فرمود: بلی؛ گفت: چه مانع شد (از خود) دفاع نماید یا (از بیعت)

امتناع کند (و تسلیم آنها نشود)؟! فرمود: سؤال کردی جواب را بفهم، علی را آیه ای از کتاب خدا (قرآن) از این کار، مانع شد؛ گفت: کدام آیه؟! (حضرت) این آیه را قرائت نمود «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» همانا برای خدا ودایع مؤمنی در اصلاّب کافرها و منافقین وجود داشت که امیرمؤمنان علیه السلام پدرانیشان را نکشت تا آن ودایع از پشت های آنها بیرون آید؛

پس وقتی بیرون آمدند آن حضرت غلبه نمود بر آنهایی باید غالب می شد و کشت و این گونه خواهد بود قائم ما علیه السلام اهل بیت ابداً ظهور نمی کند تا ودایع (و امانات) خدا بیرون آیند و آنوقت ظهور می نماید و می کشد. (۱)

۶- اصلاً چرا امیر علیه السلام با ابوبکر و عمر نجنگید اما با معاویه و طلحه و زبیر و عایشه جنگید؟! جواب این سؤال از مطالبی که به عرض رسید روشن می شود ولی برای مزید اطلاع به این روایات توجه فرمائید.

هیثم بن عبدالله رمانی از امام رضا علیه السلام سؤال نمود یابن رسول الله به من خبر بده از علی علیه السلام چرا بیست و پنج سال بادشمنانش نجنگید ولی در خلافتش با (آنها) جهاد نمود؟ فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت نمود که در مکه سیزده سال و در مدینه ۹ ماه جهاد با مشرکان را ترک نمود، چون یآوری نداشت، همچنین علی علیه السلام به خاطر کمی یاوران، جهاد با دشمنانش را ترک نمود، پس آن طور که نبوت پیغمبر با ترک جهاد در مکه، باطل نشد همانگونه امامت علی علیه السلام ۲۵ سال ترک جهاد با دشمنان، امامتش باطل نبود چون علت هردو یکی بود.

۷- در شرایط موجود آن زمان و آن محیط، اگر حضرت دست به اسلحه میبرد علاوه بر اینکه به هدف نمی رسید بلکه جنگ داخلی شروع می شد و این سبب

۱- بحار الأنوار: ۴۲۷/۲۹ باب ۱۳ ح ۲۵ و روایات دیگر در صفحات ۴۳۶ ح ۲۴ و ح ۲۵ ۴۳۷ ح ۲۶ از اکمال الدین و اتمام النعمه ۲/ ۶۴۱ ب ۵۴ و علل الشرایع ۱/ ۱۴۷ ب ۱۲۲ ح ۳ در این مضمون آمده است.

می شد که قریب به اتفاق آنها از دین برگردند و زحمتی که در پیشبرد اسلام، کشیده بود، همه به هدر می رفت و پرچم اسلام سرنگون می شد و دیگر اثری از آن باقی نمی ماند، در این باره ائمه بزرگوار علیهم السلام چه نظری دارند توجه فرمائید.

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید؟ مامنع امیرالمؤمنین علیه السلام أن یدعو الناس الی نفسه؟، قال خوفاً أن یرتدوا قال علی- و أحسب فی الحدیث- ولا یشهدوا أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (۱) چه مانع شد امیرمؤمنان علیه السلام مردم را برای خود دعوت نماید؟

فرمود: از ترس مرتد شدن مردم (علی بن حاتم راوی حدیث گوید: گمان می کنم در حدیث این هم بود) و مردم به رسالت رسول خدا شهادت ندهند (و از دین برگردند).

یکی دیگر از اصحاب گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: لِمَ کَفَّ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ؟! قال مخافه أن یرجعوا کفاراً (۲) چرا علی علیه السلام دست نگه داشت از قوم؟ فرمود: از ترس این که از دین برگردند (و کافر شوند).

حریز، از برید، از ابی جعفر علیه السلام فرمود: إن عَلِیًّا عَلَیهِ السَّلَامُ لَم یمنعه من أن یدعو الی نفسه إلا أنهم أن یکونوا ضلالاً، لا یرجعون عن الاسلام أحب الیه من أن یدعوهم فیأبوا علیه فیصیرون کفاراً کلهم (۳). علی علیه السلام را چیزی مانع دعوت مردم به خودش نشد، مگر (از ترس این که) آنها گمراه شوند و برایش از اسلام برنگشتن آنها محبوب تر از آن بود که دعوتشان به خود کند و قبول نکنند و همگی برگردند و کافر شوند (مرتد نشدن آنها را از دعوت به خلافتش ترجیح داد).

۸- اگر امیر علیه السلام با آنها بد رفتاری می کرد و از دم شمشیر می گذراند، در آینده آنها هم پس از به دست گرفتن زمام امور کشور اسلامی مقابله به مثل می کردند چون امام

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۹ باب ۱۲۲ حدیث ۸، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۰ از آن.

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۵۱ باب ۱۲۲ حدیث ۱۱، بحار الأنوار-العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۱.

۳- علل الشرائع ۱/ ۱۵۰ باب ۱۲۲ حدیث ۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۲ از آن.

با علم امامت، از آینده خبر داشت.

زراره گوید: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنما أشار علي عليه السلام بالكف عن عدوه من أجل شيعتنا، لانه كان يعلم أنه سيظهر عليهم بعده، فأحب أن يقتدى به من جاء بعده فيسير فيهم بسيرته، ويقتدى بالكف عنهم بعده. (۱) شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: علی علیه السلام به دست نگهداشتن از کشتن دشمنش، اشاره کرد به خاطر شیعیان ما، زیرا او می دانست که بعد از او به شیعیان غلبه خواهد شد، دوست داشت آنها هم بعد از امام به او تبعیت کنند و مانند او رفتار نمایند (و بهانه به دستشان ندهد تا شیعیان را بکشند) و از کشتن آنها خود داری نمایند و دست نگهدارند.

۹- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیکس و بی یاور شد و کسی که بی یاور است باید به مصائب روزگار تحمل کند و خویشتن دار باشد و گرنه علاوه بر خود، خانواده اش نیز نابود می گردید، و پرواضح است کسی که به این روز بیفتد، از بین رفتنشان مسبوق به علم خداست که برای حفظ دین خود و سالم ماندن حجت الهی و برچیده نشدن تشکیلات اسلام، باید علی علیه السلام خانه نشینی را اختیار نماید لذا امام نیز تسلیم خواست خدا شد.

ابن ابی عمیر، از بعض أصحاب ما، او از أبو عبد الله عليه السلام سؤال کرد: ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتلهم؟ قال: للذي سبق في علم الله أن يكون، وما كان له أن يقاتلهم وليس معه إلا ثلاثة رهط من المؤمنين. (۲) چرا امیرمؤمنان علیه السلام با آنها نجنگید؟ فرمود: به خاطر این که از علم خداوند گذشته بود که این گونه باشد و مجاز نبود با آنها بجنگد در حالی که بیش از سه نفر، یار و یآوری نداشت.

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۶-۱۴۷ باب ۱۲۲ حدیث ۱، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۳:

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۶، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۷.:

سلیم بن قیس الهلالی، از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس گفتند: رسول الله صلی الله علیه وآله در وصیتش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی إن قریشا ستظاھر علیک و تجتمع کلهم علی ظلمک و قهرک، فإن وجدت أعوانا فجاهدھم وإن لم تجد أعوانا فكف یدک واحقن دمک، فإن الشھادہ من ورائک لعن اللہ قاتلک (۱) ای علی همانا قریش بزودی بر تو غلبه می کنند و همگی بر ستم و شکست دادن تو، اجتماع می نمایند، پس اگر کمک پیدا کردی، با آنها جهاد کن و اگر یار و یاور پیدا نکردی، دست نگهدار و خونت را حفظ کن، البته شھادت پشت سرت هست، خداوند به قاتلت لعنت کند.

۱۰- در مورد سؤال نجنگیدن، این جواب را خود آنحضرت در پاسخ چنین فرمود: به روایت ذیل دقت نمائید.

روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رجوعش از نھروان، در مجلسی نشستہ بود، صحبت شد تا به او گفتند: چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی مانند جنگیدن با طلحه و زبیر و (عایشه (۲)) و معاویہ؟ فرمود: من همیشه مظلوم و حقم از من گرفته شده است.

اشعث بن قیس بلند شد و گفت ای امیرمؤمنان علیه السلام چرا با شمشیرت آنها را نزدی و حقت را جویا نشدی؟! فرمود: گفتی حالا جواب را بشنو و حفظ کن و حجت را درک کن، من به شش نفر از انبیاء علیهم السلام تبعیت کردم.

۱- نوح علیه السلام (که در دوران نبوتش کار به جائی رسید) این گونه گفت: «رَبُّهُ أُنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» قمر: ۱۰ او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام، کمکم کن» (انتقام مرا از آنها بگیر!).

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر

۱- الغیبه للشیخ طوسی: ۲۰۳، بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۷:

۲- در روایت علل الشرایع: ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۷ عایشه را نیز آورده است.

بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

در روایت علل الشرایع: به جای حضرت نوح حضرت یوسف را آورده است فرمود: ولی بیوسف علیه السلام أسوه اذ قال رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

یوسف ۳۳. مرا به یوسف تبعیت است وقتی که گفت: خدایا زندان برای من دوست داشتنی تر است از آنچه که مرا به سوی آن دعوت می کنند.

اگر بگوئید یوسف خدا را خواند و از او خواست زندان رابه او دهد به خاطر غضب خدا بر او بود، کافر شدید و اگر گفتید او زندان را خواست که خدا به او غضب نکند (و برای جلب رضای خدا درخواست نمود او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر معذورتر است. (۱)

۲- ولوط علیه السلام گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» هود: ۸۰ گفت: («افسوس!» ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!))

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۳- و ابراهیم علیه السلام گفت: «وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و از شما، و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛

«و أدعوا ربی عسی ألا أكون بدعاء ربی شقیاء، مریم: ۴۸ پروردگارم را می خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم!»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۴- و موسی علیه السلام گفت: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛

۱- علل الشرایع: ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ ح ۷، بحارالانوار: ۲۹/ ۴۳۸ تحت رقم ۲۹ از آن.

«فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْمِلِينَ شعراء: ۲۱ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید، و مرا از پیامبران قرار داد!».

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۵- و هارون علیه السلام گفت: قَالَ «ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْهُنِي» «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛

«و کادوا يقتلونني فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين اعراف: ۱۵۰ نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از ترس به غار گریخت و مرا در رختخوابش، خوابانید (هجرت نمود و فرار کرد).

اگر کسی بگوید: او بدون ترس به غار رفت، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

مردم همگی بلند شدند و گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السلام، قد علمنا أن القول قولك و نحن المذنبون التائبون و قد عذرک الله! بتحقیق فهمیدیم گفته شما درست است و ما گناهکاریم و توبه می کنیم خداوند تورا معذور داشته است. (۱)

عبد الرحمن بن جندب، از پدرش جندب بن عبد الله گفت: به محضر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام - داخل شدم بعد از بیعت عثمان بن عفان - دیدم سرپائین و غمگین است گفتم: ما أصابك - جعلت فداك - من قومك؟ فدایت شوم از قومت چه بتو رسید؟! فرمود: صبر جمیل. گفتم: سبحان الله! والله إنك

لصبور. به خدا قسم تو صبر کننده ای، فرمود: فأصنع ماذا؟ پس چکار کنم؟. گفتم:

بلند می شوی و مردم را به خودت دعوت می کنی و به آنها خبر می دهی بر اینکه تو به پیغمبر اولائی و فضل و سوابق خود را، می گوئی، و از آنها کمک می خواهی بر علیه کسانی که به تو غلبه کردند، اگر ده نفر از صد نفر به تو جواب مساعد دادند با آن ده نفر به صد نفر سخت می گیری، اگر بتو نزدیک شدند، چیز است که دوست می داری، و اگر قبول نکردند با آنها بجنگ، اگر پیروز شدی، آن پادشاهیست که خدا به پیغمبرش داده است و تو اولائی تری بر آن از آنها، و اگر کشته شدی به خواست خدا شهید می شوی و در پیشگاه خدا هم معذوری، چون به میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو با حق تری. أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: أترأه یا جندب کان یبایعنی عشرة من مائه؟ فقلت: أرجو ذلك. ای جندب آیا امید داری از صد نفر ده نفرشان بیعت کنند؟

گفتم: این را امید وارم فرمود: لکنی لا- أرجو، ولا- من کلّ مائه اثنان لکن من حتی از صد نفر دو نفر هم امید ندارم و بتو می گویم چرا این گونه است، مردم چشم برقریشند (از آنها اطاعت می کنند)، و قریش هم می گوید: آل محمد خود را با فضیلت تر از سایر مردم به این کار (امر خلافت) اولاترند از سائر قریش، و آنها اگر خلافت را به دست آورند دیگر از آن دست بر نمیدارند و به کسی میدان نمی دهند نه به خدا قسم این سلطنت را ابداً به احدی نمی دهند، اما، اگر در غیر آنها باشد، میان خود دست به دست، می گردانند نه به خدا (ای جندب) قریش این سلطنت را، با اطاعت (و به سادگی) به ما نمی دهند. گفتم: آیا به مردم، این گفتار (و جریان) را اطلاع ندهم؟! و آنها را به کمک فرا نخوانم؟! فرمود: ای جندب! فعلا زمان آن نرسیده است.

جندب گفت: بعد از آن به عراق برگشتم، هر وقت از فضایل أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام چیزی می گفتم: مرا نهی و زجر می کردند تا این که جریان را به ولید بن عقبه، رساندند، پس او مرا دستگیر و حبس نمود تا این که کسانی

وساطت کردند مرا رها ساخت. (۱)

أحمد بن همام گفت: در زمان خلافت ابی بکر پیش عباده بن الصامت آمدم گفتم: ای ابا عماره! آیا مردم پیش از خلافت ابی بکر هم او را افضل می دانستند؟ گفت:

ای ابا ثعلبه! وقتی که ما از شما درباره چیزی ساکت می شویم، شما هم ساکت شوید جستجو نکنید به خدا قسم البته علی بن ابی طالب برای خلافت اولی تر بود از ابی بکر آنگونه که رسول الله صلی الله علیه وآله به نبوت اُحق بود از ابی جهل، گفت برایت بیشتر بگویم: ما روزی پیش رسول الله صلی الله علیه وآله بودیم پس علی

(علیه السلام) و أبو بکر و عمر به در رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند، اول أبو بکر داخل شد و بعد عمر و در آخر علی (علیه السلام) پشت سر آنها داخل شد، در این حال مثل اینکه به رخ رسول الله صلی الله علیه وآله خاکستر نشست، سپس فرمود: ای علی! آیا آن دو جلوتر از تو وارد می شوند در حالی که وقد أمرک الله علیهما؟! خداوند ترا به آنها فرمان روا کرده است؟! أبو بکر گفت: یادم رفت ای رسول الله، و عمر گفت: سهو (و اشتباه) نمودم ای رسول الله. پس رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: نه فراموش کردید و نه اشتباه، و کأئی بکما قد استلبتما ملکه و تحاربتما علیه، و أعانکما علی ذلک أعداء الله و أعداء رسوله، کأنه می بینم شما ملک او را از او گرفتید و با او جنگیدید و بشما دشمنان خدا و دشمنان رسولش کمک کردند، و چنان می بینم مهاجرین و انصار را رها ساختید برای دنیا همدیگر را با شمشیر بزنند، و لکأئی بأهل بیتی وهم المقهورون المتشتتون فی أقطارها، و ذلک لامر قد قضی. و چنان می بینم که اهل بیتم سرکوب شده و پراکنده در اقطار زمین هستند و این به خاطر قضایست که در باره آنها (حکم) شده است. سپس رسول الله صلی الله علیه وآله

۱- أمالی الشيخ الطوسی ۱/ ۲۳۹، الارشاد: للمفید/ ۱۲۹ منشورات مکتبه بصیرتی، بحار الانوار: ۴۳۲/ ۲۹ ب ۱۳ ح ۱۷ از آن دو.

گریست بگونه ای که اشک چشمانش جاری شد، ثم قال: یا علی! الصبر. الصبر. صبر و صبر تا دستور دیگر (الهی) نازل شود ولا قوه إلا بالله العلی العظیم، همانا برای توست از اجر و ثواب که نوشته های نویسنده نمی توانند آن را بشمارند، اگر برایت زمینه فراهم شد شمشیر. شمشیر (بجنگ و گرنه تحمل کن). (۱)

اسحاق بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام گفت: أمير المؤمنين صلوات الله علیه در کوفه خطبه خواند در آخر کلامش گفت: إني لأولى الناس بالناس وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله، من به رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم اولتر بودم ولی از زمانی که از دنیا رفت مظلوم شدم (و حقم را از من گرفتند)، اشعث بن قیس لعنه الله بلند شد و گفت: ای أمير المؤمنين! از وقتی که به عراق آمدی این کلمات را در خطبه هایت تکرار می کنی؟! وقتی که تیم و عدی (ابوبکر و عمر، به خلافت رسیدند، چرا با شمشیر برای گرفتن حقت نه ایستادی)؟!.

أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه به او فرمود: ای فرزند خماره! حرفی را گفתי (جوابش را) بشنو، والله ترس و دوری از مرگ مرا مانع نشد بلکه مانع من عهد برادرم رسول الله صلى الله عليه وآله، بود به من خبر داد و گفت: ای أبا الحسن! إنَّ الأُمَّه ستغدر بك وتنقض عهدي، وإنك مني بمنزلة هارون من موسى. فقلت: يا رسول الله! فما تعهد إليّ إذا كان كذلك؟ فقال: إن وجدت أعوانا فبادر إليهم وجاهدهم، وإن لم تجد أعوانا فكف يدك واحقن دمك حتى تلحق بي مظلوما. به زودی این امت به تو فریب دهند و عهد شکنی می کنند و تو برای من مانند هارون به موسی هستی، گفتیم: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم اگر این کار پیش آمد به من چه امر می کنی؟ فرمود: اگر کمک پیدا کردی با آنها محاربه کن و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا

۱- الاحتجاج ۱/ ۱۹۶-۱۹۷ طبعه مشهد ۱/ ۲۹۱ چاپ نجف- بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۲۵ ب ۱۳ ح ۱۰.

مظلومانه به من ملحق شوی.

وقتی که رسول الله صلی الله علیه وآله وفات کرد من مشغول دفن و کارهای دیگر شدم وقتی فراغت پیدا کردم قسم خوردم عبا به دوش نیاندازم جز به نماز جماعت تا قرآن را، جمع کنم پس این کار را کردم سپس دست فاطمه و پسرانم حسن و حسین را گرفتم، درهای اهل بدر و اهل سابقین را دور زدم و قسمشان دادم و حقم را خواستم و آنها را به کمک دعوت کردم، کسی از آنان به من جواب نداد جز چهار نفر: سلمان و عمار و مقداد و أبو ذر، و رفتند آنان که از اهل بیتم امید داشتم برای یاری رساندن به دین خدا، و بقیه بین خفیرتین قریبی العهد بجاهلیه: عقیل و العباس و مانند میان سبک سران و نزدیک به جاهلیت عقیل و عباس. اشعث گفت: ای امیر المؤمنین! عثمان هم این گونه بود وقتی یار و یآوری پیدا نکرد دست نگهداشت تا مظلومانه کشته شد. (یعنی توهم آماده کشته شدن می شدی، چه می شد!!!!). (۱)

مجلس ۳۰ جریاناتی اعجاز آمیز از امام رضا علیه السلام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) مائده: ۳۵ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

۱- الاحتجاج: ۱/ ۱۹۰-۱۹۱ مشهد ۱/ ۲۸۰ النجف الاشرف باختلاف کمی، بحار الأنوار- العلامة المجلسی ج ۲۹ ص ۴۱۹/ ب ۱۳.

اگر انسان به کسی نیازی داشته باشد، یا خودش، آن را حل می کند و یا وسیله ای برای رفع احتیاجش، دست و پا می کند.

در تشکیلات خدائی هم مسئله این گونه است، این همه دعاها و مناجات ها و توسلات و تشویق به آنها، برصحت این مطلب دلالت دارد که در حل مشکلات و بر آورده شدن حاجات، باید یا خود و یا با وسیله دیگر، به پیشگاه خدای لا یزال، رو آورد و طلب یاری از او نمود، زیرا مثلاً من روسیاه، شایسته گی آن را ندارم که مستقیماً از خدای مهربان، بر آورده شدن حاجاتم را، بخواهم لذا به دَرُهای بزرگان دین و مقربین درگاه رو می آورم و با وسیله آنها، نیازهایم را بر طرف و بر آورده می نمایم.

همچنین هر کسی از معتقدان و دوست داران اهل بیت علیهم السلام در دوران زندگی خود، با توسل و اظهار درد به درگاه خدائی، باقرار دادن آن بزرگواران، وسیله قبولی و بر آورده شدن حاجات خود، بگونه ای نتیجه گرفته و دست خالی برنگشته اند، این ادعای خشک و خالی نیست بلکه تجربه ایست در طول عمر دیده و شنیده ایم، برای این که شب جمعه است و از قدیم الایام می گویند همه امامان امشب مهمان امام رضا علیه السلام هستند بدینجهت در باره توسل درایتی و روایتی، به آن حضرت، به جریان هائی توجه نمائید.

۱- در سال ۱۳۶۵ شمسی قیمت خانه ها بطور سرسام آور بالا- می رفت؛ من خانه اردبیل را فروخته بودم و می خواستم در تهران خانه بخرم، پیش از ظهر یک خانه را به قیمت قطعی می رساندیم، طرف می گفت: بعد از ظهر و اگر بعد از ظهر بود می گفت: فردا قولنامه می نویسیم و در موعد مقرر چون قیمت بالا- رفته بود: زیر قولش می زد و نمی آمد، خلاصه مستأصل و بیچاره شدم و نتوانستم خانه بخرم و پولی که در دست داشتم با این وضع نا بسامان مسکن، به هیچ دردی دوا نمی کرد و من هم با ۱۱ نفر عائله، کجا به ما جا می دادند وانگهی آخر تا کی باید آواره این در و آن در شویم از این رو آقا طاهر پسر کوچک سه ساله ام را برداشته با هوا پیما به

مشهد مقدس برده و به امام هشتم امام رضا علیه السلام پناهنده شدم چون او بچه کوچک و طفل معصوم بود و من یک فرد گناهکار، به او یاد دادم به ضریح مقدس امام رضا علیه السلام بچسبم، و فقط این حرف را بگویم که، آقا من خانه می خواهم و آن هم خانه وسیع باشد!

سه روز ماندیم و در این سه روز این بچه سر به ضریح مقدس گذاشته و از آن حضرت خانه می خواست!!

بعد از سه روز به تهران برگشتیم از توجه آن حضرت در مدت سه روز خانه ۲۵۰ متری میدان حرّ خیابان دانشگاه جنگ کوچه قادری پلاک ۱۲۳ را به آسانی خریداری کرده و به آنجا منتقل شدیم و راحت شدیم خدایا شکرت.

این خانه سرمایه پر برکت زندگی ام شد!، زیرا در سال های ۱۳۷۱ بعد آن خانه را کوییدم و هشت واحد آپارتمان ساختم و برای هر یک از پسرانم یک آپارتمان با سند منقوله دار دادم، در دو واحد هم کف خودم ساکن شدم و چند سال در آن و جنت آباد تهران اقامت کرده و بعدها در سال ۱۳۷۵ آن را باخانه قم در بلوار امین پشت صدا و سیما عوض کرده و ساکن گردیدم.

در واقع زندگی ام با توجه امام رضا علیه السلام از این رو به آترو شد و پسرانم هم صاحب خانه شدند.

۲- روز سه شنبه ۱۳۸۶ / ۲ / ۲۴ در دفتر مرحوم آیت الله العظمی آقای سید محمد وحیدی شبستری با رفقا مشغول صحبت بودیم که یکی از حاضرین به نام آقای نصیری جریان ذیل را نقل نمود.

در شهرستان «میانه» سیدی بود به نام آقای میرحییب میانجی (که رفقا او را می شناختند) می گفت: من روزی با معیت خانواده به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم که در روزهای آخر پوالم بکلی تمام شد که دیناری هم نماند!

من هرچه فکر کردم برای برگشتن به شهر و دیار خودم، چکنم هیچگونه امکان نداشتم تا اینکه به حرم مشرف شده و سرم را به ضریح مقدس چسبانده و عرض

کردم «آقا من امروز برایت یک روضه امام حسین علیه السلام می خوانم و شما هم به من پنجاه تومان پول روضه بده تا اهل و عیالم را به وطنم برگردانم!!»

روضه را خواندم و گفتم: آقا تا از حرم بیرون نرفته ام پنجاه تومان پول روضه ام را بمن برسان، این حرف را گفته و به سوی کفشداری حرکت کردم و تا به کفشداری رسیدم و از پنجاه تومان خبری نشد، رو به ضریح گرفته و گفتم: آقا نشد! خواستم بیرون روم یک نفر از زوارها پنجاه تومان به دستم گذاشت من رو به ضریح کرده گفتم آقا شد!! آن شخص پرسید چه گفتی؟! پس از اصرار زیاد ماجرا را شرح دادم مرا قسم داد که واقعاً این طور است؟! گفتم: بلی گفت: زن و بچه ات کجاست؟ او را به منزل آوردم و همه ما را به بازار برد و برای همه ما لباس خرید و با پول آن زمان پنج هزار تومان هم پول نقد به من داد و گفت: اینها به شکرانه حواله آن حضرت از مال من است و از من آدرس گرفت و هرسال مبلغ بیست هزار تومان می آورد و درمیانه بمن تحویل می داد.

آقا میر حبیب گفت: وقتی که دیدم حضرت به من توجهی دارد به حرم برگشته عرضه داشتم آقا: خودت می دانی من دو نفر دختر دم بخت زشت رو دارم و پولی ندارم برای آنها جهازیه بدهم و کسی هم نیست به خواستگاری آنها بیاید بالطف خودت آنها را هم به شوهر بده و خیال مرا آسوده ساز!!

به شهر میانه برگشتم و مریدان و دوستان و آشنایان به زیارت قبول و به دیدنم آمدند و پاسی از شب گذشت و همه رفتند و چند نفر ماندند و گفتند: آقا می دانی ما برای چه نشسته ایم؟! گفتم: نه، گفتند: به خاطر این نشسته ایم که از دخترانت خواستگاری کنیم و هر دو را در این مجلس به عقد آن دوجوان در آوری!! می گفت:

در همان شب عقد هر دو را جاری کره و به خانه بخت فرستادم و این هم عطای امام رضا علیه السلام بود.

۳- در زمان گذشته گروهی از زوار امام رضا علیه السلام از شیراز به سوی مشهد مقدس حرکت می کنند و یک نفر هم پایاده همراه این ها حرکت کرده و تاشش فرسخی

مشهد با گروه می آید ولی در آنجا از راه رفتن باز میماند و خود یواش یواش، آن مسافت را در چند روز طی کرده و به نزدیک مشهد می رسد.

آن شب خادم باشی حضرت را در خواب می بیند و می فرماید فردا برای من میهمان با این نشان می آید و همگی به پیشواز و استقبال او بروید و با احترام تمام وارد شهر کرده و به حرم من راهنمایی نمائید.

فردا خادمین حضرت به استقبال او می روند و با اعلامی که حضرت فرموده بود، پیدا می کنند و وارد شهر نموده و به حرم بردند و در مدت اقامتش از او پذیرائی کردند.

۴- روزی خادم باشی می بیند یکی از زائرین در حرم نشسته و پاهایش را به طرف ضریح امام رضا علیه السلام دراز کرده است. خادم باشی بانوک پایش به پهلوی او می زند و می گوید: بی ادب در محضر امام این گونه نمی نشینند، زائر بلند شده و می خواست از حرم بیرون رود، باحالت قهر و گلایه می گوید: فرزند زهراء عجب میهمان نوازی کردی دست شما درد نکند خدا حافظ.

خادم باشی شب در خواب می بیند حضرت در ضریح خود نشسته و دست به پهلوی گذاشته است، سلام می کند امام از او رو می گرداند، آن طرف رفت، باز حضرت رو می گرداند، عرض می کند آقا از من چه تقصیری صادر شده است که از من روگردان شده ای؟!.

می فرماید: تو با پایت به پهلوی من زدی!! عرض کرد آقامن پام بشکند همچون جسارتی کرده باشم، فرمود: زوار مرا زدی مانند اینست که مرا زدی! عرض کرد آقا اوبا بی ادبی نشسته بود خواستم مؤدب باشد، فرمود: او بی ادبانه نشسته بود، او راه طولانی آمده و زیرپاهایش تاول زده بود تاول های زیر پایش را به من نشان میداد و از من برآوردن احتیاجاتش را می خواست ولی تو سبب شدی او از من قهر کند تا او را پیدا کرده و با من آشتی ندهی، من هم ازت راضی نخواهم شد.

خادم باشی از خواب بیدار شد و تمام خدام ها را به مهمان پذیرهای مشهد

پراکنده کرد تا او را پیدا کرد و جریان را نقل کرده و طلب حلیت نمود و راضی کرده و با خود به حرم آورد، وقتی وارد شد رو به ضریح کرده و عرض کرد آقا من از تو راضی شده و آشتی کردم تو هم از این خادم راضی باش!!

۵- حضرت در جائی حضور داشت دید صیادی، آهوئی را گرفته می برد آن حیوان امام علیه السلام را که دید، با زبان خودش عرض کرد آقا این شخص مرا صید نموده و دو بچه شیر خواری در صحرا مانده اند، به او بگوئید مرا رها کند من بروم بچه هایم گرسنه اند، آنها را شیر داده و بر می گردم.

حضرت صیاد را در جریان گذاشت او با تعجب گفت: ای شخص مگر نمیدانی حیوان وحشی را آزاد بکنم مگر او دوباره برمی گردد؟ وانگهی من زحمت کشیده این را گرفته ام و بفروشم و پولی گیرم بیاید!!

فرمود: من ضامن می شوم بر گردد، گفت: اگر برنگردد ترا بجای او می فروشم! فرمود: قبول، آهورا رها ساخت و وقتی را تعیین کردند که اگر آهو برنگشت، امام را عوض او بفروشد، آهو رفت ولی خیلی زودتر از موعد مقرر با دوتا بچه اش برگشت!! حضرت دید هنوز پستان آهو پر از شیر است، پرسید پس چرا بچه هایت را شیر ندادی؟! عرض کرد آقا وقتی که پیش بچه هایم برگشتم، پرسیدند مادر چگونه از دست صیاد خلاص شدی؟! من جریان ضمانت شما را به آنها گفتم، آنها خود را کنار کشیده گفتند: مادر شیرت حرام ماباشد امام را در ضمانت گذاشته برای شیر دادن ما آمده ای؟! ما را همراه خودت ببر و امام را از ضمانت برهان، اگر اجازه دادند در آنجا به ما شیر بده و گرنه ما گرسنه بر می گردیم. صیاد با تعجب به این منظره تماشا می کند پس از شنیدن گفتار آهو به پای امام افتاد و گفت: ای شخصی که وحشی های صحراء در اطاعت توست، تو کیستی؟ حضرت خود را به او معرفی نمود، صیاد گفت: آقا من این حیوان را به تو بخشیدم، حضرت نیز به آهو فرمود: تو هم بچه هایت را بردار و برو.

از آن زمان به بعد امام رضا علیه السلام را ضامن آهو گفتند.

۶- مشابه این جریان از امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت جلوی خرابه شام نشسته بود دید صیادی آهوئی را می برد آن حیوان حضرت را که دید گفت: آقا دوتا بچه گرسنه ام در بیابان مانده اند این صیاد مرا آزاد کند و من بروم بچه هایم را شیر دهم و برگردم، صیاد با تعجب تمام به این منظره با دقت تمام نگاه می کند.

حضرت قضیه را به صیاد فرمود، صیاد گفت: ای اسیر این حیوان وحشی است اگر رفت بر نمی گردد!! فرمود: من ضامن برگشتنش می شوم، گفت: من سه روز در بیابان گشته و این آهو را برای خالد پسر یزید گرفته و به او می برم تا جایزه خوبی بگیرم.

امام فرمود: اگر برنگشت جایزه ترا من می دهم، صیاد با رفتار تحقیر آمیز آهورا به سوی حضرت هل داد و با مسخره گفت: امیر بگیر این آهو و جایزه مرا بده (اگر همچون پولی داری چرا نمی دهی خودت را آزاد کنی و خرابه نشین شده ای؟!).

فرمود: دامت را باز کن با لب خند مسخره آمیز دامنش را باز کرد، امام یک مشت از ریگ های جلوی خرابه، به دامن او ریخت و فرمود: این هم جایزه تو!!.

صیاد گفت: اسیر مرا مسخره می کنی، فرمود: نگاه کن، صیاد به دامنش نگاه کرد دید آن ریگ و شن ها همه جواهرات شاهوار شده، به پای امام افتاد و گفت: ای خرابه نشین که ریگ را جواهر می کنی تو کیستی؟ فرمود: من علی بن حسینم، کدام حسین؟ فرمود: نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صیاد جیغ کشید و فریاد زد ای مردم شام این خرابه نشین ها حرم و اهل بیت پیغمبرند که با نام خارجی آنها را ویرانه نشین کرده اند!

رو به امام کرد گفت: آقا آهو را به تو بخشیدم و حضرت هم آهو را آزاد نمود و جریان به گوش یزید رسید، صیاد را احضار نمود و گفت: آهو ی پسرم کجاست؟!، صیاد با شجاعت تمام یزید را مورد عتاب قرار داد و یزید دستور داد او را گردن زدند.

خبر به خانواده صیاد رسید، دو دختر کوچک داشت شروع کردند به گریه کردن

مادر هرچه سعی کرد آنها را آرام نماید نشد و اصرار دارند ما پدرمان را می خواهیم مادر پدرمان را می خواهیم.

مادر گفت: دخترانم حالا که آرام نمی شوید بلند شوید برویم پیش آن شخص که راضی نشد آهو از بچه هایش جدا شود، راضی نشود شما هم از پدر جدا شوید آمدند به خرابه و جریان را به عرض امام رساندند، حضرت محل دفن او را پرسید، آوردند کنار قبر صیاد و دو رکعت نماز خواند و با دست اشاره به قبر نمود و قبر شکافته شد و صیاد از لحد بلند شد و بیرون آمد!!!.

پرسیدند تو که مرده بودی چگونه برگشتی؟ گفت: مرا که گردن زدند، روح مرا به آسمان ها می بردند در آسمان چهارم بودم که ناگهان دستور آمد این روح را به بدنش بر گردانید حجت خدا کنار قبرش ایستاده بازگشت او را می خواهد.

در بعضی روایت آمده است با بچه هایش به خانه برگشت و سی سال بعد از آن عمر کرد ولی در روایت دیگر آمده است که از حضرت درخواست کرد که دوباره بمیرد چون گفت، من نمی توانم این وضع روزگار شما را ببینم.

این جریان در مدت کوتاهی به گوش یزید رسید و مردم شام در همه جا از این جریان صحبت می کردند، یزید مصلحت در این دید که اسرا را آزاد کند، یکی از علت آزادی آنها این جریان بود و سبب دیگر منبر رفتن امام در مسجد شام بود.

عزیزان به عنوان یک برادر کوچک عرض می کنم، صاحب هر پست و مقامی هستید نمی دانم اما هرچه می توانید این مقربین درگاه خدا را وسیله قرار داده و بر آورده شدن حاجاتمان را از خدا بخواهیم چنان که در آیه اول سخنرانیم به عرض رساندم که خدای متعال خود می فرماید: ... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!.

ای غریبی که زجد و پدر خویش جدائی***خفته در خاک خراسان تو غریب الغربائی

اغنيا مکه روند و فقرا سوی تو آیند***جان به قربان توشاها که تو حج فقرائی

وقتی که از خانه مأمون مسموما به منزلش برگشت فرمود: ابا صلت در را ببند، عرض کرد آقا شاید کسی به عیادت آمد؟، اباصلت غریب که را دارد از او عیادت کند، در را بست، فرمود: فرش ها را جمع کن، شخص مسموم تشنه گیش زیاد می شود و اگر آب بخورد زود هلاک می شود، حضرت پیراهنش را بالا زد و دل سوزانش را روی زمین گذاشت که شاید تسکینی باشد و فرمود: اباصلت طشت بیاور امام قی نمود اباصلت گوید: دیدم لخته های خون از گلوی امام فروریخت! عرض کرد آقا این چه خون نیست؟! فرمود: اباصلت دقت کن، دیدم پاره های جگر امام است.

از اطاق امام بیرون رفته در راهرو گریه می کردم، یک وقت دیدم در منزل باز شد و یک آقای جوان نورانی وارد شد! آقا درها بسته بود چگونه وارد شدی فرمود:

اباصلت عقیده ات را کامل کن آن که مرا از مدینه به اینجا رسانید، در را به رویم نمی بندد، وارد اطاق امام شد، حضرت او را که دید نشست و او را به آغوش کشید و ودایع امامت و علوم و امانات ولایت را تحویل داد و چشم از دنیا فرو بست.

چون معصوم را باید معصوم غسل دهد و کفن نماید و نماز بخواند، همه این کارها را آن نوجوان که امام محمدتقی علیه السلام و حجت الهی بعد از امام رضا علیه السلام بود انجام داد و با طی الارض یا نیروی مافوق آن که خداوند در اختیارشان گذاشته است به مدینه برگشت. أَلَا لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار

در رهی دیدم مهی، حیران آن ماهم هنوز***عمر رفت و من مقیم آن سر راهم هنوز
 چو نسیم صبحگاهی بر من بی دل گذشت***من نسیم وصل آن مه را هوا خواهم هنوز
 می فزاید مهر او هر روز در خاطر مرا***گرچه من کاهیده ام از درد می کاهم هنوز
 گرچه آه آتشینم خرمن جان سوخته***می رود تا اوج گردون آتش آهم هنوز
 شوق آن دیدار غافل کرده از عالم مرا***تو مپنداری که من از خویش آگاهم هنوز
 انتظار شاه «مهدی» می کشد عمری امین***رفت عمر و در امید طلعت شاهم هنوز

دوست دارم در این مجلس و چند جلسه دیگر، به مناسبت نیمه شعبان، روز ولادت با سعادت سرور عالم امکان و رکن بقای جهان آفرینش حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، صحبت نمایم، بنظرم در این زمان ها دانستن آن مطالب برای همه مخصوصاً برای قشر جوان عزیز ما، ضرورت دارد.

(وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی

زمین را در اختیارشان بگذارد.

از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه هو القائم و اصحابه:

مهدی عجل الله تعالی فرجه و یاران او هستند.

و در حدیث دیگری می خوانیم: (نزلت فی المهدی): این آیه در باره مهدی (علیه السلام) نازل شده است.

در این آیه مهدی و یارانش به عنوان آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

(الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) معرفی شده اند، بنابر این تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست پس آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

در روایات متعددی انتظار حکومت حضرت قائم آل محمد علیهم السلام را داشتن؛

به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در بعضی از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است، در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: افضل اعمال امتی انتظار الفرّج من الله عز و جل: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است و در حدیث دیگری

از پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) می خوانیم افضل العباده انتظار الفرج بهترین عبادت، انتظار رستگاری کشیدن است. این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)

با توجه به مطالب و روایاتی که ذکر خواهیم کرد، میدانیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد. بلکه از قطعی ترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد.

ما در بحث انتظار مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله انتظار تاکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

۱- کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید در باره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: هو بمنزله من كان مع القائم في فسطاطه - ثم سكت هنيهة - ثم قال هو كمن كان مع رسول الله! (۱) او همانند کسی است که با قائم عجل الله تعالی فرجه در خیمه او (و استاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مبارزاتش همراه بوده است.

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.

۲- مالک بن اعین گوید: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (۱) حَقًّا مُرْدِغَانِ شِمَا بَرِ اَيْنِ عَقِيدَةِ (امامت امام زمان علیه السلام) به منزله شمشیر زنان در راه خدایند، آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله إلا کمن استشهاد مع رسول الله؛ (۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد!»

۳- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) (۳)؛ «روزی که تمام مردم را با امام خود دعوت نماییم» سؤال نمودم. امام فرمودند: «یا فضیل! اعرف إمامک، فَإِنَّکَ إِذَا عَرَفْتَ إمامکَ لَمْ يَضْرِبْکَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ. وَمَنْ عَرَفَ إمامه ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ، لَا بَلِّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا تَحْتَ لَوَائِهِ؛ (۴) ای فضیل! امام خود را بشناس! وقتی او را شناختی، تقدیم و تأخیر این کار برایت ضرر نمی رساند، هر کس امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب امر بمیرد، مانند کسی است که در ارتش او حضور دارد نه؛ بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد!»

۴- و در روایت دیگر بمنزله المجاهد بین یدی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم): همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند (آمده است).

(کلینی یا نعمانی) گفته است: ادامه این روایت را بعضی از اصحاب ما این گونه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۲ ح ۱۷ از محاسن برقی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.

۳- اسری: ۷۳.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۱ ب ۲۲ ح ۵۲ از غیبت نعمانی از اصول کافی.

روایت کرده اند که فرمود: «بمنزله من استشهد مع رسول الله صلى الله عليه و آله؛(۱) او بمنزله کسی است که در رکاب رسول خدا صلى الله عليه و آله شهید شده باشد! (که در روایت شماره ۲ گذشت و شماره ۸ و ۱۱ می آید)».

۵- علاء بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «من مات منكم على هذا الأمر منتظراً له، كان كمن كان في فسطاطه عليه السلام؛(۲) هر کس از شما بر این عقیده (امامت) و در حال انتظار او از دنیا برود مانند کسی است که (با خود آن حضرت) در خیمه او باشد.»

۶- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «ومن مات وهو عارف لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه عليه السلام؛(۳) و هر کس بمیرد و او عارف به امامش باشد مانند کسی است که با قائم (عجل الله تعالی فرجه) در خیمه اش است.»

۷- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر؛(۴) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

۸- فیض بن مختار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كمن هو مع القائم في فسطاطه. قال: ثم مكث هنيهة، ثم قال: لا بل كمن

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ذیل ح ۵۳ از غیبت نعمانی از اصول کافی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۲۵ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۱۵ از المحاسن برقی و مشابه نیز آن با کمی تغییر از آن.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۰۵ و ۱۸۰؛ منتخب الأثر: ص ۴۹۸ و ۵۱۵؛ و کافی: ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۵۶ از غیبت نعمانی.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۴۲ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

قارع بسيفه. ثم قال: لا والله إلكم استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله؛ (۱) هر کس از شما در حال انتظار بر امر فرج بمیرد مانند کسی است که با قائم - عجل الله فرجه الشريف - در خیمه اش باشد. سپس مکتبی کرد و فرمود: «نه بلکه مانند کسی است که با شمشیر خود همراه امام علیه السلام جنگیده است، نه بخدا؛ بلکه مانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله (در راه خدا) شهید شده باشد!»

۹- روایت حمران از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... ألا- تعلم أن من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى والخوف، هو غداً في زمرةنا؟!؛ (۲) آیا نمی دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیت هایی که می بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: «اعلموا أن المنتظر لهذا الأمر له أجر الصائم القائم؛ (۳) بدانید، به تحقیق، برای منتظران این امر (امامت و غیبت و ظهور) پاداش شب زنده داران و نماز گزاران می باشد.»

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «المنتظر الثاني عشر كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله يذب عنه؛ (۴) ثواب منتظران (امام) دوازدهم مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده و دشمنان را از او کنار زند.» سپس فرمود: «هو كمن كان مع رسول

- ۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۱۲۶ / ۵۲ ب ۲۲ ح ۱۸ از محاسن برقی.
- ۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از روضه الكافی: ص ۴۲؛ بحار الأنوار: ۲۵۶ / ۵۲ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشاره الاسلام: ۱۳۱؛ الزام الناصب: ص ۱۸۳؛ يوم الخلاص: ص ۱۹۹.
- ۳- سیمی جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۲ / ۲۲۲؛ يوم الخلاص: ص ۱۹۳ از آن.
- ۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از منتخب الأثر: ص ۴۸۵ و ۴۱ باعبارت دیگر؛ غیبت نعمانی: ص ۴۱ و ۱۷۹؛ الزام الناصب: ص ۱۳۸-۱۳۷.

اللَّهِ؛ (۱) منتظران او مانند کسی است که در خیمه قائم باشد. سپس کمی مکث نمود و فرمود: بلکه مانند کسی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله إلا کمن استشهد مع رسول الله؛ (۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب

۱۲- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر؛ (۳) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

این تشبیهات که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این روایت ها وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله انتظار از یک سو، و جهاد و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

و همچنین این روایات و تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی را داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است، بنابر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت مهدی عجل الله تعالی فرجه و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر اثبات عنصر نفی و عنصر اثبات همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

- ۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.
- ۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.
- ۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگی های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش کامل.

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟.

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را میگیرد؟ ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمدمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی انتظار همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یکنوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسانها را شامل می شود، انقلابی

است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است.

تنگ نظری ها، کوته بینی ها، کج فکری ها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است.

فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی ها شوخی نیست کار ساده ای نمی تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است. این است معنای انتظار واقعی آیا کسی می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟!.

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفساد محیط و عدم تسلیم

در برابر آلودگی‌ها است.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی، اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مایوس نمی‌شوند بلکه به مقتضای وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد و وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوشششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتیری تعقیب می‌گردد.

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اگر انتظار به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خودسازی و تحرک و امید خواهد بود.

علاوه بر روایاتی که به عرض رسید به چند روایت دیگر در مورد انتظار، توجه نمائید.

منتظران هم‌رزم مجاهدانند

۱- حکم بن عینه گوید: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خوارج را در روز نهروان از پای در آورد، مردی بلند شد و گفت: خوشا به حال ما که این پیکار را با تو بودیم و با تو خوارج را به قتل رساندیم.

امیرمؤمنان فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و بچه را از بطن مادر نجات داد، در این مکان کسانی با ما شرکت دارند که هنوز پدرانشان و اجدادشان به دنیا نیامده‌اند!

آن مرد گفت: چگونه با ما شریکند کسانی که به دنیا نیامده‌اند و به ما سلام می‌کنند؟!

فرمود: «فأولئك شركائنا فيما كنا حقاً حقاً؛ پس حقیقتاً آنانند شریکان ما در آن چه که ما بودیم.»^(۱)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۳۱ ب ۲۲ ح ۳۲ از المحاسن.

منتظران زانو زنده محضر اویند

۲- اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من حاضر بودم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «أترانی أدرك القائم- عجل الله فرجه الشريف-؟ فقال: يا أبابصير! لست تعرف إمامك؟ فقال: بلى والله! وأنت هو. فتناول يده وقال: والله! ما تبالي يا أبابصير! أن لا- تكون محتبياً بسيفك في ظل رواق القائم- عجل الله فرجه الشريف-؛(۱) آیا پنداری که من قائم- عجل الله فرجه الشريف- را درک نمایم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! (آیا) امام خود را می شناسی؟

گفت: بلی، به خدا قسم امامم تویی. پس (امام) دست او را گرفت و فرمود: به خدا! ای ابابصیر برایت مهم نیست این که در رواق قائم- عجل الله فرجه الشريف- زانو زده باشی (با شناخت امام خود، چرا غصه با قائم بودن را می خوری!)

منتظران معطران زمین و درخنده گان آسمانند

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن حدیث طولانی به ابی بن کعب فرمود: «يا أباي! طوبى لمن لقيه وطوبى لمن أحبه وطوبى لمن قال به، ينجيهم من الهلكة وبالإقرار بالله وبرسوله وبجميع الأئمة، يفتح الله لهم الجنة، مثلهم في الأرض كمثل المسك الذي يسطع ريحه فلا يتغير أبداً، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يُطفأ نوره أبداً.

قال أباي: يا رسول الله! كيف حال بيان هؤلاء الأئمة عن الله عز وجل؟ قال: إن الله تعالى أنزل عليّ اثنتي عشر صحيفة اسم كل إمام على خاتمه، وصفته في صحيفته؛(۲) ای ابی! خوشا به حال آنان که او را ملاقات کنند و دوستش دارد و پاک باد آن کس که

۱- بیان: احتبی الرجل جمع ظهره و ساقه بعمامته أو غيرها؛ سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۱۱ ب ۲۷ ح ۴ از عیون أخبار الرضا؛ بشاره الإسلام: ص ۹؛ الزام الناصب: ص ۶۳؛ يوم الخلاص: ص ۲۰۸. عیون اخبار الرضا: ۱ / ۶۱-۶۳ ب ۶ ح ۲۹؛ مهدی منتظر: ص ۳۱۵.

قایل به امامت او باشد، خداوند آن‌ها را از هلاکت نجات دهد و با اقرار به خدا و رسولش و ائمه دین درهای بهشت به رویشان باز شود، مَثَلُ آن‌ها مانند مشکِ است که بویش پخش شود و تا ابد تغییر نیابد و مَثَلِشان در آسمان‌ها مانند ماه نورانی است که نورش، برای ابد خاموش نمی‌شود.

ابی‌گفت: ای رسول خدا! چگونه است بیان حالات امامان از سوی خدای عزّوجلّ؟

فرمود: همانا خدای تعالی برای من دوازده صحیفه (مهر شده) نازل فرمود که نام هر یک از امامان در مهر آن و صفتش در صحیفه اش بود.»

منتظران فردا در زمره ما هستند

۴- روایت حمران از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... ألا- تعلم أنّ من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى والخوف، هو غداً في زمرةنا؟!» (۱) آیا نمی‌دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیت‌هایی که می‌بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

منتظران کمیاب تر از کبریت احمرند

۵- «سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«والله الذي بعثني بالحق بشيراً ونذيراً! إنّ الثابتين على القول بإمامته في زمان غيبته، لأعزّ من كبريت الأحمر، فقام إليه جابر بن عبد الله أنصاري، فقال: يا رسول الله! لولدك القائم غيبه؟! قال: إي وربّي ليمحصنّ المدين آمنوا ويمحق الكافرين. يا جابر! إنّ هذا الأمر، من أمر الله وسرّ من سرّ الله مطوّى من عباد الله، فأياك والشكّ فيه، فإنّ الشكّ في أمر

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از روضه‌الکافی: ص ۴۲؛ بحارالأنوار: ۲۵۶/۵۲ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشاره‌الاسلام: ۱۳۱؛ الزام الناصب: ص ۱۸۳؛ يوم الخلاص: ص ۱۹۹.

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَفَرًا؛ (۱) سوگند به آن کس که مرا به حقّ بشیر و نذیر مبعوث کرده است! به تحقیق، آن هایی که در زمان غیبت او به عقیده امامتش ثابت بمانند، از کبریت احمر نایاب ترند.

پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! (آیا) برای فرزندت قائم غیبتی است؟!

فرمود: بلی، به خدا قسم! کسانی که ایمان آورده اند حتماً امتحان خواهند شد (تا عیار و معدّلشان مشخص شود) و کافر را محو (نابود) خواهد نمود. ای جابر! به تحقیق، این (غیبت) کاری است از کارهای خدا و سرّی است از اسرار خدا، پیچیده (و مخفی) شده از بندگان خدا، مبادا در آن شک نمایی؛ چون شک در امور خدا کفر است.»

عزیزان این روایات و روایات فراوان دیگر، در مورد انتظار هم مقام درجات و ثواب منتظران را، کرده و هم ما را بصورت آماده باش کامل نگه میدارد و اگر قبل از ظهور آن امام بزرگوار از دنیا رفتیم، هنگام ظهور به انتظار روندگان، تکلیف بازگشت و درک فیض حضور آن قلب جهان و مولای عالم امکان، خواهند نمود هر کس دوست داشت، رجعت می کند و در محضر آن قطب جهان آفرینش خواهد بود.

اللَّهُمَّ وَعَجَلْ فِي فَرْجَةِ الشَّرِيفِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَرْجَهُ از منتخب الأثر: ص ۲۴۳؛ ینابیع الموده: ۳/ ۱۶۳ ب ۹۴ از غایبالمرام و در ص ۱۰۸ ب ۷۸ از فرائد السّمطین و در ص ۴۸۸؛ بحار الأنوار: ۵۱/ ۷۳ ب ۱ ح ۱۸ از کمال الدّین. و در کتب دیگر از سنّی و شیعه این روایت را آورده اند.

مجلس ۳۲ سگان داران کشتی نجات

رواق منظر چشم من آشیانه تست***کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست

نداده ام بکسی نقد دل بجز مهرت***در خزانه به مهر تو و نشانه تست

به تن مقصرم از دولت ملازمت***ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

توقط عالمی ای شهسوار ورنه چراست***که توسنی چو فلک رام تازیانه تست

چرا زیاد تو یاد خدا کنیم اگر***کلید گنج سعادت نه در خزانه تست

زهی جلال و جمال و زهی صفات کمال***که در جهان همه گلبانگ عاشقانه تست

چو (فیض) طالب فیضم زخاک در گه تو***که فیض های الهی در آستانه تست

فیض کاشانی

اخبار مهدی موعود علیه السلام در کتاب های شیعیان، به وفور آمده است، یکی از مسایل بنیادی و حیاتی اسلام و هم چنین یکی از اصول مسلمة عقاید شیعه است که با دیگر عقاید اسلامی، پیوند ناگسستنی دارد و هیچ گونه تردید و تشکیکی در آن راه نمی یابد.

در واقع می توان گفت: در میان شیعیان، کسی پیدا نمی شود که منکر وجود مهدی علیه السلام باشد، چون رسول خدا و ائمه یازده گانه علیهم السلام همگی به اتفاق، از وجود و حکومت و حتی شخصیت آن بزرگوار، سخن فراوان گفته و نوشته اند، و هیچ گونه جای شک و شبهه ای باقی نگذارده اند که در آخرالزمان ایشان دولت حق را در کره زمین تشکیل و عدالت واقعی را در جهان برقرار خواهند ساخت.

کتاب هایی که از شیعیان درباره آن حضرت نوشته شده است (و بعضی از نویسندگان معاصر فهرست آن کتاب ها را جمع آوری نموده اند) متجاوز از هزار عنوان می باشد و حتی تعدادی از این کتاب ها پیش از به دنیا آمدن آن حضرت تألیف شده است و احادیث مربوط به «مهدی موعود» را ده ها سال پیش از تولد مبارک ایشان جمع آوری نموده و به نسل های بعد به یادگار گذاشته اند.

متن ۳۶۹۲ روایت که فهرست آن ها را در سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه آورده ام، به اضافه ۲۵۱۵ روایت دیگر پیرامون آن حضرت در منابع شیعه، از پیشوایان معصوم به دست ما رسیده است و در کتاب های مهم از جمله بحار الأنوار، غیبت طوسی، غیبت نعمانی، کمال الدین، و مانند این کتب که صرفاً در حالات آن حضرت نگارش یافته، آمده است و اخیراً نیز آیت الله صافی گلپایگانی، مؤلف محترم کتاب «منتخب الأثر» قسمت اعظم آن ها را از منابع مختلف و جمعاً ۶۲۶۶ روایت از ۱۵۴ کتاب، گرد آوری نموده و به جامعه شیعه تحویل داده است.

(خداوند ذخیره آخرتش گرداند. انشاءالله.)

قبلاً یکی دو جلسه، در باره ضرورت نبوت و امامت صحبت و تعدادی از روایات مربوطه را، به عرض برادران و خواهران گرامی رسانده ام علاوه بر آنها که با صحبت امشب ما نیز ارتباط دارد، به چند روایت، در این مورد و به مطالب بعدی توجه و دقت داشته باشید.

۱- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَلَدِي. وَقِيلَ: يَا

رسول الله! ومن أخوك؟ قال: علي بن أبي طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهدي يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، والهدى بعثني بالحق نبياً لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لأطال الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم عليهما السلام فيصلّي خلفه وتشرق الأرض بنور ربّها ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب؛ (۱) جانشینان من و حجّت های خدا بر مردم پس از من، دوازده نفرند، نخستین آن ها برادر من و آخرینشان فرزندم می باشد.

پرسیدند: برادر شما کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

پرسیدند: فرزندتان کیست؟

فرمود: فرزندم «مهدی» است. همان کسی که زمین را از عدل و داد لبریز می کند، همان گونه که با ظلم و بیداد لبریز شده باشد.

به خدایی که مرا به حق برانگیخت! اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را، آن قدر طولانی می کند تا فرزندم «مهدی» در آن ظهور نماید! آن گاه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و به امامت او نماز می گزارد و زمین به نور پروردگارش نور باران می شود و حکومت او به شرق و غرب گیتی گسترش می یابد و زمین و زمان در قلمرو عدالت و قدرت او قرار می گیرد.»

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: اگر همه مردم دو نفر باشند، یکی از آن دو نفر، امام بر دیگری خواهد بود و آخرین کسی که می میرد امام است، تا بنده ای بر خدای دلیل نیابد که خدا او را وا گذاشته بدون آن که حجّتی از طرف خود بر او قرار داده شود. (۲)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۱ / ۷۱ ب ۱ ح ۱۲ از کمال الدین.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۷ باب ۹.

۳- عمّاره بن طیار گوید: شنیدم اباعبد الله علیه السلام می فرمود: «لو لم یبق فی الأرض إلّا رجلاّن، لکان أحدهما الحجّه؛» (۱) اگر در روی زمین نماند، مگر دو نفر، یکی حجّت خواهد بود.»

۴- علا از محمّد گوید که ابی جعفر علیه السلام فرمود: «لا تبقى الأرض بغير إمام، ظاهر أو باطن؛» (۲) زمین بدون امام ظاهر یا باطن، نمی ماند.»

۵- مفضل از امام صادق علیه السلام از مدّت حکومت قائم - عجل الله فرجه الشریف - سؤال کرد؟ فرمود: «... بلکه ملک او دایم است و ملک است تمام نشدنی و حکمی است که منقطع نشود و کاری است که باطل نمی شود، مگر با اختیار و مشیّت و اراده خداوند؛ کسی جز او مدّت آن را نمی داند، سپس قضا و قیامت است که خداوند توصیف کرده است. (۳)»

۶- محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «زمین از حجّت خالی نمی ماند و آن حجّت، حلال و حرام را بیان می کند و به راه خدا دعوت می نماید و وجود حجّت از روی زمین قطع نشود، مگر چهل روز پیش از قیام قیامت و زمانی که حجّت از روی زمین برداشته شد، درهای توبه به روی مردم بسته می شود و بر هیچ نفسی که پیش از حجّت مؤمن نشده باشد، ایمانش بر او نوری نبخشد و اینان شرورترین خلق خدا هستند و ایشان هستند که قیامت بر آن ها به پا شود.» (۴)

پس حجت الهی در زمان ما بدون شک حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء است و در میان ما زندگی می کند ولی شناخته نیست.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از علل الشرایع: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳/ ۲۲ ب ۱ ح ۲۴ از آن.

۲- همان مدرک: ص ۷۶؛ بحار الأنوار: ۲۳/ ۲۳ ب ۱ ح ۲۶ از آن.

۳- معجم الملاحم و الفتن: ۱/ ۴۲۴، بحار الأنوار: ۵۳/ ۳۵ ب ۲۵ ح ۱؛ الزام الناصب: ۲/ ۲۸۰.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۱/ ۲۲۹؛ حلیه الأبرار: ۲/ ۶۸۶؛ بحار الأنوار: ۵۱/ ۳۴۷؛ کشف الشتره: عن وجه الغیبه: ص ۱۳۹ به نقل از آن.

غیبت و معنای آن

مُردَم زداغ هجر تو از بهر دیدنت***آخر کجا روم ز چه کس پرس و جو کنم؟

خشک است کام جهان و دل از التهاب عشق***از آب وصل تو چه شود تر گلو کنم؟

مسئله غیبت و چگونگی آن، از مسایل پیچیده و پر گفت و گو است که:

۱- آیا امام علیه السلام در ایام غیبت در جای به خصوصی زندگی می کند و از هر چه غیر آن، چشم پوشیده و در گوشه انزوا نشسته است؟!

۲- آیا در همه جا هست و فقط از انظار غایب و با مردم و در جمع مردم حضور دارد؟!

۳- با مردم قطع رابطه کرده و در موارد ضروری ارتباط برقرار می کند؟!

ابتدا به یک مطلب توجه فرمایید، در روایات مربوط به حضرت قائم ۷ سه کلمه «ظهور» و «خروج» و «قیام» زیاد به کار رفته است (که فرق این سه را بعداً در محلّش توضیح خواهیم داد).

امّا آن چه در این جا لازم است بدانیم، فرق دو کلمه ظهور و حضور است، ظهور یعنی آشکاری که باید دیده شود، ولی حضور اعم از آن است.

می گوئیم حضرت غایب است و ظاهر نیست؛ یعنی ظهور فیزیکی ندارد، نه این که حضور ندارد.

آن حضرت را غایب نامیده اند، چون ظاهر نیست، نه آن که حاضر نیست و غیبت به معنای حاضر نبودن، تهمت نارواست.

به عبارت دیگر، معنای غیبت او نامرئی بودن او نیست و نباید چنین تصوّر شود که حضرت در تمام مدّت غیبت تا وقت ظهور، یک وجود نامرئی است و دیده نمی شود، بلکه از روایات زیاد استفاده می شود، امام در میان کوچه و بازار، در رفت

و آمد، است و در مجالس مؤمنان و مردم شرکت می کند و به روی فرش های آن ها قدم می گذارد، ولی شناخته نمی شود، نه این که به طور کلی از میان مردم خارج و در گوشه ای زندگی می کند و از جامعه بریده است. (۱)

مگر او «امام زمان» نیست و نباید از اوضاع دنیا اطلاع داشته باشد، درست است که هنوز اجازه ظهور و عمل به رهبری ظاهری داده نشده است، اما رهبری باطنی و تکوینی اش که تعطیل نشده است!!

پس، آن حضرت تا زمان ظهور در میان مردم به طور ناشناس زندگی و رفت و آمد می کند و به وظایف محوله ولایی و تکوینی خود عمل می نماید و در میان جماعت حضور دارد و همه را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند، ولی نمی شناسند، مگر عاشقانی که دایم در آتش عشق او می سوزند و خاکستر می شوند و تا روز وصل، شوق دیدار او را در دل می پروراند، از منظر او دور است.

البته پرواضح است که ماموظفیم همیشه به ظهور آن حضرت دعا کنیم نه به حضورش، زیرا در همه جا حضور دارد اما ظهور ندارد.

شاهد تفسیر و توضیح بالا که امام علیه السلام در میان جمع حضور دارد و ظهور ندارد، معنا و مفهوم و مضمون احادیث ذیل است.

۱- حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ضمن حدیث طولانی که در آن، آیات و نشانه های رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان داشته است، فرمود: «من ذلک أنّ أمّ جمیل امرأه أبی لهب أته حین نزلت سوره تبت ومع النبی صلی الله علیه و آله أبوبکر بن أبی قحافه فقال: یا رسول الله! هذه أمّ جمیل محفظة أی مغضبه تریدک ومعها حجر ترید أن ترمیک به؟! فقال صلی الله علیه و آله: إنها لا ترانی، فقالت لأبی بکر: أین صاحبک؟! قال: حیث شاء الله، قالت: جئته

۱- (بنفسی أنت من مغیب، لم یخل منّا بنفسی أنت من نازح مانزح عنّا) جانم فدای تو باد که از ما بی خبر (و دور) نیستی، جانم فدای آن کوچ کننده (دوری گزیده ای که) از مادور نگشته است. (دعای ندبه).

ولو أراه لرميته، فإنه هجاني واللّعات والعزّي، إني لشاعره. فقال أبوبكر: يا رسول الله! لم ترك؟ قال صلى الله عليه وآله: لا ضرب الله بيني وبينه حجاباً؛^(۱) و (یکی) از این آیات است که امّ جمیل زن ابولهب^(۲) بعد از نزول سوره تبت با عصبانیت تمام، در حالی که سنگی در دست داشت، به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با او بود، ابوبکر گفت: ای رسول خدا! ام جمیل است و با عصبانیت، به دنبال تو می گردد و می خواهد تو را بزند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او مرا نمی بیند!! (ام جمیل آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و) به ابی بکر گفت: رفیقت کجاست؟!

گفت: هر جا که خدا خواهد.

گفت: اگر او را می دیدم، این سنگ را به سوی او پرتاب می کردم، او مرا هجو (بد) گفته است. قسم به لات و عزّی! من هم شاعرم (او را هجو می کنم).

ابوبکر (با تعجب) گفت: ای رسول خدا! او تو را ندید؟!

فرمود: نه، خداوند میان من و او حجاب زد (پرده کشید).

در تفسیر آیه ۴۵ سوره اسری (إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا) در «تفسیر المیزان» چنین جریان را از تفسیر الدر المنثور از ابو یعلی

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از قرب الأسناد: ص ۴۰؛ تفسیر المیزان: ۵۴۲ / ۲۰ از قرب الأسناد؛ کنز الدقائق: ۵۹۲ / ۱۱؛ نور الثقلین: ۶۹۸ / ۵؛ تفسیر کبیر فخر الرّازی: ۳۵۴ ۳۰؛ تفسیر روح المعانی: ۲۶۴ / ۳؛ تفسیر مجمع البیان: تفسیر سوره تبت؛ و تفسیر الدر المنثور: و تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر فی ظلال القرآن در تفسیر سوره تبت؛ تاریخ الکامل ابن اثیر: ۶۰ / ۲.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از علی بن ابراهیم قمی قدس سره در تفسیر «وامرأته حمّاله الحطب» گوید: کانت أمّ جمیل بنت صخر و کانت تنم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و تنقل أحادیثه الی الکفار. امّ جمیل دختر صخر (خواهر ابی سفیان) سخن چینی می کرد هر چه از رسول خدا: صلی الله علیه و آله می دید به کفار تمامی (سخن چینی) می کرد (خبر می داد و از اسرار رسول خدا مطلع می ساخت!!).

و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی همگی از اسماء بنت ابی بکر آورده است، با این بیان: «قالت: لَمَّا نَزَلَتْ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» أَقْبَلْتُ الْعَوْرَاءَ أُمَّ جَمِيلٍ وَلَهَا وَلَوْلَهُ وَفِي يَدَيْهَا فَهْرٌ، وَهِيَ تَقُولُ: مَذْمُومًا أَبِينَا، وَدِينَهُ قَلِينَا، وَأَمْرَهُ عَصِينَا. وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَأَبُوبَكْرًا إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَقَدْ أَقْبَلْتُ هَذِهِ وَأَنَا أَخَافُ أَنْ تَرَكَ، فَقَالَ:

إِنَّهَا لَا تَرَانِي، وَقَرَأَ قَرَأْنَا اعْتَصِمَ بِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ... فَجَاءَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَلَمْ تَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ! بَلَّغْنِي أَنْ صَاحِبُكَ هِجَانِي؟! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا، وَرَبُّ هَذَا الْبَيْتِ مَا هِجَاكَ، فَانصرفت وهي تقول: قد علمت قریش آنی بنت سیدها!؛ (۱) اسماء گفت: وقتی که آیه «وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» نازل شد که زن ام جمیل با ولوله و سنگ به دست، آمد و جملات بالا را می خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و ابی بکر در کنارش بود، گفت: (ای رسول خدا!) این آمد و من می ترسم تورا ببیند!

فرمود: او مرا نمی بیند و قرآن می خواند و خود را با آن نگاه داشت (بیمه کرد). او آمد تا بالای سر ابوبکر ایستاد، در حالی که پیامبر را نمی دید، گفت: ای ابابکر! به من رسیده که هم صحبتت مرا ناسزا گفته است؟!

ابوبکر گفت: نه، به خدای این خانه قسم! او ترا ناسزا نگفته و هجو ننموده است.

پس او منصرف شد و می گفت: به تحقیق، قریش می داند من دختر بزرگ و آقای آن ها هستم.

۲- ابوبصیر گوید: همراه امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم، در حالی که مردم به مسجد رفت و آمد می کردند. حضرت به من فرمود: از مردم، حضور مرا بپرس، آیا مرا می بینند یا نه؟! من از هر کس می پرسیدم، آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟! می گفت: نه، در حالی که ایشان همان جا ایستاده بود؛ تا این که ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد، حضرت فرمود: از او هم بپرس. من گفتم: (ای ابا هارون) آیا

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از تفسیر المیزان: ۱۳ / ۱۳۰ در تفسیر آیه ۴۵ أسری؛ در بحار الأنوار نیز این جریان را از امام رضا از پدران بزرگوارش: نقل کرده است.

اباجعفر را دیدی؟! او گفت: مگر این جا نایستاده است! گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه ندانم در حالی که نوری است درخشان، درست است که من چشم ظاهری ام را از دست داده ام، اما چشم دلم باز است. (۱)

پس با توجه به این روایات، روشن می شود که ما از او غایبیم، نه او از ما، ما شایستگی دیدارش را نداریم، ولی او با ماست و مراقب اعمال ماست، زیرا حجت الهی زمان ما است، هر چند ظهور فیزیکی ندارد، اما حضور دارد و از اعمال ما بی خبر نیست!

۳- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می گفت: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ لَشَبَهَ مِنْ يَوْسُفَ، فَقُلْتُ: فَكَأَنَّكَ تَخْبِرُنَا بَغِيْبِهِ أَوْ حَيْرِهِ؟ فَقَالَ: مَا يَنْكُرُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَلْعُونُ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ مِنْ ذَلِكَ؟ إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا عَقْلَاءَ أَلْبَاءَ أَسْبَاطًا وَأَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَكَلَّمُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَتَاجَرُوهُ وَرَاوَدُوهُ وَكَانُوا إِخْوَتَهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، لَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى عَرَفَهُمْ نَفْسَهُ، وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا يَوْسُفُ فَعَرَفُوهُ حِينَئِذٍ، فَمَا يَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، يَرِيدُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَنْ يَسْتَرِ حَجَّتَهُ عَنْهُمْ، لَقَدْ كَانَ يَوْسُفُ إِلَيْهِ مَلِكُ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ مَكَانَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ وَاللَّهِ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوَلَدَهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ. فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحَجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِكُمُ الْمَظْلُومِ الْمَجْهُودِ حَقَّهُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فَرَشَهُمْ، وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ، كَمَا أَذَّنَ لِيَوْسُفَ حَتَّى قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفَ قَالَ: أَنَا يَوْسُفَ...؛ (۲) همانا صاحب این امر شباهتی با یوسف دارد.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مکیال المکارم: ۱/ ۵۰۰: یوم وقت معلوم: ص ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۸۴؛ کافی: ۱/ ۳۳۷؛ بحار الأنوار: ۵۲/ ۱۵۴ ب ۲۳ ح ۹ از دلائل الإمامه.

گفتم: گویا شما به ما غیبت یا حیرتی را خبر می دهی!

فرمود: این خلق دور از رحمت خدا و همانند خوک ها هستند، زیرا این (غیبت) را انکار می کنند؟! همانا برادران یوسف، صاحبان عقل و خرد و اسباط اولاد انبیا بودند، بر یوسف وارد شدند و با او صحبت کردند و همدیگر را مخاطب قرار دادند و با او خرید و فروش کردند و با او رفت و آمد نمودند، در حالی که آن ها برادران او و او برادر آن ها بود. مع الوصف او را شناختند تا این که خود را به ایشان شناسانید و گفت: من یوسفم. در آن وقت او را شناختند. پس چرا این امت سرگردان، انکار می کنند که خدای عزوجل بخواهد در یکی از اوقات، حجت خود را از آن ها مستور سازد.»

به تحقیق، یوسف پادشاه مصر بود (شهرت داشت) و میان او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر می خواست جای خود را به پدر نشان دهد، می توانست! (ولیکن یوسف مجاز نبود، خود را بر پدرش خود را آشکار سازد و پدر ۴۰ سال گریست و در معرض امتحان های گوناگون قرار گرفت و چشمانش نابینا و سفید شد.) به خدا سوگند! یعقوب با فرزندانش پس از مژده (پیدا شدن یوسف) نه روزه خود را به (پایتخت) مصر رسانید، پس چرا این امت، منکر آن هستند که خداوند به حجت خود، قائم - عجل الله فرجه الشریف - آن کند که به یوسف کرد و این که صاحب مظلوم و انکار حق شده شما (یعنی) صاحب این امر، مانند یوسف باشد، در میان آن ها تردّد کند و در بازارهایشان راه رود و روی فرش هایشان قدم زند، ولی (اجازه ندارد که با مردم ارتباط آشکار داشته باشد) او را بشناسند (او از حال آن ها باخبر باشد و آن ها را ببیند و بشناسد و آن ها او را ببینند، ولی او را نشناسند و همانند یعقوب (علیه السلام) آن قدر انتظار بکشند و چشمان عاشقان او از گریه فراق، کور و انتظار افراد سبک ایمان، مبدل به یأس و زبان بدخواهان به بدگویی باز شود) تا روزی که خداوند اجازه دهد خود را بشناساند، هم چنان که به یوسف اجازه داد و برادرانش که او را فراموش کرده بودند، بعد از آن که یوسف خود را به آن ها نشان داد، گفتند: آیا تو

یوسفی؟! گفت: من یوسفم. (۱)

امام صادق علیه السلام ایشان را به یوسف یعقوب تشبیه می کند که برادرانش او را می دیدند، ولی نمی شناختند، یوسف زهرا علیها السلام نیز برادران دینی گناهکارش او را می بینند، ولی نمی شناسند.

امام باقر علیه السلام نیز ظهورش را به درست شدن کار یوسف با خواب دیدن پادشاه مصر، تشبیه می نماید. (۲)

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: اما آن چه که از سنت های انبیا گذشته در مورد غیبت هایشان، به وقوع پیوسته است، همانا درباره قائم ما اهل بیت علیهم السلام اجرا خواهد شد. (۳)

۵- در روایت دیگر از امیر آزادگان، علی علیه السلام چنین آمده است: «سوگند به خدای علی! حجت زمین، در روی زمین وجود دارد، در راه های آن، راه می رود، به خانه ها و قصرهای زمین داخل می شود و در شرق و غرب زمین می چرخد، گفتار مردم را می شنود و بر ایشان سلام می کند و آن ها را می بیند.» (۴)

بنابراین او در همه جا حاضر است، اما بر نامحرمان ظاهر نیست، نور دهنده شمع جمع است، اما جمع از او غایب هستند! (۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۲/ ۱۳۴ ح ۴.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۱/ ۳۲۹ ح ۱۲.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از کمال الدین: ۲/ ۳۴۵.

۴- «فور ربّ علیّ، انّ حجتها علیها قائمه، ماشیه فی طرقاتها، داخله فی دورها و قصورها، جواله فی شرق الأرض و غربها، تسمع الکلام و تسلّم علی الجماعه،...» سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۷۲؛ یوم الخلاص: ص ۱۱۱ و ترجمه آن، روزگار رهایی: ۱/ ۲۲۳؛ (این فصل، و فصل حضور در موسم حج، و فصل حضور در میان مردم) مکمل یکدیگر و رابطه تنگاتنگ دارند.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. به فصل «عدم ظهور چرا» و «حضور در میان مردم» مراجعه شود.

در کتب فراوانی؛ مانند مکیال المکارم جهات مختلف شباهت امام به انبیا و ائمه علیهم السلام را به ترتیب از آدم تا حضرت سید الشهداء علیه السلام با استفاده از روایات، دسته بندی کرده و مرتب نموده و بیان کرده است.

پس ای عزیزان آن وجود مبارک بعد از دریافت اجازه ظهور از خدای متعال، با یاران (و فرماندهان) ۳۱۳ نفر در مکه حاضر شده و در جلوی حجرالاسود ظهورش را به دنیا اعلام نموده و پس از چند روز اقامت در مکه و اصلاح آن شهر، با ده هزار لشکر به مدینه منوره حرکت می کند و پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبر ناشناخته مادر مظلومه اش و قبور امامان مدفون در بقیع و سوزاندن لات و عزی و تعیین حاکم، به سوی نجف اشرف و کوفه، حرکت می کند.

در وادی السلام نجف، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام را ملاقات می کند و دستورالعمل را از آن دو بزرگوار می گیرد و وارد کوفه می شود.

در کوفه بالشکر سفیانی رو برو می شود پس از دفع آنها بالشکر سید حسنی و خراسانی و طالقانی و غیر از آنها، ملاقات می کند و پس از تسلیم آنها، خانواده محترمش در مسجد سهله ساکن و مقر حکومتش کوفه و مسجد کوفه خواهد بود.

همانگونه که کوفه پایتخت و مقر حکومت امام اول بود، پایتخت و مقر حکومت حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء خواهد بود.

کوفه به قدری بزرگ خواهد شد که از یک طرف به کربلا که الان ۱۸ فرسخ به کربلاست و از طرف دیگر دیگر به حیره که الان ۱۲ فرسخ فاصله دارد، متصل خواهد شد و مسجدی که ۱۲ هزار در خواهد داشت، بنا گردیده و حضرت در آن نماز جمعه و غیره، اقامه خواهد کرد.

البته توجه دارید که در آن زمان تمام کره زمین، یک کشور خواهد شد، چون غیر از امام کس دیگر بر روی زمین حکومت نخواهد کرد.

برابر روایات وارده، در مدت ۸ ماه تمام کره زمین را با تجهیزات فوق مدرن آن روز، تسخیر خواهد کرد و به تمام ولایات استاندار و فرمانده لشکر اعزام خواهد نمود و هنگام اعزام می فرماید: هر وقت برایتان مشکلی پیش آمد به کف دستتان نگاه کنید که دستور من در آن نوشته خواهد شد.

تمام مردم روی زمین امام را حضوراً دیده و صحبت و حل مشکلشان را خواهند خواست، در تکنیک های فعلی عکس اشخاص در وسایل ارتباط جمعی دیده می شود، در آن زمان در اثر پیشرفت های علمی یا دانش اختصاصی امام، مردم حضوراً و بی پرده ملاقات خواهند داشت.

در مسجد بیت المقدس هنگام نماز صبح حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید و حضرت به او تکلیف اقامه نماز می کند و او می گوید: زمان مأموریت من، سپری شده است فعلاً امام شماست، به حضرت اقتداء می کند و وسایل ارتباط جمعی آن زمان آن را بطور زنده پخش می کند، مسیحیان روی زمین که این جریان را دیدند همگی به حضرت تسلیم خواهند شد.

طبق جمع بندی روایات، مدت حکومت آن حضرت ۳۰۹ سیصد و نه سال به مدت خواب اصحاب کهف، خواهد بود و نهایتاً زنی سرخ مو و ریش دار مانند مردان به نام حلیمه سعدیه، موقع عبور حضرت، هاون آهنی به سر حضرت کوبیده و شهید خواهد کرد.

چون معصوم را باید معصوم غسل داده و کفن نموده و نماز بخواند، امام حسین علیه السلام رجعت نموده و برای آن حضرت این تشریفات را انجام خواهد داد و در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن خواهد کرد.

بعد از آن، دوران رجعت به ترتیب شروع و تمام امامان علیهم السلام امامت و مأموریت خود را شروع کرده و در پایان باز خود حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. رجعت نموده و بقیه دوران امامت خود را خواهد گذراند و در نهایت، این مجموعه جهان آفرینش برچیده شده و قیامت قیام خواهد کرد.

حال این سؤال پیش می آید که حضرت در پایان حکومت خود بعد از رجعت که با اجل رسمی از دنیا خواهد رفت که دیگر نه معصومی هست و نه امامی، کفن و دفنش را که انجام خواهد داد؟ و آیا امامان رجعت کننده پس از وفات معمولی آن زمان، آیا در قبرهای فعلی دفن خواهند شد یا در جایی که آن زمان وفات خواهند کرد و ده ها سؤال دیگر؟!!!!.

پرسش هائیکه که سخنان فهرست وار مجلس امشب را، با تمام اسناد و مدارک ریز به ریز در کتاب «اسلام فراتر از زمان» در دو جلد ضخیم که مسجد مقدس جمکران، چاپ می کند و در کتاب «۱۱۱ سؤال درباره امام زمان علیه السلام» پاسخ گفته و نوشته ام طالبین به آن کتاب که دارای مطالب نو است، مراجعه نمایند.

کی شوی از پرده غیبت برون یابن الحسن***ناز دیدارت شود روشن عیون یابن الحسن

بر دل بی تاب جمله عاشقان بقرار***با قدمت بخش آرام و سکون یابن الحسن

عالم ما را شود قسط و عدالت بقرار***ظلم سازی محو و ظالم سرنگون یابن الحسن

محشری برپا ز نیروی یداللهی کنی***کاخ بیداد و ستم را واژگون یابن الحسن

مهر جاویدان تو تابان بود تا روز حشر***روشنی بخش همه عصر و قرون یابن الحسن

رمز و راز ما که در پیکار نام پاک توست***آتش افکننده در خصم زبون یابن الحسن

با سلاح عشق و ایمان در مصاف ظالمان***می شود پیروز بر شمشیر خون یابن الحسن

ای خوش آنکو بردرت کوس گدایی می زند***کی بود شاهی به پای این شئون یابن الحسن
آتش عشق تو گرمی بخش جان حامدست***می شود هر دم شرار آن فزون یابن الحسن

مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر)

تو برتر از هزاران یوسف کنعانی

اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی***مرا از لطف خود هر دم به بزم خویش می خوانی

خلیلی، یوسفی، نوحی، سلیمانی نمی دانم***دم پاک مسیحا و کف موسی بن عمرانی

حدیث ليله القدری هزاران ماه را ماهی***نزول آیه سبز و صفابخش بهارانی

اگر حسن تو را وصفی شود من فاش می گویم***تو برتر از هزاران یوسف زیبایی!

جمالت را در این عالم اگر تمثیل بگذارند***تو تفسیر تمام آیه های لوح پنهانی

لبت گر و شود ای مخزن علم خداوندی***حکیمان را بیاموزی ز حکمت های لقمانی

الا روح مجسم در کنار آیه تطهیر***سزد آن که جمالت را ز ناپاکان بیوشانی

بیا ای مهر بی همتا لوای نور برپا کن***تو غمخوار تمام بی پناهان و ضعیفانی

تو آن گنجینه لطف و عطا و جود و احسانی***یقین دارم گدایان را ز دربارت نمی رانی

تویی مرهم به زخم بی شمار مادرت زهرا***بیا با مقدمت روشن نما آن قبر پنهانی

تو که ناگفته می دانی حکایت های پنهان را***اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی

رسید عباس صدرالدینی

دوست دارم در این مجلس در باره امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء
صحبتی داشته باشیم.

ابتداءً این دو مطلب را به خاطر بسپارید،

۱- برابر روایات وارده خداوند دو نفر را به مقام رحمة للعالمین منصوب نموده است یکی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱) ما ترا جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم، و دومی خاتم الاوصیاء عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فرجه الشریف. مانند، لوح حضرت زهراء علیها السلام ... ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، علیه کمال موسی، و بهاء عیسی و صبر ایوب، ... (۲) سپس آن (دین) را با پسر رحمة للعالمینش، که در اوست کمال موسی، و ابهت عیسی، و صبر ایوب، به کمال می رسانم.

۲- همه ائمه علیهم السلام دارای مقام های بالا و والائی هستند که نمونه ای از آن را در گذشته، به عرض سروران، رساندم یعنی کارهایی که امام اول ما، انجام می داد همه امامان بعدی هم می توانستند انجام دهند، برای روشن شدن این عقیده به روایاتی در باره امام زمان و حجت الهی در عصر ما، توجه فرمائید.

در روایت وارد شده است که حکیمه خاتون گفت: که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق لقای او شدم رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود: سپردم او را بآن کسی که از ما و تو به او احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما و چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهاردهم بر

۱- (انبیاء: / ۱۰۷).

۲- خبر لوح مشهور است که امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله جریان دیدنش لوح سبزی رادر دست حضرت زهراء علیها السلام و شرح نوشته لوح که مفصل است و در آخربخش ۱۴ فصل متفرقات سیمای جهان در عصر امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فرجه از آورده ایم. اصول کافی: ۱/ ۵۲۷ و منتخب الأثر: ص ۱۷۹ فصل ۱ باب ۸ حدیث ۴۵ از عیون أخبار الرضا؛ اعلام الوری: ص ۳۷۱؛ اثبات الوصیته؛ ص ۱۴۳؛ احتجاج طبرسی: ص ۶۶۷؛ بحار الأنوار: ۳۶/ ۱۹۵ ب ۴۰ ح ۳؛ غیبت نعمانی: ص ۳۰؛ غیبت طوسی: ص ۹۳؛ ال ۲۱۳؛ کمال الدین: ص ۳۰۸.

روی من می خندید و تبسم می فرمود، پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود: که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب الأمر علیه السلام شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه صلوات الله علیهم فرستاد و بِسْمِ اللّٰهِ گفت، و آیه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (قصص ۶)» را تلاوت فرمود. پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا شروع نمود از صحف آدم و بزبان سریانی خواند و کتاب ادريس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهيم و تورات موسی و زبور داود و انجيل عیسی و قران جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد. (۱)

در ذیل این روایت لازم است، در مورد این گونه روایات قبلا هم در حالات به دنیا آمدن امیرمؤمنان علیه السلام و در مجلس «مطالبی در باره مولا» صحبت کردم که

۱- کل روایاتی که در باره پیامبران و امامان به ما رسیده است، اگر دیدیم با برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی و عنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است،

۲- در خصوص روایت حکیمه خاتون ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؛ ۲- بچه دو سه روزه، چطور ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند و بخواند؛ ۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت

۱- (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام ج ۲ ص ۵۲۸ از منتهی الامال ج ۲ باب ولادت آن حضرت).

شود و ..

اولاً اینها بچه بظاهر دو و سه روزه اند ولی بر گردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی الله اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است. (۱)

از نظر مقام ملکوتی و تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقند مگر طبق نص صریح قرآن کریم عیسی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصر در بچه گی حرف نزدند یا شهادت دادن یک بچه چند ساعته برای تبرئه جُریح عابد بنی اسرائیل، در تاریخ نیامده است، بالا-تر از این مگر در تاریخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام در نوک نیزه را بما باز گو نکرده است. (۲)

(مهربانتر از پدر و مادر)"

آن حضرت هم خود رحمه للعالمین و هم فرزند رحمه للعالمین است، او سلاله، قاتل نواز و گذشت و عفو است، او برای وصل کردن می آید، نه برای فصل کردن، او می آید صفات کمال را در جامعه پیاده نماید، و خلق و خوی انسانی را، به اجرا در آورد، او با اعمال انسانی خود، به جوامع بشری، درس سیادت و آقائی و اعمال مثبت، خواهد آموخت، نه درنده خوئی و کینه توزی و انتقام جوئی و کردار زشت و منفی؛

او کشور خود را روی پایه ها (و فونداسیون) الفت و آرامش و نوع دوستی و هزاران کمالات انسانی، بنا خواهد کرد، و شالوده جذابیت را خواهد ریخت، نه دافعه و گریز از مرکز را؛

۱- برای اطلاع بیشتر از منابع و مدارک این گفتار به کتاب (سرچشمه حیات) مؤلف از صفحه ۱۸ بعد رجوع نمائید.

۲- در این مورد به قرائت امیرمؤمنان علیه السلام کتابهای آسمانی را، مراجعه فرمائید.

برای تکمیل این بحث به حدیث ذیل دقت فرمائید.

امام رضا علیه السلام فرمود: ... یكون أولى الناس بالناس من أنفسهم و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعاً لله عزّ و جلّ و يكون آخذاً للناس بما يأمر به و أكفّ الناس عما ينهى عنه»^(۱). او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدرانشان و مادرشان مهربان تر و در برابر خداوند از همه متواضع تر است، آنچه به مردم فرمان می دهد خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و از آنچه مردم را نهی کند خود بیش از همگان، از آن پرهیز می کند.

همین حالا- هم زمان غیبتش است، درست است که مأموریت تشریحی ندارد، اما از مأموریت تکوینی که کنار گذاشته نشده است، بلکه به تمام زوایای کره زمین، اشراف داد و سر می زند و مخصوصاً به اوضاع شیعیانش، نظارت دارد و مشکلات آنها را حل می کند و دعا می کند چنانکه در نامه های متعدد، خود وجود مبارکش، به این موضوع اشاره نموده است.

و در مورد رفتار «قائم آل محمد علیهم السلام» بعد از ظهور و خروج، با مردم روی زمین، روایتها و نظریه های متفاوت به دست ما رسیده است.

۱- سنی ها معتقدند به اندازه پَرِ پشه خون ریزی نخواهد شد و کلّ روی زمین، بدون مقاومت و سرکشی، به امام و ارتش او تسلیم خواهند شد.

۲- گروهی بر این باورند که، امام علیه السلام، ستمگران و کافران وو .. را بدون سؤال و جواب از دم تیغ شرر بار، خواهد گذراند و کافر و خارج از اسلام، با قهر امام که قهر خداست، سوخته و نابود خواهند گردید!!، مستمسک این گروه، تأویل بعضی از آیات و روایات و عباراتی مانند «أین قاصم شوکه الجبارین و أین هادم أبنيه الشّرك و التّفاق» و مانند اینهاست، که مورد استناد خود قرار داده و از آن فرزند رحمة للعالمین، نعوذ بالله یکک چهره سفاک و خونریز و خشن و بدون گذشت ساخته اند!!؛

۱- امام رضا علیه السلام، الزام الناصب: ص ۱۰.

اما آنچه که تأویل آیات و صراحت اخبار و منطوق احادیث فراوان، و همچنین عقل سلیم و وجدان سالم و انصاف و منطق صحیح حکم می کند، و همین طور عدل و دادی که امام علیه السلام در روی زمین برقرار خواهد ساخت، و درایت کشور داری و سیرت مدیریتی که، آن خلاصه انبیاء، و چکیده اولیاء داراست، می گوید: راه سومی وجود دارد که جز آن دو راه و درخورشان مقام ولایت و بر گرفته شده از صفات خداوندی است!

۳- آن امام رحمت عالمیان برای جلوگیری از تلفات و نابودی و خونریزی زیاد، با اتمام حجت و تفهیم راه درست و صحیح به وسیله رسانه های گروهی پیشرفته آن زمان و در نهایت با ایجاد رعب و وحشت و وسائل دیگر، تلاش خواهد کرد که بندگان خدا را، به خدا متوجه نموده و به راه او برگرداند و آرامش کامل را برقرار سازد در غیر این صورت است که مانند جد بزرگوارش دستورات دشمن شکن و «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ نَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ (۱)» و بکشید آنها را هر جا گیر آوردید و بیرون کنید آن گونه که شمارا بیرون راندند

فَخُدُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲) «هر جا آنها را یافتید بگیرید (و اسیر کنید و) بکشید...» (۳)

و امثال این آیات، بدون گذشت و دلسوزی، با فرمان قهاره آن قهر الهی به اجرا در آمده، ریشه ظلم و فساد سوخته و جهان روی خوشبختی را خواهد دید و طعم زندگی درست را خواهد چشید.

البته آنانکه با اخبار و روایات ظهور و قیام و خروج حضرت «مهدی موعود علیه السلام»

۱- بقره: ۱۹۱.

۲- نساء: ۸۹.

۳- «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ - بقره: ۱۹۳.» با آنها بجنگید تا فتنه (و کفر) برچیده شود و تمامی دین (روی زمین) برای خدا باشد» وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ انفال: ۳۹. و با آنها بجنگید تا ریشه فساد برچیده شود و در روی زمین دین خدا حکمفرما شود»

سر و کار دارند، می دانند که بعد از قیام «قائم علیه السلام»، مردم، نه به صورت دست بسته و دربست، تسلیم خواهند شد و نه با خواهش و تمنا، چون از ارتش سفیانی گرفته تا مکّیان و مدینه ای ها و خروجیان مسجد و زیدی ها و بُتریه ای ها و متمرّدین بازار «تَمّارین» کوفه و بصریان متکبر و غیراینها، در برابر امام علیه السلام ایستادگی ها و مقاومت‌هایی خواهند داشت!!؛

و نه آنگونه خواهد شد که امام علیه السلام قهر سوزان الهی باشد و همه مخالفین خود را، بی چون و چرا، قتل عام نموده، و تر و خشک را یکجابسوزاند و خاکستر کند!؛

بلکه با همان راه سوم، پیش خواهد رفت. (۱)

(امامت به که و چه کسی)

کشتارهای فجیع نزدیک ظهور حکومت ها و دولت های خود کامه آن زمان و قحطی ها و طاعون ها و مرگ سرخ و سفید، که مردم را مستأصل نموده و درو خواهد کرد (۲) و تا مرز از بین رفتن نه دهم مردم پیش خواهد رفت، دیگر چه جمعیتی خواهد ماند که نصف بیشتر بقایای آنها را هم، امام علیه السلام از میان بردارد، و می خواهد به که و چه جمعیتی امامت کند و چه کسانی را در کشوری به وسعت زمین، تربیت و به سوی خدا، متوجه سازد!

اساساً در تشکیلات خدای مهربان، مگر «اصل» در گذشت و عفو نیست؟! مگر سفره گسترده رحمت و رأفت خدا، در زمان حضرت «قائم علیه السلام»، برچیده خواهد شد؟! همان خدائی که به بعضی از انبیاء سلف در مواقعی که می خواستند نفرین کنند، می فرمود: «آرام باش و ساکت شو این ها را تو نیافریدی و اینها بندگان منند (و هزاران شواهد دیگر)،

۱- برای اطلاع بیشتر از چگونگی وقایع آن زمان (به مطالب ارزنده کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) در این موارد مراجعه فرمائید.

۲- (به فصل جنگ جهانی کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید)

و آیا صفات مهربانی به خشونت، عفو و گذشت، به انتقام جوئی، و محبت و علاقه، به کینه توزی و اخلاق نیک به درنده خوئی وو .. تبدیل خواهد شد، یا مسئله چیز دیگری است؟!؛

وانگهی آن وجود ملکوتی که می خواهد جهانی را از آشوب و فتنه و فساد و ظلم و ستم، به جهان عدل و داد و آشتی ها و مهربانی ها و خلاصه به گلستان، تبدیل کرده و قهرها و خصومت ها را از بیخ و بُن برکند، خود می خواهد مظهر این صفات رذیله باشد؟!؛

مگر او، فرزند دل‌بند آن رسول الهی که در اثر ضربات سنگین، (قریش) در بالای کوه «ابو قیس» با حال نزار افتاده بود، و اجازه نداد، ملائکان موکل به زمین و کوه و دریا و باد وو .. کوچکترین ضرری به امتش برساند، نیست؟!؛

یا مگر جگر گوشه «علی علیه السلام» «قاتل» بخش و نور چشمش «حسین علیه السلام» گذشت کننده از تقصیر سنگین تر از کوههای «حرّ»، نیست؟!؛

یا از نسل «کاظم الغیظ» های، راضی به رضای خدا، نیست که بدون اتمام حجت، با یک اشاره بندگان خدا را، از صفحه روزگار برچیند؟!؛

بلی جای انکار نیست، او مظهر قهر خداست، اما برای کسانی که دیگر قابل اصلاح نخواهند بود، نه یکسان و برای همه!؛

او انتقام گیرنده است از ستمگران تاریخ، از قاتلان مقتولان بناحق، از ظالمان مظلومان، از قاتلان علی و حسین علیهم السلام و یاران آنها، از ظالمان مادرش «زهراء» علیها السلام و محسن سقط شده اش وو ... اما نه از عامه مردم که هنوز حجت بر آنها تمام نشده و تیره بختی شان به اثبات نرسیده است.

او ویران کننده بناها است، اما نه همه بناها بلکه بناهایی که از خون دل فقرا و مساکین و ضعیفان و شرک و کفر، بالا رفته و ستمگران خون آشام را، در خود جای خواهد داد.

بلی او مخرب و نابود کننده مساجد است اما نه همه مساجد، بلکه مساجدی که

با بدعت و مال حرام بنا شده و یا عنوان «مسجد ضرار» را با خود یدک می کشد! و گرنه او در پیمان دو طرفه ای که هنگام بیعت از مردم خواهد گرفت، در بند ۱۱ آن از مردم تعهد می گیرد که مسجدی را خراب نکنند! (۱)

ساحت مقدس امام از اسراف ها و تبذیرها میزاست، و دامن مطهر امام علیه السلام دور از آلودگی ها و زشتی های به هدر دادن اموال مسلمان ها و بیت المال ها و یک بام و دو هوا کردن ها است، پیمان گیر عدم تخریب مسجد، خود تخریب کننده، مسجدها باشد؟! مگر اینکه عناوین ثانویه روی آنها بنشیند و پرزند.

«قطبی ها و سبیریائی ها»

آنهایی که در آخرین نقطه قطب شمال یا جنوب و یا در بیابان های سرزمین سبیری و امثال اینها، زندگی می کنند و کوچکترین کلمه ای از اسلام به گوششان نخورده و نشنیده اند، و با روال عادی همه صاحبان ادیان، چشم باز کرده و دین آباء و اجدادیشان، به وسیله پدر و مادران، به آنها انتقال یافته و یا اساساً معتقد به دینی نیستند، اینها چه تقصیری دارند، بدون اتمام حجت، آن هم با لغت ها و زبان های مادری خود، از دم شمشیر بگذرند و از روی زمین برداشته شوند؟!!

به نمونه هائی از احادیث در باره رفتار حکومتی امام علیه السلام با در نظر گرفتن «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بودنشان، توجه فرمائید.

۱- طبق روایات فراوان، وقتی که «قائم علیه السلام» قیام کرد «یسیر بسیره (بسّنه) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» با سیرت و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، رفتار خواهد کرد، پر واضح است آن زمان که تاج «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ی (۲) را بر سر گذاشت بنایش بر عفو و بخش و کنار آمدن و معالجه بیماران روحی امتش بود، با این خلق و خوی

۱- به فصل (پیمان دو طرفه) کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید.

نبوت و رسالت بود که رفتار پیامبر، با دشمنان و مخالفانش، کنار آمده و اسلام را اجباراً به کسی تحمیل نکرد، تا دوران نبوتش، این گونه سپری شد که؛

۱- با آنها پیمان عدم تعرض بست و با پرداختن جزیه، زندگی در زیر لوای اسلام را، برای آنها، تجویز کرد.

۲- با تبلیغ و نصیحت و اتمام حجت و .. نه با اعمال زور، آنان را برای گرایش آزادانه، به اسلام فرا خواند.

۳- پس از یأس و نومیدی از هدایت یافتن و بروز خطر از سوی آنها، اعلان جنگ می نمود و ریشه فساد را، خشک می کرد؛

در بحران جنگ نیز اگر کسی اسلحه به زمین می گذاشت، او را بی چون و چرا می بخشید، تا جایی که خون «وحشی» قاتل عمویش حمزه را، هدر اعلام نموده بود، باز با گفتن دو کلمه شهادتین، از او در گذشت و از گرفتن انتقام، چشم پوشی کرد، مشروط بر اینکه دیگر در مدینه نمانده و در برابر چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تردد و خود نمائی نکند.

و اگر در میدان جنگ اسیرانی می گرفتند، باز با آنها، مدارا می نمود و فدیة می گرفت، یا از باسوادهایشان، تحت شرایطی، برای بی سوادهای امت، استفاده علمی می کرد و آزادشان می نمود، و پس از گذراندن این مراحل، اگر به قولشان وفا می کردند، متعرض آنها نمی شد و لی روزی که، مانند یهودیان بنی قریظه و بنی قینقاع و جز آنها، پیمان شکنی می کردند، در آن صورت بود که از ایمان و اصلاح شدن آنها مأیوس می شد، و برای حفظ آرامش جامعه و امنیت مسلمانها، قلع و قمع شان می نمود، چون چاره دیگر نداشت، بقای کسانی مانند آنها مایه سلب آسایش و مخلّ برقراری کامل نظام می بود؛

فرزند گرامی اش، حضرت «مهدی موعود» علیه السلام نیز با این سیرت و سنّت و با آن تاج «رحمہمّللعالمینی» پیش خواهد رفت.

در بعضی از روایات که آمده است حضرت «قائم علیه السلام» با سیرت امیر مؤمنان علیه السلام

رفتار نخواهد کرد، در صورت قبولی این گونه روایت ها، و از نظر فنی و رجالی، مخدوش نبودن اسنادشان، منظور آن است که امیر علیه السلام به خاطر حفظ جان شیعیان و یا متولد شدن آنها در آینده از پشت مخالفان، مخالفین خود را، با اینکه از هدایت آنها مأیوس می شد (مانند اشعث بن قیس ها را) به قتل نمی رسانید، که بعد از شهادتش، آنها که زمام امور را در دست گرفتند، مبادا از شیعیانش، انتقامجویی بکنند، ولی حضرت «قائم علیه السلام» از این رفتار ها مستثنی است، چون نه در اصلاب مخالفان، شیعیانی وجود خواهد داشت تا منتظر تولد آنها باشد، و نه در آینده برای آنها حکومتی خواهد بود که از شیعیان، انتقام بگیرند.

۲- برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و مهار کردن، افسار گسیختگان روی زمین، با ایجاد «رُعب، و وحشت» به وسیله رعد و برق و باد و شاید با شکستن دیوار صوتی و بلکه با تجهیزات مافوق اینها، که از فاصله یک ماه راه جلوتر از خود، حرکت خواهد کرد؛

روح تکبر متکبران را شکسته و روحیه عموم مردم را متزلزل می نماید، تا از تسلیم و انقیاد، سرپیچی نکرده و با اظهار اطاعت و فرمانبرداری با «قائم علیه السلام» روبرو شوند و از پایمال شدن زیر سم اسبان و یا تانک و زره پوشهای، ارتش پیروز «امام علیه السلام» مصون بمانند.

۳- با اینکه «قائم علیه السلام» می داند، اهل مکه به این آسانی ها تسلیم نخواهند شد! باز در جریان فرستادن «نفس زکیه» فرمود: ... یا قوم إنّ اهل مکه لا یریدوننی، و لکنّی مُرْسِلٌ إِلَیْهِمْ لِأَحْتِجَّ عَلَیْهِمْ بَمَا یَنْبَغِی لِمَثَلِی أَنْ یَحْتِجَّ عَلَیْهِمْ ... ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند و لکن من کسی را به سوی آنها می فرستم تا به آنها اتمام حجت نمایم، آن گونه که سزاوار مثل من است که با آنها احتجاج نماید.

۴- پس از پیروزی بر اهل مکه، سه مرتبه متوالی، تعیین والی و حاکم می کند، مکیان دو نفر از والیان را می کشند و چون اصلاح نمی شوند، در مرتبه سوم با اینکه آن نافرمانی را کرده اند، باز حضرت خود به جنگ آنها نمی رود و دسته ای از جن

نقباء را به سوی آنها می فرستد و می فرماید:

از آنها کسی را باقی نگذارید مگر آنهایی که ایمان بیاورند اگر نبود رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است، و من آن رحمتم البته همراه شما، برای نبود کردن آنها بر می گشتم، اما شما بدون من بروید! آنها همه عذرهای را، بین خودشان، و بین خدا، و بین من و خودشان را، از میان بردند!

پس می بینیم امام علیه السلام با اینکه دو مرتبه فرمانداریانش را به قتل می رسانند، باز خود برای اصلاح آنها با نفس نفیس خویش بر نمی گردد و باز برای آخرین بار دستور می دهد اگر ایمان نیاوردند، قلع و قمع بکنید!!؛ و به همین منوال اهل مدینه و سایر بلاد را. (۱)

۵- با اینکه سفیانی، دشمن شماره یک امام است، وقتی که در کوفه با او روبرو می شود در اولین برخورد و عکس العمل اظهار مظلومیت و احتجاج و نصیحت خواهد بود.

أبی عبد الله علیه السلام قال: يقدم القائم عليه السلام حتى يأتي النجف فيخرج إليه من الكوفة جيش السفیانی و أصحابه، والناس معه، و ذلك يوم الأربعاء فيدعوهم و يناشدهم حقه و يخبرهم أنه مظلوم مقهور و يقول: من حاجني في الله فأنا أولى الناس بالله. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام، می آید تا به نجف می رسد، از کوفه قشون سفیانی و یارانش و مردم هم با او، بیرون می آیند، و این جریان روز چهارشنبه واقع می شود و آنها را دعوت نموده و به حق خود قسم خواهد داد و به آنها خبر خواهد داد که او مظلوم و مورد قهر (و ظلم) قرار گرفته است!! و می گوید: هر کس با من در باره خدا، احتجاج نماید، پس من اولی ترم به این کار (و بیاید و با من بحث و گفتگو

۱- (تفصیلش را به کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مؤلف مراجعه فرمائید.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۸۶ ب ۲۷ ح ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ از کتاب الغیبه.

کند).

پس از طی این مراحل ها و اتمام حجت ها که راه دومی نخواهد ماند و همچنین با سرکشان یهود و نصارا که در مراحل اولیه با آنها مدا را کرده و قبول جزیه نموده اند

و بعدها از سیادت و بزرگواری آن امام همام، سوء استفاده و بیعت شکنی خواهند کرد، دیگر راه دومی نخواهد ماند، جز گذراندن از دم شمشیر و تصفیه روی زمین از لوٹ وجود ناپاکشان.

پایتخت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. مانند جد یزرگواش امیرمؤمنان علیه السلام کوفه خواهد بود درواقع هم امام اول و هم امام آخر در کوفه حکومت کرده و خواهد کرد.

درست است آن عزیز از دست رفته، باحکمت و مصلحت خداوندی، پشت پرده غیبت مانده اما به همه جا سرکشی می کند مخصوصاً به اماکن مقدسه نیاکان و خاندانش و بالاخص به کربلای جد مظلومش حسین علیه السلام و کنار قبر شش گوشه اش، حضور یافته و به مصیبت های وارده می گیرد و اشک می ریزد و به هنگام برگشتن اسب بی صاحبش به خیمه ها و به صیحه و شیحه ذوالجناح آن حیوان نجیب که در عالم خود می گفت: الظلیمه الظلیمه من أمه قتلت ابن نبیها تظلم و وای بر امتی که فرزند دختر پیغمبرشان را کشتند (و مظلومانه به شهادت رساندند).

امام زمان علیه السلام به چند مصیبت کربلا- اختصاصاً ناله می کند، به بچه شیرخوارش و به وداع آخرش و به همین زمان برگشتن اسب بی صاحب امام علیه السلام که اهلیت با شنیدن صدای این حیوان خیال کردند که امام برگشت و اول دختر کوچک امام بیرون دوید و اسب بی صاحب را دید زین زیر شکم و مهار از زمین کشیده می شود رو به خیمه کرد و فریاد نمود، عمّه اسب بابام بی صاحب برگشته است.

همه از خیمه ها بیرون ریخته و دوراسب را گرفتند یکی می گوید ذوالجناح پدرم را چرا نیاوردی و یکی می گوید برادرم را کجا گذاشتی و. و آن حیوان با وفا در برابر این بانوان عصمت و طهارت آن قدر سر به زمین کوبید تا جان داد و درد اینها را

دو

چندان نمود حتی در روایت هست که شتر امام هم وقتی که کنار بدن غرقه بخون صاحبش آمد، آنقدر با دندانهای خود گوشتهای چپ و راست خود کند و به زمین ریخت، آن هم جان داد مانند شتر امام زین العابدین علیه السلام در قبرستان بقیع پس از دفن امام، کنار قبرش خوابید و شروع به نالیدن کرد و هرچه خواستند از کنار قبر ببرند، نرفت آخر امام باقر علیه السلام فرمود: با آن حیوان کار نداشته باشید در فراق صاحبش، می نالد (و اشک می ریزد!!!).

مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام

اهل ولا چو روی به سوی خدا کنند***تا اول به جان گمشده خود دعا کنند

ای یوسف زمانه خدا را برون خرام***تا با نظاره درد دل خود دوا کنند

شد عالمی اسیر ولای تو رخ نما***تا عاشقانه سیر جمال خدا کنند

روی تو را ندیده خریدار بوده اند***تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند

آهسته چون نسیم گذر کن در این چمن***تا غنچه ها به شوق تو آغوش وا کنند

با بوسه مهر کن لب شوریدگان زهر***ترسم که راز عشق ترا برملا کنند

از ما جمال خویش مپوشان که گفته اند***اهل نظر معامله با آشنا کنند

خوبان اگر در آینه ببینند روی خویش***خود را چو ما برای ابد مبتلا کنند

از روایات چنین استفاده می شود که برای حجت خدا در روی زمین هر روز، هر هفته و هر سال از منابع و مصادر گوناگون، علوم مورد نیاز به سوی او سرازیر می شود و از هر جریان آگاهی پیدا می کند و گرنه علمشان به پایان رسیده و بی دفاع می مانند.

دوست دارم در این مجلس در این مورد و زوایای آن بطور اختصار صحبت نمایم

تفسیر ۲۷ حرف علم و دانش (یا پیشرفت برق آسای علوم)

هیچ برنامه انقلابی بدون یک جهش فکری و فرهنگی، پویا نشده و تحقق نخواهد یافت و بدون آن به رشد و تکامل لازم خود نمی رسد.

لذا نخستین گام در تحقق بخشیدن به چنین هدفی اقدام به یک انقلاب فرهنگی است که افکار را از دو سو به حرکت درآورد.

الف: در زمینه علوم و دانش هایی که مورد نیاز یک جامعه آباد، آزاد و سالم از نظر مادی و رو بنایی است.

ب: در زمینه آگاهی به اصول یک زندگی صحیح انسانی آمیخته با ایمان در جهت معنوی و زیر بنایی است.

در توضیح این دو مطلب به نمونه هایی از روایات پیشوایان توجه نمایید.

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علم بیست و هفت حرف است، تمام آن چه پیغمبران آورده اند دو حرف است (یعنی از جهت عدم استعداد و آمادگی مردم بیش از این نگفته اند، نه این که بلد نبودند؛ چون باید «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^(۱)) رعایت شود، ولی در زمان قائم علیه السلام استعدادها شکوفا می شود و مردم توانایی حمل هر گونه علم را خواهند داشت) و مردم تا امروز، هنوز بیش از دو حرف آن را نشناخته اند و چون قائم علیه السلام ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون آورد و آن دو حرف را به آن ها اضافه می کند تا این که تمام بیست و هفت حرف را نشر دهد (و تفسیر نماید و علم و دانش را به نهایت کمال و اوج نهایی خود برساند و جامعه را از هر گونه علم و دانش غنی سازد).^(۲)

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن معاشر الأنبياء أمرنا أن نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» «ما گروه پیامبران مأمور هستیم که با مردم به اندازه عقل آن ها حرف بزنیم.» سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از (اصول کافی: ۱/ ۳۸-۳۹ کتابالعقل والجهل ح ۱۵؛ روضه الکافی: ص ۲۱۳-۲۱۴ ح ۳۹۴؛ تفسیر البصائر: ۳۸/ ۳۶۷-۳۶۸).

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۳ از الخرائج؛ منتخب الأنوار المضيئه ص ۳۵۳ ف ۱۲. بیان الأئمة: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم: از امام صادق علیه السلام.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: یا کمیل! ما من علم إلا وأنا أفتحه ما من شیء إلا والقائم یختمه؛^(۱) ای کمیل! هیچ علمی نیست، مگر این که من آن را می گشایم و هیچ چیزی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» آن را (از جهت کمال به پایان می رساند و) ختم می کند.»

۳- هم چنین فرمود: «یا کمیل! ما من علم إلا وأنا فاتحه وما من سر إلا والقائم یکشفه؛ ای کمیل! نیست علمی، مگر این که من گشاینده آنم و سرّی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» کاشف آن خواهد بود. (پرده های تمام فرمول های ناشناخته جهان آفرینش را او به کنار می زند و مهر سربسته آن را برمی دارد.)»

۴- هم چنین فرمود: علم را در دل های مؤمنان می اندازد (می کارد) پس هیچ مؤمنی به برادر خود در هیچ علمی نیاز نخواهد داشت و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود «يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»؛^(۲) خداوند هر کس را از وسعت (گشایش نعمت) خود بی نیاز می سازد.^(۳)

۵- فرمود: «وتؤتون الحكمه في زمانه حتى إنّ المرأة لتقضى في بيتها بكتاب الله تعالى وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله؛^(۴) در زمان او حکمت داده خواهید شد، حتی این که زن در خانه خود به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله قضاوت می کند.»

۶- در سؤالات راهب از امام کاظم علیه السلام از هشت حرفی که از آسمان نازل شده،

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اثبألهاده: ۳/ ۵۲۹ ب ۳۲ ف ۲۳ ح ۴۴۷؛ بیان الأئمه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب دارالسلام.

۲- نساء: ۱۳۰.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۱ معجم احادیث الإمام المهدي: ۵/ ۸۳ ح ۱۵۰۴.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۸ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۵۲ ب ۲۷ ح ۱۰۶؛ بیان الأئمه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم.

چهار حرف آن در زمین ظاهر شد و چهار حرف دیگر در هوا (معلق) می ماند، آن ها بر چه کسی فرود آید و چگونه تفسیر خواهد کرد؟

فرمود: به «قائم علیه السلام» ما، خداوند آن ها را بر او نازل می نماید و او تفسیر خواهد کرد و چیزی را به او فرو فرستد که بر هیچ یک از صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان نازل نکرده است.... (۱)

۷- امام صادق از پدر خود علیهما السلام فرمود: هر گاه «قائم علیه السلام» قیام کند، در هر اقلیمی (استان یا منطقه ای) از اقالیم زمین مردی را می فرستد و می گوید: عهد تو در کف دست تو است، هر گاه چیزی به تو پیش آید که حکم آن را نمی دانی، به کف دست نگاه کن و به آن چه در آن است عمل کن. (۲)

۸- در بخش «قضای سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه» آمده است، که آن حضرت هر گاه اصحاب خود را به اطراف اعزام دارد، دستی به شانه و سینه های آنان می کشد؛ پس در هیچ حکمی و قضایی عاجز نمی ماند. (۳)

۹- هم چنین او می آید که خداوند در گوش و چشم های شیعیان مدد می دهد. (۴)

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: بر شمشیر هر یک (از اصحاب قائم علیه السلام) کلمه ای است که هزار کلمه از وی گشوده می شود. (۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از منتهی الامال حالات امام کاظم علیه السلام در اواخر فصل دوم.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ۲۱۹ اثباهاالهداه: ۳/ ۵۷۳ ب ۳۲ ف ۴۲ ح ۷۱۲ الزام النَّاصب: ۲/ ۲۸۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۶۵ ب ۲۷ ح ۱۴۴.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۴۵ ب ۲۷ ح ۹۱ معجم احادیث الإمام المهدی: ۵/ ۲۹ ح ۱۴۵۳.

۴- همان مدرک: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۲.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار: ۵۲/ ۲۸۶ ب ۲۶ ح ۱۹؛ معجم احادیث امام المهدی: ۴/ ۱۱ ح ۱۰۹۰.

این احادیث به روشنی جهش علمی فوق العاده عصر پر برکت امام مهدی علیه السلام را در هر زمینه ای مشخص می سازد که تحولی به میزان بیش از دوازده برابر نسبت به تمام علوم و دانش هایی که در عصر همه پیامبران راستین تا به آن روز به بشریت اعطا شده، پیش می آید و درهای همه شاخه های علوم مفید و سازنده به روی انسان ها گشوده می شود و راهی را که بشر طی هزاران سال پیموده، به میزان دوازده برابر در دوران کوتاهی می پیماید، چه جهشی از این سریع تر و بالاتر و چه پیشرفتی از این برتر و بالاتر؟! از این برتر و بالاتر؟!!

به او وحی می شود

ابی جعفر علیه السلام فرمود: «ویسیر بسیره سلیمان بن داود ویدعو الشمس والقمر فیجیبانه تطوی له الأرض ویوحی إلیه فیعمل بالوحی بأمر الله. (۱)» و با سیرت سلیمان بن داود سیر می کند و آفتاب و ماه را می خواند تا به او جواب دهند و زمین زیر پایش پیچیده می شود و به او وحی می شود. پس امر خدا به وحی عمل می کند.

۲- ابی الجارود گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: «ثم یدخل الکوفه ویقتل مقاتلیها حتی یرضی الله؛ قال: فلم أعقل المعنی فمکنث قلیلاً ثم قلت: جعلت فداک وما یدریه متی یرضی الله؟! قال: یا أبا الجارود! إن الله أوحی إلی أم موسی وهو (أی الإمام علیه السلام) خیر من أم موسی وأوحی الله إلی النحل وهو خیر من النحل فعقلت المذهب. فقال لی: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم...؛ (۲) سپس به کوفه داخل شده و جنگاوران آن ها را تا راضی شدن خدا از میان برمی دارد (راوی گوید: معنای این حرف امام را نفهمیدم (چون وحی سمت انبیا است) کمی صبر کردم، گفتم: فدایت شوم! چگونه رضایت خدا را (۳)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۴۴۲

- ۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲ از کتاب الغیبه.
- ۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از بیان الأئمه: ۳/ ۲۶۴ از دلائل الإمامه ابن جری ر الطبری.
- ۳- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

درک می نماید؟

فرمود: ای ابا جارود! خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی نمود او (قائم علیه السلام) که از مادر موسی بهتر است و به زنبور عسل وحی نمود و حال آن که او بهتر از زنبور عسل است، در این جا بود که مذهب (منظور حضرت) را فهمیدم. به من فرمود: آیا منظورم را فهمیدی؟ عرض کردم: بلی.»

۳- حضرت باقر علیه السلام فرمود: این امر در شب و روز به سوی او وحی می شود.

ابوالجارود عرض کرد: وحی می شود به سوی او؟

فرمود: ای ابوالجارود! این وحی نبوت نیست، لیکن به او وحی می شود، چنان که به مریم و مادر موسی و زنبور عسل وحی شد. ای ابوالجارود! قائم آل محمد علیهم السلام نزد خدا از مریم و مادر موسی و زنبور گرامی تر است. (۱)

مأموریت انبیا و امامان با یکی از سه راه تعیین می شود؛ ۱- وحی ۲- با علم مستفاد ۳- به صورت دستور العمل کتبی و صحیفه ای.

وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی، چنان که راغب در مفردات می گوید، اشاره سریع است، خواه با کلام رمزی باشد و یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در وحی اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیا با عالم غیب و ذات پاک پروردگار این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیا، گاه در انسان های دیگر، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسان ها، گاه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از معجم احادیث الامام المهدي علی ه السلام: ۳/ ۲۹۰ ح ۸۲۶ بحار الانوار ج ۵۲ / ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲؛ بیان الأئمة: ۳/ ۲۰۸ از الکتاب المبین.

ارتباط مرموز شیاطین و گاهی در مورد حیوان ها.

از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است:

وحی تشریحی و تکوینی: وحی تشریحی همان است که بر پیامبران فرستاده می شد و رابطه خاصی میان آن ها و خدا بود که فرمان های الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

وحی تکوینی در حقیقت همان غرایز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند درون موجودات مختلف جهان قرار داده است. (۱)

دانش روز

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «وإِنَّهُ لِيُحَدِّثُ لَوْلَى الْأَمْرِ سَوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمَ عِلْمَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْخَاصَّ وَالْمَكْنُونِ الْعَجِيبِ الْمَخْزُونِ مِثْلَ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ: (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمِيْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (۲) و این که برای ولی امر غیر از این علم ها (که وحی می شود و شب قدر نازل می گردد) علوم دیگر نیز هر روز پیش می آید از علم خاص خدای عزوجل و علم مکنون عجیب و پنهان او به مقدار آن شب که از کارها به او فرود آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگار مرگب شود، دریا تمام می شود پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن دریا هفت دریای دیگر به آن مدد رسانند، کلمات پروردگار تمام نمی شود و خداوند بلند مرتبه و داناست. (۳)

۱- تفسیر نمونه: ۱۱ / ۴۹۱.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ / ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحججه فی شأن ليله القدر؛ آیه ۱۰۹ سوره كهف.

۳- در این باره روایات بسیاری آمده است. برای اطلاع بیشتر به اصول کافی و کتاب های معتبر دیگر (کتاب الحججه) و غیره مراجعه شود.

پس حضرت «قائم علیه السلام» تا پایان عمر مبارکش حدّ اقل هر روز با دانش روز مسلّح می شود؛ چون حجت خدا نباید خلع سلاح شده و دست خالی و عاجز بماند.

شب جمعه و علم مستفاد

۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم.

راوی گوید، عرض کردم: خداوند بر سرور و شادی شما بیفزاید! منظورتان از این خوشحالی چیست؟

فرمود: «إذا كان ليله الجمعة وافى رسول الله العرش ووافى الأئمة معه ووافينا معهم فلا ترد أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد ولولا ذلك لأنفدنا؛ (۱) هنگامی که شب جمعه می رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرش حضور می یابد و (ارواح) ائمه نیز با او ملاقات می کنند و ما نیز با آن ها در آن جا حضور می یابیم (درباز گشت) ارواح ما به بدن ما باز نمی گردد، مگر با علم و دانش جدید و اگر چنین نبود، دانش ما به پایان می رسید.»

۲- در چندین روایت دیگر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: «لولا أنّا نزداد لأنفدنا؛ (۲) اگر نبود زیاد شدن (علم) بر ما (دانش) ما به پایان می رسید.»

۳- در روایت دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: «ليس يخرج شىء من عند الله عزوجل حتى يبدأ برسول الله ثم بأمر المؤمنين ثم بواحدٍ بعد واحدٍ لکیلا یکون آخرنا أعلم من أولنا؛ (۳) هیچ شیئی از نزد خدا بیرون نمی آید، مگر این که اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله و

۱- اصول کافی: ۱/ ۲۵۴ (باب فی أنّ الأئمة یزدادون فی ليله الجمعة ح ۲ و ۳ با تغییر کمی).

۲- همان مدرک: ۱/ ۲۵۴ احادیث ۱ و ۲ و ۳.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از همان مدرک: ۱/ ۲۵۵ ح ۴ و مانند آن ذیل ح ۳.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده می شود و بعد از آن به یک یک (امامان) تا آخری ما از اولی ما با علم تر نشود.»

شب قدر و دانش جدید

اصول کافی / کتاب الحجّه فی شأن انا انزلنا حدیث ۲ و ۵. روایت و بحث در این مورد بسیار است طالبین به تفسیر سوره قدر در تفاسیر و کتب حدیث به مجمع البیان / جلد ۱۰، ص ۵۱۸، مراجعه

در روایات شرح و بسط زیادی در مورد شب قدر و فضیلت آن وارد شده است و نسبت به آن شب سؤالاتی مطرح شده؛ از جمله این که آیا شب قدر مقطعی و منحصر به زمان پیامبر بود و بعد از رحلت آن حضرت برداشته شد یا در زمان ائمه علیهم السلام هم ادامه داشته و دارد؟

آن چه که از تصریح روایات و کلمات علما استفاده می شود، از نخستین روز خلقت شب قدر بوده و بر اولین پیامبر ابلاغ شده و تا قیام قیامت نیز ادامه خواهد داشت (۱)؛ زیرا در آن شب، مقدرات یک ساله مخلوقات تقدیر و به وسیله فرشتگان همراه ملک اعظم (روح) از آسمان نازل و به «حجّت الهی» و «ولی مطلق» هر زمان تحویل می گردد و به اطلاع او می رسد، چون این منصب از مناصب خاصّه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۷ کتاب الحجّه؛ عن ابي جعفر عليه السلام قال: لقد خلق الله جلّ ذكره ليله القدر أول ما خلق الدنيا ولقد خلق فيها أول نبي يكون و أول وصي يكون و لقد قضی أن يكون في كلّ سنه يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السنه المقبله من جحد ذلك فقد ردّ على الله عزّ و جلّ علمه لأنّه لا يقوم الأنبياء و الرسل و المحدثون إلّا أن تكون عليهم حجّه بما يأتيهم في تلك الليله مع الحجّه التي يأتيهم بها جبرئيل عليه السلام قلت: والمحدثون أيضاً يأتيهم جبرئيل أو غيرهم من الملائكه؟! قال أمّا الأنبياء و الرسل: فلا شكّ و لا بدّ لمن سواهم من أول خلقت فيه الأرض الى آخر فناء الدنيا أن تكون على أهل الأرض حجّه ينزل تلك الليله الى من أحبّ من عباده (الى آخر الحديث بطوله).»

حجّت خداست و زمین حتی یک روز از حجّت خالی نمی ماند، پس شب قدر با مشخصّات خاصّ خود تا قیامت ادامه خواهد یافت.

با این استدلال و دلایل دیگر، در زمان «قائم آل محمّد علیه السلام» نیز فرشتگان در آن شب به آن حضرت نازل و مقدرات هر سال را عرضه و تسلیم می دارند با این تفاوت که در آن اختلاف نظر وجود دارد؛ آیا امام علیه السلام فرشتگان را می بیند یا فقط صدایشان را می شنود؟ آن چه که مسلم است صدای «ملائکه» و «روح» را می شنود و با آن ها حرف می زند.

به چند روایت و در نهایت به سخن علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان توجّه فرمایید.

۱- شیخ طوسی قدس سره در تفسیر البرهان: از اباذر- علیه الرّحمة- روایت می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «یا رسول الله! ليله القدر یكون علی عهد الأنبياء ينزل عليهم فيها الأمر فإذا مضوا رُفعت؟! قال: لا- بل هی إلی يوم القيامة؛(۱) ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شب قدر در زمان انبیا بوده و امور مربوط به آن ها نازل می گردید و وقتی که از دنیا می رفتند، برداشته می شد؟ فرمود: نه، بلکه آن شب تا روز قیامت هست.»

۲- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام در ادامه حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عبدالله بن عباس فرمود: «إِنَّ ليله القدر فی کلّ سنه وإنّه ينزل فی تلك الليله أمر السنه وإنّ لذلك الأمر ولاء بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت: من هم؟! فقال أنا وأحد عشر من صُلبي أئمه محدّثون...؛ همانا شب قدر در هر سال هست و در آن شب کارهای مربوط به آن سال نازل می شود و یقیناً بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار ولیّ امری است.

پس من عرض کردم: آن ها کیستند (ای امیر مومنان؟)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از المیزان: ۴۷۳/۲۰ به نقل از البرهان؛ تفسیر مجمع البیان: ۵۱۸/۱۰ در تفسیر سوره قدر.

فرمود: من و یازده نفر امامان حدیث شده (وسیله فرشتگان) از نسل من.»

۴- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه: (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (۱)) و آیه مبارکه: (وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ ...) (۲) از خداوند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده است: «إِنَّ مُحَمَّدًا حِينَ يَمُوتُ؛ يَقُولُ أَهْلَ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَضَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَهَذِهِ فِتْنَةٌ أَصَابَتْهُمْ خَاصَّةً وَبِهَا ارْتَدَّوْا عَلَى أَعْقَابِهِمْ ...» (۳) همانا محمد هنگامی که از دنیا رفت، مخالفین با کارهای خدا خواهند گفت که شب قدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت! این است آن فتنه که برای آن ها می رسد و با آن به سوی کفر باز می گردند.»

۵- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «خَاصَمُوا حَمَّ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فَإِنَّهَا لَوْلَاهُ الْأَمْرُ خَاصَّةً ...» (۴) با سوره «حم» با آن ها مخاصمه کنید، پس او مخصوص به والیان امر است ...»

در این باره روایت و بحث فراوان است و بیش از این مجال نیست با سخن علامه طباطبایی قدس سره سخن را به پایان می بریم.

«فَقَدْ اتَّفَقَتْ أَخْبَارُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهَا بَاقِيَةٌ مُتَكَرِّرَةٌ كُلَّ سَنَةٍ وَأَنَّهَا لَيْلَةٌ مِنْ لَيَالِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَأَنَّهٗ إِحْدَى اللَّيَالِي الثَّلَاثِ؛ بِهٖ تَحْقِيقُ إِخْبَارِ أَهْلِ الْبَيْتِ: اتَّفَاقُ دَارِنْدٍ بِرِأْسِهَا أَنَّ شَبَّ قَدْرِ بَاقِيٍّ اسْتِ وَ هَرَّ سَالٍ تَكَرَّرَ مِي شُودُ وَ آن شَبِّ، شَبِّيَّ از مَاهِ رَمَضَانَ وَ يَكِيَّ از شَبِّ هَايِ سَهِّ گَانَهٗ اسْتِ.»

دانش مهدی علیه السلام در خطبه غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران نبوت خود درباره حضرت خاتم الاوصیاء و آمال و

۱- سوره انفال، آیه ۲۵.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحجّه؛.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۶ و در ضمن حدیث ۷ کتاب الحجّه.

آرزوی تمامی انبیا و یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و چکیده اوصیا علیهم السلام در مقاطع مختلف به گونه ای روشنگری نموده است که جای کوچک ترین ابهامی باقی نگذاشت، به طوری که از زمان حیات آن حضرت تا به امروز تمامی فرقه های مسلمان از آن آگاهی کافی داشته و پذیرفته اند؛ از جمله آن مقاطع، بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه مشهور «غدیر خم» است که (یکی از مفصّل ترین و پرمحتواترین خطبه های آن حضرت در بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است) در چندین مورد به صورت عام و در مواردی به طور خاصّ از حضرت بقیه الله الأعظم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - تمجید و به بزرگواری یاد نموده و مقامات فوق فهم بشری آن حضرت را با عبارت؛ «معاشر الناس» ای گروه مردم! و کلمه «ألا» آگاه باشید! بیان فرموده است که چند مورد آن را برای چشم روشنی می آوریم تا خوانندگان عزیز به کلمات آن دقت نموده و به گوشه ای از علم بی پایان و عظمت آن امام همام پی ببرند.

«معاشر الناس! النور من الله عزوجلّ فی مسلوک تمّ فی علیّ ثمّ فی النسل منه الی القائم المهدیّ الذی يأخذ بحقّ الله وبکلّ حقّ هو لنا لأنّ الله عزوجلّ جعلنا حجّه علی المقصّیرین والمعاندين والمخالفین والخائنین والآثمین والظالمین من جمیع العالمین...» (ای) گروه مردم! نور از جانب خدای عزّ و جلّ در «وجود» من جریان دارد، سپس در «وجود» علی علیه السلام و بعد از او در نسل او تا «قائم مهدی علیه السلام» او که تمامی حقّ خدا و حقوق ما را می گیرد؛ زیرا خدای عزّ و جلّ ما را حجّت قرار داده بر تقصیر کاران و عناد ورزان و مخالفت کنندگان و خیانت کاران و گناهکاران و ستمکاران از همه عالمیان...»

«معاشر الناس! إنی نبیّ وعلیّ وصیّی؛ ای گروه مردم! من پیامبرم و علی وصی است.»!

«ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدیّ؛ آگاه باش! همانا پایان بخش امامان از ماست که او قائم مهدی علیه السلام است.»

«ألا إِنَّ الظاهر على الدين؛ آگاه باش! او غلبه کننده به تمامی ادیان است.»

«ألا إِنَّ المنتقم من الظالمين؛ آگاه باش! او انتقام گیرنده از ستمگران است.»

«ألا إِنَّ فاتح الحصون وهادمها؛ آگاه باش! او گشاینده دژها و ویران کننده آن ها است.»

«ألا إِنَّ قاتل كل قبيلة من أهل الشرك؛ آگاه باش! او کُشنده همه قبایل از مشرکان است.»

«ألا إِنَّ مدرک بكلِّ ثارٍ لأولياء الله؛ آگاه باش! او گیرنده خون بهای دوستان خدا است.»

«ألا إِنَّ الناصر لدين الله؛ آگاه باش! او یاری دهنده دین خدا است.»

«ألا إِنَّ الغزاف فی بحر عمیق؛ آگاه باش! او شنا کننده در دریای ژرف (علم) است.»

«ألا إِنَّ یَسْمُ كلِّ ذی فضل بفضله و كلِّ ذی جهل بجهله؛ آگاه باش! او علامت گذارنده (نشان دار کننده) صاحبان فضیلت با فضلش و نادانان را با جهالتش است.»

«ألا إِنَّ خیره الله ومختاره؛ آگاه باش! او پسندیده خدا و مورد پسند او است.»

«ألا إِنَّ وارث كلِّ علم والمحیط به؛ آگاه باش! او وارث تمامی علوم و احاطه کننده آن است.»

«ألا إِنَّ المخبر عن ربّه عزّوجلّ والمتبّه بأمر إیمانه؛ آگاه باش! او خبر دهنده از خدای عزّوجلّ و بیدار کننده (هشدار دهنده) به کار ایمان او (از سوی خدا) است.»

«ألا إِنَّ الرشید السدید؛ آگاه باش! او رشید و محکم است.»

«ألا إِنَّ المفوّض إلیه؛ آگاه باش! او (صاحب اختیار و) سپرده شده به اوست.»

«ألا إِنَّ قد بَشَّر به من سلف بین یدیه؛ آگاه باش! او کسی است که مژده داده اند به (آمدنش) گذشتگان پیش از او.»

«ألا- إِنَّ الباقی حجّه لا- حجّه بعده ولا- حقّ لإلمعه ولا نور لإاعنده؛ آگاه باش! او ماندگار است، او حجّتی است که بعد از او حجّتی نخواهد بود و حقّی نیست، مگر

با او و روشنایی نیست، مگر در نزد او.»

«ألا إِنَّه لا غالب له ولا منصور عليه؛ آگاه باش! به او کسی غالب نشود و بر او پیروز نگردد.»

«ألا وإِنَّه ولیّ الله فی أرضه وحکمه فی خلقه وأمینة فی سرّه وعلانیه؛ آگاه باش! او ولیّ خدا در زمین و حاکم او در میان خلق و امین پنهان و آشکار خداست.»

«معاشر الناس! قد بینت لكم وأفهمتکم وهذا علیّ يفهمکم بعدی...؛ (۱) ای گروه مردم! به تحقیق من برایتان (گفتنی ها را) بیان کردم و فهماندم و این علی علیه السلام بعد از من (بقیه را) به شما می فهماند...»

اگر کسی به نکات بی شمار این جملات با نظر عمیق بنگرد، به گوشه ای از مقامات ولایی و علمی و دینی و تکوینی و تشریحی آن حضرت پی می برد و امام زمان خود را به مقدار برداشت خود می شناسد.

مطالبی در بیانات حضرت آیت الله وحید خراسانی

روز دوشنبه ۲۷/۶/۸۴ شمسی مطابق با ۱۴ شعبان المعظم ۱۴۲۶ قمری به مناسبت فرا رسیدن ۱۵ شعبان المعظم روز ولادت حضرت بقیّه الله الأعمّ - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - در مسجد اعظم قم بعد از درس خارج فقه ایراد فرمودند به چند جمله آن در مورد خطبه غدیر توجه فرمایید

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هو الظاهر علی دین الله» این یک عنوان از شانزده عنوان است.

عنوان دوّم «فاتح کل حصن و هادم» او فاتح هر حصنی است و هادم هر حصنی، نتیجه این کلمه این است که او «فاتح کل حصن» و «هادم» آن است، حالا فتحش چگونه است و هدمش به چه صورتی، بحث هایی دارد، این از جهت

قدرتش، اما از جهت علمش که مهم تر است! آن وقت است که یوسف باید بیاید بشنود و آن این فراز است که «عنده کل علم وهو المحيط به» این جمله بهت آور است. پیش او است هر علمی گفتنش سهل است آن هم از پیغمبری که «و ما ينطق عن الهوى» کلمه اش میزان حقیقت است، نه تنها فرموده «عنده کل علم»، بلکه ضمیمه کرده «وهو المحيط به» او است که محیط به هر علمی است، علم یوسف آن حدّ است. علم این، این حد تفاوت ذره تا خورشید است.

این امام زمان است مسأله بالاتر از این است، این روایت یک مبدأی دارد و یک مختمی و خود من گاهی که در لطایف این دو امر فکر می کنم، آن هم روز غدیر و در آن غوغا! چگونه شروع می شود و چگونه پایان می پذیرد؟ ابتدا این است «الا ایها الناس منا خاتم الأئمه» کسی که خدا به او افتخار می کند، او هم افتخار می کند که از ماست خاتم الائمه! کسی که مفخر فخر عالم است، مرتبه و منزلت او چه مرتبه ای است؟

«منا خاتم الأئمه»؛ اوّل کلام است و آخرش «عنده کل حق ولدیه کل علم»؛ هر حقی که وجود دارد پیش او است، هر علمی که وجود دارد نزد او است! کسی که محیر العقول است ختم جمله این است «ولئى الله فى ارضیه حکمه فى خلقه امینه على سرّه وعلانیته» دیگر فوق این تصوّر نمی شود، او کسی است که در خلق خدا حکم است، وسعت دایره خلقت چقدر است؟ در تمام دایره خلقت حکم حجّت بن الحسن علیه السلام است. این امتیاز منحصر به فرد است. جمله آخر این است که او امین خدا بر سرّ و علن است، آن هم سرّ و علن خدا.

خلاصه الکلام محصل البحث ملک و ملکوت غیب و شهود دنیا و آخرت تمام سپرده دست این یک نفر است، این است آن کسی که تمام انبیا منتظرند و بالاتر از همه نفس قرآن است (که می فرماید: «فانتظروا انى معکم من المنتظرین».

حدیث از شوق آن شه گوی و سرّ غیبتش کم جو*** که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

چیست باعث بر خفای مهدی آخر زمان*** زین معماهیچ دانا در جهان آگاه نیست

مپرس سرّ نهران بودن امام ای فیض***که کارهای خدارا سؤال بی ادبیست

حدیث سرّ نهران که او چراست نهران***دقیقه ایست که هیچ آفریده نگشادست

سبب غیبت مهدی زخرد جستم گفت***فیض این قصه دراز است به قرآن که مپرس

مپرس فیض زمن سرّ غیبتش که در آن***به هیچ جا سخن دل نشان نمی بینم (۱)

مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه

در جهان آفرینش، برای هر آغاز پایانی و برای هر ابتدا انتهائی، وجود دارد جز وجود باریتعالی که بی انتها و بی نهایت است.

روی این اصل برای آغاز این مجموعه جهانی که روزی رتق و فشرده بود، خداوند آن را فتق و باز نمود و هر روز بازتر می شود (۲) تا روزی مجدداً آن را به صورت اولیه و فشردگی در آورد و جهان دیگری را به نام قیامت یارستاخیز، به وجود آورد و این مطالب را در قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۳۰ به صراحت بیان فرموده است

۱- «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (انبیاء: ۳۰)»
آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب قرار

-
- ۱- برگزیده از کتاب «شوق مهدی» سروده علامه بزرگوار فیض کاشانی قدس سره بترتیب اشعار در صفحات متفرقه آن کتاب ۱۰۳-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۳۵-۱۴۲ موجود است. در این باره اشعار و سروده ها زیاد است به چند خط آن اکتفا گردید.
 - ۲- و السماء بنینها بأیید و انا لموسعون ذاریات: ۴۷ و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، وهمواره آن را وسعت می بخشیم!

دادیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟!

۲- يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكَتُبِ كَمَا يَدَّأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ انبیاء: ۱۰۴ در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را بازمی گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

۳- يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ابراهیم: ۴۸ در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!

۴- كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ اعراف ۲۹ ... (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید!

پس نتیجه این است که روزی برای این جهان پایان و برای جهان دیگر آغازی خواهد بود که آن را معاد یعنی بازگشت نامیده است و سیر تکاملی به سرانجام می رسد.

۵- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا نساء: ۸۷ خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست، جمع می کند! و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟

از آیات مبارکات، استفاده می شود گرد هم آئی روز قیامت، قطعی و هیچ گونه شکی در آمدن و شبیهه ای در وقوع آن نیست، زیرا باید روزی فرا رسد که انسان ها نتایج اعمال و پاداش کرده های دنیوی خود را، ببینند و طعم حاصل آن را بچشند.

حال این سؤال پیش می آید که آیا آمدن آن روز و یا فرا رسیدن آن را، قبلاً ابلاغ می کنند، یا به صورت ناگهانی به وقوع می رسد؟ پاسخ این پرسش واضح و روشن است! اولاً خدای تبارک و تعالی در تمام کتاب های آسمانی، آمدن آن را اعلام نموده و مردم را برای مهیا شدن به وقوع آن آماده باش داده است،

و ثانیاً به پایان رسیدن عمر این عوامل طبیعی موجود و از بین رفتن زمان ادامه

آن، خود به ما می فهماند که هیچ چیز این مجموعه آفرینش، ابدیت و جاودانگی ندارد، چنان که در ابتدای سخنرانی توضیح روشن آیات را، بیان کردیم، پس روزی نقش و نگار این تشکیلات، به آخر می رسد،

و ثالثاً دیگر لزومی ندارد که وقوع آن را قبلاً اعلام نمایند چون اعلام شده است و آمدن آن ناگهانی و در اندازه یک چشم بهم زدن بلکه نزدیک تر از آن خواهد بود چنان که خود فرموده است.

۶- وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نحل: ۷۷ و امر قیامت (بقدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن، و یا از آن هم نزدیکتر؛ چرا که خدا بر هر چیزی تواناست!

با یک زجره پیوستن به ابدیت

ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است! ۱۴ ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند! (۱)

تنها یک صیحه عظیم واقع می شود، ناگهان همه (از قبرها برمی خیزند و) نگاه می کنند! (۲)

روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته می شود و (از قبرها) خارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است! (۳)

البته می دانیم که خدای قادر مطلق، از آوردن و برانگیختن این همه موجودات، با یک کلمه «کن» «فیکون» هیچ سختی و تعجیبی ندارد، زیرا اوست فرمان روی علی الاطلاق که هر چیزی در ید قدرت اوست؛

۱- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴) نازعات ۱۳ و ۱۴

۲- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) صفات: ۱۹ بعد.

۳- يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) ق: ۴۴

آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست! (۱)

(بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند! ۵۲ می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند!» ۵۳ صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند! ۵۴ (و به آنها گفته می شود): امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (۲)

و در «صور» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینها می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند. (۳)

پس وقتی که اوست فرمان روای مطلق عالم وجود، اگر این تحویل و تحول را، قبول ندارند، از آنها رو بگردان تا برسند به روزی که وعده داده شده اند و مانند مور و ملخ، به صحرای بی پایان محشر، پاشیده شوند و در برابر مأمورین الهی، سر به زیر و شرمند شوند.

آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخهای پراکنده از قبرها خارج می شوند، ۸ در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) بسوی این

۱- ما خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) لقمان: ۲۸

۲- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تَطْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) يس: ۵۱

۳- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَّ عَقَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) زمر:

دعوت کننده گردن می کشند؛ کافران می گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است!» (۱)

واقعاً جای شگفتی است که این انسان نیم وجبی در برابر آن همه قدرت مطلقه، عرض اندام کرده و اظهار وجود نماید و بگوید: آیا واقعاً ما بعد از پوسیده شدن و خاک گردیدن، دوباره خواهیم آمد؟! بلی نگران نباشید با غل و زنجیر هم خواهید آمد.

و اگر (از چیزی) تعجب می کنی، عجیب گفتار آنهاست که می گویند: «آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بار دیگر زنده می شویم و) به خلقت جدیدی بازمی گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند؛ و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند!» (۲)

کهف: ۴۷ بخاطر بیاور روزی را که کوهها را به حرکت درمی آوریم، و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی، و همه آنها (انسانها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد. ۴۸- آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و به آنها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آنگونه که در آغاز شما را آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد. ۴۹- و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می شود، اما گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش اند، و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است؟ و همه اعمال خود را حاضر می بینند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند. (۳)

- ۱- فَنَوَّلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ (۶) خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسْرٍ (۸) قمر: ۷
- ۲- وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ رعد: ۵
- ۳- وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَوَضِعَ الْكِتَابِ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا (كهف: ۴۹)

آیاتی که ذکر گردید، تشریح قسمتی از چگونگی قیامت در سه مرحله می کند:

مرحله قبل از رستاخیز انسان ها، و مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد نخست می گوید: بخاطر بیاورید روزی را که (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین درهم فرو می ریزد) کوه ها را به حرکت درمی آوریم، و همه موانع سطح زمین از میان می رود، به گونه ای که زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان می بینی (وَيَوْمَ نَسِيْرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً).

این قسمت از آیات به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصاً در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد، و به عنوان اشراف الساعه (نشانه های قیامت) نامیده می شود.

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز ما به کلی ویران و دگرگون می شود، کوهها متلاشی می گردد، درختان و بناها فرو می ریزد، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد، و زندگی نوین انسانها در آن جهان نو بنا می شود.

بعد اضافه می کند: ما همه آنها را در این هنگام محشور می کنیم به گونه ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت (وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).

نغادر از ماده غدر به معنی ترک گفتن چیزی است، به همین - جهت کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است، و اینکه به گودال های آب غدیر می گویند بخاطر آن است که مقداری از آب باران در آنها، رها و ترک شده است.

به هر حال این جمله تاکیدی است بر این حقیقت که معاد یک حکم عمومی و همگانی است و هیچکس از آن مستثنی نخواهد بود.

آیه بعد سخن از چگونگی رستاخیز انسانها می گوید: آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (وَعُرْضُوا عَلٰی رَبِّكَ صَفًّا).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند، و یا اینکه همگی بدون هیچگونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت.

و به آنها گفته می شود: شما همگی نزد ما آمدید، همانگونه که در آغاز شما را آفریدیم (لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ).

نه خیری از اموال و ثروتها است، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادی، نه لباسهای رنگارنگ، و نه یار و یاور، درست همانگونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول!

اما شما گمان کردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد (بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْْعِدًا).

و این هنگامی بود که غرور امکانات مادی شما را فرا می گرفت و تمایل به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت که در فطرت هر انسانی نهفته است غافل می کرد.

سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ پرداخته، می گوید: کتابی که نامه اعمال همه انسانها است، در آنجا گذارده می شود (و وُضِعَ الْكِتَابُ).

گناهکاران هنگامی که از محتوای آن آگاه می شوند وحشترده خواهند شد به گونه ای که آثار وحشت را در چهره هاشان می بینی (فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ) در این هنگام فریاد برمی آورند و می گویند ای وای بر ما این چه کتابی است؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا احصا و شماره کرده است (و يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا).

همگی را مو به مو به حساب آورده، ضبط کرده، و چیزی را فروگذار ننموده است، راستی چه وحشتناک است؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم، آنچنان که گاهی فکر می کردیم اصلاً خلافتی از ما سر نزده، اما امروز می بینیم بار مسئولیتیمان بسیار سنگین، و سرنوشتیمان تاریک است!

علاوه بر این سند کتبی اصولاً همه اعمال خود را حاضر می بینید! (وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا).

خوبیها و بدیها، ظلمها و عدلها، هرزگیها و خیانتها، همه و همه در برابر آنها تجسم می یابد!

در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند (وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا).

آنچه دامن آنها را می گیرد کارهایی است که در این جهان انجام داده اند

بنا بر این از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان.

به دو نکته در این مورد توجه فرمائید:

۱- کوهها و انهدام آنها-

گفتیم در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده بهم می ریزد، از جمله کوهها از هم متلاشی می شوند، ولی در زمینه متلاشی شدن کوهها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود: در آیات مورد بحث خواندیم که کوهها را به حرکت درمی آوریم

(نُسِيرُ الْجِبَالِ) همین تعبیر در سوره نبأ آیه ۲۰ و سوره تکویر آیه ۳ دیده می شود ولی در سوره مرسلات آیه ۱۰ می خوانیم وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ كَوَهَا بِرِاثِ طُوفَانٍ شَدِيدٍ مِنْ جَانِبٍ كَانَتْ تَحْتَهُ خَوَاهِدٌ شَدِيدَةٌ.

در حالی که در سوره حاقه آیه ۱۴ می خوانیم: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً زَمِينًا وَ كَوَهَا مِنْ جَانِبٍ كَانَتْ تَحْتَهُ خَوَاهِدٌ شَدِيدَةٌ. و یک مرتبه در هم کوبیده خواهند شد.

و در سوره مزمل آیه ۱۴ می خوانیم: **يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِلًا** روزی که زمین و کوهها به لرزه درمی آید و کوهها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد!

و سوره واقعه آیه ۵ می گوید **وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّتَّبِنًا** کوهها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند.

و بالاخره آیه ۵ سوره قارعه می گوید: **وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ** کوهها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می شوند).

واضح است میان این آیات هیچگونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف در هم ریختن کوههای جهان که محکمترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند، می باشد از حرکت کوهها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد ادامه می یابد.

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست؟ مسلماً بر ما معلوم نیست، ممکن است خاصیت جاذبه موقتا برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوهها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد، یا بخاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.

به هر حال همه اینها دلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بیجان، و هم در تجدید حیات انسانها دارد که تمام آنها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهان که هر چند روح و جسم در آن حکومت می کنند ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کاملتر خواهد بود.

این تعبیر قرآن ضمناً این واقعیت را به ما انسانها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است.

کوههای عظیم متلاشی می شوند، و به این ترتیب نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان حتی عظیمترینشان ثبت شده است!

۲- ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسانها-

براستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسانها ترسیم می کند، می گوید، روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، در حالی که هماهنگی عقائد و اعمالشان معیار تقسیم آنها در صفوف مختلف است.

دستهای آنها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمعیت، تنها، و در عین تنهایی جمعند، نامه های اعمال، گسترده می شود.

همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند، تجسم می یابند، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند، آنچنان مردم به خود مشغولند که مادر فرزند را، و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفیهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرا می گیرد، نفسها در سینه ها حبس می شود، و چشمها از گردش بازمی ماند.

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیتها به انسان می بخشد؟ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اذا كان يوم القيامة دفع للانسان كتاب ثم قيل له اقرء - قلت فيعرف ما فيه - فقال انه يذكره فما من لحظة ولا كلمة ولا نقل قدم ولا شيء فعله الا ذكره، كأنه فعله تلك الساعة، و لذلك قالوا يا وبلتنا ما لهذا الكتاب لا يُغادرُ صَغيرَةً ولا كَبيرةً إِلَّا أَحصاها: هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان - راوی این خبر می گوید از امام پرسیدم آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟ - امام فرمود: همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی، کلمه ای، جابجا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آنچنان به خاطر می آورد که گوئی همان ساعت انجام داده است! و لذا فریادشان بلند می شود و

می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آنرا احصا و شماره کرده است؟! نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟! (۱)

وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷) ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آنرا حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

ترازوهای عدل در قیامت

این آیه، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم (وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ).

قسط گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است.

جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان صفت برای موازین ذکر شده این ترازوهای سنجش آنچنان دقیق و منظم است که گوئی عین عدالت می باشد.

و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده

اما این نفی ظلم و ستم، مفهومی این نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم و مورد سنجش قرار می دهیم (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا).

و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم (وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ خردل گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد).

نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان مثقال ذره سنگینی یک ذره (یک مورچه بسیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه ۷).

قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به مثقال ذره و در دو مورد تعبیر به مثقال حبه من خردل شده است.

در حقیقت در این آیه، با شش تعبیر مختلف، تأکیدی بر مساله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است.

کلمه موازین آنهم به صورت جمع و سپس ذکر وصف قسط و به دنبال آن، تأکیدی بر نفی ظلم فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ و پس از آن ذکر کلمه شَيْئًا (هیچ چیز) و بعد مثال زدن به دانه خردل و سرانجام جمله كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در اینکه منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی حق این است که میزان در اینجا به معنی وسیله سنجش است و می دانیم هر

چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الحراره (گرما سنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی می خوانیم: که میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.

می خوانیم: السلام علی میزان الاعمال: سلام بر میزان سنجش اعمال!

ذکر موازین به صورت جمع (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه ای دارند که در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب می شوند.

و به تعبیر دیگر هر کس به اندازه ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است، سبک وزن می باشد. (۱)

و آیات فراوان دیگر در قرآن کریم که آوردن بیش از این موجب ملالت و خستگی شنوندگان عزیز می شود.

پس از ملاحظه و دقت در آیات مربوط به قیامت، کوچک ترین شکی باقی نمی ماند که ما روزی در جایی به نام قیامت گرد هم آمده و حضور پیدا خواهیم کرد.

حال بینیم، این جمع شدن و گردهمائی برای چیست و چرا؟!.

اولاً از نظر علمی به اثبات رسیده است که جهان به سوی تکامل و رو به کمال می رود و باید هم روزی به کمال برسد، طی مراحل از دوران خاکی و گیاهی و جنینی (شکم مادر) به این دنیا آمدن و مدتی خوب یابد زندگی کردن و سپس مردن و خاک شدن، هنوز تکامل و به کمال رسیدن تحقق نیافته است پس باید این سیر را ادامه

دهیم تا روزی به آن دست یابیم و برسیم.

و ثانیاً اشخاص در این جهان، گوناگون و انواع متفرقند، خوب و بد و دارای عمل صالح و صاحبان جنایت و انواع بیشمار اعمال زشت و بد، اگر بنا بر این باشد که دنیا با فرارسیدن مرگ و زیر خاک رفتن و پوسیدن، به پایان رسیدن است؟! پس چرا نشسته ایم و هرچه دلبخواه‌مان است، انجام نمی‌دهیم، چرا خود را مهار کنیم از مال و ناموس مردم گرفته تا جان آنها هرچه می‌توانیم، بکنیم و خوش بگذرانیم و با دختران و زنان و با ضعیفان و ناتوانان و. هرچه از دستمان بیاید، به کار بندیم و عشق کنیم و کیف نمائیم، دیگر نه حسابی و کتابی و نه کیفری و عذابی و جهنم و آتشی!.

وقتی که ما به وجود خدای تبارک و تعالی معتقدیم و این که تمام جهان و جهانیان را او آفریده و مدیریت می‌نماید و قبول کرده ایم که او عادل است و ظالم نیست، چگونه می‌توانیم فرارسیدن روز جزا و دیدن نتایج اعمال خوب و بد را، منکر شویم و نپذیریم!.

در حالی قرآن کریم بالحن‌ها و کلمات گوناگون، آمدن آن روز را به بندگان خود، اعلام نموده و آگاهی داده است.

روزی که طول آن پنجاه هزار سال خواهد بود و به تک تک پرونده‌های آدمیان، بادقت کامل رسیدگی خواهند کرد (فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنه) معارج: ۴ در آن روز با سرعت هرچه تمامتر و با یک فرمان به حساب همه ما رسیدگی کرده و حکمش را صادر خواهد نمود فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ خداوند حسابگر و حسابدار سریع است.

انبیاء و اولیاء و روسفیدان و روسیاهان، خوبان و بدان، ثوابکاران و گناهکاران، همه و همه، در تب و تاب و ترس و لرزند، پایان کارشان چه خواهد شد و به کجا می‌انجامد.

در آن روز محصول بذره‌های این دنیا را برداشت می‌کنیم الدنیا مزرعه الاخره دنیا

محل کشت و زرع آخرت است و هرچه در اینجا کاشتیم در آنجا آن را درو خواهیم کرد.

پس هشیار باشیم به خاطر زندگی چند روز دنیا، زندگی ابدی و دائمی خود را، به آتش نکشیم هرچه باشد اینجا تمام شدنی است اما آنجا پایان نمی یابد، ابدیت است و جاویدانه گيست، زحمت بکشیم و رحمت ببریم (نابرده رنج گنج میسر نمی شود).

یک قطره اشک چشم ترس از خدا، لیاقت دارد، آتش جهنم را خاموش نماید، اشکی که شب همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت، بلند شده و رو به درگاه بنده نواز گرفته و از او خواهیم که از گناهان ما درگذرد و ببخشد و در آن روز بیچارگی، به فریاد ما برسد، روزی که از همه جا بریده ایم.

دومین اشک چشم را که در دنیا در مجالس سوگواری بنده محبوب و فداکارش حسین، با سوز دل ریخته و از گونه اش، سرازیر نموده است، اشکی که به بخشیده شدن گناهان، شایستگی دارد.

با چشم دل به صحرای سوزان دشت کربلا بنگرد و منظره خدا حافظی کردن مولای شهیدان را، در برابرش مجسم نماید که راوی گوید: به خدا قسم در وداع آخر حسین از بالای تل نگاه می کردم، چندین مرتبه بچه و خواهرانش از اسب پائین آورده، یکی می گفت بابا ردنا علی حرم جدنا ما را به حرم جدمان برگردان، یکی می گفت: ما را چگونه در میان دشمن ترک می کنی، دیگری می گفت: برادر من با این همه بچه ها و زنهای بی سرپرست، چکنم و. و.

امام مظلومان آنها را سوگند داد و به خیمه ها برگردانید و سوی میدان حرکت کرد به تل نزدیک شده بود، صدای حزین و سوزانی را شنید که می گفت توقف یابن اُمّی فرزند مادرم توقف کن باتو سخنی دارم که در جلوی چشم بچه هانتوانستم بگویم، امام ایستاد دید خواهرش زینب رسید، خواهر چرا آمدی؟ حسین من، تا از اسب پیاده نشوی نمی گویم، پیاده شد، حسین یقه پیراهنت را باز کن تا بگویم، یقه را باز

کرد و خواهر گلوی خشکیده برادر را بوسید و رو به سوی مدینه کرد و ندا درداد مادر شاهد باش امانت را رد کردم.

خواهر امانت مادر چه بود؟ عرض کرد برادرم آن پیراهن را که از فضا خواستی و از زیر لباسهایت پوشیدی، وقتی که مادرم از دنیا می رفت آن پیرهن را به من تحویل داد و فرمود: دخترم هروقت حسینت این پیراهن را از تو خواست، از طرف من گلوی او را ببوس چون پس از ساعتی، آن گلو با شمشیر بریده خواهد شد.

برادر شنیده ام یوسف را برادرانش که می بردند خواهرش در کنار شجره الوداع ایستاد و منتظر برگشتن برادر شد، حسین اگر باز امیدی به برگشتن داری در بالای این تل بنشینم و منتظرت باشم و اگر امید نداری، برگردم خیمه ها و مواظب بچه هایت باشم، فرمود: خواهرم به خیمه برگرد یعنی دگر امید باز گشت ندارم.

أللعه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست

زندگی انسان و حیوان، با پمپاژ قلب و تحریک دل است، هروقت این عضو زحمتکش بدن از کار افتاد، انسان یا حیوان رفتنی و از این مجموعه جهان، کوچ کردنی است، از کار افتادن قلب، خود نیز یک امر طبیعی است، زیرا ترکیب این عضو مانند سایر اعضاء از سلول یا مولکول های زنده است که با گذشت زمان و امتداد عمر، فرسوده می شوند و از همدیگر متلاشی شده و از بین می رود، نه برای انسان و نه برای حیوان، ابدیتی وجود ندارد بالاخره روزی، دیر یا زود این مجموعه جهان آفرینش، از هم پاشیده (به اصطلاح پوسیده) خواهد شد که اصطلاحاً می گوئیم فلانی مُرد؛

پس، از مرگ و بهم ریختگی بدن چاره نئی نیست و هیچ کس در این دنیا، ماندگار نخواهد بود و هرچه تلاش کنیم، آخر رفتنی هستیم.

به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَئِنْ أُكِيدُوا الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا نساء: ۷۸ هر جا باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ هر چند در برجهای محکم باشید! و اگر به آنها [منافقان] حسنه (و پیروزی) برسد، می گویند:

«این، از ناحیه خداست.» و اگر سیئه (و شکستی) برسد، می گویند: «این، از ناحیه توست.» بگو: «همه اینها از ناحیه خداست.»

پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟! (۱)

۱- ۱- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ انبیاء: ۳۵ هر انسانی طعم مرگ را می چشد! و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام بسوی ما بازگردانده می شوید! ۲- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ عنكبوت: ۵۷ هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما باز می گردانند. ۳- قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوْ الْقَتْلِ وَ اِذَا لَا- تُمَتَّعُونَ اِلَّا قَلِيْلًا احزاب: ۱۶ بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جزبهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت!» ۴- وَ جَاءَتْ سَيِّئَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُ ق: ۱۹ و سرانجام، سكرات (و بیخودی در آستانه) مرگ بحق فرامی رسد (و به انسان گفته می شود): این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! ۵- نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِيْنَ واقعه: ۶۰ ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد! ۶- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن [زمین] هستند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند! ۷- قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تُرَدُّوْنَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ جمعه: ۹ بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!»

۲- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِيدُوا لَوْ أطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُؤْا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ آل عمران: ۱۶۸ (منافقان)
 آنها هستند که به برادران خود (در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند) گفتند: اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند! بگو: (اگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید!؟) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید!

۳- ۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ آل عمران: ۱۸۵ هر کسی مرگ را می چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!

دیگر برای کسی شک و شبهه ای وجود ندارد که روزی از این زندگی و از این ناز و نعمت، حدا حافظی خواهیم کرد، پس در فکر این باشیم که چگونه و با چه روشی، می رویم.

۴- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۲۷) رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن [زمین] هستند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند!

در این باره داستان ها و سرگذشت های بی پایانی هست (هم دیده ایم و هم شنیده ایم) که به استدلال و دلایلی، نیاز نداریم ولی برای آگاهی بیشتر به سرگذشت قومی توجه نمائید که چگونه از مرگ فرار کردند و به مرگ گرفتار شدند.

۵- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ بقره: ۲۴۳ آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

این آیه مبارکه سرگذشت قومی را بیان می فرماید که در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا می رفتند در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند آن محیط و دیار را ترک نمودند.

از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلال یافته و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت از بعضی روایات استفاده می شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه با جالوت، آماده کنند و از شهر خارج کردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند مدتها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

مسلم است که جمله أَلَمْ تَرَ در آیه در اینجا به معنی آیا نمی دانی است، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله أَلَمْ تَرَ خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند.

آیه فوق اشاره به عدد خاصی نکرده، و تنها واژه أَلُوف که به معنی هزارها است، به کار برده، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند.

داستان این قوم که به صورت قطعی، در یک کتاب آسمانی آمده است، درس عبرتی است برای آیندگان.

زیرا آیه مذکور، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

و همچنین نکته دیگری که در این داستان شایان توجه است مساله امکان رجعت است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمده و داستان عَزِیر یا ارمیا که در آیه ۲۵۹ همین سوره آمده، و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است بنابراین این مانعی ندارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم شیخ صدوق نیز به همین آیه برای امکان مساله رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می گردند).

و نیز می تواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت

باشد. (۱)

در این مورد آیات متعدد و روایات فراوان، وجود دارد باملاحظه آیات فوق، می دانیم که، هیچ کس و هیچ چیز ابدیت ندارد و جاوید نخواهد ماند.

به چند جریان تاریخی توجه نمائید که عنوان سخنرانی را کاملاً روشن می کند.

۱- در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام در بیان جریان های بخت النصر و کشتن او بنی اسرائیل و انداختن دانیال پیغمبر را به چاه در تفسیر «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره ۲۵۹)» فرمود: بخت نصر در خواب دید کانه سرش از آهن و پاهایش از مس و سینه اش از طلاست، منجم ها را خواست و گفت: به من بگوئید در خواب چه دیده ام؟! گفتند: نمی دانیم تو خوابت را بگو (تا تعبیر کنیم)، گفت: من در مدت طولانی برایتان خرج می دهم (و هزینه می کنم که در همچون مواردی به درد من بخورید) و می گوئید ما نمی دانیم، دستور داد همه را قتل عام کردند.

یکی از اطرافیان به او گفت اگر نزد کسی چیزی هست، آن که در چاه انداخته ای و شیری را (که با او انداخته ای او را بخورد، علاوه بر این که او را نمی خورد بلکه به او شیر هم می دهد و) به او متعرض نمی شود و او با خوردن خاک، زندگی می کند!.

دانیال را خواست و گفت: من در خواب چه دیده ام؟!، فرمود: تو در خواب دیدی سرت این جور و پاهایت و سینه این گونه است، گفت بلی این گونه دیده ام، تعبیرش چیست؟ فرمود: تا سه روز کشته می شوی و پادشاهیت از دست می رود و

۱- تلخیص از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۲۱۹ بعد.

مردی از نژاد فارس ترا می کشد، گفت: من هفت شهر تو در تو دارم و بردر ورودی هر شهر نگهبانان (ورزیده) گذاشته ام و به این هم قناعت نکرده ام به در هر شهر یک اردک مسی نصب کرده ام، اگر غریبه ای وارد شهر شود، آن اردک فریاد بر می دارد همه می دانند که غریبه آمده و دستگیر می کنند.

فرمود: همان که گفتم، بخت نصر ارتشیانش را به اطراف و شهرها پخش کرد و دستور داد هر که را دیدید بکشید تا هر چه بادا باد، و دانیال را نزد خود نگهداشت و گفت: اگر از من جدا شوی کشته می شوی.

روز سوم شامگاهان، اندوه و غم او را فراگرفت، بیرون رفت و غلام خاص خود را ملاقات نمود که پسرش او را خدمت می کرد و از اهل فارس بود و او نمی دانست و شمشیرش را به او داد و دستور (اکید) داد که هر که را دیدی، او را بکش حتی اگر خودم باشم، غلام شمشیر را گرفت و او را کشت. (۱)

۲- نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده و به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین را تشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و برگشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص و نیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هر بیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذراند،

روزی به سر زنان در اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید و زدند و سرش

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۱ از تفسیر صافی فیض کاشانی.

متلاشی شد و دیدند یک مگس بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

عزیزان از مرگ گریزی نیست و هیچ کس از دست آن رهائی نیافته است، جریان های گذشته نمونه ای از ستمگران و متکبران عالم بود، حالا یک نمونه از سروران و بزرگان عالم بشنوید، می دانیم که

۳- حضرت سلیمان علیه السلام دارای قدرت خدا دادی شگفت آوری داشت که بیرون از قدرت بشری بود طبق آیه سوره نمل، تخت بلقیس را برایش در یک چشم بهم زدن از سبای یمن به اصطخر فارس می آورند و با بساط یک فرسخ در یک فرسخ با تمام تجهیزاتی که روی آن چیده شده از قبیل تخت مجلل سلیمانی و پانصد صندلی طلا- از راست برای علما و دانشمندان و پانصد صندلی نقره سمت چپ تخت برای امرا و فرماندهان ارتش که همه روی آن نشسته باخادمان خاص و نگهبانان مخصوص و پرنده ها دربالا و چرنده ها و خزنده ها روبرو و جنیان دست بسته در برابر و. و. با این تشکیلات به باد دستور می داد تا آن را بالا- برده مسافت یک ماه راه را در نیم روز «غدوها شهر و رواحها شهر» و یک ماه راه بعد از ظهر تاغروب، می پیمود دیگ های دست ساز جنیان برای ارتش و مهندسین انس و معماران جن، تحت فرمان او برای ساختن بیت المقدس و غیره، روزی عشقش کشید که یک چند دقیقه ای استراحت نماید و به ساخته شدن بیت المقدس تماشا کند؛ به وزیر تشریفاتش دستور داد، امروز به کسی اجازه نده پیش من آید و خودت هم مزاحم نشو من می روم پشت بام بکارکنان بیت المقدس تماشاکنم بالا- رفت و به عصای سلیمانیش تکیه داد و تماشا می کرد صدای پائی شنید، یکی آمد بالا فرمود: کیستی من دستور داده بودم به کسی اجازه بالا- آمدن را ندهند!! گفت من بدون اجازه به همه جامی روم فهمید کیست، فرمود، ازائراً أم قابضاً برای زیارت و دیدار آمده ای یا برای بردن؟! گفت برای بردن (دیگه بسته)، فرمود: پس اجازه بده بروم پائین توی

طاق دراز بکشم! گفت: نه مأمورم به همین حالت ایستاده قبض روح کنم، بهمان حالت ایستاده قبض روح کرد، مدت یک سال هیچ کس جرأت بالا آمدن و نزدیک شدن نداشت چون قدغن کرده بود و در طول این مدت موریانه کوچکی از زیر عصایش ریز ریز برمی داشت تا یک سال که بنای بیت المقدس به پایان رسید، عصا شکست و سلیمان افتاد و جن و انس و پرنده و چرنده و خزنده همه پراکنده شدند و صدای تسیح کوه و دشت که با او همراهی می کردند، همه به خاموشی گرائید گو این که سلیمانی وجود داشته به قول شاعر شیرین سخن سیدمحمدحسین شهریار در منظومه زبان آذری خود در کتاب (حیدر بابایه سلام) گفته و سروده است.

حیدر بابا دنیا یالان دنیادی***اوغول دوغوب درده سالان دنیادی

اسکندر دن نوحان قالان دنیادی***هرکیمسیه هرنه ویریب آلبیدی

سلیمانان بیرقوری آد قالبیدی

۴- سیدنعمهالله جزائری در کتاب زهرالریح می نویسد: یکی از بزرگان برای من نقل کرد از پدرش که با اصحابش به کاشان سفر کرده بود، به نزدیک کاشان که رسیدند یکی از رفیقان عقب مانده بود و این ها هم نشسته منتظرش بودند و هروقت از او نام می بردند عقبی از لانه اش بیرون می آمد و بر می گشت تا این که او آمد گفتیم فلانی کجا بودی جریان عقب را به او تعریف کردیم تعجب کرد پرسید کجاست نشان دادیم دیدیم عقب بیرون آمد و رفت به طرف او خواست با تازیانه بکشدش آن هم به تازیانه چسبید تازیانه را بالا برد عقب خودش را به گردن او انداخت و نیش زد و او را کشت. (۱) این ها نمونه هائی بود که به عرض رسید و در آینده نیز به مناسبت هائی گفته خواهد شد پس روشن شد که فرار از مرگ هیچ گونه امکان پذیر نیست و دیر یا زود یقه همه را خواهد گرفت!! پس باید برای زندگی پس از مرگ، فکری کرد و آماده شد.

یکی: از نشانه آمادگی برای دفع عذاب و گرفتاری های آن روز، اعمال نیک و انجام دادن کارهای خدا پسندانه است.

دومی: سائیدن سر به آستان مقدسه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که از بزرگان و صاحبان اعمال صالحه حتی از شهدای کربلا مانند حبیب بن مظاهر را در خواب دیده و پرسیده اند آیا با این مقامات بالا و ممتازی که دارا هستید، باز آرزویی دارید که به آن نرسیده باشید؟

جواب شنیده اند بلی آرزو دارم کاش زنده بودم در مجالسی که مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام ذکر می شود، حضور پیدا می کردم.

عزیزان از دامان مطهر این بزرگواران، دست برنذاریم و با ریختن اشک از چشمانمان یاد آنها را همیشه زنده نگهداریم که شرف دنیا و آخرت در آنست.

زیرا یقین داریم هرکس در این دنیای فانی، آنها را فراموش نکند، آنها هم در روز جزا او را فرامونکرده و از یاد نخواهند برد.

اشک چشمان را با اشک چشمان بچه ها و حریم امام حسین علیه السلام قاطی کنیم وقتی که جنازه ها و ابدان طاهرات شهداء را به خیمه شهداء می آورد و به خانواده اش اطلاع می داد و می آمدند و هرکس باسوزدل روی بدن آنها اشک می ریختند و می گریستند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت

در قرآن کریم آیات زیاد در این مورد نازل شده است که به تعدادی از آن متعرض می شویم.

۱- وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ بقره: ۲۸۱ و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است).

۲- فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ آل عمران: ۲۵ پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند).

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ انفطار: ۵ (در آن زمان) هر کس می داند آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.

آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه کشته خود را درو می کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است، و آن روز است که می فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.

ضمناً از جمله بِمَا كَسَبَتْ به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر

قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

به دو نکته در این مورد توجه فرمائید:

۱- آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در باره یهود نقل می کند آیا این باور کردنی است؟

پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روان شناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان برمی آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می سازد، بسیار دیده ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال، جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقت فرسای اجتماعی را بهانه می کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افتراءات و امتیازات دروغین را نسلهای پیشین اهل کتاب درست کرده بودند و تدریجا برای نسلهای آینده که از واقعیت آگاهی چندان نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمی دادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲- ممکن است گفته شود اعتقاد به عذاب و کیفر محدود در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی می بیند بلکه ما

معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود، سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

به علامه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمناً مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر.

قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه ۱۸ می گوید: **بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، شَمَا هَم بَشَرِي هَمِچُون سَايِر اَفْرَاد بَشَر هَسْتِيَد.** (۱)

۳- **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** آل عمران: ۳۰ روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می دارد؛ و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.»

حضور اعمال انسانها در قیامت

این آیه از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، و در آن نمی گوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود،

بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.

آمد در لغت به معنی زمان محدود است، و تفاوت آن با ابد این است که ابد، زمان نامحدود را می گوید، و غالباً آمد توجه به انتهای زمانی و سررسید مدت دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار می رود.

آری گناهکاران، و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر می بینند، با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند نه فاصله مکانی، که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است، زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد، ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

مثلاً کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی می کرد، باز کم و بیش، احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز ده ها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم، هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگها ما را هم فرا بگیرد (ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد) ولی سرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که آمد در اینجا فاصله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضی نقل کرده است) ولی این واژه ظاهراً در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است.

و در پایان آیه، برای تاکید بیشتر می فرماید: خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است (و يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ).

در واقع، این جمله معجونی است از بیم و امید، از یک سو اعلام خطر می کند و هشدار می دهد، و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل تربیت انسان است برقرار شود، این احتمال نیز وجود

دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این می ماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر می دارم و من به تو مهربانم که اعلام خطر می کنم.

تجسم اعمال در قیامت

قرآن مجید در این آیه و آیات زیاد دیگری از این حقیقت پرده بر می دارد که در قیامت اعمال نیک و بد انسان، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می شود.

واژه تجرد از ماده وجدان (یافتن) ضد فقدان و نابودی است و کلمه خیر و سوء که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است، یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را- هر چند کم باشد- در نزد خود می یابد.

این آیه به روشنی می گوید که انسان در روز رستاخیز، خود عمل را می یابد، و در ذیل آیه می خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خود عمل، مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر اینکه در آیه مورد بحث می خوانیم: گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمی کند.

این نشان می دهد که نابودی اعمال امکان پذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می کند مانند آیه ۴۹ سوره کهف وَ وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا (گناهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می بینند و خداوند به هیچ کس، ستم نمی کند).

و آیه ۷ و ۸ سوره زلزال: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را خواهد دید).

همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران، لفظ جزاء را در این آیات تقدیر

گرفته اند و این خلاف ظاهر آیات است.

از بعضی آیات به دست می آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه ای است که کشاورز در دل خاک می افشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می گردد چنانکه خداوند در سوره شوری آیه ۲۰ می فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، (هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم).

از بعضی از آیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می آیند، منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می کنند، و می گویند: أَنْظِرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ، (صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم).

و به آنها گفته می شود: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا، (باز گردید، این نور را از دنیا طلب کنید).

این آیات و ده ها آیات دیگر می رساند که ما، در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کامل تر می یابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائل اند.

روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنیم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك و هو حي و تدفن معه و انت ميت فان كان كريما اكرمك و ان كان لثيما اسلمك ثم لا يحشر الا معك و لا تحشر الا- معه و لا- تسئل الا- عنه فلا- تجعله الا- صالحا فانه ان صلح انست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلك: (ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و با او دفن می شوی در حالی که تو مرده ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و

هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آئی، از تو در باره غیر آن سؤالی نمی شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن، شایسته باشد، با او انس می گیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن عمل تو است).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلاً چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

نظرات دانشمندان در باره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان در باره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱- دسته ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنانکه در این جهان برای هر کار بدی کیفری از طرف قانونگذاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲- دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او می گردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.

این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاب اند، و به عبارت دیگر آنچه در باره نعمتهای بهشت و مجازاتهای دوزخ

می خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳- دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده اند و خلاصه آن این است: هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده می نماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار او می گردد.

از میان این سه نظر، نظر اخیر با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملاً تطبیق می کند، بنابر این، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژیها هستند، طبق قانون بقاء ماده و انرژی هیچگاه از میان نمی روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین می پنداریم که از میان رفته اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جانی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل تر به وجود آید و یا دید و درکی کامل تر داشته باشیم می توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

قبلاً در مورد این حدیث نبوی که فرمود:

لَا تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَيَسْتَلُّ عَنْ أَرْبَعَةٍ، عَنْ عَمْرَةَ فِيمَ أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابَةَ فِيمَ أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالَةَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حَبْنَةَ أَهْلِ الْبَيْتِ. صحبت کردیم که

گام های هر بنده در روز قیامت، زایل و برداشته نخواهد شد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و در کجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- از محبت و اندازه آن نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاکمه خواهیم شد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلائق با رفتار و کردار خود، آنها را سربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؟

آیا به دستوره های آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیختیم؟!!

آیا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رساندن این امت، نیاز داشتند، به ندایشان لبیک گفته و بکمکشان شتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر ینصرنا و هل مغیث یغیثنا» ی آنها لبیک گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و. و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

آیا در کربلا- با دست پرورده و حسین منی و أنا من حسین لحمه من لحمی و دمه من دمی گویان، چه عکس العملی، نشان دادیم.

ألألعه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن در قیامت

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) اسراء: ۱۳- اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشوده می بیند. ۱۴- (این همان نامه اعمال او است، به او می گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!.

در این آیه مبارکه به مسأله حساب اعمال انسانها و چگونگی آن در روز قیامت پرداخته و از دقیق بودن ثبت و ضبط آن، خبر می دهد زیرا دوربین های مخفی پروردگار عالم، بنام رقیب و عتید و یا فرشته های راست و چپ، و همچنین فیلم برداران الهی از قبیل هوا و فضا و در و دیوار و کوه و دشت و خیابان و بیابان و تمام اعضا و جواهر بدن انسان، همه و همه، مراقب اعمال زشت و زیبا و خوب و بد ما هستند و بطور دقیق به تصویر می کشند و نگهدارند تا روز حسابرسی فرا رسد و با ارائه این برنامه ها، به هر تک انسان ها، زبان گویا و تند و تیز آنها را، کند و لال نمایند و دیگر سخنی برای گفتن نداشته باشند و فقط به سر زده و بگویند:

«وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا (کهف: ۴۹) (و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست) در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر

می بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند. و اشک می ریزند ولی چه فائده، دیگر کار از کار گذشته، باید خیلی زودتر ازین به خود می آمدند.

طائر در لغت عرب، به معنی پرنده است، ولی در اینجا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان، فال نیک و بد می زدند، و از چگونگی حرکت آنها نتیجه گیری می کردند.

مثلا اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آنرا به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آنرا به فال بد می گرفتند.

لذا غالبا این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود، در حالی که تفأل بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود.

در آیات قرآن نیز کرارا تطیر به معنی فال بد آمده است مانند: *وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَطِّيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ*: هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آنرا از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند! (اعراف - ۱۳۱) و در سوره نمل آیه ۴۷ می خوانیم: *قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ*: مشرکان قوم صالح (علیه السلام) به این پیامبر بزرگ گفتند: ما تو و یارانت را شوم می دانیم و به فال بد می گیریم! در احادیث اسلامی می خوانیم که از تطیر نهی شده است، و راه مبارزه با آن توکل بر خدا معرفی گردیده است.

به هر حال، طائر در آیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی بخت و طالع که قریب الافق با مسأله فال نیک و بد است، می باشد.

قرآن در حقیقت می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است!.

تعبیر به *أَلْزَمْنَا* (ملازم او ساخته ایم) و تعبیر به *فِي عُنُقِهِ* (در گردن او) همه دلیل بر این است که اعمال انسان و نتایج آن در دنیا و آخرت از او جدا نمی شوند، و باید در همه حال عهده دار و مسئول آنها باشد، هر چه هست عمل است و بقیه همه حرف.

تفأل و تطییر فال نیک و بد

فال نیک و بد زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می رسد سرچشمه آن، عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هر حال بدون شک این دو، اثر طبیعی ندارند، ولی دارای اثر روانی هستند: فال نیک امید آفرین است در حالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود.

و از آنجا که اسلام، همیشه از مسائل مثبت، استقبال می کند، از فال نیک نهی نکرده ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است.

حتی در بعضی از روایات آنرا در سرحد شرک شمرده اند، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: الطیره شرک: فال بد زدن (و آنرا در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یکنوع شرک به خدا است. جالب اینکه اسلام در بسیاری از موارد اینگونه مفاهیم تخیلی و پنداری را در یک کانال صحیح و سازنده قرار داده و از آن بهره برداری کرده است.

مثلا در مورد آنچه در میان عوام معروف است که می گویند فلان همسر، خوش قدم بود و یا بد قدم، و از آن روزی که به خانه فلانکس گام گذاشت و همسرش شد چنین و چنان گشت که قطعا به این صورت خرافه ای بیش نیست، اسلام به آن شکل سازنده تربیتی داده: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من شوم المرئ غلاء مهرها و شده مئونها...: از بدقدمی زن آنست که مهرش سنگین باشد و مخارج و هزینه اش زیاد!....

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: اما الدار فثؤمها ضیقها و خبث جیرانها: خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد.

درست ملاحظه کنید که همان الفاظی را که در مفاهیم خرافی مردم به کار می برند استخدام برای مفاهیم واقعی و سازنده کرده است، و تفکر و اندیشه ای که به بیراهه می رفت به راه راست هدایت نموده.

این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که تاییدی است بر آنچه گفتیم پایان می دهیم: اللهم لا خیر الا خیرک، و لا طیر الا طیرک و لا رب غیرک:

خداوندا نیکی تنها از ناحیه تو است، هیچ فال نیک و بدی جز به اراده تو تحقق نمی یابد و پروردگاری جز تو نیست.

قرآن سپس اضافه می کند ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند (و نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنشُورًا).

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است و در آنجا گشوده و باز.

تعبیر به نُخْرِجُ (بیرون می آوریم) و همچنین تعبیر به مَنشُورِ (گشوده) نیز اشاره به همین معنی است که آنچه در اینجا پنهان و سر بسته است در آنجا آشکار و باز می شود.

در این هنگام به او گفته می شود، نامه اعمالت را خودت بخوان! (اَقْرَأْ کِتَابَکَ).

کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی! (کَفَى بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیًّا).

یعنی آنقدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هر کس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند، هر چند شخص مجرم باشد، چرا که این نامه عمل چنانکه خواهیم گفت، مجموعه ای از آثار خود عمل است، و یا نفس اعمال، و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.

آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم، یا عکس دقیق و فیلم خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد بینم می توانم حاشا کنم؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده تر و دقیقتر است.

کارنامه عجیب اعمال آدمی

در بسیاری از آیات قرآن و روایات، سخن از نامه اعمال انسانها به میان آمده است، از مجموع این آیات و روایات استفاده می شود که همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود، و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد نامه اعمالش بدست راست او، و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را بدست چپ او می دهند.

در سوره حاقه می خوانیم فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ كِتَابِيَهٗ: اما آنها که نامه اعمالشان بدست راستشان داده شده با سرفرازی و افتخار می گویند هان بیائید و نامه اعمال ما را بخوانید! (حاقه - ۱۹) وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ: اما کسی که نامه اعمالش در دست چپ او است می گوید ای کاش نامه اعمالم را به دست من نمی دادند! (حاقه - ۲۵).

در حدیثی در ذیل آیه (أَقْرَبُ كِتَابِيَكْ ...) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یذكر العبد جميع ما عمل، و ما كتب عليه، حتى كانه فعله تلك الساعة، فلذلك قالوا يا ويئسنا ما لهذا الكتاب لا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می آورد، گوئی همان ساعت آنرا انجام داده است! لذا فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: این چه نامه ای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فروگذار نکرده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این نامه چیست؟ و چگونه است؟ بدون شك از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی، نیست، و لذا بعضی از مفسران گفته اند این نامه عمل چیزی جز روح انسان نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است زیرا ما هر عملی انجام می دهیم خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد. یا اینکه این نامه عمل، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما، و از آن بالا-تر زمین و هوا و فضائی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از اینکه در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند، در هوا و زمین منعکس می شوند.

گر چه این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک کردنی نیست، اما بدون شک وجود دارد، و روزی که در آن روز، دید تازه ای پیدا می کنیم همه اینها را می بینیم و می خوانیم.

تعبیر به خواندن نیز مفهوم وسیعی دارد که هر گونه مشاهده را در معنی وسیعش جای می دهد، مثلاً در تعبیرات روزمره گاه می گوئیم در چشمهای او خواندم که چه تصمیمی دارد و یا فلان عمل را که از فلانی سر زد، بقیه اش را خواندم، همچنین تعبیر به خواندن، در مورد عکسهائی که از بیماران می گیرند نیز امروز رایج است.

روی همین جهت است که می دانیم در آیات مذکور خطوط این نامه عمل به هیچوجه قابل انکار نیست، زیرا که آثار واقعی و تکوینی خود عمل است، درست مانند صدای ضبط شده انسان یا عکسی که از او گرفته اند و یا اثر انگشت او.

(و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (۱)

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است! (۲)

نجم: ۳۸ که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد، ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، ۴۰ و اینکه تلاش او بزودی دیده می شود، ۴۱ سپس به او جزای کافی داده خواهد شد! (۳) و آیات فراوان دیگر

۱- فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يس: ۵۴

۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ. طور:

۲۱

۳- أَلَّا تَرَىٰ وَاِزْرَهُ وَاِزْرَهُ اٰخِرَى (۳۸) وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ اَنْ سَعِيْهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاؤُهُ الْجِزَاءَ الْاَوْفَى. نجم:

۳۸

در تفسیر المیزان می فرماید: از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسانها وجود دارد: نخست کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود، و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است، همانگونه که در آیه ۴۹ سوره کهف فرموده است وَ وُضِعَ الْكِتَابُ که ظاهر آن اینست کتاب واحدی برای حساب همه انسانها قرار داده می شود.

دوم کتابی است که هر امتی دارد یعنی اعمال یک امت در آن درج است

همانگونه که در سوره جاثیه آیه ۲۸ آمده است كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا:

هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود.

سوم کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد، آنچنانکه در سوره اسراء آیه ۱۳ می خوانیم وَ كُلٌّ لِّإِنسَانٍ أَزْمَانَةٌ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا... هر انسانی مسئولیت اعمالش را به گردن خودش افکنده ایم، و برای او در روز قیامت کتاب و نامه عملی بیرون می آوریم.

بدیهی است هیچگونه منافاتی در میان این آیات نیست چرا که هیچ مانعی ندارد که اعمال آدمی در کتب مختلف ثبت گردد، همانگونه که در برنامه های دنیا امروز نیز نظیر آنرا می بینیم، که برای سازماندهی دقیق به تشکیلات یک کشور، برای هر واحد، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگتر، حساب جدیدی پیدا می کنند.

اما با توجه به این نکته که نامه اعمال انسانها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست، مجموعه ای است گویا، غیر قابل انکار که شاید محصول طبیعی خود اعمال آدمی باشد.

و به هر حال آیات مورد بحث نشان می دهد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می یابند و حضور پیدا می کنند وَ وَجَدُوا مَا

اعمالی که به صورت انرژیهای پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده اند در حقیقت از بین نرفته اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت، بلکه دائماً تغییر شکل می دهد).

آن روز این انرژیهای گم شده، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند، و به صورتهای مناسبی تجسم می یابند، اعمال نیک به صورتهای جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین ظاهر می گردند، و این اعمال با ما خواهند بود، و به همین دلیل در آخرین جمله آیات فوق می فرماید *وَلَا يَظَلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا*: و خداوند به بندگانش ستم نمی کند، چرا که پاداشها و کیفرها محصول اعمال خودانسان هاست.

تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته، می توان از اصول مسلم فیزیک امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده، تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه در باره ماده و انرژی این است که ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

نتیجه این که ماده و انرژی، جلوه هائی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهائی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری

باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند. (۱)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ابراهیم: ۵۱ تا خداوند هر کس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است!

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) اسراء: ۱۵- هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته، و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و ما هرگز

(شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث می کنیم (تا وظائفشان را بیان کند).

چهار اصل مهم اسلامی

این آیه، چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مساله حساب و جزای اعمال او بیان می کند.

۱- نخست می گوید هر کسی هدایت را پذیرا شود به نفع خود هدایت یافته، و نتیجه اش عائد خود او می شود (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ).

۲- و هر کس گمراهی را بپذیرد، به زیان خود گمراه شده است عواقب شومش دامن خودش را می گیرد (وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا).

نظیر این دو حکم را در آیه ۷ همین سوره اسراء: بیان نموده است.

۳- هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کنند (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ).

وزر به معنی بار سنگین است، و به معنی مسئولیت نیز می آید، چرا که آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه امیر یا مردم بر دوش او گذارده

۱- با تغییرات و تنظیمات و حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۵۰۵ بعد و مجلدات دیگر.

شده است.

بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند! به عکس آنچه معروف است که عوام می گویند آتش که گرفت خشک و تر می سوزد در منطق عقل و تعلیمات انبیاء هیچ بی گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد، در تمام شهرهای لوط یک خانواده مؤمن وجود داشت خدا به هنگام مجازات آن قوم منحرف و آلوده، آن یک خانواده را نجات داد.

آیات مذکور نیز با صراحت می گوید **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى**.

بنا بر این اگر در پاره ای از احادیث غیر معتبر چیزی بر خلاف این قانون کلی اسلام دیده شود حتما باید آنرا کنار گذاشت، یا توجیه کرد، مانند روایتی که می گوید: شخص میت به خاطر گریه و بی تابی بازماندگانش، معذب می شود

(ممکن است منظور از معذب شدن، عذاب الهی نباشد بلکه ناراحتی است که روح او بر اثر آگاهی از بی تابی بستگانش پیدا می کند).

و نیز روشن می شود عقیده کسانی که می گویند فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود یک عقیده اسلامی نیست، چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی گردد و به همین دلیل ما در جای خود گفته ایم که حتی فرزندان نامشروع، شخصا هیچ گناهی ندارند و درهای سعادت و نجات- اگر بخواهند- به روی آنان گشوده است، هر چند زمینه تربیتی دشواری دارند.

البته این قانون کلی که هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، هیچگونه منافاتی با آنچه در آیه ۲۵ سوره نحل که می گوید: **گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند، ندارد.**

زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، فاعل آن گناهند، و یا همچون فاعل آن محسوب می شوند، بنابراین در حقیقت این بار گناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر سبب در اینجا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است.

همچنین روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد، وارد شده و مفهومش این بود که هر کس سنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن، شریک است، نیز با آنچه در بالا گفتیم تضادی ندارد، چرا که سنت گذار در واقع از اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت.

۴- سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می کند که ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم تا وظائفشان را کاملاً تشریح و اتمام حجت کند (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا در اینکه منظور از عذاب در اینجا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال

(یعنی مجازاتهای نابود کننده همچون طوفان نوح؟)، بدون شک ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود.

اصل براءت و آیه ما کنا معذبین ...

در علم اصول در مباحث براءت به این آیه، استدلال شده است، زیرا حداقل مفهوم آیه این است که در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست، خداوند بدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظائف، کسی را مجازات نمی کند، و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است، و اصل براءت نیز چیزی جز این نمی گوید که عقاب بدون بیان صحیح نیست. (۱)

از مجموع گفتار این مجلس، معلوم شد که ما هرچه پیش می فرستیم و باخود ببریم، نتیجه همان را خواهیم دید و هرچه بکاریم حاصل آن را می درویم در روایت آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النَّاسُ مَجْزِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ ان خيراً فخير و ان شراً فشرّ مردم مطابق اعمال خود جزا داده می شوند اگر خیر است، خیر و اگر شر است شرّ.

۱- مطالبی در این موارد از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۴۷ ببعده استفاده شده است.

به حضرت یعقوب علیه السلام خطاب رسید، می دانی چرا چندین سال به فراق یوسف گرفتارت کردم؟! چون کنیزی خریدی و میان فرزند او و مادرش با فروش فرزند جدائی افکندی، مادام فرزند او به او نرسد یوسف تو هم به تونخواهد رسید. (۱)

در روایات وارد شده است وقتی که فرزند دوشنبه بنیامین هم از دستش رفت ندا کرد ای خدا آیا بمن رحم نمی کنی! چشمم را گرفتی و این یکی فرزندم را هم بردی؟! خطاب رسید اگر آنها مرده بودند برایت زنده می کردم (نگران نباش هر دو فرزندت زنده اند) ولیکن بیاد داری گوسفندی را خریدی و سربریدی و پختی و خوردی اما فلان همسایه ات روزه بود و به او چیزی نرساندی.

امام صادق علیه السلام می فرماید بعد از آن هر صبح از طرف یعقوب تا شعاع یک فرسخی، ندا می کردند: ألا من أراد الغداء فلیأت دار یعقوب آگاه باشید هر کس غذا می خواهد، به خانه یعقوب درآید. (۲)

البته بطور یقین حضرت یعقوب علیه السلام از آن همسایه روزه دار اطلاعی نداشت و گرنه او را بدون افطاری نمی گذاشت ولی از آن جهت که از حال همسایه اش بی خبر بود، مجازات گردید و این سختگیری ها برای مقربین بیشتر از دیگران است. هر که در این بزم مقرب تراست***جام بلا بیشترش می دهند.

عزیزان تنبیه سخت خدای متعال، حضرت یعقوب علیه السلام را بخاطر دور کردن فرزندش از مادرش که چهل سال در فراق یوسف اشک ریخت تا نور چشمانش را از دست داد و نابینا شد!

پس خداوند آنانی را که در جلوی چشم مادرانشان جوان ناکامش را تکه پاره کردند یا جوان ناکام و نوجوانانشان را برای همیشه از مادران و خواهران و همسرانشان جدا نمودند و دل آنها را در فراق آنها، به آتش کشیدند، چگونه مجازات خواهد کرد یا مادری در جلوی خیمه اش، انتظار می کشد که بچه

۱- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

۲- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

ششماهه اش سیراب شده و به خیمه برگشته، دل مادر آرامش پیدا خواهد کرد، اما برخلاف انتظار یک وقت می بیند جنازه خون آلود بچه عطشانش روی دست پدر مانده و از خجالت مادر چشم براه، به سوی خیمه ها نمی رود و در آن لحظه شیعیان و دوستانش را آرزو می کند و سفارش می دهد، مصیبت آن لحظه امام را فراموش نمایند و

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی

در زندگی روز مره انسان ها، رقابت و مسابقه در کار و کسب و ورزش و حتی اسب دوانی ها، جزء لاینفک زندگی اش هست، هر کس نسبت به خود سعی و کوشش می کند، جلوتر از هم طرازه اش باشد و جدیت و کوشش فراوان، می کند تا برنده شود و موفق گردد.

تا می رسیم به مسئله اعمال نیک و عبادت و. و. آیا در این کارها هم مسابقه و رقابت هست؟! بلی بی تردید، در این موارد معنوی و اخروی نیز باید خیلی بیشتر از کارهای دنیوی و زود گذر مسابقه داشته باشیم تا از هم اقران خود عقب نمانیم چون دیر یازود و در نهایت دنیا را رها ساخته و از این جهان رخت بر بسته و خدا حافظی همیشگی خواهیم کرد.

در این زمینه میدان مسابقه و کارهای رقابتی، بیشمار است از دستگیری ناتوانان و خدمت به واماندگان و گرفتاران گرفته تا نماز و روزه و حج و جهاد اکبر و اصغر.

پیش از ورود به اصل مطلب به چند آیه در این مورد توجه نمائید.

۱- وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ آل عمران: (۱۳۳) و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آموزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۳۴- همانها که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرنند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۳۵- و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند- و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمی کنند با اینکه میدانند.

۱۳۶- آنها پاداششان آموزش پروردگار، و بهشتهائی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند. (۱)

سارِعُوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، در کارهای نیک و قابل ستایش، و در کارهای بد و نکوهیده است.

در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به- یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آموزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است و می فرماید: برای رسیدن به این هدف بر یکدیگر سبقت بگیرید.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جایزه بارزشی برای آن

۱- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّاءَ اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.

و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!

وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ: دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده، بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمانها و زمین است (باید توجه داشت که مراد از عرض در این آیه اصطلاح هندسی آن که در مقابل طول است، نیست، بلکه به معنی لغوی که وسعت است می باشد).

و به این ترتیب قرآن با صراحت می گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین می باشد.

در آیه ۲۱ سوره حدید (۱) همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود در این آیه به جای مسارعت صریحا کلمه مسابقه ذکر شده و سماء به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از کاف تشبیه استفاده شده است، به این معنی که در آیه مورد بحث صریحا می گوید وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است ولی در آیه سوره حدید می گوید: وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می باشد، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.

در پایان آیه تصریح می کند که این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) اکنون این سؤال پیش می آید که: اولاً: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعداً در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟.

۱- سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱)

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که بهشت و جهنم هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تایید می کند، به عنوان نمونه:

۱- در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به اعدّات (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی در باره دوزخ، آمده است.

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

۲- در آیات مربوط به معراج در سوره و النجم می خوانیم: بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد سدره المنتهی در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد،

(نجم: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵) (۱) این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

۳- در سوره تکوین آیه ۵ و ۶ و ۷ می فرماید اگر علم یقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین یقین آن را می دیدید. (۲)

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسئله دیده می شود.

به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند در کجا هستند؟ پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد: نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند.

ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون

۱- وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى (۱۳) عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُتَّهَى (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى

۲- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

می توانستیم آنها را هم بینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است.

از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد: فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به- کمک ماهواره های فضائی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدائی فوق العاده دلنشین و روح پرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه- جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج روحپرور و آزار دهنده که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم، ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فوراً در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر اینکه: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به- اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شده است عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت، همین حال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می بینیم قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است، و چاره ای غیر از این نبوده، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟ زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد) و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آنهم وسیعتر.

یا این که مانند یک پرده که یک روی آن پر از نقش و نگارهای شادی آور و دلنشین و روی دیگرش پر از نقش های وحشت آور و هراس انگیز باشد چنان که در آیه ۱۲ بعد سوره مبارکه (حدید) این گونه بیان فرموده است.

(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است! ۱۳ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب! ۱۴ آنها را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید

و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد! ۱۵ پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است! (۱)

از آنجا که در آیه (آل عمران: ۱۳۳) *أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ وَعِدَةٌ بِعَمَلِكُمْ لَكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده، در آیه بعدی پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

سیمای پرهیزگاران

۱- آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ)

آنها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک بدیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و بهمین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان میدهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی

۱- *يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّضْتُمْ الْأَمَانَةَ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصير (۱۵) حدید: ۱۲*

می توانند در راه کمک بدیگران انفاق کنند، و ثنیا انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از بخل سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می انگارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار میدهند، و گر نه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی بوسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

۲- آنها بر خشم خود مسلطند (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

کظم در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند، بکار میرود.

غیظ به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است که بعد از مشاهده نا ملایقات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناکترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمائی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه مذکور دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملاء الله امنا و

ایمانا. آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند- این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

۳- آنها از خطای مردم می گذرند (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به- حالت عداوت باید کظم غیظ توأم با عفو و بخشش گردد، لذا بدنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

۴- آنها نیکوکارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالیتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوریکه در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۰۷

حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیهما السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ امام فرمود: خشم خود را فرو بردم، عرض کرد وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت وَ اللَّهُ

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام فرمود: تو را راه خدا آزاد کردم.

این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالیتر از مرحله قبل است.

۵- آنها اصرار بر گناه نمی کنند (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً ... آل عمران: ۱۳۵) فاحشه از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی تجاوز از حد است که هر گناهی را شامل می شود.

در این آیه نیز اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند بزودی بیاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند.

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا بیاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، بزودی بیاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آموزش گناهان خویش را از او بخواهند (وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) کیست جز خدا که گناهان را ببخشد.

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده

(أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره.

۶- در پایان آیه برای تاکید می گوید: وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ: آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند.

در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: الاصرار ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبه فذلک الاصرار: اصرار بر گناه این است که انسان

گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه.

در کتاب امالی صدوق از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: هنگامی که این آیه نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسانها به- این گناه و آن گناه تاثیر این آیه را خنثی میکنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آنهم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار بنام وسواس خناس! گفت من مشکل را حل میکنم، ابلیس پرسید: از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم، ابلیس گفت راه همین است، و این ماموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت! روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملاً مراقبند که هر گاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را بروی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) در این آیه پاداش پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده شده است و آن عبارت است، از آمرزش پروردگار و بهشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شود) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود.

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و مغفرت و شستشوی دل

و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می گوید: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند و مرد میدان اند نه افراد واداده و تبیل که همیشه از تعهدات و مسئولیتهای خویش می گریزند. (۱)

پس نتیجه این که متقین و پرهیزکاران، دائم در مسابقه از همسانان خود هستند، تا از آنها سبقت گرفته و به وعده های خدائی، نائل آیند.

نمونه کامل این سبقت گیران از هم اقران خود، شهدای دشت نینوا و سرزمین کربلا هستند که تاریخ، مانند آنها را، نشان نداده است.

در کجای تاریخ آمده است که نوجوانی برای رفتن به میدان مرگ قطعی، به پای عمو بیفتد و التماس نماید، تا به او اجازه دهد، برود در میدان جنگ با سی هزار، اشرار مسلح رو برو شود، تاجانش را فدای راه حق و حقیقت، نماید.

حتی بعد از موفقیت به گرفتن اجازه، بگونه رهسپار میدان شود که از دشمنان می گوید: سپس جوانی که هنوز به سن جوانی نرسیده (لم يبلغ الحلم) طوری با شتاب، خود را به میدان رسانید که حتی بند یک کفشش را نبسته بود و چنان با شجاعت و شهامت، با دشمنان جنگید و گروهی مانند ازرق شامی را، از دم شمشیر گذرانید و به خاک هلاکت افکند که مایه تعجب دشمنان گردید.

یا مادر همین جوان، به خواهر شوهرش ام کلثوم که مانع رفتن پسر دوم یازده ساله اش، به میدان است، آمده و دست به دامن شده و التماس می کند که بانو، چرا نمی گذاری پسرم برود و جانش را فدای عمویش نماید.

آخر در کجای تاریخ مانند این مناظر زیبای عاشقانه را، به رشته تحریر آورده است، بدینجهت است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در پیش این فرزندم (حسین علیه السلام) گروهی به شهادت خواهند رسید که شهدای اولین و آخرین بشریت، به مقام آنها

غبطه خواهند کرد.

أَلَا لعنه الله على القوم الظالمين.

مجلس ۴۰ مسابقه بایان دیگر

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ حدید: ۲۱- بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یک مسابقه بزرگ معنوی

در آیات قبل از این آیه، بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و اینکه مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده است.

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرائی مؤمنان است، تا کسی نگوید بهشت نسیه است، و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسیه بود از هر نقدی نقدتر محسوب می شد، چرا که از سوی خدائی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به اینکه کاملاً نقد و الان موجود است.

شبه همین معنی در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (که در جلسه قبل درباره آن صحبت کردیم)

آمده، با این تفاوت که در اینجا سَابِقُوا (از ماده مسابقه و در آنجا سَارِعُوا) (از ماده مسارعه به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم باب مفاعله که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند) تفاوت دیگر اینکه: در آنجا عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ است و در اینجا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.

و نیز در آنجا می گوید آماده برای پرهیزکاران است و در اینجا می فرماید: برای مؤمنان.

از آنجا که پرهیزکاری ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب هر دو آیه یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت، به همین دلیل آنچه از بعضی نقل شده که آیه سوره آل عمران را اشاره به بهشت مقربان دانسته اند و آیه مورد بحث را اشاره به بهشت مؤمنان صحیح به نظر می رسد.

به هر حال تعبیر به عرض در اینجا در مقابل طول نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه عرض در اینگونه استعمالات به معنی وسعت است، مانند تعبیر پهنه در فارسی می گوئیم پهنه دشت یعنی وسعت صحرا.

تعبیر به مغفرت و آمرزش قبل از بشارت به بهشت که در هر دو آیه آمده اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان پاک از گناه نشود لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.

این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند توبه و جبران طاعات فوت شده و اصولاً اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی است.

و اگر در بعضی از احادیث با تفاسیر روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده مانند پیشی گرفتن در جماعت در صف اول و یا صف اول در جهاد و یا تکبیره الاحرام با امام جماعت و یا نماز اول وقت به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی‌کاهد.

و در پایان آیه می‌افزاید: این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یقیناً آنچنان بهشت گسترده با آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست.

چرا که پاداش‌ها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

و به هر حال این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است.

سپس برای تاکید بیشتر در زمینه عدم دل‌بستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می‌افزاید: هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع نمی‌شود مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه شما و زمین را بیافرینیم در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است، و این امر برای خداوند آسان است (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آری مصائبی که در زمین رخ می‌دهد همچون زلزله‌ها و سیلها و طوفانها و آفات مختلف، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می‌شود مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می‌گیرد همه آنها از قبل مقدر شده و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده، تنها مصائبی است که به هیچوجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی‌باشد (و به

تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).

شاهد این سخن آنکه در آیه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**: هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!

با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود بر دو گونه است:

مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیداد گریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است.

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامن فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است، و لذا بسیاری از انبیاء، و اولیاء و صلحاء گرفتار اینگونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی و مساله آفات و بلاها در آن باره صحبت کرده ایم.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهما السلام) را با غل و زنجیر وارد مجلس یزید کردند یزید رو به امام علیه السلام کرد و آیه سوره شوری را خواند: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ** (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده نتیجه اعمال خودتان است، و از این طریق زخم زبان بزند) اما امام فوراً کلام او را نفی کرد و فرمود: **كَلَامٌ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ فِينَا، انْمَانَزَلَتْ فِينَا: (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)**: چنین نیست، این آیه در باره ما نازل نشده، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است (و فلسفه و حکمتی دارد).

شاگردان مکتب ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نیز همین معنی را از آیه فهمیده اند،

جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب زنگ بیدار باشی است برای غافلان و شلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

حقیقت این است که مظاهر فریبنده این دار الغرور زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آنها بگیرد درسی است از بی مهری زمانه رسوا و به انسان فریاد می زند: این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آنها هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می رود تبدیل به فاتکم (از شما فوت شده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آنها به خدا نسبت می دهد و بما آتاکم می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.

آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می افزاید:

خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. (وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

مختال از ماده خیال گرفته شده و به معنی متکبر است، زیرا تکبر از خیال فضیلت، و پندار برتری بر دیگران، پیدا می شود، و فخور صیغه مبالغه از ماده فخر به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود

آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد با ایمان با توجه به این اصل، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند نه از داشتن آن مست و مغرور در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یکروز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین.

و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره همین آیه آنجا که می گوید:

الزهد كله بين كلمتين من القرآن: قال الله تعالى لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَن لَّمْ يَأْسِ عَلَى الْمَاضِي، و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه! تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل بسته و مغرور نباشید، بنابراین هر کس بر گذشته تاسف نخورد و به آنچه در دست دارد دل بسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته.

نکته دیگر اینکه توجه به این اصل که ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است، و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد شجاع و در برابر حوادث سخت، صبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتیابی ها و جزع مانع می گردد.

ولی باز تاکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است، و گرنه مصیبت ها و ناکامی هائی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آنها موضعگیری صحیح در برنامه های زندگی است.

قتیه بن سعید می گوید: وارد یکی از قبایل عرب شدم، صحرائی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیر زنی بود، پرسیدم

این شتران از آن که بوده است؟ گفت: آن پیرمرد را که بالای آن تل می بینی که نشسته و پشم می تابد به سراغ او آمدم، گفتم: اینها همه از آن تو بوده؟! گفت: بنام من بوده است! گفتم: چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ او در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت: آنکس که داده بود گرفت، گفتم (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای؟ گفت: بلی، این دو بیت را گفته ام:

لا و الذی انا عبد من خلّقه***و المرء فی الدهر نصب الرّزء و المحن

ما سرّنی انّ ابلی فی مبارکها***و ما جرى من قضاء الله لم یکن!

سوگند به آنکس که من بنده ای از مخلوقات او هستم - که انسان در دنیا هدف مصائب و محنت ها است.

اگر شترانم در خوابگاه خود بودند - و این قضای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشحال نمی شدم (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم).

آخرین آیه مورد بحث توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت مختال فخور (متکبر فخر فروش) را معرفی می کند، می فرماید: آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ نساء: ۳۷).

آری لازمه دل بستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است، و لازمه تکبر و غرور بخل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آنرا از دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اولاً اگر دیگران سخاوتمند باشند او رسوا می شود، و ثانیاً چون بخل را دوست دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد و برای اینکه تصور نشود اصرار و تاکید خداوند در مساله انفاق و ترک بخل و یا حتی تعبیر به آیات گذشته به وام گرفتن خداوند از بندگان که همه برای تشویق آنها به انفاق است از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: هر

کس از این دستور روی گردان شود به خدا زیانی نمی رساند زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ حدید: ۲۴).

همه به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.

گرچه بخل در این آیه بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود. (۱)

حالا که معنا و مفهوم، مسابقه و مسارعه از نظر قرآن کریم، مختصراً برای ما روشن گردید، برای آوردن نمونه هائی از مصادیق بی شمار آن، میدان وسیع و جا باز است که در هر عصر و زمان، وجود داشته و تا انقراض عالم هستی نیز، وجود خواهد داشت.

جانبازان و عاشقانی که در تاریخ از بعضی از آنها نام برده شده و حالاتش را، برای بیداری و پند گرفتن بعدی ها، از آنها به یادگار گذاشته است.

برای مثال در زمان فرعون، در برابر قدرت ظالمانه او، مادری به نام صیانه (زن مؤمن آل فرعون) وارد میدان می شود و با فدا کردن فرزندان دلبنده خود تا بچه شیرخواره اش و با تماشای سوختن آنها در آتش و در نهایت با قرار گرفتن خود در میان شعله ها، این مسابقه را به پایان می برد و سرفرازانه، بیرون می آید و به سوی

معبود و معشوق پرواز می نماید، و معبودهم برای تقدیر و تشکر از این کار شجاعانه او، با بیان سرگذشت او در قرآن کریم: برای زنده داشتن او، ابدیت می بخشد و او را در صف یاران حضرت بقیه‌الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، قرار می دهد.

در مقابل آنها هم کسانی حتی از خانواده اصیل و نجیب بودند که، به خاطر بدست آوردن حطام دنیا و نعمات بی پایه آن، خود را به این در و آن در می زدند تا چیزی گیر بیارند و روی هم انباشته کرده در نهایت با حسرت و اندوه از آن جدا شوند، مانند عقیل برادر امیرمؤمنان علیه السلام از یک پدر و یک مادر اما بین تفاوت ره زکجاست تابه کجا!!!.

اخبار مربوط به علی علیه السلام

با برادرش عقیل

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) می نویسد: عقیل در هیچ یک از جنگهای ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب آن حضرت شرکت نکرد. او خود و فرزندانش را برای جنگ به علی علیه السلام تسلیم کرد اما آن حضرت او را از حضور در میدان نبرد معاف کرد. سپس ابن ابی الحدید گوید: مردم درباره عقیل اختلاف کرده اند که آیا در زمان حیات امیرمؤمنان علیه السلام به جانب معاویه پیوست یا خیر؟ گروهی پاسخ مثبت به این سوال داده و روایت کرده اند: روزی معاویه در حالی که عقیل هم در نزد وی حضور داشت، گفت: این ابویزید است. اگر نمی دانست من بهتر از برادرش هستم اینجا پیش ما نمی ماند و برادرش را ترک نمی کرد.

عقیل پاسخ داد: برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیا هم و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.

همچنین ابن ابی الحدید در جای دیگری از شرح نهج البلاغه (۲) می نویسد:

روایت شده که عقیل بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد و دید آن حضرت در

۱- شرح نهج البلاغه ج ۳، ص. ۸۲

۲- همان ج ۱، ص. ۱۵۷

صحن مسجد کوفه نشسته است. گفت: ای امیر مؤمنان السلام عليك و رحمه الله و برکاته. عقیل در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود. علی (علیه السلام) پاسخ داد: السلام عليك ای ابو یزید. آن گاه به پسرش حسن (علیه السلام) نگریست و به او فرمود:

برخیز و عمویت را بنشان. حسن (علیه السلام) برخاست و عقیل را نشانید سپس قصد بازگشت کرد که علی (علیه السلام) فرمود: برو و برای عمویت پیراهن و ردا و ازار و کفش نو بخر. حسن (علیه السلام) برای خرید این وسایل روانه بازار شد. فردا عقیل با لباسهای نو بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: السلام عليك یا امیر المؤمنین. علی (علیه السلام) پاسخ داد: و عليك السلام ای ابو یزید. عقیل پرسید: ای امیر مؤمنان! چه می بینم؟ تو صاحب خلافتی ولی من خود را از آنچه تو خویش را بدان راضی ساخته ای خشنود نمی بینم. علی (علیه السلام) به او گفت: ای ابو یزید! من سهم خود را از بیت المال به تو بخشیدم. چون عقیل از نزد علی (علیه السلام) بیرون شد به درگاه معاویه رفت. معاویه دستور داد به او صد هزار درهم دهند. عقیل هم آن مبلغ را گرفت. سپس بعد از این واقعه و پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، باز عقیل به نزد وی رفت.

سپس ابن ابی الحدید در تمه گفتار قبل می گوید: عده ای نیز گویند عقیل پس از وفات علی (علیه السلام) به نزد معاویه روانه شد. آنان برای این سخن خود استدلال کرده اند به نامه ای که عقیل در آخرین روزهای خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) به آن حضرت نوشت و پاسخی که وی به نامه عقیل داد. ابن ابی الحدید خود گوید: که قول دوم در نظر من صحیح تر است. آن گاه ابن ابی الحدید، نامه عقیل و پاسخ علی (علیه السلام) را

نامه عقیل به امام علیه السلام

بنابر آنچه ابن اسحاق در کتاب غارات روایت کرده، نقل کرده و گفته است: عقیل بن ایطالب به برادرش علی بن ایطالب (علیه السلام)، در پی هجوم ضحاک بن قیس و آنچه درباره خذلان کوفیان و دست شستن آنان از مقابله با ضحاک شنیده بود، نامه ای

نوشت که در زیر آن را نقل می کنیم.

به بنده خدا علی امیر مؤمنان از عقیل بن ایطالب. سلام بر تو. سپاس خدای یگانه را سزد. (اما بعد) خداوند تو را از هر بدی و سختی مصون و محفوظ بدارد. به هر حال من برای حج عمره به سوی مکه روانه شدم. در میان راه با عبد الله بن سعد بن ابی سرح که حدود چهل تن از فرزندان جوان طلقا را نیز به همراه داشت، مواجه شدم. من زشتی و تباهاکاری را در چهره ایشان به وضوح دیدم. پس از آنان پرسیدم:

ای فرزندان دشمنان به کجا می روید؟ آیا به معاویه می پیوندید. به خدای سوگند این کینه ای است دیرینه از جانب شما که می خواهید نور الهی را فرو نشانید و امر او را دگرگون سازید. آن قوم سخنانی به من گفتند و من نیز چیزهایی بدیشان گفتم. پس چون به مکه رسیدم شنیدم مردم آنجا می گویند. ضحاک بن قیس بر مردم حیره حمله کرده و هر چه خواسته است برده سپس بدون آنکه زخمی بردارد به سلامت بازگشته است. پس اف بر زندگی باد در روزگاری که ضحاک را بر تو گستاخ کرده است. ضحاک کیست؟! من وقتی این خبر را شنیدم، گمان کردم شیعیان و پیروان تو، از یاریت دست کشیده اند. پس ای برادر برایم بنویس اگر اراده مرگ داری من با فرزندان برادرت و فرزندان پدرت به سوی تو حرکت می کنیم. ما با تو زندگی می کنیم و چون بمیری ما نیز با تو می میریم. به خدای سوگند، دوست ندارم پس از تو در دنیا بمانم. و به خدای عزوجل سوگند یاد می کنم زندگی پس از تو نه خوش است و نه گوارا و السلام علیک و رحمه الله و برکاته (۱)

جواب امام به نامه برادرش

امیر مؤمنان (علیه السلام) در پاسخ نامه عقیل چنین نوشت: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به عقیل بن ایطالب سلام علیک. سپاس خداوند یکتا را اما بعد خداوند ما

۱-۵. کسی که چنین نامه ای می نویسد نمی تواند در زمان حیات برادرش به دستگاه معاویه ملحق شود.

و تو را در پناه خود گیرد. حفظ کردن کسی که در نهان از خداوند می ترسد و خدا ستوده و بزرگوار است. نامه تو به وسیله عبد الرحمن بن عبید ازدی به دستم رسید که در آن نوشته بودی با عبد الله بن ابی سرح روبه رو شدی که به همراه چهل تن از سواران، فرزندان طلقاء، به جانب غرب روانه بودند. پسر ابی سرح همواره در پی حيله با خدا و رسول او و قرآن و بستن راه خدا و ایجاد کجی در آن بوده است. پس او و قریش را واگذار. ایشان را در دویدن در گمراهی خود و گردش در نفاقشان آزاد بگذارد. بلی امروز عرب بر جنگ برادر تو اتفاق کرده اند. چنان که پیش از این در جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یکدیگر دست اتحاد داده بودند. آنان صبح کردند در حالی که نسبت به حق او نادانی ورزیدند و فضل او را مورد انکار قرار دادند و در کینه ورزی به او سبقت گرفته اند و بر ضد او جنگ بر پا کردند و تمام نیرو و قوای خویش را در این جهت گرد آوردند و سپاه احزاب را به رویارویی او روانه کردند.

خداوندا از جانب من به قریش جزا ده. آنان پیوند خویشی مرا بریدند و علیه من شوریدند و مرا از رسیدن به حقم بازداشتند و حکومت پسر مادرم را از من گرفتند و آن را به کسی سپردند که در قرابت با رسول اسلام مانند من نبود و سابقه مرا در اسلام نداشت مگر آنکه کسی ادعا بکند که ما اینها را نمی دانستیم و من فکر می کنم چنین کسی خدا را نمی شناسد. و در هر حال سپاس و ستایش خداوند راست. اما آنچه درباره هجوم ضحاک بر مردم حیره گفتمی باید بدانی که این قضیه بسی کم ارزش تر و خوارتر از آن است که بدان اعتنا شود اما او با سواران جنگی گزیده خود راه سماوه در پیش گرفت تا به واقصه و شراف و ققطانه و شهرهای نزدیک آن رسید. من نیز برای رویارویی با آنان، لشکر انبوهی از مسلمانان را روانه کردم. چون او از آمدن این لشکر آگاهی یافت، راه گریز در پیش گرفت. سپاه ما او را تعقیب کردند و بالاخره در راه به او رسیدند. این در زمانی بود که خورشید داشت غروب می کرد.

آنان اندکی با هم پیکار کردند اما ابن ابی سرح تاب جنگ نداشت و دوباره فرار کرد.

بیش از ده تن از همراهان او کشته شدند و با اندوهی بزرگ در گلو رهایی یافت پس

از آنکه از او جز نیمه جانی باقی نمانده بود پس با تحمل رنج و سختی بسیاری نجات پیدا کرد. اما درباره آنکه از من خواسته بودی تا نظرم را درباره قضیه ای که بدان دچار شده ام برایت بنویسم باید بدانی که نظر من مبتنی است بر جنگ با کسانی که جنگ را روا می شمردند تا زمانی که خداوند را دیدار کنم. انبوهی مردم در اطراف من، بر بزرگی من، و پراکندگی آنان از کنار من، بر وحشتم نمی افزاید. زیرا حق به جانب من است و خداوند نیز با محقان است و به خدای سوگند از مرگ در راه حق ناخشنود نیستم. و برای محقان خیر مطلق پس از مرگ است. و درباره پیشنهاد خود مبنی بر آوردن پسران و پسران پدرت به نزد من باید بدانی که من نیازی به کمک آنان ندارم. و تو هم راشد و محمود برخیز. به خدا قسم دوست ندارم شما با من کشته شوید. گمان نکن به پسر مادرت، اگر مردم از او روی گردانند، خوار و فروتن شود و به زاری افتد بلکه او چنان است که برادر بنی سلیم گفته است:

اگر از من بپرسی چطوری؟ باید بدانی که من بر سختی روزگار بسی شکمیا و توانایم.

گران است که غم و اندوهی بر من دیده شود تا بدگویی شاد و یا دشمنی غمگین شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از زبیر بن بکار حکایت کرده که او در کتاب موفقیات به سند خود نقل کرده است: وقتی عثمان به محاصره در آمد، مروان دو پیک را به شام و یمن روانه کرد و دو نامه هم به آنان داد. یکی از این نامه ها خطاب به یعلی بن منیه در یمن و دیگری خطاب به معاویه در شام بود. مروان در این دو نامه از آنان طلب رهنمود کرده بود. سپس نامه مروان درباره قتل عثمان به معاویه رسید. معاویه به جماعتی از بنی امیه و غیر ایشان نامه نوشت و آنان را به خونخواهی عثمان به معاویه برانگیخت. تمام آنها طی نامه هایی که به معاویه نوشتند، وی را بر تصمیم خود استوار داشتند و تنها سعد بن عاص بود که ضمن نوشتن نامه ای به معاویه او را از این مقصود نهی کرد.

ابن ابی الحدید گوید: در خبری مشهور روایت شده است که معاویه، سعید بن عاص را به خاطر آنکه در آمدن به جنگ صفین تأخیر کرده بود، سرزنش کرد. سعید به او گفت: اگر مرا فرا می خواندی به سرعت می آمدم. ولی من در مجلس عقیل و گروهی از بنی هاشم حضور داشتم و اگر ما می آمدیم آنان نیز می آمدند.

ابن ابی الحدید گوید: (۱) درباره عقیل سخن درستی که راویان ثقه بر آن اتفاق دارند این است که وی تنها پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) به نزد معاویه آمد اما او در مدینه ساکن بود و در جنگهای جمل و صفین، البته با اجازه علی (علیه السلام) شرکت نکرد.

پس از ماجرای حکمیت، عقیل نامه ای به علی (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت اجازه گرفت تا با فرزندان و خانواده اش به کوفه بیاید و در آنجا سکنی گزیند.

در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است: عقیل بر درخواست خود پای فشاری و سخن خود را پیوسته تکرار می کرد. پس من به گفتارش گوش سپردم. او گمان کرد که من دین خود را به او فروخته و از روش خویش دست برداشته ام و به دنبال او می روم پس آهن پاره ای برای او سرخ کردم ...

اینها تمام مطالبی بود که ما درباره برخورد و ارتباط علی (علیه السلام) با برادرش عقیل، بدان دست یافتیم و می توان مطالب ذکر شده را به صورت زیر جمع بندی کرد.

اول، چنان که سخن سعید بن عاص گواهی می داد، عقیل با فرزندانش در مدینه باقی مانده بود. همچنین نامه عقیل به علی (علیه السلام) نشانگر آن بود که وی با فرزندانش، در هنگام حمله ضحاک که پس از جریان حکمین رخ داد، در حجاز ساکن بوده و امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمان می دهد که در همانجا با فرزندانش بماند و به سمت عراق حرکت نکند.

دوم، عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به طرف معاویه نرفت بلکه پس از وفات آن حضرت، وی به سوی معاویه رفت. و دلیل ما بر این سخن نامه و جواب و نیز سخن

سعید بن عاص است که پیش از این ذکر شد. سخن سعید نمایانگر آن است که عقیل در هنگام بر پایی جنگ صفین در حجاز حضور داشته و آن نامه و جواب نامه نیز دال است بر آنکه این قضیه پس از ماجرای حکمین و در آن مدت رخ داده که این ماجرا هم به روزهای واپسین خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) مربوط می شود. شاید کسانی که گفته اند عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به سوی معاویه رفته، رفتن عقیل را پس از وفات علی (علیه السلام) اشتباهاً قبل از وفات وی ذکر کرده اند.

سوم، آیا عقیل در زمان خلافت برادرش به کوفه آمده است؟ می توان گفت: آری.

علی (علیه السلام) به پسرش حسن دستور داد تا عقیل را در نزد او بنشانند و برایش لباس و کفش نو بخرد. حسن نیز اوامر علی (علیه السلام) را اطاعت کرد. و عقیل فردای دومین روز با لباس و کفش نو به خدمت آن حضرت آمد. عقیل به آن حضرت گفت از این مساواتی که علی درباره خود و دیگر مسلمانان، در بخشش و عطایا، به اجرا گذارده خشنود نیست و او می خواهد به خاطر آنکه برادر خلیفه است، تفاوتی با دیگر مردم داشته باشد. پس باید به او بخششهای دیگری کرد. اما امیر مؤمنان (علیه السلام) برای خود خط عدل و مساوات میان مردم را پیش گرفته و در این کار از خود و دو فرزندش آغاز کرده بود. آن حضرت مانند دیگر مسلمانان از عطایای بیت المال بهره مند می شد و با فرزندانش نیز چنین رفتار می کرد و وقتی برادرش عقیل به نزد او در آمد آن حضرت در اکرام او غایت تلاش خویش را کرد و او را در نزد فرزندانش به منزله میهمان قرار داد و لباسهای نو در بر او کرد و چون عقیل خواستار عطایای زیاد شد فرمود: اینها سهم من بود که آنها را به تو دادم و این تمام چیزی بود که در وسع آن حضرت بود و نهایت جود و کرم و رأفت و شفقت آن حضرت بر عقیل را نشان می داد. امیر المؤمنین (علیه السلام) در پی ذخیره کردن مال نبود و نفقه خود و خانواده اش تنها از حقوق بیت المال تأمین می شد که آن را هم به عقیل بخشید. این تمام چیزی بود که علی (علیه السلام) مالک آن بود و خود را مهیا کرد تا بدون حقوق زندگی کند و حقوق دوم خود را از بیت المال نیز به وام به او داد. بنابر این، این سخن ما که گفتیم این

عمل علی (علیه السلام) نشانه غایت جود و شفقت آن حضرت بر عقیل بود، اصلاً به عنوان مبالغه به شمار نمی آید. اما با این همه، عقیل راضی و قانع نشد و پیوسته در گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، پای فشاری می کرد و سخن خود را تأکید می کرد و مانند کوری که به بدهکار خود در آویخته، آن حضرت را رها نمی کرد تا آنکه علی (علیه السلام) را در تنگنا قرار داد و آن حضرت راهی جز سرخ کردن پاره آهن و نزدیک کردن آن به بدن عقیل نیافت تا مگر او بدین وسیله عبرت گیرد. زیرا قانع کردن عقیل تنها از این طریق میسر بود و از اینجا دانسته می شود که علی (علیه السلام) در اکرام و نیکویی در حق عقیل، تا آنجا که در توان داشت، کوتاهی نکرد. کاری که علی (علیه السلام) با عقیل کرد، هیچ نشانی از سنگدلی و بی مهری در آن نیست، چنان که شاید در نگاه اول چنین به نظر آید. و ظاهراً عقیل وقتی به کوفه می آید فرزندان خود را نیز همراه می آورد تا موجبات دلرحمی علی (علیه السلام) را بیشتر فراهم آورد و سپس به همراه آنان به مدینه باز می گردد و لابد وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) حقوق خود را از بیت المال جدا کرد به همراه سهم عقیل، برای وی فرستاد. زیرا او در وعده و قولی که داده بود، خلاف نمی کرد.

از ماجراهای گوناگون عقیل چه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام و چه بعد از ممات ایشان چنین به نظر می رسد، گاه از نظر عاطفی اظهار محبتی می کرد ولی آن قدرت بازدارندگی ایمان را دارا نبود که او را از نشستن در کنار معاویه و زبان درازی او، مهار کرده و دشمن را، خوشنود ننماید و خود آشکارا به معاویه اظهار داشت.

«برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیا هم و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.»

و امثال این حرکات و گفتارها، به هیچ وجه شایسته خاندان خود و فرزندی مانند حضرت مسلم علیه السلام و برادرانی که در کربلا به شهادت رسیدند، نبود.

مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا

روز قیامت یعنی روز حساب و محاسبه و روز دادگاه و محاکمه روز حضور تمام مردم جهان، برای رسیدن به نتایج اعمالشان، و روز خوف و هراس و روز ترس و لرز و روز گرفتاری در دست مأمورین الهی که نه ذره ای ظلم و ستمی هست و نه کوچکترین حق کشی و اجحاف، بلکه هرچه پیش فرستاده شده، در برابر آدمی حاضر شده و با مقتضای آن رفتار خواهد شد، روز دریافت کیفر اعمال است و برخورداری از کرده های دنیا!!.

در آن روز تب و لرز و روز واله و حیرانی چند گروه با آرامش و اطمینان، بدون کوچک ترین ناراحتی و سرگردانی، در صحرای محشر حاضر ولی مانند برق خاطف، از آن عبور کرده و به مقصد نهائی (بهشت جاویدان) خواهند رسید.

در این مورد آیات در قرآن کریم زیاد است که برای نمونه به تعدادی از آنها، متعرض می شوم.

۱- بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۱۱۲ آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست).

۲- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمل: ۸۹ کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز درامانند!

۳- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۲۷۴ آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

۴- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

۵- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!».

آنان که گفتند پروردگار ما خداست و روی حرفشان ایستادند و ایستادگی کردند و نان را به نرخ روز نخوردند و مانند تخته پاره به جهت هر بادی تمایل نکرده و رنگ عوض نکردند، و محکم و پابرجا ایستادند و از زندان و شکنجه و اعدام، ترسی به خود راه ندادند، برای آنها نه ترسی و نه غمی، وجود ندارد و شاد و خرم، غرق در نعمتهای الهی، خواهند بود، چرا؟ چون خدای مهربان اعلام فرموده است: هَلْ جَزَاءُ

الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ آیا پاداش خوبی، خوبی نیست. (۱)

حال گوش دهید به نمونه ای از مردان خدا و گویندگان رَبُّنَا اللَّهُ و استقامت ورزان، و مصداق بارز و روشن این آیات، عاشق و شیدای مولای مظلومان علی علیه السلام یعنی؛

شهید ابوذر غفاری

تاریخ شهادت: ۳۲ هجری قمری محل شهادت: ربنده مزار شهید: ربنده

ابوذر غفاری» (جندب بن جناده) از قبیله غفار در ربنده و از پیشگامان در اسلام بود. او را چهارمین یا پنجمین مسلمان تاریخ می دانند.

ابوذر از ساکنین شهر مکه نبود بلکه در اطراف آن شهر (در محلی بنام ربنده) می زیست. وقتی خبر ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شنید به مکه شتافت و اسلام آورد، سپس به میان قوم خود بازگشت و حتی در جنگ های بدر و احد و خندق نیز شرکت نکرد. او پس از جنگ خندق به مدینه هجرت نمود.

پیامبر اسلام در مورد او فرمود: «خداوند ابوذر را مورد رحمت خویش قرار دهد. او تنها زندگی می کند، تنها می میرد و تنها محشور می شود.»

و نیز درباره صراحت و صداقتش فرمود: «در زیر آسمان آبی و بر روی زمین خاکی راستگوتر و صریح تر از ابوذر نیست.»

ابوذر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرفداران سر

۱- أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) یونس: ۶۲ آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند! ۶۳ همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. ۶۴ در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور) ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

سخت امیرمؤمنان علی علیه السلام شد و از جمله چند نفری بود که از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. می گویند: او در فتح بیزانس (روم شرقی) و قبرس، در سال ۲۳ قمری شرکت کرده و جزو سپاهیان مسلمانان بوده است.

ابوذر در دوره خلافت عثمان حیف و میل و بذل و بخشش های حکومت به بنی امیه را، که دید، به انتقاد و افشاگری علیه حکومت روی آورد. به همین دلیل به شام و سپس به ربهذه تبعید شد. امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و عبدالله بن جعفر او را به هنگام تبعید به ربهذه مشایعت کردند.

ابوذر در سال ۳۱ یا ۳۲ قمری در ربهذه در حالی که غیر از همسرش کسی در آن بیابان در کنارش نبود وفات یافت و عبدالله بن مسعود که با چند تن از افرادش از آنجا (برای حج تمتع) عبور می کرد، بر او نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپرد. (۱)

جندب فرزند جناده از افراد قبیله «بنی کنانه» در سرزمین یمن بود. او قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پرستش بت قبیله خویش «فلس» امتناع جست و به خداوند یکتا ایمان آورد. زمانی که خبر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه شنید برادرش را به آنجا فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورد اما پس از بازگشت برادر، برای اطمینان خاطر راه مکه را در پیش گرفت و به مدت سه روز در خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) مهمان گشت.

آنگاه در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از امام علی (علیه السلام) سؤالاتی کرد و با راهنمایی امام (علیه السلام) به خانه ارقم رفت. ابوذر در شمار اولین نفرات به اسلام ایمان آورد و با وجود منع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر اظهار آشکار به اسلام در میان قریش کنار مسجدالحرام فریاد زد: لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وی تا زمان هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، در زادگاهش ماند و بعد از تشکیل حکومت اسلامی به مدینه مهاجرت کرد

۱- الاصابه ج ۴، الاستیعاب ج ۴، اسد الغابه ج ۶، دایره المعارف بزرگ اسلامی ج ۵، دایره المعارف تشیع ج ۱

ابوذر در جنگ های غابه، حنین، کرز بن جابر فهري، فتح مکه و تبوک در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همراه مسلمین جنگید و پسرش را در نبرد غابه از دست داد. در زمان جنگ خیبر او به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر ماند. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جرگه یاران و شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) پیوست و هیچ گاه با خلفای سه گانه بیعت نکرد. در زمان خاک سپاری دختری گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نیز او امام علی (علیه السلام) را یاری رساند و در مراسم تشییع حاضر شد. ابوذر در هنگام حکومت عثمان به علت مخالفت با او به شام تبعید شد، اما بعد از مدتی به اصرار معاویه و ترس از قیام و شورش مردم به مدینه بازگردانده شد. عثمان که تحمل شنیدن سخنان او را نداشت و او را خطری بزرگ برای خلافت جائر خود می دانست به ربنده تبعید کرد و مردم را از مشایعت او برحذر داشت. ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) به همراه حسین (علیه السلام)، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر او را تا دروازه های شهر بدرقه کردند. ابوذر روایتگر راستگوی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرانجام در سال ۳۲ ه. ق غریبانه در صحرای ربنده جان سپرد و مردانی با ایمان مانند حذیفه بن یمان و مالک اشتر که از آنجا (برای حج) می گذشتند او را به خاک سپردند. (۱)

البته در این منابع او را از قبیله بنی کنانه و اهل یمن می دانند ولی مشهور، زادگاه او را ربنده از نزدیکی های مکه ذکر کرده اند به این روایت توجه فرمائید

اسلام آوردن این شخصیت والای اسلامی را روضه کافی ص ۲۹۸-۲۹۷ و امالی شیخ صدوق ص ۲۸۹-۲۸۷ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام این گونه روایت کرده که خلاصه اش این است.

روزی اباذر گوسفندانش را به چرا برده بود که گرگی حمله کرد، او از هرطرف گرگ را زد بیرون کرد از طرف دیگر حمله نمود در آخر گفت: من گرگی خبیث تر و

۱- تلخیص و تنظیم از کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۱ کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ کتاب نهج البلاغه، کتاب مروج الذهب جلد ۱ کتاب الجمل شیخ مفید.

شرتر از تو ندیده بودم، گرگ به زبان درآمد و گفت: شَرِّ مَنِّي و اللّٰهُ اَهل مَكَّه بعث اللّٰهُ اليهْم نَبِيًّا فَكَذَّبُوهُ و شتموه به خدا قسم از من شرتر اهل مکه هستند که خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرده آنها او را تکذیب کرده و شتم نمودند.

اباذر گوسفندان را به خانه آورده و به خواهرش (در کافی لامرئته به زنش) گفت: قمقمه و انبان غذا و عصای مرا بیاور و گرفت و با سرعت راهی مکه شد و در کنار کعبه که بزرگان قریش نشسته بودند، آمد و دید پشت سر آن حضرت بدگوئی می کنند تا نزدیک غروب، یکی گفت: بس کنید عمویش آمد، دید ابوطالب آمد و نشست دیگر حرفی نزدند و فقط او رشته کلام را به دست گرفت، تا این که بلند شد به خانه برود، اباذر آمد و گفت: می خواهم به برادر زاده ات ایمان آورم، روز بعد حضرت او را وسیله عمویش حمزه و پسرعمویش علی علیه السلام به محضر پذیرفت و ایمان آورد.

حضرت فرمود: به خانه ات برگرد و هروقت شنیدی من به مدینه هجرت کرده ام آنجا پیش من می آئی و چون پسر عمویت بعد از بیرون آمدن فوت کرد و وارثی جز تو ندارد، اموال او را هم تحویل بگیر، اباذر وقتی که مرگ پسرعمویش را شنید ایمانش بیشتر قوت گرفت، زیرا به خودش فکر کرد این شخص از کجا می دانست من پسر عموی بی وارث دارم و چگونه فهمید که بعد از من فوت شده است.

حضرت بعد از آنکه به مدینه هجرت نمود، اباذر هم به مدینه آمد و عاشق جانباز امیرمؤمنان علیه السلام شد و تا آخر عمر هم از ولایت و حقوق او دفاع نمود. زمانی که در تبعید شام بود و با بیان های آتشین خود معاویه را رسوا ساخت، معاویه او را به جبل عامل (جنوب لبنان) تبعید نمود که به مرکز حکومتش دسترسی نداشته باشد، ابوذر در آن منطقه نیز ساکت نشست به تبلیغ ولایت و مقام عظمای امیرمؤمنان علیه السلام و نشر فضیلتی که شفاهاً و روبرو درباره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، شروع نمود و در زمان کوتاه، گروهی رابه زیر لوای تشیع و علی دوستی آورد (بدینجهت نخستین جائی که اهلش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفت، جبل عامل جنوب سر زمین

لبنان بود). خبرها به معاویه رسید، جریان را به عثمان نوشت، او هم دستور داد، او را به شتر لنگ برهنه بی جهاز سوار نماید و پاهایش را زیر شکم شتر ببندد و یکی از دشمنان او را به او مأمور نماید، شب و روز براند و به مدینه رساند،

دستور اجرا شد و اباذر در حالی به مدینه رسید که گوشت رانهایش، در اثر بسته شدن پاها به زیر شکم شتر، ریخت!!.

عثمان او را احضار کرد و از او پرسید ای اباذر ترا به خدا به چند سؤال من جواب درست و صحیح بده، کدام شهر را زیاد دوست داری؟ گفت: مکه چون در آن مسلمان شده ام بعد کدام گفت: مدینه، کدام شهر را دشمن می داری؟ گفت ربه چون دوران کافری من در آن سپری شده بود، گفت: سه روز مهلت داری باید به ربه بروی بعد از سه روز اگر در مدینه پیدات شود برخورد سختی خواهی دید، اباذر گفت اقلًا اجازه بده به کوفه یا بیت المقدس بروم، گفت نمی شود باید به ربه بروی.

حکم تبعیدش به ربه را، صادر کرد و اعلام نمود، هر کس او را بدرقه نماید مجازات سنگین خواهد دید، بدینجهت کسی او را بدرقه نکرد.

خبر به مولای متقیان رسید حسنین و عقیل و عمار یاسر و و عبدالله بن جعفر و ابن عباس، از اصحاب را خواست که باهم به بدرقه اباذر بروند، گفتند: عثمان قدغن کرده و عصبانی می شود، فرمود: عصبانیت او به من مانند عصبانیت اسب به دهنه لجامش است، آمدند با ناراحتی تمام با اندوه فوق العاده و گریه کنان، او را بدرقه کردند.

مروان بن حکم آمد که مانع شود، حضرت به روی مرکب او زد و برگردانید.

اباذر در صحرای ربه عیالش و پسرش را از دست داد و بالای سر او روبه آسمان کرد و گفت: خدایا براین بنده خود، تکالیفی نسبت به خودت و من که پدرش هستم واجب کرده ای، من با بندگیم از حقوق خود گذشتم، توهم با آن بزرگواریت او را ببخش و پیامرز که تو صاحب بخش و کرمی.

پس از مدت کوتاه اموالش هم از بین رفت و خودش هم مریض شد و افتاد و رو به قبله، دراز کشید و با خدا شروع به راز و نیاز کرد، دخترش گفت: پدر مرا در این بیابان، به چه کسی می سپاری و ترا که دفن می نماید من که عاجزم؟!.

گفت: دخترم در غزوه تبوک از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم درباره من فرمود:

یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک و تبعث وحدک و تدخل الجنه وحدک یسعد قوم من أهل العراق یتولون غسلک و تجهیزک و دفنک، تنها زندگی می کنی و تنها از دنیا می روی و به محشر تنها می آیی و بهشت تنها وارد می شوی و عده ای از مؤمنین عراق ترا غسل داده و نماز خوانده و کفن و دفن می نمایند، بعد از آن که من مردم برو کنار راه عراق بنشین وقتی که قافله حجاج عراق رسید، خبر مرگ مرا به آنها بگو.

دختر اباذر می گوید: دیدم پدرم چشم باز کرد و گفت: روشن مباد چشمی که از دیدن تو ناراحت شود، فهمیدم باعزرائیل حرف می زند.

پدر از دنیا رفت و آدمم کنار راه عراق نشستم وقتی که قافله حجاج رسید و بلند شده (و دو دست به سر گذاشت) و مرگ پدر را به آنها خبر داد، آنها خود را از مرکب هایشان پائین انداختند و می گریستند و می گفتند: خدایا بین به چه روزی مانده ایم بهترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باچه روزی از دنیا رفته و چگونه بیکس دریابان مانده است، هر کدام از آنها که عبدالله مسعود و مالک اشتر هم بودند، گفتند: کفن او را من می دهم ولی در نهایت موافقت کردند مشترکاً بدهند، بااحترام تمام غسل داده و نماز خوانده و دفن کردند و دختر او را نیز بانوازش فراوان با خود بردند. (۱)

بمیرم به مظلومیت تو ای سرور شهیدان ای حسین علیه السلام، اباذر صحابه رسول خدا

۱- گلچینی و تلخیص از بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۳۹۳ تا ۴۳۷ از منابع گوناگون مانند علل الشرایع: ۷۰-۶۹ و مجالس مفید: ص ۹۵-۹۸ و امالی صدوق: ۲۸۹-۲۸۷ و تفسیر قمی: ص ۲۷۰ و تفسیر امام: و اصول کافی: ۱۳۴/۲ و ۴۵۸ ۲ و ۵۸۷ و رجال کشی: ص ۱۹ و روضهالواعظین: ۲۴۵ و معانی الاخبار: ۵۶ و روضهالکافی: ۲۹۸ و الاختصاص: ص ۱۳-۱۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۱۸-۲۱۷ و ۳۷۵-۳۷۸ و واقعی: و کشف الیقین: ۲۰۲-۲۰۱ و دعوات الراوندی خطی و المحاسن: ۶۲۶.

صلی الله علیه و آله و سلم بود برای کفن و دفن او غوغا کردند و هریکی می گفت: من می دهم، در نهایت همگی در کفن او شریک شدند، ولی تو جگر گوشه او بودی و در آغوش او بزرگ شدی و در زیر نظر او تربیت یافتی، آن قوم از خدا بی خبر حتی نگذاشتند پیراهن کهنه که از زیر لباس پوشیدی آن را نبرند، آن را هم بردند و بی غسل و بی کفن دفن شدی.

دختر اباذر را با احترام و دلداری بردند ولی دختر تو را باتازیانه از تو جدا کردند.

و با سیلی، به کجاوه بی پوشش سوار کردند و از کربلا حرکت دادند، دیدند یکی از دخترانت سرش را از کجاوه بیرون آورد و به خاک کربلا این گونه خطاب کرد.

ألا یا کربلا نودعک جسماً**بلا کفن و لا غسل دُفینا

ألا یا کربلا نودعک روحاً**لأحمد والوصی مع الامینا

آگاه باش ای کربلا جسمی رادر تو به امانت می گذاریم که بی غسل و بی کفن در صحرا ماند، آگاه باش ای کربلا ما روحی را به تو امانت می سپاریم که مخصوص پیغمبر و وصی او با جبرئیل است.

سپس رو به جنازه شریف گرفت و گفت: بابا خدا حافظ!!

ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۴۲ مقام شهداء

آیات قرآن و روایات بزرگان دین و رسم زندگی مؤدبانه و خواست وجدان سالم، بر این حکم می نماید که اگر کسی درباره کس دیگر، نیکی و خوبی نماید، او هم در مقابل باید بهتر از آن یا مانند آن را، انجام دهد و جبران نماید.

حال اگر این خوبی یا خدمت جانی باشد نه مالی، دیگر قیمتی ندارد که جبران

شود، حداقل طرف مقابل باید هرچه می تواند، در باره او نیکی و خدمتی نماید که شایسته تقابل باشد.

این برنامه در میان زندگی روز مره جوامع بشری است، تا می رسیم به جریان ایثار و گذشت در راه خدا که اگر کسی با قطع نظر از مال، جانش را در راه خدا، فدا کند، خداوند در برابر آن، کمترین چیزی که عنایت نموده اینست که.

۱- آنها مرده نیستند بلکه زنده اند، ۲- در پیش خدا روزی داده می شوند، ۳- شاد و خوشحالند، ۴- به بازماندگان و آنان که به آنها ملحق نشده اند، بشارت می دهند که، ۵- ترس و اندوهی، برایشان وجود ندارد، ۶- بشارت می دهند به نعمت و فضل خدا برایشان و امتیازات فراوانی که به آنها، اختصاص داده مانند این که نباید به شهید غسل دهند و کفن نمایند چون خون شهید غسل او و کفنش لباس اوست.

پس شهداء زنده اند الله اکبر

به آیه مبارکه در این مورد دقت نمائید.

۱- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره: ۱۵۴ و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید!

۲- وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ۱۷۰ آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند؛ و می دانند) که

نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱ و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند؛ (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

پس شهداء دارای امتیازات ممتازی اند که در اقشار دیگر مردم، وجود ندارد مگر گروه علماء که در روایت نبوی، مداد علماء را از خون شهداء، افضل دانسته است زیرا شهادت شهداء در اثر تعلیمات و نوشته های علما و تربیت یافتگان آنهاست که

در مواقع لزوم، در راه دین از جان خود گذشته و در طبق اخلاص می گذارند و تقدیم معبود خود می نمایند.

یکی از شاخص ترین به دست آورندگان این افتخارات ممتاز الهی میثم تمار است.

میثم تمار

میثم تمار فرزند یحیی و اهل سرزمین «نهروان» منطقه ای میان عراق و ایران بود. بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته اند. به او «ابو سالم» هم می گفتند. لقب «تمار» (خرما فروش) را هم از آن جهت به او می گفتند، که در کوفه خرمافروش بود. ابتدا، غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود. حضرت علی علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرد. که بعد از آن از یاران و شاگردان آن حضرت شد. همچنین وی از اصحاب پیامبر اسلام به شمار آمده است، میثم تمار شش پسر و نوه های بسیاری داشت. پسران وی عبارت بودند از: عمران، شعیب، صالح، محمد، حمزه و علی.

میثم تمار، علاوه بر آن که خود، مسلمان و شیعه ای خالص بود، خاندانش نیز از رجال و بزرگان شیعه بودند. آنان هم بطور عمده همچون وی در راه اهل بیت پیامبر اسلام بودند و بیشتر آنان در شمار راویان احادیث اهل بیت نام برده شده اند. امامان

شیعه هم، به میثم و فرزندانش اظهار محبت و علاقه کرده و از آنان تجلیل نموده اند.

صالح از اصحاب حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام و شعیب از اصحاب امام صادق بود. حتی امام باقر علیهما السلام به صالح گفت: «من به شما و پدرتان علاقه بسیار دارم.» عمران هم، از اصحاب امام سجاد و باقر و صادق علیهم السلام بود.

اولین برخورد حضوری و دیدار میثم با حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت علی علیه السلام انجام گرفت. به دنبال همین برخورد و ملاقات بود که علی علیه السلام، تصمیم گرفت میثم را از صاحبش بخرد و سپس وی را آزاد کند. سرانجام با آن تصمیم، میثم به آزادی رسید.

در اولین ملاقات علی (علیه السلام) با میثم، چنین گفتگویی انجام گرفت: علی (علیه السلام) پرسید: - نامت چیست؟ سالم. - فرمود: از رسول خدا شنیدم که پدرت نام تو را «میثم» گذاشته است، به همان نام برگرد و کنیه ات را «ابو سالم» قرار بده. - (میثم گفت: خدا و رسول و امیرمؤمنان راست گفتند.

آشنایی میثم با مولایش علی - علیه السلام برای او توفیقی بزرگ و سعادت ارزشمنند بود. از این رو به شاگردی در مکتب علی (علیه السلام) گردن نهاد و دریچه قلبش را به روی معارف علوی گشود و جان تشنه اش را از چشمه زلال علوم آن حضرت سیراب کرد. آن حضرت هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهی های بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت و از این رو میثم از علومی بهره مند و برخوردار بود که فرشتگان مقرب و رسولان الهی از آن آگاه بود.

میثم، علم تفسیر قرآن را نزد علی - علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید. صاحب سَر امیرالمؤمنین بود و آن حضرت، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده، اتفاق خواهد افتاد، آشنا کرده بود و میثم، گاهی برخی از آنها را برای مردم، بازگو می کرد و مایه اعجاب

دیگران می شد. این دانش و آگاهی از عاقبت افراد و پیشگویی ها در اصطلاح به «علم اجل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است، که امامان معصوم به کسانی که آمادگی و استعداد و رازداری و ظرفیت و کشش آن را داشتند، می آموختند. میثم تمار، دست پرورده این مکتب بود. هرچند که اشخاص فرومایه و مغرض، یا جاهل و نادان. او را به دروغگویی متهم می کردند.

روزی «ابو بصیر» به امام صادق - علیه السلام عرض کرد: شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می کنید؟!

فرمود: چه علمی؟ علمی که امیرالمؤمنین - علیه السلام به میثم یاد داده بود.

فرمود: تو میثم نیستی. آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی؟

نه یا ابن رسول الله!

پس رازدار چنان علوم نمی باشی!

میثم، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

این که میثم، از شهادت خویش، خبر داشت و حتی جزئیات آن را هم از زبان مولایش شنیده بود، دلیل دیگری بر عظمت روح و ظرفیت بالا و قدرت ایمان او بود.

میثم، با این روحیه بالا و شهادت طلب، مدافعی بزرگ از حریم حق و خط ولایت بود.

مردم کوفه و مدینه پذیرای سخنان میثم بودند و زبان حقگو و فضیلت گستر میثم، همواره در هرجا به نشر و بیان فضایل علی (علیه السلام) گویا بود، تا کوشش دشمنان امام در پنهان ساختن فضیلت های آن حضرت، کمتر به نتیجه برسد. این، سفارش خود امام به میثم بود که فضایلش را نشر دهد.

صالح - یکی از فرزندان میثم - نقل کرده است که: پدرم گفت: روزی در بازار بودم، «اصبغ بن نباته» یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده

گفت: ای وای ... میثم! من از امیر مؤمنان سخنی دشوار و عجیب شنیدم.

گفتم: چه شنیدی؟

گفت: شنیدم که می فرمود: «حدیث و سخن اهل بیت، بسیار سنگین و دشوار است، و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبری صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند، دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد.»

فوری برخاسته، خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از «اصبغ» شنیده بودم، توضیح خواستم. حضرت، تبسمی کرد و فرمود: بنشین! ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می تواند هر علمی را حمل کند و بار آن را بکشد؟! خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می خواهم در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟!.

آن گاه به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن غلام اشاره ای کرد و فرمود: پیامبر ما در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود:

«خدایا! هر که را من مولایش بودم، علی مولای اوست.» ولی جز اندکی که خداوند، نگاهشان داشت، آیا دیگران این کلام پیامبر را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما! که با آنچه از گفته پیامبر حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون پروا و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شأن والای ما را به مردم بازگویی کنید

در آن عصر خفقان که نشر و پخش فضایل علی «علیه السلام» جرم محسوب می شد و ممنوع بود، میثم، رهنمود ارزنده ای از آن حضرت فراگرفته، کوشید تا پای جان به آن عمل کند.

میثم، با خبری که امام، به او داده بود، می دانست که پس از شهادت مولا او را گرفته و بر شاخه نخل به دار خواهند کشید؛ حتی آن درخت را هم می دانست.

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت، علی (علیه السلام) به او می فرمود: ای میثم! تو

بعدها با این درخت، ماجراها خواهی داشت ... این درخت خرما را به چهار قسمت، تقسیم کرده و تو را از قسمت چهارم به دار می آویزند. از این رو، میثم، خیلی وقتها پیش درخت آمده و در کنارش نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من رویده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد

روزی که ابن زیاد، حاکم کوفه شد، هنگام ورود به شهر، پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل، گیر کرد و پاره شد. ابن زیاد از این پیش آمد، فال بد زد و دستور داد که آن را بریدند. نجاری آن را خرید و به چهار قسمت درآورد. میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل، حک کن!.

صالح می گوید: نام پدرم را آن روز بر آن چوب، نوشتم. وقتی ابن زیاد، پدرم را به دار آویخت، پس از چند روز، چوبه دار را دیدم، همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم!.

میثم، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن، توانا و فصیح بود. سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می شود می توان دریافت:

در بازار، میثم، رئیس صنف میوه فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی، سخنی گفته شود از میثم تمار می خواستند که سخنگویشان باشد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران با رشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم در باره این دیدار و سخن ها می گوید:

«ابن زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت.»

همین بیان صریح و حقگویی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند.

پیشوایان دین ما- که درود خدا بر آنان باد- آشنایی شان با قرآن از علم الهی سرچشمه می گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب

فهم و استعداد آنان می آموختند. میثم تمار، یکی از این شاگردان والا مقام در مکتب تفسیری علی (علیه السلام) بود. میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن شناسی، دانا و بصیر گردید.

روزی میثم با «ابن عباس»- مفسر قرآن و شاگرد علی (علیه السلام)- در مدینه دیدار کرد و به او گفت: آنچه از تفسیر قرآن می خواهی، بپرس! من تمام قرآن را نزد علی (علیه السلام) فراگرفتم و آن حضرت تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود. ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می دانست، کاغذ و دواتی طلبد تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد. میثم پیش از بیان تفسیر، گفت: ای ابن عباس! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته بینی، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است؟

ابن عباس گفت: کاهن هم که هستی؟! و خواست که کاغذ را پاره کند.

ابن عباس از علم به آینده بی بهره بود، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می دهد، برایش غیر قابل هضم بود، از این جهت. این گونه برخورد کرد. اما میثم گفت: آرامتر! ... آنچه را از من می شنوی بنویس و نگهدار! اگر آنچه می گویم راست بود، نگاهش دار و اگر باطل بود، آن گاه پاره اش کن و ابن عباس پذیرفت که چنان کند.

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی (علیه السلام) شنیده بود، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تالیف کرده است، لیکن متأسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و

بی اعتنا، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشمن می افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی (علیه السلام) فرامی خواند. میثم می گفت: هر کس می خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت، سخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر و دودمان علی (علیه السلام) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت.

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان دهنده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد.

گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد.

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هر چه می خواهی بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار- عبیدالله بن زیاد- خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد

میثم به همان حالت بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی

والا-تر را آغاز کرد؛ که هم اکنون هم، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می رود.

این بود خلاصه ای از ایمان و شخصیت و علم و بیان میثم، باز به قسمت دیگر از حالات این بزرگوار، توجه فرمائید.

میثم بن یحیی تمار بایان دیگر،

(یعنی سخنرانان محترم می توانند هر کدام از این دو مسیر را انتخاب نمایند).

میثم از خواص اصحاب و از یاران سرّ علی علیه السلام به شمار می آمد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«میثم برده زنی از بنی اسد بود. علی علیه السلام او را خریداری کرد و آزاد نمود ولی او به گونه ای دیگر اسیر شد، اسیر ولای علی و محبت و عشق او.

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) علم و حکمت بیاموزد. از این رو دل و جان خود را در دست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت (علیه السلام) نیز که او را لایق و با استعداد یافت، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموخت، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشت. از این رو میثم تمار را (صاحب سرّ) امیر المؤمنین می دانند. (۱)

او به مقدار قابلیت و ظرفیت خویش از محضر امام علی علیه السلام علم آموخت و آن حضرت او را به برخی از اخبار غیبی و اسرار نهان آگاه ساخت تا جایی که ابن عباس از محضر میثم استفاده می کرد.

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمار می نویسد:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ همان/ ص ۲۹۲؛ رجال کشی / ص ۸۶

میثم در سال آخر عمرش به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت امّ سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت.

(و از احوال امام حسین علیه السلام پرس و جو کرد. ام سلمه به وی گفت: بسیار می شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سفارش تو را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود. امام حسین علیه السلام نیز تو را بسیار یاد می کند).

وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:

إِنَّكَ سَتَمُتُ وَتَخْرُجُ تَائِباً بَدَمِ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ؛(۱)

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

در همان سال، یعنی آخر سال ۶۰ هجری، ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به عراق، توسط عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و به همان نحوی که امام علی علیه السلام خبر داده بود به دار آویخته شد و به شهادت رسید.

او اولین مسلمانی بود که به هنگام قتل بر دهانش لگام زده شد.(۲)

ابن حجر عسقلانی و شیخ مفید و عده ای دیگر از مورخان نوشته اند:

«حضرت علی علیه السلام روزی به میثم گفت: تو بعد از من دستگیر می شوی و به دار آویخته خواهی شد. روز سوم از بینی تو خون خواهد آمد و محاسنت از آن خون خضاب خواهد شد. تو بر در خانه عمرو بن حریث، جزء آن ده نفری خواهی بود که به دار آویخته می شوند. چوبه دار تو از همه آنها کوتاه تر است. سپس حضرت آن نخله را به وی نشان داد و فرمود: تو بر آن به دار آویخته خواهی شد. میثم همواره کنار آن نخل می آمد و نماز می خواند و با آن نخل سخن می گفت. و به عمرو بن

۱- الارشاد/ ج ۱/ ص ۳۲۴

۲- اعیان الشیعه ج ۱۰، معجم رجال الحدیث ج ۱۹، تنقیح المقال ج ۳.

حریث می گفت: من همسایه تو می شوم، برای من همسایه خوبی باش. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری و نمی دانست که منظور میثم چیست. (۱)

این روایات نشان دهنده مقام معنوی میثم تمار در نزد حضرت علی علیه السلام می باشد به گونه ای که حضرت اخبار زندگی و آینده وی را برایش بیان می کند.

در روایتی آمده است: «پس از آنکه میثم را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به او گفت: تو باید از علی علیه السلام براثت بجویی و از او بدگویی کنی... و الا دست و پایت را قطع می کنم و تو را به دار می آویزم میثم می گوید: من گریه کردم. ابن زیاد از علت گریه من سؤال کرد. گفتم: از قول و عمل تو گریه نمی کنم. از شکی که آن روز از خبر مولایم بر من عارض شد گریه می کنم. ابن زیاد پرسید: مگر مولای تو چه گفته؟

سپس میثم جریان را نقل کرد، ابن زیاد گفت دست و پایت را قطع می کنم. اما زبانت را باقی می گذارم تا دروغ تو و مولایت را آشکار سازم. سپس دست و پای او را قطع کرد و او را بالای دار برد. او در بالای دار صدا می زد؛ ای مردم هر کسی می خواهد احادیث علی علیه السلام را بشنود جلو بیاید. مردم جمع شدند. عمرو بن حریث به عبیدالله بن زیاد گفت: می ترسم او دل های مردم کوفه را دگرگون کند و آن ها بر علیه تو خروج کنند. عبیدالله دستور داد: برو زبانش را قطع کن سپس زبان او را قطع کردند و میثم به شهادت رسید». (۲)

خدمات میثم

میثم یکی از فقیه ترین و عالم ترین اصحاب حضرت علی می باشد. او علم تفسیر قرآن، علم غیب، علم حدیث را در مکتب علی (علیه السلام) فرا گرفت و در زمینه های مختلف به جهان اسلام خدماتی ارائه نمود.

۱- ابن حجر عسقلانی / الاصابه فی تمییز الصحابه / ج ۶ / ص ۲۵۰ - ۲۵۱

۲- شیخ طوسی محمد بن حسن / اختیار معرفه الرجال / ج ۱ / ص ۲۹۷ - ۲۹۸

۱. علم تفسیر و تأویل قرآن

میثم یکی از بزرگترین مفسران جهان اسلام می باشد که این علم را از علی (علیه السلام) آموخت، به حدی میثم در تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن متبحر بود، که ابن عباس مفسر و شاگرد علی (علیه السلام) که تفسیرش اعجاب همگان را برمی انگیخت، وقتی در پای تفسیر و تأویل قرآن میثم نشست، دستور داد قلم و کاغذ برایش بیاورند تا سخنان میثم را درباره قرآن بنویسد. (۱)

۲. راوی حدیث و مناقب

میثم احادیث بسیار زیادی از حضرت علی (علیه السلام) شنید و کتابی از شنیده های خود گردآوری نمود که متأسفانه جز اندکی روایات، چیزی از آن باقی نمانده است، بیشتر روایات میثم درباره فضائل امام علی (علیه السلام) می باشد. پس از او پسرانش نوشته های او را بازگو می کردند. (۲)

میثم در این زمینه یکی از مولفان شیعه محسوب می گردد و بیشتر روایاتی که او نقل کرده درباره ی فضایل علی (علیه السلام) بود.

۳. معرفی امام علی (علیه السلام)

او به معرفی امام علی (علیه السلام) بسیار مشتاق بود، او افکار عامه را متوجه حقانیت امام و عظمت امام می نمود و حتی مدتی که از چنگال ابن زیاد فراری بود، در هر فرصت مناسب، مناقب و فضائل علی (علیه السلام) را بیان می کرد.

۴. روشن بینی و علم غیب

۱- بحار الانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۸؛ سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

۲- سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد، خواهی کشت. (۱)

او شهادت خود و شهادت حبیب بن مظاهر را پیش گویی کرده بود و وقتی معاویه مرد میثم خبرش را در کوفه منتشر کرد. (۲)
خطابه و سخنوری:

میثم، بیانی رسا و نطقی گویا داشت و در بازار کوفه، رئیس صنف میوه فروشان و سخنگوی آنان بود. او هنگام شکایت بازاریان کوفه از ابن زیاد، به عنوان نماینده آنان نزد والی کوفه رفت.

دیدگاه علی (علیه السلام) و ائمه نسبت به میثم

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه علیهم السلام از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل، می توان دریافت. صفا و صمیمیتی که میان علی (علیه السلام) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت. حضرت، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت. (۳)

علاوه براین، نزدیکی معنوی میثم با علی (علیه السلام) را در لحظه ها و موقعیت های

۱- بحارالانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۵

۲- رجال کشی/ ص ۸۰

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه/ ج ۶/ ص ۲۵۱؛ الارشاد مفید/ ج ۱/ ص ۳۲۵

دیگر هم می توان دید، از جمله این که میثم، پایه پای افراد زبده ای چون «کمیل» در موافق نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود.^(۱)

مزار شهید

شهادت میثم بنا به نقلی ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق بوده است.^(۲)

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داربود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علامه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (علیه السلام) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکی های آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از

۱- شیخ عباس قمی / نفس المهموم / ص ۶۰؛ شیخ عباس قمی / منتهی ال آمال / ص ۲۷۶؛ بحار الانوار / ج ۴۰ / ص ۲۰۰

۲- سفینه البحار / ج ۲ / ص ۵۲۵؛ بحار الانوار / ج ۴۱ / ص ۲۶۸

دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس میثم از آتش دور شده بودند. طبیعتاً، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند.

صبح شد. ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به ابن زیاد رسید. ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی (علیه السلام) خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هرچه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند. (۱)

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است. مرقد میثم تمار در چند صد متری مسجد کوفه و در کنار خیابان اصلی کوفه- نجف قرار دارد. بر روی قبر مطهر میثم ضریحی کوچک و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ وجود دارد و گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است. بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی- علیه السلام نوشته شده است.

اینجانب محمد امینی گلستانی در سال ۱۳۹۰ شمسی که با عده ای از اهالی شهر توریستی سرعین اردبیل، به کربلا مشرف شده بودیم دیدیم گنبد و بارگاه میثم را کلاً تخریب و نوسازی می کنند فقط قبرش دست نخورده سرجایش بود.

آفتاب روز محشر، بیشتر می سوزدش***هر که اینجا درد و داغ عشق، کمتر می کشد»

و در سال ۱۳۹۱ باز به زیارت مرقد شریفش مشرف شدم، گنبد و حرم وسیع تر ساخته شده و مورد استفاده زائرین محترم قرار گرفته است

خدایا به احترام مقدسین در گاهت به ما هم عشق ولایت و جان نثاری و شهادت در طریق ولایت عنایت بفرما آمین.

مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی

بعضی ها اظهار می دارند، که دین اسلام به علم و دانش زیاد توجه ندارد، بلکه به عبادت و بندگی زیاد پرداخته است، من نمی دانم غرض گوینده این کلمات چیست؟ واقعاً از ارزش علم و دانش در اسلام، بی اطلاع است، یا قصد ایجاد بدبینی و تحریک بر علیه اسلام است، اگر دومی باشد، در این صورت برای بحث با او باید از راه های دیگر وارد شد، و اگر بی اطلاع باشد، پس بداند هیچ دین آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه دین اسلام بر علم و علماء بهاء نداده است، و اولین آیه که از قرآن نازل شد کلمه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان بانام پروردگار آفریدگار تا ۵ آیه بعد بود که نشان می داد دین جدید روی علم و دانش بنا شده است به چند آیه از منظر قرآن در این زمینه توجه نمائید تا مطلب روشن شود.

۱- يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مجادله: ۱۱ خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

۲- .. وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ آل عمران: ۷ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب،) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- لَكِنَّ الرّٰسِيْحُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ... نساء: ۱۶۲ ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند.

۵- وَ يَرَى الَّذِينَ اٰتَوْا الْعِلْمَ الَّذِي اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي اِلَى صِرَاطِ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ سبأ: ۶ کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

۶- ... اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ .. فاطر: ۲۸ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است!

و اما از منظر روایات به چند روایت در این مورد دقت نمائید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم. برتری عالم بر عابد مانند برتری من به پائن ترین شماست.

۲- باز فرمود: مدادالعلماء أفضل من دماء الشهداء. قلم علماء افضل از خون های شهداست.

۳- و فرمود: النَّظَرُ اِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ وَ اِلَى بَيْتِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ. نگاه کردن به روی عالم عبادت است، در روایت دیگر: نگاه به خانه عالم عبادت است.

۴- و فرمود: اِنَّ اللّٰهَ يَحِبُّ بَغَاهَا الْعِلْمَ. خداوند مراکز علم را دوست دارد.

۵- و فرمود: العلماء باقون مابقی الدهر. علماء باقیند تاروزگار باقیست.

۶- یا اباذر جلوس ساعه عند مذاکره العلم أحب الی الله من قرائه القرآن کله اثنی عشر الف مره فانّ بالعلم تعرفون الحلال و الحرام. ایاباذر یک ساعت در مذاکره علم نشستن، برای خدا محبوب تر است از خواندن دوازده هزار مرتبه کلّ قرآن را زیرا با علم، حلال و حرام را می شناسید.

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: محادثه العالم علی المزبلد خیر من محادثه الجاهل علی الرّابی. گفتگو با عالم در مزبله بهتر است از گفتگو با نادان روی فرشها (ی گرانبها).

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من علم شخصاً مسئلتان، ملک رقبته قیل یا رسول الله بیعه؟ قال لا ولكن يأمره و ینهاه. هر کس شخصی را دو مسئله یاد دهد مالک کردن او شده است، گفته شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می تواند او را بفروشد؟! فرمود: نه ولكن او را امر و نهی می کند (و به خدمت می گیرد).

۹- امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: لاخیر فی العیش الا لرجلین عالم ناطق و مستمع واع. خیری نیست در زندگی مگر برای دو مرد، عالم سخنگو و شنونده حفظ کننده.

۱۰- علی علیه السلام برای علم هفت امتیاز نسبت به مال فرموده است:

۱- علم میراث انبیاء است و مال میراث فراعنه.

۲- علم با انفاق کم نمی شود (بلکه زیاد می گردد) ولی مال کم می شود.

۳- علم صاحبش را حفظ می کند مال به خطر می اندازد.

۴- علم با صاحبش وارد کفن می شود ولی مال از صاحبش جدا شده و او را تنها می گذارد.

۵- علم اختصاصاً برای مؤمن حاصل می شود، مال برای همه اقشار.

۶- مردم به عالم نیاز دارند ولی همه به مال محتاج نیستند.

۷- علم برای عبور از صراط به صاحبش کمک می کند ولی مال او را در آنجا

(برای محاسبه) نگه میدارد.

ثم قال یا کمیل العلماء باقون ما بقی الدهن اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده ثم أشار الی صدره وقال آه آه ان هی هنا لعلماً جملاً لو أصبت له حملاً.

یا کمیل الناس ثلاثه عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاه و همج رعاء أتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح. (۱) سپس فرمود: ای کمیل علماء باقیند تا روزگار باقیست وجودشان (بظاهر) گمشده ولی مثالهایشان در دلها موجود است سپس به سینه

خود اشاره نمود و فرمود: همانا در اینجا علم فراوان انباشته است کاش برایش حاملان شایسته پیدا می کردم.

ای کمیل مردم سه دسته اند عالم ربّانی و یادگیرنده بر سیل نجات و خس و خاشاک بی خاصیت، پیروان هر صداکننده که با هربادی این طرف و آن طرف می چرخند!

۱۱- اطلبوا العلم من المهد الى اللحد. زگهواره تا گور دانش بجوی. (۱)

۱۲- اطلبوا العلم ولو بالصّين علم بطلبید ولو به چین باشد. (۲)

۱۳- نوم مع علم خیر من صلاه جهل. (۳) خوابیدن با علم بهتر است نماز با جهل

۱۴- نوم العالم أفضل من سهرالجاهل. (۴) خواب عالم بهتر از عبادت نادان است.

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی من یعبدا الله بغير علم کان ما یفسد فی دین الله أكثر ممّا یصلح و کان مثله مثل الاعمی فی الفلاه بلادلیل بین الشجر والشوک. (۵) ای علی هر کس خدا را بی علم عبادت کند، آنچه که در دین خدا فاسد می کند، بیشتر از آن است که اصلاح نماید و مثل او مانند نابینائست که در بیابان بی پایان، میان درخت و خار، بدون راهنما راه رود.

۱۶- العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر طریق ولا یزیده سرعه السیر من الطريق الا بعداً فانّ قلیل العمل مع العلم کثیر و انّ کثیر العمل مع الجهل قلیل. (۶) راه رونده بی بصیرت مانند، راه رونده در بیراهه است و سرعت رفتن او از راه راست، دورش می نماید، زیرا عمل کم با علم زیاد است در حالی که عمل زیاد با جهل کم است.

۱۷- أكثر الناس قیمة أكثره علماً و أقلّ الناس قیمة أقلّهم علماً. (۷) پر قیمت ترین

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ بعد.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ بعد.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۴- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۵- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۶- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۷- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

مردم، دارندگان دانش بیشتر است و کمترین قیمت مردم صاحبان دانش کمند.

۱۸- قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف. (۱) عمل کم از عالم، با زیادی، پذیرفته است.

۱۹- اذا كان يوم القيامة وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء. (۲) وقتی که قیامت شد، مداد علماء با خون شهداء وزن می شود، پس مداد علماء بر خون شهداء ترجیح داده می شود (وسنگینی می کند).

۲۰- سئلت جبرئیل فقلت العلماء أكرم عند الله أم الشهداء؟ فقال العالم الواحد أكرم على الله من ألف شهيد فان اقتداء العلماء بالانبياء و اقتداء الشهداء بالعلماء. (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من از جبرئیل پرسیدم آیا علما پیش خدا گرامی ترند یا شهداء؟

گفت: یک عالم پیش خدا از هزار شهید گرامی تر است چون پیروی علما بر انبیا و پیروی شهدا بر علماست.

احترام به دانش پژوهان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(سیأتیکم: اقوام یطلبون العلم فاذا رأیتهم فقولوا لهم مرحبا) (۴) به زودی برایتان می آید گروههایی که طلب علم می نمایند، هرگاه آنان را دیدید به آنها بگوئید: خوش آمدید (و همیشه برایتان خوش بگذرد).

عزیزان باتوجه به این نوع روایات فراوان که نمونه هائی از آن را ذکر کردم، روشن و مشخص می شود که دین مقدس اسلام، بر علم و دانش، چقدر ارزش قائل است و برای تحصیل آن چه اندازه اهمیت داده است.

به قوم حضرت یونس علیه السلام بلاء نازل شد تا بالای سرشان رسید (می دانید بالای

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۳- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۴- «اسلام فراتر از زمان» از فیض القدير شرح الجامع الصغير- المناوی ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۴۷۳۳،

الهی که از جایش حرکت کرد، هیچ گونه قابل برگشت نیست).

در میان قوم یک نفر عالم به نام اربیل و یک نفر عابد به نام تنوخابود، عالم گفت:

ای یونس از خدا بخواه این بلارا برگرداند، میان این ها زن و بچه عاجز و ضعیف وجود دارد، عابد گفت: حقشان است باید محو شوند!

عابد با یونس علیه السلام، از میان قوم بیرون رفت ولی عالم مردم را جمع نمود و به آنها سخنرانی کرد و گفت: ای مردم بلائی که یونس شمارا به آن تهدید می کرد نازل شده است و قابل برگشت نیست من هم از میان شما می روم اما یک راهنمائی می کنم آن را انجام دهید بلکه خداوند به شما رحم نماید و گرنه همه محو و نابود خواهید شد.

همه بچه های انسان و حیوان را از مادرشان جدا کنید و به بالای کوه ببرید و مادرانشان پائین کوه، آنها در بالا صدا به گریه بلند کنند و اینها در پائین و شما هم به خاک بیفتید و ناله سر داده و توبه نمائید بدین وسیله شاید خداوند به شما رحم نماید و بلارا برگرداند.

او هم از میان قوم بیرون رفت و از دور مراقب اوضاع بود، به دستور او عمل کردند و گریه و زاری ها بلند شد و ناله ها به آسمان رسید و رحمت خدا را به حرکت آورد و با امر خدا بلاها را به کوه ها زدند و بلا از آنها رفع شد.

البته برای همه مردم ارزش علم و وجود علماء واضح و روشن است مخصوصاً در زمان غیبت کبری که از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. دستورهای متعدد، به استفاده از وجود آنها، صادر شده است مخصوصاً از علمائی که با خود آن بزرگوار، رابطه حضوری دارند و مورد توجه آن حضرت هستند.

چون هیچ زمانی، خالی از وجود این علماء خالی نمی باشد، مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و علامه حلّی و غیرهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حالاتشان در کتابها مندرج و مسطور است، و در زمان خود ما هم از این بزرگواران وجود دارند، که برای نمونه به حالات یک نفر از این قسم علماء فعلی و همزمان خودمان توجه فرمائید.

۱- سید ابوالحسن اصفهانی

فقیه بزرگوار و مرجع عالیقدر عصر خویش، آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) از فقها و مراجع بزرگ عصر اخیر است که در کیاست و درایت و حسن اداره حوزه های علمیه شهرت به سزا و نام پرآوازه ای دارند.

ولادت:

او اصلاً از سادات موسوی بهبهان، پدرش مرحوم سید محمد فرزند مرحوم سید عبدالحمید از شاگردان صاحب جواهر می باشد که در سال ۱۲۷۷ یا (۱۲۸۴) هجری در قریه مدیسه از قرا لنجان اصفهان به دنیا آمد؟ و تحصیلات اولیه را در اصفهان در مدرسه نیماورد به انجام رساند و از محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی استفاده ها بردسپس در سال ۱۳۰۷ ه ق به قصد ادامه تحصیلات، عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید و در محضر درس بزرگان و فضیلهای حوزه نجف شرکت جست حوزه درس آیه الله آخوند خراسانی او را به خود جذب نمود و در حوزه درس او بود که به درجه عالیة اجتهاد نائل آمد پس از رحلت آیه الله آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۹، مرجعیت عامه با آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی بود او احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داده بود پس از درگذشت او در سال ۱۳۳۸، آیه الله نائینی و آیه الله اصفهانی، هر دو به عنوان مرجع تقلید معروف و مشهور گردیدند، تا اینکه آیه الله نائینی در سال ۱۳۵۵ هم سال بافوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری درگذشتند مرجعیت به صورت تمام به آیه الله اصفهانی در نجف و اغلب بلاد شیعه، محرز و مسجل گردید ایشان رساله ای نگاشتند که نام آن وسیله النجاه می باشد که ترجمه فارسی آن صراط النجاه و ترجمه اردوئی آن طریق النجاه می باشد؟ که به علت جامعیت آن مورد تحشیه حضرت امام خمینی (ره) و

برخی دیگر از فقهای معاصر قرار گرفته است.

صفات و اخلاق او

او دارای صفات کریمه و همت بلند بود و در کیاست و درایت و مدیریت، گوی سبقت را از دیگر هم ردیفان خود برده بود او بیان رسا و طبع روان داشت، به حدی که مجلس درس ایشان از پرجمعیت ترین درسهای حوزه نجف بود و با توجه به سهولت بیانات و شیوه تدریس، همگان می توانستند نسبت به فهم خویش از آن بهره مند گردند.

صبر و پایداری

او صاحب روح بزرگ پایداری و استقامت در راه خدا بود معروف است که فرزند رشیدش حجه الاسلام والمسلمین سید حسن اصفهانی در بین نماز مغرب و عشا، به دست یک فرد دیوانه و تعلیم دیده به قتل رسید و این پدر هفتاد ساله خم به ابرو هم نیاورد و حتی از قاتل فرزند خود نیز گذشت، و این نمونه و ضرب المثل پایداری و صبر در بین اقران بود.

عکس العمل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در برابر کشته شدن فرزندش

پاسخ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به یکی از علمای اصفهان در تسلیت کشته شدن فرزندش در نماز جماعتی که او امامش بود و قاتل شیخ علی قمی! قاتلی که سید از او گذشت.

در سال ۱۳۴۹ قمری در حالی که مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مشغول اقامه نماز جماعت بود، در پشت سر او، فرزندش سید حسن موسوی، همراه مردم در صف نماز ایستاده بود. ناگهان شخصی به نام شیخ علی قمی، با چاقو به سید حسن حمله کرده، با یک ضربت وی را به شهادت رساند.

اوضاع جماعت بهم ریخت. اندکی بعد سید از این ماجرا خبردار و متأثر گردید.

شیخ علی قمی هم دستگیر شد. فرزند کفن و دفن شد و سید از خون فرزند گذشت

و درسی شگرف به همگان داد.

منابع موجود از تحمل او در این مصیبت خبر داده و از گذشت او از قاتل به نیکی یاد کرده اند. خاطراتی هم در این باره نقل شده است که می توان در منابع ملاحظه کرد.

آنچه در اینجا ارائه شده نامه ای است از مرحوم سید ابوالحسن در پاسخ نامه تسلیتی که یکی از علمای اصفهان مرحوم آیت الله چهارسوقی اصفهانی به ایشان نوشته بود.

به عرض می رساند:

مرقومه شریفه که حاوی تعزیت و اظهار تأثر از این مصیبت بود واصل، موجب تشکر گردید. جزاکم الله خیرا.

غیر از صبر و شکیبایی چاره ای نیست. به اجداد طاهرینش تاسی و تسلیت خاطر می دهیم. رضاً بقضاء الله و تسلیم لامرہ.

البتہ دعا کنید از برای این ضعیف صبر و برای این جوان مظلوم رحمت و مغفرت را که اعظم چیزی است که به آن تسلیت خاطر می دهم.

همین که این جوان که به منزله روح من بود، به بحار رحمت های غیر متناهی مستغرق و به مقامات عالیہ فائز باشد، برای ما سهل است.

انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

در خاتمه تأیید و تسدید آن جناب را مسألت دارم. و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ

الاحقر سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

این نامه را در میان نامه هایی یافتیم که استاد عزیزم حضرت آیت الله حاج سید محمد علی روضاتی نواده دختری مرحوم آقای چهارسوقی در اختیارم گذاشت. از آنجایی که این نامه تجربه برخورد یک عالم بزرگ شیعه در مقابل یک مصیبت بسیار سنگین است، ترجیح دادم عینا آن را برای خوانندگان عزیز نقل کنم.

دخالت در امور سیاسی

انگلیسها به بهانه حفظ پایگاههای خود، در عراق به این کشور اسلامی لشکرکشی کردند و آن را اشغال نمودند رشید عالی نخست وزیر عراق به ایران گریخت و سپس به مصر رفت همراه با حمله انگلیسها به عراق و فرار رشید عالی، امیر عبداللّه دئی، فیصل و نوری سعید از افسران عراق که به اردن پناهنده شده بودند باقوای امدادی انگلیس، به عراق آمدند و دوباره دولت دستوری خود را در عراق تشکیل دادند و در این موقع انتخابات فرمایشی راه انداختند و آن در زمان فیصل بود که در این انتخابات اکثریت آرا شیعه را منظور نداشت و این انتخابات توسط علما و فقها شیعه تحریم گردید مرحوم آیه الله نائینی و آیه الله اصفهانی، دو مرجع بزرگوار و عالیقدر آن روز، فعالیتهای مرحوم آیه الله خالصی را مورد تایید قرار دادند و این امر زمینه های قیام مردم را فراهم می ساخت که مرحوم آیه الله اصفهانی و آیه الله نائینی و سید هبه الدین شهرستانی به ایران تبعید گردیدند.

متن فتوای آیه الله اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم سلام بر همه، بالخصوص برادران عراقی وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می گرداند که در حفظ حوزه اسلام و بلاد اسلامی تا آنجا که قدرت دارند بکوشند و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را که مشاهد ائمه هدی علیهم السلام و مراکز دینی ما در آنجا است، از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم من شما را بر این موضوع دعوت کرده و ترغیب می نمایم خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید.

(ابوالحسن الموسوی الاصفهانی).

شاگردان

حوزه پربرکت آیه الله اصفهانی دست پروردگان بسیاری را به اجتماع مسلمین ارائه داد که به عنوان نمونه از فقهای نامدار زیر می توان نام برد:

مرحوم آیه الله العظمی حکیم. مرحوم آیه الله العظمی میلانی. مرحوم آیه الله العظمی شیخ عبدالنبی اراکی. مرحوم آیه الله العظمی میرزا هاشم آملی. مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی آملی.

مرحوم آیه الله معز الدوله. مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین خیابانی (والد استاد آیه الله جعفر سبحانی). مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی بروجردی (جد مادری استاد آیه الله آصفی).

علمای هم دوره

هم چنین از همدوره ها و هم بحثهای او می توان از آیه الله سید حسن مدرس، آیه الله سید محمود مرعشی، آیه الله سید عبدالله ثقه الاسلام اصفهانی، سید علی کازرونی، شیخ زین العابدین تبریزی، و سید علی داماد نام برد.

وفات

اصفهانی در اثر سانحه ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب (روز) دوشنبه نهم یا (ششم) ذی الحجه ۱۳۶۵ ه ق، مطابق با سیزدهم آبان ۱۳۲۵ ه ش، ساعت شش بعد از ظهر در کاظمین رخ داد و در صحن مطهر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در مقبره شخصی دفن گردید.

رحلت این عالم ربانی چنان شور و غوغایی در مردم عراق، ایران، پاکستان و هندوستان و تمام بلاد شیعه نشین ایجاد کرد که تا آن روز بی سابقه بود مجالس پرشکوه و پرجمعیت ترحیم او در تهران و شهرستانها رعب و وحشتی عظیم در دل دشمنان اسلام افکند، و در اثر همین امر توطئه تجزیه آذربایجان توسط حزب منفور توده خنثی شد در وفات آن روحانی جلیل القدر گفته شده که ممات او همانند حیاتش نور و رحمت و خیر و برکت بود منقول است از آیه الله العظمی مرعشی

نجفی (ره) که وقتی جنازه مطهر آیه الله اصفهانی در صحن مطهر علوی بود، آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا خطاب به جنازه، این جمله جاودانی را انشا فرمود:

هنیا لك يا ابا الحسن، عشت سعیدا و مت حمیدا قد انسیت الماضین واتعبت الباقین كأنك قد وُلدت مرّتين. گوارا باد بر تو نزول بر معبود خویش زندگی سعادت‌مندانه و مرگ و رحلت پسندیده ای داشتی زندگی تو آن چنان باشکوه و توام با تدبیر بود که بزرگان گذشته رابه بوته فراموشی سپردی و آیندگان را به تعب افکندی گویا تو دوبار به جهان آمده بودی یک بار تجربه و درایت کسب نموده و بار دیگر آن را به کار بسته بودی. (۱)

سیدابوالحسن اصفهانی امام زمان (ع) را به بحر العلوم یمنی نشان داد

آیه الله میرجهانی گوید: یک داستان بدون واسطه هم از مرحوم آیه الله آسیدابوالحسن اصفهانی نقل کنم.

یک وقتی آسید ابوالحسن (۲) (اعلی الله مقامه الشریف) یک پولی به من دادند فرمودند برو سامرا اینها را تقسیم کن (۳) یک قسمتش را بده به طلاب مدرسه مرحوم میرزا و امور دیگر. یکی از علمای سنی اهل بغداد یک اشعاری گفته بود در مذمت شیعه ها، که اینها انتظار دارند مهدی از سرداب بیرون بیاید. و آن اشعار را برای بعضی از علمای نجف فرستاده بود از جمله برای حاج شیخ محمد حسین

۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص؟؟. فرهنگ معین، بخش اعلام، ج؟، ص؟؟؟. الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره؟، سال؟. نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال؟؟؟؟ ه ق. سایت اندیشه قم.

۲- آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع بزرگ زمان خویش.

۳- آیه الله میرجهانی چند سالی به عنوان نویسنده و مسئول امور مالی در دفتر و دستگاه آیه الله اصفهانی خدمت می کردند.

کاشف الغطاء. شعرها ۱۶ بیت بود. حاج شیخ محمد حسین ۱۶۰ بیت شعر، هم وزن اینها گفته بودند و اسامی عالمان سنی که قائل به امامت حضرت مهدی هستند و اسم کتابهایشان را در این اشعار آورده بودند (اشعارش را من دارم) و جاهای دیگر هم فرستاده بود. یک روز نشسته بودیم و عده ای بودند و جمع بودند و مرحوم آسید ابوالقاسم اصفهانی که ترجمه کننده عروه الوثقی (۱) بودند و شیخ محمد کاظم شیرازی بود و خلخالی بزرگ بود و سید محمد پیغمبر بود و دامادهای آیه الله اصفهانی بودند و آن دامادشان آقای اشکوری بود و آسید جواد هم بودند، یک وقت مأمور پست آمد یک پاکتی داد به مرحوم سید. باز کرد دو تا ورقه در این پاکت بود. یکی ورقه اشعار همان سنی که برایش فرستاده بود. یکی هم نامه ای جداگانه که دلیل خواسته بود برای این قسمت ها، ایشان نامه ها را گرفتند و بنا کردند به خندیدن. نامه را بلند خواندند از بحرالعلوم یمنی که سید حسنی است از علمای شیخیه بوده. نامه را خواندند. مرحوم سید هم همانجا جوابش را نوشتند. در ضمن نوشتند شما مشرف بشوید به شهر نجف. من مشاهده تا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). را به تو نشان می دهم. نامه را مهر کردند دادند به سید جواد اشکوری دامادشان برد اداره پست، دو ماه از این قضیه گذشت شبی در صحن حضرت علی علیه السلام نماز مغرب و عشا را خواندند. یکی از شیوخ عرب بنام شیخ عبدالصاحب آمد. عرض کرد: آقا، بحرالعلوم یمنی آمده نجف و منزل کرده فرمودند باید برویم دیدنش. شیخ عرض کرد حالا؟ فرمودند: بله. حرکت کردند و عده ای از علما بودند و دامادهایشان بودند و خدا رحمت کند پسرشان آسید علی هم بود. و ما هم رفتیم. بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد بحرالعلوم سر صحبت را باز کرد مرحوم سید فرمودند حالا وقت صحبت نیست من کار دارم. فردا شب برای شام بیاید منزل ما تا آنجا با هم حرف بزنیم و بلند شدند آمدیم. فردا شب شد.

بحرالعلوم و پسرش سید ابراهیم دو نفری آمدند منزل مرحوم سید. پس از صرف شام مرحوم سید مستخدمش مشهدی حسین اصفهانی را خبر کرد که چراغ دستی را روشن کن. می خواهی برویم بیرون. او هم روشن کرد و آمد. آمدند بیرون (سید و بحرالعلوم و پسرش و مشهدی حسین). ماها خواستیم برویم فرمود: نه هیچ کدام نیایید. رفتند و طول کشید تا برگشتند. ما نفهمیدیم کجا رفتند. صبح از پسر بحرالعلوم پرسیدم کجا رفتی؟ دیدیم خندید و خوشحال گفت: «الحمد لله استَبْصِرْنَا بِبِرْكَه الامام السَّيِّد ابوالْحَسَن» یعنی: «ما ببرکت امام سید ابوالحسن شیعه دوازده امامی شدیم». گفتیم: کجا رفتی؟ گفت ... وادی مقام الحجه (عَجَل الله تعالى فرجه الشریف). رفتیم قبرستان وادی السلام مقام حجت (عجل الله تعالى فرجه) پرسیدیم خوب چه طور شد؟ گفت وقتی رسیدیم به نزدیک مقام، سید چراغ را از مستخدمش گرفت و گفت تو اینجا بنشین تا ما بیاییم ما سه نفر وارد مقام شدیم وقتی وارد فضای مقام شدیم خود سید چراغ را بدستش گرفتند و رفتند سر چاه وضو گرفتند و داخل مقام شدند ما بیرون مقام قدم می زدیم سید مشغول نماز شد چون پدرم به مذهب شیعه معتقد نبود، لبخندی می زد و می خندید. یک وقت صدای صحبت بلند شد پدرم به من گفت: کسی اینجا نبوده با چه کسی صحبت می کند؟ می گفت صدای صحبت را می شنیدیم ولی مطلب را تشخیص نمی دادیم چه می گویند. یک وقت مرحوم سید ابوالحسن فرمود: بحرالعلوم بیا داخل پدرم داخل شد من خواستم بروم فرمود: نه تو نرو، باز به قدر ۴-۵ دقیقه صدای صحبت می شنیدم اما صحبت ها را تشخیص نمی دادم. یک وقت یک نوری تابش کرد از آفتاب روشن تر در مقام حجت (عجل الله تعالى). صیحه ی پدرم بلند شد به صدای عجیب و بعد صیحه او خاموش شد بعد مرحوم سید صدا زد: سید ابراهیم، بیا، پدرت حالش به هم خورده، یک آبی به صورتش بزن، شانه هایش را بمال تا سر حال بیاید. گفت شانه هایش را مالیدم و آبی به صورتش زدم چشمانش را باز کرد. به صدای بلند بنا کرد گریه کردن و بی اختیار بلند شد و افتاد روی قدمهای سید و

پاهای سید را می بوسید و دور سید طواف می کرد می گفت: «یا بن رسول الله! یا بن رسول الله! یا بن رسول الله التوبه التوبه التوبه» توبه کردم مذهب شیعه را به من تعلیم ده، تعلیمش دادند و او شیعه شد من هم شیعه شدم. این قضیه گذشت چهار ماه بعد زوار یمنی آمدند. پولهای زیادی آوردند برای آیه الله اصفهانی. بحر العلوم یمنی نامه ای نوشته بود. اظهار تشکر کرده بود از سید و گفته بود از عنایت و بزرگی شما و هدایت کردن شما ۲۰۰۰ نفر از مقلدین من شیعه دوازده امامی شدند. اگر انسان خلوص پیدا کرد همه چیز درست می شود خالص نیستیم حُب دنیا نمی گذارد ما کار بکنیم.

او تا آخرین لحظات بر عقیده سخت و استوار خویش، پای فشرد و در قلمرو دعوت تبلیغی خود از مرزهای فکری و عقیدنی و اخلاقی و انسانی مکتب اهل بیت: قهرمانانه مرزبانی کرد. (۱)

چه شود که به چهره زرد من نظری برای خدا کنی*** که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

مشاهده مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالنّبی عراقی و مقام آیهاالله اصفهانی ایشان از علمای بزرگ حوزه نجف و قم و صاحب تألیفات ارزشمند و مقام معنوی و عرفانی بود، در ولایت بسیار عجیب بود و شهادت سوم را در اذان لازم می دانست و رساله ای نیز در این باره نوشته بود.

او در زندگی ساده و پارسا بود و با اینکه در دوران خود مقلدینی هم داشت، در سختی و عسرت زندگی می کرد، در زمان آیهاالله بروجردی قدس سره همواره مورد نظر ایشان بود و پس از او مورد نظر مرحوم استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی مرعشی

۱- کرامات صالحین: ص ۸۸، عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. ۱۱۲. و فریدون کدخدایی

قدس سره بود که از حال و روزگار او غفلت نمی ورزید.

آن مرحوم به آیه الله العظمی اصفهانی قدس سره اعتقاد ویژه ای داشت و او را از نمایندگان مورد تأیید امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و تشرف یافتگان به کوی او می دانست و در این مورد مکاشفه ای عجیبی داشت که شنیدنی است. ایشان در این مورد چنین آورده است.

در روزگاری که در نجف اشرف بودم چهارده مسئله مهم و غامض مرا مشغول داشته و در پی آن بودم که آنها را از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. سؤال کنم در همان شرایط شنیدم مرتاضی که از راه ریاضت شرعی به مقامات رسیده است، به نجف آمده و کارهای شگفت انگیزی از او نقل می کردند.

به دیدار ایشان رفتم و او را آزمودم، دیدم مرد آگاهی است از او پرسیدم که آیا با اطلاعات و تخصص و دریافت های تو، راهی به کوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. است؟ پاسخ داد: آری. پرسیدم چگونه؟ گفت: شما با نیت خالص و با وضو یا غسل به صحرا برو و در نقطه دور دست و خلوت رو به قبله بنشین و هفتاد بار آیها لکرسی را با همه وجودت قرائت کن، آنگاه حاجت و خواسته خود را بخواه و مطمئن باش که هر کس در پایان برنامه نزد تو آمد مطلوب و محبوب تو می باشد، دامان او را بگیر و خواسته ات را بخواه.

به همین جهت روزی از روزها با آمادگی کامل به بیابان مسجد سهله رفتم و رو به قبله برنامه را به انجام رسانیدم که دیدم مرد گرانقدر و پرابهتی در لباس عربی پدیدار شد و به من گفت: شما بامن کاری داشتید؟ گفتم با شما خیر فرمود: چرا؟.

چنان غفلت زده بودم که بازهم گفتم: نه با شما کاری نداشتم. او رفت و به ناگاه من به خود آمدم و از پی او به راه افتادم او به منزلی در همان دشت وارد شد و من نیز به آنجا رسیدم، اما دیدم در بسته است. در زدم فردی در را گشود و پرسید؟ چه می خواهی؟ گفتم: همان آقائی را که اینجا آمدند. پس از چند دقیقه بازگشت و گفت: بفرمائید وارد شدم منزل کوچکی بود و ایوانی داشت، تختی بر آن ایوان زده شده

بود و بر روی آن وجود گرانمایه دوازدهمین امام معصوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. نشسته بود. سلام کردم و آن گرامی پاسخ داد، اما چنان مجذوب آن حضرت شدم که مسائل اصلی خود را تماماً فراموش کردم و بناچار چند سؤال دیگر مطرح و پاسخ آنها را گرفتم و بیرون آمدم. کمی از خانه دور شدم دیدم مسائل چهارده گانه که در پی پاسخ یافتن به آنها بودم، به یادم آمد بی درنگ باز گشتم و بار دیگر درب منزل را زدم همان فرد بیرون آمد و گفت: بفرمائید گفتم: می خواهم خدمت حضرت شرفیاب شوم و پاسخ سؤال های خویش را بگیرم. گفت: آقا تشریف بردند اما نائب او هستند گفتم: اگر ممکن است اجازه دهید از نائیشان پرسم گفت: بفرمائید. وارد شدم اما هنگامی که نگاه کردم دیدم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره جای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. و بر روی همان تخت نشسته است، پرسشهای خود را یکی پس از دیگری طرح نمودم و ایشان پاسخ دادند، خداحافظی کردم و بیرون آمدم.

پس از خروج از منزل با خود گفتم شگفتا، آیت الله اصفهانی که در نجف بودند کی به اینجا آمدند؟ فوراً به نجف باز گشتم و در هوای گرم بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم، اجازه ورود گرفتم دیدم مشغول نماز است. نمازش به پایان رسید رو به من کرد و ضمن تفقد فرمود: مگر پاسخ سؤالهای خود را نگرفتی؟ گفتم چرا اما ...!

باردیگر پرسیدم و ایشان به همان سبک جواب داد و من دریافتم که مقام و موقعیت آن مرد بزرگ چگونه است و ارتباطش با صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. تاکجاست. (۱)

۱- ۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص ۲۸. ۲- فرهنگ معین، بخش اعلام، ج ۵، ص ۱۵۴. ۳- الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره ۱، سال ۶. ۴- نهضت روحانیون، ج ۲، ص ۱۶۱. ۵- نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال ۱۴۰۴ ه ق از فقهای نامدار شیعه عقیقی بخشایشی نوشته شده در پنجشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۸۹ ساعت ۲۵:۰۶ توسط م. راد نمی خواهیم در این مورد صحبت زیادی کنیم ... اما اگر این بزرگواران "انسان" هستند ما چه هستیم و چقدر به آنها شبیهیم؟ ۶- کرامات صالحین: ۱۵۵، ۷- کتاب عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. ص ۱۱۲، ۸- ارواح مهربان ۲۹۶.

کرامات زیاد از این بزرگوار نقل شده است که بیش از این مجال گفتن از آنها را نداریم.

مجلس ۴۴ فوق کُلّ ذی علم علیم

در مثل قدیمی می گویند دست بالای دست بسیار است و قرآن کریم هم می فرماید: وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (یوسف: ۷۶) بالای هر دانا داناتری هست، روی این اصل هیچ وقت نباید ادعای تفوق و گردن فرازی کرد زیرا، بزرگان بالا-تر از من و شما فراوان، وجود دارند که نمی شناسیم، به دوشاهد از فرموده های قرآن کریم گوش دهید تا مطلب بیشتر روشن شود.

۱- قرآن کریم هزار و چهارصد و بیست و نه سال پیش، خبر داده است، هنگامی بلقیس (ملکه سبا) می خواست به پیش حضرت سلیمان علیه السلام آید حضرت، به اطرافیان فرمود: کیست تخت او را پیش از آمدن و رسیدنش، به اینجا آورد؟ عفریتی از جنیان گفت: تا ازجایت برخیزی آن را می آورم.

ولی کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت (یعنی آصف بن برخیا، وزیر حضرت سلیمان ۷) گفت: «پیش از آنکه چشم بهم زنی، (تخت را از) سبا) پایتخت یمن در استخر فارس (پایتخت) حضرت سلیمان علیه السلام در یک چشم بهم زدن) نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت:

«این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید

(به زیان و ضرر خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!« سوره نمل:

آیه ۴۰ ببعد.. (۱)

از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه روایت آمده است که آصف بن برخیا از ۷۳ اسم اعظم فقط یکی را می دانست که این کار را انجام داد، ما ۷۱ اسم اعظم را می دانیم و یکی خاص ذات احدیت است.

بین تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

۲- حضرت موسی علیه السلام پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای علم و دانش خدا دادی بود نمی دانم روی چه اصلی ذات احدیت، پروردگار عالم و عالمیان با ساده ترین راه، اورا تنبیه نمود و فهماند که فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

داستانش را در سوره مبارکه کهف از آیه ۶۰ تا ۸۲ بدین گونه بیان فرموده است.

کهف: ۶۰ به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! ۶۱ (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). ۶۲ هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!»

۶۳ گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را باز گو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی بطرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!»

۶۴ (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند،

۱- قال الذی عنده علم من الكتاب أنا اتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک فلما راه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی لیلونی ء أشکر أم أكفر و من شکرنا ما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم. سوره نمل: آیه ۴۰.

در حالی که پی جویی می کردند. ۶۵ (در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. ۶۶ موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» ۶۷ گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! ۶۸ و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبیا باشی؟! ۶۹ (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» ۷۰ (خضر) گفت: «پس اگر می خواهی بدنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم.» ۷۱ آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» ۷۲ گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟! ۷۳ (موسی) گفت: «مرا بخاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» ۷۴ باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت:

«آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! راستی کار زشتی انجام دادی!» ۷۵ (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟! ۷۶ (موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» ۷۷ باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ (با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می خواست فروریزد؛ و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» ۷۸ او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده؛ اما بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم. ۷۹ اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور میگرفت! ۸۰

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد!

۸۱ از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت تر به آن دو بدهد! ۸۲ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی! «کهف: ۶۰ ببعده».

علم و دانش نه با لباس است و نه با رنگ و نه با ثروت و زبان و نه باهیکل و قد و قامت بلکه یک امتیاز خدا دادیست که به هر کس تفضل کند، با ارزش است و پر قیمت.

با دقت و توجه به دو جریان گفته شده، باید حساب کار به دست آید و همیشه خود را از همه پایین تر و کم دانش تر، به حساب بیاریم و ادعای تفوق، به کسی را نداشته باشیم زیرا در مورد آصف بن برخیا چه کسی به ذهنش می رسید که یک انسان بتواند تخت سنگینی را که نه از پنجره و نه از در قصر می شد، بیرون آورد و از مسافت دو ماه راه آن روز در یک چشم بهم زدن، به محضر حضرت سلیمان علیه السلام برساند و مورد شگفتی خردمندان جهان قرار گیرد!.

پس از گذشت قرن ها دانشمندان تازه به فکر کشف فورمول آن شده و دست و پا می زنند و وقت می گذارند تابدانند، یک انسان در آن روزگاران که کوچک ترین نشانه ای از این علوم وجود نداشت، این کار محیرالعقول را انجام داده است.

در جریان دوم می بینیم یک پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت، در برابر یک فرد که از نظر مقام و درجه خیلی پائین تر از اوست، عاجز ماند و از کارهایش سر در نیاورد و مات و مبهوت مانده و در نهایت، عجز و ناتوانی خود را اظهار داشته و می گوید: اگر باز برای اعتراض کردم و دیگر معذوری و از همدیگر جدا می شویم!.

باز در مورد آخرین کار او اعتراض می کند و نمی تواند تحمل کند و از همدیگر جدا می شوند.

اینها درس اخلاق و آگاهی دادن است که هیچ وقت در باره عالم و دانشمند بودن برخوردار نبالیم و افتخار نکنیم زیرا دست بالای دست بسیار است.

البته از این گفتار نباید برداشت بد داشته باشیم و خود را تحقیر کنیم بلکه منظور این است در هر مقامی و مقالی، تواضع و فروتنی را از یاد نبریم و گرنه مقام علم و عالم بالاتر از آنست که فکر می کنیم، کافیت که فقط در یک فراز از فرموده های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در باره علماء، زیاد بر رسی کنیم که فرمود: *مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء قلم و مرکب علماء افضل از خون شهداست!!!*

سخن خیلی پر محتوا و پر معناست، اول مقام شهداء و تمجید قرآن از آنها و روایات فراوان در باره آنان را در نظر بگیریم و بعد در معنا و مفهوم این روایت غور کنیم تا مقام علم و دانش، به دست آید.

البته در سخنرانی های دیگرم چندین جلسه در باره ارزش و مقام علم و دانش و علما و دانشمندان، صحبت کرده ام که تکرار نشود ولی با توجه به مفاد بعضی از روایات که نه تنها نگاه کردن به روی عالم، عبادت نوشته می شود، بلکه نگاه کردن به خانه عالم را هم، عبادت می نویسند.

و درباره دانش پژوهان هم توصیه هائی دارند که واقعاً قابل تحقیق و مورد توجه قرار دادن است.

به زندگی یکی از بزرگان توجه کرده و مقام علمی او را در فکر خود بچرخانید و در نهایت بدانید که با این درجه از علم، هیچوقت خود را نمی ستوند و همیشه متواضع بودند.

زندگی شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق از پیشتازان علم حدیث و از مردان نامی جهان اسلام در سال ۳۰۵ ه. ق چون ستاره ای در آسمان

روایت و فقاہت در شهر مقدس قم طلوع کرد. ولادت این عالم فقیہ با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم زمان بوده است.

پدر بزرگوار شیخ صدوق علی بن الحسین بن بابویه قمی، از فقهای بزرگ اسلام و در زمان امام حسن عسگری (علیه السلام) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است. در نامه ای که امام حسن عسگری (علیه السلام) به علی بن بابویه نوشته وی را با کلماتی چون: شیخ معتمد و فقیه من خطاب کرده است.

پدر شیخ صدوق در قم بدنیا آمد و زندگی را آنجا گذارند و در همان شهر نیز وفات کرده است. پدر شیخ صدوق در ایام زندگی پر برکت خویش نزدیک دوست جلد کتاب تألیف کرده است.

دعای ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه): (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۵۷۴

مدبن علی بن بابویه معروف به «شیخ صدوق» در حدود سال ۳۰۶ ق در شهر قم متولد شد. در ارتباط با ولادت شیخ صدوق ماجرائی نقل شده که از این قرار است: «علی بن حسین بن موسی بن بابویه» پدر «شیخ صدوق» پنجاهمین بهار عمرش را پشت سر گذاشته بود و رو به پیری می رفت، ولیکن از داشتن فرزند محروم بود. با این حال هرگز از رحمت الهی ناامید نبود و بارها از خدای خویش درخواست فرزند کرده بود روزی بر آن شد تا نامه ای به امام و پیشوای خود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بنویسد و از ایشان بخواهد تا برایش دعا کند. کاروانی از قم عازم عراق بود و در آن، یکی از دوستانش به نام «ابوجعفر» را یافت که می توانست نامه وی را به مقصد برساند. ابوجعفر می گوید من نامه او را به نماینده مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه) رساندم و پس از سه روز به من خبر داد که حضرت برای «ابن بابویه» دعا کرد و در آینده نزدیک خداوند به او فرزندی خواهد داد که منشاء برکات زیادی خواهد شد.

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

شیخ صدوق خود نیز ماجرای دعای حضرت ولی عصر (عجّل الله تعالی فرجه) و ولادت خود را در کتاب «اکمال الدین» آورده و در ادامه نوشته که هرگاه «ابوجعفر محمد بن علی اسود» مرا می دید که برای آموختن حدیث و علوم اهل بیت (علیهم السلام) با اشتیاق تمام به درس اساتید می رفتم، می فرمود: این میل و اشتیاق به علم آموزی که تو داری جای تعجب نیست، زیرا تو به دعای امام زمان متولد شده ای.

دوران کودکی:

محمد بن علی بن بابویه در حدود سال ۳۰۶ ق. در شهر «قم» متولد شد. شیخ صدوق دوران کودکی و آغاز جوانی را در دامان علم و فضیلت و تقوای پدر بزرگوارش علی بن بابویه سپری کرد. صدوق در محضر پدر، علوم و معارف را همراه با تربیت های عملی و اخلاقی فرا گرفت. پدری که در اوج علم و فقاقت و شهرت، زندگی خود و فرزندانش را از راه مغازه ای کوچک در بازار قم و در نهایت زهد و قناعت می گذرانید. شیخ صدوق بیش از بیست سال از دوران پر برکت حیات پدر را درک کرد و در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی بود که دست روزگار دامان پر مهر محبت پدر را از او گرفت!

نبوغ ذاتی:

خانواده اصیل و اهل علم شیخ صدوق و پرورش یافتن در دامان پدری فقیه و وارسته از یک سو، و تیزهوشی، ذکاوت، حافظه فوق العاده قوی و استعداد ذاتی او از سوی دیگر موجب گردید در مدتی کوتاه به قله های بلندی از کمالات انسانی دست یابد و در کمتر از بیست سالگی هزاران حدیث و روایت با راویان آن ها را به حافظه بسپارد. استاد صدوق محمد بن علی الاسود درباره حافظه و اشتیاق وافر شیخ صدوق به آموختن می فرمود: «این میل و اشتیاق به علم و دانش که در صدوق وجود دارد مایه شگفتی نیست زیرا او به دعای امام زمان متولد شده است.» خود

شیخ صدوق بارها می فرمود: «من به دعای صاحب الامر متولد شده ام».

استادان شیخ صدوق

شاید بتوان گفت یکی از عوامل مؤثر در موفقیت صدوق استادان بسیار زیادی است که دیده و از خرمن علوم آن ها خوشه ها بر گرفته است. او ابتدا از محضر پدر خود علی بن بابویه درس آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می شد، به گونه ای که بعضی از علما گفته اند: تعداد استادان صدوق از دویست نفر متجاوز است. از جمله بزرگانی که صدوق از محضر آنها بهره برده می توان به ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی نویسنده کتاب گرانمایه اصول کافی اشاره کرد.

کلینی و صدوق

پس از مرحوم کلینی نویسنده کتاب ارزشمند اصول کافی، صدوق از بزرگترین محدثان عصر خود به شمار می آید که علاوه بر ضبط و نقل حدیث، در علوم دیگر نیز تبحر داشته و تألیفات بسیاری از خود به جای گذاشته است. صدوق سالها از محضر کلینی استفاده نموده و به شنیدن و جمع آوری احادیث ائمه (علیهم السلام) مشغول بوده است؛ اما بر خلاف شخصیت علمی کلینی که بیشتر از جهت جمع آوری، بررسی و نقل حدیث مشهور است، شیخ صدوق در سه زمینه روایت، مباحث کلام و فقه برجسته و ممتاز بوده است.

شاگردان شیخ صدوق

صدوق، به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، انتقال به سینه دلسوختگان مکتب اهل بیت می باشد؛ از همین رو با پرورش شاگردان و

طالبان دانش، به نگهداری و صیانت از این میراث گران بها پرداخت. از میان مهم ترین شاگردان وی می توان به دانشمند بلند آوازه، محمد بن نَعْمَان معروف به شیخ مفید نام برد که خدمات بسیاری به جهان اسلام ارائه کرد، و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد. به تعدادی از شاگردان شیخ اشاره می کنیم: (۱)

کتاب من لایحضره الفقیه

مشهورترین و بزرگترین کتاب صدوق- پس از مدینه العلم- همین کتاب است که یکی از (کتب اربعه) روایی شیعه به شمار می رود. این کتاب در بردارنده نزدیک

۱- شیخ مفید، ابن غضائری، ابو عبدالله، حسین بن عبید الله بن ابراهیمله، برادرش حسین بن علی بن بابویه قمی شیخ جلیل، ابو الحسن، جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی، شیخ ابو جعفر، محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی، برادر زاده اش شیخ ثقه الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه حسن بن محمد قمی (مؤلف تاریخ قم)، علی بن احمد بن عباس نجاشی (پدر نجاشی)، شیخ ابو البرکات، علی بن حسن خوزی، ابو القاسم، علی بن محمد بن علی خزاز، ابو زکریا، محمد بن سلیمان حمرانی آثار شیخ صدوق شیخ صدوق این عالم بزرگ و محدث گران قدر تألیفات با ارزش بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی در این باره می نویسد: «او سیصد کتاب تألیف کرده است» کتاب های شیخ صدوق همه در نهایت نیکویی و استحکام و در زمینه های متنوعی نوشته شده اند، که این خود نشانگر قدرت علمی و آشنایی گسترده او با علوم اسلامی است. برخی از مهمترین آثار ایشان عبارتند از: ۱- من لا- یحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعه) ۲- علل الشرایع (درباره فلسفه احکام و علت تشریح آن ها است) ۳- کمال الدین و تمام النعمه (درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی) ۴- کتاب التوحید ۵- الخصال ۶- الامالی ۷- عیون الاخبار الرضا ۸- کتاب صفات شیعه ۹- کتاب مصادقه الاخوان ۱۰- کتاب اثبات ولایت علی علیه السلام ۱۱- کتاب معرفت ۱۲- کتاب مدینه العلم ۱۳- کتاب مقنع در فقه ۱۴- کتاب معانی الاخبار ۱۵- کتاب مشیخته الفقیه.

به شش هزار حدیث می باشد که بر اساس موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است. سبب نگارش این کتاب حکایتی زیبا و شنیدنی دارد که وی خود آن حکایت را در مقدمه کتاب آورده است.

ایشان در آنجا ضمن ذکر آن حکایت چنین نوشته:

من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است مرحوم مامقانی به نقل از علامه طباطبایی (بحر العلوم) می نویسد:

(برخی از اصحاب روایات کتاب (الفقیه) را بر سایر کتب اربعه به چند دلیل ترجیح می دادند:

برخورداری مؤلف از حافظه ای قوی که سبب ضبط بهتر روایات می باشد.

استواری وی در نقل روایات.

متأخر بودن کتاب (من لایحضره الفقیه) از کافی.

صدوق صحت آنچه بر او در این کتاب آورده خود ضمانت کرده است.

هدفش تنها نقل روایت نبوده بلکه به اظهار خود مطابق آنچه نقل کرده فتوا داده است.

کمال الدین و تمام النعمه

صدوق این کتاب را در اواخر عمرش تالیف کرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعیلیه که نفوذ بسیار داشتند و از سوی فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و پیروان زیادی از اهل تسنن ایرادهایی به فرقه امامیه وارد می شد و آنان بدین وسیله اذهان مردم را مشوب می کردند. از این نظر شیخ صدوق - رضوان الله علیه - کتاب (کمال الدین) را تالیف کرد. او در اول این کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفصیل درباره قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحث می کند.

با اینکه این کتاب حدود ۹۰ سال پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نگاشته شده از مباحث آن معلوم می شود در آن زمان که هنوز مدت چندانی از این مسأله نگذشته بود، عده ای از اهل کفر و نفاق نسبت به ماجرای غیبت تردید کرده بر شیعیان خرده می گرفتند. همچنانچه خود شیخ صدوق نیز بارها به این نکته اشاره کرده است.

معانی الاخبار

یکی از آثار ارزشمند صدوق کتاب معانی الاخبار حاوی روایاتی است که موارد ابهام و مشکل احادیث و آیات قرآن را توضیح داده است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام

این کتاب را برای صاحب بن عباد، وزیر دانشمند و دین پرور آل بویه نگاشته و به وی اهدا کرده است و در آن، روایاتی که از امام هشتم علیه السلام نقل شده گرد آمده است.

خصال

این کتاب که در بردارنده نکات اخلاقی- علمی، تاریخی و فقهی و پندهای درس آموز می باشد بر اساس سلسله اعداد ترتیب یافته که این تدوین و تنظیم نیز بر زیبایی و شیوایی و ارزش کار وی در این اثر افزوده است. او در هر باب روایاتی که مطابق همان عدد نکته یا مطلبی را در برابر آورده است.

امالی (مجالس)

مجموعه درسها و سخنرانیهای شیخ صدوق در این اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحریر کرده اند.

علل الشرایع

این کتاب، همچنانکه از نامش پیداست حاوی علتها و فلسفه احکام می باشد،

مؤلف تمام احادیثی که به علل و فلسفه احکام اشاره شده، در یک مجموعه به همین نام نگاشته است، و شاید اولین کتاب در موضوع خود می باشد.

گوهر گمشده یا مدینه العلم

مهمترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده عالمان دینی بوده کتاب (کتاب العلم) است که مفقود گشته است و با کمال تأسف به دست نرسیده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء کتاب مدینه العلم ده جلدی و من لا یحضره الفقیه چهار جلدی است و از این نوشته معلوم می شود که مدینه العلم بیش از دو برابر من لا یحضره الفقیه بوده است.

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهمترین تالیفات صدوق یاد کرده اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینه العلم روایت کرده اند.

شیخ صدوق در اول کتاب کمال الدین و تمام النعمه اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفصیل درباره قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحث می کند.

صاحب روضات الجنات می نویسد:

بعد از زمان علامه و شهیدین، دیگر هیچ اثری از کتاب مدینه العلم دین شنیده نشده است ولی بنا به نوشته برخی دیگر، معتقدند این کتاب تا عصر پدر شیخ بهایی نیز موجود بوده و ایشان نسخه ای از آن را داشته است.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی (پدر شیخ بهاء الدین عاملی) در کتاب درایه اش نوشته است: پایه ها و اصول معتبر حدیث ما پنج کتاب است: کافی، مدینه العلم، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

علامه مجلسی و پس از وی سید محمد باقر جیلانی (سید شفتی) تلاشها و

اموال زیادی صرف یافتن این کتاب کردند ولی اثری از آن به دست نیاوردند.

ابتکارات علمی:

فقها و بزرگان مسلمان، شیخ صدوق را بیشتر با لقب رئیس المحدثین شناخته اند؛ زیرا او در شناخت احادیث، آگاه و در حفظ منابع و جمع آوری آن ها تلاش فراوان می کرده است. شیخ صدوق احادیث را به تناسب موضوعات مختلف دسته بندی و برای هر موضوع، باب جداگانه ای باز می کرد، مانند کتاب من لایحضره الفقیه یا عیون اخبار الرضا یا کتاب های دیگر صدوق که وی در هر یک از آن ها طبق اختلاف موضوعات و مزایا، باب های جداگانه ای گشوده است.

چهار کتاب معتبر شیعه:

برای آشنایی با اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) و شناخت حقایق قرآن ناگزیر به شناخت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اخبار و احادیث امامان معصوم هستیم، از سویی نیز وجود درغگویان و حدیث سازان و درهم آمیختگی احادیث صحیح و جعلی، این شناخت دقیق را برای مردم مشکل می سازد؛ از این رو سه تن از بزرگان شیعه، کمر همت بسته و اقدام به جمع آوری و نوشتن چهار کتاب روایی ارزشمند کردند. این کتاب ها معروف به «کتب اربعه» و مؤلفان آن ها را «محمد بن ثلاث» می نامند؛ زیرا اسامی هر سه محمد و کنیه هر سه ابو جعفر بوده است.

۱ اصول کافی، تألیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، دارای ۱۶۱۹۹ حدیث؛

۲ من لایحضره الفقیه تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق شامل ۵۹۶۳ حدیث؛

۳ تهذیب، تألیف ابو جعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی دارای ۱۳۵۹۰ حدیث و استبصار که این کتاب نیز تألیف شیخ طوسی است و ۵۵۱۱ حدیث دارد.

هجرت به شهر ری

شیخ صدوق از کسانی است که برای جمع آوری احادیث امامان معصوم (علیه السلام) به مسافرت های بسیار رفته است در این سفرها از استادان بزرگی استفاده کرده و خود نیز به تدریس و بحث می پرداخته است. صدوق برخی از کتاب های خود را در این سفرها تألیف کرده است. از جمله سفرهای شیخ صدوق سفر به شهرهای بخارا، نیشابور، طوس، اصفهان و بغداد بوده است.

صدوق سرانجام به دعوت صاحب بن عباد نخست وزیر دولت آل بویه در زمان رکن الدوله دیلمی و مردم شهر ری، به آن شهر آمده، تشکیل حوزه و کلاس درس داد و به تدریس فقه و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) مشغول گردید.

وفات شیخ صدوق

سرانجام شیخ صدوق این عالم بزرگوار پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال ۳۸۱ ه. ق دعوت حق را لیبیک گفت و در شهر ری دیده از جهان فرو بست. پیکر پاکش در میان غم و اندوه مردمان در نزدیکی مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

امروزه آرامگاهش به نام ابن بابویه در شهر ری مشهور و قبر منورش زیارتگاه مسلمانان و محل استجابت دعای مؤمنان است.

کرامتی از شیخ صدوق پیش از نهصد سال:

در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار در حدود سال ۱۲۳۸ ه. مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد به دلیل بارندگی های زیاد خراب شده و رخنه ای در آن پیدا می شود، برای تعمیر مرقد اطرافش را می کنند تا به سردابی که مدفن شیخ صدوق بود برخورد می کنند ناگهان بدن شریف صدوق را کاملاً سالم آنچنان که گویا تازه از حمام آمده باشد مشاهده می کنند و اثر خضاب را در انگشتان

شریفش می بینند. ۲۰ نفر از بزرگانی که خود شاهد این کرامت بوده اند می توان به میرزا ابوالحسن جلوه، حضرت آیت الله ملا محمد رستم آبادی و مرحوم والد حضرت آیت الله مرعشی نجفی حاج سید محمود مرعشی نام برد.

آری این چنین است سرانجام عاشقان و دلدادگان کوی حضرت دوست که که مس وجود خود را با کیمیای محبت او به طلا مبدل ساختند، روحش شاد. (۱)

مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء

در باره آینده علماء و اوضاع و احوال آنها روایاتی آمده است که فرازهایی از آنها را در این مجلس، بیان می کنم.

برای هرفردی از افراد بشر لازم است که در کارهای زندگی خود، از متخصصین و خبرگان آن کار راهنمایی بخواهند و از دانایان و عالمان آن رشته بپرسند و استفاده نمایند و در نتیجه، عمل به نظر آنها راه گشای آنان گردد، ولی برابر اخبار به غیب بزرگان دین چنین معلوم می شود که متأسفانه روزی و زمانی خواهد رسید که مردم از علما و دانشمندان دست برداشته و از آنها گریزان خواهند بود که الان، این گفته ها تحقق یافته و مصداقش مشهود است.

۱- از علماء می گریزند مانند گوسفند از گرگ!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق منبع: پایگاه حوزه تهیه و تنظیم برای تبیان: سید پیمان صابری

سیأتی: (یأتی): زمان علی الناس (علی امتی) یفزون من العلماء کما یفتر الغنم من الذئب، (فإذا کان كذلك) ابتلاهم الله بثلاثة اشياء: الاول یرفع البرکه من اموالهم والثانی سلط الله علیهم سلطانا جائرا، و الثالث یرجون من الدنیا بلا ایمان. (۱) (با هر دو کلمه سیأتی و یأتی آمده است که) به زودی برای مردم (برامت من) می آید زمانی که از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ (پس وقتی که چنین شد) خداوند آنها را به سه چیز مبتلا می سازد،

۱- برکت از اموالشان برداشته می شود،

۲- خداوند بر آنها پادشاه ستمگر را مسلط نماید،

۳- از دنیا بی ایمان بیرون می روند.

در این روایت فرار مردم از علماء را به فرار گوسفندان از گرگ تشبیه فرموده است! چه تشبیه بجائی، ای بنام به این علم آسمانی که امروزها را آشکارا می دیده است.

۲- علماء را بالباس زیبا می شناسند!

شخصیت و ارزش انسان نه با مال است و دارائی و نه با خوش ظاهری و زیبائی و نه با لباس و خود آرائی (نه همین لباس زیباست نشان آدمیت) بلکه ارزش انسان در علم و اخلاق و تقوی و نوع دوستی وو .. می باشد خواه در لباس زیبا باشد یا مندرس و در منظر، خوش نما باشد یا بهم ریخته، ولی زمانی می رسد که علما و دانشمندان را بالباس زیبا بها دهند نه با معلومات، اگر علامه دهر باشد و لباس فرسوده، ارزش اجتماعی نخواهد داشت و اگر با وضع آراسته باشد مورد توجه و پربها خواهد بود اگر چه بی سواد باشد. در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی و یأتی: زمان علی امتی لا یعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا یعرفون

۱- «اسلام فراتر از زمان» از مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۶: ح ۱۳۳۰۱: بحار الأنوار: ۲۲/۴۵۳ امالی ابن الشیخ: ۲۵۳.

القرآن الا بصوت حسن، ولا يعبدون الله الا في شهر رمضان، فاذا كان كذلك سلط الله عليهم سلطانا لا علم له ولا حلم له ولا رحم له. (۱) به زودی می آید زمانی بر امت من علمارا نمی شناسند مگر بالباس زیبا و (قرآن که باید با هر صوتی و زبانی ولحنی قرائت شود ولی) قرآن را نمی شناسند مگر با صدای زیبا و (خدا که باید در هر ساعت و روز و ماه و سال پرستیده شود ولی) خدارا نمی پرستند مگر در ماه رمضان وقتی که اینطور شد خداوند مسلط می کند بر آنها پادشاهی را که نه علمی داشته باشد و نه حلمی و نه رحمی.

۳- قاریان زیاد و فقهاء کم می شود!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: زمان علی امتی یکثر فیہ القراء و تقل الفقهاء و یقبض العلم و یکثر الهرج ثم یأتی من بعد ذلك زمان یقرأ فیہ القرآن رجال من أمتی لا- یجاوز تراقیهم ثم یأتی: من بعد ذلك زمان یجادل فیہ المشرك بالله المؤمن فی مثل ما یقول (۲) به زودی می آید زمانی بر امت من، قاریان (قرآن) زیاد می شوند و فقهاء کم، و علم (از آنها) بر گرفته می شود و هرج (و کشتار) زیاد، سپس بعد از آن زمانی آید از مردانی امتم قرآن را می خوانند (ولی) از گردنشان بالا نمی رود، سپس زمانی می آید مشرک به خدا با مؤمن درگیر می شود در مثل آنچه که خود می گوید، (و خود مؤمن را با گفته های خود

۱- «اسلام فراتر از زمان» از بحار الأنوار: ج ۲۲/۴۵۳؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷: ح ۲۰ و ۱۳۳۰۴.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از فیض القدير شرح الجامع الصغیر- المناوی ج ۴ ص ۱۵۵ ح ۴۷۳۵: کنز العمال: ۲۱۷/۱۴؛ الذين یحفظون القرآن عن ظهر قلب ولا- یفهمون معانیه أی العارفون بالأحكام الشرعیة (أی یموت أصحابه كما صرح به فی الخبر الآخر) الهرج أی القتل والفتن) تراقیهم جمع ترقوه وهی عظام بین ثغره النحر والعاتق یعنی لا یخلص عن ألسنتهم و آذانهم إلی قلوبهم أی یخاصمه ویغالبه ویقابل حجته بحجه مثلها فی کونها حجه ولكن حجه الکافر باطله داحضه وحجه المؤمن صحیحه طاهره ترقوه و تراقی استخوان بالای گودی نحر از گلو. (المنجد).

محاكمه می نماید!).

۴- علماء کم و سخنران زیاد می شود

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: علی الناس زمان یقلّ علماءؤه و یكثر خطبأؤه، من تمسک بعشر ما یعلم نجا. (۱) به زودی می آید بر مردم زمانی علمایش کم و سخنرانانش زیاد می شود، (در آن زمان) هرکس به یک دهم آنچه می داند بچسبد (و عمل نماید) نجات می یابد.

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أنکم فی زمان من ترک منکم عشر ما أمر به هلك ثم یأتی زمان من عمل منکم بعشر ما أمر به نجا» (۲) شما در زمانی هستید، هرکس از شما یک دهم آن را که به انجام دادن آن مأمور هست، ترک کند هلاک می شوید (زیرا در محضر حجت خدا هستید) سپس زمانی می آید هرکس از شما به یک دهم آنچه که مأمور به عمل کردن آن هستید، عمل نماید، نجات می یابد (چون دست آنها از حجت الهی کوتاه شود و نیابند).

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اقترب الساعه اذا کثر خطباء منابرکم... (۳) از علائم نزدیکی ساعت (ظهور) زیادبودن منبری ها و وابستگی علماء به سلاطین است که حلال کنند برایشان حرام را و حرام نمایند بر آنها حلال را پس فتوی دهند آن طور که خود بخواهند و فراگرفتن آنها علم را برای حلال نمودن دینارها و درهم های

۱- «اسلام فراتر از زمان» از مسند احمد بن حنبل: ۵/ ۱۵۵؛ المعجم الکبیر: ۳/ ۲۲۱ ح ۳۱۱۱؛ مسند الشامیین: للطبرانی ۲/ ۲۲۱ ح ۱۲۲۵؛ موضع أوهام الجمع والتفريق: ۱/ ۲۳؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۱۰ ح ۸۵۸۱ مجمع الزوائد: ۱۲۷ جمع الجوامع ۱/ ۲۸۶؛ کنز العمال: ۱۰/ ۲۰۶ ح ۲۹۰۹۲

۲- «اسلام فراتر از زمان» از سنن ترمذی: ۴/ ۴۵۹ ح ۲۲۶۷، المعجم الصغیر: ۲/ ۱۳۸، تاریخ جرجان: ۴۶۴ ح ۹۲۶، حلیه الاولیاء: ۷/ ۳۱۶، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۸ ح ۲۷۸ از آنها.

۳- «اسلام فراتر از زمان» از کنز العمال: ۱۴/ ۲۴۱؛ یأتی علی الناس ..: ۳۳۶.

شماست و قرآن را: اسباب تجارت خود قرار دهند.

۵- به گفته هایشان عمل نمی کنند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: فی آخر الزمان علماء یزهدون فی الدنیا و لایزهدون، و یرغبون فی الآخرة و لایرغبون، و ینهون عن الدخول علی الولاه و لاینتهون، و یباعدون الفقراء، و یقرّبون الأغنیاء اولئک هم الجبارون اعداء الله. (۱) به زودی می آید در آخر الزمان علمائی (مردم را) بر بی اعتنائی به دنیا تشویق می کنند (اما) خود بی اعتنا نمی شوند و بر رو آوردن به سوی آخرت ترغیب می نمایند و خود رغبت نمی کنند و از داخل شدن بر والیان، (و فرمانروایان) نهی می کنند و خود را کنار نمی کشند، و فقرا را (از خود) دور می سازند و اغنیاء را نزدیک می کنند، آنها را ستمکاران و دشمنان خدا.

۶- فتوای جاهلان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سیخرج فی آخر الزمان رجال رؤس جهال یفتون الناس فیضلون و یضلون» (۲) به زودی بیرون آید در آخر زمان مردان سرآمد نادان ها، برای مردم فتوا می دهند پس خود گمراه شوند و گمراه می کنند.

۷- کشتار دانشمندان!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- «اسلام فراتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۳ ح ۳۲۵؛ تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) ۱/ ۱۵۵ و ص ۳۰۱؛ اعلام الدین

دیلمی: ص ۹۰؛ میزان الحکمه: ۳/ ۲۳۲۴

۲- «اسلام فراتر از زمان» از الفقیه و المتفقه البغدادی: ۲/ ۱۵۲، جمع الجوامع: ۱/ ۹۹۶، کنز العمال: ۱۰/ ۲۰۷ ح ۲۹۰، ۹۶

الفردوس للدیلمی: ۵/ ۵۱۳ ح ۸۹۲۹، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۸ ح ۳۳۲ از آنها.

يأتي: علي الناس زمان يقتل فيه العلماء (۱) می آید برای مردم زمانی که در آن دانشمندان کشته می شوند.

در میان بیش از هفت میلیارد نفر مردم جهان، یک مشت دانشمندان دینی و مسلمانان مسجدی و قاریان قرآن و غیره را، مصداق این روایات قراردادن و زیر چکمه های مغرضانه خورد کردن، زهی بی انصافی و دور از وجدان سالم است.

اولاً معنای لغوی علماء یعنی دانشمندان که شامل همه کسانی می شود که بهره ای از علم داشته و به او عالم و علماء گفته شود و ثانیاً درست است که کلمه علماء بیشتر برای دانشمندان دینی اطلاق می شود، ولی با دقت در روایات و با در نظر گرفتن جانب انصاف، منظور از علماء و مسجدیان و قاریان و غیره با قطع نظر از فرقه ناجیه است که مورد قبول خدای عزّ و جلّ و توجه رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

۸- مسجد ها زیاد و علماء کمیاب

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يأتي: علي الناس زمان علماءها ميتة و حکماؤها ميتة تكثر المساجد و القراء حتى لا يجدون عالماً الا الرجل بعد الرجل (۲) می آید برای مردم زمانی دانشمندانش مرده و حکیماناش میتة شود (برای دفاع از دین و تعلیم آن، تحرّکی نخواهند داشت)، مساجد و قاریان زیاد شود (ولی علماء به گونه ای کم شود که) حتی عالمی پیدا نشود مگر مردی پس از مردی (درطول هم نه همزمان).

۱- «اسلام فراتر از زمان» از بیان الأئمة: ۲ / ۴۴۱ از لمعان الأنوار از دیلمی، «يقتل فيه العلماء كما يقتل الكلاب فيأليت العلماء في ذلك الزمان تحامقوا»؛ الأحاديث الغيبية: ج ۱ ص ۴۷۳ ح ۳۲۶ از الفردوس للديلمی: ۵ / ۴۳۹ ح ۸۶۷۱؛ و جمع الجوامع عن الديلمی: ۱ / ۹۸۴؛ و كنز العمال: ۱۱ / ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۲ و نیز از روضهالواعظین: ۲ / ۴۸۵ مرسلًا كما يقتل اللصوص بدل الكلاب آورده است.

۲- «اسلام فراتر از زمان» از الفردوس للديلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۳ جمع الجوامع: ۱ / ۹۸۵؛ كنز العمال: ۱۱ / ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۳؛ الأحاديث الغيبية: ۱ / ۴۷۵ ح ۳۲۹.

۹- حسودی دانشمندان به یکدیگر

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَأْتِي: عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَحْسَدُ الْفُقَهَاءَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَغَارُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ كَتَغَايِرِ التِّيُوسِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. (۱) می آید برای مردم زمانی، فقهاء بعضی بر بعضی حسودی کنند و به همدیگر می پرند مانند پریدن بز نر (و بز کوهی) به یک دیگر.

با دقت در محتوای و تحقق این بیانات که در طول گذشت زمان پیش آمده و خواهد آمد، علوم و اطلاعات ملکوتی و آسمانی، این بزرگان را به ما روشن می کند و با مرور زمان، مردم از علماء رو گردان و به آنها بی اعتنا خواهند شد و در نتیجه اعمال زشت و ناپسند گروهی از علماء نیز، گریبانگیر خودشان خواهد بود.

در حالی که روزی و روزگاری علماهائی وجود داشتند، زندگی مانند معصوم داشتند به حالات مختصر از زیاد یک نمونه، از آنها توجه نمائید.

شیخ مفید

شیخ مفید که نام کاملش «محمد بن محمد بن نعمان» است در سال ۳۳۶ هجری در حوالی بغداد دیده به جهان گشود.

وی در یک خانواده پرسابقه و اصیل در تشیع و از سلاله نیکان و پاکان به دنیا آمد. سراسر وجود خاندان او ملامت از عشق به اهل بیت رسالت علیهم السلام بود.

شیخ مفید از چهره های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابن ندیم در

۱- «اسلام فواتر از زمان» از الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۵ خ ۳۲۸؛ تاریخ بغداد ۱۰/ ۳۰۲ الفردوس للدیلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۲ جمع الجوامع: ۱/ ۹۸۴؛ کنز العمال: ۱۱/ ۲۱۱ ح ۲۹۱۱۹. تیس- تیوس: بز کوهی- بُز نر- آهوی نر یا یک ساله آن (المنجد).

فن دوم از مقاله پنجم «الفهرست» که درباره متکلمان شیعه بحث می کند، از او به عنوان «ابن المعلم» یاد کرده و او را ستایش می کند.

شیخ مفید از شاگردان ابن ابی عقیل است.

شیخ مفید بیشتر شب را بیدار بود و به مطالعه و عبادت سپری می کرد

ابو یعلی جعفری که داماد مفید بوده است، می گوید:

«شیخ مفید شب ها مختصری می خوابید و بقیه شب را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید»

نظر بزرگان درباره شیخ مفید

شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاه رفیعی است که به کلماتی از بزرگان اشاره می کنیم:

نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می گوید:

«محمد بن محمد بن نعمان ... شیخ و استاد ما است- که رضوان خدا بر او باد- فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که وصف شود. او تالیفات متعددی دارد.»

شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او، درباره استاد خود شیخ مفید در «فهرست» می نویسد:

«محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی شد. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.»

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت درباره شیخ مفید می گوید: «او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت

بسیاری از محضر او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می کرد و به آموزگاری می پرداخت و در «عکبری» کشته شد. گفته می شود که عضد الدوله به ملاقات او می شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می رفت.»

عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می گوید:

«او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می پرداخت. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و روزه و خوش لباس بود.»

او مورد زیارت و ملاقات عضد الدوله قرار می گرفت. نزدیک ۷۶ سال عمر کرد و بیش از ۲۰۰ جلد تالیف دارد. تشییع جنازه او شهرت دارد. در تشییع او بیش از ۸۰ هزار نفر از شیعیان شرکت جستند و در گذشت او در ماه رمضان بود. رحمت خدا بر او باد...».

جهان اسلام در عصر شیخ مفید

از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله حدود ۳۰۰ سال می گذشت. در این مدت امامان و شیعیان تحت فشار بنی امیه و در خفقان خشن بنی عباس بسر می بردند. شکنجه های روحی و جسمی و اذیت و آزار خلفا و حکمرانان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواسط قرن چهارم هجری محدودیت، شیعیان به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

خلفای فاطمی - که شیعه اسماعیلی بودند - در مصر دولت نیرومندی تشکیل و با این دولت از ابهت و جلال دربار بغداد کاسته شد و از طرفی سیف الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می کردند که آنها نیز افتخار شیعی بودن را داشتند.

در کنار این دو غوریان، صفاریان و طاهریان و از همه مهمتر دولت آل بویه که از شیعیان مخلص و فرزانه اهل بیت علیهم السلام بودند در قسمت هایی از ایران و

عراق قدرت یافتند.

دو سال پیش از ولادت شیخ مفید، احمد معزالدوله- در سال ۳۳۴- با ورود خود به بغداد و تاسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر صفحه نوینی در تاریخ بغداد گشود. فرصتی فراهم شد و شیعیان در پناه آل بویه از آزادی موجود بهره برده و عقاید خویش را نشر دادند.

سال ۳۵۲ اولین عزاداری علنی شیعیان در عاشورا بر پا شد و در پی آن جشن عید غدیر روحی تازه در کالبد شیفتگان شیعی دمید.

عزالدوله در سال ۳۶۷ هجری به امارت رسید و در سال ۳۶۷ با ریاست عضدالدوله، بغداد رونقی تازه یافت و شور و نشاط علمی قابل توجهی به دست آورد.

شیخ مفید در این عصر می زیست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتی بسیار برخوردار بود. به طوری که عضدالدوله به هنگام بیماری شیخ به دیدار او رفت و از وی عیادت کرد. شفاعت مفید در حق دیگران پذیرفته می شد و رهنمودهایش مورد قبول قرار می گرفت و این در حالی بود که ۳۶ ساله بود.

نامه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

به شیخ مفید

دفتر زندگی شیخ مفید، صفحات نورانی دارد که در آنها، نامه های مفصل و مبارک امام زمان حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف. به چشم می خورد حتی تعداد آنها را تا ۳۰ عدد هم گفته اند و نمونه ای از آنها را به عرض می رسانم.

دانشمند بزرگوار، احمد بن علی طبرسی در اواخر کتاب «احتجاج» برخی از

توقيع های (نامه) حضرت «ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف» را که به شیخ مفید صادر کرده، آورده است.

در این نامه ها حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف). شیخ مفید را مشمول عنایات خاص و الطاف مخصوص خود قرار داده است. به عنوان نمونه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). در خطاب هایش به شیخ مفید چنین می فرماید:

۱. للاءخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید أدام الله اعزازه؛ به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید خدا عزتش را دئمی کند

ترجمه برخی از فرازهای این نامه چنین است:

«این نامه ای است به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان که از جمله پیمان هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری.

ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمّد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و به تو - که پروردگار توفیقات را برای یاری حقّ مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می گوئی با صداقت افزون گرداند - اعلام می دارم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظّف بداریم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی

هر چند ما در جایی منزل کرده ایم، که از محلّ سکونت ستمگران دور است و این هم به علّتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان است در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما

کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

ما از لغزش هایی که از برخی شیعیان سر می زند از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می نمودند و پیمانی که از آنان برای توجه به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند اطلاع داریم، گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنانتان، شما را از میان می بردند، تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید....»

۲. در نامه ای دیگر آمده است: این نامه ای است از ما به تو؛ ای برادر و ای ولی، و ای مخلص در محبت ما، و ای پاک و یاور وفادار ...

۳. در تاریخ پنجشنبه بیست و سوم ذو الحجه سال چهار صد و دوازده نامه دیگری از امام زمان به او رسید: بسم الله الرحمن الرحيم، سلام خدا بر تو باد! ای یاری کننده حق، ای خواننده به سوی او با کلمه صدق و راستی ...

فتوای نادرست شیخ مفید و اصلاح آن توسط امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

شیخ مفید سوالی را به طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد ولی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با پیغامی آن را اصلاح فرمود. پس از مدتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف شد، آن حضرت طی نامه ای خطاب به شیخ فرمود: «بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

روای عجیب شیخ مفید درباره درس گفتن به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)

شب شیخ مفید در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته است و فاطمه زهرا سلام الله علیها دست امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را گرفته بود و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود: «یا شیخ! علمهما الفقه» یعنی «ای شیخ به این دو، فقه

شیخ از خواب بیدار شده و در حیرت افتاد که این چه خوابی بود و من کی هستم که به دو امام فقه تعلیم دهم؟ از سوی دیگر خواب دیدن امامان معصوم (علیه السلام) خواب شیطانی نیست.

وقتی صبح شد، شیخ به مسجدی که در خواب دیده بود رفت و در آنجا نشست؛ ناگهان دید که زنی جلیل و محترم که دست دو پسر را در دست دارد وارد مسجد شد. وی به نزد شیخ آمد و گفت: «یا شیخ علمهما الفقه». شیخ تعبیر خواب را فهمید و به تعلیم و تربیت آنان همت گماشت و بسیار به آن دو بزرگوار احترام می نمود.

آن دو پسر، «سید رضی» (کسی که بعداً نهج البلاغه را گردآوری کرد) و «سید مرتضی» معروف به علم الهدی بودند.

پاسخ امام علی (علیه السلام) به شیخ مفید

در مساله ای فقهی بین شیخ مفید و شاگردش سید مرتضی اختلاف نظر شد و با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد.

هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمومنین علی علیه السلام شدند. مساله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاشتند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دستخطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که: «انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی» (ای شیخ) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم علم الهدی است.

استادان شیخ مفید

برخی از استادان شیخ مفید عبارتند از:

- ۱- ابن قولویه قمی ۲- شیخ صدوق ۳- ابن ولید قمی ۴- ابو غالب زراری ۵- ابن جنید اسکافی ۶- ابو علی صولی بصری ۷-
- ابو عبد الله صفوانی

شاگردان شیخ مفید

برخی از شاگردانش عبارتند از:

۱- سید مرتضی علم الهدی ۲- سید رضی ۳- شیخ طوسی ۴- نجاشی ۵- ابو الفتح کراجکی ۶- ابو یعلی جعفر بن سالار

تالیفات شیخ مفید

شیخ مفید، بالغ بر ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف نموده است، از جمله:

۱- المقنعه ۲- الفرائض الشرعیه ۳- أحكام النساء ۴- الکلام فی دلائل القرآن ۵- وجوه إعجاز القرآن ۶- النصره فی فضل القرآن ۷- أوائل المقالات ۸- نقض فضیله المعتزله ۹- الإفصاح ۱۰- الإيضاح و ...

وفات

شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری، در بغداد و پس از ۷۵ سال تلاش و خدمت ارزنده در گذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت.

شیخ طوسی، که خود در تشییع جنازه او حضور داشته است، می گوید: روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند و نظیر نداشته است. هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم الهدی بر او نماز گزارد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام، پایین پای آن حضرت، نزدیک قبر استادش ابن قولویه، مدفون شد.

سید مرتضی که سالیانی از علم و دانش شیخ مفید خوشه چینی کرده بود زبان سوگ گشود و قصیده ای با این مطلع سرود:

من علی هذه الدیار اقاما/ اوضفا ملبس علیه و داما

در این دیار چه کسی ساکن شده است، جامه جاودانگی پوشیده و همیشه باقی

مانده است.

در گذشت شیخ مفید، مصیبت بزرگ برای آل پیامبر

سرسلسله داغداران و سوگواران این ماتم عظمی، قلب حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف. بود. از غیب، بر قبر شیخ مفید نوشته شد:

لا صوت الناعی بفقدك انه / يوم علی آل الرسول عظیم

ان كنت قد غیبت فی جدث الثری / فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدی یفرح کلما / تلیت علیک من الدروس علوم

صدای آنکه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد که مردن تو روزی است که بر آل رسول مصیبت بزرگی است.

اگر در زیر خاک پنهان شده ای حقیقت عدل و توحید و خداپرستی در تو اقامت گزیده است.

قائم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). خوشحال می شد هرگاه تو از انواع علوم تدریس می کردی.

بلی بنا به فرموده بزرگان و رهبران دین، روزی دنیا از وجود همچون شخصیت ها، خالی خواهد شد و جایش را نا پرهیزان و دور افتادگان از قافله، خواهند گرفت.

مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها

خیلی ها عادت کرده اند، وقتی که می بینند کسی دارای ثروت یا مال دنیاست، بلافاصله، به مذمت او و بدگوئی از دنیا و مافیها شروع می کنند، ولی آیا واقعاً این گونه است، دنیا بد است و مال دنیا، بی ارزش است و اسلام با دارائی و امکانات دنیا

مخالف است و ده ها آیای دیگر؟!.

این را بدانیم که خدای توانا چیز بدی نیافریده است هر چیزی در جای خود، نیک و خوب است آنچه که ما بد می پنداریم، یا برداشت ما بد است یا عنوان ثانوی آن را بد کرده است و گرنه اگر دنیانبود، نه حجی و نه جهادی، نه مسجدی نه مدرسه ای و نه زیارتی نه شهری و نه کشوری و نه خمسی و نه زکوتی و. و. و در نهایت نه بهشتی نه جهنمی.

عزیزان با دنیا خیلی از مقام و درجات را می شود، به دست آورد، با دنیا می شود از بیچاره ئی دستگیری کرد و قرض مقروضی را ادا نموده و از دست طلبکار نجات داد، خلاصه با دنیا، اعمال خیر بی شماری را انجام داد.

روزی امیر مؤمنان علیه السلام شنید کسی دنیا را مورد مذمت شدید قرار داده است فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا» ای مذمت کننده دنیا، آن محل زندگی انبیاء و اولیای خداست (در آن پیغمبران و اوصیای آنها زندگی کرده اند، یعنی تمامی آنها مقامات عالیه خود را در این جهان به دست آورده اند).

بلی دنیائی که در اخبار مورد مذمت قرار گرفته و بد است، برای آنهایی که از آن بد استفاده نمایند نه حلالی و حرامی نه وجوهاتی و نه یاری رساندن به بی چیزی و نه نمازی و نه روزه ای، وقت و بیوقت در تلاش است، برایش مهم نیست از حلال چیزی را به دست می آورد یا از حرام (تا آخر).

نه برای آنان که از نعمت های دنیا به طور صحیح بهره برداری کنند و با مال دنیا آخرتشان را آباد نمایند.

درین رابطه به چند آیه توجه فرمائید. ب

۱- وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ نساء: ۱۰۰ ما در زمین برای شما امکاناتی قرار دادیم و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ اما کم شکر گذاری می کنید.

۲- وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ حجر: ۲۰ و برای شما انواع

وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید!

۳- كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ طُور: ۲۱ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است!

۴- وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى (۳۹) نجم: ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست،

۵- وَ الْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ رحمان: ۱۰ زمین را برای خلائق آفرید،

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ ذُلُوْلًا فَامْشُوا فِيْ مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوْا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْهِ النُّشُوْرُ ملك: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! م

۶- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

روایات زیاد در باره اهمیت کسب و تأمین معیشت و غیره از راه حلال، و ارزش ثروت حلال و نکوهش بیکاری و کُلُّ بر مردم شدن و غیره، وارد شده است که اهمیت جنبه مثبت، دنیا را بازگو کرده است که به تعدادی از آنها اشاره می شود.

تا تفاوت دنیای مذمت و توییح شده را با مال حلال دنیا، متوجه شوید.

۱- التِّجَارُ اٰمِنَاءُ اللّٰهِ فِى الْاَرْضِ تاجران امینان خدایند در زمین.

۲- اِنَّ الْعِبَادَةَ سَبْعُوْنَ جِزًا اَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ (۱) عبادت هفتاد جزء است، افضل آنها کسب حلال است.

۳- الرِّزْقُ عَشْرَةَ اَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِى التِّجَارَةِ رِزْقٌ وَ اَحَدٌ مِنْهَا فِى الْعِبَادَةِ رِزْقٌ نَهْ قِسْمَتِ اَنْ دَر تِجَارَتِ اَسْت.

۴- در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعریفی از عبادت شخصی نمودند فرمود:

خوردن و آشامیدن او از کجاست؟! گفتند: برادرش می دهد، فرمود: عبادت برادرش از او بیشتر است.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ملعون من ألقى كَلَّةً على الناس از رحمت خدا دور است آنکه، بار زندگیش را بر کول مردم بیاندازد.

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس دنیارا برای بی نیازی از مردم و تأمین مخارج اهل و عیالش و کمک (و رفع احتیاج) همسایه هایش، بطلبد، لقی الله یوم القیامه و وجهه مثل القمر لیله البدر خدارا در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که رویش مانند ماه تابان می شود. (۱)

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: نعم العون علی التقوی الغنی. (۲) چه یاور خوبیست برای تقوی، مالداری.

۸- و فرمود: نعم العون طلب الاخره فی الدنیا، المال. (۳) چه کمک نیک است برای به دست آوردن آخرت در دنیا بامال.

۹- و فرمود: لا-خیر فیمن لا-یحب الجمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه ویصل به رحمه. (۴) خیری نیست در (وجود) کسی که دوست ندارد جمع کردن مال را از حلال، روی خود را (از افسردگی فقر) نگهدارد و با آن قرضش را ادا نماید و صله رحم انجام دهد.

۱۰- و فرمود: التجاه تزید فی العقل. (۵) تجارت عقل را زیاد می کند.

۱۱- و فرمود: لاتدع طلب الرزق من حلّه فانه عون لك علی دینک واعقل راحلتک و توکل علی الله. (۶) طلب رزق را از راه حلال، رها نکن زیرا آن یاور توست (برای حفظ) دینت و پای شترت را ببند و به خدا (بسیار و) توکل کن.

۱۲- به یکی از دوستانش فرمود: ای بنده خدا، عزّت را حفظ کن گفت: فدایت شوم عزت من چه چیز است؟ فرمود: غدوّک الی سوقک و اکرامک نفسک. (۷) بامداد

۱- وسائل الشّیعه: ۱۷ / ۲۱.

۲- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۲۹.

۳- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۲۹.

۴- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۳۳.

۵- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۱۲.

۶- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۳۴.

۷- وسائل الشّیعه: ج ۱۷ / ۱۳.

به بازار رفتنت و خود را گرامی داشتنت.

۱۳- به یکی دیگر از دوستانش فرمود: چرا می بینمت عزت خود را ترک کرده ای (و سرکار نرفته ای؟) گفت: در تشییع جنازه شرکت کرده بودم، فرمود: به سوی عزت رفتن را رها مکن و فرمود: ترک تجارت عقل را ناقص می کند. (۱)

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «لیس منّا من ترک دنیا لآخرته و آخرته لدنیه» از مانیت کسی که دنیایش را برای آخرت و آخرتش را برای دنیایش ترک نماید (۲).

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «طلب الحلال فریضه علی کلّ مسلم و مسلمه (۳) جستجوی حلال برای همه مسلمان ها، زن و مرد، واجب است.

۱۶- و فرمود: «من بات کالماً من طلب الحلال بات مغفوراً له» (۴) هر کس شب در اثر خستگی طلب حلال، بخوابد، بخشیده شده خوابیده است!!

۱۷- و فرمود: «العباده سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال» (۵) عبادت هفتاد جزء است، افضل آن عبادت ها، جستجوی حلال است.

۱۸- و فرمود: «من أكل من كدّ يده، مرّ علی الصّراط كالبرق الخاطف» (۶) هر کس از دسترنج خود بخورد، از (پل) صراط مانند برق جهنده، خواهد گذشت.

۱۹- و فرمود: «من أكل من كدّ يده نظر الله اليه بالرحمة ثم لا يعذب به أبداً» (۷) هر کس از درآمد دسترنجش بخورد، خداوند با رحمت خود به او می نگرد و او را ابداً عذاب نخواهد کرد.

۲۰- و فرمود: «من أكل من كدّ يده حلالاً فتح الله له أبواب الجنّة يدخل من أيّها شاء» (۸) هر کس از دسترنج خود به طریق حلال بخورد، خداوند درهای بهشت را، برای او می گشاید تا از کدام دوست داشت داخل شود.

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۷ / ۱۳.

۲- تهذیب الکلام: ج ص باب

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۵- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۶- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۷- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۲۱- و فرمود: «من أكل من كدّ يده، كان يوم القيامة في عداد الانبياء و يأخذ ثواب الانبياء» (۱). هر کس از دسترنج خود بخورد، در روز قیامت در در شمارش پیامبران و ثواب آنان را، می گیرد.

۲۲- و فرمود: «من طلب الدنيا استغنائاً (استعفاً) عن الناس و سعياً على أهله و تعظفاً على جاره، لقي الله يوم القيامة و وجهه كالقمر ليله البدر» (۲). هر کس در جستجوی دنیا باشد به خاطر بی نیازی از مردم و رسیدگی به اهل (و عیالش) و یاری رساندن به همسایه اش، روز قیامت خدارا ملاقات می کند در حالی که رویش مانند ماه شب چهارده می درخشد!!

۲۳- و کان صلی الله علیه و آله اذا نظر الی رجل و أعجبه قال: هل له حرفه؟ فان قال لا قال: سقط من عینی، قیل و کیف ذاک یا رسول الله؟! قال: لأنّ المؤمن اذا لم یکن له من حرفه یعیش بدینه. (۳). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که مردی را می دید و از او خوشش می آمد، می پرسید آیا او شغلی دارد؟ اگر می گفت: نه، می فرمود: از چشمم افتاد! می پرسیدند چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مؤمن اگر شغل (و منبع درآمد) نداشته باشد، از دینش می خورد (و به خاطر امرار معاشش، از دینش می گذرد و می فروشد)!

۲۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کارگری را دید که بخاطر کار دستانش پینه بسته، مچ دستش را گرفت و بلند کرد و فرمود: هذه یدٌ لا تمسّها النار أبداً این دستتست که آتش آن را مس نخواهد کرد.

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۲۵- و فرمود: من سعی علی عیاله من حلّه کان کالمجاهد فی سبیل اللّٰه (۱) هر کس برای تأمین خرج اهل و عیالش از راه حلال، سعی و کوشش نماید، مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

۲۶- و فرمود: من طلب الدنيا حلالاً فی عفاف، کان فی درجه الشهداء (۲) هر کس دنیا را طلب کند برای (حفظ) آبرویش، در درجه شهداء می باشد.

۲۷- و فرمود: من أكل الحلال أربعين يوماً، نور الله قلبه و أجرى ينابيع الحكمة من قلبه علی لسانه (۳) هر کس چهل روز از حلال بخورد، خداوند دلش را نورانی می کند و چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش، جاری می سازد.

۲۸- و طلب منه صلی الله علیه و آله و سلم بعض أصحابه أن يجعله اللّٰه مستجاب الدعوه فقال: أطب طعمتك تستجب دعوتك. (۴) بعض از اصحابش از حضرت خواست که از خدا بخواهد، او را مستجاب الدعوه نماید، فرمود خوراكت را پاک کن دعاهایت به اجابت می رسد.

۲۹- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از اصحابتان را ملاقات کردید سلام برسانید و به آنها بگوئید، انّ فلان بن فلان یقرؤکم السلام، و قولوا لهم، علیکم بتقوی الله عزّ و جلّ و ما ینال به ما عند الله، انّی واللّٰه ما آمرکم الا بما نأمر به، بأنفسنا، فعلیکم بالجدّ والاجتهاد و اذا صلیتم الصبح وانصرفتم فیکروا فی طلب الرزق،

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرض الرزق.

واطلبواالحلال ... فلان بن فلان (جعفر بن محمد) به شما سلام می رساند و می گوید، بر شما باد ترس از خدای عز وجل و به دست آوردن آن چه را که (شما را) به خدا می رساند، به خدا قسم من شما را امر نمی کنم مگر به آنچه خودمان را امر می کنیم، بر شما باد جدیت و کوشش (و زحمت کشیدن در رسیدن به رضای خدا)، وقتی که نماز صبح را بجا آوردید بیرون روید برای جستجوی رزق خود و حلال طلب نمائید، خداوند به زودی به شما روزی می دهد و کمکتان می کند.

۳۰- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم آخر من نمی توانم طلب دنیا را، ترک نمایم، فرمود: برای چه می خواهی؟ گفت: برای زندگی اهل عیالم و کمک به فقرا و دستگیری از ندارها و. فرمود: این طلب دنیا نیست این عین آخرت است.

چنانکه در اول سخنرانی به عرض رساندم، از روایات فوق استفاده می شود، دنیائی که مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است، نه هر دنیا بلکه دنیای از حرام به دست آمده و در جای حرام مصرف کردن و در حقوق مردم اجحاف نمودن و. و. و. گرنه با دنیا خیلی کارهای آخرت را می توان انجام داد و مقامات آنجا را به دست آورد، مگر امامان و بزرگان، ما آن همه بذل و بخش و دستگیری از مستمندان را می کردند، از کجا می آوردند، مگر امیر مؤمنان علیه السلام در ینبع املاک کمی داشت، یا در مدینه نزدیک مسجد قبا (آبار) علی علیه السلام یعنی چاه های آب مزارع آن حضرت که هنوز هم وجود دارد، چیز کمی بود، یا امامان دیگر کم دارائی داشتند یک دفعه به یک فقیر صد رأس گوسفند می بخشیدند و

امثال این جریان ها که در تاریخ ثبت است و نیازی به آوردن آنها نیست.

احادیث تشویق به کسب و کلّ بر مردم نبودن و تأمین روزی اهل و عیال و محتاج نکردن آنان و نهی از ترک تجارت و رو آوردن به عبادت زیاد و فراوان، و این که قرار نیست مسلمانها فقیر و ندار و کشور اسلامی بی پایه و بی مایه و همیشه محتاج شود و پیامد نداری را از ناموس گرفته تا ذلت و خواری و نبود امکانات ایجاد رفاه و

بیمارستان و خیابان و مساجد و راهها و. و. را تحمل نماید.

جریان عثمان بن مظعون با رسول و قاسم بن زیاد بصری با علی علیه السلام را در مجالس خودم ذکر کرده ام که چقدر آنها را برای ترک دنیا و رو آوردن به عبادت، توبیخ و مذمت نمودند.

مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت

و آرایش از نظر اسلام و قرآن

بعضی ها خیال می کنند، اسلام با نو آوری های روز یا با زینت و آرایش و یا با تمدن و پیشرفت های روزانه، دنیا مخالف است و پیروان خود را از نزدیک شدن به این جریان ها باز می دارد و نهی می کند!

به نظر این گونه کج اندیشان، مسلمان باید اخموا و با قیافه زشت و کریه و گرفته و بالباس چرکین و منزوی و دور از جامعه و مظاهر آن، و بدبو زندگی کند!

خیال می کنند اسلام با خوردن و آشامیدن نعمت های گوناگون خدادادی، مخالفت می کند، باید خود را از این مواهب زندگی محروم نماید تا به قداست روح و مقام عرفان دست یابد و. و.

حال سؤال این است آیا خواسته های اسلام این و دستوراتش آن است یا باید بریزد و پاشد و هرطور دلبخواهش است و هر اندازه دوست دارد، اسراف نماید؟!، یا راه نه آنست و نه این؟!.

خدای متعال در یک آیه ۳۲ از آیات سوره مبارکه اعراف، خود تقسیم بندی نموده است به آن آیه دقت کامل نمائید تا نظر اسلام در موارد مذکور، روشن شود.

و همچنین خوردن و آشامیدن، دو قطب ضروری زندگی حیوان و انسان است، یعنی ادامه حیات تمام موجودات زنده و جان دار، به این دو، بستگی دارد و برای هر دوی این ها، نیاز شدید دارند، اگر نباشد این دو، همه آنها محکوم به فنا هستند.

پس انسان منهای خوردن و آشامیدن، وجود نخواهد داشت!

بلی برای خود این دو، مقررات و حدود هائی وجود دارد که جای بحث نیست، از قبیل رعایت حلال و حرام و عدم زیاده روی و اسراف و پرهیز از ضرر کننده ها و استفاده از بهینه های آن و.

به تعدادی از آیات مربوطه، توجه نمائید.

۱- كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بقره ۶۰ «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!»

بقره: ۱۶۸ ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست! (۱)

بقره: ۱۷۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید و شکر خدا را بجا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید! (۲)

۴- وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ مائده: ۸۸ و از نعمتهای حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، پرهیزید!

۵- فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ انعام: ۱۱۸ از (گوشت) آنچه نام خدا (هنگام سر بریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و غیر از آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید!

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بقره: ۱۶۸

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ بقره: ۱۷۲

انعام: ۱۴۲ (او کسی است که) از چهارپایان، برای شما حیوانات باربر، و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید؛ از آنچه به شما روزی داده است، بخورید! و از گامهای شیطان پیروی ننمایید، که او دشمن آشکار شماست! (۱)

نحل: ۱۴ او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید! (۲)

نحل: ۱۱۴ پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و شکر نعمت خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید! (۳)

با توجه به آیات فوق، خوردن و آشامیدن، با رعایت قوانین مقرر، هیچ گونه اشکال شرعی و دینی ندارد. (۴)

۱- وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَ فَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ انعام: ۱۴۲
 ۲- وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْ كُلوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نحل: ۱۴

۳- فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ نحل: ۱۱۴
 ۴- كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى طه: ۸۱ بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوب می کند! - یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ مومنون: ۵۱ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم. ۱۳- لَقَدْ كَانَ لِسَيِّئَةٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ سَبَّاحٌ ۱۵ برای قوم «سبا» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده) از راست و چپ (رودخانه عظیم با میوه های فراوان؛ و به آنها گفتیم): از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)! ۱۴- وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ اُيُدِيهِمْ اَفْلا يَشْكُرُونَ يس: ۳۴ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن جاری ساختیم، يس: ۳۵ تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟! ۱۵- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاقِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ ملك: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کردم، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! ملك: ۱۵.

اینجا سؤالی پیش می آید که پس چرا از بزرگان دین، با وجود امکانات از خوردن و آشامیدن و حتی از پوشیدن نعمت های الهی، امساک و پرهیز داشتند؟!.

جواب: اولاً- وجود امکانات در تمام مواقع، محل کلام است در روایت وارده، می بینیم، امیرمؤمنان علیه السلام در هوای گرم بعد از ظهر مدینه، مقدار را دیده و می پرسد، چرا در این هوای گرم سرگردان و ویلانی؟! جواب می شنود شرمندگی از اهل و عیال.

قرضی که از یهودی گرفته بود، به او می دهد و با دست خالی به خانه برمی گردد.

و ثانیاً آنها نه اینکه نمی خوردند و نمی آشامیدند بلکه حفظ نیروی بدن، برای ادامه حیات و عبادت، به اندازه ای که لازم بود، از نعمت های خدا دادی، استفاده می کردند و از پرخوری و اسراف، پرهیز می کردند.

مگر آن همه شمشیر زدن در میدان های جنگ و شبی دوهزار رکعت نماز خواندن و بیل زدن در مزارع و. و. قدرت جسم و نیروی بدن لازم نداشت؟!.

در مواقع استثنائی و در مقاطع خاصی بود که این بزرگان، رعایت حال فقیرترین

افراد کشور یا همسایه را می کردند.

پس اکل و شرب وزینت و آرایش، از راه حلال هیچگونه، اشکال شرعی ندارد و بلکه برای تقویت روح و جسم، ضرورت دارد مخصوصاً آنان که برای به دست آوردن رضای معبود، اشتیاق زیاد دارند، لازم و واجب است و گرنه از یک بدن نحیف و ضعیف و علیل، چه کاری ساخته است؛ بلی اسراف و زیاده روی در هر کاری زشت و مورد نکوهش است، اکل و شرب هم جزء آنهاست.

و اما زینت و آرایش و معطر و خوشبو گشتن و زندگی کردن، یکی از سفارشات مورد تأکید، دین مقدس اسلام است.

نظافت و پاکی و تمیزی، از صفات مورد پسند جامعه و مردم است، در هیچ زمان و مکانی، کسی از زندگی نظیف، دلگیر نمی شود، برخلاف زشت و بدبو و بد ریخت، زیست و زندگی کردن، که همه از این نوع اشخاص، هم بدشان می آید و همیشه از آنها دلگیرند و دوری می کنند، بدین جهت از ما خواسته شده است که حیات و زندگی، خوشایند و دلربا باشد.

البته ناگفته نماند منظور، زینت و آرایش زننده و خود نمائی نامشروع، در جامعه نیست، منظور اینست که زن در محیط خانواده و شوهرداری و مرد نیز در محیط زندگی و کار و جامعه و غیره، پاک و پاکدامن، زندگی نمایند نه با ریخت ناشایست و بی بندباری!

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مِمَّنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) اعراف: ۳۱ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و (از نعمت های الهی) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد! ۳۲ بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی

است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود. این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

در مورد زینت اجتماعی می فرماید: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید!

می بینیم مسجد که محل اجتماع است، دستور می دهد که با آرایش در آن مکان ها ظاهر شوند نه با قیافه زشت و لباس کهنه و مندرس و بدبو و در قسمت بعدی آیه آن کج اندیشان را زیر سؤال می برد و می فرماید: بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» آرایش و زینت را هم در دنیا و هم در آخرت برای مؤمنین اختصاص داده است.

در روایات آمده است که یک سوم در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خوشبوئی و معطر بودن، مصرف می شده است، هیچ وقت بابوی ناخوشایند و قیافه ناپسند، زیست و زندگی نمی کرده و در اجتماع ظاهر نمی شده است، اساسا پاکیزگی و نظافت را شرط و جزء ایمان، به شمار آورده است «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ».

در مورد خوردن و آشامیدن، آیات زیاد در قرآن کریم نازل شده است مانند آیه مذکور ..

تنها چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که هیچوقت و در هیچ کاری نباید زیاده روی کرده و بیرون از اندازه، مصرف نمود زیرا اسراف غیر از ضرر و زیان، جانی و مالی، حاصل دیگر بار نمی آورد.

پس اسلام نه تنها با مظاهر تمدن و زینت و آرایش و اکل و شرب، دور از اسراف، هیچگونه مخالفت ندارد بلکه تشویق به آن هم می کند که مسلمان همیشه از نظر نظافت و پاکیزگی، در جامعه، شناخته شده باشد.

با ترک دنیائی و بد جور زندگی کردن را مورد مذمت قرار داده و با آن مبارزه نموده است، در مجالس دیگر جریان عثمان بن مظعون را نقل کرده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چقدر مورد توبیخ و مذمت قرار داد و فرمود: آیا می خواهید از من که پیغمبرتان هستم، جلو روید؟! من چگونه زندگی می کنم به من تبعیت کنید، هنوز من نمرده ام، در دین من بدعت ایجاد می کنید؟!.

و همچنین قاسم بن زیاد بصری را، امیرمؤمنان علیه السلام در بصره به احضارش دستور داد و پس از نصیحت و گفتار فیما بین، قاسم گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام شما که خلیفه مسلمین هستید این گونه زندگی می کنید ماباید چکار کنیم؟ فرمود: قاسم شیطان برایت دام خطرناکی گسترده است (مرا در جلوی چشم تو نگهداشته و تورا از راه بدر کرده است) بلی من خلیفه مسلمینم و مورد توجه عموم مسلمان ها، من باید مانند کمترین فرد جامعه زندگی کنم تا فقرا و مساکین از صبر بیرون نروند، اما تو همچون تکلیفی نداری برو وضعیت را تغییر بده و به زن و بچه ات برس که در برابر آنها مسؤولیت داری.

در این آیات به تناسب سرگذشت آدم در بهشت، همچنان سخن از مساله پوشش تن و سایر مواهب زندگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است.

نخست به همه فرزندان آدم به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می شود دستور می دهد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید (یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).

این جمله می تواند هم اشاره به زینت های جسمانی باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می شود، و هم شامل زینت های معنوی، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به

میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداقهای روشن است.

و همچنین اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینتهای ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان و برهنه می شدند، و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباسهای کثیف و مندرس و یا لباسهای مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت شرکت می نمایند، که متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسلمانان معمول و متداول است، در حالی که طبق آیه مذکور و روایاتی که در این زمینه وارد شده است دستور داریم بهترین لباسهای خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می کند و می گوید از آنها بخورید و بنوشید (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می کند ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد (وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

کلمه اسراف کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرائی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود، و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلو سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

در آیه بعد با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند، تحریم زینتها و پرهیز از

غذاها و روزیهای پاک و حلال، نشانه زهد و پارسائی و مایه قرب به پروردگار است، می پردازد و می گوید: ای پیامبر بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ).

اگر این امور، بد بود، خدا نمی آفرید، و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد؟! سپس برای تاکید اضافه می کند: به آنها بگو این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده، اگر چه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز قیامت و زندگی عالتر که صفوف کاملا از هم مشخص می شوند، اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می گیرد، و دیگران به کلی از آن محروم می شوند!.

(قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آنها است و مخصوصا در جهان دیگر اختصاص به آنها دارد، چگونه ممکن است تحریم گردد؟ حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد، نه نعمت و موهبت.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاریها و گاهی با غم و رنجها و اندوه ها است، ولی در سرای دیگر، خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت.

در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید: این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می فهمند تشریح می کنیم (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

در مورد استفاده از انواع زینت ها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسائی است، و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی

برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.

و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و یژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح اینکه: به گواهی روانشناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانائی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیباییهای ادبی، شعری،

صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام: استفاده کردن از زیباییهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: ان الله جمیل یحب الجمال، فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّی وَ هُوَ یَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ.

خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.

در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ریائی به نام عباد بن کثیر با امام صادق (علیه السلام) روبرو شد، در حالی که امام (علیه السلام) لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت (علی) (علیه السلام) لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی

کم اهمیت تر از این می پوشیدی، فرمود: اولاً- جدم در مقطعی از زمان زندگی می کرد که مسلمانان چیزی نداشتند و فقیر بودند و خود را با آنان تطبیق می نمود.

وثانیا خداوند در سوره اعراف می فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اعراف: ۳۲ بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

وقتی که خداوند زینت و اکل و شرب، نعمت هایش را حلال نموده، ما چرا حرام نمائیم.

و ثالثاً در آن زمان، پوشیدن آن گونه لباس ها ممدوح بود اگر من امروز آن لباس را بپوشم ریا و مورد مسخره مردم قرار می گیرم.

و رابعاً لباس پشمینه که پوشیدی کنار بزن، کنار زد، دیدند از زیر لباس خشن لباس حریر و نرم پوشیده است!! فرمود: تو لباس روئی را برای خود نمائی به مردم و لباس زیرینت را برای راحتی خود پوشیده ای، اما من، حضرت لباسش را کنار زد دیدند از زیر لباس نرم و زیبا لباس خشن پوشیده است!! فرمود: من لباس روئی را برای مردم پوشیده ام که نگویند جعفر بن محمد خود نمائی و ریا می کند ولی لباس زیر آن را برای خدا پوشیده ام.

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، و یا تعبیر به اینکه خداوند زیباییها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را نمی آفرید، آفرینش زیباییها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیباییها آن را دوست دارد.

ولی مهم اینجاست که غالباً در این گونه موضوعات، مردم راه افراط را می پویند

، و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند، و به همین دلیل قرآن مجید- همانطور که گفتیم- بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، مسلمانان را بر حذر می دارد، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است.

به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحه می گذارد، مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می کند، و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اید در حالی که جد شما علی (علیه السلام) چنین لباسی در تن نمی کرد؟ در پاسخ می فرمودند: مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها (در حدود معقول) مانعی ندارد.

یک دستور مهم بهداشتی

جمله **كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا**: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که در آیه مورد بحث آمده است، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن، و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونتها و بیماریها، لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح پرخوری است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست، مخصوصاً در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون، تصلب شرائین، نارسائیهای کبد و انواع سکتته ها، فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود، و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما، مرحوم طبرسی در مجمع البیان مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیعی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و علم ابدان، او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است *كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا*: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است *المعدة بيت الادواء و الحمیه رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته*: معده خانه همه بیماریها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدن را عادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار.

طیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طباً! قرآن شما و پیامبران برای جالینوس (طیب معروف) طبی باقی نگذاشته است.

کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بدبختیهای که دامن آنها را می گیرد دقت

کنیم خواهیم دید که قسمت مهمی از این بدبختیها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع و گواهی به ناحق و اظهار نظرهای بی مدرک سرچشمه می گیرد. (۱)

ای عزیزان آنچه خدا از ما خواسته، رعایت رضای او و خلوص نیت و اعمال بدون ریاست نه رضای بنده و ادعای زهد و عرفان.

به عرض رساندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک سوم در آمدش، به خوشبوئی و معطر گشتن صرف می شد مسلمان باید نظیف و پاک، زندگی کند و مردم از دیدن آنها، نفرت نکنند و خود را از بدبوئی و هیكل زشت آنها، کنار نکشند.

آیامنظره زیبای لباس و تن و حتی ساختمان و محل زندگی داشتن خوب و مورد توجه جامعه بودن، خوب است یا با منظره کریه و زشت و لباس چرکین و شپش دار و پاره و. و. و. در خیابان ها و کوچه ها، تردد نمودن؟!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن جریان ترک دنیا کردن بعضی از اصحاب، چقدر نا راحت و به مسجد تشریف برد و او را احضار نمود و توبیخش کرد و مطالبی در این مضمون فرمود: لارهبائیه فی الاسلام در اسلام ترک دنیائی و رهبانیت وجود ندارد، هنوز من نمرده ام در دین من بدعت ایجاد می کنند، از پیغمبرتان تبعیت کنید من موقع عبادت، عبادت می کنم و هنگام خواب می خوابم و با عیالاتم زندگی می کنم و می خورم و می آشامم.

مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری

شب مردان خدا روز جهان افروز است

خیلی ها هستند که در مدت عمر خود از شب و تاریکی آن و از اتفاقات ناگوار و حوادث پیش بینی نشده آن، می نالند و دائم از کلمه شب، شکایت دارند و آن را نحس و نامیمون می شمارند، غافل از این که برکات شب و مدح و تمجید از آن در آیات قرآن کریم و لسان روایات، فراوان آمده است.

اصولاً شب یکی از مواهب بزرگ الهی است، هم مایه آرامش روح و جسم است، و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات، و بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است.

خداوند در آیات متعدد به شب سوگند یاد می کند به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده است.

در آیه سوره انشقاق تعبیر به ما وَسَقَ نموده است با توجه به اینکه وسق به معنی جمع کردن پراکنده هاست اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسانها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود قابل توجه اینکه در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم یکبار قسم یاد شده، در حالی که به شب هفت بار سوگند یاد شده است! و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است.

ما در این مجلس به قسمتی از شرح و توضیح مربوط به شب می پردازیم، تا ترس و لرز کلمه شب، از روح و روان عزیزانی که از شب می هراسند، زدوده شود و با خیال راحت به استراحت پرداخته و از مواهب آن بهره مند گردند.

نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

تاریکی شب، و نور آفتاب، دو آیت از آیات الهی است نور لطیفترین و پر برکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنایی و زندگی ما بلکه هر

حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذایی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی، به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب بازگشت می کند خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد می گیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بی روح، بی نور و بی حرکت و بی برکت و مرده بود.

تاریکی شب از نظر تعدیل نور آفتاب و تأثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یکنواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آنچنان بالا می رفت که همه چیز را آتش می زد، چنانکه در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهای گرمائی کشنده، و شبهای سرمائی نابود کننده دارد.

بنا بر این هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی.

از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

آیات و اخبار در باره شب و فضایل و مناقب و عمل های آن زیاد است، (۱) چون

۱- مؤلف در رابطه باشب و قسمتی از آیات و اخبار آن را، در کتابی، در ۲۸۰ صفحه وزیری، جمع آوری نموده که تفصیل را در آن جویا شوید ولی برای اطلاع از محتوی آن به فهرست ذیل دقت فرمائید. ۱- جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی ۲۹
 ۲- تغییر تدریجی شب و روز ۳۵-۳- آنها برابر هم نیستند! ۳۸-۴- روشنترین راه خداشناسی ۴۰-۵- شب را مایه آرامش قرار داد
 ۴۶-۶- پرده تاریک شب روز را می پوشاند ۵۰-۷- آمد و شد شب و روز نشانی از اوست ۵۷-۸- شب را برای شما مایه آرامش قرار داد ۵۹-۹- هنگام شب حرکت کن! ۶۱-۱۰- عبودیت و بندگی را در قسمتی از شب انجام ده ۷۴-۱۱- خداوند بوسیله شب، روز را می پوشاند ۸۰-۱۲- همه موجودات سر بر فرمان تو آند ای انسان! ۸۱-۱۳- خانواده ات را تاریکی شب با خود ببر ۸۴-۱۴- مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا ۸۹-۱۵- معراج گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۹۱-۱۶- ما شب و روز را دو نشانه از نشانه های خود قرار دادیم ۱۰۲-۱۷- این نمازها را برپا دار ۱۰۴-۱۸- پاسی از شب را قرآن بخوان ۱۰۷-۱۹- برخی از ساعات شب تسبیح گوی خدا باش ۱۰۹-۲۰- تسبیح گویان خستگی ناپذیر ۱۱۲-۲۱- شب و روز و خورشید و ماه، هر یک در مداری در حرکتند! ۱۱۳-۲۲- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؛ ۱۱۶-۲۳- رفت و آمد شب و روز از آن اوست ۱۱۷-۲۴- خداوند شب و روز را دگرگون می سازد ۱۱۸-۲۵- شب پوشش و آبروی مردم ۱۱۹-۲۶- شب و روز جانشین یکدیگرند ۱۲۴-۲۷- بندگان خدا شب را باقیام و سجود سپری می کنند ۱۲۸-۲۸- ما شب را برای آرامش قرار دادیم ۱۳۲-۲۹- آرامش شب یکی از رحمت خداست ۱۳۴-۳۰- از نشانه های او خواب شما در شب و روز است ۱۳۶-۳۱- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند ۱۳۸-۳۲- پادشاهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست! ۱۴۰

۳۳- حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست ۱۴۹ ۳۴- این است تقدیر خداوند قادر و داناست. ۱۵۱ ۳۵- شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب؛ ۱۵۳ ۳۶- آیا شب زنده داران باغریقان خواب یکیست؟! ۱۵۵ ۳۷- مرا بخوانید تا اجابت کنم! ۱۵۹ ۳۸- شب نشانه خدانشناسی است ۱۶۹ ۳۹ نزول قرآن در شبی پربرکت ۱۷۱ ۴۰ کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند! ۱۷۶ ۴۱ همه جا نشانه های او است ۱۸۳ ۴۲- شب و پشت سر سجده ها، ثناگوباش ۱۸۶ ۴۳- پاداش سحرخیزان نیکوکار ۱۹۰ ۴۴- قسمتی از شب و پشت سر ستارگان، تسبیح گو ۱۹۵ ۴۵- شب را در روز می کند و روز را در شب ۱۹۸ ۴۶ آنها را شب و روز دعوت کردم!! ۲۰۰ ۴۷- ای به جامه پیچیده! ۲۰۴ ۴۸- نماز و عبادت شبانه پابرجاتر است! ۲۱۲ ۴۹- نصف یا ثلث شب را به پا می خیزید ۲۱۷ ۵۰- سوگند به شب هنگامی که پشت کند ۲۲۵ ۵۱- در شبانگاه برای او سجده کن ۲۲۷ ۵۲- خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم. ۲۳۱ ۵۳- قسم به شب وقتی که به آخر رسد ۲۳۵ ۵۴- سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند ۲۳۶ ۵۵- سوگند به شبهای دهگانه ۲۳۸ ۵۶- قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند ۲۴۴ ۵۷- قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند. ۲۴۵ ۵۸- سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، ۲۴۷ ۵۹- شب قدر شب نزول قرآن!، ۲۴۹ اخبار ۲۶۰ ۱- وظایف روز و شب ۲۶۰ ۲- دستورهای خاص شبانه ۲۶۳ ۳- نماز شب ۲۶۴ ۴- شبانه دعوت حضرت نوح علیه السلام ۲۷۱ ۵- ای حسن گناه روز چیست! ۲۷۲ ۶- علت برتری و فضیلت شب ۲۷۲ ۷- شب عروس به خانه بخت رود! ۲۷۳ ۸- شب ازدواج کن! ۲۷۳ ۹- شب بیداری برای سه چیز ۲۷۴ ۱۰ نظام نور و ظلمت در زندگی بشر: ۲۷۴ (شب و علی)

در شبها مناجات با قاضی الحاجات و خلوت با خالق ارض و السماوات انجام می گیرد.

و در شب است شبهای ماه رمضان و دعاهاى آن و شبهای قدر و اعمال خاص آن و در شب اعمال بخصوصی به جا آورده می شود که در روز نیست، مانند اعمال شبهای بعثت و ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بزرگوار علیهم السلام و دعاها و زیارت ها، از قبیل شب ۱۳ ماه رجب و سوم و چهارم و پنجم بالاخص شب ۱۵ ماه شعبان و

غیره.

تاریکی شب است که تضرع و زاری و عشق عاشقان را می پوشاند و دیگر ریا و خودنمائی، در آن وجود ندارد و در اظهار اخلاص و عبودیت و بندگی در آن، برای ریا کوچکترین راهی باقی نمی ماند.

شب تاریک است که مردان خدا آن را به روز روشن تبدیل می کنند و به آفریدگار خود عشق می ورزند و با او خلوت می کنند.

۱- وظایف روز و شب

۱- عبدالله بن مغفل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام گفت:

ای گروه حواریین «الصَّیْلاهیامعه» پس حواریون بیرون رفتند در هیئت عبادت شکمها بهم چسبیده و چشمها فرو رفته و رنگها به زردی گرائیده، پس عیسی علیه السلام آنها را به بیابانی از زمین بُرد، و بر تل بلندی ایستاد و حمد و ستایش خدا را نمود سپس شروع به خواندن آیات و حکمت خدا را نمود و فرمود: ای گروه حواریون! بشنوید آنچه را که به شما می گویم: من البته می یابم در کتاب نازل شده خدا که در انجیل چیزهای معلومی، پس به آن عمل نمائید، گفتند: ای روح خدا چیست آن؟! فرمود: آفرید شب را برای سه خصلت و روز را برای هفت خصلت؛ پس برای هر کس شب و روز بگذرد و او در این صفات نباشد، روز قیامت او را محاکمه نماید (و محکوم میکند).

۱- شب را آفرید تا آرام گیرد رگها (وبدن) تو که روز آنها را خسته کرده ای؛

۲- و از خدا طلب مغفرت (و بخشش) نمائی بر گناهت که در روز آن را انجام داده ای، سپس دیگر به آن برنگردی (و اصرار نوری)

۳- و در شب قیام کنی مانند قیام شکیبایان (و صبر کنندگان).

پس یک سوم (شب) بخوابی و یک سوم قیام کنی (به عبادت) و یک سوم به خدا تضرع (وناله و مناجات) نمائی؛ این آن چیز است که برای شب است؛

و آفرید روز را تا؛

۱- نمازهای واجب را ادا نمائی که از آن سؤال کرده می شوی و به آن محاسبه خواهی شد؛

۲- به والدینت نیکی کنی (و در اطاعت آنان باشی)؛

۳- تا تکاپو (و کوشش) کنی در زمین برای معیشت و معیشت روزانه ات؛

۴- و در آن عیادت نمائی دوستی برای خدا را تا خداوند بپیچد شمارا به رحمت خودش؛

۵- و تشییع جنازه بکنید که بر گردید با بخشوده شدنان؛

۶- و امر به معروف و نهی از منکر نمائید، پس آن است قله شامخ ایمان و سبب پایداری دین است.

۷- و اینکه جهاد کنید در راه خدا تا مزاحمت (و برابری) نمائید به ابراهیم خلیل الرحمان در قبه (و کاخ بهشتی اش)؛

و برای هر کس شب و روز بگذرد و او در سواى این خصلت ها باشد، شب و روز با او در روز قیامت مخاصمه کرده و او را محکوم نمایند نزد (خداو) پادشاه قدرتمند. (۱)

۱- خلق اللیل لثلاث خصال و خلق النهار لسبع خصال، فمن مضى علیه الیل و النهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه یوم القیامه، خلق اللیل لتسکن فیہ العروق الفاتره الّتی أعتبتها فی نهارک، و تستغفر لذنبک الّتی کسبته فی النهار ثمّ لا تعود فیہ، و تقنت فیہ فنوت الصّابرين، فثلث تمام، و ثلث تقوم و ثلث تتضرع الی ربّک، فهذا ما خلق له الیل، و خلق النهار لتؤدی فیہ الصلاه المفروضه الّتی عنها تسأل و بها تحاسب، و تبرّ والدیك، و أن تضرب الأرض تبغی المعیشه معیشه یومک، و أن تعودوا فیہ ولیألله کما یتغمّدکم الله برحمته، و أن تشیعوا جنازه کما تنقلبوا مغفوراً لکم، و أن تأمروا بالمعروف و أن تنهوا عن منکر، فهو ذروه الإیمان و قوام الدّین، و أن تجاهدوا فی سبیل الله تراحموا ابراهیم خلیل الرّحمن فی قبته، و من مضى علیه الیل و النهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه الیل و النهار یوم القیامه، فخصماه عند ملیک مقتدر. الدّر المنثور: ۵/ ۳۵۶؛ بحار الأنوار: ۵۸/ ۲۰۷ ح ۳۸ بنقل از آن.

پس یکی از الطاف مهم خداوند برای بندگان، وجود «شب» و تاریکی آن است، گفتم: شبی که در قرآن کریم برای آشکار ساختن عظمت آن، حد اقل در هفت مورد به او سوگند یاد می کند و انجام خیلی از کارها را در آن قرار داده و به آن موکول نموده است که نمونه هائی را بطور اختصار ذیلًا می آورم و مشروح آن را به مطالعه کتابی که بنام «شب» نوشته ام ارجاع می دهم؛

۱- راز و نیاز با پروردگار قَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نَضْفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ «شب را جز کمی بپاخیز* نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن* یا بر نصف آن بیفزای. (۱)»

۲- خواندن قرآن «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» و قرآن را با دقت و تأمل بخوان.

۳- عبادت شبانه «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا مَسَلَّمًا نِمْزًا وَ عِبَادَتِ شَبَانِهِ بِاِبْرَاجٍ وَ بِاِسْتِقَامَتِ تَرَاوِغِهِ» (۲)»

۴- تسبیح گوی شبانه «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا وَ دُرُجًا شَبَانًا» و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی. (۳)»

استغفار شبانه «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِاللَّيْلِ جَارِحِينَ يُسْتَغْفِرُونَ» آنها کمی از شب را می خوابیدند و سحرگاهان استغفار می کردند. (۴) (۵)»

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۶۲۶

و عده های ملاقات و بده و بستان های خود با پیامبران «وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» (وبه یاد آورید) هنگامی راکه با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان های الهی به میعادگاه آمد). (۶)»

۶- تقدیر و تعیین سرنوشت و مبارکی در شب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا

۱- مزمل: ۲.

۲- مزمل آیات ۱ تا ۶.

۳- دهر: ۲۶.

۴- الذاریات: ۱۸-۱۷.

۵- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۶- بقره: ۵۱.

مُنْدِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ما آن (قرآن) را در شبی پر برکت نازل کردیم ما همواره انذار کننده هستیم، در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد. (۱)

۷- نزول قرآن در شب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ما قرآن را شب قدر نازل کردیم (۲)

۸- پوشش انسان ها «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» و شب را پوششی (برای شما) قرار داد. (۳)

۹- «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» شب را مایه آرامش قرار داده است. (۴)

علت برتری و فضیلت شب و کارهایی که باید در شب انجام داد

در کتاب العلل: محمد بن ابراهیم گوید: علیه فضل اللیل علی النهار أنّ باللیل یكون البیات، ویرفع العذاب، وتقل المعاصی، و فیه لیلها القدر هی خیر من ألف شهر. (۵) علت اینکه شب بر روز فضلت (وبرتری) دارد، زیرا

۱- در شب خوابیدن است (و آرامش یافتن).

۲- و در آن عذاب برداشته می شود.

۳- و معصیت ها کم می گردد.

۴- و در شب است شب قدر.

شب بیداری برای سه چیز

سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لا سهر إلا فی

۱- الدخان: ۲-۳.

۲- سوره قدر: آیه ۱.

۳- نبأ: ۱۰.

۴- انعام: ۹۶.

۵- العلل: لمحمد بن ابراهیم: بحار الأنوار: ۳/۵۹ ب ۱۴ ح ۸ از آن.

ثلاث: متَّهِجِدُ بِالْقُرْآنِ، أَوْ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ، أَوْ عُرُوسٍ تَهْدِي إِلَى زَوْجِهَا. شب بیداری (سزاوار) نیست مگر در سه چیز، در تلاوت قرآن و طلب علم یا عروسی که به شوهرش هدیه (و فرستاده) شود. (۱)

شب عروس به خانه بخت رود!

خداوند شب را برای حفظ آبروها و آشکار نشدن اسرار و مایه آرامش و .. قرار داده است، بدینجهت در روایات فرستادن عروس را به خانه بخت و اطاق زفاف، شب را توصیه نموده است! به روایات ذیل توجه نمائید.

در روایت سکونی از امام صادق علیه السلام فرمود: زَفَّوْا عَرَايِسَكُمْ لَيْلًا وَ اطْعَمُوا ضَحَىَّ عُرُوسِ هَايَتَانِ رَا شَبَّ هَنْكَا مَ بَهِ خَا نَه شَوَّهَرِ بَفَرَسْتِيْدِ وَ رَوْزِ اطْعَا مَ نَمَائِيْدِ. (۲)

شب ازدواج کن!

میسر بن عبد العزیز گوید: اَبِي جَعْفَرٍ عَلِيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوْدُ: يَا مَيْسِرُ تَزَوِّجْ بِاللَّيْلِ فَاِنَّ اللّٰهَ جَعَلَهُ سَكْنًا، وَ لَا تَطْلُبْ حَا جَهَ بِاللَّيْلِ فَاِنَّ اللَّيْلَ مَظْلَمٌ، ثُمَّ قَال: اِنْ لِلطَّارِقِ لِحَقًّا عَظِيْمًا، وَ اِنْ لِلصَّاحِبِ لِحَقًّا عَظِيْمًا. ای میسر شب ازدواج کن خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و شب پی کاری نرو زیرا شب تاریک است (و خالی از خطر نیست) سپس فرمود: هَمَا نَا بَرُوَارِدِ شَوْنَدَه حَقِّ بَزْرَ گِيْسْتِ وَ بَرِ هَمَنْشِيْنِ حَقِيْسْتِ بَزْرَ گِ. (۳)

حسن بن علی الوشاء، گفت: شَنِيدِمُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَر بَا رَه تَزْوِيْجِ فَرَمُوْدُ مِنَ السَّيِّئَةِ التَّزْوِيْجِ بِاللَّيْلِ، لِأَنَّ اللّٰهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكْنًا، وَ النِّسَاءَ اِنَّمَا هُنَّ سَكْنٌ. از سنّت است ازدواج در شب زیرا خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و زن هم مایه

۱- الخصال: ۱۱۲ / ۸۸ وسائل الشّيعه: ۲۰ / ح ۵ (۲۵۱۱۷)؛ نوادر الزّاوندي: ص ۱۳.

۲- الكافي ۵: ۳۶۶ / ۲ و التهذيب ۷: ۴۱۸ / ۱۶۷۶. (۱) الفقيه ۳: ۲۵۴ / ۱۲۰۳. مكارم الأخلاق: ۲۳۸؛ بحار الأنوار: ۱۰۳ / ۲۶۶؛

الإمامه و التبصره: از رسول خدا ۶. وسائل الشّيعه: ۲۰ / ۹۱ ح ۲ (۲۵۱۱۴)

۳- الكافي ۵: ۳۶۶ / ۳.

آرامش است (پس با سبب آرامش در زمان آرامش وصلت نما). (۱)

حسن بن علی ابن بنت ایاس گفت: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام می فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ جَعَلَ النَّوَاءَ سَكَنًا، وَمِنَ السَّنَةِ التَّرْوِيجَ بِاللَّيْلِ وَإِطْعَامَ الطَّعَامِ.

همانا خداوند شب را سبب آرامش و زنان را سبب سکون قرار داده است و از سنت است ازدواج و اطعام (ولیمه) در شب انجام گیرد. (۲)

در این باره روایات زیاد و رعایت اختصار به سزاست.

جالب اینکه قرآن می گوید: وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ (۳) شب از روز پیشی نمی گیرد، این تعبیر نشان می دهد که روز قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آنست.

درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند که مرتبا بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

البته نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند بلکه شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: خلق النهار قبل الليل روز را قبل

۱- الکافی ۵: ۳۶۶ / ۱. التهذیب ۷: ۴۱۸ / ۱۶۷۵.

۲- تفسیر عیاشی: ۱ / ۳۷۱.

۳- یس: ۴۰.

از شب آفرید.

و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: النهار خلق قبل اللیل سپس امام علیه السلام به آیه لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ (یس: ۴۰) در این زمینه استدلال فرمود.

همین معنی از امام باقر علیه السلام نیز به صورت زیر نقل شده است: ان الله عز و جل خلق الشمس قبل القمر، و خلق النور قبل الظلمه: خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید. (۱)

آنها که شب را با نور مصنوعی روشن می سازند، و تمام شب را بیدارند و روز را می خوابند، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند.

در روستاها که به عکس شهرها شب را زود می خوابند، و صبح زود برمی خیزند مردمی سالمترند و زندگی بهتر می کنند.

شب منافع جنبی نیز دارد چرا که سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز سحر خیزان و عشق ورزی عاشقان به درگاه محبوب، و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است، همانگونه که قرآن مجید در توصیف این بزرگان و پرهیزگاران می گوید:

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ آنان شب را کم می خوابند و در سحرگاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

روشنائی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر، جنب و جوش و حرکت می آفریند، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد، گیاهان را در پرتو نور خود می رویاند، و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند،

آخرین سخن اینکه آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها یکی از آیات خلقت و نشانه های خدا است، بعلاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم

طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسانها محسوب می شود. (۱)

«شب و علی»

علی آن شیر خدا شاه عرب***ألفتی داشت با این دل شب

شب ز اسرار علی آگاه است***دل شب محرم سّرالله است

شب علی دید به نزدیکی دید***گرچه او نیز به تاریکی دید

شب شنفته است مناجات علی***جوشش چشمه عشق ازلی

شاه را دید به نوشینی خواب***روی بر سینه دیوار خراب

قلعه بانی که به قصر أفلاک***سر دهد ناله زندانی خاک

اشگباری که چو شمع بیزار***میفشاند زر و می گرید زار

دردمندی که چو لب بگشاید***در و دیوار به زینهار آید

کلماتی چو دُر آویزه گوش***مسجد کوفه هنوزش مدهوش

فجر تا سینه آفاق شکافت***چشم بیدار علی خفته نیافت

روزه داری که به مهر اسحار***بشکند نان جوین افطار

ناشناسی که به تاریکی شب***می برد شام یتیمان عرب

پادشاهی که به شب برقع پوش***می کشد بار گدایان بردوش

تا نشد پردگی آن سّر جلی***نشد افشاکه علی بود علی

شاهبازی که بیال و پر راز***می کند در ابدیت پرواز

شهبازی که بیریق شمشیر***در دل شب بشکافد دل شیر

عشقبازی که هم آغوش خطر***خفت در خوابگه پیغمبر

آن دم صبح قیامت تأثیر***حلقه دَرُشد از او دامنگیر

دست در دامن مولا زد دَرُ***که علی بگذر و از ما مگذر

۱- با تغییرات و تنظیماتی از تفسیر نمونه ج: ۲۶ ص: ۲۳ بعد.

شال شه و ا شد و دامن بگرو***زینبش دست به دامن که مرو
شال می بست و ندائی مبهم***کمر بند شهادت ببندد محکم
پیشوائی که زشوق دیدار***می کند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق***سر به محراب عبادت منشق
می زند پس لب او کاسه شیر***می کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست***تو خدائی مگر ای دشمن دوست
در جهانی همه شور و همه شر***ها علیٰ بشر کیف بشر
کفن از گریه غسل گریست***پیرهن از رخ وصال گریست
شبروان مست ولای تو علی***جان عالم به فدای تو علی (۱)

مجلس ۴۹ نماز شب

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!

در کتابی به نام «شب» در باره نماز شب در توضیح آیات، خاصه در تفسیر آیات سوره مزمل و سوره سجده و سایر موارد، مطالب فراوان نوشته ام، در این جا هم به این مناسبت روایات و شرحی بر آنها بیان می کنم.

پرواضح است که اشتغالات زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است، اما در دل شب و به

۱- دیوان شهریار: ص ۶۰۴. در (ساعت ۳/۵ - ۵/۱۱ / ۱۳۶۲ هجری شمسی؛ در منزل دوست عزیز آقای حاج اصغر رشیدی نظامی در فلکه صادقیه تهران نسخه برداری شد)

هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است.

آری در این محیط آرام و دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گیرند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد، و شخصیت آنها را آنقدر بالا برد که گوئی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آنها انسانهای تازه ای آفرید، مصمم، شجاع، با ایمان، پاک و با اخلاص.

بررسی روایاتی که در منابع اسلام در فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: خیر کم من اطاب الکلام و اطعم الطعام و صلی باللیل و الناس نیام: بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدبند گرسنگان را سیر می کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز می خوانند.

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: قیام اللیل مصحح لبدن و مرضاه للرب عز و جلّ و تعرّض للرحمه و تمسک بأخلاق النبیین: قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است.

۳- در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به سلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود: لا تدع قیام اللیل فانّ المغبون من حرّم قیام اللیل: دست از قیام شب برمدار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم گردد.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجَهًا بِالنَّهَارِ: کسی که

نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت بقدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند!

۵- مردی نزد علی امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم علی علیه السلام فرمود: انت رجل قد قیدتک ذنوبک: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است!

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ان الرجل لیکذب الکذبه و یحرم بها صلوه اللیل فاذا حرم بها صلوه اللیل حرم بها الرزق: انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود.

۷- با اینکه می دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز ترک نماز شب نمی کرد در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصایایش به او فرمود:

اوصیک فی نفسی بخصال فاحفظها- ثم قال اللهم اعنه- ... و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل! تو را به اموری سفارش می کنم همه را حفظ کن - سپس فرمود: خداوندا! او را بر انجام این وظائف یاری فرما- تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب!

۸- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: مرا پند ده جبرئیل گفت: یا محمد عش ما شئت فانک میت، و احب ما شئت فانک مفارقه، و اعمل ما شئت فانک ملاقیه، و اعلم ان شرف المؤمن صلوته باللیل، و عزّه کفّه عن أعراض الناس: ای محمد هر چه می خواهی عمر کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل ببند اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده ولی بدان سرانجام، مکافات عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب او است، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است.

این اندرزه‌های ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است، نشان می دهد که نماز

شب آنچنان شخصیت و تربیت و روحانیت و ایمانی به انسان می دهد که مایه شرف و آبروی او است همانگونه که ترک مزاحمت نسبت به نوامیس مردم، سبب عزت او خواهد شد.

۹- امام صادق علیه السلام می فرماید: *ثَلَاثَةٌ هُنَّ فِخْرُ الْمُؤْمِنِ وَ زِينَةُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ يَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ وِلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سَهْ حَيْثُ اسْتَأْذَنَ فِي زِينَتِهِ وَ دُنْيَا وَ آخِرَتِهِ اسْتِئْذَانٌ فِي آخِرِ الشَّيْءِ، وَ بِي عِتْنَائِي بِهِ أَنْجَحَ فِي دَرَجَاتِ مَرْدَمِ اسْتِ، وَ وِلَايَةُ إِمَامٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمِهِ.*

۱۰- از همان امام نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد پاداشش در قرآن صریحا آمده جز نماز شب که خداوند به خاطر اهمیت فوق العاده اش آنرا با صراحت بیان نفرموده، همینقدر فرموده است: *تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:* سجده: ۱۶ آنها شب هنگام از بسترها برمی خیزند و پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند، اما هیچکس نمی داند خداوند چه پاداشهایی که موجب روشنی چشمها می شود در برابر اعمالشان قرار داده است.

البته نماز شب آداب فراوانی دارد ولی بد نیست ساده ترین صورت آنرا در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند، نماز شب بطور کاملا ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود.

الف- چهار نماز دو رکعتی که مجموعا هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است.

ب- یک نماز دو رکعتی که نامش نافله شفع است.

ج- نماز یک رکعتی که نامش نافله وتر است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر

کنند بهتر است. (۱)

در آیه ۱۷ الذاریات در باره صفات متقین چنین بیان می کند: آنها شب کم می خوابیدند و پیوسته در سحرگاهان استغفار می کردند (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قیل و قال و غوغای زندگی مادی فرو نشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی خیزند، و به درگاه خدا می روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می پردازند، نماز می خوانند، و مخصوصاً از گناهان خود استغفار می کنند.

بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان نماز شب است، از این جهت که قنوت نماز وتر مشتمل بر استغفار است.

اسحار جمع سحر (بر وزن بشر) در اصل به معنی پوشیده و پنهان بودن است، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است سحر نامیده شده.

واژه سحر (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است.

در روایتی در تفسیر دُرِّ الْمُنْتَوَرِ آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کانوا يستغفرون الله في الوتر سبعين مرة في السحر: نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد

مرتبۀ از خدا طلب آمرزش می کردند.

در تفسیر جمله تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ سَجده: ۱۶ (شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود) دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده:

تفسیری به نماز عشاء و اشاره به اینکه مؤمنان راستین بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء به بستر نمی روند مبادا خواب آنها را بگیرد، و نماز عشايشان از دست برود.

(زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را- طبق دستور استحباب جدائی میان نمازهای پنجگانه- از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود بجا می آورند) هر گاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند.

این تفسیر را ابن عباس طبق نقل درالمنثور از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده، و در امالی شیخ نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران، به برخاستن از بستر و برای اداء نماز شب تفسیر شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود الا اخبرک بالاسلام اصله و فرعه و ذروه سنامه: آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم؟.

راوی عرض کرد بفرمائید: فدایت شوم.

فرمود: اما اصله الصلوه، و فرعه الزکاه، و ذروه سنامه الجهاد! ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات، و قله مرتفعش جهاد است.

سپس افزود: اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم.

راوی می گوید: بفرمائید فدایت شوم.

امام فرمود: الصوم جنّه، و الصدقه تذهب بالخطیئه، و قیام الرجل فی جوف اللیل بذكر الله، ثم قرأ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: روزه سپری است در مقابل آتش و صدقه محو کننده گناه است، و برخاستن انسان در دل شب او را به یاد خدا

می اندازد، سپس آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ را تلاوت فرمود.

در تفسیر مجمع البیان از معاذ بن جبل چنین نقل شده که در غزوه تبوک در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، گرما همه را سخت ناراحت کرده بود

و هر کس به گوشه ای پناه می برد، ناگهان دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه به من نزدیکتر است، خدمتش رفتم عرض کردم: ای رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم! عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند، و از آتش دوزخ دور سازد.

فرمود: سؤال بزرگی کردی، اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است مشکل نیست سپس افزود: تعبد الله و لا تشرك به شیئا و تقيم الصلوة المكتوبة و تؤدی الزکوة المفروضة و تصوم شهر رمضان: خدا را پرستش کن و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب - حق مستمندان - را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر.

بعد فرمود: و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرماید فرمود: الصوم جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ وَ الصَّدَقَةُ تَكْفِرُ الْخَطِيئَةَ وَ قِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَتَغَيَّرُ وَجْهَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ:

روزه سپری است در برابر آتش و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است، و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا.

سپس آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ را قرائت فرمود.

گرچه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود، و هم برخاستن در سحرگاه را برای نماز شب، ولی دقت در مفهوم تَتَجَافَى معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند، زیرا ظاهر جمله این است که قبلا - پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است، بنابر این دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است.

گرچه در باره اهمیت این نماز پر برکت همان چند روایت که ذکر کردم، کافی به

نظر می‌رسد ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت به این عبادت داده شده است که در باره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی‌ریا که قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می‌بخشد همواره اهمیت بسیار می‌دادند.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره‌گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره‌گیرند، و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته، و اشتغالات روزانه همه تعطیل است کودکان در خواب، و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند(۱).

توجه داشته باشید با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کرارا در قرآن مجید به آن اشاره شده، و این نشانه اهمیت فوق‌العاده آن می‌باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به مقام محمود (سوره اسراء- ۷۹) و مایه روشنی چشم (چنانکه در آیه ۱۷ سوره الم سجده آمده) شمرده است.

در روایات اسلامی نیز فوق‌العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در سحرگاهان تکیه شده است: در یکجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را کفاره گناهان می‌شمرد و می‌فرماید: یا علی ثلاث کفارات، منها التهجد باللیل والناس نیام: سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که مردم در خوابند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادت‌های شبانه.

و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی (علیه السلام) آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود: علیک بصلوه اللیل: نماز شب را هرگز ترک مکن.

و از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث (کَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷))

۱- بهره برداری از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۱۴۵ بعد.

و بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ شب را کم می خوابند و در سحر گاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

چنین نقل شده: كانوا اقل الليالي تفوتهم لا يقومون فيها: کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند.

باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الركعتان في جوف الليل احب الي من الدنيا و ما فيها: دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است!

و نیز امام صادق (علیه السلام) به سلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود:

لا- تدع قيام الليل فان المغبون من حرم قيام الليل: قیام شب را برای عبادت فراموش مکن، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم گردد.

روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می شود، مخصوصاً نماز شب به عنوان یک وسیله مؤثر برای آموزش گناهان، بیداری فکر و اندیشه، روشنائی دل، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد.

البته می دانیم که بزرگان دین و اولیاء الهی و بندگان خاص خدا، شب زنده دار و راز و نیاز کننده، با معبود و مولای خود بودند و از این بیداری شب، لذتی می بردند که نامحرمان به این مقام، از آن غافلند.

بدنیست کمی از حالات یکی از این محرمان در گاه خدای متعال باخبر شویم.

مقدس اردبیلی

شیخ جلیل، عالم ربانی احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی از مادری سیده و از پدری روحانی در روستایی به نام (نیار) از توابع شهر اردبیل دیده به جهان گشود و در دامان خانواده پاک و متدین پرورش یافت.

ماجرای ازدواج والدین مقدس اردبیلی

شخص جوانی (در روستای نیار در اردبیل که پدر مقدس اردبیلی باشد) کنار جوی آبی نشسته بود، دید سیبی بر روی آب می آید دست برد و سیب را برداشت و خورد. بعد از خوردن سیب به فکر افتاد که این سیبی که خوردم از کجا بود؟ از کدام باغ بود؟ رفت تا به باغی که سیب از آن باغ بود، رسید. وقتی صاحب باغ را پیدا کرد از او سؤال کرد: من سیبی از روی آب برداشتم و خوردم و بعد فهمیدم که سیب از باغ شما بوده است. نزد شما آمده ام که مرا حلال کنید یا آنکه قیمتش را پردازم. صاحب باغ در جواب گفت: این باغ فقط از من نیست، ما چهار برادریم و من سهم خودم را به شما بخشیدم. گفت: بسیار خوب، آن سه برادر کجا هستند، جواب داد: دو تا دیگر از برادرانم در ایران هستند و یکی در خارج از ایران

نزد آن دو برادر رفت و حلالیت طلبید و سپس بار سفر بست و به خارج از ایران رفت (گویا برادر دیگر در شوروی بوده است) و خود را به در خانه آن برادر رسانید و قصه را بیان کرد. آن برادر چهارم تعجب کرد که این فرد کیست که برای یک چهارم سیب این همه راه را طی کرده و به اینجا آمده تا حلالیت بطلبد. گفت: من سهم خودم را به شما بخشیدم ولی به یک شرط. و آن شرط این است: دختری دارم از چشم، کور و از زبان، لال و از گوش، کر است اگر قبول کنی با او ازدواج کنی حلالیت می کنم و الا نه! جوان قدری تامل کرد و پذیرفت.

وقتی مراسم عقد تمام شد و داخل حجله رفتند، عروس را حوریه ای از حوران بهشتی دید. از حجله بیرون آمد و به پدر دختر گفت: شما گفتید دخترتان کور و کر و لال است. گفت: آری، من دروغ نگفتم، گفتم: کور است چون تا به حال چشمش به نامحرم نیفتاده، و اینکه گفتم: کر است، گوش او صدای نامحرم و صدای ساز و آواز و غنا نشنیده، و گفتم: لال است، زبانش به دروغ و غیبت و ناسزا و تکلم با نامحرم باز نشده است. مدتها از درگاه حضرت حق درخواست می کردم که خدایا داماد خوبی که هم کفو این دختر باشد به من مرحمت کن. خدا دعای مرا مستجاب

کرد و دامادی متقی چون تو که این همه مسافت راه را پیمودی، برای این که یک چهارم سببی را که خوردی حلال باشد نصیبم کرد

از این ازدواج خداوند فرزندی صالح و بی نظیر، عالمی ربانی افقه الفقهاء زمان شیخ احمد مقدس اردبیلی را عنایت فرمود.

ملاً احمد مقدس اردبیلی در قرن دهم هجری در اردبیل دیده به جهان گشود.

پس از گذراندن دوران کودکی، برای کسب علوم و معارف اسلامی به نجف اشرف هجرت کرد. وی در آنجا فقه و علوم نقلی را از محضر سیدعلی صائغ و فلسفه را از جمال الدین محمود فراگرفت. مقدس اردبیلی به قدری متقی و پرهیزکار بود که به «مقدس» ملقب گشت.

علامه مجلسی درباره او می گوید: «محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل، به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متأخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم ... کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است.»

شاه عباس صفوی بسیار به او علاقمند بود و از او دعوت کرد به اصفهان برود، ولی او نپذیرفت و در نجف ماندگار شد و به سروسامان دادن حوزه علمیه نجف پرداخت. سید حسن صدر در باره نقش مقدس اردبیلی در باره احیای دوباره حوزه نجف می نویسد: «در زمان مقدس اردبیلی، دوباره کوچ علمی به نجف آغاز شد.

حوزه تقویت یافت و مردم از اطراف و دیگر شهرها و بلاد، به آنجا روی آوردند و آن شهر به صورت بزرگترین مرکز علمی درآمد.»

از عادات مقدس اردبیلی این بود که به هیچ عنوان از هیچ کس تملق و چاپلوسی نمی کرد. در سالی از سال ها شخصی از اصفهان به نجف آمد و از مقدس اردبیلی خواهش کرد که واسطه شود تا شاه از تقصیر او بگذرد، مقدس اردبیلی برای او نوشت: «بانی ملک عاریت، عباس! بدان که اگر چه این مرد اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید؛ چنانکه از تقصیر او بگذری شاید حق تعالی از پاره ای تقصیرات تو بگذرد بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی.»

همانطور که از متن نامه مشخص است، او حتی یک کلمه از شاه تمجید نکرده است.

یکی از کسانی که خدمت حضرت امام زمان ارواحنا فدا شده مقدس اردبیلی (قدس سره) است. یکی از شاگردان خاص مقدس اردبیلی بنام میر علام میگوید:

یکی از شبها در صحن مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام در حالی که شب از نیمه گذشته بود، خسته از مطالعات علمی قدم میزد. ناگهان در آن فضای نورانی، شیخ جلیل القدری را دیدم که به سوی حرم حضرت امیرالمؤمنین روان است. در حالی که تمام درهای حرم مطهر قفل بود. با کنجکاوی او را تعقیب کردم. دیدم او چون به در حرم نزدیک شد، قفلها باز و در حرم گشوده شد. او به هر دری که دست می گذاشت باز می شد، تا اینکه با کمال وقار و سنگینی کنار حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان ایستاد و سلام کرد و من جواب سلام او را شنیدم، سپس با همان صاحب صدا شروع به صحبت کرد. هنوز از آن گفتگو چیزی نگذشته بود، که آن مرد خارج شد. من نیز او را تعقیب کردم تا اینکه از شهر بیرون رفت و به سوی مسجد کوفه سرازیر شد. من از روی کنجکاوی او را دنبال کردم تا به مسجد رسید و داخل محراب شد، سپس با کسی به گفتگو نشست. سخنانش که به اتمام رسید از مسجد خارج و به سوی شهر نجف حرکت کرد. نزدیک دروازه نجف که رسید تازه سپیده صبح دمیده بود و خفتگان آرام آرام سر از بستر بر می داشتند و آماده نیایش صبحگاهی می شدند. ناگهان در طول راه عطسه ای به من دست داد که نتوانستم جلوی آن را بگیرم. آن مرد متوجه من شد و برگشت، چون به چهره اش نگریستم دیدم استاد مقدس اردبیلی است. پس از سلام و اظهار ادب، به استاد عرض کردم که من از لحظه ورود به حرم امیر مؤمنان تاکنون همراه شما بودم، لطفاً بفرمائید که در حرم مطهر و در محراب مسجد کوفه با چه کسی سخن می گفتید؟

مقدس اردبیلی (قدس سره) ابتدا از من قول گرفت که این راز را تا زمانی که ایشان در قید حیات است فاش نکنم، سپس مقدس اردبیلی فرمود: فرزندم؛ گاهی حل مسائل

برای من دشوار می شود و از حل آن عاجز می شوم، خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب شده و جواب آن را می گیرم امّا شب گذشته حضرت امیرمؤمنان علیه السّلام مرا به سوی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف). راهنمایی کرد و فرمود: مقدس اردبیلی فرزندم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). در مسجد کوفه است، نزد او برو و مسائلت را از او فراگیر. من به امر آن حضرت داخل مسجد کوفه شدم و از حضرت سؤال کردم.

به مادرش گفتند: خوش به حالت، پسرت با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

صحبت می کند، فرمود: او شایسته بود به بالاتر از این مقام نایل شود!! زیرا من بی وضو او به شیر نداده ام و همیشه ظرف آب در کنارم بود هر وقت شب بیدار می شد و شیر می خواست، وضو گرفته و شیر می خوراندم.

وفات: وی در سال ۹۹۳ ه. ق. در نجف اشرف دیده از جهان فروبست. او را در اتاقی که در ایوان طلا، جنب گلدسته جنوبی واقع شده، دفن نمودند. (۱)

مجلس ۵۰ ازدواج

ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از ضروریات زندگی بشر و مورد نیاز طبیعی، انسان و حتی حیوانات و تمام جانداران می باشد، زیرا خدای متعال برای بقا و ادامه نسل، این ضرورت را، در وجود آدم و حیوان، قرار داده است، و برای این که بنی آدم، از مسیر درست و صحیح، وارد این میدان شود و نسل ها و گروهها و ایل و تبار، مشخص شود و نظم عالم بهم ن خورد، مسئله ازدواج را به میان آورده و با عبارت ها

۱- منبع: ره توشه عتبات عالیات؛ و گرد آوری از تراجم و رجال توسط جمعی از نویسندگان

و بیان ثواب ها و پرهیز از گناهان، مکلفین و به حد بلوغ رسیده ها را، برای اقدام به آن، تشویق نموده است، لذا به تعدادی از آیات و روایات در این باره توجه فرمائید.

۱- نساء: ۲۵ و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند- خدا به ایمان شما آگاه تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید- آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آنکه پاکدامن باشند، نه بطور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند. و در صورتی که «محصنه» باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است. ۲۶ خداوند می خواهد (با این دستورها، راه های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است. ۲۷ خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما بکلی منحرف شوید. ۲۸ خدا میخواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن)، کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است).

۲- وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. نور: ۳۲
مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

۳- نور: ۳۳ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! ۳۳ و کسانی که امکانی برای ازدواج

نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند! و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) هستند، با آنان قرار داد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید (که بعد از آزادی، توانایی زندگی مستقل را دارند)؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید! و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابنی بناءً فی الاسلام أحبّ الی الله من التزویج. (۱) در اسلام بنائی بنا نشده، محبوبتر از ازدواج باشد.

و فرمود: من أحبّ أن یلقى الله طاهراً مطهراً فلیلقه بزوجه. (۲) هر کس دوست دارد خدا را پاک و مطهر ملاقات کند با همسر (و زن داری) ملاقات نماید.

تناکحوا تناسلوا تکثروا فائی أباهی بکم الأمم یوم القیامه ولوا بالشقط. (۳) ازدواج کنید اولاد بیاورید و بیشتر شوید، من با شما برامت ها افتخار می کنم روز قیامت اگر چه سقط شده باشد.

من تزوّج فقد أحرز ثلث دینه (بل ثلثا دینه). (۴) هر کس ازدواج نماید نصف دینش را حفظ نموده (بلکه دو سوم دینش را).

امام صادق علیه السلام فرمود: رکعتان یصلیهما المتزوّج أفضل من سبعین رکعه یصلیها أعزب. (۵) دو رکعت نماز متأهل افضل است از هفتاد رکعت مجرد.

شزمو تا کم العزّاب. (۶) بدترین مردگانتان مجردهایند.

۱- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۲- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۳- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۴- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۵- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۹.

۶- لثالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۲۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. (۱) ازدواج سنت من است هر کس از سنت من بگریزد از من نیست.

زوجه صالحه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بخضراء الدمن قیل وما خضراء الدمن؟ قال المرأه الحسناء فی منبت السوء. مبادا به خضراء دمن نزدیک شوید، پرسیدند خضراء دمن چیست؟. فرمود: زن زیبا در رویشگاه (و خانواده) بد.

یعنی در ازدواج خیلی دقت شود که با چه خانواده ای وصلت می کند و اولادش را از چگونه مادری، به وجود می آورد و ناموس و مالش را به کدام مادری، می سپارد.

یک عمر که را به همسری انتخاب می کند و با چه شخصیتی زندگی اش را، سپری کرده و به پایان خواهد برد.

آیا با آرامش و شادی و خرمی و... یا با دلهره و غم و اندوه و... و.

می دانیم که ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع زنان یا دختران با ایمان، سنگین تر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد اگر چه به ظاهر زیبا نباشد، با این حال چگونه می توان بی ایمانی و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، زن یادختری مبادله کرد.

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ وَ لَأَمَّهُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان،

از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد

تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن اینکه:

آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است: ۱- حکم ازدواج با مشرکان ۲- تحریم نزدیکی در حال حیض

۳- حکم قسم به عنوان مقدمه ای برای مساله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) ۴- حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق

۵- عده نگه داشتن زنان مطلقه، ۶- عدد طلاقها ۷- نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی ۸- حکم شیر دادن نوزادان ۹- عده زنی که شوهرش وفات کرده

۱۰- خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او ۱۱- مهر زنان مطلقه قبل از دخول ۱۲- حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار آمیخته شده است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد (۱)

برای آرامش شما همسرانی آفرید

در مورد اختیار همسر و ذکر اهمیت و تشویق به آن، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که از عهده یک بلکه چندین مجلس، خارج است و در باره آن،

کتاب های زیاد نوشته شده است (۱)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ روم: ۲۱ و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسانها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند: و در میان شما مودت و رحمت آفرید (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: در این امور نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است، و با تعبیر پر معنی لَتَسْكُنُوا مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ..

به راستی وجود همسران با این ویژگیها برای انسانها که مایه آرامش زندگی آنها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

۱- مشروح مسایل و احادیث مربوط به آن را به بخش ازدواج کتاب «گلستان سخنوران ج ۷» از همین مؤلف ارجاع می دهم. مؤلف نیز در این زمینه، دو کتاب به نام های «آداب ازدواج و زندگی خانوادگی» و «والدین دو فرشته جهان آفرینش» را تألیف و چاپ و در اختیار جامعه قرار داده است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آنکه به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله مودت و رحمت در حقیقت ملاط و چسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسانها تشکیل شده همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگها تشکیل می گردد.

اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند جامعه یا ساختمانی به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان مودت و رحمت ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱- مودت انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد رحمت جای آن را

۲- مودت در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت بهم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه رحمت پرورش می یابند.

۳- مودت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر *بَيْنَكُمْ* اشاره به همه انسانها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی مودت و رحمت امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

پیوند محبت دو همسر

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط نسبی است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قرار دادی و قانونی است اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیه مورد بحث با جمله *وَ جَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً* به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که بعد از جنگ احد: به دختر جحش فرمود: دای تو حمزه شهید شد، او گفت انا لله و انا الیه راجعون من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار انا لله گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد دست بر سرش گذاشت و فریاد

کشید پیامبر فرمود: (آری) ما يعدل الزوج عند المرأه شیء: هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست. (۱)

زیرا زوجین برای یکدیگر، آبرو و پوشش و مایه موفقیت در برابر هوا و هوس و دور ساختن دشمن قسم خورده (شیطان) است.

در قرآن کریم صراحتاً می فرماید: **أَجَلٌ لَّكُمْ لِنِعْمَةِ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ...** بقره: ۱۸۷
آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید) ...

آنگونه که لباس برای انسان خواه زن یا مرد، آبرو می دهد، زوجین هم آبروی همدیگرند.

از آن طرف هیچ یک از این ها حتی به قیمت جانشان هم تمام شود، حاضر نیستند اعضای جنسی خود را پیش کسی باز کنند اما در برابر یکدیگر هیچگونه ابائی ندارند بلکه مایه خوشحالی همدیگر می شوند.

بدینجهت که زن و مرد به همدیگر آن اندازه، علاقمند می شوند که در برابر نا ملایمات و مشکلات زندگی تا پای جان ایستاده و از همدیگر حمایت می کنند و تادم مرگ، وفاداری خود را نشان می دهند

حال به داستان هائی گوش فرا دهید.

حاتم اصم (یکی از عرفاء) روزی به خانمش گفت: من می خواهم مسافرت کنم چقدر برای مخارجت بدهم؟ گفت: به اندازه زندگیم! گفت: زندگیت دست من و در قدرت من نیست، گفت: پس روزیم هم به دست تو نیست. گفت: احسنت، به سفر رفت، زنی (از همسایه ها)، از او پرسید حاتم چقدر به تو خرجی گذاشته

۱- قسمتی از این سخنرانی و روایات، از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۳۸۸ بعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

است؟.

گفت: او خود از محتاجان و خرج گیرندگان است، اما آن کس که روزی دهنده است به سفر نرفته است (و اینجاست). (۱)

بعضی از بزرگان گوید، به مقام توکل از آنجا رسیدم که در سفرمکه زنی را دیدم جلوی کاروان حجاج پیاده با سرعت می رفت، خیال کردم خرجی و مرکبی ندارد نزدیکش رفتم و بیست درهم از جیبم در آوردم و گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه کن، به پول نگاه کرد و دستش را به آسمان بلند کرد دیدم از طلا پر شد و گفت: ای شیخ تو از جیب در می آوری و من از هوا می گیرم! برو پی کارت من محتاج تو نیستم و آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را تلاوت نمود و گفت: روزی و مخارجم بر خداست و از احدی از مخلوق درخواستی نکرده ام.

به خودم گفتم من این کرامات را از مردها شنیده بودم و حالا از زنها هم دیدم!.

گفتم: به خدا سوگندت می دهم بمن بگو باچه عملی به این مقام رسیدی؟ گفت:

باتوکل و باقی عمرم را استراحت کردم. (۲)

در زمان عمر به او گفتند: یک نفر جوان با تمام شدن نماز بلافاصله بلند شده از مسجد بیرون می رود، گفت: او را پیش من آورید، آوردند و از او سؤال کرد چرا برای تعقیبات نماز نمی مانی (و او را تهدید کرد)، جوان گریه کرد و گفت: من و زخم فقط این پیراهن را داریم که برتن من است، صبح من به مسجد آمده و نمازم را می خوانم و زخم درخانه لخت می نشیند، بعد از نماز زود بر می گردم و پیراهن را در می آورم و به او می دهم و من درخانه لخت می نشینم و خانمم می آید و نمازش را می خواند، با حرف این جوان اطرافیان همه گریستند و عمر هشتاد دینار به او داد که لباس بخرد، وقتی که به خانه آمد زخمش پرسید چرا دیر کردی؟ جریان را گفت: زن به شدت گریه کرد و گفت: ای مرد پست، چرا اسرار درون خانه را به او گفتی: و نداریت را آشکار

۱- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

۲- لثالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

کردی و نعمت فقر و نداری رابه متاع دنیا فروختی! به عزت و جلال خدا قسم اگر آن پول را برنگردانی، من یک روز زن تو نخواهم ماند، من گرفتاری دنیا را اختیار کردم تا مرا از سعادت آخرت مانع نشود (اگر احتیاجن را به خدا می گفتی، به تو نمی داد؟!).

جوان درهم ها را پس داد شب بخواب رفتند پس از گذشتن پاسی از شب شوهرش را بیدار کرد و گفت: ای مرد ما با فقر زندگی می کردیم و نداری برای ما چیز زیبایی بود و کسی از حال ما اطلاعی نداشت و حالا که وضع ما بیرون درز کرد من دوست ندارم بعد از این زنده بمانم می خواهم از خدا بخواهم روح مرا قبض کند موافقی، جوان گفت: موافقم پس هردو به سجده رفته و از خدا خواستند روح هردو را قبض نمود(۱) در بعضی از تاریخ ها این گونه آمده است که زن با شنیدن حرفهای شوهر گفت: حالا- که ایمان تو این قدر ضعیف است، من حاضر نیستم با تو زندگی کنم جوان گریست که از من طلاق نگیر گفت: طلاق نمی گیرم و با تو هم نمی مانم، دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست او را قبض روح کرد و این جریان که در مدینه پیچید همه با تعجب به صبر و تحمل آن خانم، از او بخوبی یاد می کردند.

نمونه ای از ایجاد مودت و رحمت خداوندی میان زن و شوهر و وفاداری به همسران است.

در واقعه کربلا آمده است که رباب بنت امرءالقیس زوجه محترمه حضرت امام حسین علیه السلام هنگام عبور از قتلگاه سخنان جانسوزی را گفت، و عبور نمود و پس از بازگشت به مدینه منوره، داخل خانه نشد و در حیاط زیر آفتاب و فضای باز نشست و آب سرد و گوارا ننوشید، و می گفت: من چگونه در زیر سایه بنشینم در حالی حسینم را زیر آفتاب سوزان بی دفن و کفن گذاشتم و به اسارت رفتم و چگونه آب گوارا بنوشم در حالی که طفل شش ماهه ام لب تشنه از دستم رفت. تا آخر عمر به این منوال روزها گذراند و از دنیا رفت.

او همسر گرامی امام حسین علیه السلام. و مادر علی اصغر و سکینه علیهما السلام بودند. گفته شده که رباب بر قبر حسین علیه السلام یک سال اقامت و عزاداری نمود و حاضر نشد با بانوان دیگر به مدینه برگردد(۱) و چون به مدینه برگشت از شدت ماتم در گذشت.

رباب همسر حسین علیه السلام در واقعه کربلا همراه امام بود، و او را با اسرای دیگر به شام روانه کرده بودند و چون وارد شهر مدینه شد. اشراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواستگاری کردند. او گفت: من بعد از امام حسین علیه السلام کسی را شوهر نمی دانم و اختیار نمی کنم. او مدت یکسال زیر آسمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و از فرط حزن و اندوه جان سپرد.

رباب علیها السلام در سال ۶۲ هجری از دنیا رحلت نمود. حسین بن علی علیه السلام به این همسر بافضیلت و ادب و دخترش سکینه محبت خاص داشت و می فرمود:

لِعَمْرِكَ اِنِّي لَأَحِبُّ دَارًا**تَحَلَّ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ

أَحَبُّهُمَا وَ ابْدَلْ جَلَّ مَالِي**و لَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عِتَابُ

وَلَسْتُ لَهُمْ وَ إِن عَثَبُوا مُطِيعًا**حَيَاتِي أَوْ يُعَلِّينِي التَّرَابُ

قسم به جانم البته من خانه ای را دوست دارم***که در آن سکینه و رباب بوده باشد.

من آن دو را دوست دارم و بیشتر مالم را می بخشم***و هیچکس در این بخشش بر من حق اعتراض ندارد.

۱- (نصوص فی نوابغ الشیعه و شخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه) المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم). معالی السبطين - للحائری ج ۲ ص ۱۹۸). البته این گفتار بعید به نظر می رسد (با صرف نظر از جنبه شرعی) که یک زن تنها در بیابان مخوفی یک سال سر قبر، اقامت نماید و زنده و سالم بماند و بعد از یک سال چگونه به مدینه برگشت و در آن شهر وفات یافت؟!.

و اگر کسی هم اعتراض کند من نمی پذیرم** در طول زندگیم تا این که خاک روی من انباشته شود.

او از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین علیه السلام، اشراف از او خواستگاری کردند لکن وی نپذیرفت و می فرمود: من جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری را اختیار نمی کنم.

سکینه بنت الحسین از همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است:

ان الذی کان نوراً یستضاء به**بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحه**عنا و جنبت خسران الموازین

من للیتامی و من للسائلین و من**یغنی و یاوی الیه کل مسکین

همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند.

نوه پیامبر! خدا اجر بهتری دهدت از ما و از ضرر و سبکی میزان، دوری جستی

کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده ای به او پناه می برد.

وفاداری رباب به شوهرش امام حسین (علیه السلام): بگونه ای بود.

گفته شده است رباب وقتی که در کوفه سر امام حسین علیه السلام را در مجلس عیید الله ابن زیاد، دید نتوانست خود داری نماید و از جاپرید و سر مبارک را برداشت و به سینه چسباند و می بوسید و ناله می کرد و در تذکره الخواص: می گوید: أنها أخذت الرأس الشریف ووضعتہ فی حجرها، وَقَبَلَتْهُ سر شریف را گرفت و بوسید و بر دامن گذاشت و گفت:

وَاحْسِينًا فَلَا نَسِيْتُ حُسَيْنًا**أَفْصَدَتْهُ أَسِنَّهُ الْأَعْدَاءِ

غَادَرُوهُ بِكربلاء صَرِيحًا**لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءِ

و باز در عزای حسین علیه السلام گفت:

إِنَّ الَّذِي كَانَ نَوْرًا يُسْتَضَاءُ بِهِ *** بِكَرْبَلَاءَ قَتِيلٌ غَيْرَ مَدْفُونٍ

سِبْطَ النَّبِيِّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً *** عَنَّا وَجُنَّبْتَ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ

قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ *** وَكُنْتَ تَصْحُبُنَا بِالرَّحْمِ وَالذِّينِ

مَنْ لِلْيَتَامَى وَمَنْ لِلسَّائِلِينَ *** يُعْنَى وَيُؤْوَى إِلَيْهِ كُلُّ مِسْكِينِ

وَاللَّهِ لَا أَبْتَغِي صِهْرًا بِصِهْرِكُمْ *** حَتَّى أُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ

آن شخصیتی که وجودش نوری بود که از او روشنی می گرفتند* در کربلا کشته شد و بی دفن ماند.

نوه پیغمبر خداوند بتو جزای خیر دهد* از ما که از سبکی میزان ها پرهیز نمودی.

برای من کوه استواری بودی که به آن پناه می بردم* و باما با رحم و دین مدارا می کردی.

بعد از تو که بر یتیمان و سائلان* کمک می کند و کیست که بیچارگان به او پناهنده شوند.

به خدا قسم دامادی را بعد از شما به دامادی نمی پذیرم* تا در میان گل و شن

پنهان شوم (و بمیرم)(۱)

۱- بیشترین قسمت این سخنرانی برگرفته شده از کتاب های ۱- موسوعه عاشوراء: شیخ المحدثی ۲- المحبر ۳/۱۳، ۳- أعلام

النساء ۳۷۸/۱، الأعلام النساء ۳۷۸/۱، الأعلام ۳۷۸/۱. ۴- (الأغانی/ لأبى الفرج الأصفهانی/ ج ۸/ ص ۱۵۸) و (ج ۸- ص ۵۷۴)

۵- (الآبیات فی جد ج ۴۵/۴۷، وکمبا ج ۱۰/۲۰۳). و (ص ۴۹۱-۴۹۲) ۶- (اللهوف: ۳۵، ۷- مقتل الحسين (علیه السلام)

للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، ۸- الدمعه الساکبه ۴: ۲۷۶، نور العین فی مشهد الحسين (علیه السلام): ۳۹. ۹- (ورد ذکره فی)

الزیاره، الارشاد، الطبری، الأصفهانی، الخوارزمی). ۱۰- (مرکز المصطفی (ص)- ص معالی السبطين- للحائری ج ۲ ص ۱۹۸)

۱۱- (أعیان الشیعه ۴۹۹: ۶) وصیه الحسين (ع) للنساء وفیهن الرباب: نقل السيد ابن طاووس: فعزى الحسين أم كلثوم، وقال لها:

يا أختاه! تعزى بعزاء الله فإن سكان السموات يفتنون وأهل الأرض كلهم يموتون وجميع البریه يهلكون. ثم قال: يا أختاه، يا أم

كلثوم! وأنت يا زينب! وأنت يا فاطمه! وأنت يا رباب! إذا أنا قتلت فلا تشققن على جيبا ولا تخمشن على وجهها ولا تقلن هجرا.

اللهوف: ۳۵، مقتل الحسين (علیه السلام) للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، الدمعه الساکبه ۴: ۲۷۶، نور العین فی مشهد الحسين

(علیه السلام): ۳۹. و کتاب أنصار الحسين (ع) لسماحه الشيخ محمد مهدى شمس الدين (قدس سره). إسمها ونسبها: الرباب

بنت امرئ القيس بن عدی بن أوس بن جابر بن كعب بن حليم بن خباب بن كلب الكلبيه. وهى زوجه سيد الشهداء الإمام

الحسين (علیه السلام). أخبارها: كانت الرباب من خيار النساء جمالاً وأدباً وعقلاً، وأسلم أبوها فى خلافه عُمَر، وكان نصرانياً من

عرب الشام، فَوَلَّاهُ عُمَرَ عَلَى قَوْمِهِ مِنْ قِضَاعِهِ. وَمَا أَمْسَى حَتَّى خَطَبَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ابْنَتَهُ [ابْنَهُ أَمْرِي الْقَيْسِ] الرَّبَابَ لِابْنِهِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَزَوَّجَهُ إِيَّاهَا. فَوَلَدَتْ الرَّبَابَ لِلْحُسَيْنِ سُكَيْنَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) عَقِيلَةَ قَرِيشٍ، وَعَبَدَ اللَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي قُتِلَ يَوْمَ الطَّفِ وَأُمُّهُ تَنْظُرُ إِلَيْهِ. وَأَحَبَّ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زَوْجَتَهُ الرَّبَابَ حَبًّا شَدِيدًا، وَكَانَ مَعْجَبًا بِهَا، وَكَانَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ فِيهَا الشَّعْرَ. وَلَمَّا اسْتُشْهِدَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ حَزَنَ عَلَيْهِ الرَّبَابُ حَزْنًا شَدِيدًا، حَتَّى أَقَامَتْ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً كَامِلَةً ثُمَّ انصرفت. وَكَانَ قَدْ خَطَبَهَا بَعْدَ اسْتِشْهَادِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَلَقَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَشْرَافِ، فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمُومًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، فَوَاللَّهِ لَا يُؤْوِينِي وَرَجُلًا بَعْدَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَقَفٌ أَبَدًا وَقَالَ الشَّيْخُ الْمَامِقَانِيُّ فِي كِتَابِهِ (تَنْقِيحُ الْمَقَالِ): يُعْتَمَدُ عَلَى رِوَايَتِهَا غَايَةُ الْاعْتِمَادِ. ذَكَرَ أَنَّ الرَّبَابَ لَمَّا وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي مَجْلِسِ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَمْ تَتَمَالَكْ نَفْسُهَا أَنْ هَجَمَتْ عَلَى الرَّأْسِ وَاحْتَضَنْتَهُ وَأَخَذَتْ تَقَبِّلُهُ وَتَنْعِيهِ، وَمِنْ مَعَالِمِ إِخْلَاصِهَا هُنَا أَنَّ السَّبَايَا لَمَّا انصرفت من كَرْبَلَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ، أَبَتْ هَذِهِ الْحَزَّهَ الذَّهَابَ مَعَهُمْ، بَلْ آثَرَتْ أَنْ تَظَلَّ عِنْدَ قَبْرِ زَوْجِهَا الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَائِمَةً تَبْكِي عَلَيْهِ وَتَرْتِيهِ، حَتَّى مَضَتْ عَلَيْهَا سَنَةٌ كَامِلَةٌ، وَأَبَتْ أَنْ تَسْتَظِلَّ بِظِلِّهِ، فَضَرَبَتْ بِذَلِكَ لَذَوَاتِ الْحِجَالِ مِثَالًا مِنَ الْوَفَاءِ وَالْإِخْلَاصِ أَيْ مِثَالًا.

مجلس ۵۱ ازدواج با مشرکان ممنوع!

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجِبُكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا يُعْجِبُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد.

آنها دعوت به سوی آتش می کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند!

شان نزول:

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، او پس از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می فرماید: با زنان مشرک و بت پرست مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ).

سپس در یک مقایسه، می افزاید: کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد (وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص اینکه در

مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگینتر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می فرماید: دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد (وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَنْدُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ).

بنابر این همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرا با شخصیت کافر برتر و شایسته تر بلکه مساله در این بخش از حکم، سخت تر و مشکل تر است، چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولا از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند، می فرماید: آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا

(مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می کند (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید: و آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند (وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

به نکاتی در این باره توجه نمائید:

۱- فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است، از یک سو آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرا نوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می یابند و در سالهائی که سخت شکل پذیرند، زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم شرک، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان، خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از

اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود، ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.

ضمناً واژه نکاح در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است، هر چند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنی عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲- مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه مشرک در قرآن، غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دو گانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه

شرك آور است اما با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود:

مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳- این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم در آیه مورد بحث، منسوخ شده و ناسخ آن آیه

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنابر این آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصص آن است) ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

مطالبی از پیشگوئیهای بزرگان درباره ازدواج

در فرمایشات بزرگان دین، از آینده بشریت، مطالب و پیشگوئی هائی، بیان شده

است که باگذشت زمان، همه آنها، مو بمو تحقق یافته و مصداق پیدا می کنند و صاحبان عقل و خرد را، به حیرت می اندازد که این شخصیت های جهان از آموخته های آسمانی، پیش از هزار و چهارصد سال، از این جریان ها خبر داده اند (۱).

از جمله آنها مطالبی است که به عرض می رسانم.

مجرد زیستن حلال گردد!

درست است در روایات فراوان، برای ازدواج، تشویق های مؤکد وارد شده است اما زمانی در تاریخ پیش می آید و شرایط زندگی، به صورتی در می آید، مجرد زیستن و بدون ازدواج ماندن، (در صورتی که بتواند خود را کنترل کند) حلال می شود.

روایات ذیل نمونه هائی در این مورد است که، با کمال وضوح اوضاع زندگی این زمان ها را بیان می نماید، مشکل تربیت اولاد و سختی تأمین هزینه زندگی آنان و تهیه مسکن و ... گرفتاری، پدر و مادرها را به جایی رسانده است که جوانان امروز می گویند: یک بچه برای هفتاد پشت ما بس است و با خانمش که درگیر می شود می گوید: کاش برای من مار می زائیدی نه بچه! و دهها اظهار ناراحتی از این قبیل که تحقق و مصداق روایات آتی را برای اشخاص منصف، روشن می سازد و علوم آسمانی گویندگان آن را، به اثبات می رساند.

۱- ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لَدَى دِينِ دِيْنِهِ أَلَا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقِ الْإِلَى شَاهِقٍ، وَمَنْ حَجَرَ إِلَى حَجْرٍ كَالْتَّعَلْبِ بِالشَّيْبَالِ، قَالُوا مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ؟ قَالَ: إِذَا لَمْ يَنْلِ الْمَعِيْشَةَ

۱- در مورد این اخبار از غیب و پیشگوئی از آینده ها و آیندگان، کتابی بنام «اسلام فراتر از زمان» تألیف کرده و در اختیار جوامع بشری، قرار داده ام که مطالعه آن برای همگان ضرورت دارد.

أَلَا بِمَعْصِيَ اللَّهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتْ الْعِزُّوبَهُ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتَنَا بِالْتَّزْوِيجِ؟ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكَ الرَّجُلُ عَلَىٰ يَدِي أَبُوهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ابْوَانِ فَعَلَىٰ يَدِي زَوْجَتِهِ وَوَلَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَلَا وَلَدٌ فَعَلَىٰ يَدِي قَرَابَتِهِ» (۱). البته البته می آید برای مردم زمانی برای صاحب دین دینش سالم نماند مگر کسی که از قله کوهی به قله کوه دیگر بگریزد و از سوراخی به سوراخ دیگر مانند روباه با بچه هایش، گفتند:

آن کدام زمان است؟ فرمود: زمانی که خرج زندگی به دست نیاید مگر با معصیت خدا، پس در آن زمان مجرد ماندن حلال می شود، گفتند: ای رسول خدا ما را امر به تزویج می کنی؟! فرمود: بلی و لکن آن زمان هلاک شدن مرد با دست والدین و اگر نشدند با دست زن و فرزندش و اگر نشدند با دست خویشانش خواهد شد.

۲- و فرمود: زود است که بیاید بر امت من زمانی که حلال باشد عزوبت (مجرد زیستن) و رهبانیت، (در آن زمان) اگر زن مار بزاید بهتر است تا بچه بزاید. (۲)

۳- در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه مبارکه «إِن يَكُنْ أُنْتُمْ وَ زَوْجُكُمْ الْجَنَّةَ» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است (زمانی آید در آن زمان) تربیت طولی سگ بهتر از تربیت بچه است و اگر زن مار بزاید بهتر است از زائیدن بچه. (۳)

۴- یکی از علائم ظهور آن است که بچه ها موجب اذیت و آزار باشند. (۴)

۵- ساعت ظهور نباشد تا زن های بچه دار محزون باشند و زن های بی بچه

۱- التَّحْصِينُ لِإِبْنِ فَهْدِ الْحَلِيِّ: / ۱۳ ح ۲۵؛ كِتَابُ الثَّقَاتِ: ۸ / ۲۱۱؛ الْعِزْلَةُ لِأَبِي سَلِيمَانَ الْخَطَّابِيِّ: ۶۷؛ التَّرْغِيبُ وَ التَّرْهِيْبُ: ۳ / ۴۴۴ ح ۸۶۹۷؛ تَفْسِيرُ قُرْطُبِيِّ: ۱۰ / ۳۶۱؛ الْأَحَادِيثُ الْغَيْبِيَّةُ: ۱ / ۴۲۳ ح ۲۶۹ از چندین کتاب دیگر.

۲- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ ... ۱۰۵ از وسيلهاالعفايف و عقودالجواهر.

۳- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ ... ۱۰۵ از ملاحم طاوه ئی ص ۵۹؛ و در ص ۱۶۳ روایتی مفصل تر از کنز العمال: ۱۴ / ۲۲۶ آورده است .. در آن وقت اگر مردی توله سگی را تربیت کند بهتر است از تربیت بچه پسر ...

۴- کنز العمال: ۱۴ / ۲۲۴ و ص ۲۴۱ و ۲۴۵.

خوشحال. (۱)

در تاریخ نگارش این سخنرانی هابسال ۲۰۰۷ میلادی مطابق با ۱۳۸۶ شمسی ببعد وضع اقتصادی کشورهای اروپائی بگونه ای بهم ریخت و وضع سخت معیشتی آنها بجائی رسید که اعتصاب ها و تظاهرات در تمام سرزمین های آن قاره، برعلیه دولت مردان و ثروتمندان آن کشورها، شروع شد و به اوج خود رسید در پلاکاردهای بیشمار خود جمله های ۰/۹۹ مردم قربانی ۱/ شده اند، نوشته و در همه آن کشورها و آمریکا، برافراشته شده است.

در اثر نداری و بیچارگی، تعدادی از پدران، اول اعضای خانواده و بعد خود را، اعدام می کنند و به علت عدم توانائی برای پرداخت اجاره بها یا اقساط بانکها و تملک بانک، خانه های مردم را، زندگی در داخل خود روها، شروع شده و مردم از تهیه هزینه مخارج زن و بچه اش، عاجز مانده و دست به خود کشی های زیاد و فراوان میزنند، کشورهایی که سالیان دراز و متمادی، آمال و آرزوی مردم جهان بود، کاش در آنها زندگی بکنند، حال به سراشیبی، فقر و فلاکت افتاده است و هنوز هم ادامه دارد و هر روز در رسانه ها، فیلم های اوضاع فلاکت بار آنها را پخش می کنند.

این نا آرامی ها هنوز هم در تاریخ ۲۰۱۳ میلادی مطابق با ۱۳۹۲ شمسی به صورت گسترده، ادامه دارد.

درواقع مصداق واقعی، روایات بالا، تحقق یافته است و در آینده هم شاید، بدتر از اینها پیش بیاید.

در خود کشورهای اسلامی کار بجائی رسیده است که طبقه جوان با این که ازدواج، مورد نیاز شدید طبیعی آنها در دوران جوانی شان است، از ازدواج و تشکیل خانواده، به خاطر گرانی مهریه ها و سختی معیشت و تهیه جا و مکان زندگی و ترس از به وجود آمدن اولاد، طوری پا به فرار گذاشته و وحشت زده هستند که

واقعاً جای تأسف و تعجب است.

این پیشامدها کار را به جایی رسانده است که در تعدادی از آن کشورها از جمله در انگلستان و آمریکا، قانون ازدواج رسمی مرد با مرد را، از تصویب گذراندند

این قانون در زمان ما، در سال ۱۳۸۰ شمسی ببعده اتفاق افتاد و سنگ بنای این عمل زشت همجنس بازی و از بین برنده کرامت و شرافت مردانگی و انسانیت:

گذاشته شد و همچنین در فرانسه ازدواج همجنس با یکدیگر را قانونی کردند، به موازات آن ازدواج دو جنس زن را هم با یک دیگر تجویز کرده و از قانون می گذراندند،

ازدواج مرد با مرد (همجنس بازی)!

۱- امام صادق علیه السلام در روایت طولانی فراز هائی در مورد اکتفاء مرد با مرد و زن با زن، و مطالب دیگر در این زمینه، بیان داشت که دقت در مضامین آن ضرورت دارد. (کامل این روایت را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام به آنجا مراجعه شود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند روز روشن این زمان هارا می دیدند که کراراً فرموده است:

۱- «ویکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتشبه الرجال بالنساء بالرجال.» و اکتفا می کند مرد بر مرد و زن بر زن و مرد شبیه زن و زن شبیه مرد می شود!، و امثال این روایات که از حلقوم وحی بیرون آمده و به صفحات تاریخ نشسته و تحقق پیدا کرده است!!

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان یتزوج الرجل كما یتزوج المرأة. (۱) می آید برای مردم زمانی ازدواج کرده شود با مرد آن گونه که بازن ازدواج می شود (مرد با مرد ازدواج رسمی می کند).

۱- الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۶ ح ۲۸۶؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۴۵ ح ۸۶۹۱.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا تذهب الدنيا حتى يستغنى الرجال بالرجال و النساء بالنساء. (۱) دنیا از بین نمی رود تا مرد از مرد اشباع شود و زن از زن!

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سيكون في آخر امتي قوم يكتفي رجالهم بالرجال، و نسائهم بالنساء، فاذا كان ذلك فارتقبوا عذاب قوم لوط ان يرسل الله عليهم حجاره من سجيل. (۲) به زودی می شود در آخر امت من گروهی که مردانشان بر مردان و زنانشان بر زنان، اکتفاء می نمایند، پس هنگامی که این پیش آمد، منتظر عذاب قوم لوط باشید که خداوند بر آنها سنگ هائی از سجیل بفرستد (وبا کلوخ پاره هائی آنان را از بین ببرد و نابود سازد).

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأيت النساء يتزوجن النساء... (۳) و دیدی که زنان با زنان ازدواج نمایند.

نزدیکی با حیوانات!

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأيت البهائم تنكح.. (۴) و دیدی که با حیوانات عمل جنسی انجام می دهند.

این فرموده ها را که در بیش از هزار و چهارصد سال پیش، گفته شده است، در زمان ما، تحقق یافته و به کرسی نشسته است.

آرایش مردان مانند زنان!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تاریخ بغداد: ۳۰ / ۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳ / ۲۸۳؛ تهذیب تاریخ دمشق: ۳ / ۲۱۴؛ الأحادیث الغیبیه: ۱ / ۴۳۶ ح ۲۸۷.

۲- تفسیر قرطبی: ۸۳ / ۹؛ الأحادیث الغیبیه: ۱ / ۴۳۶ ذیل ح ۲۸۷.

۳- روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۵۴-۲۶۰ آخرین امید: ۳۰۳ ببعده

۴- روضه کافی: ح / ۷ ص ۳۶-۴۲ و بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۵۴-۲۶۰.

۱- سیأتی: من بعدی اقوام یا کلون طیب الطعام وألوانها، ویرکبون الدواب، ویتزینون بزینة المرأه لزوجها، ویتبرجون تبرج النساء، و زیهنّ مثل زی الملوك الجابره، وهم منافقوا هذه الأمه فی آخر الزمان ... محاریبهم نساؤهم، و شرفهم الدراهم والدنانیر. (۱)

به زودی بعد از من می آید گروههایی می خورند طعام خوشمزه و رنگارنگ آن را، و سوار می شوند بر جنبنده ها (از حیوانات و ماشینها و هواپیماها و قطارها و...) را، خود را می آریند، آراستن زن بر شوهرانشان، و خودنمایی می کنند مانند خودنمایی زنان، و ریختشان مانند ریخت پادشاهان ستمگر، و آنان دورویان (و منافقین) این امتند در آخر زمان ... محرابهایشان، زنانشان و شرفشان درهم ها و دینارها (خواهد بود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۲- سیأتی: بعد کم قوم یا کلون أطائب الدنيا وألوانها، وینکحون أجمل النساء وألوانها ... عاکفین علی الدنيا یغدون ویروحون الیها، اتخذوها آلهم من دون الههم. (۲)

به زودی می آید بعد از شما گروهی می خورند غذاهای لذیذ و رنگارنگ دنیا را، و ازدواج می کنند با زیارویان زنها و رنگ به رنگ آنها ... بر دنیا سرفروند آورند و صبح و شام به سوی دنیا می روند، و دنیا را خدای خود می گیرند بدون خدای (آفریننده) خودشان.

به محتوای روایات فوق دقت نمائید و تحقق یافتن آن گفته ها و خود نمایی مردان زن صفتان را در نظر داشته باشید، و تصدیق نمائید که این گفته های حیرت آور، با گذشت قرن ها، چگونه تحقق یافته است.

۱- بحار الأنوار: ۱/۹۶/۷۷؛ میزان الحکمه - محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴.

۲- تنبیه الخواطر: ۱/۱۵۵ و ص ۳۰۱- میزان الحکمه - محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴:

مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا!

در طول تاریخ در جامعه بنی آدم، فراوان دیده شده است و حتی فرهنگشان این بوده است که اغنیا از فقرا، دوری می جستند و خود را از آنها بالاتر دیده و در شأن خود نمی دانستند، با آنها نشست و برخاستی داشته باشند!! این تکبر و خود برتر بینی هنوز هم در جوامع بشری، حکم فرماست.

روی این کبر و نخوت و خود بزرگ بینی، بلاهای گوناگون برای اقوام گوناگون، فرود آمده است که شاید برای آیندگان، مایه عبرت و موعظه باشد، ولی متأسفانه روز نو و روزی از نو. به این مطالب دقت نمائید.

فرعون و فرعونیان

فرعون لقب حاکمان مصر در دورانهای پیش از بطالسه است (۱). فرعون لقب سلاطین (عمالقه) است چنان که کسری لقب پادشاهان فرس و قیصر لقب سلاطین روم، خاقان لقب شاهان ترک و نجاشی لقب پادشاهان حبشه و تبع لقب سلاطین یمن است. نام فرعون معاصر حضرت موسی، ولید بن مصعب بن ریان است. زیاده از ۴۰۰ سال عمر کرد. نوشته اند که قبلا عطاری بوده اهل اصفهان بالاخره نادر شد

۱- آل فرعون ۱۴ بار در کلام خدا ذکر شده است. در یک مورد (القصص / ۸ / ۲۸) این ترکیب به معنای محدودتری به کار رفته است و راویان اختلاف کرده اند که منظور از آن کنیزان همسر فرعون معاصر حضرت موسی، دختر او، یا یاران اویند (طبری، ۱۰ / ۲۰ / ۲۱). در دیگر موارد، هم؟ قوم فرعون، از خویشاوندان و پیروان و لشکریان او را در بر می گیرد (طبری، ۲۱۲ / ۱؛ طباطبائی، ۸ / ۲۲۶؛ طنطاوی، ۱ / ۶۰). رضا، ۳۰۹ / ۱؛

و به شام رفت و از آن جا به مصر آمد و در مصر مشغول خربزه فروشی شد. تصادفا همان ایام مرض وبای شدید در مصر اتفاق افتاد و این شخص از قبرستانی عبور می کرد. دید جنازه ها را دفن می کنند.

به اطرافیان میت گفت: من امین مقابر هستم و از هر میت پنج درم می گیرم. در این امر ۳ ماه متوالی دوام کرد تا مال هنگفتی جمع آورد. لاجرم روزی موقع دفن یک میت که از رجال بود به قرار معمول مطالبه پنج دینار کرد، مباشران میت اعتراض کردند که تو چکاره ای و او را به حضور پادشاه بردند.

پادشاه پرسید قضیه چیست؟ و این چه حقوقی است که از مردم مطالبه می کنی؟ فرعون جواب داد که من موقعی که به این شهر وارد شدم دیدم هرج و مرج در شهر حکم فرماست و هر کس هر چه دلش می خواهد عمل می کند. من هم این کار را کردم تا مرا به حضور شاه آورند. فعلا از این ممر مقداری مهم مال اندوخته ام و همه پول ها را در برابر پادشاه ریخت.

پادشاه او را والی گردانید در اندک وقتی به واسطه تدبیرهایش مملکت را به نظم در آورد. پس از مردن پادشاه او را به سلطنت اختیار کردند. و این مقدمه پادشاهی و فرعونی او شد! (۱)

آلِ فِرْعَوْنَ، از اعلام قرآن کریم.

آل فرعون، بنی اسرائیل را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند و مانند بسیاری دیگر از مردمان روزگاران کهن، آیات خداوند را انکار می کردند. خداوند آنان را به خاطر این گناه کیفر داد. آل فرعون چندین بار گرفتار قحطی و طوفان و حشرات زیان بخش شدند و آنگاه با حضرت موسی عهد کردند که اگر خداوند این بلاها را از ایشان رفع گرداند، به او ایمان آورند، ولی پس از رفع بلا، پیمان خود را شکستند.

سرانجام خداوند ایشان را در دریا غرق ساخت و بنی اسرائیل را نجات بخشید. (۱)

"فرعون" اسم غیر عربی است که به اعتبار گستاخی و گردنکشی او این چنین نامیده شده است (۲) بعید نیست از ماده «فارع» مشتق شده باشد به معنی قتل، انتقام و غارت و یا از ماده «فرع» به معنی هرج و مرج یا فقدان نظم (۳) باشد.

فرعون اسم عام است و به تمام سلاطین مصر گفته می شده (همانطور که به سلاطین روم قیصر و به سلاطین ایران کسری گفته می شده) (۴) فراغه مصر ۲۶ سلسله بودند و مدت حکومت آنها نزدیک به سه هزار سال بوده است (تا انتهای قرن پنجم میلادی) (۵) که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱- ریان بن ولید فرعون معاصر حضرت یوسف (علیه السلام) (۶)

۲- قابوس بن مصعب معاصر ولادت حضرت موسی (علیه السلام)

۳- ولید بن مصعب یا ولید بن قابوس، فرعون زمان خروج موسی (علیه السلام) (۷)

فرعون در قرآن:

لفظ فرعون ۷۴ بار در قرآن آمده و در داستانهای بنی اسرائیل و موسی (علیه السلام) به

۱- (بقره / ۵۰ - ۴۹ / ۲؛ اعراف / ۱۳۶ - ۱۳۰ / ۷؛ انفال / ۵۲ / ۸، ۵۴). مأخذ: رضا، محمد رشید، المنار، بیروت، ۱۳۹۳ ق؛

طباطبائی، محمدحسین، المیزان، بیروت، ۱۴۰۰ ق؛ طنطاوی، الجواهر، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛ قرآن کریم. محمدعلی مولوی

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ج ۳، ص ۴۳.

۳- مصطفوی، حسن؛ التحقيق، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸، چاپ اول، ج ۹، ص ۶۷.

۴- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چاپ چهاردهم، ج ۶، ص ۲۸۰.

۵- التحقيق، پیشین، ص ۶۵.

۶- فرعون معاصر حضرت یوسف (ع) با لفظ ملک یاد شده است.

۷- شبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول، ص ۷۸۳.

چشم می خورد و محل زندگی آنها سرزمین مصر بوده است، البته در قرآن به اسم فرعون معاصر حضرت موسی (علیه السلام) تصریح نشده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاستهای شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. (۱)

فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و می گفت:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲)

«وگفت من پروردگار برتر شما هستم»

سپس پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت می کند:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (۳)

«و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدایی جز خودم برای شما ندارم».

دشمن سرسخت بنی اسرائیل بود و پسران آنها را می کشت و دختران را برای خدمتکاری زنده می گذاشت، (۴) به عقیده او و قومش، بنی اسرائیل بردگان و خدمتگزاران آنها بودند. (۵)

رسالت حضرت موسی (علیه السلام):

خداوند موسی (۷) را همراه برادرش هارون به سوی فرعون فرستاد تا بنی اسرائیل را از چنگال او آزاد کند. (۶) اما فرعون در مقابله با موسی (علیه السلام)، استکبار ورزید:

«فَأَسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (۷) «اما آنها (فرعون و اطرافیان) تکبر کردند و آنها

۱- حسین دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸، ص ۳۶.

۲- نازعات / ۲۴) ترجمه آیات از آیه الله مکارم شیرازی می باشد)

۳- قصص / ۳۸.

۴- اعراف / ۱۴۱.

۵- مؤمنون / ۴۷؛ قرشی، علی اکبر، قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازدهم، ج ۵، ص ۱۶۵ ج ۱۶۴.

۶- شعرا / ۱۶.

۷- مؤمنون / ۴۶.

مردمی برتری جوی بودند».

و نسبت جنون به موسی (علیه السلام) می دهد:

«قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»^(۱)

«فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است».

و موسی را ساحر می خواند:

«إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»^(۲) «این ساحری آگاه است»

مردم را علیه موسی (۷) تحریک می کند و ساحران را برای مقابله با او می فرستد^(۳) و تصمیم به قتل موسی می گیرد^(۴) که با مداخله مؤمن آل فرعون منصرف می شود.^(۵)

آل فرعون به بلاهایی دچار شدند^(۶) اما باز هم دست از استکبار برنداشتند تا سرانجام دستور کوچ بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) داده می شود.^(۷)

سرانجام بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی (علیه السلام) از مصر خارج می شوند و به دریا می رسند (اینکه دقیقاً دریا بوده یا رود نیل مورد اختلاف است)، موسی (علیه السلام) با معجزه خود دریا را می شکافد و بنی اسرائیل از آن عبور می کنند.

فرعون نیز که با سپاه فراوانی به دنبال ایشان بود وارد جاده های دریایی می شود، ناگهان دریا به هم آمده، فرعونیان را در خود غرق می کند.^(۸)

فرعون در آخرین لحظات ایمان می آورد ولی چون ایمان او از روی اضطرار بوده پذیرفته نمی شود.

۱- شعر/ ۲۷.

۲- شعر/ ۳۴.

۳- شعر/ ۳۵-۴۹.

۴- غافر/ ۲۶.

۵- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، قصه های قرآن در تفسیر نمونه، تدریس حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

۱۳۸۱، ص ۲۵۰-۲۷۰.

۶- اعراف/ ۱۳۳.

۷- شعر/ ۵۲.

«قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱)»

«گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد و من از مسلمین هستم»

بدن او به ساحل می آید تا باعث عبرت مردم باشد:

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» (۲)

«ولی امروز بدنت را (از آب) نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی».

در سوره های زیاد قرآن کریم از قدرت و نیروی عظیم فرعون، نام می برد تا جایی که به مقام ادعای الوهیت می رسد و به زیر دستان خود می گوید:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱) زخرف: ۵۱ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟»

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (نازعات ۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

این ادعاهای خدائی او را بگونه ای در کبر و نخوت و خود برتر بینی، غرق کرد و با فرستاده خداوند حضرت موسی علیه السلام مخالفت نمود، دیگر راه برگشتی در وجود خود نماند، و غضب پروردگار او و قومش را، فرا گرفت، هنگام غرق و نابود شدن گفت: انی آمنت برب موسی و هارون من به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردم، جبرئیل یک مشت گل به دهانش زد و گفت: أَلَاآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ حَالًا (که غرق می شوی) تو که قبلاً عصیان و نافرمانی می کردی؟!!!

حال جا دارد به تعدادی از آیات از چند سوره در این رابطه توجه نمائید.

زخرف: ۵۰ امّا هنگامی که عذاب را از آنها برطرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند! ۵۱ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت

۱- یونس / ۹۰.

۲- یونس / ۹۲.

مصر از آن من نیست، و این نه‌رها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ ۵۲ مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ ۵۳ (اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟! ۵۴ (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند! ۵۵ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. ۵۶ و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

دخان: ۱۷ ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد، ۱۸ (و به آنان گفت: امور) بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم! ۱۹ و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام! ۲۰ و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! ۲۱ و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! ۲۲ (آنها هیچ یک از این پندها را نپذیرفتند، و موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرمند! ۲۳ (به او دستور داده شد: بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید! ۲۴ (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق شده خواهند بود! ۲۵ (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند، ۲۶ و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانقیمت، ۲۷ و نعمتهای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! ۲۸ اینچنین بود ماجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! ۲۹ نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد! ۳۰ ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار رهایی بخشیدیم؛ ۳۱ از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود! ۳۲ ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، ۳۳ و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!

نازعات: ۲۰ سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد! ۲۱ اما او تکذیب و عصیان کرد! ۲۲ سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! ۲۳ و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، ۲۴ و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» ۲۵ از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! ۲۶ در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد!

در طول تاریخ از این نمونه های برجیده شدن و از میان برداشته شدن نسلها، زیاد بوده و هست و خواهد بود " لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِرُونَ " برای هر امتی وقت معین (و تعیین شده ای) هست وقتی که مهلتشان، به پایان رسید نه ساعتی به تأخیر می افتد و نه به جلو کشیده می شود (نه زودتر و نه دیرتر خواهد بود).

امام صادق علیه السلام به متوکل بن هارون راوی صحیفه سجادیه فرمود: فاطمَةُ عَلِيٍّ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّةٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ تَمَلَّكَ سُلْطَانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَلَكَهَا طَوْلُ هَذِهِ الْمَدِينَةِ فَلَوَطَاوَلْتَهُمُ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مَلِكِهِمْ ... پس خدای عز و جل پیغمبرش علیه السلام را آگاه نمود که بنی امیه پادشاهی و سروری این امت را در این مدت (هزارماه) بدست می گیرند، پس اگر کوهها با ایشان سرکشی کنند، بر آن کوهها بلندی می کنند (هرکس در این مدت با آنان در افتد شکست خورده و از بین می روند).

بعد جملاتی فرمود: «ماخرج ولايخرج منا أهل البيت الى قيام قائمنا أحد ليدفع ظلماً أو ينعش حقاً الا اصطلمته البليته و كان قيامه زياداً في مكروهنا و شيعتنا» هيچيك از ما اهل بيت تاروز قيام قائم ما (حججهن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف) برای جلوگیری از ستمی یا برای بپا داشتن حقی خروج نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی او را از بیخ بر کند و قیام او براندوه شیعیان ما بیفزاید.

از این گونه روایات در منابع ما زیاد آمده است و نتیجه این است که برای هر امتی

مدتی معین است برایش نه جلوگیری هست و نه عقب گردی، هرامت پس از پایان اجل و مهلتش، اگر مردم روی زمین گرد هم آیند آن را نگهدارند نمی توانند، همانگونه است اگر قبل از موعد و وقت تعیین شده هم اگر کوهها و کل مردم جمع شوند، نمی توانند آن را براندازند.

البته توجه داشته باشید، این مطلب دست ها و زبان های ما را نمی بندد که از جهاد در راه خدا و یا از تکلیف سنگین امر به معروف و نهی از منکر، شانه خالی کنیم! و دست بسته تسلیم دشمن شویم، ما باید به وظایف سنگین تبلیغ و در پیشبرد دین و مذهب حقه، عمل کرده و از سعی کوشش خود فروگذار نشویم، زیرا ما اطلاع نداریم و نمی دانیم اجل فلان قوم تا کی است ممکن است از بین رفتن آنها با وسیله ما باشد پس ما بهیچوجه نباید در برابر ظلم و ستم، از وظایف محوله، شانه خالی کنیم و دست بسته به دشمن تسلیم شویم.

در زمان خود ما چقدر از این جریان های از بین رفتن اقوام مختلف به وقوع پیوست روزی در عراق ملک فیصل دوم فرمان روای مطلق بود، آن ارتش و نیروئی که با فرماندهی عبدالکریم قاسم به کمک سوریه فرستاد، همان نیرو شبانه به بغداد برگشت و به کاخ سلطنتی یورش برد و تمام اعضای کاخ تا بچه شیرخوار و خود شاه را بادائیش و تا نخست وزیرش، قتل عام کردند و قدرت را به دست گرفتند، پس از مدتی عبدالکریم را، هم کارش عبدالسلام عارف از بین برد و او را رفیقش حسن البکر و او را نیز صدام حسین تکریتی از بین برد.

در عراق صدام با تحریک آمریکا و همپیمانانش پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هشت سال جنگ خونین را بر ایران تحمیل کرد و در نهایت خود صدام را نیز آمریکا بالشکر کشی به عراق، از میان برداشت و نابود نمود.

در لیبی کشور نفت خیز و ثروتمند، سرلشکر معمر قذافی با قدرت مطلقه چهل و چند سال حکمرانی کرد و با پول نفت همه کاره قاره آفریقا شده بود و در سایه آمریکا و کشورهای غربی به همه چیز رسیده بود، ولی در نهایت با قیام مردمی، به

دست انقلابیون جلوی چشم همگان، ذلیلانه کشته شد.

در مصر حسنی مبارک سی و چند سال حکومت کرد و آمریکا و اسرائیل و کشورهای غربی از او پشتیبانی می کردند ولی با تظاهرات میلیونی مردم از ریاست خلع شده و هنوز در میان قفس آهنین در پورت سعید مصر، روزهای آخر عمرش را سپری می کند و پیش از او هم در فاصله از بین رفتن ملک فاروق پادشاه مصر و حسنی مبارک چند نفر رئیس جمهور از جمله جمال عبدالناصر و انور سادات و غیره، کشته شدند.

در تونس زین العابدین بن علی را از تخت ریاست جمهوری، پائین کشیدند و از کشور فرار کرد و به عربستان سعودی پناهنده شد.

در یمن مردم آن کشور رئیس جمهور چندین ساله خود را وادار به استعفا و عزل نمودند و از کشور یمن فراری شد و قدرت نجومی اش از دستش رفت.

در افغانستان بعد از برداشته شدن ملک ظاهر شاه، بیش از سی و پنج سال می گذرد هنوز هم روی آرامش نمی بیند و فعلاً در زمان ریاست حامد کرزای آمریکا چندین سال است با نیروهای ناتو افغانستان را اشغال کرده و هر روز کشت و کشتار است.

در پاکستان چندین رئیس جمهور از میان برداشته شدند و نا آرامی ها، بیداد می کند و هر چند روز تروریست های طالبان و آمریکا، با بمب گذاری های متناوب، مردم بی گناه را به خاک و خون می کشند.

در بحرین دوسال است ملت بر علیه خاندان سلطنتی آل خلیفه قیام نموده و کشت و کشتار هنوز هم ادامه دارد.

شوروی دومین ابر قدرت جهان و متشکل از چند کشور، خیلی ساده و آسان، متلاشی شد و بهم ریخت و از بین رفت.

در ایران خودمان رضا شاه پهلوی احمد شاه قاجار را از بین برد و خود رضاشاه را چگونه انگلیسی ها، ذلیلانه بردند و جسدش را بر گرداندند بعد از او پسرش محمد

رضا شاه پس از بیش از سی سال سلطنت با پشتیبانی انگلیس و آمریکا، در نهایت و با پایان یافتن مدتش، قیام مردمی با رهبری امام خمینی (قده) ۲۶ مرداد سال ۱۳۵۷ شمسی ذلیلانه از ایران به مصر رفت و در آنجا نیز از دنیا رفت و در آنجا هم دفن گردید، بنا بنوشته بعضی از مجلات آمریکا زن رضا شاه مادر محمد رضا شاه در آمریکا در یکی از بیمارستان ها از دنیا رفت و هیچیک از فرزندانش که در آنجا بودند، پی جنازه اش نیامده و تحویل نگرفتند و در آخر شهرداری برداشته در یک قبرستان بیکس ها و گمنام ها به خاک سپرد.

البته اینها نمونه هائی از دور و بر کشور خود ما ایران بود که در زمان ما اتفاق افتاد و خیلی خلاصه به عرض رساندم چون مجلس بیش از این را اقتضا نمی کند.

واقعاً این جریان های تاریخی، سرمایه عبرت گیری و موعظه پذیر است که پس از آن همه نیرو و قدرت و ادعای ربوبیت و الوهیت، آخرش به کجا و به چه منتهی شد و نابود گردیده و افسانه تاریخی شدند

ماجرای کسی که توسط جنازه فرعون مسلمان شد

هنگامی که فرانسوا میتران در سال ۱۹۸۱ میلادی زمام امور فرانسه را بر عهده گرفت، از مصر تقاضا شد تا جسد مومیایی شده فرعون برای برخی آزمایش ها و تحقیقات به فرانسه منتقل شود.

هنگامی که هواپیمای حامل بزرگترین طاغوت تاریخ در فرانسه به زمین نشست، بسیاری از مسئولین کشور فرانسه و از جمله رئیس دولت و وزرایش در فرودگاه حاضر شده و از جسد طاغوت استقبال کردند.

پس از اتمام مراسم، جسد فرعون به مکانی با شرایط خاص در مرکز آثار فرانسه انتقال داده شد تا بزرگترین دانشمندان باستان شناس به همراه بهترین جراحان و کالبدشکافان فرانسه، آزمایشات خود را بر روی این جسد و کشف اسرار متعلق به آن شروع کنند.

رئیس این گروه تحقیق و ترمیم جسد یکی از بزرگترین دانشمندان فرانسه بنام پروفیسور موریس بوکای بود که برخلاف سایرین که قصد ترمیم جسد را داشتند او در صدد کشف راز و چگونگی مرگ این فرعون بود.

تحقیقات پروفیسور بوکای همچنان ادامه داشت تا اینکه در ساعات پایانی شب، نتایج نهایی ظاهر شد؛ بقایای نمکی که پس از ساعتها تحقیق بر جسد فرعون کشف شد دال بر این بود که او در دریا غرق شده و مرده است و پس از خارج کردن جسد او از دریا برای حفظ جسد، آن را مومیایی کرده اند. اما مسئله ی غریب و آنچه باعث تعجب بیش از حد پروفیسور بوکای شده بود این مسئله بود که چگونه این جسد سالم تر از سایر اجساد باقی مانده، درحالی که این جسد از دریا بیرون کشیده شده است. (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۶۸۱

وفسور موریس بوکای در حال آماده کردن گزارش نهایی در مورد کشف جدید (مرگ فرعون بوسیله غرق شدن در دریا و مومیایی جسد او بلافاصله پس از بیرون کشیدن از دریا) بود که یکی از حضار در گوشی به او یادآور شد که برای انتشار نتیجه تحقیق عجله نکند، چرا که نتیجه تحقیق کاملاً مطابق با نظر مسلمانان در مورد غرق شدن فرعون است.

ولی موریس بوکای بشدت این خبر را رد کرده و آن را بعید دانست. او بر این عقیده بود که رسیدن به چنین نتیجه ی بزرگی ممکن نیست مگر با پیشرفت علم و با استفاده از امکانات دقیق و پیشرفته کامپیوتری.

در جواب او یکی از حضار بیان کرد که قرآنی که مسلمانان به آن ایمان دارند قصه غرق شدن فرعون و سالم ماندن جثه ی او بعد از مرگ را خبر داده است.

تصویر منتسب به فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام

حیرت و سردرگمی پروفیسور دوچندان شد و از خود سوال می کرد که چگونه این امر ممکن است با توجه به اینکه این مومیایی در سال ۱۸۹۸ میلادی کشف شده است، در حالی که قرآن مسلمانان قبل از ۱۴۰۰ سال پیدا شده است؟

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳
ش. ۵.

چگونه با عقل جور در می آید در حالی که نه عرب و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته و زمان زیادی از کشف این مسئله نمیگذرد؟

موریس بوکای تمام شب به جسد مومیایی شده زل زده بود و در مورد سخن دوستش فکر می کرد که چگونه قرآن مسلمانان در مورد نجات جسد بعد از غرق سخن می گوید در حالی که کتاب مقدس آنها از غرق شدن فرعون در هنگام دنبال کردن موسی سخن میگوید اما از نجات جسد هیچ سخنی بمیان نمی آورد و با خود می گفت آیا امکان دارد این مومیایی همان فرعونی باشد که موسی را دنبال میکرد؟

و آیا ممکن است که حضرت محمد هزار سال قبل از این قضیه خبر داشته است؟

او در همان شب تورات و انجیل را بررسی کرد اما هیچ ذکری از نجات جسد فرعون به میان نیاورده بودند.

پس از اتمام تحقیق و ترمیم جسد فرعون، آن را به مصر باز گرداندند ولی موریس بوکای خاطرش آرام نگرفت تا اینکه تصمیم گرفت به کشورهای اسلامی سفر کند تا از صحت خبر در مورد ذکر نجات جسد فرعون توسط قرآن اطمینان حاصل نماید.

یکی از مسلمانان قرآن را باز کرد و این آیه را برای او تلاوت نمود:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ يونس ۹۲ ما امروز پیکرت را [از آب] نجات می دهیم تا عبرت آیندگان شوی، و همانا بسیاری از مردم از آیت های ما بی خبرند

این آیه او را بسیار تحت تأثیر قرار داد و لرزه بر اندام او انداخت و با صدای بلند فریاد زد: "من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم."

موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و دهها سال در مورد تطابق حقائق علمی کشف شده در عصر جدید با آیه های قرآن تحقیق کرد و حتی یک مورد از آیات قرآن را نیافت که با حقایق ثابت علمی تناقض

داشته باشد.

و بر ایمان او به کلام الله جل جلاله افزوده شد (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

حاصل تلاش سالها تحقیق این دانشمند فرانسوی کتاب "قرآن و تورات و انجیل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علوم جدید" بود.

مجلس ۵۳ نمرود و نمرودیان

بنابر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده، نسب او نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن حام بن نوح است.

"نمرود" واژه ای عبری به معنی "سخت و نیرومند" است. (۱) نمرود یکی از پادشاهان جبار بابل (عراق که فعلاً حله نامیده می شود و یکی از استانهای عراق) است که به شجاعت و قهرمانی معروف بوده و معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) می زیسته و به نجوم اعتقاد زیادی داشته است.

منجمین به او می گویند در مملکتش پسری متولد می شود که ملکش را از دست او خارج می کند، پس دستور می دهد تا هر مولود پسری که به دنیا می آید را بکشند. (۲)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«چهار کس پادشاهی روی زمین را به دست آوردند که دو نفرشان مؤمن و دو

۱- خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۷ ش، اول، ج ۲، ص ۲۲۷۳

۲- اعلام قرآن، شبستری، عبدالحسین؛ قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، اول، ص ۹۸۷

نفرشان کافر بودند: اما دو نفر مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و اما دو نفر کافر نمرود و بخت نصر بودند...» (۱)

به نقل از حضرت علی (علیه السلام) اولین کسی که بعد از حضرت نوح (علیه السلام) سکه های دینار و درهم را ساخت، نمرود بن کنعان بود. (۲)

روز بیست و پنجم ذی قعدة، هم روز «دحوالأرض» بود و هم سال روز

ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)، اما اینک برآنیم تا نگاهی بر زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام این امام همام بیافکنیم. (تعجب نکنید! عنوان امام در باره او، برگرفته شده از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره می باشد.)

تولد ابراهیم (علیه السلام)

منجمان و ستاره شناسان به نمرود بن کنعان که یکی از پادشاهان بزرگ بوده و در شهر «بابل» حکومت می کرد، گفتند: در این سال کودکی به دنیا می آید که هلاک و تباهی تو و پادشاهی ات به دست او خواهد بود، پس فرمان داد تا هر بچه ای را که در آن سال به دنیا آمد، کشتند و دستور داد که مردان از زنان دوری گزینند و کسانی را گماشت تا جست و جو کنند و هر زنی را که آبستن یافتند، او را تا هنگام زائیدن حبس نموده و زندانی می کردند، پس اگر پسر می زاید او را می کشتند و مادرش را آزاد می کردند و اگر دختر می زاید، مادر و دختر آزاد می شدند. چون مادر حضرت ابراهیم (علیه السلام) باردار شد و آبستنی او معلوم نبود، او برای تولد فرزندش از شهر بیرون رفته و از ترس نمرودیان به سوی غار و شکاف کوه گریخت و در آنجا فرزندش را به

۱- الخصال: شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ترجمه یعقوب جعفری، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۲ ش، اول، ج ۱، ص ۳۷۰

۲- علل الشرائع: شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ترجمه محمد جواد ذهنی، قم، مؤمنین، ۱۳۸ ش، اول، ج ۲، ص ۸۹۷

دنیا آورده و کودک را در جامه ای پیچیده و در غار نهاد و سنگ بزرگی را بر در آن گذارد و بازگشت، خدای متعال نیز روزی اش را در انگشت بزرگ او قرار داد، ابراهیم آن را مکیده و شیر از انگشتش روان گشته، می آشامید تا آن که پرورش یافته و به سن نوجوانی رسید.

آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مبارکه «انبیاء» به داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) اشاره دارد: (۱)

ریشه بت پرستی

گفته اند: اساس و پایه بت پرستی ستاره پرستی است؛ زیرا تغییر و دگرگون شدن در عالم و جهان را بر اثر نزدیک و دور شدن خورشید و ستارگان می دیدند و گمان می کردند، آنها خالق و آفریننده موجودات هستند و در تعظیم و بزرگ داشتن آنها می کوشیدند تا اینکه آنها را عبادت و پرستش کردند و چون دیدند گاهی پنهان می شوند برای هر ستاره ای بتی از آنچه به آن منسوب است، «مثلاً برای خورشید بتی از طلا و برای ماه بتی از نقره» ساختند و آن را به جای آن ستاره پرستیدند، پس از این رو، حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای بطلان و نادرستی بت پرستی، بطلان ستاره پرستی را دلیل آورده است.

هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!» و هنگامی که ماه را دید که سینه افق را می شکافد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که آن هم غروب کرد، گفت: «اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم

۱- «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛

بود.» و هنگامی که خورشید را دید که سینه افق را می شکافت، گفت: «این خدای من است؟ اینکه از همه بزرگ تر است!»
 اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «ای قوم من از شریک هایی که شما برای خدا می سازید، بیزارم!» من روی خود را به سوی
 کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده است، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم!» (۱)

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از شایستگی او آگاه بودیم. آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این
 مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟! گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می
 کنند. گفت: مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!

ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار توحید

بعد از آنکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن غوغای نسل کشی نمرودیان، متولد شده و در سایه لطف بی منتهای
 پروردگار عالم و تلاش های بی دریغ مادرش به دوران نوجوانی رسید. یکه و تنها پرچم توحید و یگانه پرستی برافراشت و
 مردم جاهل و نادان را به سوی حق و حق پرستی دعوت کرد. او با آنان گفت و گو کرده و با استدلال های منطقی آنان را به
 راه درست و سعادت‌مندانانه فرا می خواند.

قرآن گفت و گوی ابراهیم (علیه السلام) را با بت پرستان جاهل، این گونه نقل می کند:

آنان چون دیدند ابراهیم بر خلاف عقیده و باور مردم شهر سخن می گوید از روی تعجب گفتند: ای ابراهیم آیا به حق و
 راستی به سوی ما آمده ای؟ این سخن را از روی راستی می گویی یا این یک نوع بازی است و با ما شوخی می کنی؟!

۱- « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِمَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛

ابراهیم (علیه السلام) گفت: من از بازیکنان نبوده و شوخی نمی‌کنم؛ بلکه از روی حق و راستی می‌گویم: پروردگار شما پروردگار آسمان و زمین است. پروردگاری است که آن آسمان‌ها و زمین با آن شکل‌ها و پیکرها را آفریده است و من بر آنچه به شما گفتم، گواهی می‌دهم، در حقیقت سختم از روی علم و دانش و با دلیل و برهان است و مانند گفتار شما از روی تقلید و پیروی از دیگران نیست.

پس از آن ابراهیم (علیه السلام) با خود زمزمه کرد که: به خدا سوگند؛ هر آینه درباره شکستن بت‌هایتان نقشه‌ای خواهم کشید. پس از آن، پیش خود گفت: در روزی که عید و جشن می‌گیرید و برای تماشا از شهر بیرون می‌روید بت‌هایتان را نابود خواهم کرد. کسی از بستگان ابراهیم (علیه السلام) این زمزمه او را شنیده و به دیگران خبر داد که ابراهیم چنین می‌گفت.

مناظره حضرت ابراهیم با نمرود

نام نمرود در قرآن نیامده است و تنها در یک آیه از او یاد شده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...» (۱)

«آیا ندیدی (و آگاهی‌نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)»

بنا بر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده نام این شخص «نمرود بن کنعان» بوده است، (۲) وی اولین کسی بود که به محاجه و ستیز لفظی در مورد ذات خداوند

۱- بقره/ ۲۵۸، (ترجمه آیات از آیت الله مکارم شیرازی می‌باشد).

۲- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه، تدوین حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

۱۳۸۰ ش، اول، ص ۱۰۸

پرداخت. (۱)

«محاچه» به معنای چیره شدن با حجت بر خصم است؛ ولی برخی گویند مراد این آیه مجادله است زیرا کار نمرود مجادله به باطل بود که با هدف درهم کوبیدن حق صورت گرفت. (۲)

هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.

او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از افق مشرق می آورد. اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

بعد از آنکه خداوند متعال با قدرت لایزال خویش حضرت ابراهیم را از آتش هولناک و سوزان نمرودیان نجات داد، آنان در بهت و حیرت فرو رفتند و به قدرت خدای ابراهیم متوجه شدند.

به همین دلیل، نمرود، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را احضار کرد و از او پرسید: خدای تو کیست؟ که مردم را به پرستش او دعوت می کنی؟ مگر جز من، خدایی وجود دارد؟ چرا میان مردم تفرقه و اختلاف ایجاد می کنی؟ و چرا بت های آنها را شکسته ای؟ اصلاً به من بگو خدای تو چه کسی است؟ ابراهیم گفت: خدای من، آن کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم، از روی مغالطه دستور داد، دو زندانی را حاضر کردند و فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد!

ابراهیم گفت: اگر راست می گویی آن را که کشته ای زنده کن! بعد فرمود: از این

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۲- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۶ ش، اول، ج ۱۲، ص ۲۲۷

گذشته خدای من آن کسی است که همه روزه آفتاب عالمتاب را از افق مشرق می آورد و اگر راست می گویی - که حاکم بر جهان هستی - تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد و آثار عجز و زبونی در او آشکار شد؛ ولی باز هم دست از عناد برداشت و فقط از ترس رسوایی ابراهیم (علیه السلام) را آزاد کرد و سپس دستور داد او را از شهر بیرون کنند تا کسی از آن پس از وی پیروی نکند.

مشهور است روزی نمرود و مردم شهر برای برپایی جشنی به خارج شهر رفتند وقتی بازگشتند دیدند تمام بتها شکسته شده، بعد از اینکه معلوم شد شکستن بتها کار ابراهیم (علیه السلام) است، او را به آتش افکندند تا انتقام این کار را از او بگیرند ولی خداوند، آتش را بر خلیل الله (علیه السلام) سرد نمود. (۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده:

«این ماجرا (مخاصمه) بعد از انداختن ابراهیم در آتش واقع شده و محاصره و مخاصمه نمرود با ابراهیم از روی طغیان و سرکشی بوده و به اعتبار اینکه خداوند به او ملک و حکومت اعطاء کرده خود را ربّ مردم پنداشته و ملک در اینجا به معنای نعمتهای دنیوی است که خداوند آن را در دنیا بر مؤمن و کافر عرضه می دارد، اما ملک به معنای تملیک امر و نهی و تدبیر امور مردم و وجوب اطاعت مردم، اعطای آن از جانب خداوند فقط بر کسانی جایز است که اهل صلاح و سداد و رشد و هدایت باشند که مسلماً چنین کسانی جز پیامبر و اهل بیت طاهرین او نخواهند بود که ایشان به همه احتیاجات مردم از ابتدا تا انتها آگاهی و علم دارند.» (۲)

نمرود خود مشرک بوده و ادعای خدایی می کرد و خود را خالق می پنداشته

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۱۹۱-۱۹۵

۲- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص

۱۶۱

است، از ابراهیم پرسید خدای تو کیست؟ ابراهیم (علیه السلام) پاسخ می‌دهد:

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (۱)

«هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.»

نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، با این حال خود را هم «اله» می‌دانست، و بلکه خود را از بالاترین خدایان می‌پنداشت از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که محاجه و بگومگویی که بین نمرود و ابراهیم (علیه السلام) واقع شده این بوده که ابراهیم (علیه السلام) رب خود را تنها الله می‌دانست. و نمرود در پاسخ گفته بود من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم، و به همین جهت موقعی که ابراهیم (علیه السلام) علیه ادعای او چنین استدلال کرد که «پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»، او در جواب ابراهیم (علیه السلام)، برای خود همان وصفی را ادعا کرد که ابراهیم (علیه السلام) آن را وصف پروردگار خود می‌دانست، تا او را مجبور کند در برابرش خاضع شود و به عبادتش پردازد. (۲) گفت:

«قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ» (۳) «گفت من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!»

نمرود برای اغفال مردم راه تزویر پیش می‌گیرد و برای اثبات این مدعای دروغین دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند، سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟! (۴)

این سخن نمرود از نادانی و بیگانگی او از حقیقت، بر می‌خواست چرا که او تنها

۱- بقره / ۲۵۸

۲- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، انشانت اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش، پنجم، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳- بقره / ۲۵۸

۴- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، اول، ج ۲، ص ۲۸۸.

به واژه‌های بدون معنا تکیه می‌کرد و به گونه‌ای که نه مفهوم زنده ساختن را می‌دانست نه میراندن را. (۱) در ادامه ابراهیم (علیه السلام) در برابر مغالطه این عنصر خودکامه دست به استدلالی روشن می‌زند تا هم نمرود را به زانو درآورد هم ساده لوحان اطراف او را سر عقل آورد، لذا می‌گوید:

«قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (۲) «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی) خورشید را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد.»

نمرود کافر، متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیان و دلیلی نداشت که بگوید، اما ممکن بود متقابلاً همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد، پس چرا چنین درخواستی نکرد؟

دو جواب برای این سؤال گفته‌اند:

۱- نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه‌های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود.

۲- خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید. (۳)

نمرود به قصد پیروزی بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) وارد گفتگو شده بود ولی در مقابل شکوه و اقتدار پیامبر خدا، خوار و ذلیل گشت. از آن پس همواره می‌ترسید

۱- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲
۲- ۱۶- بقره / ۲۵۸.

۳- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲.

ابراهیم (علیه السلام) حکومتش را ریشه کن سازد، بنابراین به صورت ظاهر با او کاری نداشت، ولی همیشه در کمین بود تا روزی انتقام خود را از او بگیرد. (۱) (که البته هرگز موفق به چنین کاری نشد!)

سرانجام نمرود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«به راستی، سخت عذاب ترین مردم در روز رستاخیز، هفت نفرند: قابیل فرزند آدم (علیه السلام) که برادرش را کشت، نمرود که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) در باره پروردگارش محاجه نمود، دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و مسیحی نمودند، فرعون که گفت: (من پروردگار بلند مرتبه شمایم) و دو نفر از این امت که یکی از دیگری بدتر است و در تابوتی شیشه ای در شکافی در زیر دریاهایی از آتش باشند.» (۲)

کوتاه سخن این که نمرود در برابر حضرت ابراهیم علیه السلام ایستادگی نمود و از قبول حق، امتناع ورزید و حتی بادستور او تعدادی شتر مرغ پرورش دادند و چند روز گرسنه نگهداشتند و صندوقی ساخته بر پشت آنها بستند و خود در میان صندوق نشست و گوشت تعدادی از پرندگان را از صندوق آویختند، شتر مرغها با دیدن گوشت بالای سرشان، به پرواز در آمدند که از آن گوشتها بخورند و منقارشان نمی رسید تا جائی که نمرود میان خود و زمین را دود و بخار دید.

در این هنگام به آسمان تیر اندازی کرد به خیالش خدای ابراهیم را می زند، فرشتگان با دستور خداوند یک ماهی را جلوی تیر او گرفت و به آن اصابت کرد و آن

- ۱- جادالمولی، محمد احمد و دیگران؛ قصه های قرآن، ترجمه مصطفی زمانی، قم، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۵ ش، چهارم، ص ۸۴
- ۲- شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه صادق حسن زاده، تهران، ارمان طوبی، ۱۳۸۲ ش، اول، ص ۴۹۵، مقداری از نوشته: علی محمودی استفاده شده است.

را از بدن ماهی کشید و به صندوق نمرود انداخت و او تیر خون آلود را که دید خوش حال شد و گوشت ها را باز کرد و انداخت پایین، شتر مرغ های گرسنه برگشتند گوشت ها را بگیرند تا بزمین رسیدند و تیر رابه مردم نشان داد من خدای ابراهیم را کشتم.

و با دستور او میان دو کوه را پر از هیزم نمودند و آتش زدند و ابراهیم علیه السلام را با منجیق به سوی آتش پرتاب کردند و خداوند دستور داد جبرئیل او را درهوا گرفت و آتش هم با یک فرمان یا نَارُ كُونِي بَزْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ اى آتش سرد و سالم باش به ابراهیم آتش هم به او گلستان شد که در روایت آمده است اگر کلمه وسلاماً نمی آمد آن حضرت در میان آتش از سرما می مرد.

بالاخره نمرود از ترس مرگ خود را در میان ارتش قوی و اطاق از فولاد ساخته شده قرار داد و کاملاً مواظبند، کسی به اطاق نزدیک نشود، یک وقت دیدند پشه پر شکسته ای از سوراخ اطاق داخل شد و نمرود به سر زنان بیرون آمد و دستور داد پهلوانان به سرش بکوبند و زدند و زدند آخر، سر متلاشی شد و آن پشه پر شکسته از میان مغزش به پرواز در آمد و رفت.

و در نقل دیگر است خداوند پشه ای را بر نمرود مسلط ساخت، آن موجود ناتوان روی لب نمرود نشست و آن را گزید، سپس به سوراخ بینی او وارد شد و از آنجا به مغزش راه یافت و پس از چهل روز شکنجه و کیفر سرانجام وی را نابود ساخت. (۱)

کسی که خود را خدای جهان می خواند نتوانست در برابر پشه ای، قدرت نمایی کند.

آخر روزی هم فرارسید مرد با آن قدرت را با یک موجود ناقص و ناتوان اعدام نمود. جَلَّ الخالق.

نمرود با دخترش، رعضه در جایگاه ویژه سلطنتی نشسته و منظره آتش انداختن حضرت ابراهیم را نگاه می کردند، رعضه برای آنکه صحنه را بهتر ببیند، در بالای بلندی ایستاد؛ اما با کمال ناباوری، ابراهیم (علیه السلام) را در میان آتش، در یک گلستان دید. رعضه با صدای بلند گفت: ای ابراهیم این چه حال است که آتش تو را نمی سوزاند.

حضرت جواب داد: هر کس در زبانش پیوسته «بسم الله» بگوید و قلبش مملو از معرفت الهی باشد، آتش برای او اثر ندارد. رعضه گفت: من هم مایلیم با تو همراه باشم. ابراهیم فرمود بگو: «لا اله الا الله، ابراهیم خلیل الله و بعد از آن در آتش بیا». او این کلام را گفت و قدم در آتش نهاد و خود را نزد ابراهیم رساند و در حضورش ایمان آورد. آنگاه به سلامت به حضور پدر برگشت.

نمرود با دیدن این صحنه مبهوت و متعجب شد؛ ولی در عین حال به خاطر ترس از مملکتش و عشق و علاقه به ریاست، او را از ایمان به خداوند تبارک و تعالی بازداشت. سپس خواست دختر را با پند و اندرز از راه توحید بازگرداند؛ ولی اثر نکرد. او را تهدید کرد. سودی نبخشید تا اینکه دستور داد او را در میان آفتاب سوزان به چهار میخ کشیدند. در این موقع پروردگار مهربان به جبرئیل امین فرمان داد: «بنده مرا دریاب.» جبرئیل رعضه را از آن مهلکه رهانیده و به محضر خلیل آورد.

رعضه در تمام مشقت ها با حضرت ابراهیم (علیه السلام) همراه بود تا آن که حضرت او را به همسری یکی از فرزندانش درآورد و خدای تعالی فرزندانى به آنها عنایت فرمود که همه بر مسند نبوت و پیامبری قرار گرفتند. (۱)

مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید

پر واضح است که در همه کارها، اگر خود خبره نباشیم، برای سالم ماندن از اشتباه و ضرر و زیان و مغبون نشدن، باید از خبره های آن کار یا فن، استفاده کنیم.

مثلاً- اگر بخواهیم ساختمان بسازیم باید از مهندس و معمار اگر طلائی نیاز داریم، باید از طلافروش و یا فرشی می خریم از فرش فروش و. و. بپرسیم و استفاده کنیم تا کلاه سرمان نرود.

و همچنین اگر بخواهیم از مسائل دینی و شریعتی، بهره مند شویم، یا باید خود خبره باشیم و یا از وجود خبرگان، بهره ببریم.

این خبرگان را مراجع تقلید یا مجتهد و یا کارشناس یا این بهره برداری، را تقلید یا تبعیت و یا با هر نامی بنامیم، باید استفاده نمائیم یعنی اگر خود خبره نباشیم و از کارشناسان دینی استفاده نکنیم، دچار اشتباه شده و بیراهه خواهیم رفت.

حال به تعدادی از آیات مربوطه گوش فرا دهیم.

۱- فَسَيُلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نحل: ۴۳ و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!

۲- وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ آل عمران: ۷ در حالی که تأویل آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب)، گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ زمر: ۹ (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!»

این آیات که تلاوت نمودم صراحتاً به ما دستور می دهد از نظرات دانشمندان و دانایان، در هر رشته ای باشد، تبعیت نموده و استفاده نماییم.

و نیز روایات فراوان به دست ما رسیده است و ما را وادار و الزام می کند، باید از وجود فقهاء و مراجع دینی، استفاده کرده و از خبرویت و تخصص آنها بهره مند شویم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وَأَمَّا مِنَ الْفُقَهَاءِ مَنْ كَانَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ (۱) و اما از فقهاء هر کدام نگهدارنده نفس خود از خواسته آن باشد، نگهبان دین خود، مخالف هوا و هوس و فرمان بردار دستور مولایش باشد، پس برای عوام (واجب) است به او تقلید کرده (و از او تبعیت نمایند).

در این روایت دستور صریح داده است که هر کس دارای آن صفات باشد، باید از تشخیص و تحقیق او، متابعت نمایند.

۱- الاحتجاج الطبرسی: ج ۲ ص ۲۶۳ و کتاب های فقهی و حدیثی از آن حضرت.

درست است رسیدن به این مقام و متصف شدن با این صفات، خیلی زحمت می خواهد، تابشود مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و امثال این ها که واقعاً هر کدام این بزرگان در زمان خود تالی تلو معصوم بودند و بس.

علامه حلی

جمال الدین حسن، فقیه بزرگ شیعه و از مفاخر علما در اصول، کلام، حدیث، تفسیر، منطق، فلسفه، ادبیات عرب، ریاضی، رجال و در تمام این علوم صاحب تالیفات است. در حدود یکصد کتاب از آثار او شناسایی شده که بعضی مانند تذکره الفقهاء کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی دارد که غالب آنها در زمان های بعد، از طرف فقهاء شرح داده شده است.

پدرش سدید الدین یوسف ابن مطهر حلی، از دانشمندان و فقهای بزرگ و بسیار شجاع و با تدبیر، مادرش زنی فاضله و بلند مرتبه از خاندان بنی سعید، برادرش رضی الدین صاحب «العددالقویه لدفع المخاوف الیومه» که سیزده سال از علامه بزرگتر بود. خواهرش همسر مجدالدین ابوالفوارس که دو فرزند او از شاگردان علامه بودند. لقب او آیت الله، و جمال الدین فاضل بود و کنیه اش "ابومنصور" و "ابن مطهر" در سخنان بزرگان از او با لقب "علامه" و "علامه دهر" نام برده شده است.

علامه حلی در ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ ه. ق، در شهر حله در حله سیفیه (محلی بین بغداد و نجف) به دنیا آمد. از همان کودکی در محضر پدر، علوم تفسیر، حدیث و صرف و نحو را یاد گرفت، آنگاه در خدمت دایی خود "نجم الدین حلی" معروف به محقق حلی به تحصیل علم پرداخت. او آنقدر هوش و استعداد سرشار و حدیث در کار و علاقه به تعلیم علوم مختلف نزد اساتید بزرگ از خود نشان داد که خیلی زود تمام مدارج علمی را طی کرد و آنطور که نقل کرده اند: هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که به درجه اجتهاد رسید و در جوانی به تالیفات پرداخت. در سن ۲۶ سالگی به نگارش فقه و اصول مشغول شد بطوری که آثارش امروزه جزء مهمترین کتب شیعه

و مورد استفاده دانشمندان است. علامه حلی یکی از پرکارترین و موفق ترین فقهای نامدار شیعه از نظر تالیف به شمار می آید. طبق شمارشی که از تالیفات او به عمل آورده اند با تقسیم به روزهای عمر او، به هزار سطر در هر روز عمر او رسیده است.

آنچه که باعث شد شهرت علامه، بیشتر شود، فتوایی بود که این دانشمند درباره بطلان طلاق که الجایتو (سلطان محمد خدا بنده، از پادشاهان مغول) همسر محبوبش را داده بود، خلاصه ماجرا اینست که "الجایتو" روزی از همسرش عصبانی می شود و او را در یک مجلس، سه طلاقه کرد و بعد از آن پشیمان شد و درباره حلال شدن همسرش سوال می کرد بنابر مذهب اهل تسنن فقهای اهل سنت گفتند هیچ راهی نیست. بالاخره بعضی او را از وجود فقهی از حله با خبر کردند که او اینگونه طلاق را اصلا باطل می داند. سلطان با اینکه با اعتراض درباریان مواجه شد ولی به دنبال علامه حلی فرستاد. روزی که علامه را به کاخ سلطنت خواند، تمام علمای چهار مذهب اهل تسنن را هم، دعوت کرد در حضور سلطان با او بحث کنند، آنها هم تباری کردند مجلس را طوری تنگ نمایند و هنگام ورود او، برای نشستن جا نداشته باشد و سبک شود.

علامه وقتی که وارد قصر شد نعلین (دمپایی بی ارزش) خود را برداشت و به بغلش زد، وارد مجلس شد سلام کرد، دید جائی برای نشستن نیست ولی کنار سلطان جا هست، مستقیم رفت و کنار شاه نشست!!.

علمای مجلس به شاه گفتند: اعلیحضرت نگفتیم این را دعوت نکن حالا- بین نه ادب دارد و نه معرفت، به شما ادای احترام نکرد و به خاک نیفتاد و کفش بی قیمتش را با خود آورد و کنار شما نشست، شاه خودش هم ناراحت شد ولی میهمانی بود که خود دعوت کرده قبل از صحبت: علت این کارهایش را پرسید.

علامه فرمود: آیا شما افضلید یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟! گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ پرسید آیا اصحاب و غیر اصحاب او: موقع شرفیابی به خاک می افتادند؟! نه سلام می کردند منهم سلام کردم، اما سبب نشستن در کنار شما، خداوند در قرآن کریم

فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مجادله: ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است! منمهم دیدم اینها به قرآن عمل نکردند و به من جا ندادند، کنار شما جابود اینجا نشستم و اما دمپائی را بغل زدم ترسیدم علمای مالکی آن را بدزدند آنگونه که مالک نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دزدید!! علمای مالکی فریاد کشیدند خجالت بکش کی مالک امام ما پیغمبر را دید تا کفشش را بدزدد، گفت: ببخشید اشتباه کردم احمد حنبل دزدید، حنبلی ها داد زدند حیا کن کی امام ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد، کم مکث نمود و گفت:

ابوحنیفه دزدید، حنفی ها جیغ کشیدند خجالت نمی کشی کی امام ما پیغمبر را دیده؛ گفت حتماً محمد بن ادریس شافعی بود آنها هم صدایشان بلند شد این شیخ هیچ چیز بلد نیست، شاه او را دعوت کرده است.

علامه گفت: شاه شنیدند که هیچکدام از ائمه اینها زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده اما امام ما حضرت علی علیه السلام پیش برنده پرچم اسلام و داماد او و شب و روز، در خدمت او بود، و در مذهب ما (شیعه) سه طلاقه کردن در یک مجلس مردود است و این طلاق باطل است و دلایل حکم خود و حقانیت مذهب شیعه را اثبات کرد. الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در این موقع بود که به مذهب شیعه گروید و دستور داد که بنام امامان دوازده گانه خطبه خوانند و سکه زدند. علامه و پسرش مدتی در مراغه اقامت داشت و در سلطانیه که مرکز حکومت (الجایتو) پادشاه مغول ایران بود، به بحث های کلامی با سایر علما پرداخت. او آنقدر حاضر جواب و مستدل حرف می زد که بر تمام رقیبان پیروز می شد.

در تاریخ زندگانی مرجع جامع الشرايط سیزده ساله یعنی علامه حلّی قدس سره که عالم تشیع دوسال تمام انتظار کشیدند تا او، به حد بلوغ برسد و همگی از او تقلید نمایند.

در اثر مورد توجه بودنش که بهر جا می رفت از او استقبال نموده و ادای احترام می کردند، روزی به خادمش فرمود: من می خواهم بطور خصوصی به کربلا مشرف شوم نباید کسی متوجه شود و به کسی هم نگو.

از حلّه که نام قدیمی آن «بابل» می باشد و از شهرهای تاریخ دار و با سابقه عراق است و روزگاری هم پایتخت بخت النّصر که هزار و پانصد و پانزده سال عمر کرد و در آن شهر عجایب هفتگانه را آفرید، بود و فعالان یکی از استان های کشور عراق می باشد، بیرون آمد و به سوی کربلا حرکت نمود و چون تنها مسیر را طی می کرد، حوصله اش تنگ شد، یک وقت دید یک کشاورز بیل بر دوش گذاشته از میان نخلستان، بیرون آمد و به علامه سلام کرد و در کنار او راه می رفت.

علامه فرصت را غنیمت شمرد که اقلّاً چند مسئله سبک و آسان از این کشاورز بپرسم و مقداری سرگرم شوم، مسئله را مطرح نمود دید بارک الله اخالعرب پاسخ صحیح داد، مسئله دیگر باز، جواب داد مسئله هرچه سنگین تر نمود جواب شنید تا رسید به جایی که خودش در فقه آن را از روی قاعده حل کرده بود، دید برادر عرب برخلاف نظر ایشان، فتوا داد، علامه گفت: برادر! در این مورد از ائمه علیهم السلام که روایت نداریم و این پاسخ شما هم برخلاف قواعد فقهی است؟!، اخالعرب جواب داد، چرا روایت نداریم مگر در کتاب «تهذیب الاحکام» که دارید، در فلان صفحه و فلان سطر، در این مورد روایت نداریم.

علامه در اینجا به فکر فرورفت، این عرب از کجا می داند که من آن کتاب را دارم و با کدام خط نوشته شده است و در کدام صفحه و سطر است، خواست مؤدبانه به شناختن این شخصیت، پی ببرد و سؤال کرد آقا یک مسئله دیگر، در میان علماء مورد بحث است، آیا در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، می شود آن حضرت را دید یا نه؟! این را گفت اما از بس خود را باخته بود، دستهایش

می لرزید و تازیانه اش از دستش افتاد.

دید اخیال عرب خم شد و تازیانه را دو دستی جلوی علامه آورد و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود!!

چشم علامه به سیاهی رفته و سرش گیج رفت به حال عادی که برگشت، دید نه اخیال عرب هست و نه از همراه خبری.

بلی عزیزان اینها نیستند حکومت کنندگان بر هوای نفس و مهار کنندگان خواسته های آن!؛ و این هاینده مصداق کامل فرمایش امام صادق علیه السلام و دستور خود حضرت ولی عصر و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جواب اسحاق بن یعقوب کلینی قدس سره فرمود: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حججه الله علیهم (۱) اما در حوادث پیش آمده، به راویان احادیث ما رجوع کنید، آنها حجت من بر شما و من حجت خدایم. (یعنی در نتیجه آنها حجت خدا هستند بر شما).

در یکی از مجالس گذشته در باره ارزش علم و دانش و عالم ودانایان از نظر دین اسلام، صحبت کردم، که دین ما به صاحبان علم و علماء چقدر بها داده و محترم می شمارد، چرا؟

حال در مورد انواع نفسها (که در فرمایش امام علیه السلام مخالف الهواه) صحبتی داشته باشیم.

در وجود انسان، دو نیروی متضاد قوی، همیشه در مبارزه و دست و پنجه نرم می کنند ۱- عقل ۲- نفس، عقل آن نیروی خدا دادی که دائم با نفس در مبارزه است، تا آدمی را به ساحل نجات بکشد ولی نفس برخلاف آن، در فعالیت است

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، حدیث ۴ (ب) الغیبه، ص ۲۹۰، حدیث ۲۴۷ احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹ (د) بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، حدیث ۱۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۰، حدیث ۱۳ وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۶، ص ۱۲۳، روایت ۲۲۱۵.

آدمی را به بیراهه کشانده و از پرتگاه رها سازد.

خواسته های عقل و خرد، سعادت و خوشبختی و راهنمایی به کمالات و در پایان زندگی شیرین ابدیت است ولی نفس بر خلاف آن به سوی بدبختی و فرو رفتگی در منجلاب فساد و تباهی و در نهایت آتش سوزان است.

هر کدام از این دو، قشون های متعددی دارند، هم عقل و هم نفس از انواع سربازها و یاران و یاوران استفاده می کنند.

خود نفس دارای انواع و اقسام گوناگون است، بعضی خوب و زیبا و برخی بد و زشت است، به تقسیم بندی بعدی توجه نمائید.

انواع نفسها

۱- اماره،

این نوع نفس کارش واداشتن انسان ها به بدی ها و سوق دهنده به سوی زشتی هاست.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ يوسف: ۵۳ من هرگز خودم را تیرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

۲- لَوَّامه

این دسته از نفسها، توبیخ کننده و ملامت گر آدمیان درباره اعمال و افعال زشت و ناپسند آنهاست.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ قیامه: ۲ و سوگند به (نفس لَوَّامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است)!

۳- مطمئنه

صاحبان این قسم از نفسها، دارای روح آرام و وجدان سالم و دور از وسوسه های

شیطانی و بری ء از صفات مذموم و زشت است.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) فجر: ۲۷ تو ای روح آرام یافته! ۲۸ به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است، ۲۹ پس در سلک بندگانم در آی، ۳۰ و در بهشتم وارد شو!

۴- ملهمه

این گونه نفسها دارای نیروی تشخیص دهنده خوبیها از بدیها و نیکیها از زشتیها و الهام شده شناخت فجورها از تقواهاست.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس: ۸ سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است،

۵ مسّوله

تسویل به معنای آرایشگر و زینت دهنده و جلوه دهنده برخلاف واقع، می باشد.

وَ جَاؤُا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ يوسف: ۱۸ و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می گوئید، از خداوند یاری می طلبم!»

قَالَ بَصِيرَةٌ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَتَبَضَّتْ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي طه: ۹۶ گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

۶ مزوره تزویرگر و حيله کننده و فریب دهنده!

هریک از این اقسام نفسها، کارشان جداگانه و مستقل، می باشد

چنان که متوجه شدید از انواع نفس، بعضی خوب و به خوبیها امر میکند که باید از آن پیروی نمود و تغذیه کرد.

تغذیه نفس یعنی وقتی که نیاز به آرامش بخشیدن و تغذیه آن، با انواع و اقسام راههای خداپسندانه، مورد تشویق قرار داده و سفارش بزرگان دین و حکمای جوامع بشری را درباره آنها، اجرا نمائیم.

امیر علیه السلام فرمود: رُوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ

نفس های خودتان را بانوآوری های حکمت، روح دهید (و راحت نمائید) چون نفس هم خسته می شود مانند خسته شدن بدنها.

امام صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ الْاَرْوَاحَ تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْاَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.

همانا روح ها خسته می شود مانند خستگی بدنهای پس برایش از لطایف و نوآوری حکمت، تزریق نمائید.

اِنَّ لِلْقُلُوبِ اِقْبَالَ وَاَدْبَارًا فَاِذَا اَقْبَلَتْ فَاقْبَلُوا اِلَى النِّوَافِلِ وَاِذَا اَدْبَرَتْ فَدَعُوْهَا.

برای دلها یک پیش آمدی و عقب گردی هست، وقتی که پیش آمد به نافله ها رو آورید و وقتی عقب گشت، رهایش سازید.

از عبدالله بن عباس نقل شده است پس از فارغ شدن از درس تفسیر، به شاگردانش می گفت: حَضُّونَا حَضُّونَا مَارَا خَوْشِحَالٍ كُنَيْدٌ وَحِظُّ نَفْسٍ دَهَيْدٌ، شاگردها شروع می کردند به ذکر قصه ها و داستانها و اشعار و ظریفه ها.

عاقل کسی است که شب و روزش را به چهار قسمت تقسیم کند ساعتی با خدا مناجات کند و سخن گوید، ساعتی خود را محاسبه نماید و بررسی نماید، و ساعتی در باره خود تفکر کند که چه چیزی ها و چکارهائی در وجود او به کار رفته است و ساعتی به حظ نفس و خوشگذرانی آن از طریق حلال، مشغول باشد که این کار او کمک و یار و یاور آن یکی ساعت هاست.

و بعضی از نفسها ها بد و به بدیها دعوت می کند که این قسم از نفسها از جنود شیطان و قسم اول از جنود خداست که دستور خدا و رهبران دین این است که با

اوامر نفس اماره به سوء و خواسته های نفس تسویل کننده به بدی، مخالفت کرده و از هوا و هوس آنها دوری نمائیم.

البته به خوبی می دانیم که تمام فجایع و جنایت های واقع در دنیا از قبیل قتل ها و ظلمها و تجاوزها و حق کشی ها و از بین بردن حقوق مردم و. و. همه از تسویلات نفس و به بدی امر کننده آن است.

هرون الرشید عباسی شبی به پسرانش که از او در مدینه منوره سؤال کردند، پدر امروز آن شخصیتی که به دیدارت آمد و تو از جای بلند شده و او را استقبال نمودی و در برابرش به زانو نشستی و آن همه تعظیم و تبجیل نمودی، که بود؟! گفت: پسرانم در هر زمان خدا را در روی زمین حجتی وجود دارد، حجت خدا در زمان ما همان شخص بود که دیدید و از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

گفتند: پدر پس چرا برای او کمک ناچیزی کردی؟ گفت: پسرانم الملک عقیم ریاست نازاست، اگر بدانم وجود یکی از شما، به ریاست من ضرر دارد می دهم سرش را از تن برمی دارند، بدانید خیلی از مسلمان ها به امامت او، اعتقاد دارند، اگر او امکان مالی داشته باشد، اسلحه جمع کرده و با انبوهی از مردم قیام نموده و شما را از خلافت می اندازد! بعد از من هم هر کدام از شما به ریاست رسید، هیچ وقت نگذارید اینها از امکانات مالی برخوردار شود.

روی این اصل بود که این ملعون، آن مظلوم دلبنده زهرا علیها السلام را سالهای متمادی در زندانها گردانید و در نهایت با دستور، او سندی بن شاهک ملعون آن حضرت را مسموم نمود و برای رفع تهمت از خود سه روز تمام آن امام مظلوم را روی جسر بغداد گذاشت و مأمورینش از عبور کنندگان امضاء می گرفت که این شخص با اجل خود از دنیا رفته است.

تا این که یکی از شیعیان را هم که عبور می کرد گفتند: امضاء نماید، جواب داد تا از خود امام نپرسم، امضاء نمی کنم، گفتند: او مرده است؟ گفت: مرگ و زندگی برای اینها یکسان است، آمد کنار بدن شریف امام علیه السلام پرسید سیدی و مولای با اجل

خودت از دنیا رفتی یا کشتندت؟ دیدند سه مرتبه فرمود: قَتَلًا قَتَلًا قَتَلًا با قتل از دنیا رفتم (کشته شدم).

بدن شریف سه نفر از امامان بزرگوار ما، پس از شهادت سه روز بی غسل و بی کفن و دفن روی زمین ماند، یکی همین باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام است، دومی امام جوان مرگ ما حضرت امام محمدتقی علیه السلام که عیالش ام فضل دختر مأمون عباسی با دستور عمویش معتصم، این امام ۲۵ ساله ما را با سمّ به شهادت رسانید و به عمویش گزارش داد که ابن الرضا را کشتم، آن ملعون دستور داد، چون این ها بی کس و بی یاورند، ادفعه من الشّباك الی الشّارع اورا از پنجره به خیابان بینداز، بعد از گذشت سه روز، چندتن از شیعیان، بدن مبارک را شبانه برداشته و پشت سر جدّ بزرگوارش امام کاظم علیه السلام دفن کردند، سومین امام سالار شهیدان و سید مظلومان اباعبدالله الحسین علیه السلام است که سه شبانه روز در صحرای کربلا ماند تا اینکه عده ای از قبیله بنی اسد جمع شده و خودرا به قتلگاه رساندند و دیدند تمام ابدان طاهرات بی سر و بی نشان با بدن های پر از زخم شناخته نمی شوند مانند چکار کنند دیدند سواره ای نقابدار از سمت کوفه نمایان شد خیال کردند از لشکریان ابن زیاد باشد خود را کنار کشیدند ولی نقابدار پرسید برای چه به اینجا آمده اید؟! گفتند: برای تماشای این کشته ها دیدند نقابدار فرمود: بلکه برای دفن این شهداء آمده اید.

گفتند: بلی اما اینها را نمی شناسیم فرمود: من آنها را خوب می شناسم آن گونه که پسر پدر را و برادر برادر را و پسر برادر عمورا بشناسد، اول دستور داد جائی را حفر کنند، قبر آماده ظاهر شد، رفت کنار گودی قتلگاه و دستور داد آن جنازه زخم از ستاره افزون را در آن قبر دفن نمایند، کسی ندانست آن جنازه کدام شهید بود، دیدند نقابدار با انگشتش روی قبر نوشت، هذا قبر حسین بن علی المقتول عطشاناً این قبر حسین لب تشنه شهید شده است و جنازه دوم را زیر پای آقا آن بدن که بود فرمود:

علی اکبر (پسر جوان حسین) بود سایر شهدا بجز حبیب را در یکجا دفن کردند و

خواستند برگردند فرمود: احسان را تمام کنید و رفت کنار نهر علقمه و جنازه شهید دیگر، او را هم در همانجا دفن کردند آقا این جنازه که بود فرمود: جنازه برادر علمدار حسی ابوالفضل العباس بود و نقابدار خواست به سوی کوفه رود قسمش دادند آقا تو کیستی این شهدارا بخوبی می شناختی؟! نقاب را کنار زد دیدند امام زین العابدین، علیه السلام است که امام را باید امام و معصوم را باید معصوم دفن نماید.

ألألعنه الله على القوم الظالمين

مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی

خودبرتر بینی و خودستائی و تکبر، از صفات مذمت شده و ناپسندی است که در هیچ قاموسی راه ندارد و در هیچ فرهنگی، پذیرفته نیست.

این صفت و خصلت زشت، آدمی را هم از نظر معنوی و هم از منظر اجتماعی، از ترقی و تعالی، باز می دارد و از پرواز به سوی سعادت خوشبختی، دنیا و آخرت، مانع می شود.

متکبران عالم مانند نمرودها و فرعون ها و شدادها و ابوجهل و امثال اینان، در اثر همان صفت مذمومه و تویخ شده، در برابر انبیای الهی، ایستادگی می کردند و خود و قوم خود را، از قبول حق، باز می داشتند.

صاحبان این صفات علاوه بر این که حق و حقیقت را نمی پذیرفتند، دوست داشتند که مردم در برابر این ها تعظیم و خضوع کنند، یا اعمال ناکرده، آنها را مدح و تمجید نمایند!!

کیفر این اعمال و صفات ناپسند، جز رانده شدن از درگاه الهی و محروم بودن از رحمت خدائی، نتیجه دیگری ندارد، مانند شیطان که با آن همه سوابق عبودیت و

هزاران سال عبادت و نصیحت و موعظه فرشتگان آسمان ها، در اثر صفت تکبر و خودستائی، مطرود در گاه حق و محروم از رحمت واسعه خداوندی گردید.

او که برای دیدار با بعضی از انبیاء مانند حضرت نوح و موسی و یحیی علیهم السلام می آمد، آنها را از ارتکاب چند صفت، ۱- حرص و طمع ۲- حسادت ۳- تکبر و خود ستائی بر حذر می داشت و می گفت: متکبر نباشید تکبر مرا بیچاره کرد و آن همه سوابق درخشان مرا به آتش کشید!

البته ناگفته نماند هنوز هم شیطان پشیمان نیست و همان غرور و کبر در او هست، روزی پیش حضرت موسی علیه السلام آمد و گفت: یا موسی وقتی که با خدا صحبت کردی در آخر عرض مرا به او برسان و بگو خدایا گذشته ها گذشته، آدم هم از دنیا رفته چه می شود از گناه من در گذری، حضرت پس از مناجات خجالت کشید مسئله را مطرح نماید، از طرف خداوند ندا رسید ای موسی سفارش امانت است چرا سفارش او را نمی رسانی، عرض کرد خدایا خودت می دانی، فرمود: به او بگو حالا که پشیمانی برو به قبر آدم سجده کن، من تورا ببخشم، وقتی حضرت جریان را به او رسانید، شیطان پوزخندی زد و گفت: من به زنده او سجده نکردم حالا به مرده اش سجده نمایم.

آن یکی خلیفه دوم عمر (قوی ترین دشمن ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام) به حقیقت و مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحب (پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود اما درباره او از دو چیز ترسیدیم گفتم: ای امیرمؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت: ۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!! (۱)

باز ابن عباس گوید: با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم ناگهان به من گفت: یابن عباس! ماأظنَّ صاحبك إلاً مظلوماً ای پسر عباس! من

صاحب‌ت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم (۱).

در روایت دیگر به ابن عباس گفت: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يَذْكَرَهُ لِلْأَمْرِ فِي مَرَضِهِ فَصَدَّتْهُ عَنْهُ رَسُولُ خُدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او (امیر علیه السلام) چیزی بگوید، اما من جلویش را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند). (۲).

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد الله به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او (یعنی امیر مؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتیم: بلی؛ گفت: أیزعم أن رسول الله نصّ عليه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتیم: بلی و زیادتر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح بإسمه فمنعت من ذلك إشفافاً و حیطة علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان

آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم... (۳).

در طول تاریخ بشریت از این ماجراها زیاد پیش آمده است ولی چه سود، عزیزان بیائید سعی کنیم خودمان را از این صفت بد خود خواهی و خصلت زشت خود برتر بینی، دور بداریم.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴۵ / ۶ و ۴۶ / ۱۲ بنقل از موفقیات زبیر بن بکار، کشف الیقین: ص ۱۷۵؛ بحار الأنوار: ۴۰ /

۱۲۵؛ برای طلاعات بیشتر به کتاب «از مباحله تا عاشورا» فصل اعترافات بخش ۳ ص ۶۲۰ و ۶۳۰ مراجعه شود.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۱۴؛ من حیات الخلیفه عمر بن خطاب ص ۳۱۱؛

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۰ / ۱۲ - ۲۱: بحار الأنوار: ۳۰ / ۵۵۵ - ۵۵۶ و ۳۸ / ۱۵۶. او به اسلام از آورنده اسلام بیشتر علاقه داشته!!!.

حالا به آیات قرآن نظری بیاندازیم و ببینیم آنها در این مورد، چه می فرماید.

۱- وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا اسراء: ۳۷ و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!

این آیه به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مؤمنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، می گوید: در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدا (و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوهها نمی رسد!

(إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا).

جالب توجه اینکه قرآن، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است مستقیماً مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده های ظاهری آن، حتی ساده ترینش انگشت گذاشته، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی مغز سخن گفته است، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش، مذموم و ناپسند و شرم آور است.

و نیز اشاره به اینکه صفات درونی انسان، هر چه باشد خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهد، در طرز راه رفتنش، در نگاه کردنش، در سخن گفتنش و در همه کارش.

به همین دلیل تا به کوچکترین پدیده ای از این صفات در اعمال برخورداریم باید متوجه شویم که خطر نزدیک شده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده است و فوراً به مبارزه با آن برخیزیم.

ضمناً از آنچه گفتیم به خوبی می توان دریافت که هدف قرآن از آنچه در آیه مذکور آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضی دیگر از سوره های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن.

چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن، و اشتباه در قضاوت، و گم

کردن راه حق، و پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است.

علی (علیه السلام) در خطبه همام در باره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع: آنها متواضعانه راه می روند.

نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم، حرکت کردن پیاده در کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت پیاده می شود! و نیز می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی خاک می نشست، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد.

این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید- مانند روز فتح مکه- انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جایی رسیدند باد کبر و غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.

در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.

و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکبهای متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.

آیه بعد به عنوان تأکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزند کشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیش

این می گوید: تمام اینها گنااهش نزد پروردگارت منفور است (كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئَةً عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا).

از این تعبیر روشن می شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تاکید شده است سازگار نبود.

و نیز ضمناً روشن می شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود. (۱)

۲- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا اسراء: ۵۴ پروردگار شما، از (نیات و اعمال و ماهیت) شما آگاهتر است؛ اگر بخواهد (و شایسته بداند)، شما را مشمول رحمت خود می سازد؛ و اگر بخواهد، مجازات می کند؛ و ما تو را بعنوان مأمور بر آنان نفرستاده ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی!).

۳- هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ نجم: ۳۲ همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنین هایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد! (۲)

۱- باتغییرات و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۱۲۲ ببعده.

۲- لَا تَخْسِ بَنَ الدِّينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يَحْزَبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَخْسِ بَنَّهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آل عمران: ۱۸۸ گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است! أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ لَا يظْلَمُونَ فَتِيلًا نساء: ۵۱ آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، با این حال، به «جبت» و «طاغوت» [بت و بت پرستان] ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند»؟! رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا اسراء: ۲۵ پروردگار شما از درون دلهایتان آگاهتر است؛ (اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هر گاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می بخشد. أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ فاطر: ۸ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

در این دو آیه مبارکه صراحتاً می فرماید: که من به ماهیت وجودی تو (ای بنی آدم) عالمم و میدانم که از چه آفریده شده ای و چه هستی، برای کدام موقعیت و ماهیت وجودت، می بالی و افتخار می کنی ای بشر!!!.

پس خودبرتر بینی ما سنّاری ارزش ندارد اوست که از ماهیت ما اطلاع دارد و از واقعیت وجود ما باخبر است، چنانکه در روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است «الکبر رداء الله فمن تکبر فقد نازع فی رادئه» تکبر قبای خداست هر کس تکبر کند با خدا در گرفتن قبای خدا منازعه نموده است!!.

یعنی خدا بی نیاز از همه چیز است در عالم وجود تنها خداوند است که حق تکبر دارد، کسی که برای هر چیزی محتاج است، از نفس کشیدنش گرفته تا خوردن و آشامیدنش، از حرکاتش تا سکونش و. و. چگونه می تواند، ادعای کبر و نخوت داشته باشد!!.

متکبرین تاریخ بشریت چه شدند و کجافتند، آنکه به آسمان رفت و به سوی خدا تیراندازی کرد (نمرود را می گویم) یا آسمانخراش یعنی (صرح) درست کرد که

به آسمان رفته و از خدای موسی علیه السلام باخبر شود (منظورم فرعون است) آن کس با چوب دستی اش به بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لبهای نازنین حسینش میزد و باتکبر و نخوت می گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم برای ریاست بازی کرد (و ادعای نبوت نمود) نه خبری از آسمان آمده و نه وحی نازل شده است

وهزاران امثال اینها چه شدند و کجارتند و آخرشان، به کجا انجامید، نه خبری از آنها می آید و نه از جایشان سراغ می رسد.

عزیزان بهوش باشیم من نمیدانم از این منبر پائین خواهم آمد یا شما از جایتان برمی خیزید یک لحظه بعد را نمی دانیم چه پیش خواهد آمد، پس باچه قدرتی و با کدام نیرو من من گفته به خود می بالیم به قول امیرمؤمنان: علیه السلام (انسان که اولش نطفه بی ارزش و آخرش جیفه بیمقدار و میان این دو حمال قازورات است) به چه چیزش می نازد و تکبر می کند!

افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی.

همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند و پای خود را بر آن صخره می کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش میخندد.

آیا تو می توانی- هر قدر گردن خود را بر فرازی- هم طراز کوهها شوی یا اینکه حد اکثر می توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوههای زمین در برابر این کره، چیز قابل ذکری نیست، و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی.

پس این چه کبر و غروری است که تو داری؟!.

۴- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا... فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است، تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است، تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی علیه السلام می خوانیم: زینه الشریف التواضع: آرایش انسانهای شرافتمند، فروتنی است.

و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: التواضع اصل کل خیر نفیس، و مرتبه رفیعه، و لو کان للتواضع لغه يفهمها الخلق لنتق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب... و من تواضع لله شرفه الله علی كثير من عباده... و ليس لله عز و جل عباده يقبلها و يرضاها الا و بابها التواضع: فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع مقام والائی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد... کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد... هیچ عبادتی نیست که مقبول در گاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است. (۱)

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهایی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند.

در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رأیت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کأنما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه

لغیر مکترث: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه *الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا* فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التي جبل علیها، لا یتكلف و لا یتبختر: منظور این است که مرد به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده: قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صلب: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم راه می رفت در عین اینکه عجلولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم: کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحيات يك انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می کند. (۱)

۵- *وَلَا تُصَيِّرْ عُرْوَةَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ لِقَمَانَ: ۱۹* (پسرم!) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد، و در راه رفتنت میانه رو باش.

لقمان در نصیحت فرزندش به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: با بی اعتنایی از مردم روی مگردان (*وَلَا تُصَيِّرْ عُرْوَةَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ*). و مغرورانه بر روی زمین راه مرو (*وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا*) چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد (*إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ*).

تصعیر از ماده صعیر در اصل یکنوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن

خود را کج می کند.

مرح (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

مختال از ماده خیال، و خیلاء به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

فخور از ماده فخر به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند

(تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنائی، و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتر بینی فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی صعر روشن می شود که این گونه صفات یکنوع بیماری روانی و اخلاقی است، یکنوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیدا است که منظور لقمان، تنها مساله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد- در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت- بیان کرده می گوید: پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن

(وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ).

و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن

(وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).

چرا که زشت ترین صداها صدای خران است! (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده: نهی از خود برتر بینی، و خودپسندی، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت غالباً توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند

و امر به رعایت اعتدال در عمل و سخن، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و براستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند، گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد.

بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد! و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است.

بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ! به هر حال از همه این سخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است.

درست است که راه رفتن مساله ساده ای است، اما همین مساله ساده می تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیانا نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلا گفتیم روایات و خلیقات انسان در لابلاهی همه اعمال او منعکس می شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض، و من تحتها، و من فوقها! کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند!

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من شفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال! پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد.

و نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر

دارد.

و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو ... و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن.

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که از کوچی ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود: علی ما اجتمع هؤلاء: اینها برای چه اجتماع کرده اند عرض کردند: علی المجنون یصرع: در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بمجنون الا- اخبرکم بمجنون حق المجنون: این دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟! عرض کردند آری ای رسول خدا.

فرمود: ان المجنون: المتبختر فی مشیه، الناظر فی عطفیه، المحرک جنیه بمنکیه فذالك المجنون و هذا المبتلی: دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد، دائما به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است!

سرعه المشی تذهب ببهاء المؤمن. باسرعت راه رفتن، ارزش (و وقار) مؤمن را می برد.

مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت

در اندرزهای لقمان اشاره ای به آداب سخن گفتن شده است، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده، از جمله اینکه: تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است.

چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: السکوت راحة للعقل: سکوت مایه آرامش فکر است.

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است من علامات الفقه: العلم و الحلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه: از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است.

ولی در روایات دیگر تاکید شده است، در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت، وسیله رسیدن به بهشت و رهائی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است.

و اما در مورد معاشرت با مردم آنقدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهلیت (علیهم السلام) به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

در قرآن کریم نصایح لقمان را، بیان فرموده است که واقعاً برای هر آدمی دانستن و عمل کردن و بکار بستن آنها، ضرورت دارد و تعدادی از آن وصایا را در مجلس قبل، به عرض عزیزان رساندم.

حال لازم می بینم این شخصیت بزرگوار را کمی بشناسیم و به گفته هایش ارج نهیم.

لقمان که بود؟

نام لقمان در دو آیه از قرآن در سوره لقمان آمده است، در قرآن دلیل صریحی بر اینکه او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن در مورد لقمان، نشان می دهد که او پیامبر نبود، زیرا در مورد پیامبران سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انداز در برابر امتها معمولاً دیده می شود، در حالی که در مورد لقمان هیچیک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی که با فرزندش بیان شده- هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد- آمده است، و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده چنین می خوانیم: حقا اقول لم یکن لقمان نبیاً، و لکن کان عبداً کثیر التفکر، حسن الیقین، احب الله فاحبه و منّ علیه بالحکمه ... به حق می گویم که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود

در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت، و امانت را به خیانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد.

بعضی از مفسران احتمال نبوت او را داده اند ولی چنانکه گفتیم هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت: مگر تو با ما شبانی

نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟ در پاسخ گفت: قدر الله، و اداء الامانه و صدق الحدیث و الصمت عما لا یعنینی: این به خواست خدا بود، و اداء امانت کردن، و راستگوئی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود.

در ذیل روایتی نیز چنین آمده است: روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟ لقمان در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد فرمانش را به جان پذیرا می شوم، زیرا می دانم اگر چنین مسؤلیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزشها نگه می دارد.

فرشتگان- در حالی که آنها را نمی دید- گفتند: ای لقمان برای چه؟ گفت: برای اینکه داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاهها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سر بلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سر بلند و در آخرت سر بزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند، لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشود!

گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در تفسیر سوره لقمان به تناسب اندرزهای لقمان که در آیات این سوره منعکس است قسمتهائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو

کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا به شما عرضه می داریم:

۱- لقمان به فرزندش چنین می گفت: یا بنی! ان الدنيا بحر عمیق، و قد هلك فيها عالم كثير، فاجعل سفینتک فیها الايمان بالله، و اجعل شراعها التوکل علی الله، و اجعل زادک فیها تقوی الله، فان نجوت فبرحمه الله و ان هلكت فبذنوبک! پسر! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است.

همین مطلب در کتاب کافی، ضمن سخنان امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم به صورت کاملتری از لقمان حکیم نقل شده است: یا بنی ان الدنيا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم كثير، فلتکن سفینتک فیها تقوی الله، و حشوها الايمان، و شراعها التوکل، و قیمها العقل، و دلیلها العلم، و سکانها الصبر: پسر! دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه ات ایمان، و بادبان این کشتی توکل، و ناخدای آن عقل، و راهنمای آن علم، و سکان آن صبر است.

۲- در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت چنین می گوید: پسر! هنگامی که مسافرت می کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز جز در معصیت الهی همراهی کن پسر! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن. در صورت آنها تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش. هنگامی که تو را صدا زنند پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.

تا می توانی سکوت اختیار کن. نماز بسیار بخوان. در مرکب و آب و غذا که

داری سخاوتمند باش. اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده.

اگر از تو مشورتی بخواهند برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن و بدون اندیشه و تامل کافی پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر که هر کس در پاسخ مشورت خالصترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که بینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به

تلاش بر خیز. دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو.

اگر از تو تقاضای مشروعی دارند همیشه جواب مثبت بده، و هرگز نه نگوی، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است ... هرگز نماز را از اول وقت تاخیر نینداز، و این دین خود را فوراً ادا کن.

با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت ترین حالات باشید ... اگر می توانی از هر غذایی می خواهی بخوری قبلاً مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن.

کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما.

۳- این داستان نیز از لقمان معروف است، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقايش کار می کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور.

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.

چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت، دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور لقمان بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد، او تعجب کرد و از این ماجرا سؤال کرد، لقمان در پاسخ گفت: قلب و زبان اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیثتر و بدتر!

این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم.

فرمود: به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسبت و مال و جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان

خدا قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، و هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، و رعایت آداب را کاملاً می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد ...

هیچگاه دو نفر را در حال نزاع ندید مگر اینکه آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید حتماً ماخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علوم می رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت. (۱)

از مواعظ لقمان به پسرش در قرآن کریم در سوره لقمان چنین آمده است

۱۶- پسرم! اگر باندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آنرا (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

۱۷- پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

۱۸- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹- (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین اندرز لقمان پیرامون مساله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه مبداء و معاد را تکمیل می کند.

می گوید: پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند، و حساب آن را می رسد چرا که خداوند دقیق و آگاه است (یا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

خردل گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.

اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود! ضمیر در آنها به حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد باز می گردد.

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، و محفوظ ماندن همه نیکیها و بدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن چیزی در این عالم هستی، خمیرمایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدیها است.

ذکر سماوات و ارض بعد از بیان صخره در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

در حدیثی که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می خوانیم: اتقوا المحقرات

من الذنوب، فان لها طالبا، يقول احدكم اذنب و استغفر، ان الله عز و جل يقول نَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ ءِ اَخَصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ، و قال عز و جل: إِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرِهِ اَوْ فِي السَّمَاوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: از گناهان کوچک بپرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عز و جل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است.

بعد از تحکیم پایه های مبدء و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مساله نماز پرداخته، می گوید: پسر نماز را بر پا دار (یا بُنَّیْ اَقِمِ الصَّلَاةَ).

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید: مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار (وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می گوید: در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکبیا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است (وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ).

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبائی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

عزم به معنی اراده محکم است و تعبیر به عزم الامور در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر ذلک اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که در آیه مورد بحث ذکر شده، از جمله نماز و امر به معروف و نهی

از منکر، باز گردد، ولی در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند. (۱)

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب

۱- قرآن کریم:

۲- نهج البلاغه:

۳- صحیفه سجادیه.

«آ»

۴- آخرین امید: داوود الهامی.

۵- آداب النفوس: طبری.

۶- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد

«ا»

۷- ابصار العین، فی انصار الحسین (علیه السلام): الشیخ محمد بن طاهر السماوی.

۸- اثبات الهداه: شیخ حرالعاملی.

۹- احقاق الحق: قاضی نورالله شوشتری.

۱۰- اخبارالمهدی: ابونعیم.

۱۱- اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت عمروبن حمق.

۱۲- اخبار برمکیان: سید صادق سجادی،

۱۳- اخبار برامکه: ناشناس.

۱۴- اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ نشر جامعه مشهد.

۱۵- از هجرت تا رحلت سید علی اکبر قرشی.

۱۶- اسباب النزول: ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۱۷- اسلام فراتر از زمان. محمد امینی گلستانی.

۱۸- اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی

۱۹- أسد الغابه فی معرفه الصحابه: عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر،

ص: ٧٣١

م ٦٣٠ ق مكتبه اسلاميه.

٢٠- اصحاب اميرالمومنين صلى الله عليه و سلم عليه السلام.

٢١- اصول كافي: محمد بن يعقوب كليني.

٢٢- اطيب البيان فى تفسيرالقرآن، طيب، سيد عبدالحسين؛ تهران، نشر اسلام، ١٣٧٨ ش، چاپ دوم، ج ١٤، ص ٢٣٢.

٢٣- اعجاز اسلام در پيشگويى علوم جديد.

٢٤- اعلام القرآن، شبستري، عبدالحسين،

٢٥- أعلام الدين فى صفات المؤمنين: حسن بن ابى الحسن ديلمى مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث قم ١٤٠٨ ق

٢٦- اعلام القرآن، شبستري، عبدالحسين، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٩، چاپ اول،

٢٧- اعلام الورى بأعلام الهدى: ابى على فضل بن حسن طبرسى نشر دارالمعرفه للطباعه والنشر- بيروت ١٣٩٩ ق

٢٨- أعلام النساء: عمر رضا كخاله.

٢٩- أعيان الشيعه: السيد محسن الأمين العاملى (و ١٣٧١ ق).

٣٠- أقبال الأعمال: سيد بن طاووس.

٣١- امام على بن ابيطالب احمد رحمانى همدانى

٣٢- امالى ابوعلی قالى.

٣٣- امامت و امامان عليهم السلام، امينى، ابراهيم،

٣٤- انجيل مرقس:

٣٥- أنصار الحسين (ع) لسماحه الشيخ محمد مهدي شمس الدين (قدس سره).

٣٦- الدمعه الساكبه.

٣٧- انسابُ الاشراف بلاذرى.

٣٨- أنصار الحسين (عليه السلام) لسماحه الشيخ محمد مهدي شمس الدين (قدس سره).

٣٩- أمالي شيخ ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، م ٤٦٠ منشورات المكتبة الأهليه- بغداد ١٣٨٤ ق

٤٠- إكمال الدين: شيخ صدوق.

٤١- إيران بعد از اسلام، عبدالحسين زرین کوب.

٤٢- ایضاح الفوائد:

٤٣- العبر (تاریخ) عبدالرحمن ابن خلدون، ج ٢، ص ٣١٥.

٤٤- الآثار الباقیه عن القرون الخالیه دایرهالمعارف بزرگ اسلامی

٤٥- الأبیات فی جد

٤٦- الأحادیث الغیبیه: مؤسسہ المعارف الاسلامیه.

٤٧- الإحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (و ٥٨٨ ق).

٤٨- الأحکام:

٤٩- الإختصاص: شیخ ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی المفید الملقب بالشیخ المفید متوفای ٤١٣ ق منشورات جماعه المدرسین قم.

٥٠- الأخلاق:

٥١- الاخبار الطوال، ص ٣٤١

٥٢- الارشاد: شیخ مفید قم، مکتبه بصیرتی.

٥٣- الإستیعاب فی معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبی مالکی متوفای ٤٦٣ ق نشر دار نهضه مصر للطبع والنشر قاهره.

٥٤- الإصابه فی تمییز الصحابه: شهاب الدین ابی فضل احمد بن علی ابن حجر عسقلانی شافعی متوفای ٨٥٢ ق نشر دار احیاء التراث العربی - بیروت

٥٥- الاغانی: ابی الفرج اصفهانی متوفای ٣٥٦ ق نشر دار احیاء التراث العربی بیروت

٥٦- الاقتصاد:

٥٧- الامالی: للطوسی.

٥٨- الامالى ابوعلى قالى، ١ / ١٤٢

٥٩- الامامه والتبصره.

٦٠- البدايه و النهايه: ابى الفداء ابن كثير م ٧٧٤ ق دارالفكر- بيروت ١٤٠٢ ق

٦١- الثورة العراقية و رساله الاسلام، شماره، سال.

٦٢- التبيان فى تفسير القرآن، شيخ طوسى، محمد بن حسن؛ بيروت، داراحياء التراث العربى.

٦٣- التحصين لابن فهدالحلى:

٦٤- التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، مصطفى، حسن؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ ش،

٦٥- الترغيب والترهيب: طبرانى.

٦٦- الترغيب و الترهيب من احاديث الشريف: زكى الدين عبدالعظيم منذرى متوفى سال ٦٥٦ قمرى نشر دار الاحياء التراث العربى - بيروت - ١٣٨٨ ق

٦٧- التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر و الدجال و المسيح: شوكانى.

٦٨- التهذيب الكمال فى اسماء الرجال،.

٦٩- التهذيب: شيخ طوسى.

٧٠- التهذيب و التهذيب،

٧١- التنبيه و الاشراف.

٧٢- الثقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابى حاتم تميمى البستى (و ٣٥٤ ق).

٧٣- الجعفریات

٧٤- الجمل يا النصره فى حرب البصره: شيخ مفيد.

٧٥- الحاوى على الفتاوى: جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩ ميلادى.

٧٦- الحقايق فى حديث الخلايق. شيخ الشهيد الفقيه احمد الثانى.

٧٧- الخصال: شيخ ابى جعفر بن بابويه صدوق منشورات جماعه المدرسين قم ١٤٠٣ ق

٧٨- الدر المنثور: فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى نشر دارالفكر - بيروت - ١٤٠٣ ق

٧٩- الدمعه الساكبه ٤: ٢٧٦،

٨٠- الرسائل العشر: شيخ طوسى.

٨١- الزياره،

٨٢- الشافى: سيد مرتضى.

٨٣- الصحيح من سيره النبى الاعظم:

٨٤- الصراط المستقيم: علي بن يونس العاملي.

٨٥- الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف: رضى الدين ابى القاسم على بن طاوس مطبعهاالخيام قم ١٤٠٠ ق

٨٦- الطبقات الكبرى: ابن سعد.

٨٧- العرف الوردى فى أخبارالمهدى» جلال الدين سيوطى. (م ٩١١ هـ. ق) چاپ مصر سال ١٩٥٩

٨٨- العزله لأبى سليمان الخطّابى.

٨٩- الغدير: علامه امينى.

٩٠- الغيبه للشّيح طوسى:

٩١- الفتاوى: ابن تيميه.

٩٢- الفتوح: ابن أعثم.

٩٣- الفردوس الاعلى: للديلمى

٩٤- القول المختصر فى علامات المهدي المنتظر: ابن حجر هيثمى،

٩٥- الكامل فى التّاريخ: ابن أثيرشيبانى نشر دارصادر و دار بيروت ١٣٨٥ ق

٩٦- اللهوف: سيدابن طاووس.

٩٧- المجالس السنيه ٨٦ /٣

٩٨- المحاسن: احمدبن عبدالله برقى.

٩٩- المحبر.

١٠٠- المحجّهالبيضاء فى تهذيب الإحياء: مولى محسن فيض كاشانى م ١٠٩١ نشرمؤسسه اعلمى للمطبوعات- بيروت- ١٤٠٣ ق

١٠١- المحجّه فيما نزل فى القائم الحجّه:

١٠٢- المستصفى: غزالى.

١٠٣- المعجم الأوسط: طبرانی م ٣٦٠ ق نشر مكتبه المعارف- الرياض ١٤٠٥ ق.-

١٠٤- المعرفه و التاريخ.

١٠٥- المعارف:

۱۰۶- المغازی محمد بن عمر بن واقدی، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی.

۱۰۷- الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۱۱۱

۱۰۸- الوافی بالوفیات.

۱۰۹- السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، و عبد الحفیظ الشلی، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، (افست مکتبه الصدر تهران) ۱۳۵۵ ه. ق، ج ۳، ص ۲۳۶.

۱۱۰- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص ۳۲.

۱۱۱- الوزراء و الكتاب؛ جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ ترجمه ابو الفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ۱۳۴۸

۱۱۲- الرسل و الملوك؛ طبری، محمد بن جریر؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق

۱۱۳- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول

۱۱۴- الملاحم والفتن سید بن طاووس.

۱۱۵- المنار، رضا، محمد رشید، بیروت،

۱۱۶- المنار: شیخ محمد عبده مصری (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی؛ ج ۱؛ ص ۷۳۵

۱- المهدی: ادريس عراقی مغربی.

۱۱۸- المهذب البارع- ابن فهد الحلبي.

۱۱۹- الموقیات، زبیر بن بکار

۱۲۰- المیزان: طباطبائی (علامه)، سید محمد حسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم.

۱۲۱- النبی الاکرم:

۱۲۲- الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون: ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی.

۱۲۳- الولایه: حافظ ابو سعید سجستانی.

۱۲۴- النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: جزائری، نعمت الله؛ ترجمه فاطمه مشایخ، تهران،

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲ جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۱۲۵- بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیر کبیر،

۱۲۶- بحار الانوار: علامه محمد باقر مجلسی.

۱۲۷- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور.

۱۲۸- برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، لوسین بووآ.

۱۲۹- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: ابی جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، م ۲۹۰ منشورات مکتبه مرعشی نجفی قم ۱۴۰۴ ق.

۱۳۰- بهجه الامال فی شرح زبده المقال، علیاری التبریزی، علی، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش.

۱۳۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام،

۱۳۲- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر غیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)

۱۳۳- تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ضیاءالدین برنی.

۱۳۴- تاریخ کامل عزالدین بن اثیر، ج ۸.

۱۳۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

۱۳۶- تاریخ اسلام پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، (پژوهش دانشگاه کمبریج).

۱۳۷- تاریخ روضه الصفا، محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند).

۱۳۸- تاریخ ابن کثیر.

۱۳۹- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ طبری: ابی جعفر بن جریر «تاریخ الامم و الملوک» متوفای سال ۳۱۰ قمری نشر دار سویدان بیروت.

١٤٠- تاريخ الخميس.

١٤١- تاريخ بغداد أومدينها لسلام: ابي بكر احمد بن علي خطيب بغدادى، م ٤٦٣ نشر دارالباز مكها المكرمه.

- ۱۴۲- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،
- ۱۴۳- تاریخ گزیده- حمداله مستوفی-
- ۱۴۴- تاریخ مدینه دمشق: ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر م ۵۷۱ قمری من مصوّرات مجمع اللغه العربیه بدمشق.
- ۱۴۵- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).
- ۱۴۶- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۸
- ۱۴۷- تاریخ الاسلام ذهبی،
- ۱۴۸- تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۲
- ۱۴۹- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال ۱۳۸۰
- ۱۵۰- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ زرین کوب، عبدالحسین؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹
- ۱۵۱- تاریخ؛ یعقوبی، احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق) جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶
- ۱۵۲- تجارب السلف؛ صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷
- ۱۵۳- تحریف شناسی در پرتو امام شناسی: داود الهامی.
- ۱۵۴- تحف العقول ابو محمد جسن ابن شعبه حرانی.
- ۱۵۵- تذکره خواص الامّه فی معرفه الأئمّه:
- ۱۵۶- ترجمه و تفسیر رهنما: زین العابدین، رهنما؛ تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش،
- ۱۵۷- ترجمه المیزان:
- ۱۵۸- ترجمه ارشاد مفید،
- ۱۵۹- ترجمه مختصر البلدان، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه،

۱۶۰- تشیع در عراق مرجعیت و ایران رسول جعفریان، ص ۷۳- ۷۱، ۱۳۸۶

۱۶۱- تعلیقات،

۱۶۲- تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر؛ تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم.

۱۶۳- تفسیر البرهان: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدی علیه السلام قم ۱۴۰۹ ق

۱۶۴- تفسیر الجواهر، طنطاوی قاهره،

۱۶۵- تفسیر الدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی.

۱۶۶- تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، مکتبه علمیه اسلامیة طهران.

۱۶۷- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر قرشی دمشقی. نشر دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ ق.

۱۶۸- تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: جارالله محمود بن عمر زمخشری م ۵۲۸ ق

۱۶۹- تفسیر تسنیم: جوادی آملی.

۱۷۰- تفسیر ثعلبی:

۱۷۱- تفسیر ثعالبی:

۱۷۲- تفسیر روح المعانی: آلوسی بغدادی.

۱۷۳- تفسیر صافی: مولی محسن فیض کاشانی، م ۱۰۹۱ منشورات اعلمی بیروت

۱۷۴- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن): ابی عبدالله محمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی بیروت.

۱۷۵- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی، نشر مکتبه العلامه قم

۱۷۶- تفسیر کبیر: ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین القرشی طبرستانی اصل شافعی مذهب مشهور به فخر رازی.

۱۷۷- تفسیر مجمع البیان: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علمای قرن ششم.

۱۷۸- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.

۱۷۹- تفسیر نور، قرائتی، محسن؛ تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم،

۱۸۰- تنقیح المقال، مامقانی.

۱۸۱- تهذیب الأحکام: شیخ ابی جعفر طوسی. دارالکتب الاسلامیه طهران

١٨٢- تهذيب التهذيب: العسقلاني.

١٨٣- تهذيب تاريخ دمشق:

ص: ۷۳۹

۱۸۴- تهذيب ابن عساكر، ۷/۲۰۶ و ۲۱۴؛

«ث»

۱۸۵- ثواب الأعمال: شيخ ابي جعفر صدوق، م ۳۸۱ ق مكتبه صدوق طهران ۱۳۹۱ ق

«ج»

۱۸۶- جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين: شيخ محمد بن محمد سبزواری منشورات الرضى قم.

۱۸۷- جامع الأخبار: شيخ صدوق يا على بن سعد خياط (صاحب مكارم الأخلاق)

۱۸۸- جامع السعادات: محمد مهدي نراقی.

۱۸۹- جمهره الخطب:

۱۹۰- جهاد النفس:

۱۹۱- جوامع الحكايات / محمد عوفی

«چ»

۱۹۲- چرا نماز بخوانيم:

۱۹۳- چشم اندازی بر حکومت مهدي:

«ح»

۱۹۴- حقایق بهداشتی در اسلام سيد جمال الدين شريف زاده.

۱۹۵- حيوهالقلوب: علامه محمد باقر مجلسی.

«خ»

۱۹۶- خزينه الجواهر: شيخ على اكبر نهاوندى.

۱۹۷- خصائص فاطميه: ۳۴۳؛

۱۹۹- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی،

۲۰۰- دانشنامه امام علی (علیه السلام) - علی اکبر رشاد،

۲۰۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی

دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی خرمشاهی، بهاءالدین؛

«ر»

۲۰۲- راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است

۲۰۳- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری چاپ هفتم.

۲۰۴- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).

۲۰۵- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

۲۰۶- روح المعانی: شهاب الدین آلوسی شافعی.

۲۰۷- روضه الکافی: محمد بن یعقوب کلینی

۲۰۸- روضه الواعظین: محمد بن قتال نیشابوری شهید در سال ۵۰۸ ق منشورات المكتبة الحیدریه نجف ۱۳۸۶ ق

۲۰۹- روزنامه همشهری شماره ۸۱۱ و ش ۸۰۷ ..

۲۱۰- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶

۲۱۱- روزنامه اطلاعات ش ۲۰۰۸۴،

۲۱۲- روزنامه کیهان ۱۲۵۸۶

۲۱۳- ریاحین الشریعه: شیخ محمد مهدی مازندرانی.

«ز»

۲۱۴- زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

۲۱۵- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

۲۱۶- زهرالربیع سیدنعمهالله جزائری

«س»

۲۱۷- سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی -

۲۱۸- سرچشمه حیات) محمد امینی گلستانی.

۲۱۹- سرورالایمان:

۲۲۰- سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

۲۲۱- سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

۲۲۲- سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.

۲۲۳- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

۲۲۴- سمط النجوم العوالی: العصامی المکی.

۲۲۵- سنن ابن عمرو الدانی،

۲۲۶- سنن ابن ماجه: محمدبن یزید قزوینی.

۲۲۷- سنن: ابی داود ابن اشعث سجستانی الأزدی، م ۲۷۵ ق نشر داراحیاء السنّهالنّبویّه.

۲۲۸- سنن الدارمی: عبدالله بن بهرام دارمی. م ۲۵۵ ق نشر دارالفکر.

۲۲۹- سنن الکبری بیهقی:

۲۳۰- سنن ترمذی: «الجامع الصحیح» ابی عیسی محمدبن عیسی، م ۲۹۷ دارالکتب لعلمیه بیروت.

۲۳۱- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۲۳۲- سیره ابن هشام

۲۳۳- سیراعلام النبلاء، ۵۱ / ۲؛

۲۳۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه محمد امینی گلستانی.

۲۳۵- سیمای کارگزاران.

«ش»

۲۳۶- شجره طوبی: محمد مهدی مازندرانی حائری.

۲۳۷- شرح العقیده: محمد ابن احمد سفاوینی،

ص: ٧٤٢

٢٣٨- شرح كشف المراد، على محمدی،

٢٣٩- شرح نهج البلاغه: عبدالحمید ابن ابی الحدید معتزلی، نشر دارالکتب العلمیه قم

٢٤٠- شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبدالله الحسین.

«ص»

٢٤١- صحیح حاکم،

٢٤٢- صحیح مسلم، ٥/٤٦

«ط»

٢٤٣- طب روحانی دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی.

٢٤٤- طبقات فحول الشعراء،

٢٤٥- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

«ع»

٢٤٦- عدهالداعی ونجاح الساعی: احمد بن فهد حلّی، م ٨٤١ ق مکتبه الوجدانی قم

٢٤٧- عقد الدرر: ١٥٧؛

٢٤٨- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ٣٨١ ق) صدوق.

٢٤٩- علی بن ایطالب: «رحمانی همدانی»

عنايات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فرجه الشریف.

٢٥٠- عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری: بدر الدین حنفی.

٢٥١- عوالم

٢٥٢- عوالمی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیہ: محمد بن علی احسانی معروف به ابن ابی جمهور، مطبعه سیدالشهداء قم

٢٥٣- عيون أخبار الرضا ٧: ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى صدوق

«غ»

٢٥٤- غايه المرام: حموى.

۲۵۵- غررالحکم:

۲۵۶- غیبت طوسی: ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ مؤسسهاالمعارف الاسلامیه قم ۱۴۱۱.

۲۵۷- غیبت نعمانی: شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبهاالصدوق طهران

«ف»

۲۵۸- فتح ابن اعثم

۲۵۹- فتح المغیث: السخاوی.

۲۶۰- فتح القدير: قاضی شوکانی.

۲۶۱- فتوح البلدان، بلاذری، احمد بن یحیی، ص ۲۹۳.

۲۶۲- فرائد المسطین: ابو اسحاق حموی.

۲۶۳- فصول المهمه: ابن صباغ مالکی.

۲۶۴- فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی.

۲۶۵- فرسان الهیجاء:

۲۶۶- فروغ ابدست: جعفر سبحانی.

۲۶۷- فرهنگ قرآن::

۲۶۸- فرهنگ معین، بخش اعلام

۲۶۹- فقه الرضا علیه السلام: علی بن بابویه

۲۷۰- فلسفه قیام و عدم قیام امامان محمد امینی گلستانی.

۲۷۱- فلسفه احکام:

۲۷۲- فیض القدير شرح الجامع الصغیر- المناوی.

۲۷۳- قاموس جغرافیای افغانستان،

۲۷۴- قاموس الرجال:

۲۷۵- قاموس القرآن، قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲۷۶- قصه ها و پندها: سیدناصر حسینی،

۲۷۷- قصه کربلا.

۲۷۸- قصه های قرآن، اشتهاوردی، محمد مهدی؛ تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول،

۲۷۹- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ناصر؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم.

«ک»

۲۸۰- کتاب الانوار.

۲۸۱- کتاب الزهد: حسین بن سعید؛

۲۸۲- کتاب الفتوح،

۲۸۳- کتاب ترغیب اصفهانی

۲۸۴- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفیسور سیف الدین نبوی.

کرامات صالحین:

۲۸۵- کشف الغمه فی معرفه الأئمه: علی بن عیسی اربلی تبریز.

۲۸۶- کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین ۷: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، م ۷۲۶ ق مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه قم ۱۴۱۳

ق

۲۸۷- کمال الدین: شیخ صدوق اَبی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه. ق).

۲۸۸- کنز العمال: علاءالدین هندی جونپوری، م ۹۷۵ مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۵ ق.

«گ»

۲۸۹- گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. مهدی، نائینی،

«ل»

۲۹۰- لئالی الاخبار: شیخ محمد نبی تویسرکانی.

۲۹۱- لغت ناهه دهخدا،

«م»

۲۹۲- ما نزل من القرآن فی علیّ حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۲۹۳- مانی و آیین او از: فرید شالیزاده

۲۹۴- مجالس: شیخ مفید:

۲۹۵- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای.

۲۹۶- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۲۹۷- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم،

۲۹۸- مجله نور علم، همان،

۲۹۹- مجله آموزه، پاییز ۱۳۸۳- شماره ۵،

۳۰۰- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم.

۳۰۱- مجله ریدرز دایجست:

۳۰۲- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰

۳۰۳- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱

۳۰۴- مجمع الزوائد: هیشمی.

۳۰۵- مجموعه ورام: ابی فراس.

۳۰۶- مجموعه قصه های قرآن، مهری، محمد جواد؛ قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،

۳۰۷- مختصر بصائر الدرجات: عزالدین حسن بن سلیمان حلّی از بزرگان قرن نهم- نجف- منشورات مطبعه الحیدریه ۱۳۷۰ ه.
ق.

۳۰۸- مراقدالمعارف،.

۳۰۹- مرکز المصطفی «صلی الله علیه و آله و سلم»-

۳۱۰- مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۳۱۱- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.

۳۱۲- مستدرک حاکم نیشابوری؛

۳۱۳- مستطرفات السرائر- ابن ادريس حلی

۳۱۴- مسند ابن یعلی،

۳۱۵- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفکر.

۳۱۶- مسند الامام الرضا (عليه السلام) - الشيخ عزيز الله عطاردی.

۳۱۷- مسند الشاميين: ابى القاسم سليمان لخمى طبرانى، م ۳۶۰ ق مؤسسهالرساله بيروت ۱۴۰۹ ق للطبرانى

۳۱۸- مسند بزاز،

۳۱۹- مصباح الشريعه: امام صادق عليه السلام.

۳۲۰- معادشناسى ۲۸۸ / ۵،

۳۲۱- معاجم طبرانى (كبير و متوسط)

۳۲۲- معارف و معاريف، حسين دشتى، مصطفى، قم، بى نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸

۳۲۳- معالى السبطين - للحائرى.

۳۲۴- معانى الاخبار: واقدى:

۳۲۵- معجم احاديث الامام المهدي:

۳۲۶- معجم دارقطنى،

۳۲۷- معجم رويانى،

۳۲۸- معرفه أخبار الرجال

۳۲۹- مفردات، راغب اصفهاني، ترجمه غلامرضا خسروى، تهران، مرتضوى، ۱۳۶۹، چاپ اول،.

۳۳۰- مقاتل الطالبين: ابوالفرج اصفهاني، م ۳۵۶ منشورات رضى و زاهدى قم

۳۳۱- مقتل الحسين: ابى مؤيد موفق بن احمد خوارزمى، م ۵۶۸ ق مكتبه المفيد قم

۳۳۲- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودى، ابوالحسن على بن حسين؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۷

۳۳۳- مجمل التواريخ و القصص؛ تهران: كلاله خاور، ۱۳۱۸

۳۳۴- مقدمه ابن خلدون؛ ابن خلدون، عبدالرحمن؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۳۳۵- مكارم الأخلاق: حسن بن فضل الطبرسی.

۳۳۶- ملاحم طاوه ئی

۳۳۷- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین ابن شهر آشوب سروی مازندرانی م ۴۸۸ ق

- ٣٣٨- مناقب الشافعي: ابو الحسن الابري.
- ٣٣٩- منتخب الاثر: آيت الله صافي گلپايگانی.
- ٣٤٠- منتهى الامال: شيخ عباس قمی.
- ٣٤١- من حياها لخليفه عمر بن الخطاب عبدالرحمن أحمد البكري ط بيروت لندن ١٩٩٨.
- ٣٤٢- من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق.
- ٣٤٣-- منهج الدعوى: قرنى گلپايگانی.
- ٣٤٤- موارد الظمان- الهيتمى
- ٣٤٥- موسوعه عاشوراء: شيخ المحدثى
- ٣٤٦- موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ٤٤٦، ش ٤٢٤.
- ٣٤٧- موسوعه الامام على (عليه السلام)،
- ٣٤٨- ميثم تمار.
- «ن»
- ٣٤٩- ناسخ التواريخ: لسان الملك ميرزا محمد تقى سپهر.
- ٣٥٠- نصايح، آيه الله مشكينى،
- ٣٥١- نصوص فى نوايغ الشيعة وشخصيات بارزه منهم فى العصور المختلفه)
- ٣٥٢- نظم التناثر: جعفر كنانى.
- ٣٥٣- نفس الرحمن فى فضائل سلمان، اثر علامه حاج ميرزا حسين نوري طبرسى محدث نوري.
- ٣٥٤- نفس المهموم شيخ عباس قمى.

۳۵۵- نقش ائمه در احیای دین. علامه عسگری.

۳۵۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۳۵۷- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام).

«و»

۳۵۸- والدین دو فرشته جهان آفرینش محمد امینی گلستانی.

۳۵۹- وسائل الشیعه: شیخ حرّ العاملی.

۳۶۰- وفيات الاعیان؛ ابن خلکان، قاضی احمد؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا

۳۶۱- وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی

۳۶۲- وقعهاطف: سید ابن طاووس.

«ی»

۳۶۳- یاد مهدی:

۳۶۴- یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۳۶۵- یأتی علی الناس زمان من سئل عاش و من سکت مات: سید محمود بن سید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی.

۳۶۶- ینابیع الموده: شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم بن خواجه کلان حسین ی بلخی قندوزی.

۳۶۷- یوم الخلاص فی ظلّ القائم علیه السلام: کامل سلیمان چاپ اوّل ۱۳۸۲ (ه. ش) چاپ نگین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

